

دهرساله

حدیث ثقلین • پیدایش و عقاید شیعه • کیفیت نماز طبق
فقه شیعه و اهل تسنن • پاسخ‌های ما • بلوغ دختران •
توسل و معنای آن • اعتکاف و جریان ام‌داود • خمس و
پاسخ شبهه‌ها • گریه بر امام حسین علیه السلام •
صلوات و برکات

ده رساله

۱. حديث ثقلين

۲. پيدائش و عقايد شيعه

۳. كيفيت نماز طبق فقه شيعه و اهل تسنن

۴. پاسخ‌های ما

۵. بلوغ دختران

۶. توسل و معنای آن

۷. اعتكاف و جريان ام‌داود

۸. خمس و پاسخ شبه‌ها

۹. گريه بر امام حسين عليه السلام

۱۰. صلوات و برکات

سرشناسه: عطائی اصفهانی، علی، ۱۳۱۷ -
 عنوان و نام پدیدآور: ده رساله: ۱. حدیث ثقلین ۲. پیدایش و عقاید شیعه ۳. کیفیت نماز طبق فقه شیعه
 و اهل تسنن ۴. پاسخ‌های ما ۵. بلوغ دختران ۶. توسل و معنای آن ۷. اعتکاف و جریان امداد ۸. خمس
 و پاسخ شبه‌ها ۹. گریه بر امام حسین (ع) ۱۰. صلوات و برکات / علی عطائی اصفهانی.
 مشخصات نشر: قم: آیین دانش، ۱۴۰۱.
 مشخصات ظاهری: ۸۰۰ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۵۹-۵۵-۴
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: کتابنامه.
 عنوان دیگر: ۱. حدیث ثقلین ۲. پیدایش و عقاید شیعه ۳. کیفیت نماز طبق فقه شیعه و اهل تسنن
 ۴. پاسخ‌های ما ۵. بلوغ دختران ۶. توسل و معنای آن ۷. اعتکاف و جریان امداد ۸. خمس و پاسخ
 شبه‌ها ۹. گریه بر امام حسین (ع) ۱۰. صلوات و برکات.
 موضوع: اسلام -- مطالب گونه‌گون
 Islam -- Miscellanea
 رده بندی کنگره: BP۱۱
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۸۸۶۳۸۹۷
 اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

ده رساله

مؤلف:	علی عطائی اصفهانی
ناشر:	آیین دانش
نوبت چاپ:	اول - تابستان ۱۴۰۱
تیراژ:	۵۰۰۰ نسخه
قیمت:	۱۴۰,۰۰۰ تومان
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۸۰۵۹-۵۵-۴

مرکز پخش: قم - بولوار شهید دل آذر - کوچه شماره ۲ - پلاک ۳۰

تلفن: ۳۷۲۲۶۱۶۱ (۰۲۵)

«کلیه حقوق چاپ محفوظ می‌باشد»



قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى:

فَلَوْلَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ

لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ^١

قَالَ الْإِمَامُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عليه السلام:

عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ، وَلَا تَكُونُوا أَعْرَابًا^٢؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهِ فِي دِينِ اللَّهِ، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ^٣، وَلَمْ يُزَكَّ لَهُ عَمَلًا (كافي، ج ١، باب فرض العلم و وجوب طلبه؛ ص ٣١، ح ٧).

١. سورة توبه / ١٢٢.

٢. أي لا تكونوا كالأعراب (باديه نشين)، غافلين عن العقائد والأحكام، معرضين عن التعلم.

٣. كناية عن سخطه و غضبه عليه و سلب رحمته و احسانه عنه

قال رسول الله ﷺ

إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا عَنْ ثَلَاثٍ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ وَعِلْمٍ يُتَفَعُّ بِهِ
بَعْدَهُ وَصَدَقَةٍ جَارِيَةٍ^۱

تقدیر و تشکر

این مجموعه به توصیه جناب مستطاب حاج آقا سید علی اکبر شریفی ادام الله عزه و توفیقاته، مدیر محترم چاپخانه آیین دانش، و با همکاری خالصانه فرزند محترم؛ جناب مهندس حاج آقا جواد عطائی، تنظیم و به چاپ رسید که از این دو بزرگوار کمال تشکرا دارم،

از تذکرو پیشنهاد خوانندگان گرامی استقبال و سپاس گزارم.

والتوفیق من الله تعالى

رمضان ۱۴۴۳ / فروردین ۱۴۰۱

^۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲، ح ۶۵.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ
الظَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ وَ ظَالِمِي وَ غَاصِبِي حُقُوقِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.
قال الله تعالى: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^۱.
وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا
بَعْدِي وَ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِشْرَتِي
أَهْلُ بَيْتِي أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛^۲

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «همانا من دو چیز گرانبها و ارزشمند در میان شما بر جا
می گذارم، که اگر به آن دو تمسک کنید بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد و یکی از
آنها بزرگ تراز دیگری است، اول: کتاب خدا که چون طنابی است که از آسمان - از
جانب خدا - به سوی زمین کشیده شده است، دوم: عترت من، اهل بیت می باشند
و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در قیامت، کنار حوض بر من وارد شوند.

۱. سوره زمر، آیه ۱۷ - ۱۸.

۲. جامع احادیث الشیعه، ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص ۲۹.

وجوب تبعیت و پیروی از اهل بیت علیهم السلام در بیان آیت الله بروجردی رحمته الله

مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی رحمته الله در کتاب شریف «جامع احادیث الشیعه» ضمن نقل حدیث ثقلین فرموده است:

سزاوار نیست احدی از مسلمانان، شبهه یا شک کند در وجوب پیروی و لزوم تبعیت از عترت طاهره در امور دینی و تکالیف الهی، از فروع عملیه و اصول اعتقادی، و تقدیم فتاوا و روایات آنها بر گفته ها و روایات دیگران، هرچند معتقد به ولایت و خلافت و جانشینی آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله در امور سیاسی و امور دنیوی نباشد، زیرا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله این امر را در حدیث ثقلین بیان کرد و روشن ساخت و آن را محکم و استوار نمود و بر آن تأکید فرمود، حدیث ثقلین که شیعه و سنی بر آن اجماع و اتفاق دارند و بزرگان علمای اسلام به آن تصریح نموده اند [تا آنکه فرموده است]: چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله معارف الهیه و واجبات دینی و سنن نبویه و تمام آنچه را مردم به آن نیاز دارند به عترت سپرد و نزد آنها ودیعه و امانت گذاشت و به همین جهت عترت را عدل (هم سنگ) قرآن مجید قرار داد و در موارد متعدد و جاهای بسیار سفارش به پیروی آثار آنها فرمود، توصیه به تمسک و اعتصام و به هدایت آنها نمود، توصیه به اخذ از علوم و دانش آنها نمود، مردم را از رد بر آنها و از تخلف نمودن از آنها نهی فرمود، همان گونه که این مطلب از احادیث بسیار و متواتر ظاهر می شود.

یکی از آن احادیث، حدیث معروف به حدیث ثقلین است که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند. چرا که سی و چهار نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله این حدیث را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و علاوه بر علما و محدثین امامیه بیش از یکصد و هشتاد نفر از بزرگان و مشاهیر علما و محدثین آنها در کتاب های صحیح و معتبر خود با سندهای صحیح - نزد خودشان - آن را روایت و ثبت کرده اند.^۱

۱. لا ینبغی لأحد من المسلمین أن یرتاب أو یشک فی وجوب تباعة العترۃ الطاهرة فی الأمور الدینیة والتکالیف



حدیث ثقلین ۷

مرحوم آیه الله بروجردی رحمته الله، پس از این مقدمه - که آن را تلخیص و ترجمه نمودم - حدیث شریف ثقلین را از کتاب‌های معروف و مورد قبول اهل تسنن نقل کرده است، پس از آن به طور مفصل، معنا و مطالبی که از آن استفاده می‌شود بررسی و توضیح داده^۱ و در پایان فرموده است.

حاصل آنچه ذکر کردیم این شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر همه امت واجب فرمود، در امور شرعی و تکالیف الهیه به عترت طیبه متمسک شوند و وجوب تمسک به اهل بیت علیهم السلام را مؤکد و مشدد و محکم فرمود و با کلمات عدیده و الفاظ گوناگون این امر را محکم و استوار نمود، به گونه‌ای که انکار آن ممکن نیست و تأویل آن جایز نمی‌باشد.^۲

⇒

الإلهیه من الفروع العملية والأصول الاعتقادية وتقديم فتاویهم وروایاتهم علی أقوال غیرهم واحادیثه ولولم یعتقد ولایتهم وخلافتهم عن النبی صلی الله علیه و آله فی السیاسة المدنیة واستصلاح الأمور الدنیویة فانه صلی الله علیه و آله قد بین هذا الأمر وأوضحه وشدّه واکده فی حدیث الثقلین المتفق علیه بین الفريقین كما صرح به جل علماء الاسلام (إلی أن قال): أن النبی صلی الله علیه و آله استودع اطائب عترته وأفاحم ذریته المعارف الالهیه والفرائض الدینیة والسنن النبویة وجميع ما یحتاج الیه الناس ولأجل ذلك جعلهم اعدال الكتاب و اوصی الأمة کلها فی مواضع کثیرة و موارد عدیده باتباع آثارهم والأعتصام بهم والاهتداء بهدایتهم والأخذ من علومهم ونهاهم عن الرد علیهم والتخلف عنهم كما یتظهر من الاحادیث المتعدده المتواتره، منها: الحدیث المعروف بحدیث الثقلین المجمع علیه بین الفرقین فإنه قد رواه عن النبی صلی الله علیه و آله اربع وثلثون من الصحابة والصحابیات وخرجه مضافه الی علماء الامامیه ومحدثیهم اکثر من الثمانین والمائة من أكابر اهل السنه ومشاهیر علمائهم ومحدثیهم فی جوامعهم وصحاحهم و سننهم بأسانید صحیحة منهم ... (جامع احادیث الشیعه: ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص ۲۹).

۱. طالبین بیانات پر محتوای آن عالم عظیم الشأن - اعلی الله مقامه - به کتاب پرارزش جامع احادیث الشیعه مراجعه کنند.

۲. و قد تحصل مما ذکران النبی صلی الله علیه و آله اوجب علی الأمة قاطبة التمسک بالعترة الطیبة فی الامور الشرعیة والتکالیف الالهیه واکد وجوبه وشدّه واثقه و ذکره بکلمات عدیده و الفاظ مختلفة بحيث لا یمکن انکاره و لا یجوز تأویله و انما اکتفینا بذلك مع أن کثیرا من طرق الحدیث قد تضمن مضافة الی المذکورات ما یدل علی حجية اقوالهم و وجوب اتباعهم و حرمة مخالفتهم ... فان فی ذلك غنی و کفایة (همان: ص ۵۲).

مؤلف: خلاصه این که، حدیث مبارک ثقلین را خاصه و عامه از رسول خدا ﷺ روایت نموده‌اند و این حدیث شریف، امامت و خلافت و مرجعیت ائمه معصومین (علیهم‌السلام) را ثابت و قطعی فرموده و برای شخص عاقل و با انصاف جای هیچ گونه شک و تردیدی باقی نگذاشته است.

طالبین حدیث ثقلین می‌توانند به کتاب‌های دیگر، مانند «بحارالانوار»، ج ۵، ص ۶۸، ج ۲۲، ص ۴۷۵، ج ۲۳، ص ۱۱۲، ج ۳۶، ص ۳۲۹، ج ۳۷، ص ۱۹۱، ج ۴۵، ص ۳۱۳، ج ۶۸ ص ۲۲ و به کتاب طرائف سید بن طاووس، و سفینه البحار واژه «ثقل» و غیر اینها مراجعه کنند.

حدیث ثقلین و فقه عترت در کتب معروف اهل تسنن

در موسم حج ۱۴۲۵ هـ.ق، برابر ۱۳۸۳ هـ.ش در مکه معظمه به یک دوره کتاب نه جزئی در شش جلد دست یافتیم به نام «معجم فقه السلف عتره و صحابه و تابعین» تألیف: محمد المنتصر الکتانی، استاد جامعه ام‌القری، مرکز جهانی تعلیم اسلامی مکه مکرمه، که در سال ۱۴۱۰ هجری قمری، در «جامعه ام‌القری المركز العالمی للتعلیم الاسلامی - مکه المکرمه» چاپ شده است.

ابتدای هر نه جزء و روی تمام مجلدات آن «فقه عترت» مقدم بر «فقه صحابه و تابعین» نوشته شده است.

در مقدمه جلد اول آن (ص ۴) نیز ابتدا به تعریف «فقه عترت» و امتیاز آن از «فقه صحابه و تابعین» پرداخته و نوشته است:

فقه عترت، غیر از فقه صحابه و تابعین است و فقه عترت ممتاز است به فقه مادر و پدر و حمل و ولادت و شیر دادن و از شیر گرفتن و دوران سرپرستی و تربیت اطفال، چه پسر یا دختر و تعلیم آنها تا بزرگ و صالح شدن و هم خود صالح باشند و هم جامعه را به صلاح آورند.



حدیث ثقلین و فقه عترت در کتب معروف اهل تسنن

در فقه عترت، فقه فاطمه دختر رسول الله ﷺ می باشد و قضایای آن انگشت شمار است. (روایات آن حضرت بسیار کم است.)

و فقه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است و فقه آن حضرت ممکن است در یک کتاب بزرگ جمع آوری شود، و فقه الحسن بن علی و امام حسین بن علی علیه السلام و محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام و عبدالله نوه حسن بن علی علیه السلام و امام زین العابدین فرزند حسین بن علی و امام محمد باقر فرزند زین العابدین و امام جعفر صادق فرزند محمد باقر علیه السلام و عبدالله فرزند محمد بن حنفیه و حسن فرزند محمد حنفیه، رضی الله عنهم اجمعین.

مؤلف: صاحب کتاب مزبور نام سایر ائمه علیهم السلام را نیاورده و سپس نوشته است:

دستیابی به فقه عترت، دستیابی به علم و هدایت است.

دستیابی به فقه عترت، در امان ماندن از ضلالت و گمراهی است.

دستیابی به فقه عترت، دستیابی به کتاب خدا همراه با هدایت و امان است تا

داخل شدن در بهشت.

و الظفر بفقه العترة ظفر بالعلم و الهدی، و الأمان من الضلال، و بکتاب الله مقتربا بالهداية و الأمان حتى دخول الجنة.

سپس نویسنده آن کتاب برای اثبات مطلب مزبور به حدیث ثقلین استدلال

کرده و نوشته است:

رسول خدا ﷺ^۱ در حجة الوداع، در صحرای عرفات در جمع صد و بیست هزار نفر از

صحابه یا بیشتر، خطابه ای ایراد کرد (خطبه خواند) و آن چنین بوده که:

جابر بن عبدالله گفت: دیدم رسول خدا ﷺ، در حجة الوداع، در حالی که بر

شترش سوار بود، خطبه خواند، شنیدم که فرمود:

من در میان شما بجا می گذارم آنچه را که اگر آن را اخذ کنید، هرگز گمراه نشوید،

۱. مؤلف آن کتاب در چند مورد از عبارات این قسمت صلوات را صحیح و کامل و بدون زیاده نوشته است.

و آن کتاب خدا و عترتم می باشد.

زید بن ارقم نیز گفت: رسول خدا ﷺ فرمود:

در میان شما بجا می گذارم آنچه را که اگر به آن تمسک جوید، هرگز بعد از من گمراه نشوید، یکی از آنها اعظم از دیگری است و او کتاب خدا است، و آن ریسمانی است کشیده شده از آسمان تا زمین و عترتم اهل بیتم، که هرگز این دو از هم جدا نشوند تا نزد حوض بر من وارد شوند، پس ببینید بعد از من با آنها چگونه رفتار می کنید. سپس مؤلف آن کتاب نوشته است:

این روایت را جمعی از صحابه بازگو کرده اند (مانند علی بن ابی طالب رضی الله عنه زید بن ثابت، زید بن ارقم، جابر بن عبدالله، ابوهریره، ابوسعید خدری و حذیفه بن الیمان). این روایت را ترمذی و احمد و بزاز و طبرانی، در کتاب هایشان آورده اند.

و قد خطب بذلك رسول الله ﷺ يوم حجة الوداع بعرفة - في مائة ألف من الصحابة أو يزيدون - قال جابر: رأيت رسول الله ﷺ في حجة الوداع يوم عرفة وهو على ناقته العضاء يخطب فسمعته يقول إني تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي أهل بيته، وقال ابن أرقم: قال رسول الله ﷺ: إني تارك فيكم ما إن تمسكنم به لن تضلوا بعدي أحدهما أعظم من الآخر وهو كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض، وعترتي أهل بيته ولن يفترقا حتى يردا علي الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما؟

رواه جماعة من الصحابة علي بن أبي طالب، وزيد بن ثابت، وزيد بن أرقم، وجابر بن عبد الله، وأبوهريره، وأوسعيد الخدری، وحذيفة ابن الیمان، أخرجه عنهم الترمذی فی السنن وأحمد - قال الهیثمی: و اسناده جید - و البزار فی مسندهما، والطبرانی فی معجمیه: الكبير والأوسط^۱.

یادآوری: مؤلف آن کتاب، پس از تعریف «فقه عترت» و دلیل و ارزش و اهمیت آن به تعریف «فقه صحابه» و «فقه تابعین» پرداخته است ولی هیچ دلیلی براعتبار و

۱. ابن الأثیر، جامع الأصول، ج ۱، ص ۱۸۷؛ الهیثمی، مجمع الزوائد، ص ۱۶۲.

حجیت فقه آنها از قول رسول خدا ﷺ ارائه نکرده و هیچ امتیاز و خصوصیتی برای آنها نیاورده است، چون نه دلیلی از قول رسول خدا ﷺ وجود دارد، نه امتیازی برای فقه غیر عترت سراغ دارند. تنها دلیلی که آورده این است که نوشته:

رسول خدا ﷺ به لغت و زبان صحابه سخن گفته و صحابه مطالب آن حضرت را می فهمیدند و یاد گرفتند و به تابعین [نسل بعد] آموختند.

ضمناً اینکه مؤلف «معجم فقه السلف» فقه عترت را شامل روایات محمد حنفیه، فرزند امیرالمؤمنین (علیه السلام) و برخی از فرزندان امام حسن (علیه السلام) دانسته است، اگر مقصود او روایاتی باشد که اینها از امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) نقل کرده اند صحیح است والا «عترت» که اهل بیت و معصوم و مورد نظر رسول خدا ﷺ بوده و در احادیث به ویژه حدیث ثقلین، آنان را معرفی فرموده است شامل محمد حنفیه و فرزندان امام حسن (علیه السلام) نمی شود.

چند نکته

از مجموع آنچه که به طور خلاصه از کتاب «معجم فقه السلف» نقل کردم نکات ذیل به دست می آید:

۱. فقه عترت بر فقه غیر عترت مقدم است.
۲. فقه عترت دارای امتیاز و موجب هدایت و سبب در امان ماندن از گمراهی و همراه قرآن تا دخول در بهشت است.
۳. فقه عترت به دلیل حدیث ثقلین ثابت و حجت است.
۴. مقصود از عترت در حدیث ثقلین فاطمه، علی و امامان معصوم آن دو بزرگوار (علیهم السلام) می باشند.
۵. مؤلف آن کتاب پذیرفته و نقل کرده که حدیث ثقلین «کتاب الله و عترتی اهل بیتی» است نه «سنتی».

۶. سرانجام، افراد دانشمند و با انصاف پیدا می‌شوند و در مرکز فقه جهانی «ام‌القری مکّه مکرمه» حق را می‌گویند و تدریس می‌کنند و می‌نویسند و با صراحت اعتراف می‌کنند که دست یابی به فقه عترت، دستیابی به علم و هدایت است و موجب در امان ماندن از ضلالت و گمراهی است و فقه عترت همراهی با کتاب خدا و پایان آن بهشت است.

یادآور می‌شوم که جلد اول این کتاب‌ها با روایات مربوط به طهارت شروع شده و جلد ششم به معرفی و بیان شخصیت و خصوصیات عترت و صحابه و تابعین که راوی روایات هستند (به‌طور خلاصه) پرداخته است.

یادآوری: اینجانب شش دوره از این کتاب‌ها را خریدم و همین که عبارت آن را در باره حدیث ثقلین نقل کردم، ظاهراً مطلع شدند و آن کتاب‌ها را جمع‌آوری نمودند، به طوری که این کتاب حتی در مرکز پخش آن هم یافت نشد.

حدیث ثقلین در «صحیح مسلم»

صحیح مسلم،^۱ باب: من فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام حدیث (۲۴۰۸):
از زید ابن ارقم نقل کرده که گفت: رسول خدا روزی در سرزمینی در میان مکّه و مدینه که «خُم» نامیده می‌شود برخاست و خطابه‌ای ایراد فرمود و پس از حمد و ثنای پروردگار و موعظه و نصیحت فرمود: «ای مردم! من هم مانند شما بشر هستم و ممکن است پیک مرگ به سراغم بیاید و مرگ مرا فرا گیرد، اینک در میان شما دو امانت سنگین می‌گذارم: اول کتاب خدا که هدایت‌کننده انسان‌ها و روشن‌کننده راه سعادت بشر است پس به کتاب خدا اهمیت دهید و از آن بهره‌مند گردید». پس از تشویق و ترغیب مردم نسبت به قرآن فرمود:

۱. روایاتی که از صحیح مسلم در این کتاب آمده، از چاپ «دار الأحياء التراث العربی، بیروت، لبنان، ۱۴۲۰ هجری، الطبعة الأولى» می‌باشد.

«یکی دیگر از این دو امانت بزرگ، خاندان من است درباره خاندان من از خدا بترسید» [و این جمله را سه بار تکرار کرد].

زید که حدیث را تمام کرد، شخصی به نام «حصین» از وی پرسید: اهل بیت و خاندان پیامبر که درباره آنها این همه اهمیت داده و توصیه و سفارش نموده است چه کسانی هستند؟ آیا همسران او هم از اهل بیتش محسوب می‌گردند؟

زید گفت: آری همسران پیامبر هم از اهل بیتش هستند ولی نه از آن اهل بیتی که در این حدیث توصیه و سفارش نموده است، بلکه منظور پیامبر از اهل بیتش کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام است. حصین سؤال کرد: افرادی که صدقه بر آنها حرام است چه کسانی هستند؟ زید گفت: اولاد علی و فرزندان عقیل و جعفر و فرزندان عباس. حصین پرسید: به همه این افراد صدقه حرام است؟ زید جواب داد: آری.

زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ أَنَّهُ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا فِينَا خَطِيبًا بِمَاءٍ يُدْعَى خُمًّا - بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ - فَحَمَدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ وَعَظَ وَ ذَكَرَ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبْ، وَ أَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَ النُّورُ، فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ. وَ اسْتَمْسِكُوا بِهِ» فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ رَغَبَ فِيهِ. ثُمَّ قَالَ: «وَ أَهْلُ بَيْتِي، أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي» فَقَالَ لَهُ حُصَيْنٌ وَ مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ يَا زَيْدُ أَلَيْسَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَقَالَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ. وَ لَكِنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ مَنْ حَرَّمَ الصَّدَقَةَ عَلَيْهِ بَعْدَهُ. قَالَ: وَ مَنْ هُمْ قَالَ آلُ عَلِيٍّ، وَ آلُ عَقِيلٍ، وَ آلُ جَعْفَرٍ وَ آلُ عَبَّاسٍ. قَالَ كُلُّ هَؤُلَاءِ حَرَّمَ الصَّدَقَةَ [عَلَيْهِمْ] قَالَ نَعَمْ.

مؤلف: زید بن ارقم طبق نظر خودش فرزندان عقیل و جعفر و عباس را نیز جزء اهل بیت به حساب آورده است ولی پیامبر اکرم ﷺ در ذیل آیه تطهیر و مباحله اهل بیت را معرفی کرده و فرمود:

اهل بیت (علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام)، هستند.

و جایی برای اظهار نظر زید بن ارقم و مانند وی باقی نگذاشته است.^۱

بلی چنانچه در این تفسیر، نظر او به مسأله خمس و زکات و استحقاق خمس و عدم حلیت زکات (صدقه) بر آنان باشد، از این لحاظ اشکال ندارد.

نیز مسلم در روایت دیگری نقل کرده که از زید بن ارقم پرسیدند:

اهل بیت پیامبر ﷺ که در حدیث ثقلین است، چه کسانی هستند، آیا زنان آن حضرت هم از اهل بیت پیامبر ﷺ هستند؟ زید گفت:

نه، سوگند به خدا! زنان پیامبر ﷺ اهل بیت پیامبر نیستند، همانا زن مدت زمانی با مرد است، سپس او را طلاق می‌دهد، و او به خانه پدر و خویشانش بر می‌گردد، اهل بیت پیامبر ﷺ اصل و رگ و ریشه آن حضرت هستند، آنها کسانی هستند که صدقه بر آنها حرام شده است.^۲

لَا وَائِمُ اللَّهِ إِنَّ الْمَرْأَةَ تَكُونُ مَعَ الرَّجُلِ الْعَصْرِ مِنَ الدَّهْرِ ثُمَّ يُطَلِّقُهَا فَتَرْجِعُ إِلَى أَبِيهَا وَ قَوْمِهَا أَهْلُ بَيْتِهِ أَصْلُهُ وَ عَصَبَتُهُ الَّذِينَ حُرِّمُوا الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ.

حدیث ثقلین در «سنن ترمذی»

ترمذی در ضمن مناقب اهل بیت با سند، از زید بن ارقم نقل کرده که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

همانا من در میان شما [دو] چیز گران بها بجا گذاشتم، اگر به آن دو چنگ بزنید، هرگز بعد از من گمراه نشوید، یکی از آن دو از دیگری بزرگ‌تر است، کتاب خدا، ریسمان

۱. مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله در کتاب شریف: «جامع احادیث الشیعه، ج ۱، المقدمة، چاپ

اول، ص ۳۰، این حدیث را از کتب اهل تسنن آورده و از کنجی شافعی نقل کرده است که (تفسیر زید

بن ارقم اهل بیت را به گونه‌ای که بیان کرده مورد اعتراض است و صحیح نمی‌باشد.)

۲. صحیح مسلم، چاپ دار احیاء التراث العربی، ص ۱۰۴۴، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل

علی بن ابی طالب عليه السلام ح ۳۷. (۲۴۰۷)

کشیده شده از آسمان به زمین، و عترتم، اهل بیتم، این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا نزد حوض کوثر بر من وارد گردند، پس بنگرید چگونه با این دو، رفتار می کنید.

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَزَالَا جَمِيعاً حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا»^۱

حدیث ثقلین در «تحفة الإخوان»

بن باز، «مفتی پیشین اهل تسنن عربستان» نیز در کتاب تحفة الإخوان» خود صفحه ۴۲ حدیث ثقلین را از «صحیح مسلم» با سند «جابر بن عبدالله» و «زید بن ارقم» آورده و تصریح به صحت آن نموده است و جمله «وَأَهْلُ بَيْتِي أَذْكُرُّكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي» را نقل کرده است ولی هیچ توضیحی درباره آن نداده است.

حدیث ثقلین به نقل از «نسائی»

ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب بن سنان نسایی (متوفی در سال ۳۰۳)، از محدثین مشهور اهل تسنن، در کتاب ارزشمند خود به نام «خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه» (ص ۲۱)^۲ حدیث ثقلین را چنین آورده است:

زید بن ارقم گفت: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ از حجة الوداع باز می گشت در غدیر خم پیاده شد و دستور داد منبری بلند ترتیب دادند، سپس فرمود: گویی دعوت شده و اجابت نموده ام و من دو چیز گران بها و ارزشمند را در میان شما بجا می گذارم که یکی از آن دو بزرگ تر از دیگری است؛ کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم، پس ببینید بعد از من با آنها چگونه رفتار می کنید، بدرستی که این دو هرگز از

۱. سنن الترمذی، ۵ / ۳۲۸، باب مناقب اهل بیت النبی ﷺ من ابواب المناقب، ح ۱۳۸۷۶.

۲. این کتاب در مصر، مطبعه تقدم قاهره، چاپ شده و در ایران با مقدمه مرحوم آیت الله مرعشی نجفی، در تهران، چاپخانه کانون انتشارات شریعت، افست شده است.

یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، سپس فرمود: خدا مولای من است و من ولی هر مؤمنم، پس از آن دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کس من ولی اویم این علی ولی او است، پروردگارا! دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد ...

اخبرنا أحمد بن المثنی قال حدثنا يحيى بن معاذ قال أخبرنا أبو عوانه عن سليمان قال حدثنا حبيب بن أبي ثابت عن الطفيل عن زيد بن أرقم قال لما دفع النبي صلى الله عليه وآله من حجة الوداع و نزل غدیر خم أمر بدوحات فقممن ثم قال كأني دعيت فاجبت و أنى تارك فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله و عترتي اهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض ثم قال أن الله مولای و أنا ولی کل مؤمن ثم أنه أخذ بيد علی رضی الله عنه فقال من كنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقلت لزيد سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله و انه ما كان فى الدرجات أحد إلا رآه بعينه و سمعه بأذنيه.

حدیث ثقلین به نقل از تفسیر «آلاء الرحمن»^۱

در مقدمه تفسیر «آلاء الرحمن» (ص ۴۳) آمده است:

حدیث ثقلین از احادیث متواتر و قطعی است که برادران ما از اهل تسنن، آن را در کتاب‌هایشان از بیش از سی نفر از صحابه پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله که خود از شخص رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیده و نقل کرده‌اند و در تمام اعصار تا عصر حاضر، همچنان به طور تواتر باقی است.

سپس حدیث را نقل کرده، و پس از آن فرموده است:

اشخاصی که حدیث ثقلین را از دهان مبارک پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله شنیده‌اند و نام آنها به

۱. نوشته علامه بزرگوار، آیت الله بلاغی.

عنوان روات حدیث ثقلین در کتاب‌های اهل تسنن آمده، به این قرار است:

۱. علی علیه السلام امیر المؤمنین ۲. عبدالله بن عباس ۳. ابوذر غفاری ۴. جابر بن عبدالله انصاری ۵. عبدالله بن عمر ۶. حذیفه بن اسید ۷. زید بن ارقم عبدالرحمن عوف ۹. ضمیره الأسلمی ۱۰. عاصم بن لیلی ۱۱. ابورافع ۱۲. ابوهریره ۱۳. عبدالله حنطب ۱۴. زید بن ثابت ۱۵. ام سلمه ۱۶. ام هانی خواهر امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۱۷. خزیمه بن ثابت ۱۸. سهل بن سعد ۱۹. عدی بن حاتم ۲۰. عقبه بن عامر ۲۱. ابویوب انصاری ۲۲. ابوسعید خدری ۲۳. ابوشریح خزاعی ۲۴. ابوقدومه انصاری ۲۵. ابولیلی ۲۶. ابوهیثم التیهان ... [تا آنکه فرموده است:] اینها ۳۳ نفرند که در کتاب‌های اهل تسنن از راویان حدیث ثقلین نام برده شده‌اند.

سپس فرموده است: ابونعیم اصفهانی در کتاب «منقبه المطهرین» حدیث را باسند از جبیر بن مطعم و از انس بن مالک و براء بن عازم، نقل کرده است. همچنین اخطب خوارزم از عمرو بن عاص نقل کرده است و در میان کتاب‌های اهل تسنن کم کتابی است که حدیث ثقلین را نقل نکرده باشد... و چنانچه کسی بخواهد از اسناد و راویان و کتاب‌هایی که در آنها حدیث ثقلین را نقل کرده‌اند، مطلع شود به دو جلد کتاب «عبارات» که در خصوص این حدیث نوشته شده، مراجعه کند. سپس فرموده است:

اما محدثین و علمای امامیه، این حدیث را در کتاب‌هایشان با سندهای بسیار از امام باقر و امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم السلام از آبای گرامشان، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند. همچنین با سندهای دیگر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و عمرو ابوذر و جابر و ابوسعید و زید بن ارقم و زید بن ثابت و حذیفه بن اسید و ابوهریره و غیر اینها از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند، همان‌گونه که در «غایه المرام» و در «تفسیر برهان» و غیر اینها آمده است.

ارتباط «حدیث قلم و دوات» با «حدیث ثقلین»

ظاهراً حدیث «قلم و دوات»^۱ که شیعه و سنی بالاتفاق آن را نقل کرده‌اند. در

۱. حدیث قلم و دوات در کتاب «صحیح بخاری» که از اصح کتب اهل تسنن است، در هفت مورد با کمی اختلاف، آمده است:

۱. در کتاب «العلم» (باب کتابه العلم، ص ۲۵، ح ۱۱۴) با جمله: قال عمر: أن النبی ﷺ؛ غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا، فاختلفوا... آمده است.

۲. در کتاب «الجهاد والسير» (باب جوائز الوفد، ص ۵۰۴، ح ۳۰۵۳) آمده است. در این روایت است که: «ابن عباس زیاد گریه کرد به طوری که ریگ‌ها از اشک چشم او ترشد» نیز در این روایت است که حاضرین با هم نزاع کردند: «فتنازعوا».

۳. در کتاب «الجزیه و المواعده» (باب اخراج اليهود، ص ۵۲۷، ح ۳۱۶۸) آمده و این روایت شبیه روایت قبل است.

۴. در کتاب «المغازی» (باب مرض النبی ﷺ و وفاته، ص ۷۵۴، ح ۴۴۳۱) آمده است این روایت و روایت دوم با کمی اختلاف نقل شده است.

۵. در کتاب «المغازی» (باب مرض النبی ﷺ و وفاته، ص ۷۵۴، ح ۴۴۳۲) آمده و شبیه روایت دوم است.

۶. در کتاب «المرض» (باب قول المریض، قوموعتی ص ۱۰۰۴، ح ۵۶۶۹) آمده و در این روایت است که: «لَمَّا حَضَرَ النَّبِيُّ ﷺ وَ فِي الْبَيْتِ رَجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلُمُّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ» فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ فَاخْتَصَمُوا...»

۷. در کتاب «الاعتصام بالكتاب و السنه» (باب كراهية الاختلاف، ص ۱۲۶۶، ح ۷۳۶۶) آمده است، این روایت مانند روایت قبل است.

در اینجا از باب نمونه یکی از آن روایات را عیناً می‌آورم.

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: «لَمَّا حَضَرَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ وَ فِي الْبَيْتِ رَجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَ هَلُمُّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ قَالَ عُمَرُ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ فَحَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ وَ اخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَ اخْتَصَمُوا فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ قَرَّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغْظَ وَ الْإِخْتِلَافَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ قَوْمُوا عَنِّي قَالَ عُيَيْدُ اللَّهِ فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ إِنَّ الرِّزْيَةَ كُلَّ الرِّزْيَةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ بَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ اخْتِلَافِهِمْ وَلَغْظِهِمْ» (صحیح

بخاری، کتاب الاعتصام بالكتاب و السنه، باب كراهية الاختلاف، ص ۱۲۶۶، ح ۷۳۶۶).

رابطه با حدیث شریف ثقلین بوده است، یعنی نظر مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این که در آن حال فرمود: «قلم و کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم»، این بوده است که حدیث ثقلین را به علاوه بر این که در موارد فراوانی شفاها تذکر داده بود، بنویسد و اساس آن را محکم و استوار فرماید، ولی متأسفانه مانع شدند و نامه نوشته نشد، و شاهد و قرینه بر این مطلب این است که در هر دو حدیث تعبیر و تکیه پیامبر اکرم روی کلمه «لن تضلوا بعد...» بوده است، یعنی هدف مقدسش را در هر دو حدیث، جلوگیری از انحراف و گمراه شدن مسلمانان بعد از خودش، ذکر کرده است، و وحدت تعبیر و هدف، قرینه بر وحدت مطلب و مطلوب است.

مؤلف: داستان حدیث قلم و دوات چنین است که، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بستر بیماری و در روزهای آخر عمر مبارک خود، در حالی که جمعی از رجال نزد آن حضرت بودند، فرمود: «قلم و کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید»، ولی برخی از حاضران القای شبهه کرده و با نسبت دادن - العیاذ بالله -

⇒

ابن عباس گفت: وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله در حال احتضار بود، و در خانه آن حضرت مردانی بودند و در بین آنها عمر بن الخطاب نیز حضور داشت، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: بیایید بنویسم برای شما نوشته‌ای که بعد از آن گمراه نشوید، عمر گفت: درد بر رسول الله صلی الله علیه و آله غلبه کرده و نزد شما قرآن هست، پس کتاب خدا ما را کفایت می‌کند، و کسانی که در خانه بودند اختلاف کردند، با هم خصومت و دشمنی کردند، پس برخی می‌گفتند: بیاورید تا رسول الله صلی الله علیه و آله کتابی بنویسد، که بعد از آن گمراه نشوید، و برخی حرف عمر را می‌زدند، پس وقتی همه و سرو صدا را زیاد کردند و نزد آن حضرت اختلاف نمودند، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از نزد من برخیزید» [عبیدالله راوی حدیث] گوید: پس ابن عباس می‌گفت: بدرستی که مصیبت و همه مصیبت‌ها آن است که حائل شد بین رسول الله صلی الله علیه و آله و بین اینکه برای آنها آن نوشته را بنویسد از جهت اختلاف آنها و همه و سرو صدای آنها.

مؤلف: این روایات در صحیح‌ترین کتاب‌های اهل تسنن است که در مقدمه آن نوشته اند: صحیح بخاری

بعد از کتاب الله اجل کتب اسلام است «هواجل کتب الاسلام بعد کتاب الله اطلاقاً و اعظمها شأناً».*

* (توضیح و شرح این مطلب در کتاب «چرا چرا»، ج ۱، ص ۱۰۱ و «روزهای مدینه» آمده است.)

هذیان گویی به آن حضرت، مانع نوشته شدن نامه شده به طوری که شرح آن را در کتاب «نامه‌ای که نوشته نشد» آورده‌ام، و سرانجام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نوشتن نامه صرف نظر کرد.^۱ والله العالم.

خلاصه: حدیث ثقلین، از روایات متواتر بین شیعه و سنی است و شاید بتوان گفت، در میان روایات، روایتی تا این حد به طور متواتر نقل نشده است.

بنابر تحقیق صاحب کتاب «الکشاف المنتقى» در صد و بیست و نه کتاب از کتاب‌های اهل سنت حدیث ثقلین با کلمه «وعترتی اهل بیتی» نقل شده است، همچنین هفت کتاب مستقل توسط علمای اهل سنت در رابطه با حدیث ثقلین - که در آن کلمه «وعترتی اهل بیتی» وجود دارد - تألیف شده است.^۲

نیز، از طرقی که این حدیث نقل شده، معلوم می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث را در مواقف حساس و در موارد متعدد و به مناسبت‌های گوناگون - همچون حجة الوداع در روز عرفه و روز هیجدهم ذی حجه در غدیر خم، و بر منبر خود در مسجد النبی (مسجد مدینه) و در حجره خویش در هنگام ارتحال و غیر اینها - ایراد فرموده است.

ابن حجر در «الصواعق المحرقة» (ص ۱۴۹ و ۱۵۰) «حدیث ثقلین» را با متجاوز از بیست طریق نقل نموده و سپس گفته است: «در بعضی از طرق آمده است، پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را در روز عرفه در حجة الوداع ایراد فرموده است، و در بعضی آمده، در غدیر خم ایراد فرموده است، و در بعضی طرق آمده است که در مدینه، در حجره هنگامی که بیمار بودند و حجره پر از اصحاب بود، ایراد فرموده است و در بعضی طرق آمده است، هنگام بازگشت از طائف، بر منبر خود در مسجد مدینه بیان فرموده است».

۱. علت آن را در کتاب «نامه‌ای که نوشته نشد» آورده‌ام.

۲. الکشاف المنتقى لفصائل على المرتضى رحمته الله کاظم عبود الفتلاوی، ص ۲۰۸ به بعد (نقل از موعود ادیان، ص ۳۲).

سپس گفته است: «منافاتی در چگونگی نقل حدیث وجود ندارد، زیرا مانعی ندارد که بگوییم پیامبر ﷺ مکرراً در تمام مواقف ذکر شده و جاهای دیگر حدیث مزبور را به خاطر اهمیت دادن به قرآن کریم و عترت خود، با عباراتی گوناگون ایراد فرموده است».

نقل حدیث به کلمه «و سنة نبیه»

در کتاب «الموطأ» مالک ابن انس، حدیث ثقلین به طور مرسل (یعنی بدون سند)، نقل شده و بجای «و عترتی اهل بیتی»، «و سنة نبیه» آمده است.^۱
نیز در کتاب «المستدرک علی الصحیحین» (۱/۹۳) (السنن الکبری) (۱۰/۱۱۴) «کتاب الله و سنة نبیه» آمده است.

ولی اولاً: چنانچه این حدیث با این خصوصیت از شخص پیامبر اکرم ﷺ صادر شده بود، مناسب بود به جای «و سنة نبیه» «و سنتی» فرموده باشد (همان گونه که سرزبان برخی از آنان است و این امر قرینه و گواه است که حدیث با این کلمه مجعول و تحریف شده است).

ثانیاً: حدیث با این کلمه در «الموطأ» مرسل (یعنی بدون سند) نقل شده و حدیث مرسل حجیت و اعتبار ندارد و حاکم در «المستدرک» هر چند آن را با سند نقل کرده، ولی به نظر اهل تسنن، روات آن ضعیف و غیر قابل اعتماد هستند.^۲

۱. الموطأ) مالک ابن انس، ج ۱ - ۲، دارالکتب العلمیه بیروت - لبنان، کتاب القدر، ص ۵۶۴، باب النهی عن القول بالقدر، ح ۳. (و حدثنی عن مالک، أنه بلغه أن رسول الله ﷺ قال: «ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما إن تمسکتُم بهما: کتاب الله و سنة نبیه».

۲. «المستدرک علی الصحیحین» روایت «و سنة نبیه» را به دو طریق نقل کرده است، در سند یکی از آنها «صالح بن موسی الطلحی» و در سند دیگر «اسماعیل بن أبی أویس» است و این دو نفر به گفته خودشان ضعیف هستند و روایاتشان متروک است. (به تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۵۴، وج ۱، ص ۲۵۷ مراجعه شود). (نقل از موسوعه الامام الثانی عشر من ائمه اهل بیت (علیهم السلام)).

لذا این نقل با آنچه در «صحیح مسلم» و سایر صحاح آنان که به نحو متواتر نقل شده، یعنی به طور متواتر نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «و عترتی اهل بیتی» فرمود، نمی‌تواند مقابله و معارضه کند و قهراً از درجه اعتبار ساقط است.

گذشته از اینها «معجم فقه السلف» تألیف استاد جامعه ام‌القری و «تحفة الإخوان» تألیف بن باز، حدیث ثقلین را «و عترتی اهل بیتی» نقل کرده‌اند و حتی اشاره‌ای به آنچه در «الموطأ» و «المستدرک» است، نکرده‌اند.^۱

و در هر صورت، بر فرض که حدیث و «سنة نبیه» نیز صحیح باشد، دلیل نمی‌شود بر انحصار حجیت در کتاب و سنت، بلکه با توجه به آنچه گذشت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث را در موارد متعدد ایراد فرموده، در برخی از آن موارد «و سنة نبیه» فرموده باشد، و در مقام جمع میان دو نقل باید گفت: سنت پیامبر صلی الله علیه و آله که از طریق عترت آن حضرت نقل و به اثبات برسد، عدل قرآن کریم و بر مسلمانان حجت است، و باید طبق آنها عمل کنند، و این با صرف نظر از روایات دیگر است زیرا گذشته از حدیث ثقلین، احادیث بسیاری وجود دارد که آنها را نیز شیعه و سنی به طور متواتر نقل کرده‌اند و همه آنها حاکی از این است که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله هدایت و سعادت و نجات مسلمانان را منوط به پیروی از اهل بیت و اطاعت از آنان دانسته است، مانند حدیث سفینه.

حدیث سفینه

اباذر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ.**^۲ مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، هر کس آن را سوار شد نجات یافت و هر کس از آن تخلف نمود (سوار نشد) هلاک گردید.

۱. عبارات این دو کتاب در صفحات همین رساله گذشت.

۲. و در روایت دیگر به جای «هلاک» «غرق» آمده است. جامع احادیث الشیعه، ج ۱، المقدمة، چاپ

حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی این حدیث را از چند کتاب از کتاب های معروف اهل تسنن نقل کرده و فرموده است:

متجاوز از صد نفر از بزرگان علمای عامه در جوامع و مصنفاتشان این حدیث را روایت کرده اند.^۱

خلاصه: روایات در لزوم اطاعت از اهل بیت عصمت و طهارت بسیار و بنای این جزوه بر اختصار است خصوصاً که در همین دو حدیث کفایت و رحمت و اتمام حجت است و همه مؤمنین توجه دارند که فقهای شیعه به استناد همان احادیث خصوصاً حدیث ثقلین، در مقام استنباط احکام شرعی و فتوا به فروع فقهی به روایات صادره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت رجوع می کنند. و این در حالی است که اهل تسنن هیچ دلیل معتبری از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ندارند که به مسلمانان فرموده باشد، از غیر اهل بیت من تبعیت کنید، یا فرموده باشد، سنتی که از طریق غیر اهل بیت نقل بشود، حجیت و اعتبار دارد و لازم الاتباع است.

شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام

در نگاه استاد جامعه ام القرى مکه مکرمه

استاد جامعه ام القرى در جزء نهم «فقه السلف»^۲ حضرت امیر علیه السلام را این گونه معرفی کرده است:

علی بن ابی طالب: ابوالحسن الهاشمی، قاضی امت و فارس اسلام و داماد

۱. اخرج الحاكم عن ابی ذر كما فی الصواعق ص ۱۸۴، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ. [الی أن قال:] و اخرج هذا الحديث غیرهم من اکابر علماء العامه فی جوامعهم و مصنفاتهم ما یربو علی الماء ... (جامع احادیث الشیعه، ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص ۲۸).

۲. معرفی کتاب فقه السلف و مؤلف آن در صفحه ۸ همین رساله گذشت.

پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین و چهارمین خلیفه از خلفا و شهید، پدر شهید و جد عترت نبوی...

ابن عبدالبر گفته است: اجماع است که علی علیه السلام اول کسی است که به دو قبله نماز خواند و اول کسی است که هجرت کرد و در جنگ بدر و احد و سایر جنگ‌ها شرکت داشت. اجماع و اتفاق است که در جنگ بدر و احد و خندق و خیبر به آزمونی عظیم آزمایش شد و پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله در جاهای بسیاری در دست او بود و در تمام جنگ‌ها حضور داشت جز در جنگ تبوک که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را جانشین خود در مدینه قرار داد و به او فرمود: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی جز این که پیامبری بعد از من نخواهد بود.

و دخترش فاطمه علیها السلام را به همسری او در آورد و به دخترش فرمود: «زَوْجُكَ سَيِّدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». تو را به کسی شوهر دادم که در دنیا و آخرت سید است.

و به آن حضرت فرمود: دوست نمی دارد تو را مگر مؤمن و دشمن نمی دارد تو را مگر منافق. همچنین به تواتر از هشتاد و هشت نفر از صحابه نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيَّْ مَوْلَاً» کسی که من مولای او هستم، علی مولای اوست. امام ابن جریر طبری، یک کتاب بزرگ درباره این حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيَّْ مَوْلَاً» نوشته است.

و از احمد بن حنبل است که گفت: به قدری که فضائل برای علی علیه السلام نقل شده برای احدی از صحابه نقل نشده است.

نسائی و غیر او از پیشوایان نیز همین مطلب را گفته اند

و الله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم

والحمد لله رب العالمين

و صلی الله علی محمد آله الطاهرين

پیدایش و عقاید شیعه در اسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى
أَعْدَائِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱.

عن جابر بن عبد الله قال:

كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ
لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲.

در سال ۱۳۸۲ که موسم عمره مفرده برای پاسخگویی به مسائل شرعی در مدینه
منوره مستقر بودم، برخی از زوَّار محترم از پیدایش مذهب تشیع و نشو و نماي آن
سؤال کردند که از چه زمانی و چگونه شیعه و مذهب تشیع به وجود آمد و چرا
جمعیت شیعه در اقلیت است؟

همچنین برخی از روحانیون گرامی با بعضی از اهل تسنن بحث و جدل می کردند و

۱. سوره مائده، آیه ۳

۲. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۴۱؛ به نقل از ابن عساکر.

مطرح نمودند که خلاصه‌ای از عقاید شیعه نوشته شود و در اختیار زائرین محترم قرار گیرد، مبادا تحت تأثیر جزوه‌هایی که وهابیون پخش می‌کنند قرار گیرند. لذا اینجانب این دو مطلب را بررسی و به طور خلاصه یادآور شده، در اختیار آنان قرار دادم.

اسلام و شیعه

ابتدا ترجمه و معنای اسلام و شیعه:

اسلام به معنای تسلیم و گردن نهادن است. «الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ»^۱. قرآن کریم دینی را که به سوی آن دعوت می‌کند از این روی اسلام نامیده که برنامه کلی آن تسلیم شدن انسان در برابر خدای جهان و جهانیان است، که در اثر این تسلیم، عبادت و پرستش نکند، جز خدای یگانه را و طاعت نکند جز فرمان او را.

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۲.

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾^۳.

قرآن کریم خبر می‌دهد که خداوند متعال پیروان دین اسلام را مسلمان نامیده است.

﴿هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا﴾^۴.

شیعه در لغت به معنای پیرو می‌باشد و در عرف مسلمانان، شیعه دوازده امامی به کسانی گفته می‌شود که جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را حق اختصاصی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و یازده فرزند معصومش علیهم السلام می‌دانند و در معارف و احکام الهی پیرو مکتب اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشند.

۱. نهج البلاغه، قصارالحکم، ۱۲۵.

۲. آل عمران / ۱۹.

۳. آل عمران / ۸۵.

۴. حج / ۷۸.

پیدایش شیعه در حیات پیامبر ﷺ

آغاز پیدایش شیعه، که برای اولین بار به شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام معروف و شناخته شدند همان زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و جریان ظهور و حوادث و رخدادها و سخنان رسول الله صلی الله علیه و آله در طول ۲۳ سال زندگی آن حضرت موجبات و امور زیادی در برداشت که طبعاً پیدایش گروهی را در میان اصحاب و اطرافیان رسول خدا ایجاب می‌کرد.

اموری که منشأ پیدایش شیعه شد

امراول: این بود که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در اوایل بعثت از طرف خدا مأمور شد بستگان نزدیکش را به اسلام دعوت کند: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾.^۱ رسول اکرم صلی الله علیه و آله بستگان نزدیکش را که حدود چهل نفر بودند دعوت کرد، پس از صرف غذا فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند، هیچ جوانی را در عرب نمی‌شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من آورده‌ام، آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام: «إِنِّي جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» و خداوند به من دستور داده است که شما را دعوت به این آیین کنم، کدام یک از شما مرا در این کاریاری خواهید کرد تا برادر من و وصی و جانشین من باشد؟

حاضرین همگی سرباز زدند جز علی بن ابی طالب علیه السلام که از همه کوچک‌تر بود، برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا! من در این راه یار و یاور توام.

پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر شانه علی علیه السلام نهاد و فرمود: این برادر و وصی و جانشین من در میان شما است، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید «إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيَّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ فَأَسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوهُ».^۲

۱. سوره شعراء / ۲۱۴.

۲. این قضیه را. علاوه بر محدثین شیعه. جمع کثیری از دانشمندان اهل تسنن، همچون ابن جریر، ابن ابی

امر دوم: این بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مناسبت های مختلف می فرمود: من شهر دانشم و علی دروازه آن شهر است.^۱

و نیز می فرمود: بهترین حکم کنندگان شما علی علیه السلام است.^۲

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی
که من شهر علمم علیم در است درست این سخن گفت پیغمبر است
گواهی دهم کین سخن را ز اوست تو گویی که گوشم به آواز او است

امر سوم: این بود که علی علیه السلام خدمات گرانبهائی انجام داد و فداکاری های شگفت انگیزی کرد، مانند خوابیدن در بستر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب هجرت و فتوحاتی که در جنگ های بدر، احد، خندق و خیبر به دست وی صورت گرفت که اگر پای آن حضرت در یکی از این جنگ ها در میان نبود، اسلام و اسلامیان به دست دشمنان حق نابود شده بودند.

امر چهارم: جریان غدیر خم بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آنجا علی علیه السلام را به ولایت و امامت عامه مردم نصب و معرفی کرد و او را مانند خود متولی عموم مسلمانان قرار داد.

بدیهی است این چنین امتیازات و فضائل منحصر به امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام به ضمیمه آیه مباهله و حدیث منزلت^۳ و مانند اینها که مورد اتفاق همگان بود و علاقه مفروطی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام داشت. طبعاً عده ای از

⇒

حاتم، ابن مردویه، ابونعیم، بیهقی، ثعلبی، طبری، ابن اثیر، ابوالفداء و گروهی دیگر نقل کرده اند. به کتاب المراجعات و احقاق الحق، ج ۴، مراجعه شود.

۱. امالی شیخ طوسی، ص ۵۵۹؛ الغدير، ج ۳، ص ۹۶.

۲. نهج الحق، ص ۲۳۶.

۳. در کتاب: «چرا چرا؟» و کتاب «بهترین انسان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله»، و کتاب «روزهای مدینه» سند این حدیث و آیه مباهله را از صحیح مسلم آورده ام.

سبب جدا شدن شیعه از اهل تسنن ۲۹

یاران و علاقه‌مندان سرسخت رسول الله ﷺ را که شیفتگان فضیلت و حقیقت بودند بر این وامی داشت که علی علیه السلام را دوست داشته و به دورش گرد آیند و از وی پیروی کنند، یعنی شیعه او بشوند و همین امور نیز طبعاً عده‌ای را بر حسد و کینه نسبت به آن حضرت وامی داشت.

گذشته از اینها، تعبیر به - شیعه علی علیه السلام - در سخنان رسول الله ﷺ بسیار شنیده و دیده می‌شد. یک مورد آن را در اول این رساله از ابن عساکر نقل کردم. مورد دیگر در احتجاج امیرالمؤمنین علی علیه السلام با اهل شوری است که به اهل شوری فرمود:

شما را به خدا قسم، آیا یاد دارید روزی را که من وارد شدم و شما با رسول الله ﷺ نشسته بودید، رسول الله ﷺ فرمود: این شخص که آمد برادر من است، بعد رو به من کرد و به سمت کعبه نظر کرد و فرمود: به خدای کعبه، علی و شیعه او روز قیامت رستگارانند: «إِنَّ عَلِيًّا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱ و موارد دیگر که در تفاسیر، ذیل تفسیر سوره «البینة» نقل شده است.

سبب جدا شدن شیعه از اهل تسنن

هواخواهان و پیروان امیرالمؤمنین علیه السلام نظر به مقام و منزلتی که آن حضرت نزد پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان داشت، مسلم می‌داشتند که خلافت و مرجعیت پس از رحلت رسول اکرم ﷺ از آن علی علیه السلام می‌باشد و ظواهر امور و احوال نیز، نظر آنان را تأیید می‌کرد.

ولی بر خلاف انتظار آنان، درست در حالی که نبی اکرم ﷺ رحلت فرمود و هنوز جسد مطهرش روی زمین بود و اهل بیت و عده‌ای از صحابه سرگرم لوازم تجهیز و

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، صفحه ۵۵، ح ۹۸.

دفن رسول الله ﷺ بودند و در عین حال به سوگواری و ماتم نشسته بودند، عده‌ای از مسلمانان که بعداً اکثریت را بردند، با شتاب تمام و بی آنکه با اهل بیت و نزدیکان پیامبر اکرم ﷺ و هوادارانشان مشورت کنند و حتی کمترین اطلاعی بدهند از جانب خود در قیافه خیرخواهی به نفع مسلمانان و اسلام، خلیفه تعیین نمودند و علی علیه السلام و یارانش را در برابر عملی انجام یافته قرار دادند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام و هواداران او مانند سلمان و اباذر و مقداد و عمار و عباس و زبیر پس از فراغت از دفن پیغمبر اکرم ﷺ و اطلاع از جریان امر در مقام انتقاد برآمده به خلافت انتخابی و کارگزاران آن اعتراض نموده و اجتماعی نیز نمودند ولی پاسخ شنیدند که صلاح مسلمانان در همین بود.

این انتقاد و اعتراض بود که اقلیت پیرو (شیعه) علی علیه السلام را از اکثریت مسلمانان و پیروان خلافت انتخابی جدا کرد و از همین نقطه پیروان علی علیه السلام را به نام (شیعه علی) به جامعه شناساند و دستگاه خلافت نیز به مقتضای سیاست وقت مراقب بود که اقلیت نام برده، به این نام شناخته و معروف نشوند و جامعه به دو دسته اقلیت و اکثریت منقسم نگردد، بلکه سعی می‌کردند خلافت را اجماعی وانمود کنند و معترض را متخلف از جماعت مسلمان می‌نامیدند و گاهی هم با تعبیرات ناپسند از آنان یاد می‌کردند.

البته شیعه علی علیه السلام همان روزهای نخستین محکوم سیاست وقت شده، نتوانست با اعتراض کاری از پیش ببرد و حضرت علی علیه السلام نیز به منظور رعایت مصلحت اسلام و مسلمانان و نداشتن نیروی کافی اقدامی نکرد و دست به قیام خونین نزد، ولی جمعیت معترض و اقلیت مخالف از جهت عقیده و شناختی که داشت تسلیم اکثریت نشد و جانشینی پیامبر اکرم ﷺ و مرجعیت علمی، دینی را حق طلق و بی چون و چرای امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌دانست و مراجعه علمی و معنوی را تنها به آن حضرت روا می‌دیدند و به سوی او دعوت می‌کردند.

جانشینی و مرجعیت

شیعه امیرالمؤمنین علی علیه السلام طبق آنچه از تعالیم عالیه اسلام به دست آورده بود معتقد بود که اولاً آنچه برای جامعه در درجه اول اهمیت قرار دارد روشن شدن تعالیم اسلام و فرهنگ دینی است، ثانیاً باید یک حکومت دینی، نظم واقعی اسلامی را در جامعه حفظ و اجرا نماید به طوری که مردم کسی را جز خداوند متعال نپرستند و از آزادی کامل و عدالت فردی و اجتماعی برخوردار شوند و این دو مقصود، باید به دست کسی انجام شود که عصمت و مصونیت الهی داشته باشد وگرنه ممکن است کسانی مصدر حکم یا مرجع علم و فتوی قرار گیرند که در زمینه وظایف محوله خود از انحراف فکری خیانت مصون و سالم نباشند و تدریجاً ولایت عادلانه آزادی بخش اسلامی به سلطنت استبداد و ملک کسری و قیصری تبدیل شود و معارف پاک دینی مانند معارف ادیان دیگر، دستخوش تحریف و تغییر حاکمان بوالهوس و خودخواه گردد و تنها کسی که به تصدیق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، اعمال و اقوال و روش او با کتاب خدا و سنت پیغمبر مطابقت کامل داشت، همان علی علیه السلام بود.

آری، آنچه شیعه را از موافقت با خلافت انتخابی بازداشت، ترس از دنباله ناگوار آن یعنی فساد روش حکومت اسلامی و انهدام اساس تعلیمات عالیه دین بود. اتفاقاً جریان بعدی حوادث نیز این عقیده (یا پیش‌بینی) را روز به روز روشن‌تر می‌ساخت و در نتیجه شیعه نیز در عقیده خود استوارتر می‌گشت. و با اینکه در ظاهر با نفرات ابتدایی انگشت‌شمار خود به هضم اکثریت رفته بود و در باطن به اخذ تعالیم اسلامی از اهل بیت و دعوت به طریقه خود اصرار می‌ورزیدند در عین حال برای پیشرفت و حفظ قدرت اسلام مخالفت علنی نمی‌کردند و حتی افراد شیعه دوش به دوش اکثریت به جهاد می‌رفتند و در امور عامه دخالت می‌کردند و شخص امیرالمؤمنین علی علیه السلام در موارد ضروری اکثریت را به نفع اسلام راهنمایی می‌نمود.

خلافت انتخابی و سیاسی

شیعه معتقد بود که شریعت آسمانی اسلام که مواد آن در کتاب خدا و سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روشن شده تا روز قیامت به اعتبار خود باقی و هرگز قابل تغییر نیست. نیز معتقد بود حکومت اسلامی با هیچ عذری نمی‌تواند از اجرای کامل آن سرپیچی نماید و تنها وظیفه حکومت اسلامی این است که در شعاع شریعت به حسب مصلحت وقت تصمیماتی بگیرد ولی از جریان بیعت سیاست‌آمیز و همچنین از جریان حدیث و قلم و کاغذ که در آخرین روزهای بیماری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد، پیدا بود که گردانندگان و طرفداران خلافت انتخابی معتقد بودند که کتاب خدا مانند یک قانون اساسی محفوظ بماند ولی سنت و بیانات پیغمبر اکرم را در اعتبار خود ثابت نمی‌دانند بلکه معتقدند که حکومت اسلامی می‌تواند به سبب اقتضای مصلحت، از اجرای آن صرف نظر نماید.^۱ و این نظر با روایتهای بسیاری که بعداً در حق صحابه نقل شد. صحابه مجتهدند و در اجتهاد و مصلحت‌بینی خود اگر اصابت کنند مأجور و اگر خطا کنند معذور می‌باشند. تأیید گردید و نمونه بارز آن وقتی اتفاق افتاد که خالد بن ولید یکی از سرداران خلیفه، شبانه در منزل یکی از معارف مسلمانان (مالک بن نویره) مهمان شد و مالک را غافل‌گیرانه کشت و سرش را در اجاق گذاشت و سوزانید و همان شب با زن مالک همبستر شد. و به دنبال این جنایت‌های شرم‌آور، خلیفه به عنوان اینکه حکومت وی به چنین سرداری نیازمند است، مقررات شریعت را در حق خالد اجرا نکرد و همچنین خمس را از اهل‌بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بریدند. و نوشتن احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کلی قدغن شد و اگر در جایی حدیث مکتوب کشف یا از کسی گرفته

۱. حدیث قلم و دوات مربوط به آخرین روزهای زندگی و بیماری پیغمبر صلی الله علیه و آله را از صحیح بخاری و مسلم، در رساله اول آورده‌ام. در این رابطه و سایر مطاعن عمر به حق‌الیقین علامه مجلسی رحمته الله مراجعه شود.

می‌شد آن را ضبط کرده و می‌سوزانند و این ممنوعیت در زمان خلفا تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی (۹۹-۱۰۲ ه.ق) استمرار داشت و در زمان خلافت خلیفه دوم (۱۳-۲۵ ه.ق) این سیاست روشن‌تر شد و مقام خلافت، عده‌ای از مواد شریعت را مانند حج تمتع و نکاح متعه و گفتن «حی علی خیر العمل» در اذان نماز، ممنوع ساخت. و بیت المال در میان مردم با تفاوت تقسیم شد که بعداً در میان مسلمانان اختلاف طبقاتی عجیب و صحنه‌های خونین دهشتناکی به وجود آورد و در زمان وی معاویه در شام با رسومات سلطنتی کسری و قیصر حکومت می‌کرد و خلیفه، او را کسرای عرب می‌نامید و متعرض حالش نمی‌شد.

خلیفه دوم به سال ۲۳ ه.ق به دست غلامی ایرانی کشته شد و طبق رأی اکثریت، شورای شش نفری که به دستور خلیفه منعقد شد، خلیفه سوم زمام امور را به دست گرفت. وی در عهد خلافت خود خویشاوندان اموی خود را بر مردم مسلط ساخته در حجاز و عراق و مصر و سایر بلاد اسلامی زمام امور را به دست ایشان سپرد. ایشان بنای بی بندوباری گذاشته، آشکارا به ستم و بیداد و فسق و فجور و نقض قوانین جاریه اسلامی پرداختند. سیل شکایت‌ها از هر سوی به دارالخلافه سرازیر شد، ولی خلیفه که تحت تأثیر خویشاوندان اموی خود و خاصه مروان بن حکم قرار داشت به شکایت‌های مردم ترتیب اثر نمی‌داد، بلکه گاهی هم دستور تشدید و تعقیب شاکیان را صادر می‌کرد تا بالاخره به سال ۳۵ هجری، مردم بروی شوریدند و پس از چند روز محاصره و زد و خورد، وی را کشتند.

خلیفه سوم در عهد خلافت خود حکومت شام را که در رأس آن از خویشاوندان اموی او، معاویه قرار داشت بیش از حدّ تقویت می‌کرد و در حقیقت، سنگینی خلافت در شام متمرکز بود و تشکیلات مدینه که دارالخلافه بود جز صورتی در بر نداشت. خلافت خلیفه اول با انتخاب اکثریت صحابه و خلیفه دوم با وصیت خلیفه اول و خلیفه سوم با شورای شش نفری که اعضا و آیین‌نامه آن را خلیفه دوم

تعیین و تنظیم کرده بود مستقر شد.

روی هم رفته سیاست سه خلیفه که بیست و پنج سال خلافت کردند در اداره امور این بود که قوانین اسلامی بر طبق اجتهاد و مصلحت وقت که مقام خلافت تشخیص دهد، در جامعه اجرا شود و در معارف اسلامی این بود که تنها قرآن، بی آنکه تفسیر شود یا مورد کنجکاوی قرار گیرد، خوانده شود و بیانات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (حدیث) بدون آن که روی کاغذ بیاید روایت شود و از حدود زبان و گوش تجاوز نکند و کتابت تنها به قرآن کریم انحصار داشت و نوشتن حدیث ممنوع بود. پس از جنگ یمامه که در سال ۱۲ هجری قمری خاتمه یافت و گروهی از صحابه که قاری و حافظ قرآن بودند در آن جنگ کشته شدند. عمر بن خطاب به خلیفه اول پیشنهاد می‌کند آیات قرآن در یک مصحف جمع‌آوری شود. وی در پیشنهاد خود می‌گوید اگر جنگی رخ دهد و بقیه حاملان قرآن کشته شوند، قرآن از میان ما خواهد رفت، بنابراین لازم است آیات قرآن را در یک مصحف جمع‌آوری کرده، به قید کتابت در بیاوریم.

این تصمیم را در باره قرآن کریم گرفتند با اینکه حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که تالی قرآن بود نیز با همان خطر تهدید می‌شد و از مفاسد نقل به معنا و زیاده و نقیصه و جعل و فراموشی در امان نبود، ولی توجهی به نگهداری حدیث نمی‌شد، بلکه نوشتن آن ممنوع و هر چه به دست می‌آمد سوزانده می‌شد تا در اندک زمانی کار به جایی کشید که در ضروریات اسلام مانند نماز، روایات متضاد به وجود آمد و در سایر رشته‌های علوم در این مدت، قدمی برداشته نشد و آن همه تقدیس و تمجید که در قرآن و بیانات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به علم و تأکید و ترغیب در توسعه علوم وارد شده بی اثر ماند و اکثریت مردم سرگرم فتوحات پی در پی اسلام و دلخوش به غنائم فزون از حد که از هرسوبه جزیره العرب سرازیر می‌شد بودند و دیگر عنایتی به علوم خاندان رسالت که سرسلسه‌شان علی بن ابی طالب علیه السلام بود و رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را آشناترین مردم به معارف اسلام و مقاصد قرآن معرفی کرده بود نشد، حتی در

خلاف‌ت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و روش آن حضرت

قضیه جمع قرآن (با اینکه می‌دانستند، علی (علیه السلام) پس از رحلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مدتی در کنج خانه نشسته و مصحف را جمع‌آوری نموده است) وی را مداخله ندادند، حتی نام او را به زبان نیاوردند. اینها و نظایر اینها اموری بود که پیروان علی (علیه السلام) را در عقیده خود راسخ‌تر و نسبت به جریان امور، هشیارتر می‌ساخت و روز به روز بر فعالیت خود می‌افزودند. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز که دستش از تربیت عمومی مردم کوتاه بود به تربیت خصوصی افراد می‌پرداخت.

در این بیست و پنج سال (دوران خلافت سه خلیفه)، سه تن از چهار نفر یاران علی (علیه السلام) که در همه احوال در پیروی او ثابت قدم بودند (سلمان فارسی، ابوذر غفاری و مقداد) درگذشتند، ولی جمعی از صحابه و گروه انبوهی از تابعین در حجاز و یمن و عراق و غیر آنها در سلك پیروان علی (علیه السلام) درآمدند و در نتیجه پس از کشته شدن خلیفه سوم، از هرسوی به آن حضرت روی نموده و به هرنحوبود با وی بیعت کردند و وی را برای خلافت برگزیدند.

خلاف‌ت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و روش آن حضرت

خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در اواخر سال سی و پنج هجری قمری شروع شد و تقریباً چهار سال و نه ماه ادامه یافت. علی (علیه السلام) در خلافت، رویه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را معمول می‌داشت و غالب تغییراتی را که در زمان خلافت پیشینیان پیدا شده بود به حالت اولی برگردانید و کارگزاران نالایق را که زمام امور را در دست داشتند از کار برکنار کرد و در حقیقت خلافت آن حضرت یک نهضت انقلابی بود و گرفتاریهای بسیاری در برداشت. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نخستین روز خلافت در سخنرانی که برای مردم نمود چنین گفت:

آگاه باشید گرفتاری که شما مردم هنگام بعثت پیامبر خدا داشتید امروز دوباره به سوی شما برگشته و دامن‌گیرتان شده است. باید درست زیر و روی شوید و صاحبان

فضیلت که عقب افتاده‌اند پیش افتند و آنان که به ناروا پیشی گرفتند عقب افتند [حق است و باطل و هر کدام اهلی دارد باید از حق پیروی کرد] اگر باطل بسیار است چیز تازه‌ای نیست و اگر حق کم است گاهی کم نیز پیش می‌افتد و امید پیشرفت نیز هست. البته کم اتفاق می‌افتد که چیزی که پشت به انسان کند، دوباره برگشته و روی نماید.^۱

حضرت امیر علیه السلام به حکومت انقلابی خود ادامه داد و چنان که لازمه طبیعت هر نهضت انقلابی است، عناصر مخالف که منافعشان به خطر می‌افتد از هر گوشه و کنار سر به مخالفت برداشتند و به خون‌خواهی خلیفه سوم، جنگ‌های داخلی خونینی برپا کردند که تقریباً در تمام مدت خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ادامه داشت که به نظر شیعه، مسبب این جنگ‌های داخلی جز منافع شخصی منظوری نداشتند و خوانخواهی خلیفه سوم دستاویز عوام فریبانه‌ای بیش نبود و حتی سوء تفاهم نیز در کار نبود.

سبب جنگ اول که جنگ جمل نامیده می‌شود غائله اختلاف طبقاتی بود که از زمان خلیفه دوم در تقسیم نابرابر بیت‌المال پیدا شده بود.

حضرت علی علیه السلام پس از آنکه به خلافت شناخته شد، بیت‌المال را در میان مردم بالسویه قسمت فرمود. چنان که سیرت پیامبر اکرم علیه السلام نیز همان‌گونه بود و این روش، زیرو و طلحه را سخت برآشت و بنای تمرّد گذاشتند و به نام زیارت کعبه از مدینه به مکه رفتند و ام‌المؤمنین عایشه را که در مکه بود و با علی علیه السلام میانه خوبی نداشت با خود همراه ساخته به نام خون‌خواهی خلیفه سوم، نهضت و جنگ خونین جمل را برپا کردند.

۱. أَلَا وَ إِنَّ يَلِيَّكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلِلَنَّ بَلْبِلَةً، وَ لَتَغْرِبَنَّ غَرْبَةً، وَ لَتُسَاطِنَنَّ سَوَاطِنَ الْقَدْرِ، حَتَّى يَعُودَ أَصْفَلُكُمْ أَغْلَاكُمْ، وَ أَغْلَاكُمْ أَصْفَلَكُمْ، وَ لَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرًا، وَ لَيَقْصِرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبْقًا... (خطبه ۱۶ نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام).

با اینکه همین طلحه و زبیر، هنگام محاصره و قتل خلیفه سوم در مدینه بودند، و از وی دفاع نکردند و پس از کشته شدن وی، اولین کسانی بودند که از طرف خود و مهاجرین با علی (علیه السلام) بیعت کردند و همچنین امّ المؤمنین عایشه، خود از کسانی بود که مردم را به قتل خلیفه سوم تحریص می‌کرد و برای اولین بار که قتل خلیفه سوم را شنید به وی دشنام داد و اظهار مسرت نمود.

سبب جنگ دوم که جنگ صفین نامیده می‌شود و یک سال و نیم طول کشید، طمعی بود که معاویه در خلافت داشت و به عنوان خون‌خواهی خلیفه سوم این جنگ را برپا کرد و بیش از صد هزار خون ناحق ریخت. البته معاویه در این جنگ حمله می‌کرد نه دفاع، زیرا خون‌خواهی هرگز به شکل دفاع صورت نمی‌گیرد.

عنوان این جنگ، خون‌خواهی خلیفه سوم بود، با اینکه خود خلیفه سوم در آخرین روزهای زندگی‌اش برای دفع آشوب از معاویه استمداد نمود و وی با لشگری از شام به سوی مدینه حرکت نموده، آنقدر عمداً در راه توقف کرد تا خلیفه را کشتند، آنگاه به شام برگشته و به خون‌خواهی خلیفه قیام کرد.

و همچنین پس از آنکه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شهید شد و معاویه خلافت را قبضه کرد، دیگر خون خلیفه سوم را فراموش کرد و قتله خلیفه را تعقیب نکرد.

پس از جنگ صفین، جنگ نهروان درگرفت. در این جنگ جمعی از مردم که در میان‌شان صحابی نیز یافت می‌شد در اثر تحریکات معاویه در جنگ صفین، بر علی (علیه السلام) شوریدند و در بلاد اسلامی به آشوبگری پرداخته، هر جا طرفداران علی (علیه السلام) را می‌یافتند می‌کشتند، حتی شکم زنان آبستن را پاره کرده، جنین‌ها را بیرون آورده سر می‌بردند (به شرحی که در کتاب امام علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) حقاً آورده‌ام).

علی (علیه السلام) این غائله را نیز خوابانید، ولی پس از چندی در مسجد کوفه در حال نماز به دست برخی از این خوارج شهید شد. صلوات الله و سلامه علیه.

بهره‌برداری شیعه از ...

حضرت امیر علیه السلام در خلافت چهار سال و نه ماهه خود اگر چه نتوانست اوضاع در هم ریخته بلاد اسلامی را کاملاً به حال اولی که داشت برگرداند، ولی از سه جهت مهم موفقیت حاصل کرد:

۱. به واسطه سیرت عادلّه خود، رفتار جذاب سیرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به مردم، خاصّه به نسل جدید نشان داد. وی در برابر شوکت کسری و قیصری معاویه، در زیّ فقرا و مانند یکی از بینواترین مردم زندگی می‌کرد و هرگز دوستان و خویشاوندان و خاندان خود را بر دیگران مقدم نداشت و توانگری را به ناداری، و نیرومندی را به ناتوانی، ترجیح نداد.

۲. با آن همه گرفتاری‌های طاقت‌فرسا و سرگرم کننده، ذخایر گرانمایی از معارف الهیه و علوم حقّه اسلامی را (به صورت خطابه) میان مردم به یادگار گذاشت. مخالفین آن حضرت می‌گویند:

وی مرد شجاعت بود، نه مرد سیاست؛ زیرا او می‌توانست در آغاز خلافت خود با عناصر مخالف موقتاً از در آشتی و صفا درآمده، آنان را با مداهنه راضی و خوشنود نگه دارد و بدین وسیله، خلافت خود را تحکیم بخشد، سپس به قلع و قمع‌شان پردازد. ولی اینان این نکته را نادیده گرفته‌اند که خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام یک نهضت الهی، انقلابی بود و نهضت‌های این چنینی باید از مداهنه و صورت‌سازی دور باشد.

مشابه این وضع در زمان بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز پیش آمد و کفار و مشرکین بارها به آن حضرت پیشنهاد سازش دادند و اینکه آن حضرت به خدایانشان متعرض نشود، ایشان نیز کاری با دعوت وی نداشته باشند، ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نپذیرفت، با اینکه می‌توانست در آن روزهای سخت مداهنه و سازش کرده، موقعیت خود را تحکیم نماید، سپس به مخالفت دشمنان قد علم کند، و خلاصه،

اساساً دعوت الهی، اسلامی هرگز اجازه نمی‌دهد که در راه زنده کردن حقی، حق دیگری تضییع شود یا باطلی را با باطل دیگر دفع نمایند، و آیات زیادی در قرآن کریم در این باره موجود است.

گذشته از اینکه مخالفین حضرت علی علیه السلام در راه پیروزی و رسیدن به هدف خود از هیچ جرم و جنایت و نقض قوانین صریح اسلام - بدون استثناء - فروگذار نمی‌کردند و هر حکمی را به نام اینکه صحابی و مجتهدند نادیده می‌گرفتند، ولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام به قوانین اسلامی پای بند بود و در فنون متفرقه عقلی و دینی و اجتماعی نزدیک به یازده هزار کلمات قصار و معارف اسلام را در سخنرانی‌های خود با بلیغ‌ترین لهجه و روان‌ترین بیان ایراد نموده و دستور زبان عربی را وضع کرد و اساس ادبیات عربی را بنیاد نهاد، و اولین کسی بود که در فلسفه الهی غور کرده، به سبک استدلال آزاد و برهان منطقی سخن گفت و مسائلی را که تا آن روز در میان فلاسفه جهان مورد توجه قرار نگرفته بود طرح کرد، و خود در مقام عمل آنها را به اجرا می‌گذاشت.

۳. انبوهی از رجال دینی و دانشمندان اسلامی را تربیت کرد که در میان ایشان جمعی از زهاد و اهل معرفت مانند اویس قرنی و کمیل بن زیاد و میثم تمار و رشید هجری و ابن عباس وجود دارند که در میان عرفای اسلامی مصادر عرفان شاخه شده‌اند و عده‌ای مصادر اولیه علم فقه و کلام و تفسیر و قرائت و غیر آنها می‌باشند.

خلافت معاویه

پس از شهادت امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام به موجب وصیت آن حضرت و بیعت مردم، حضرت حسن بن علی علیه السلام امام دوم شیعیان متصدی خلافت شد، ولی معاویه آرام ننشست، بلکه به سوی عراق که مقر خلافت بود لشکر کشیده با

حسن بن علی علیه السلام به جنگ پرداخت.

وی با دسیسه‌های مختلف و دادن پول‌های گزاف تدریجاً یاران و سرداران امام حسن علیه السلام را فاسد کرده، بالاخره آن حضرت را مجبور کرد که به عنوان صلح، معاویه را به حال خود واگذاشت به شرط اینکه متعرض شیعیان آن حضرت نشود و پس از مرگش کسی را به عنوان خلیفه و جانشین خود معرفی نکند.

در سال چهل هجری، معاویه بر خلافت اسلامی استیلا یافت و بلافاصله به عراق آمده در سخنرانی خود به مردم اخطار نموده، گفت:

«من با شما، سرنماز و روزه نمی‌جنگیدم، بلکه می‌خواستم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود رسیدم» و گروهی به حضور وی بار یافتند، و به عنوان پادشاهی، سلامش دادند و خودش نیز در برخی از مجالس خصوصی از حکومت خود به پادشاهی تعبیر می‌کرد. اگر چه در ملاء عام خود را خلیفه معرفی می‌نمود.

و البته پادشاهی که برپایه زور استوار باشد، وراثت را به دنبال خود خواهد داشت و بالاخره نیز به نیت پلید و شوم خود جامه عمل پوشاند و پسر خود یزید را که جوانی بی‌بندوبار بود و کمترین شخصیت دینی نداشت ولایت عهدی داده به جانشینی خود برگزید و آن همه حوادث ننگین به بار آورد.

معاویه با بیان گذشته خود، اشاره می‌کرد که نخواهد گذاشت امام حسن علیه السلام پس از وی به خلافت برسد. یعنی در خصوص خلافت بعد از خود فکری دیگر دارد و آن همان بود که امام حسن علیه السلام را با سمّ شهید کرد و راه را برای فرزند خود یزید هموار ساخت. معاویه با نادیده گرفتن پیمان مذکور که با امام حسن علیه السلام مقرر کرده بود، نشان داد که هرگز نخواهد گذاشت شیعیان اهل بیت در محیط امن و آسایش به سر برند و کما فی السابق به فعالیت‌های دینی خود ادامه دهند و همین امر را نیز جامه عمل پوشاند.

وی اعلام کرد که هر کس در مناقب اهل بیت علیهم السلام حدیثی نقل کند هیچ‌گونه

مصونیتی در جان و مال و عرض خود نخواهد داشت و دستور داد هر که در مدح و منقبت صحابه و خلفا حدیثی بیاورد جایزه کافی بگیرد و در نتیجه اخبار بسیاری در مناقب خلفا و صحابه جعل شد و دستور داد در همه بلاد اسلامی در منابر به امیرالمؤمنین علی علیه السلام دشنام دهند. و این دستور تا زمان عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی (۹۹-۱۰۱) اجرا می‌شد. معاویه به دستکاری عُمال و کارگزاران خود، خواص شیعه علی علیه السلام را کشت و سر برخی از آنان را به نیزه زده، در شهرها گرداند و عموم شیعیان را در هرجا بودند به ناسزا و بیزاری از امیرالمؤمنین علیه السلام تکلیف می‌کرد و هر کس خودداری می‌کرد به قتل می‌رسید.

سخت‌ترین روزگار برای شیعه

سخت‌ترین زمان برای شیعه در تاریخ تشیع همان زمان حکومت بیست ساله معاویه بود که شیعه هیچ‌گونه مصونیتی نداشت و اغلب شیعیان اشخاص شناخته شده و مارک‌دار بودند و دو تن از پیشوایان شیعه (امام دوم و امام سوم) که در زمان معاویه بودند کمترین وسیله‌ای برای برگرداندن اوضاع ناگوار در اختیار نداشتند حتی امام سوم که در شش ماه اول سلطنت یزید قیام کرد و با یاران و فرزندان خود شهید شد، در مدت ده سالی که در خلافت معاویه می‌زیست به حسب ظاهر تمکن این اقدام را نیز نداشت.

اکثریت اهل تسنن این همه کشتارهای ناحق و بی‌بند وباری‌ها را که به دست معاویه و کارگزاران وی انجام یافته است توجیه می‌کنند که آنان صحابه بودند و به مقتضای احادیثی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جعل و نقل کرده‌اند، «صحابه مجتهدند و معذور و خداوند از ایشان راضی است و هر جرم و جنایتی که از ایشان سر بزنند معفو است». ولی شیعه این عذر را نمی‌پذیرد، زیرا:

اولاً: معقول نیست یک رهبر الهی مانند رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای احیای حق و

عدالت و آزادی به پا خواسته و جمعی را هم عقیده خود گرداند که همه هستی خود را در راه این منظور مقدس گذاشته، آن را لباس تحقق بخشند و وقتی که به منظور خود نایل شد، یاران خود را نسبت به مردم و قوانین مقدسه خود آزادی مطلق بخشند و به اسم اینکه مجتهدند، و با اجتهاد خود عمل می‌کنند، هرگونه حق‌کشی و تبهکاری و بی‌بندوباری را از ایشان معفو بداند، یعنی با دست و ابزاری که بنایی را برپا کرده با همان دست و ابزار آن را خراب کند.

ثانیاً: این روایات که به پیامبر ﷺ نسبت داده و نقل کرده‌اند که آن حضرت صحابه را تقدیس و اعمال ناروا و غیرمشروع آنان را تصحیح می‌کند و ایشان را آمرزیده و مصون معرفی می‌نماید. از خود صحابه رسیده و به روایت ایشان نسبت داده شده است و خود صحابه به شهادت تاریخ قطعی، با همدیگر معامله مصونیت و معذوریت نمی‌کردند، و بعضی از همین صحابه بودند که دست به کشتار و سب و لعن و رسوا کردن همدیگر گشودند و هرگز کمترین اغماض و مسامحه‌ای در حق همدیگر روا نمی‌داشتند.

بنابر آنچه گذشت به شهادت عمل خود صحابه، این روایات صحیح نیستند و چنانچه خدای متعال در کلام خود، روزی از صحابه در برابر خدمتی که در اجرای فرمان او کردند اظهار رضایت فرماید، معنای آن تقدیر از فرمانبرداری گذشته آنان است نه اینکه در آینده می‌توانند هرگونه نافرمانی که دلشان می‌خواهد بکنند و مرضی خداوند سبحان باشند.

سلطنت بنی امیه

سال شصت هجری قمری معاویه درگذشت و پسرش یزید طبق بیعتی که پدرش از مردم برای وی گرفته بود، زمام حکومت را در دست گرفت.

یزید به شهادت تاریخ هیچ‌گونه شخصیت دینی، اخلاقی نداشت. جوانی بود

که حتی در زمان حیات پدر اعتنایی به اصول و قوانین اسلام نمی کرد و جز عیاشی و بی بندوباری و شهوت رانی سرش نمی شد و در سه سال حکومت خود، فجایعی راه انداخت که در تاریخ اسلام، با آن همه فتنه ها که گذشته بود، سابقه نداشت.

سال اول، حضرت حسین بن علی علیه السلام را که سبط نبی اکرم صلی الله علیه و آله بود با فرزندان و خویشان و یارانش با فجیع ترین وضعی به شهادت رساند و زنان و کودکان و اهل بیت آن حضرت را به همراه سرهای بریده شهدا در شهرها گرداند و در سال دوم مدینه را قتل عام کرد و خون و مال و عرض مردم را سه روز به لشگریان خود مباح ساخت و سال سوم، کعبه مقدسه را خراب کرده و آتش زد و پس از یزید، آل مروان از بنی امیه زمام حکومت را به تفصیلی که در تواریخ ضبط شده در دست گرفتند. حکومت این دسته یازده نفری که نزدیک به هفتاد سال ادامه داشت، روزگار تیره و شومی برای اسلام و مسلمین به وجود آورد که در جامعه اسلامی جز یک امپراطوری عربی استبدادی که نام خلافت اسلامی بر آن گذاشته بود حکومت نمی کرد و در دوره حکومت اینان کار به جایی کشید که خلیفه وقت که خود را جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یگانه حامی دین می شمرد، بی محابا تصمیم گرفت بالای خانه کعبه غرفه ای بسازد تا در موسم حج، در آنجا مخصوصاً به خوش گذرانی بپردازد.

همچنین خلیفه وقت، قرآن کریم را آماج تیر قرار داد و در شعری که خطاب به قرآن انشاء کرد گفت: روز قیامت که پیش خدای خود حضور می یابی، بگو خلیفه مرا پاره کرد.

البته شیعه که اساساً اختلاف نظر اساسی شان با اکثریت تسنن بر سر دو مسأله خلافت اسلامی و مرجعیت دینی بود، در این دوره تاریک، روزگاری تلخ و دشوار را می گذراندند و این شیوه بیدادگری و بی بندوباری حکومت های وقت و قیافه مظلومیت و تقوی و طهارت پیشوایان اهل بیت علیهم السلام آنان را روز به روز در عقایدشان استوارتر می ساخت و مخصوصاً شهادت دلخراش حضرت امام حسین علیه السلام پیشوای

سوم شیعه در توسعه یافتن تشیع و به ویژه در مناطق دور از مرکز خلافت مانند عراق و یمن و ایران کمک بسزایی کرد.

گواه این سخن آن است که در زمان امامت پیشوای پنجم که هنوز قرن اول هجری تمام نشده و چهل سال از شهادت امام سوم نگذشته بود، به مناسبت اختلال وضعی که در حکومت اموی پیدا شده بود، شیعه از اطراف کشور اسلامی پروانه وار گرد پیشوای پنجم جمع شده به اخذ حدیث و تعلم معارف دینی پرداختند. هنوز قرن اول هجری تمام نشده بود که چند نفر از بزرگان، شهرقم را در ایران بنیاد نهاده (توسعه دادند) و شیعه نشین کردند، ولی در عین حال شیعه به حسب دستور پیشوایان خود در حال تقیه و بدون تظاهر به مذهب، زندگی می کردند.

بارها در اثر کثرت فشار، سادات علوی برضد بیدادگری های حکومت قیام کردند ولی شکست خوردند و جان خود را در این راه گذاشتند و حکومت بی پروای وقت در پایمال کردن شان فروگذار نکرد، جسد زید را که پیشوای شیعه زیدیه بود از قبر بیرون آورده، به دار آویختند و سه سال بر سردار بود، پس از آن پایین آورده و آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند. به نحوی که شیعه معتقد است امام چهارم و پنجم نیز به دست بنی امیه با سم شهید شدند.

فجایع رفتار و اعمال ناشایست امویان به حدی فاش و بی پرده بود که اکثریت اهل تسنن با اینکه خلفا را عموماً مفترض الطاعة می دانستند، ناگزیر شده خلفا را به دو دسته تقسیم کردند. خلفای راشدین که چهار خلیفه اول پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشند (ابوبکر و عمرو عثمان و علی علیه السلام) و خلفای غیر راشدین که از معاویه شروع می شود.

امویان در دوران حکومت خود در اثربیدادگری و بی بند و باری به اندازه ای نفرت عمومی را جلب کرده بودند که پس از شکست قطعی و کشته شدن آخرین خلیفه

اموی، دو پسر وی با جمعی از اعضای خانواده از دارالخلافه گریختند و به هر جا روی آوردند، پناهشان ندادند. سرانجام پس از سرگردانی‌های بسیار که در بیابانهای نوبه و حبشه کشیدند و بسیاری از ایشان از گرسنگی و تشنگی تلف شدند، به جنوب یمن آمدند و به در یوزگی خرج راهی از مردم تحصیل کرده در زی حمالان عازم مکه شدند و آنجا در میان مردم ناپدید گردیدند.

شیعه در قرن دوم هجری

در اواخر ثلث اول قرن دوم هجری، به دنبال انقلابها و جنگ‌های خونینی که در اثر بیدادگری و بدرفتاری بنی‌امیه در همه جای کشورهای اسلامی ادامه داشت، دعوتی نیز به نام اهل بیت پیامبر اکرم علیهم‌السلام در ناحیه خراسان پیدا شد، متصدی دعوت، ابومسلم مروزی، سردار ایرانی بود که بر ضد خلافت اموی قیام کرد و شروع به پیشرفت نموده تا دولت اموی را برانداخت. این نهضت و انقلاب از تبلیغات عمیق شیعه سرچشمه می‌گرفت و کم و بیش عنوان خون‌خواهی شهدای اهل بیت را داشت و حتی از مردم برای یک مرد پسندیده از اهل بیت (سربسته) بیعت می‌گرفتند.

بالاخره بنی‌عباس به نام اهل بیت علیهم‌السلام خلافت را ربوند و در آغاز کار، روزی چند به مردم و علویین روی خوش نشان دادند حتی به نام انتقام شهدای علویین، بنی‌امیه را قتل عام کردند و گور خلفای بنی‌امیه را شکافته و هر چه یافتند آتش زدند [هر چند این اعمال از نظر اهل بیت علیهم‌السلام مقبول نبود] ولی دیری نگذشت که شیوه ظالمانه بنی‌امیه را پیش گرفتند و در بیدادگری و بی بندوباری هیچ‌گونه فروگذار نکردند.

ابوحنیفه رئیس یکی از چهار مذهب اهل تسنن به زندان منصور رفت و شکنجه‌ها دید و ابن حنبل رئیس یکی دیگر از چهار مذهب، تازیانه خورد و امام ششم شیعیان پس از آزار و شکنجه بسیار با سمّ به شهادت رسید و علویان را دسته دسته گردن می‌زدند، یا زنده زنده دفن می‌کردند و یا لای دیوار یا زیر پایه‌های ساختمان‌های دولتی می‌گذاشتند.

از سویی یک آوازه‌خوان با خواندن دو بیت شهوت‌انگیز (امین) خلیفه عباسی را سر شهوت آورد، و امین سه میلیون درهم نقره به وی بخشید، آوازه‌خوان از شادی خود را به قدم خلیفه انداخته گفت: یا امیرالمؤمنین این همه پول را به من می‌بخشی؟ خلیفه در پاسخ گفت: اهمیتی ندارد، ما این پول را از یک ناحیه ناشناخته کشور می‌گیریم.

ثروت سرسام‌آوری که همه ساله از اقطار کشورهای اسلامی به عنوان بیت المال مسلمین به دارالخلافه سرازیر می‌شد به مصرف هوسرانی و حق‌کشی خلیفه وقت می‌رسید. شمار کنیزان پریوش و دختران و پسران زیارو در دربار خلفای عباسی به هزاران می‌رسید.

وضع شیعه از انقراض دولت اموی و روی کارآمدن بنی‌عباس کوچک‌ترین تغییری پیدا نکرد، جز اینکه دشمنان بیدادگر وی تغییر اسم دادند.

شیعه در قرن سوم هجری

با شروع قرن سوم، شیعه نفس تازه‌ای کشید و سبب آن اولاً: این بود که کتب فلسفی و علمی بسیاری از زبان یونانی و سریانی و غیر آنها به زبان عربی ترجمه شد و مردم به تعلیم علوم عقلی و استدلالی هجوم آوردند، علاوه بر آن مأمون خلیفه عباسی (۱۹۵-۲۱۸ ه.ق) به استدلال عقلی در مذهب علاقمند بود و در نتیجه به بحث استدلالی در ادیان و مذاهب رواج تام و آزادی کامل داده بود و علما و متکلمین شیعه از این آزادی استفاده کرده در فعالیت علمی و در تبلیغ مذهب اهل بیت علیهم‌السلام فروگذار نمی‌کردند.

و ثانیاً: مأمون عباسی به اقتضای سیاست خود به امام هشتم، حضرت رضا علیه‌السلام، ولایت عهدی داده و در اثر آن، علویان و دوستان اهل بیت تا اندازه‌ای از تعرض دولتمردان مصون بوده و کم و بیش از آزادی بهره‌مند بودند ولی دیری نگذشت که

شيعه در قرن چهارم هجری ۴۷

دم برنده شمشیر به سوی شيعه برگشت و شیوه فراموش شده گذشتگان به سراغشان آمد، خاصه در زمان متوکل عباسی (۲۳۲ - ۲۴۷ ه.ق) که مخصوصاً با امیرالمؤمنین علی علیه السلام و شیعیان وی دشمنی خاصی داشت و به دستور وی بود که مزار امام سوم شیعیان را در کربلا با خاک یکسان کردند.

شيعه در قرن چهارم هجری

در قرن چهارم هجری عواملی به وجود آمد که برای وسعت یافتن تشیع و نیرومند شدن شيعه کمک بسزایی می‌کرد، از آن جمله سستی ارکان خلافت بنی عباس و ظهور پادشاهان آل بویه بود.

بزرگان آل بویه که شيعه بودند کمال نفوذ را در مرکز خلافت که بغداد بود و همچنین در خود خلیفه داشتند و این قدرت قابل توجه، به شيعه اجازه می‌داد که قد علم کرده، آزادانه به تبلیغ مذهب بپردازند.

در این قرن، فاطمیین که اسماعیلی بودند به مصر دست یافتند و سلطنت دامنه داری (۲۹۶ - ۵۲۷ ه.ق) تشکیل دادند.

بسیار اتفاق می‌افتاد که در شهرهای بزرگ مانند بغداد و بصره و نیشابور کشمکش و زد و خوردهایی میان شيعه و سنی در می‌گرفت و در برخی از آنها شيعه غلبه می‌کرد و از پیش می‌برد.

شيعه در قرن پنجم تا نهم هجری

از قرن پنجم تا اواخر قرن نهم هجری، شيعه به همان پیشرفت که در قرن چهارم داشت ادامه می‌داد و پادشاهانی نیز که مذهب شيعه داشتند به وجود آمده، تشیع را ترویج می‌نمودند.

در اواخر قرن پنجم هجری دعوت اسماعیلیه در قلعه الموت ریشه دواند و اسماعیلیه نزدیک به یک قرن و نیم در وسط ایران در حال استقلال کامل می‌زیستند

و سادات مرعشی در مازندران سال‌های متمادی سلطنت کردند.

شاه خدا بنده از پادشاهان مغول مذهب شیعه را اختیار کرد و اعقاب او از پادشاهان مغول سالیان دراز در ایران سلطنت کردند و تشیع را ترویج کردند و دامنه حکمرانی‌شان تا فارس و کرمان کشیده شد و همچنین حکومت فاطمین نیز سالیان دراز در مصر برپا بود.

البته قدرت مذهبی شیعه با پادشاهان وقت تفاوت می‌کرد، چنان‌که پس از برچیده شدن بساط فاطمین و روی کار آمدن سلاطین آل ایوب، صفحه برگشت و شیعه مصر و شامات آزادی مذهبی را به کلی از دست دادند و جمع کثیری از شیعه، از دم شمشیر گذشتند. و از آن جمله، شهید اول، محمد بن محمد مکی، یکی از نوابغ فقه شیعه، در سال ۷۸۶ هجری در دمشق به جرم تشیع کشته شد.

روی هم رفته، در این پنج قرن، شیعه از جهت جمعیت افزایش و از جهت قدرت و آزادی مذهبی تابع موافقت یا مخالفت سلاطین وقت بوده‌اند. و هرگز در این مدت، مذهب تشیع در یکی از کشورهای اسلامی، مذهب رسمی شناخته نشد.

شیعه در قرن دهم و یازدهم هجری

سال ۹۰۶ هجری، جوان سیزده ساله‌ای از خانواده شیخ صفی اردبیلی (متوفای ۷۳۵ هجری) که از مشایخ طریقت در شیعه بود با سبب نفراز مریدان پدرانش به منظور ایجاد یک کشور مستقل و مقتدر شیعه از اردبیل قیام کرده شروع به کشورگشایی و برانداختن آیین ملوک الطوائفی ایران نمود و پس از جنگ‌های خونینی که با پادشاهان محلی و مخصوصاً با پادشاهان آل عثمان که از زمان امپراطوری عثمانی قدرت را در دست داشتند، موفق شد که ایران قطعه‌قطعه را به شکل یک کشور درآورده و مذهب شیعه را در قلمرو حکومت خود رسمیت دهد.

پس از درگذشت شاه اسماعیل صفوی، پادشاهان دیگری از سلسله صفویه تا اواسط قرن دوازدهم هجری سلطنت کردند و یکی پس از دیگری رسمیت مذهب شیعه امامیه را تأیید و تثبیت نمودند.

خلاصه تاریخچه شیعه

همان‌گونه که در فصول گذشته روشن شد، شیعه همان عده از دوستان و هواداران امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام بودند که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای احیای حقوق اهل بیت، در خصوص خلافت و مرجعیت علمی، اسلامی به انتقاد و اعتراض پرداختند و از اکثریت مردم جدا شدند.

شیعه در زمان سه خلیفه اول (۱۱ - ۳۵ ه.ق) پیوسته زیر فشار قرار داشتند و پس از آن در مدت خلافت بنی امیه (۴۰ - ۱۳۲ ق) هرگونه امنیت و مصونیت از جان و مالشان برداشته شد، ولی هر چه فشار ستم و بیدادگری برایشان بیشتر می‌شد، در عقیده خود استوارتر می‌گشتند و به ویژه از مظلومیت خود در پیشرفت عقیده بیشتر بهره می‌بردند و از آن پس در اواسط قرن دوم که خلفای عباسی زمام حکومت اسلامی را به دست گرفتند، شیعه از فتوری که در این میان پیدا شد نفسی تازه کرد ولی با مهلت کمی باز عرصه برایشان تنگ شد که تا اواخر قرن سوم هجری روز به روز تنگ‌تر می‌شد.

در اوایل قرن چهارم که سلاطین با نفوذ آل بویه - که شیعه بودند - روی کار آمدند، شیعه قدرتی کسب کرد و تا حدود زیادی آزادی عمل یافت و به مبارزه علنی پرداخت و تا آخر قرن پنجم جریان کار به همین ترتیب بود و در اوایل قرن ششم که حمله مغول آغاز شد در اثر گرفتاری‌های عمومی و نیز در اثر ادامه یافتن جنگ‌های صلیبی حکومت‌های اسلامی فشار چندانی به عالم تشیع وارد نمی‌ساختند. و مخصوصاً شیعه شدن جمعی از سلاطین مغول در ایران، و حکومت سلاطین

مرعشی در مازندران در قدرت و وسعت جمعیت شیعه کمک بسزایی نمود و در هرگوشه از ممالک اسلامی و خاصه در ایران، تراکم میلیون‌ها نفر شیعه را محسوس ساخت و این وضع تا اواخر قرن نهم هجری ادامه داشت و در آغازین سال‌های قرن دهم هجری در اثر ظهور سلطنت صفویه در ایران پهناور آن روز، مذهب شیعه رسمیت یافت و الحمدلله تا کنون که اواخر قرن ۱۴ هجری می‌باشد به رسمیت خود باقی است و به علاوه در همه نقاط جهان میلیون‌ها شیعه زندگی می‌کنند.

انشعابات شیعه

انشعاب در همه مذاهب و خاصه در سه دین آسمانی، کلیمی و مسیحی و اسلام و حتی در شعب آن‌ها نیز وجود دارد. مذهب شیعه در زمان سه پیشوای اول از پیشوایان اهل بیت (حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فرزندانش امام حسن و امام حسین علیه السلام) هیچ‌گونه انشعابی نپذیرفت، ولی پس از شهادت امام سوم، اکثریت شیعه به امامت حضرت علی بن الحسین علیه السلام قائل شدند و اقلیتی معروف به «کیسانیه» پسر سوم حضرت علی علیه السلام (محمد بن حنفیه) را امام دانستند و معتقد شدند که محمد بن حنفیه پیشوای چهارم و همان مهدی موعود است که در کوه رضوی غایب شده و روزی ظاهر خواهد شد.

پس از رحلت امام سجاد علیه السلام، اکثریت شیعه به امامت فرزندش امام محمد باقر علیه السلام معتقد شدند و اقلیتی به زید شهید که پسر دیگر امام سجاد علیه السلام بود گرویدند و به «زیدی» موسوم شدند.

پس از رحلت امام محمد باقر علیه السلام شیعیان وی به امامت فرزندش امام جعفر صادق علیه السلام معتقد شدند و پس از درگذشت آن حضرت اکثریت، فرزندش امام موسی کاظم علیه السلام را امام هفتم دانستند و جمعی اسماعیل پسر بزرگ امام ششم را که در حال حیات پدر بزرگوار خود درگذشت، امام گرفتند و از اکثریت شیعه جدا شده

به «اسماعیلیه» معروف شدند و بعضی پسر دیگر آن حضرت، عبدالله افطح و بعضی، فرزند دیگرش محمد را پیشوا گرفتند.

پس از شهادت امام موسی کاظم علیه السلام، اکثریت شیعه فرزندش امام رضا علیه السلام را امام هشتم دانستند و برخی در امام هفتم توقف کردند که به «واقفیه» معروفند.

دیگر پس از امام هشتم تا امام دوازدهم که نزد شیعه، مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشريف است انشعاب قابل توجهی به وجود نیامد و اگر وقایعی نیز در شکل انشعاب پیش آمده، چند روزی بیش نپاییده و خود بخود منحل شده است، مانند اینکه جعفر فرزند امام دهم پس از رحلت برادر خود (امام یازدهم) دعوی امامت کرد و گروهی به وی گرویدند ولی پس از چند روز متفرق شدند و جعفر نیز دعوی خود را تعقیب نکرد. و همچنین اختلافات دیگری در میان رجال شیعه در مسائل علمی و کلامی و فقهی وجود دارد که آن‌ها را انشعاب مذهبی نباید شمرد.

فرقه‌های نامبرده که منشعب شده و در برابر اکثریت شیعه قرار گرفته‌اند، در اندک زمانی منقرض شدند جز دو فرقه زیدیه و اسماعیلیه که پایدار مانده‌اند و هم اکنون گروهی از ایشان در مناطق مختلف مانند یمن و هند و لبنان و جاهای دیگر زندگی می‌کنند، از این رو، تنها به ذکر این دو فرقه اکتفا می‌کنیم.

زیدیه

زیدیه پیروان زید شهید، فرزند امام سجّاد علیه السلام می‌باشند. زید سال ۱۲۱ هجری بر ضد خلیفه اموی، هشام ابن عبدالملک قیام کرد و گروهی با وی بیعت کردند و در جنگی که در شهر کوفه میان او و هواداران خلیفه درگرفت کشته شد.

وی نزد پیروان خود؛ امام پنجم، از امامان اهل بیت شمرده می‌شود و پس از وی فرزندش یحیی بن زید به امامت شناخته شد، که بر ضد خلیفه اموی، ولید بن یزید، قیام کرده و کشته شد.

به عقیده زیدیه، هر پسر فاطمی نژاد، عالم زاهد و شجاع، که به عنوان قیام بحق خروج کند می‌تواند امام باشد.

اسماعیلیه

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، امام صادق علیه السلام فرزند پسری داشت به نام اسماعیل که در زمان حیات آن حضرت فوت نمود و عده‌ای معتقد شدند که امامت حق اسماعیل بوده و با مرگ او به پسرش محمد منتقل شده و جمعی دیگر معتقد شدند که اسماعیل با اینکه در حال حیات پدرش درگذشت، امام می‌باشد و امامت پس از اسماعیل در محمد پسر اسماعیل و در فرزندان او است.

فرقه اول منقرض شده‌اند ولی فرقه دوم تاکنون باقی مانده و انشعابات نیز پیدا کرده‌اند. اسماعیلیه به طور کلی در معارف و احکام اسلام برای هر ظاهری باطنی و برای هر تنزیلی تأویلی قائلند و معتقدند که زمین هرگز خالی از حجت نمی‌شود و به نظر آنها حجت خدا بر دو گونه است: ناطق و صامت، ناطق پیغمبر و صامت ولی و امام است که وصی پیغمبر می‌باشد. و اساس حجت، پیوسته روی عدد هفت می‌چرخد به این ترتیب که یک نبی مبعوث می‌شود که دارای نبوت (شریعت) و ولایت است و پس از وی هفت وصی دارای وصایت بوده و همگی دارای یک مقام می‌باشند جز اینکه وصی هفتمین دارای نبوت نیز هست و سه مقام دارد. نبوت و وصایت و ولایت. باز پس از وی هفت وصی که هفتمین دارای سه مقام می‌باشد و به همین ترتیب.

می‌گویند: آدم علیه السلام مبعوث شد با نبوت و ولایت، و هفت وصی داشت که هفتمین آنان نوح و دارای نبوت و وصایت و ولایت بود و ابراهیم علیه السلام وصی هفتمین نوح و موسی وصی هفتمین ابراهیم و عیسی وصی هفتمین موسی و محمد صلی الله علیه و آله وصی هفتمین عیسی و محمد بن اسماعیل وصی هفتمین محمد صلی الله علیه و آله، به این

ترتیب: محمد ﷺ و علی و حسین و علی بن حسین و محمد باقر و جعفر صادق و اسماعیل و محمد بن اسماعیل (آنها حضرت حسن بن علی ﷺ را امام نمی دانند) و پس از محمد بن اسماعیل، هفت نفر از اعقاب محمد بن اسماعیل که نام ایشان پوشیده و مستور است و پس از آن هفت نفر از ملوک فاطمیین مصر که اول شان عبیدالله مهدی، بنیان گذار سلطنت فاطمیین مصر می باشد.

اسماعیلیه معتقدند که علاوه بر حجت خدا، پیوسته در روی زمین دوازده نفر نقیب که حواریین و خواص و حجت اند وجود دارد، ولی بعضی از شعب (دروزیه) شش نفر نقباء را از ائمه می گیرند و شش نفر از دیگران.

شیعه دوازده امامی و فرق آن با زیدیه و اسماعیلیه

اکثریت شیعه که اقلیت های نامبرده از آن منشعب و جدا شده اند شیعه امامیه و دوازده امامی نامیده می شوند و چنان که در آغاز گفتیم پیدایش شیعه به عنوان انتقاد و اعتراض در دو مسأله اساسی از مسائل اسلامی شکل گرفت و آن دو مسأله «حکومت اسلامی و مرجعیت دینی، علمی» بود که شیعه آن را حق اختصاصی اهل بیت می دانستند.

شیعه می گوید: خلافت اسلامی که البته ولایت باطنی و پیشوایی معنوی لازمه لاینفک آن است از آن علی ﷺ و اولاد علی ﷺ است که به موجب تصریح خود پیامبر اکرم ﷺ و سایر ائمه ﷺ، دوازده تن می باشند و دارای علوم ظاهری و باطنی قرآن و احکام و قوانین شریعت می باشند و در عین حال که به حیات معنوی کامل نیز مشتملند، دارای اصالت و اعتبارند و تا قیامت فسخ بردار نیستند و احکام و قوانین الهی را باید از اهل بیت ﷺ به دست آورد و بس. و از اینجا روشن می شود که: فرق کلی میان شیعه دوازده امامی و شیعه زیدی این است که شیعه زیدی غالباً امامت را مختص به اهل بیت نمی داند و عدد ائمه را به دوازده منحصر نمی بیند و از

فقه اهل بیت علیهم السلام پیروی نمی‌کند، بر خلاف شیعه دوازده امامی. و فرق کلی میان شیعه دوازده امامی و شیعه اسماعیلی نیز این است که اسماعیلیه معتقدند که امامت به دور «هفت» گردش می‌کند و نبوت در حضرت محمد صلی الله علیه و آله ختم نشده است و تغییر و تبدیل در احکام شریعت بلکه برداشته شدن اصل تکلیف، به قول برخی از آنان، مانع ندارد، بر خلاف شیعه دوازده امامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را خاتم الانبیاء می‌دانند و برای وی دوازده وصی و جانشین قائلند و ظاهر شریعت را معتبر و غیر قابل نسخ می‌بینند و برای قرآن کریم هم ظاهر و هم باطن اثبات می‌کنند.^۱

عقیده شیعه در شناخت اصول دین

عقیده شیعه دوازده امامی این است که خداوند متعال با اعطای قوه عقل و تفکر، انسان را واداشته که به وسیله این قوه اعطایی، در باره آفرینش او فکر کند و در آثار خلقتش با تأمل و دقت نگاه کند و در عظمت حکمت او که در ایجاد جهان هستی به کار برده بیندیشد و به قدرت و تدبیر او که در خلقت آفاقی و انفس مشهود است توجه نماید، همان‌گونه که در قرآن کریم فرموده است:

به زودی ما آیات و نشانه‌های خود را در آفاق جهان هستی و در نفوس خود انسان‌ها به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان آشکار شود که وجود و قدرت خداوند حق است». ﴿سُرِّبَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾.^۲

براین اساس، شیعه معتقد است که باید اصول دین را با تفکر و تدبیر در مخلوقات و به کمک عقل خویش ثابت کند، نه از عقاید گذشتگان، چون خداوند متعال کسانی را که در اصول دین و عقاید، پیرو نیاکان خود باشند مذمت کرده، فرموده است:

۱. مطالب این رساله تا اینجا اکثراً برگرفته از حق الیقین علامه مجلسی رحمته الله و از تمة المنتهی، تألیف

مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمته الله و از آثار مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله و مطابق مشهور می‌باشد.

۲. سوره فصلت / ۵۳.



اصول دین تقلیدی نیست

﴿قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾^۱ آنها

گفتند ما پیروی می‌کنیم از عقایدی که پدران ما برای ما گذاردند، آیا اینها احتمال نمی‌دهند که اجدادشان چیزی نمی‌دانستند.

عقیده شیعه این است که در به دست آوردن اصول دین نمی‌توان از ظنّ و گمان خود و دیگران استفاده کرد چون خداوند کسانی را که در اصول دین و عقاید خویش از ظنّ و گمان پیروی کرده‌اند ملامت کرده و فرموده است: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾^۲ «گمراهان از ظنّ و گمان پیروی می‌کنند».

اصول دین تقلیدی نیست

عقیده شیعه دوازده امامی این است که ایمان و اعتقاد به حقایق عالم هستی و پای بندی به مسائل اعتقادی و اصول دین باید با دلیل و برهان و کسب علم و یقین باشد. هر کس موظف است در پدیده‌های هستی تفکر و تأمل کند و با رجوع به عقل و فطرت خود، مقدمات ایمان و اعتقاد صحیح را فراهم کند و پس از آنکه با دلیل و برهان به وجود آورنده جهان پی برد، به آن اعتقاد پیدا کند و آن را زیربنای اعمال خود قرار دهد. عقیده شیعه، این است که برای شناخت خداوند متعال و پیامبران الهی تقلید از دیگران صحیح نیست، هرچند آن دیگری از لحاظ مقام و موقعیت، بسیار معروف و بزرگ باشد.

به عقیده شیعه، انسان باید به حکم فطرت ـ که خداوند متعال هم آن را تأیید کرده: ﴿فَأَمَّا وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾^۳ در باره اصول دین که مهم‌ترین آنها توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد است، جستجو و تأمل و تفکر

۱. سوره بقره / ۱۷۰.

۲. سوره بقره / ۱۷.

۳. سوره روم / ۳۱: یعنی «رو به دین خالص آر، به همان دینی که خدا مردم را بر آن آفرید».

کند و آنها را با دلیل و برهان بشناسد و به آنها یقین پیدا کند^۱ تا برای او ایمان و اطمینان و آرامش قلب حاصل شود؛ زیرا: ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً﴾^۲ «یقیناً ظن و گمان، به هیچ وجه انسان را از حق بی نیاز نمی کند».

بلکه عقیده شیعه این است که ایمان و تحصیل علم و یقین به اصول دین از فضائل نفسانی است، معرفت و اعتقاد به خدا و صفات کمالیه او، شناخت حجج الهی و وسائط فیض و ولایه امر، کسب علم و یقین به معاد و رجوع الی الله از کمالات انسانی و موجب خروج نفس از رذیله جهل و نادانی است و به حکم عقل، تحصیل این امور مطلوب و پسندیده و لازم است.

۱. چرا اصول دین تقلیدی نیست؟

علت این است که آیات و روایات دلالت دارند بر این که در اصول دین، ایمان و معرفت و یقین، معتبر و لازم است و ایمان، به معنای اطمینان و سکون قلب و باور باطنی است و این معنا با تقلید حاصل نمی شود. به عبارت دیگر، عقیده شیعه این است که، آن چه انسان را به سعادت دنیا و آخرت می رساند و او را از عذاب و هلاکت نجات می دهد، اعتقاد قلبی و ایمان و باور جزمی است، آن چه انسان را از فواید دین بهره مند می کند تنها باور باطنی و یقین و اطمینان است و این حالت و این معنا، جدای از عمل و تقلید و صرفاً مطلبی را به زبان آوردن است. خداوند فرموده است: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مِنْ أَكْثَرِ نُفُوسِهِ مُظْمِنٌ بِالْإِيمَانِ﴾؛ «هرکس پس از ایمان آوردنش به خدا کافر شود [به عذاب خدا گرفتار گردد]، مگر کسی که به کفر مجبور شده [اما] دلش مطمئن به ایمان است.» (سوره نحل / ۱۰۶)، یعنی اطمینان و اعتقاد راسخ، کارساز و با ارزش است، نه لقلقه لسان.

و نیز فرموده است: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾؛ «اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم، بگو: ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید: مسلمانیم؛ زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است.» (سوره حجرات / ۱۴).

همچنین، شیعه و سنی نقل کرده اند که رسول الله ﷺ فرموده است: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً الْجَاهِلِيَّةِ» (یعنی عرفان و اطمینان لازم است). (به بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۷۶ تا ۹۵ مراجعه شود).

اعتقاد به وجود خداوند فطریست

عقیده شیعه دوازده امامی این است که علم و اعتقاد و اقرار به وجود خداوند متعال بدیهی است: «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱. «آیا در وجود خدایی که آفریننده و پدید آورنده آسمان‌ها و زمین است می‌شود شک کرد»؟

کفار و مشرکین هم به وجود خدا اقرار داشته‌اند: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّا يُؤْفَكُونَ﴾^۲. «و هر آینه اگر از آنها سؤال کنی، کیست که آسمان و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟ می‌گویند البته خدا، پس با این حال به کجا به دروغ رانده می‌شوند»؟

شیعه معتقد است منشأ این اعتراف و پذیرش، همان فطرت و قوه درک و فهمی است که خداوند در نهاد و طبیعت هرانسانی قرار داده است: ﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾^۳.

شیعه عقیده دارد که خداوند متعال حقیقت خداشناسی و اعتقاد به وجود خدا را در کمون و سرسویدای هرانسانی نهاده است؛ لذا هرکس در اصل خلقت و ذات خود حس می‌کند که به خود واگذار نشده، بلکه به یک مبدأ و قدرتی مربوط است که آن مبدأ و قدرت، او را نگهداری می‌کند و به او کمک می‌رساند و مراقب اعمال او است، همان مبدأ و قدرتی که بر سراسر جهان حکمفرما است و همه موجودات به قدرت لایزال او برپا است.

شیعه عقیده دارد که هر متفکری، درک و باور دارد که همه جهان مطیع نظم و قانون است و او در پرتو همین نظم و قانون، از تمام ذرات عالم بهره‌مند است از هوا

۱. سوره ابراهیم / ۱۰.

۲. سوره عنکبوت / ۶۱.

۳. سوره روم / ۳۰.

نفس می‌کشد، از آب می‌آشامد، از رویدنی‌ها می‌خورد، از اشعه آفتاب استفاده می‌کند و می‌فهمد که همه عالم به یک قوه و از یک مبدأ سرچشمه گرفته و تحت یک اراده، اداره می‌شود و به مقتضای همین فطرت و فهم و درک است که در هنگام حاجت به او استغاثه می‌کند، هنگام سختی به او پناه می‌برد، هنگام نعمت به او امیدوار می‌شود و معلوم است که این احساس و درک مربوط به ضعف و یا جهل و نادانی نیست؛ زیرا انسان از هر طبقه و گروهی که باشد، هرگاه خود را از تمام افکار علمی و عقاید و عادات و رسوم برهنه کند، و خود را موجودی فرض کند که همین ساعت به وجود آمده و هیچ کس را ندیده و هیچ سخنی نشنیده، آنگاه نظری به خود و نظری به جهان افکند چه خواهد دید؟

خود را موجودی خواهد دید دارای چشم، گوش، فهم و هوش که در گوشه‌ای از جهان بی‌پایان پیدا شده و به هر سو نظر می‌افکند نگاهش به آخر جهان نمی‌رسد، جهان را بسیار بزرگ و خود را بسیار کوچک می‌بیند، زیر پای خود زمینی پراز عجایب و بالای سر خود فضایی پراز غرایب می‌یابد، و در جهان آمد و شد و گردش و حرکت مشاهده می‌کند، می‌بیند که آفتاب و ماه طلوع و غروب می‌کنند، شب و روز منظم‌اً از پی یکدیگر می‌آیند و می‌روند، ماه‌ها و فصل‌ها به نوبت و با نظم و حساب در گردش‌اند، هنگام شب فضای بالا پراز ستارگان درخشان و زیبا می‌شود، در روی زمین گیاهان و درخت‌هایی می‌بیند که دانه بعضی از آنها در ابتدای امر به اندازه‌ای کوچک است که در لای انگشتان او گم می‌شود و پس از چندی درختی تنومند با شاخه‌های بلند و برگ‌ها و شکوفه‌های رنگارنگ و میوه‌های گوناگون، دارای طعم‌ها و بوهای جان‌پرور مشاهده می‌کند، جانورانی می‌بیند دارای شکل‌ها و حجم‌ها و طبیعت‌ها و غریزه‌های گوناگون، موجوداتی می‌بیند که پیدا می‌شوند و باز از میان می‌روند، زنده می‌شوند و می‌میرند، جریان حیات را از گیاه تا انسان مشاهده می‌کند.

عظمت و ریزه‌کاری خلقت خود را می‌بیند، اندام خود، استخوان‌ها و رگ‌های بدن، عجایب استخوان سر، چشم و گوش و صورت و دستگاه گوارش و گردش خون و ضربان قلب و خلقت دست‌ها و انگشتان و کیفیت ترکیب اعضا و جوارح و چگونگی تغذیه و تأمین مواد لازم بدن، دستگاه تولید مثل و نقشِ قوهٔ عقل و شهوت و خیال و واهمه و سایر قوای نامرئی موجود در جسم خود را مدّ نظر می‌آورد و بی‌اختیار اعتراف می‌کند که:

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده
زیرنشین عَلَمَتِ کائنات ما به تو قائلیم چو تو قائلیم به ذات
و با زبان بی‌زبانی می‌گوید:

ای ز وجود تو وجود همه پرتوی از بود تو بود همه
نیست کن و هست کن و هست نیست غیر تو و صنع تو موجود نیست

آری، در چنین حالی انسان با جان خود یک اراده، یک مشیت، یک حیات، یک قدرت، یک علم، یک هستی حقیقی و یک حقیقت هستی را که دارای همه این صفات است و به منزله روح جهان است، به روشنی می‌بیند و او را محیط به همه موجودات و آگاه از همه آنها و توانا بر همه آنها و گرداننده تمام آنها می‌بیند و خویشتن را نیز با تمام وجود به او وابسته و مربوط می‌بیند، اگرچه حقیقت او را نمی‌تواند دریابد و بر آفرینش جهان و سرّ خلقت خویش هم نمی‌تواند پی برد،

خداوند بالا و پستی تویی ندانم چه‌ای، هر چه هستی تویی

اما این اندازه می‌فهمد که جهان را صانعی باشد به نام «الله» و می‌فهمد که در فطرت همه موجودات همین ادراک و برداشت وجود دارد و همه با هستی خود به آن مبدأ یگانه مربوط و وابسته‌اند و همه با تمام وجود به وجود او اقرار و اعتراف دارند و طبعاً در برابر عظمتش سر تسلیم فرود آورده او را سجده می‌کنند.

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ «آنچه در آسمان و زمین است برای خدا سجده می‌کند».

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۲ «به طور یقین، در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌هایی برای صاحبان خرد وجود دارد».

بلی در طبع هر داننده‌ای هست که با گردنده گرداننده‌ای هست

مگر می‌کرد درویشی نگاهی	بر این دریای پر درّ الهی
کواکب دید چون شمع شب افروز	که شب از روی ایشان گشته چون روز
تو گویی اختران استاده اندی	دهان با خاکیان بگشاده اندی
که هان ای غافلان بیدار باشید	در این درگه دمی هشیار باشید
تو خوش خفتی و ما اندر ره او	همی پویم خاک درگه او

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
 آری صاحب فهم و خرد با اندک توجهی احساس می‌کند که سراسر جهان هستی پر
 از حیات و شعور و بینایی و شنوایی است و هریک از موجودات با زبان باطن با
 پدیدآورنده خود در راز و نیاز است و به وجود او اقرار دارد و او را تسبیح و تقدیس می‌کند.
 ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۳
 کلیه موجودات که در آسمان‌ها و زمین‌اند خدا را به پاکی می‌ستایند، خداوندی
 که مَالِك و حاکم است و از هر عیب و نقصی مبرا و عزیز و حکیم است.

۱. سوره رعد / ۱۶.

۲. سوره آل عمران / ۱۹۰.

۳. سوره جمعه / ۱.

و اینجاست که انسان طبعاً متوجه آفریدگار خود و جویای او می شود و نمی تواند چنین نباشد، این جا است که در مقام بندگی و اطاعت از او برمی آید، اینجا است که هرچند شقی و ستمکار باشد، باز رو به خدا نموده و به درگاه او می نالد و تضرع می کند، این جا است که باید باطن انسان ها را دید و نباید به ظاهرشان حکم کرد، که هر چه هم بد و طاغی باشیم اما:

در اندرون من خسته دل ندانم کیست

که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

روز موسی پیش حق نالان شده نیمه شب فرعون هم گریان شده
اینجاست که دنبال رسول و پیام آور او می گردد و می خواهد طریقه بندگی و عبودیت او را از زبان پیامبر الهی فرا گیرد و به او نزدیک شود و به او تقرب جوید و در مقابل او انجام وظیفه کند و از مخالفتش پرهیز نماید.
بر این اساس بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله که مبعوث گردید مردم را دعوت به اقرار و پذیرفتن وجود خدا نکرد بلکه آنها را دعوت به توحید و یگانه پرستی کرد و فرمود: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»؛^۱ «بگویید: نیست خدایی جز خدای یگانه تا رستگار شوید».

توحید

عقیده شیعه این است که: اصل اول از اصول دین، توحید است. یعنی معتقد است که خداوند عالم، یگانه ای است که ترکیب از اجزاء و صفات در او راه ندارد. عقیده شیعه این است که: آفریدگار جهان هستی، از هر جهت یگانه و بی همتاست. هیچ موجودی از موجودات نظیر او نیستند، او همیشه بوده و هست. او اوّل و آخر، دانا، حکیم، عادل، همیشه زنده، توانا، بی نیاز، شنونده هر سخن، و

بیننده همه چیز است.^۱

۱. عقیده شیعه این است که توحید مراتبی دارد:

۱. توحید ذات: هر موجودی مرکب است، به جز ذات خداوند متعال که واحدی است که احدیت عین ذات او است.

۲. توحید صفات: یعنی صفات ذاتیه خداوند متعال، مانند حیات و علم و قدرت، عین ذات خداست.

۳. توحید در الوهیت: ﴿وَالْهَكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ (سوره بقره / ۱۶۳) «و خدای شما خدای یکتا است، نیست خدایی جز او، بخشنده مهربان».

۴. توحید در ربوبیت: ﴿قُلْ أَغْنِيَ اللَّهُ عَنْيَ رَبِّي وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (سوره انعام / ۱۶۴). «بگو آیا غیر از الله پروردگاری جویم، و حال آن که او پروردگار همه چیز است».

﴿أَزْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ (سوره یوسف / ۳۹). «آیا پروردگاران پراکنده بهتر است یا خداوند یگانه قهار».

۵. توحید در خلق: ﴿قُلْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ (سوره رعد / ۱۶). «بگو الله آفریننده همه چیز، و او یکتای قهار است».

﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ (سوره نحل / ۲۰). «و آنان را که بجز خدا می خوانند، چیزی نمی آفرینند، و خود آنها آفریده می شوند».

۶. توحید در عبادت: که بندگی منحصر به او باشد: ﴿قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا﴾ (سوره مائده / ۷۶). «بگو آیا جز خدا چیزی را عبادت می کنید که مالک نیست برای شما ضرر و نفعی را».

۷. توحید در امر و حکم: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (سوره اعراف / ۵۴). «همانا برای اوست خلق و امر، بلند مرتبه است خداوند که پرورش دهنده عالمان است».

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ (سوره یوسف / ۴۰). «نیست حکم مگر برای خدا».

۸. توحید در خوف و خشیت: ﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِي إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (سوره آل عمران / ۱۷۵). «پس نترسید از ایشان، و بترسید از من اگر مؤمن هستید».

﴿فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَخْشَوْنِي﴾ (سوره مائده / ۴۴). «پس نترسید از مردم و بترسید از من».

۹. توحید در ملک: ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾ (سوره اسراء / ۱۱۱). «و بگو حمد برای خدایی است که نگرفته است فرزندی و نه می باشد برای او شریکی در ملک».

۱۰. توحید در مالکیت نفع و ضرر: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ (سوره اعراف / ۱۸۸). «بگو: مالک نیستم برای نفس خود هیچ نفع و ضرری مگر آنچه را که خدا بخواهد».

﴿قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا﴾ (سوره فتح / ۱۱). «بگو پس کیست که مالک

عقیده شیعه این است که با آنچه مخلوقات توصیف می‌شوند، نمی‌توان خداوند را توصیف نمود، پس او نه جسم است، نه دارای صورت و شکل است و نه جوهر و نه عرض است، نه دارای وزن و سنگینی و سبکی است، حرکت و سکون برایش متصور نیست، نه در مکانی جای می‌گیرد و نه زمان او را فرا می‌گیرد، (چون مکان برای جسم است و خداوند جسم نیست و زمان هم امتداد طبیعی موجودات است و خداوند امتداد ندارد) نه می‌توان به او اشاره کرد و نه شریک دارد، نه شبیه و نه ضدّ و نه فرزند و نه رفیق، هیچ موجودی از موجودات مجرّد و مادی هم شأن او نیستند، دیده‌ها نمی‌توانند او را ببینند ولی او دیده‌ها را می‌بیند، او سبحانه و تعالی از هر نقصی مبرا و منزّه است.

عقیده شیعه دوازده امامی این است که خداوند متعال:

قادر و عالم و حیّ است و مرید و مدرک

هم قدیم و ابدی هم متکلم صادق

نه مرکب بود و جسم، نه مرئی، نه محلّ

بی‌شریک است و معانی^۱ تو غنی دان خالق

⇒

باشد برای شما از خدا چیزی را، اگر خدا برای شما ضرری را اراده کند، یا برای شما نفعی را اراده نماید».

۱۱. توحید در رزق: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ﴾ (سوره سبأ / ۲۴۵). «بگو کیست که از آسمان‌ها و زمین به شما روزی می‌دهد، بگو: الله است».

﴿أَمَنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ﴾ (سوره ملک، آیه ۲۱). «آیا کیست که روزی دهد شما را اگر باز گیرد خدا رزق خود را».

۱۲. توحید در توکل: ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾ (سوره احزاب / ۳). «وَتَوَكَّلْ کن بر خدا، و بس است خداوند که وکیل باشد».

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ (سوره تباہن / ۱۳). «نیست خدایی مگراو، پس باید مؤمنان بر خداوند توکل کنند».

۱. مراد از نفی معانی این است که حقّ تعالی صفات زائد بر ذات، مانند صفات ممکنات، ندارد، بلکه

⇐

به عقیده شیعه دوازده امامی، انسان با اندک توجه به خود و به جانداران و کوه و صحرا، به جنگل و دریا، زمین و آسمان، خورشید و ستارگان، شب و روز، و فصل‌های سال و... و نظام حاکم بر اینها، یقین پیدا می‌کند که جهان هستی با نظام هماهنگ و شگفت‌انگیزش مخلوق آفریننده‌ای یکتا و بی‌همتا است، چنانچه خود به یگانه بودن خویش گواهی داده است: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^۱. «خدا گواهی می‌دهد که نیست خدایی جز او».

و خود، خویش را به وحدانیت و بی‌مانند بودن توصیف فرموده است: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾؛ «به نام خداوند بخشنده مهربان [ای رسول ما] بگو: خداوند، یکتا و یگانه است. خدایی که از همه عالم بی‌نیاز و همه عالم به او نیازمند است، نه کسی فرزند اوست و نه او فرزند کسی است، و برای او هیچ گاه شبیه و مانند و همتا نبوده است».

و امیرالمؤمنین علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود:

ای پسر! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان او نیز به سوی تو می‌آمدند، آثار ملک و قدرتش را می‌دید و افعال و صفاتش را می‌شناختی، اما او خداوندی است یکتا، همان‌گونه که خویش را توصیف کرده است.^۲

بلی، این جهان را آفریدگاری است یکتا، حکیم و توانا که هستی و بقا و گردش عالم هستی از اوست، هیچ موجودی از قدرت او خارج نیست، رحمان و رحیم و حلیم است. چیزی را بیهوده نیافریده و از قبیل جسم و ماده نیست. بی‌همتا و نامحدود است، به همه کس و همه چیز آگاه است، به همه عالم احاطه دارد،

⇒

صفات کمالیه او عین ذات او است.

۱. آل عمران / ۱۸.

۲. وَاعْلَمَ يَا بَنِيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ، وَلَرَأَيْتَ آثارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ، وَلَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَ صِفَاتَهُ، وَلَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ... (نهج البلاغه صبحی صالح، ذیل نامه ۳۱).

همیشه بوده است و خواهد بود و...

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها عقیده شیعه همان است که اولین امام او، امیرمؤمنان علی علیه السلام بیان فرموده است: سرآغاز دین، خداشناسی است، و کمال شناخت خدا، باور داشتن او، و کمال باور داشتن خدا، شهادت به یگانگی اوست، و کمال توحید اخلاص، و کمال اخلاص، خدا را از صفات مخلوقات جدا کردن است؛ زیرا هر صفتی نشان می‌دهد که غیر از موصوف و هر موصوفی گواهی می‌دهد که غیر از صفت است. پس کسی که خدا را با صفت مخلوقات تعریف کند او را به چیزی نزدیک کرده [یعنی همتایی برای خدا تصوّر کرده است] و با نزدیک کردن خدا به چیزی، دو خدا مطرح شده، و با طرح شدن دو خدا، اجزایی برای او تصوّر نموده و با تصوّر اجزاء برای خدا او را نشناخته است. و کسی که خدا را شناسد به سوی او اشاره می‌کند و هر کس به سوی خدا اشاره کند او را محدود کرده و به شمارش آورده و آن کس که بگوید «خدا در چیست؟» او را در چیز دیگری پنداشته است و کسی که بپرسد «خدا بر روی چه چیزی قرار دارد؟» به تحقیق جایی را خالی از او در نظر گرفته است. در صورتی که خدا همواره بوده و از چیزی به وجود نیامده است. با همه چیز هست، نه اینکه همنشین آنان باشد، و با همه چیز فرق دارد، نه اینکه از آنان جدا و بیگانه باشد، انجام دهنده همه کارهاست، بدون حرکت و ابزار و وسیله، بیناست. حتی در آن هنگام که پدیده‌ای وجود نداشت، یگانه و تنهاست، زیرا کسی نبوده تا با او انس گیرد، و یا از فقدانش وحشت کند.^۱

۱. أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ، وَ شَهَادَةُ كُلِّ مُوصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ. فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ، وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ، وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ. [وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَ مَنْ قَالَ «فِيمَ؟» فَقَدْ صَمَتَهُ، وَ مَنْ

دفع تهمت

از مطالب گذشته روشن شد که عقیده شیعه دوازده امامی این است که باید تنها خدای یگانه را عبادت کرد و عبادت غیر خدا حرام و شرک است (توحید در عبادت). و چنانچه کسی در عبادت - مانند نماز، روزه، حج، نذر و سایر اعمال عبادی - برای خدا شریک قائل شود مشرک است. اگر کسی به عبادت خداوند تظاهر کند و با انجام عمل عبادی، به غیر خدا تقرب جوید، مانند بت پرستان است هر چند اسم او مسلمان باشد.

زیارت قبور ائمه علیهم السلام و اقامه مجالس برای آنها

بدیهی است که زیارت قبور ائمه علیهم السلام و برپا نمودن مجالس سوگواری یا جشن و سرور برای آنان عبادت خداوند است و هرگز عبادت غیر خدا نیست و وهابیون که به این روش شیعه طعنه می زنند و آن را شرک و گناه می دانند، بسیاری از آنان از قصد و حقیقت و هدف شیعه در انجام این اعمال، آگاهی ندارند؛ زیرا برپایی مجالس سوگواری یا اقامه مجالس جشن و سرور برای ائمه علیهم السلام و زیارت قبور آنان از اعمال صالحه و وسیله تقرب به خداوند متعال است، اطاعت از دستور خداوند است که به رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾.^۱ [ای محمد صلی الله علیه و آله] به مسلمانان بگو: «من در قبال زحمت و رنج رسالتم مزدی نمی طلبم، جز اینکه به خویشان و منسوبان من محبت کنید و آنها را دوست بدارید».

⇒

قَالَ «عَلَامٌ؟» فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ. كَائِنْ لَا عَنْ حَدِيثٍ، مَوْجُودٌ لَاعْنِ عَدَمٍ. مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمَقَارَنَةٍ، وَغَيْرِ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمَزَانِلَةٍ، فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَالْأَلَةِ، بَصِيرٌ إِذْ لَا مَنظُورٌ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ، مُتَوَحِّدٌ إِذْ لَا سَكَنٌ يَسْتَأْنِسُ بِهِ وَلَا يَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ. (خطبه اول نهج البلاغه)

زیارت قبور ائمه علیهم السلام و برپایی مجالس برای آنها، محبت نمودن و اظهار علاقه نسبت به آنان، عمل به آیه شریفه فوق و اطاعت از دستور خداوند متعال است و شیعه این اعمال را به قصد تقرب به خداوند انجام می دهد.

توضیح اینکه: همان گونه که عیادت بیماران، احسان به فقرا، دلجویی از یتیمان، دیدار و انس با مؤمنان، زیارت قبور مسلمانان و مانند اینها، از اعمال صالحه و عبادت خداوند است و انسان می تواند اینها را به منظور جلب رضای خدا و به قصد تقرب به او انجام دهد، همچنین زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و قبور ائمه علیهم السلام و برپا نمودن مجالس برای آنها از اعمال صالحه و عبادت خداوند است، همان گونه که عیادت بیمار به خاطر خود بیمار نیست بلکه برای رضای خدا است و فی نفسه عمل صالحی است، و وسیله تقرب به خدا می باشد.

خلاصه، هدف و منظور شیعه از این اعمال، عبادت برای غیر خدا نیست، عبادت برای ائمه علیهم السلام نیست، بلکه منظور و هدف این است که اولاً: به آنان اظهار دوستی و محبت نماید، نسبت به آنان اظهار علاقه کند؛ ثانیاً: اخلاق و اعمال آنان را یادآور شود و خود را به اخلاق و سیره عملی آنان متخلق نماید. و به همین لحاظ است که در روایات کثیره معتبره، به زیارت قبور و اقامه مجالس ائمه علیهم السلام ترغیب و تأکید شده و در عبارات فقهای شیعه (کثر الله امثالهم) این اعمال، از افضل قربات معرفی شده است، که این رساله گنجایش تفصیل آن را ندارد. **رَزَقَنَا اللَّهُ زِيَارَتَهُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. وَالسَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ.**

عدل

عقیده شیعه دوازده امامی این است که خداوند متعال، عادل و دادگراست، زیرا عدل یکی از صفات کمال است و خداوند عالم همه صفات کمال را داراست. به عقیده شیعه خداوند متعال ظالم و ستمگر نیست، زیرا ظلم و ستم نقص و نشانه

نادانی و ناتوانی و نیاز است و خداوند سبحان از هر صفت نقصی مبرا و به همه چیز دانا و به هر کاری توانا است و به هیچ چیز نیاز ندارد. منشأ ظلم، یا جهل به قبح ظلم و یا عجز از رسیدن به هدف و یا لغو و عبث در کار است و خداوند سبحان از جهل و عجز و سفاهت منزّه است. او - جلّ و علا - کراراً در کلام خود عدل را ستوده و ظلم و ستم را نکوهش فرموده و مردم را به عدالت امر نموده و از ظلم و ستم نهی کرده است و معقول نیست چیزی را امر کند و آن را خوب و زیبا شمارد و خود فاقد آن باشد، یا چیزی را نهی کند و آن را زشت شمارد و خود به آن متّصف باشد. و خود فرموده است:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾.^۱ «خدا خود گواهی می‌دهد که جز ذات مقدّس او معبودی نیست و فرشتگان و دانشمندان نیز این چنین گواهی می‌دهند، در حالی که خداوند به عدالت حکم می‌کند».

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾.^۲ «خدا به اندازه ذره‌ای به کسی ظلم نمی‌کند».

﴿وَلَا يَظْلِمُ رُبُّكَ أَحَدًا﴾.^۳ «خداوند به هیچ موجودی ستم نمی‌کند».

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾.^۴ «به درستی که خدا به عدل و نیکوکاری و اداء حقوق خویشاوندان امر می‌کند و از فحشاء و کارهای زشت و ظلم و ستم نهی می‌کند».

و امام صادق علیه السلام فرمود:

اساس دین، توحید و عدل است، و راه‌های دانستن آن بسیار است، و چاره‌ای نیست برای هر عاقلی که بهره‌مند از آن باشد. [سپس فرمود:] اما توحید این است که آنچه بر تو ممکن و رواست بر پروردگار خود ممکن و روا ندانی، و اما عدل این است که

۱. سوره آل عمران / ۱۸.

۲. سوره نساء / ۴۰.

۳. سوره کهف / ۴۹.

۴. سوره نحل / ۹۰.

نسبت ندهی به خالق خود آنچه را که تورا بر آن ملامت و سرزنش کرده است».^۱
خلاصه اینکه به حکم عقل و با توجه به آیات و روایات به طور روشن استفاده می‌شود که خدا عادل است و آنچه را آفریده با نظم و اندازه و حساب معین آفریده و در سراسر جهان هستی تعادل و توازن برقرار است، رسول خدا ﷺ فرمود: «آسمان و زمین به عدالت برپاست».

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست

البته ما از همه جهان آگاهی نداریم و همه موجودات را بررسی نکرده‌ایم و هرگز توان بررسی نداریم ولی بر هر قسمت از جهان که مطلع شده‌ایم در آن قسمت نظم و حساب و اعتدال را می‌بینیم و از اینجا به عادل بودن جهان آفرین، یقین پیدا می‌کنیم.
بنابراین خداوند هم در خلقت و هم در حسابرسی روز قیامت عادل است و هر پدیده و هر ثواب و عقاب را در جای خود بر اساس مصلحت و استحقاق آفریده و انجام می‌دهد و در حق هیچ موجودی ظلم نشده و نمی‌شود و آنچه گفته می‌شود از کاستی و زشتی و ضرر و بدی و امثال اینها، به لحاظ مقایسه این امور است با طرف مقابلشان از فزونی و زیبایی و نفع و خوبی، و گرنه هر چیزی به جای خود و هر حالتی به موقع و در ظرف خود و در مجموعه عالم، بجا و خیر محض است.

پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این را هم بدان

خداوند هر کس را مختار آفریده و به او عقل و خرد داده تا خوب و بد را تشخیص دهد و پیامبران را فرستاده است تا او را در تشخیص خوب و بد یاری و کمک نمایند و

۱. سأله رجل فقال له: «إن أساس الدين التوحيد والعدل، وعلمه كثير، ولا بد لعاقل منه، فأذكر ما يسهل الوقوف عليه ويتهيأ حفظه، فقال: أمّا التوحيد فأن لا تجوّز على ربك ما جاز عليك، واما العدل فأن لا تنسب إلى خالقك ما لامك عليه». (بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۶۴).

به سعادت و راه‌های خیر دعوت و از کارهای زشت و موجبات شقاوت نهی کنند و همه اینها بجا و به صلاح و خیر محض است، و به این حساب چنانچه انسان راه خیر را پیش گرفت مستحق ثواب است و اگر بدی و شرارت را اختیار کرد مستحق عقوبت است و خداوند بر اساس عدالت در روز قیامت نیکوکار را پاداش نیک و بدکار را متناسب با بدی و گناهش کیفر می‌دهد و این عین عدالت است و ذره‌ای ظلم به حساب نمی‌آید. ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا﴾.^۱ «در روز قیامت برای پاداش مردم ترازوهای عدالت برپا می‌کنیم و به احدی هیچ‌گونه ستم نمی‌شود».

و در کلمات بزرگان آمده است که خدا فرمود: «من ظالم هستم اگر از ظالم انتقام نکشم».

پس ای مسلمان، ای معتقد به مبدأ و معاد و ای مؤمن به ثواب و عقاب:

راحت مردم طلب، آزار چیست	جز خجلی مایه این کار نیست
مال ضعیفان به کف آورده گیر	نقل یتیمان به ستم خورده گیر
روز قیامت که بود داوری	عذر بیاور که چه عذر آوری
مال کسان چند ستانی به زور	غافلی از مردن و فردای گور

نبوت

عقیده شیعه دوازده امامی این است که خداوند متعال بر انسانها منت نهاده و از جنس خود انسان‌ها افراد شایسته و کاملی را برگزیده و آنان را به عنوان رسالت و نبوت، در جامعه بشریت مبعوث فرموده است تا در هر دوره و زمان به اقتضای حال و استعداد اهل هر دوره‌ای، انسان‌ها را هدایت و راهنمایی نموده و طریق سعادت را به



آنها ارائه دهند و آنان را بشارت و بیم دهند و از جانب او حجت بر بشر باشند.

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۱.

«خداوند بر اهل ایمان منت نهاده که رسولی از جنس خودشان در میان آنان برانگیخت که بر آنها آیات خدا را تلاوت کند و نفوسشان را از هر نقص و آلائش پاک گرداند و به آنها احکام شریعت و حقایق حکمت بیاموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکار بودند».

﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾^۲.

«پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا بعد از آنها، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند» و بر همه اتمام حجت شود».

شرایط نبوت

عقیده شیعه این است که هر کس مدعی نبوت و پیغمبری است باید شرایطی را دارا باشد:

- اول: اینکه معصوم باشد، یعنی از همه گناهان در همه عمربری و پاک باشد.
- دوم: از خطا و سهو و فراموشی و اشتباه و شک مصون باشد.
- سوم: به جمیع آنچه امت در امور دینی محتاج است عالم و به زبانشان آشنا و عارف باشد.
- چهارم: جمیع اخلاق پسندیده را دارا و از همه اخلاق زشت مبرا و در جمیع کمالات نفسانی از همه افراد افضل و اعلی باشد.
- پنجم: باید نسب او پاک و حسبش شریف و بدنش از بیماری‌هایی که موجب نفرت

۱. سوره آل عمران / ۱۶۴.

۲. سوره نساء / ۱۶۵.

است. مانند برص و جذام و نحو اینها. و همچنین از قباحات منظر، خالی باشد، و به طور کلی باید از تمام اموری که موجب تنفر طبع و فرار مردم است، منزه باشد.

ششم: باید علوم وی موهبتی (و به اصطلاح «لدنی») باشد و از راه های عادی تحصیل و اکتساب نکرده باشد.

﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾^۱ «و از پیشگاه خود علمی و دانشی ویژه به او آموختیم».

هفتم: دارای معجزه قطعی باشد.

شمار پیامبران صلوات الله و سلامه علیهم

عقیده شیعه این است که خداوند متعال هزاران پیامبر به سوی بشر فرستاده است که مردم را به سوی یکتاپرستی و دین و اخلاق دعوت نموده اند و طبق روایات وارده، شماره آنان یکصد و بیست و چهار هزار نفر می باشد.

عقیده شیعه این است که پیامبران دو دسته اند: دسته ای از جانب خدا، کتاب آسمانی و شریعت داشته اند که ایشان را «أُولُو الْعِزْمِ» می نامند و دسته ای کتاب و شریعت مستقل نداشته، بلکه کتاب و شریعت پیامبران اولوالعزم را ترویج می کرده اند.

پیامبران اولوالعزم

به عقیده شیعه، پیامبران بزرگ - که همان انبیای اولوالعزم و صاحبان کتاب و شریعتند - پنج تن می باشند:

۱. حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام؛ ۲. حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام؛ ۳. حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام؛ ۴. حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام؛ ۵. حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

۱. سوره کهف / ۶۵.

۲. وجه نام گذاری این عده به «اولوالعزم» در این روایت آمده است: عَنْ سَمَاعَةَ، عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» فَقَالَ: نُوحٌ وَابْرَاهِيمُ وَمُوسَى وَعِيسَى وَمُحَمَّدٌ. قُلْتُ: كَيْفَ

﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾.^۱ «پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است. و همه مؤمنان (نیز) به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند، (و می‌گویند) ما در میان هیچ‌یک از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم (و به همه ایمان داریم)».

همه انبیاء مخلوق و بنده خدایند

عقیده شیعه این است که همه پیامبران آفریده شده و بشر و بنده خدا هستند و هر چه داشته‌اند از جانب خدا به آنان عطا شده و همه فقیرالی الله بوده و خود مالک چیزی نبوده‌اند.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾.^۲ «ای محمد! بگو من به طور حتم و یقین، بشری هستم مانند شما جز اینکه به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است».

عصمت پیامبران

عقیده شیعه این است که همه پیامبران محترم و از هرگونه گناه و لغزش و خطا

⇒

صاروا أولى الغم؟ فقال: لآءَن نُّوحاً بُعِثَ بَكِتَابٍ وَشَرِيعَةٍ وَكُلٌّ مِّنْ جَاءَ بَعْدَ نُوحٍ أَخَذَ بِكِتَابِ نُوحٍ وَشَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ حَتَّى جَاءَ إِبْرَاهِيمَ بِالصُّحُفِ وَبِعَزِيمَةٍ تَرَكَ كِتَابَ نُوحٍ لَا كُفْرَانَهُ. فَكُلُّ نَبِيٍّ جَاءَ بَعْدَ إِبْرَاهِيمَ أَخَذَ بِشَرِيعَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ مِنْهَاجِهِ وَبِالصُّحُفِ حَتَّى جَاءَ مُوسَى بِالتَّوْرَةِ وَبَشَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ وَبِعَزِيمَةٍ تَرَكَ الصُّحُفِ وَ كُلُّ نَبِيٍّ جَاءَ بَعْدَ مُوسَى أَخَذَ بِتُورَاتِهِ وَبَشَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ حَتَّى جَاءَ عِيسَى بِالْإِنْجِيلِ وَ كُلُّ نَبِيٍّ جَاءَ بَعْدَ عِيسَى أَخَذَ بِإِنْجِيلِهِ وَبَشَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ حَتَّى جَاءَ مُحَمَّدٌ ﷺ فَجَاءَ بِالْقُرْآنِ وَبَشَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ فَحَلَّاهُ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهَؤُلَاءِ أَوْلَا الْعِزِّ مِنَ الرُّسُلِ». (کافی، ج ۲، ص ۱۷، کتاب الایمان و الکفر، باب الشرایع، ح ۲) ضمناً روایات دیگری در همین رابطه در همین باب آمده است.

۱. سوره بقره / ۲۸۵.

۲. سوره کهف / ۱۱۰.

مبرا و همه معصوم هستند ولی نظر بر این که حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران و کامل کننده ادیان پیشین است و آنچه از ادیان پیامبران قبل بوده مورد قبول آن حضرت است و از طرفی قوانین و راهنمایی های او بهترین و کامل ترین قوانین است، لذا وظایف خود را از آن بزرگوار گرفته و به آنها معتقد و طبق آن عمل می کند.

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾^۱. «محمد صلی الله علیه و آله پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست ولی رسول خدا و ختم کننده و آخرین پیامبران است».

خلاصه ای از زندگی پیغمبر صلی الله علیه و آله

حضرت محمد صلی الله علیه و آله از قبیله قریش و از خاندان هاشم است. پدر آن حضرت، عبدالله فرزند عبدالمطلب و نوه هاشم است. مادرش آمنه خاتون دختر وهب از خاندان بنی زهره، از قبیله قریش است.

عبدالله پس از ازدواج به شام سفر کرد و در بازگشت از سفر شام در مدینه وفات یافت و در همان مدینه دفن شد.

خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله پس از چند ماه از وفات پدرش عبدالله، در ماه ربیع الاول سال ۵۷۱ میلادی در مکه معظمه متولد و عالم را روشن ساخت. پس از ولادت، مادرش آن حضرت را به رسم بزرگان مکه به حلیمه سعدیه از قبیله بنی سعد سپرد تا وی را شیر دهد. پیامبر چهار سال نزد حلیمه بود، پس از آن مادرش او را گرفت و همراه خود برای دیدار با بستگان پدرش به مدینه برد، در مراجعت از مدینه مادرش فوت کرد و در ابواء، یکی از منازل میان مدینه و مکه دفن شد، پس از آن جدش عبدالمطلب و بعد از او عمویش ابوطالب پدر امیرمؤمنان علی علیه السلام کفالت آن حضرت را به عهده گرفتند. و در سن بیست و پنج سالگی با خدیجه رضی الله عنها ازدواج

کرد و مدت بیست و پنج سال با او زندگی نمود تا آن که خدیجه رضی الله عنها در سن شصت و پنج سالگی وفات یافت.^۱

پیامبر ﷺ در سن چهل سالگی از جانب خدا به نبوت مبعوث شد و قرآن کریم که انس و جن از آوردن مثل آن عاجز و ناتوانند، بر او وحی شد و خدا او را خاتم پیامبران خواند و به مکارم اخلاق ستود.

مدت زندگانی آن حضرت در دنیا شصت و سه سال بود که می‌توان عمر مبارك آن حضرت را به سه قسمت تقسیم نمود: چهل سال از ابتدای عمر مبارکش تا زمان بعثت، سیزده سال از زمان بعثت تا هنگام هجرت به مدینه و ده سال پس از هجرت تا هنگام وفات که بنا بر مشهور در ماه صفر سال یازدهم هجرت در روز دوشنبه در شهر مدینه منوره به جوار رحمت حق شتافت. صلوات الله و سلامه علیه.

حضرت محمد ﷺ واجد تمام شرایط نبوت بود

عقیده شیعه این است که حضرت محمد ﷺ تمام شرایط نبوت را دارا بود؛ زیرا بر احدی مخفی و پوشیده نیست که آن حضرت در سال ۶۱۱ میلادی، در زمانی که شرك و بت پرستی و آتش پرستی و انحراف، سراسر جهان را فرا گرفته بود، در مکه معظمه ادعای نبوت نمود و تا آخر عمر، مردم را به دین اسلام دعوت فرمود و جمع کثیری دعوت او را پذیرفته به دین اسلام مشرف شدند.

همچنین جمیع اخلاق و صفات پسندیده را دارا و در تمام کمالات نفسانی از همه امت افضل و اکمل و اعلی و از جمیع صفات زشت و اخلاق و اعمال ناپسند مبرا بود و دوست و دشمن، آن حضرت را به خصال نیک ستوده و از صفات کمال و اعمال پسندیده آن بزرگوار خبر داده و او را از اخلاق و کردار زشت و سایر موانع نبوت مبرا دانسته‌اند.

۱. سفینه، ج ۲، ص ۵۶۸؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۰۰-۲۰۱؛ ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۲.

مکارم اخلاق و محامد اوصاف و محاسن آداب و همچنین تحولات و انقلاباتی که در عالم بشریت خصوصاً در مردم حجاز و جزیره العرب به وجود آورده، همچنین کلمات شریفه آن حضرت در توحید صفات خدا و احکام و حلال و حرام و مواعظ و نصایح و اخلاقیات و غیر اینها که از آن بزرگوار بروز و ظهور و بازگو شده هر یک صلاحیت آن حضرت را برای منصب نبوت قطعی نموده و برای هرانسان منصفی جای هیچ‌گونه شک و تردیدی نگذاشته است.

بَلَّغَ الْعُلَى بِكَمَالِهِ كَشَفَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ
حَسَنَتْ جَمِيعُ خِصَالِهِ صَلُّوا عَلَيْهِ وَ آلِهِ

* * *

لَمَّا نَفَذَتْ أَوْصَافُهُ وَ صِفَاتُهُ ﷺ وَلَوْ كَانَتْ الْأَمْلاكُ وَالنَّاسُ كُتُبٌ

معجزات پیامبر ﷺ

معجزات حضرت محمد ﷺ را می‌توان در پنج امر خلاصه کرد:

۱. معجزه اخلاقی
۲. معجزه علمی
۳. معجزه عملی
۴. معجزه معنوی
۵. معجزه وجودی

معجزه اخلاقی آن حضرت

پیامبر اسلام ﷺ از زمان جوانی به صدق و امانت معروف و به صبر و شکیبایی و استقامت و کرم و بخشش موصوف بود، در حلم و تواضع نظیر نداشت، در خوش خلقی بی‌مانند بود ﴿إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۱ «به طور حتم، تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری». در عفو و گذشت یگانه بود، در مقابل ایذا و سخریه مردم می‌گفت:

۱. سوره قلم، آیه ۴.

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ «پروردگارا! قوم مرا ببخش زیرا آنها نمی دانند».

همیشه خیر خواه و دلسوز مردم و نسبت به مؤمنین رؤف و مهربان بود.

﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۲.

خوش رویی و خوش خویی را از صحابه هرگز دریغ نمی داشت و جویای حال آنان می شد. افراد نیک را نزد خود جای می داد، با فضیلت ترین مردم نزد او کسی بود که خیرخواهی او برای مسلمانان معروف بود، و عزیزترین افراد در نظر او کسی بود که مواسات و معاونت و احسان او نسبت به مردم بیشتر بود، در مجلسی نمی نشست و بر نمی خاست مگر با یاد خدا، و اکثراً رو به قبله می نشست، و جای مخصوصی برای خود قرار نمی داد، با مردم چنان معاشرت می فرمود که هر کس را گمان آن بود که گرمی ترین افراد نزد او است، سخن بسیار نمی گفت، و سخن کسی را قطع نمی فرمود مگر آن که باطل گوید، کسی را مذمت نمی کرد، و احدی را مورد سرزنش قرار نمی داد، لغزش های مردم را تفحص نمی فرمود، خُلُقِ عَمِیمَش همگان را فرا گرفته بود، بر سوء ادب غریبان و چادر نشینان صبر می فرمود، بر روی زمین می نشست، با فقرا و مساکین می نشست و با ایشان غذا می خورد، در خوراک و پوشاک بر مردم معمولی، زیادتی نمی کرد، به هر کس می رسید سلام می کرد و مصافحه می فرمود، هرگز نمی گذاشت کسی در برابر او بایستد، صاحبان علم و صلاح و اخلاق حسنه را گرمی می داشت، از همه کس حکیم تر، داناتر، بردبارتر، عادل تر، شجاع تر و مهربان تر بود، پیران را توقیر، و خردسالان را عطوفت، و غریبان را رعایت می کرد، حتی الامکان به تنهایی چیزی نمی خورد، هنگامی که رحلت فرمود درهم و دیناری نگذاشت.

شجاعت آن حضرت به حدی بود که حضرت امیرالمؤمنین علی ع می گفت:

۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۰.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

هرگاه جنگ شدت می یافت به آن حضرت پناه می بردیم.^۱

عفو و گذشتش به مرتبه ای بود که چون مکه مکرمه را فتح فرمود، حلقه در کعبه را گرفت و اهل مکه را مخاطب قرار داد و فرمود: «مَاذَا تَقُولُونَ؟ وَمَاذَا تَنْظُنُونَ؟...»؛ «در حق خویش چه می گوئید و چه گمان دارید؟»

گفتند: سخن به خیر گوئیم و گمان به خیر داریم، برادر کریم و برادر زاده کریم هستی، بر ما قدرت یافته ای، به هر چه خواهی می توانی.

رسول خدا ﷺ را از این کلمات رقتی آمد و اشک در چشمانش حلقه زد، اهل مکه چون این حالت را از پیامبر ﷺ دیدند صدای گریه شان بلند شد و زار زار گریستند، آن گاه حضرت فرمود: من آن می گویم که برادرم یوسف گفت: ﴿لَا تُثْرِبْ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾.^۲ «امروز ملامت و سرزنشی بر شما نیست، خداوند شما را می بخشد و او مهربانترین مهربانان است».

و از جرم و جنایتشان درگذشت و فرمود: «إِذْهَبُوا فَاتَّبِعُوا الطَّلَاقَ»؛ «راه خویش گیرید که شما آزاد شدگانید».^۳

معجزه علمی پیامبر ﷺ

با مراجعه به کتب مربوطه که به طور مفصل کلمات و خطابه ها و مواظ و نصایح آن حضرت را ضبط و ثبت کرده اند، معجزات علمی آن حضرت واضح و روشن می شود.

و در این باره همین بس که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمودند:

عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ، فَانْفَتَحَ لِي مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ؛^۴

۱. دلایل النبوة بیهقی، ج ۳، ص ۶۹ و ۷۰.

۲. سوره یوسف، آیه ۹۲.

۳. فروع کافی، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۳؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۳۵، ح ۲۶.

۴. کشف الغمة: فی مناقب امیرالمؤمنین ع و خصال شیخ صدوق رحمه الله، باب بعد الألف، ح ۱۲ تا ۴۳.

پیامبر ﷺ هزار باب علم به من آموخت، پس برای من از هربابی هزار باب گشوده شد.

معجزه عملی پیامبر ﷺ

باید گفت که اعمال و رفتار پیامبر اکرم ﷺ از آغاز تولد تا هنگام وفات و رحلت، همه معجزه است، و با اندک تأمل و تدبری در محیط زندگی و مردم حجاز و روحیات آنها - به ویژه مردم آن زمان - معجزه بودن اعمال او ثابت و آشکار می‌شود؛ چون گلی در خارستان رویید و نه تنها بوی آنها را نگرفت که آنها را تغییر داد، نه تنها تابع محیط و زندگی آنها نشد که محیط و زندگی دیگران را تابع خود ساخت.

در مدت بیست و سه سال با آن همه موانع و مشکلات، چهار کار بزرگ و اساسی انجام داد که هریک از آنها به طور عادی سال‌های متمادی وقت لازم دارد تا صورت خارجی پا برجا پیدا کند، و آن چهار کار عبارتند از:

۱. برخلاف ادیان رایج زمان خود، دین جدید و الهی تأسیس کرد و مردم را به دین خود مؤمن ساخت به طوری که تاکنون نفوذ روحانی او بر دل میلیون‌ها نفر پیروانش مسلط است، مطیع ساختن ظاهر مردم آسان است اما مسخر کردن قلوب مردم، بدون قید و شرط و آنها را از دل و جان فرمانبردار ساختن، کار آسانی نیست، آن هم مردمی متعصب و جاهل.

۲. از قبیله‌های مختلف که دشمن و خونخواه یکدیگر بودند و دائماً شعله آتش جنگ در میانشان برافروخته بود، یک ملت واحد به وجود آورد و بین آنها عقد اخوت و مساوات و حرّیت و وحدت کلمه به معنای حقیقی بوجود آورد و پس از چند سال از نژادهای مختلف یک امت محمدی ﷺ تشکیل داد و تا امروز همچنان باقی و رو به فزونی است.

۳. در میان قبایل متفرق که هریک برای خود رئیسی داشتند و به خودسری عادت کرده بودند و سابقه قدرت و حکومت مرکزی نداشتند، دولتی تأسیس کرد که

حکومت آن بر اساس قوانین و مقررات آسمانی بود و نفوذ و توانمندی اش به جایی رسید که بعد از یک قرن، یگانه دولت عالم و تنها حکومت مطلق جهان شد. خود حضرت در یک روزشش نامه برای پادشاهان زمان خود فرستاد و همه را به اسلام دعوت کرد، پادشاهانی که خود را در اوج قدرت می دیدند و عرب را به هیچ می گرفتند. وقتی نامه آن حضرت به دست شاه ایران رسید و خواند که نام حضرت پیش از نام شاه نوشته شده بود برآشفته و به مأمورین خود دستور داد بروند مدینه و حضرت را نزد او ببرند.

فردوسی از زبان شاه مغرور چنین سروده است:

ز شیر شتر خورده و سوسمار عرب را به جایی رسید است کار
که تاج کیانی کند آرزو تفو بر تو ای چرخ گردون تفو

آری، آنها فکر می کردند عرب ها همان ها هستند که در برابر لشکر کوچک حبشه کوچک ترین عکس العملی نشان نداده، شهر مکه و خانه و زندگی خود را گذاشتند و به کوه ها پناه بردند، اما نمی توانستند بفهمند که آنها دارای رهبری الهی و کتابی آسمانی شده و دیگر آن عرب های سابق نیستند.

۴. در مدت بیست و سه سال قوانین و دستوراتی وضع و ارائه فرمود که تمام مصالح و حوائج انسان ها را در بردارد و تا به امروز و تا قیام قیامت برقرار و عمل به آنها موجب سعادت دنیا و آخرت بشر است و هرگز کهنه و بی رونق نخواهد شد همان گونه که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: «حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ «حلال محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت حلال است و حرام محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت حرام است».^۱

این قوانین همچنان زنده و جاوید، در حوزه های علمیه و توسط فقهای بزرگ به

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۸، ح ۱۹.

عنوان فقه و فقهات و تحت عنوان وظایف عملی و فروع دین، مورد بحث و تجزیه و تحلیل است.

معجزه معنوی آن حضرت

معجزه جاوید آن حضرت قرآن کریم است، قرآنی که در مدت بیست و سه سال بر آن حضرت نازل شد و از آن زمان تا کنون در جوامع گوناگون بشری از جهات مختلف مورد توجه و مطالعه قرار داشته و شگفتی دانشمندان را برانگیخته است و همچنان در طول قرن‌ها، استحکام، و مقام ارجمند خود را حفظ کرده و از هرگونه تحریف و تغییر و کم و زیاد شدن، محفوظ مانده است و هزارها تفسیر و کتاب درباره معانی و الفاظ و حقایق آن نوشته شده و خداوند متعال حفظ آن را ضمانت فرموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾.^۱ «ما قرآن را نازل کردیم و ما به طور قطع، حافظ و نگهدار آنیم».

مصطفی را وعده داد الطاف حق	تو بمیری و نمیرد این سبق
ما کتاب و معجزت را حافظیم	بیش و کم کن را ز قرآن رافضیم
تا قیامت باقیش داریم ما	تو مترس از نسخ دین ای مصطفی
هست قرآن مرتورا همچون عصا	کفرها را در کشد چون اژدها
تو اگر در زیر خاکی خفته‌ای	چون عصایش دان هرآنچه گفته‌ای

معجزه وجودی پیامبر ﷺ

یکی دیگر از معجزات پیامبر، ذریه پاک و اهل بیت معصوم آن حضرت است، بدین لحاظ که تنها مقام والای نبوت است که می‌تواند آن گونه دختر و امامانی معصوم تحویل جامعه بشری بدهد. و انسان با انصاف همین که به علوم، زندگی،

گفتار و اعمال اهل بیت علیهم السلام نگاه کند، اقرار می‌کند که هریک از آنان، همانند قرآن کریم، معجزه مستقل و دلیل جداگانه‌ای بر نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشند، به طوری که اگر فرضاً هیچ دلیلی بر نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله در دست نبود جز وجود مقدس چنین اهل بیتی، همین کفایت می‌کرد و حجت، تمام بود.

البته بسط و توضیح این معجزه، از حوصله این رساله خارج است، خصوصاً که حقیر هم کوچکتر از آنم که بتوانم حتی گوشه‌ای از این واقعیت را مجسم و ارائه کنم.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم انبیاء است

عقیده شیعه این است که دفتر رسالت و نبوت به وجود مبارك حضرت محمد صلی الله علیه و آله ختم و دین و شریعت و احکام او تا قیامت ثابت و برقرار است.

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾؛^۱ محمد صلی الله علیه و آله پدر احدی از مردان شما نیست و لکن رسول خدا و خاتم پیامبران است.

ای ختم پیامبران مرسل	حلوی پسین و ملح اول
ای خاک تو توتیای بینش	روشن به تو چشم آفرینش
سرخیل تویی و جمله خیلند	مقصود تویی، جمله طفیلند
ای کنیت و نام تو مؤید	بوالقاسم و احمد و محمد صلی الله علیه و آله

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله افضل همه پیامبران

عقیده شیعه این است که وجود مقدس حضرت محمد صلی الله علیه و آله با فضیلت‌تر و برتر از جمیع انبیاء است و در دستگاه آفرینش، مخلوقی کامل‌تر و ال‌مقام‌تر و بهتر از او آفریده نشده است؛ زیرا به حکم عقل، هرگاه بخواهیم بدانیم دو مخلوق از مخلوقات الهی، کدام یک بر دیگری برتری و ترجیح دارد، باید ملاحظه کنیم آثار وجودی کدام بیشتر است، آن

مخلوقی که آثار وجودی اش بیشتر باشد، بر آن مخلوق دیگر رجحان و برتری دارد. براین اساس، پس از بررسی آثار وجودی انبیای سلف و آثار وجودی پیامبر اسلام صلوات الله و سلامه علیهم و مقایسه آنها معلوم می شود هیچ یک از انبیا، آثار وجودی پیامبر اسلام را نداشته اند و آنچه خوبان همه داشته اند، او با چندین برابر، به تنهایی داشته است.

زیرا دین او کامل ترین ادیان، کتاب او قرآن مجید بهترین کتاب ها، اخلاق او شایسته ترین اخلاق ها، اوصیای او برجسته ترین اوصیا، ذرّیه و اهل بیت او بی نظیرترین ذرّیه ها، تربیت شدگان او برترین تربیت شدگان و امت او بهترین امتها هستند، و خلاصه جمیع آثار وجودی او بیشتر و بهتر از آثار وجودی سایر انبیا است، لذا به حکم عقل، وجود مقدس آن حضرت با فضیلت تر و بالاتر از جمیع پیامبران و تمام مخلوقات است.

البته قبل از حکم عقل، آیات^۱ و روایات^۲ بسیاری بر افضلیت پیامبر اسلام بر سایر انبیای عظام ﷺ دلالت دارند که نقل و بررسی تفصیل آنها از حوصله این جزوه خارج است.

شریعت محمد ﷺ حاوی فضائل همه شرایع است

شیعه معتقد است که دین اسلام و شریعت حضرت محمد ﷺ فضائل همه شرایع و ادیان پیامبران اولوالعزم را دارا است. فضائل شریعت حضرت نوح و

۱. آیات مبارکه ای که بر برتری پیامبر اسلام بر سایر انبیا ﷺ دلالت دارند، عبارتند از:

۱. سوره احزاب آیه ۷ و ۴۰، ۲. سوره آل عمران آیه ۵۷، ۳. سوره فرقان آیه ۱، ۴. سوره انبیاء آیه ۱۰۷، ۵. سوره سبأ آیه ۲۷.

در وجه و کیفیت دلالت آیات مشار الیها براین مطلب به کتاب: کَلِمُ الطَّيِّبِ ص ۳۱۴ مراجعه شود.

۲. روایاتی که دلالت بر برتری آن حضرت دارند بسیارند، مانند فرمایش منقول از آن حضرت «انا سید ولد آدم ولا فخر» و مانند «آدم ومن دونه تحت لوائي يوم القيامة» و مانند «كنت نبياً وآدم بين الماء والطين» و غیر اینها. طالبین به کتاب بحار الانوار یا به کتاب، حق الیقین شبر، ج ۱، صفحه ۱۰۵ مراجعه کنند.

حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام را دارا است و در حقیقت آئین محمد صلی الله علیه و آله عصاره آئین همه انبیاء الهی است.

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾^۱ «خداوند آئینی را برای شما تشریع کرد که به نخستین پیامبر اولوالعزم، حضرت نوح توصیه کرده، و آنچه را بر تو وحی فرستادیم، به ابراهیم، و موسی، و عیسی سفارش نمودیم، که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید».

«قرآن» از هرگونه تحریفی مصون است

عقیده شیعه دوازده امامی این است که قرآن کریم وحی الهی است که خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل فرموده است و معجزه جاودانه آن حضرت است که بشر از آوردن مثل آن ناتوان است.

به عقیده شیعه، این قرآنی که در دسترس است و آن را می‌خوانند، همان قرآن کریم است که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و هیچ‌گونه تحریف، یا کم و زیاد و تغییر و تصرفی در آن رخ نداده است. الفاظ و عبارات آن به تواتر قطعی، از زمان آن حضرت تا زمان ما، دست به دست رسیده و هرگز بطلان در آن راه نیافته و نمی‌یابد.

عقیده شیعه است که عمل به قرآن و احترام به آن بر همه واجب است و هرگونه بی‌اعتنایی و هتک و توهین و تحقیر و تنجیس آن حرام است و چنانچه کسی مرتکب این امور شد مورد مؤاخذه قرار گرفته و مسئول می‌باشد.

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۲ «پربرکت است کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم‌دهنده جهانیان باشد».

۱. سوره شوری / ۱۳.

۲. سوره فرقان / ۱.

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱ «ما قرآن را نازل کردیم و ما به طور قطع، حافظ و نگهدار آنیم».

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۲ «هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو نه از پشت سر به سراغ آن نمی آید، چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش، نازل شده است».

حلال محمد ﷺ تا قیامت

شیعیان معتقدند که پس از بعثت حضرت محمد ﷺ دین الهی، تنها، دین اسلام است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۳ و هر کس غیر از دین اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست. ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾^۴ شیعیان معتقدند که دین اسلام همان شریعت حقّی است که آخرین شریعت و کامل ترین و جامع ترین و پیشرفته ترین شرایع الهی است و در تأمین سعادت بشرو در بیان مصالح دنیا و آخرت مردم از سایر شرایع جامع تر است.

و عقیده شیعه است که: دین اسلام صلاحیت دارد در قرن های بی نهایت و در امتداد زمان، تا قیام قیامت، سعادت بشر را تأمین و بدون هیچ گونه تغییر و تبدیلی چراغ هدایت انسانها باشد، زیرا تأمین کننده همه نیازهای فردی و اجتماعی همه افراد، در همه ادوار می باشد و کوتاه سخن اینکه، عقیده شیعه دوازده امامی همان گونه که امام جعفر صادق (ع) فرموده اند، این است که: «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامٌ مُحَمَّدٌ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۵.

۱. سوره حجر / ۹.

۲. سوره فصلت / ۴۳.

۳. آل عمران / ۱۹.

۴. آل عمران / ۸۵.

۵. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷: کتاب الایمان و الکفر، باب الشرائع، ح ۲.

وحدت مسلمانان و پرهیز از اختلاف

عقیده شیعه است که، همه مسلمانان - با هر عقیده و مذهبی که هستند - موظفند با هم متحد و برادر و همراه و هم صدا باشند و در برابر کفار و دشمنان اسلام، در یک صف قرار گرفته، به اتفاق هم حرکت کنند.

نسبت به یکدیگر مهربان، دلسوز و رحیم باشند و در برابر کفار، سرسخت و انعطاف ناپذیر باشند.

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۱

در عین اینکه هر فرد و گروهی، طبق مذهب و عقیده خود، دستورات اسلام را انجام می‌دهد، باید از هرگونه عمل تفرقه‌انگیز و برخورد و سخن اختلاف‌افکن و آنچه موجب سوء ظن و بدبینی نسبت به دیگر مسلمانان است، اجتناب کند. از کارها و رفتاری که منشأ اختلاف و دودسته‌گی و تفرقه بین مسلمانان می‌شود پرهیز نماید، از تعرض به مسلمانی که با او هم عقیده نیست جداً خودداری کند، و در یک کلام، بر همه مسلمانان است که مشترکات را اخذ و در انجام آنها متفق و از آنچه موجب ضعف مسلمین و جرأت دشمنان می‌شود دوری نمایند.

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۲؛ «وهمگی به ریسمان خدا [قرآن و پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام] چنگ زنید و پراکنده و گروه گروه نشوید».

﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾^۳؛ «و با یکدیگر نزاع و اختلاف مکنید، که سست می‌شوید و قدرت و شوکتتان از میان می‌رود».

امام اول ما «شیعیان»، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام خطاب به همه مسلمانان فرموده است: «إِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خُبْتُ السَّرَائِرِ وَ سُوءُ

۱. سوره فتح / ۲۹.

۲. سوره آل عمران / ۱۰۳.

۳. سوره انفال / ۴۶.

الضَّمَائِرُ؛^۱ «شما مسلمانان برادران دینی هم هستید و آنچه که شما را به تفرقه و اختلاف می‌کشد و بین شما جدایی می‌اندازد، همانا پلیدی باطن‌ها و سوء نیت‌ها می‌باشد». خلاصه کج‌اندیشی و دل‌ناپاک و نیت آلوده منشأ اختلاف و تفرقه است که بر هر مسلمانی لازم است خود را بررسی و از صفات ناپسند و اخلاق زشت تطهیر کند.

امربه معروف و نهی از منکر

عقیده شیعه این است که امر به معروف و نهی از منکر در صورت وجود شرایط واجب است و امر به معروف مستحب، مستحب است.

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.^۲

شرایط امر به معروف و نهی از منکر عبارتند از:

۱. کسی که امر و نهی می‌کند، معروف و منکر را بشناسد و به وجوب معروف و حرمت منکر یقین داشته باشد و خودش از اشتباه ایمن باشد.
 ۲. احتمال بدهد که امر و نهی او تأثیر دارد.
 ۳. تارک واجب و مرتکب منکر اصرار بر ترك واجب و ارتکاب منکر داشته باشد.
 ۴. وجوب معروف و حرمت منکر در حق فاعل منجز و ثابت باشد و در ترك واجب و ارتکاب منکر معذور نباشد.
 ۵. امر و نهی برای آمو ناهی یا برای مسلمان دیگری، ضرر و مفسده نداشته باشد.
- تذکر: البته ارشاد جاهل به حکم، چنانچه مستلزم عسر و حرج غیر قابل تحمل نباشد واجب است، لکن ارشاد جاهل به موضوع، واجب نیست، مگر مواردی که بدانیم شارع مقدس از وجود آن مطلقاً نهی کرده است، مثل قتل نفس محترمه، لواط،

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، ذیل خطبه ۱۱۲.

۲. سوره آل عمران / ۱۰۴.

ازدواج با محارم و امثال آن، که در این موارد باید جاهل به موضوع را ارشاد کرد.^۱

سنت رسول الله ﷺ

عقیده شیعه این است که مطالب قرآن کریم عمدتاً به صورت کلی و فشرده بیان شده و تفصیل و توضیح آن به پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت آن حضرت واگذار شده است و چنانچه مسلمانان بخواهند سعادت‌مند شوند و عزت دنیا و آخرت را بازیابند باید به دستورات خداوند متعال و سنت نبی اکرم ﷺ و احادیث اهل بیت آن حضرت ﷺ عمل کنند و باید بدانند که دستورات خدا و سنت و احادیث رسول الله ﷺ و ائمه ﷺ دستوراتی ابدی و جاویدان است و برای هرانسان و برای هر زمان و هر مکان، حجت الهی و سرچشمه سعادت و خوشبختی است و چیزی جز این نمی خواهند.

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۲

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۳

و پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَا تَفْشَلُوا»؛ «من دو چیز گران وزن در میان شما می گذارم، کتاب خدا و اهل بیتم، به آن دو چنگ زنید تا گمراه نشوید».

امامت

به عقیده شیعه دوازده امامی، یکی از اصول دین، امامت است، که ایمان

۱. به عروة الوثقی، احکام التخلی، مسأله ۱۵؛ و فصل، احکام النجاسات، مسأله ۳۲ و کتاب الاجارة، فصل فی احکام الاجارة، مسأله ۱۳ و التنقیح فی شرح العروة الوثقی، فی احکام النجاسات، ح ۳، ص ۳۱۰، شرح مسأله ۳۲ مراجعه شود.

۲. سوره حشر / ۷.

۳. سوره نساء / ۵۹.

۴. جامعه احادیث الشیعة، ج ۱، المقدمة، ص ۳۲.

مسلمان، کامل نمی‌شود مگر با اعتقاد به امامت، و این اصل نیز- مانند سایر اصول دین- تقلیدی نیست و شخص باید یقین داشته باشد.

همچنین شیعیان معتقدند وجود امام برای دین و اجتماع مانند وجود پیامبر ﷺ است و همان‌گونه که تعیین پیامبر باید از طرف خدا باشد تعیین امام و خلیفه پیامبر که حافظ و بیان‌کننده دین است باید از طرف خدا باشد و مردم را نباید و نشاید که برای پیامبر خلیفه تعیین کنند، و از شئون مردم نیست که برای بیان احکام الهی و شریعت نبوی کسی را تعیین کنند و ادله آن بسیار است که برخی از آنها را به طور خلاصه می‌آوریم:

۱. چنانچه اشاره شد مرتبه امامت نظیر مرتبه نبوت و تالی تلوان است. بنابراین هر دلیلی بر لزوم ارسال رسل اقامه می‌شود بر لزوم تعیین امام نیز دلالت می‌کند و خلاصه امامت با همان ادله ثابت می‌شود.

۲. بر همه واضح و آشکار است که وجود امام برای دین و قرآن و امت متضمن مصالح بسیار و خالی از هرگونه مفسده است، پس به مقتضای عدل و لطف بر خداوند حکیم تعیین آن حتم و لازم است؛ زیرا در تعیین نکردن آن علاوه بر فوت مصالح دین و مردم، زحمات رسول خدا و دین و شریعت و قرآن مضمحل و همه به فراموشی سپرده می‌شود و این نقض غرض است و نقض غرض بر خدا روا نیست و محال است.

۳. امام باید معصوم و متصف به جمیع فضایل انسانی و منزّه از کلیه رذایل نفسانی و عالم به جمیع آنچه امت محتاجند و قادر بر دفع همه شبهات باشد و بالاخره از هر جهت باید کامل باشد و چون بیشترین امور، امور باطنی است و کسی غیر از علام الغیوب به آنها احاطه ندارد، لذا تعیین چنین شخصی از عهده بشر خارج است. ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱ «خدا می‌داند که رسالتش را کجا قرار دهد.» و مردم هرگز قدرت تعیین او را ندارند و حق دخالت هم ندارند. چنانچه خداوند

فرموده است: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾^۱ «پروردگار تو می آفریند آنچه را می خواهد و برمی گزیند هر که را می خواهد و برای ایشان اختیاری در این امر نیست».

بنابراین تعیین امام و خلیفه پیامبر، شأن خدا است و از عهده مردم خارج است. براین اساس، عقیده شیعه این است که به تعیین و دستور خدا و از جانب رسول اکرم ﷺ دوازده معصوم برای رهبری و امامت معین شده اند و پیامبر ﷺ آنان را با نام و مشخصات به مردم معرفی فرموده است.

علاوه بر این، حضرت رسول ﷺ در فرصت های مناسب جانشین خود را که امیرالمؤمنین علی علیه السلام است بالخصوص تعیین و به مسلمانان معرفی فرمود. حضرت علی علیه السلام نیز امام پس از خود را معرفی کرد و همچنین هرامامی، امام بعد از خود را به مردم مورد اعتماد معرفی نمود تا حضرت حجة ابن الحسن العسکری علیه السلام.

امام اول

رسول اکرم ﷺ در اولین جلسه ای که دعوت خود را اظهار و مردم را به اسلام فراخواند، امام و جانشین خویش را نیز معرفی و او را به مردم شناساند.

پیامبر اکرم ﷺ تا سال سوم بعثت مخفیانه دعوت به اسلام می فرمود، تا این که آیه شریفه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۲ «و خویشان نزديكت را هشدار ده»، نازل گردید. آن حضرت بستگان نزديكش را که حدود چهل نفر بودند دعوت کرد، پس از صرف غذا فرمود:

ای فرزندان عبدالمطلب به خدا سوگند هیچ جوانی را در عرب نمی شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من آورده ام، آورده باشد، من خیر دنیا و آخرت را برای

۱. سوره قصص / ۶۸.

۲. سوره شعراء / ۲۱۴.

شما آورده ام «إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۱ و خداوند به من دستور داده است که شما را دعوت به این آیین کنم، کدام یک از شما مرا در این کاریاری خواهید کرد تا برادر من و وصی و جانشین من باشد؟

حاضرین همگی سرباز زدند جز علی بن ابی طالب علیه السلام - که از همه کوچک تر بود - برخاست و عرض کرد: «ای رسول خدا، من در این راه یار و یاور تو هستم».

پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر شانه علی علیه السلام نهاد و فرمود: این برادر و وصی و جانشین من در میان شما است، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید. «إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِينَكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوهُ».

جمعیت از جا برخاستند در حالی که خنده تمسخرآمیزی بر لب داشتند و به ابوطالب می گفتند: به تو دستور می دهد که به فرمان پسر ت گمش کنی و از وی اطاعت نمایی.^۲

این قضیه را جمع کثیری از دانشمندان اهل تسنن همچون، ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابونعیم، بیهقی، ثعلبی، طبری، ابن اثیر، ابوالفداء و گروهی دیگر نقل کرده اند.^۳

از این حدیث معلوم می شود که دعوت به نبوت و امامت همراه هم و در کنار هم صورت گرفته است، معلوم می شود همان عنایتی که رسول خدا به نبوت و پذیرش آن داشته به امامت نیز داشته است. معلوم می شود قبول نبوت بدون قبول امامت هدف و خواسته اسلام نیست و نظر رسول خدا را تأمین نمی کند.

پس از این قضیه، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در فرصت ها و مناسبت های مختلف و بیان های گوناگون، امامت حضرت علی علیه السلام را به اطلاع مردم می رساند و آیات زیادی نیز در این باره نازل گردید تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله در سال دهم هجرت به مکه

۲. همان.

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۳۳۶.

۳. به کتاب المراجعات، ص ۱۳۰؛ احقاق الحق، ج ۴، ص ۶۲؛ تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۳۷۲ مراجعه شود..

معظمه عزیمت کرد و مراسم حج را انجام داد که با آخرین سال عمر پیامبر ﷺ مصادف شد، و از این جهت آن را حجة الوداع نامیدند. افرادی که در آن سفر با حضرت بوده‌اند تا صد و بیست هزار نفر تخمین زده شده است.

غديرخم

پس از پایان مراسم حج، پیامبر اکرم ﷺ و همراهان ایشان راه مدینه را در پیش گرفتند، وقتی به سرزمین «غديرخم» رسیدند، جبرئیل امین نازل شد و به رسول خدا ﷺ فرمان توقف داد و از طرف پیامبر ﷺ به همراهان دستور توقف داده شد، کاروانیان از توقف ناگهانی در منطقه گرم و بی‌آب و گیاه شگفت‌زده شدند و با خود گفتند: حتماً از جانب خدا فرمان مهمی رسیده است، در این هنگام این آیه نازل گردید:

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۱

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگار بر تو نازل شده است کاملاً [به مردم] برسان و اگر انجام ندهی رسالت او را ابلاغ نکرده‌ای و خداوند تو را از [خطرات] مردم نگاه می‌دارد، و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.

مؤذن، مردم را به نماز ظهر دعوت کرد، پس از نماز ظهر، پیامبر اکرم ﷺ همه مردم را برای شنیدن پیام الهی فراخواند و منبری از جهاز شتران ترتیب داده شده و رسول خدا ﷺ بر فراز آن قرار گرفت و بعد از حمد و سپاس پروردگار فرمود:

من به همین زودی از میان شما می‌روم، من مسؤولم شما هم مسؤول هستید... [تا آن که فرمود] اکنون بنگرید با این دو چیز گرانقدر که در میان شما به یادگار می‌گذارم چه خواهید کرد.

یکی ثقل اکبر کتاب خدا است که یک سوی آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شما است، دست از آن برندارید تا گمراه نشوید، دومین یادگار گرانقدر من، خاندانم می باشند خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا در بهشت به من پیوندند، از این دو پیشی نگیرید که هلاک می شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد.

ناگهان مردم دیدند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اطراف خود نگاه کرد و همین که چشمش به علی علیه السلام افتاد، دست او را گرفت و بلند کرد، آن چنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند، در این جا رسول اکرم صلی الله علیه و آله با صدای بلند و رسا فرمود:

چه کس از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنان سزاوارتر است؟

گفتند: خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله داناترند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

خدا مولا و رهبر من است و من مولا و رهبر مؤمنانم [سپس فرمود:] «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ؛ هر کس من مولا و رهبر او هستم علی علیه السلام مولا و رهبر او است». [و این سخن را سه یا چهار مرتبه تکرار کرد. بعد فرمود:]

اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ أَحَبِّ مَنْ أَحَبَّهُ وَ أَبْغَضْ مَنْ أَبْغَضَهُ وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ اِدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ؛ خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، دوست بدار هر کس او را دوست دارد و دشمن بدار آن کس که با او دشمنی کند، یارانش را یاری کن، کسانی را که یاری اش نکنند یاری شان مکن و حق را همراه او بدار و او را از حق جدا مکن.

خطبه حضرت - که خلاصه ای از آن نقل شد - به پایان رسید و در همین هنگام این آیه نازل گردید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؛ امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و

اسلام را به عنوان آیین [جاودان] برایتان پذیرفتم.^۱

در این هنگام شور و غوغایی مردم را فراگرفت و به حضرت علی علیه السلام تبریک گفتند و آن جناب را امیرالمؤمنین خواندند، در این موقع ابوبکر و عمر نیز در حضور مردم امیرالمؤمنین علیه السلام را مخاطب قرار داده گفتند: «بَخِّ بَخِّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ؛ آفرین، آفرین بر تو باد، ای فرزند ابوطالب تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی.^۲

نیز در پایان خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله، حسان بن ثابت با کسب اجازه از رسول خدا صلی الله علیه و آله اشعاری سرود که یکی از اشعارش این است:

فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَ هَادِيًا

پس پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: ای علی به پا خیز، همانا من پسندیدم که بعد از من تو امام و هادی و رهبر باشی.

زین سبب پیغمبر با اقتدار	نام خود و آن علی مولی نهاد
گفت هر کس را منم مولا و دوست	ابن عمّ من علی، مولای اوست
کیست مولا؟ آن که آزادت کند ^۳	بند رقیّت ز پایت واکند
ای گروه مؤمنین شادی کنید	همچو سروسوسن آزادی کنید

این بود خلاصه ای از حدیث غدیرخم که علاوه بر علمای شیعه، جمع کثیری از اهل تسنّن نیز آن را نقل کرده اند که به عنوان نمونه، بعضی از آنها را نام می بریم:

حافظ ابوسعید سجستانی، ابونعیم اصفهانی، ابوالحسن واحدی نیشابوری، ابن عساکر شافعی، فخر رازی، حموینی، ابن صباغ مالکی، جلال الدین سیوطی،

۱. سوره مائده، آیه ۳.

۲. کشف الغمّة، ج ۱، ذکر حجة الوداع، ص ۲۳۷.

۳. از این بیت «کیست مولا آنکه آزادت کند» معلوم می شود به نظر شاعر نیز مراد از «مولا»، امامت و رهبری است.

آلوسی، قندوزی، بدرالدین حنفی، شیخ محمد عبده مصری، و جمع کثیری دیگر. (به الغدير علامه امینی رحمته الله مراجعه شود).

لازم به یادآوری است که این دانشمندان سنی با این که خود حدیث غدیر را نقل کرده اند اما یا از جهت ترس و محیط و موقعیت خویش یا از جهت تعصب، حدیث را توجیه و یا کم اهمیت جلوه داده، و از آن گذشته اند. **حَسْرُهُمُ اللَّهُ مَعَ أَوْلِيَائِهِمْ وَ حَسْرُنَا مَعَ أَوْلِيَائِنَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.**

در عین حال، چنانچه حدیث غدیر را هم، توجیه و نادیده بگیرند، اما حدیث اولین روز دعوت علنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و حدیث ثقلین^۱ و احادیث دیگری که در باره امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام که خودشان نقل کرده اند، همه بر آنها حجّت است و با توجه به کثرت این احادیث و تواتر آنها، قابل توجیه و تأویل و چشم پوشی نیست. **﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾**^۲ «تا هلاک شوند، از روی دلیل و برهان هلاک شود».

اسامی مبارک امامان معصوم علیهم السلام

بعد از امیرالمؤمنین علی علیه السلام، یازده فرزند آن بزرگوار، امامان معصوم می باشند و نامهای مبارکشان به ترتیب چنین است:

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، حضرت امام حسین علیه السلام، حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام، حضرت امام محمد باقر علیه السلام، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام، حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، حضرت امام محمد بن علی الجواد علیه السلام، حضرت امام علی بن محمد الهادی علیه السلام، حضرت امام حسن بن علی العسكري علیه السلام، حضرت امام حجة بن الحسن المهدي علیه السلام،

۱. شرح کامل آن در رساله اول آمد.

۲. سوره انفال، آیه ۴۴.

که امام دوازدهم و هم اکنون زنده و از نظرها غایب است. و روزی به امر پروردگار ظهور می‌فرماید و حکومت عدل جهانی را برپا و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند. (اللَّهُمَّ عَجِّلْ فِي فَرَجِهِ الشَّرِيفِ).

حضرت زهرا علیها السلام محور امامت و ولایت

طبق روایات صادره از پیامبر صلی الله علیه و آله و بر اساس گفتار و رفتار آن حضرت با فاطمه زهرا علیها السلام و با توجه به تصریحات امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام، عقیده شیعه است که حضرت زهرا علیها السلام محور امامت و ولایت بوده و سیده همه زنان دو جهان است، آن حضرت صدیقه، شهیده و الگو و اسوه همه انسانها در همه زمان‌ها است. و طبق آیه مبارکه «تطهیر» دارای مقام عصمت و از معصومین می‌باشد که قول و فعل و تقریرش حجت است، رضای او رضای خدا و خشم او خشم خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است. اذیت او اذیت پیامبر صلی الله علیه و آله و موجب لعنت خدا است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، فَمَنْ أَعْزَبَهَا أَعْزَبَنِي»^۱ «فاطمه پاره وجود من است، آنچه او را به خشم آورد، مرا خشمگین می‌سازد».

«وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «فَإِنَّمَا ابْنَتِي فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يَرِيئِي مَارَابَهَا وَيُؤْذِنِي مَا آذَاهَا»^۲. «به درستی که دختر من فاطمه پاره وجود من است، ناراحت می‌کند مرا آنچه او را ناراحت کند و آزار می‌دهد مرا، آنچه او را آزار دهد».

و خداوند سبحان فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾^۳ «قطعاً آنان که خدا و پیامبرش را می‌آزارند، خدا در

۱. صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه و آله، ص ۶۲۶، باب مَنَاقِبِ فَاطِمَةَ علیها السلام بِنْتُ النَّبِيِّ، ح ۳۷۱۴.

۲. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۵۶، باب فَضَائِلِ فَاطِمَةَ علیها السلام بِنْتُ النَّبِيِّ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ

والسلام، ح ۲۴۴۹

۳. احزاب / ۵۷.

دنیا و آخرت لعنتشان می‌کند، و برای آنان عذابی خوارکننده آماده کرده است».

این بزرگواران (یعنی دوازده امام و حضرت زهرا علیها السلام) را که نام بردیم اهل بیت و عترت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشند که دارای اوصاف آن حضرت هستند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مناسبت‌های مختلف، و با عباراتی متفاوت، بارها سفارش آنان را فرمود و آنها را قرین قرآن قرار داد و مسلمانان را از مخالفت با آنان برحذر داشت و خطاب به آنها فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»؛^۱ «ای مردم، من دو چیز گران قیمت در میان شما می‌گذارم یکی کتاب خدا و دیگر عترتم، اهل بیتم، پس به آن دو چنگ زنید تا هرگز گمراه نشوید، خداوند لطیف خبیر به من خبر داد و با من عهد کرد که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند».

مؤلف: این حدیث شریف صریح در این است که قرآن و عترت برای مسلمانان مکمل یکدیگرند، یعنی تمسک به هر دو موجب هدایت و نجات است و تمسک به یکی از آنها برای جلوگیری از گمراه شدن کافی نیست.

جمله «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» «از هم جدا نمی‌شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند» صریح در این است که هرگاه کسی میان این دو فرق بگذارد، یعنی به یکی چنگ بزند و در عمل به آن پای بند باشد و به دیگری اعتقاد نداشته و به آن بی توجه باشد، یا به هیچ یک متمسک نشود، هدایت نشده و نخواهد شد و چنین فردی، هر چند ظاهراً مسلمان است ولی مسلمان واقعی نمی‌باشد. این جمله تکان‌دهنده است، زیرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همه مسلمانان هشدار می‌دهد که اگر بعد از من به این دو با هم معتقد نباشید و از هر دو اطاعت و به هر دو عمل

۱. جامع احادیث الشیعة، مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله، ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص ۳۲.

نکنید گمراه خواهید بود و اگر معتقد باشید، ولی از هر دو تبعیت و اطاعت نکنید باز هم گمراهید.

آل عبا علیهم السلام

از آنچه گذشت معلوم شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام و دوازده امام علیهم السلام همگی معصوم هستند و چهارده معصوم نامیده می‌شوند ولی از میان این چهارده نفر پنج نفر نخست - یعنی نبی اکرم و حضرت علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام - «آل عبا» و «اصحاب کسا» نامیده شده‌اند، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی عبایی (کساء) بر سر کشید و آن چهار نفر را با خود در زیر عبا جمع کرد و گفت: خدایا اینها اهل من هستند و خدای متعال آیه مبارکه تطهیر را در حقشان نازل فرمود.

وضعیت عمومی ائمه اطهار علیهم السلام

به استثنای پنج سال زمان خلافت ظاهری امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام و شش ماه که امام حسن علیه السلام پس از پدر بزرگوار خود متصدی امر خلافت بود، سایر ائمه هرگز نتوانستند به طور کامل، مردم را رهبری کنند و در تمام مدتی که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان مردم بودند هیچ‌گونه آزادی عمل نداشتند و زیر فشار و تحت مراقبت شدید خلفای معاصر خود قرار داشتند؛ خودشان و شیعیانشان از هیچ‌گونه شکنجه و آزار آسوده و ایمن نبودند و گاهی این شکنجه‌ها در زندان‌های تنگ و تاریک انجام می‌گرفت. با این همه، در انجام وظیفه امامت و پیشوایی خود کوتاهی نکرده، از هدایت مردم و پیروان خود، دمی آرام نگرفتند و در نشر معارف اسلام و بیان حقایق احکام دین خدا لحظه‌ای غفلت نورزیدند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام

امیرمؤمنان علی علیه السلام در بیست و پنج سال خلافت خلفای سه گانه، خانه نشین بود و پنج سال بعد متصدی خلافت ظاهری و گرفتار جنگ های داخلی شد. در عین حال با بیانات شیوای خود، جهان اسلام را از حقایق و معارف پرکرد و گروهی از رجال علم - مانند کمیل و میثم و مالک و ابن عباس و دیگران - را پرورش داد و اساس تشیع و واقع بینی را به طوری استوار کرد که خلفای بنی امیه و بنی عباس در مدت ششصد سال حکمرانی و فرمانروایی خود، با نهایت کوشش و جدیتی که برای از بین بردن آن نمودند، نتوانستند بنیاد آن را واژگون سازند.

سال ها به امر معاویه و سایر خلفای بنی امیه - تا زمان عمر بن عبدالعزیز - در منابر، از آن حضرت بدگویی کرده، ناسزا گفتند، ولی طولی نکشید که ذکر مناقب و خدمات دینی آن حضرت، جای سب و دشنام را گرفت و حتی دشمنان آن حضرت، ناگزیر به فضایل وی اعتراف نمودند.

زمخشری نقل کرده است که:

روزی عمر بن خطاب در ضمن خطابه ای به حاضران گفت: اگر شما را از اسلام برگردانم به کفر و زمان جاهلیت، چه خواهید کرد؟

حاضران سکوت کرده، پاسخ ندادند. مرتبه دوم و سوم همان حرف را تکرار کرد و باز پاسخ ندادند. در این هنگام علی علیه السلام به پا ایستاد و فرمود: اگر چنین کاری بکنی، توبه ات می دهیم و چنانچه توبه کنی، می پذیریم، عمر گفت: اگر توبه نکنم چه خواهید کرد؟ حضرت فرمود: در این صورت گردنت را می زنیم (آنچه چشمانت در آن قرار دارد را می زنیم). عمر گفت: حمد خدایی را که در این امت کسی را قرار داده که هرگاه ما از جاده منحرف شدیم، او ما را به راه راست وامی دارد.

«خَطَبَ يَوْمًا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَقَالَ: لَوْ صَرَفْنَاكُمْ عَمَّا تَعْرِفُونَ إِلَى مَا تُنْكِرُونَ مَا كُنْتُمْ صَانِعِينَ؟ فَسَكَتُوا، فَأَعَادَ كَلَامَهُ ثَانِيًا وَثَالِثًا، فَسَكَتُوا.

فَقَامَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: إِذَا اسْتَبْتَنَّاكَ فَإِنْ تُبْتَ قَبْلَنَا.

قَالَ عُمَرُ: فَإِنْ لَمْ أَتُبْ؟

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا لَضَرَبْنَا مَا فِيهِ عَيْنَاكَ.

قَالَ عُمَرُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَنْ إِذَا اغْوَجْنَا أَقَامَ إِدْنَا.^۱

شاهد دیگر کلام، خلیل نحوی است که به او گفتند: به چه دلیل علی علیه السلام امام

کَلِّ فی الکَلِّ است؟ گفت: احتیاج کَلِّ (همه) به او، و بی نیازی او از کَلِّ.

قِيلَ لَهُ: مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ عَلِيًّا إِمَامُ الْكُلِّ فِي الْكُلِّ؟ قَالَ: إِحْتِيَاجُ الْكُلِّ إِلَيْهِ وَاسْتِغْنَاؤُهُ

عَنِ الْكُلِّ.^۲

امام حسن و امام حسین علیه السلام

امام حسن و امام حسین علیه السلام با این که بعد از پدر بزرگوار خود، گرفتار معاویه

بودند و در تاریک‌ترین روزگاری که به اهل بیت و شیعیان‌شان گذشته، زندگی کردند و

توانایی نشر حقایق دین را نداشتند ولی با رفتار پاک و اخلاق و اعمال شایسته خود،

مردم را به راه راست هدایت کردند.

امام حسن علیه السلام، بیست و پنج بار پیاده به زیارت خانه خدا رفت و دوبار، تمام

مال خود را با فقرا قسمت نمود، حتی از کفش‌های خود، جفتی به فقرا داد و جفتی

برای خود نگاه داشت.

آن حضرت حلم و عفو و صبری داشت که حیرت‌انگیز بود؛ اگر کسی به او ناسزا

می‌گفت، او را می‌بخشید و در مقابل، نسبت به او لطف و مهربانی می‌کرد.

وقتی آن حضرت در بستر مرگ بود و بر اثر سَمِّی که همسرش به تحریک معاویه به

وی داده بود، آخرین لحظات زندگانی را می‌گذرانید، از وی تقاضا کردند که قاتل

۱. ربیع الابرار، زمخشری، ج ۱، ص ۵۴۹.

۲. سفینة البحار، ج ۲، ص ۷۲۱.

خود را معرفی فرماید، ولی آن حضرت خودداری فرمود.

امام حسین علیه السلام در دستگیری از فقرا و سرو سامان دادن به کار مستمندان از هیچ کوششی دریغ نفرمود و با این که معادل صدها دینار طلا به مستمندی می داد، عطای خود را کم شمرده، روی خود را از او می پوشانید. او مانند پدر و برادر خود شب ها شخصاً به در خانه مستمندان می رفت و به آن ها کمک می کرد.

امام سجاد علیه السلام

در واقعه جانگداز کربلا حضور داشت و در بستر بیماری بود که حضرت سیدالشهداء علیه السلام و هفتاد و دو تن از خویشان و یارانش را با دلخراش ترین وضعی شهید کردند و خاندان آن حضرت را - که امام سجاد نیز در میان آنان بود - اسیر کرده، با سرهای شهدا به شام بردند. از این رو که بنی امیه چیره شده بودند در حق اهل بیت از هیچ ستمی باک نداشتند؛ کم ترین بهانه ای به آنان حق می داد که خون امام چهارم علیه السلام را بریزند و حتی یک تن از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را باقی نگذارند. از این جهت، حضرت سجاد علیه السلام پس از مراجعت از کربلا به طوری در مدینه رفتار کرد که کوچک ترین بهانه ای به دست بنی امیه ندهد و در عین حال، در نهایت تقیه و احتیاط، به وظیفه امامت خود و هدایت مردم قیام فرمود.

آن حضرت، مانند ائمه سابق، نمونه کاملی از اخلاق پسندیده اسلامی بود؛ با افتادگان می نشست و شب ها شخصاً به در خانه مستمندان رفته، غذا و مایحتاج برای آنان می برد.

گوشه‌ای از آثار و خصوصیات امام سجاد (ع)

۱. صحیفه کامله امام سجاد (ع)،^۱ که عروة الوثقی شیعیان است و به اخت القرآن و زبور آل محمد (ع) ملقب است.
 ۲. جمع شدن نجابت عرب و عجم در آن حضرت به اعتبار پدر و مادر بزرگوارش که به این لحاظ به «ابن الخیرتین» ملقب شد.
 ۳. انتشار اولاد رسول خدا (ص) از آن حضرت، لذا او را «آدم بنی الحسین» گویند.
 ۴. رئیس البکائین به حساب آمد، زیرا وارد شده که بکائین (بسیار گریه کننده‌ها) پنج نفر بوده‌اند، حضرت آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه‌زهرا و امام زین العابدین (ع).^۲
- بیست سال بر پدر بزرگوارش گریست و نزد آن حضرت غذایی نگذاشتند مگر آنکه گریه کرد تا آنکه یکی از خادمان آن حضرت عرض کرد: ای آقای من! وقت آن نشده است که اندوه شما برطرف شود؟ فرمود: وای بر تو، یعقوب پیغمبر (ص) دوازده پسر داشت، خداوند سبحان یکی از آنها را از او پنهان کرد، آن قدر براو گریست تا چشمانش از کثرت گریه نابینا شد و از بسیاری حزن و اندوه برپرسش موهای سرش سفید و قدش خمیده شد و حال آنکه فرزندش در دنیا زنده بود و من به چشم خود دیدم، پدر و برادر و عمو و هفده نفر از اهل بیت خود را که شهید گشته و جسدهای

۱. جای بسی تأسف است که بعضی افراد از روی بی توجهی و نادانی امام سجاد (ع) را به عنوان بیمار کربلا مطرح و طوری وانمود می‌کنند که گویا آن حضرت یک شخص ناتوان، بی‌حال، افسرده و ناکارآمد بوده است.

بلی، مصلحت الهی ایجاب کرد که آن حضرت در روز عاشورا در شدت تب و بیماری و ضعف جسمی قرار گیرد ولی پس از آن بلافاصله عارضه برطرف گردید و حضرت هر چند گرفتار ضعف جسمی و طبعا لاغر اندام بود اما این وضع منافات با قدرت و توان روحی و شجاعت ذاتی و واجد صفات مقام امامت و ولایت بودن نداشت. شاهد گویای این حقیقت سخنان آن حضرت در کوفه و خطبه‌اش در شام و سایر سخنانش در طول سفر تا مراجعت به مدینه است.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۰۹، باب حزن علی بن الحسین (ع) و بکائه، ح ۲.

نازنین ایشان بر زمین افتاده بود، پس چگونه اندوه من برطرف شود؟^۱

۵. صوت مقدس آن حضرت در تلاوت قرآن مجید، از تمام مردم، نیکوتر بود، به قدری صدایش نیکو و دل نشین بود که سقاها بر در خانه آن حضرت می ایستادند و قرائت آن جناب را گوش می کردند.^۲

۶. مکارم اخلاقش چشم گیر و سازنده بود.

«روزی به عده ای گذشت که به غیبت آن حضرت مشغول بودند، آن بزرگوار ایستاد و به آنان فرمود: اگر در این عیب ها که برای من می گوئید، راست می گوئید، خدا مرا بیامزد و اگر دروغ می گوئید خدا شما را بیامزد.»^۳ و «هرگاه طالب علمی به خدمت آن حضرت می آمد می فرمود: «مَرَحَبَا بِوَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» آنگاه می فرمود: به درستی که طالب علم وقتی که از منزل خویش بیرون می رود، پای خود را نمی گذارد بر هیچ ترو خشکی از زمین، مگر اینکه تا زمین هفتم برای او تسبیح می گویند.»^۴

امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام

در زمان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام کشمکش ها و جنگ های داخلی، حکومت های معاصر را به خود مشغول نموده بود. این دو امام فرصت کافی برای نشر معارف اسلامی پیدا کرده، در تعلیم و تربیت مردم کوشش فراوانی نمودند و

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۱۶، باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن، حدیث ۱۱.

۳. منتهی الآمال، فصل دوم، مکارم اخلاق حضرت سجاد علیه السلام.

۴. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۸، ابواب العلم، باب ۱، ح ۱۶.

مؤلف: اگر هیچ تشویقی برای طلاب علوم دینی نبود جز همین برخورد و فرمایش امام زین العابدین علیه السلام برای آنها بس بود.

جمعیت انبوهی را پرورش دادند و در بخش‌های مختلف معارف اسلامی سخن گفتند؛ به طوری که مذهب شیعه «مذهب جعفری» نامیده شد.

امام کاظم علیه السلام

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پس از پدر بزرگوار خود با چهار تن از خلفای عباسی،^۱ معاصر بود و در دوران زندگی خود ـ مخصوصاً در قسمت اخیر آن ـ پیوسته زیر فشار و شکنجه سخت زندگی کرد و با آن که سال‌های متمادی به امر هارون زندانی بود و از زندانی به زندان دیگر منتقل می‌شد، در هیچ حال از نشر معارف دین و تعلیم و تربیت مردم کوتاهی نکرد و در هر محیط و با هر شرایطی که زندگی می‌کرد عده‌ای را هدایت فرمود.

آن حضرت به اندازه‌ای آرام و بردبار و خطاپوش بود که مردمی را که به وی بدی می‌کردند و برای قتلش می‌کوشیدند، نزد خود می‌خواند و به آنان مال فراوان می‌بخشید. آن حضرت از کثرت عفو و اغماض و آرامش نفس، به «کاظم» (فروبرنده خشم) معروف شد.

امام رضا علیه السلام

امام رضا علیه السلام بعد از پدر بزرگوارش چندی، با هارون، خلیفه عباسی و پس از آن با مأمون، پسر وی که دانشمندترین و باهوش‌ترین خلیفه عباسی شمرده می‌شد، معاصر بود و به همین جهت، حضرت رضا علیه السلام گرفتار یک سیاست شوم و خطرناکی گردید که هیچ کدام از ائمه علیهم السلام گرفتار چنین سیاستی نشده بودند و آن این بود که مأمون به فکر افتاد سیاست خلفای پیشین را در مورد اهل بیت - که سیاست فشار و اختناق بود - به مهر و محبت ظاهری تبدیل کند و آن حضرت را به

۱. به نام‌های: ۱. منصور، ۲. مهدی، ۳. هادی، ۴. هارون الرشید.

خود نزدیک کرده، دامن پاکش را با خلافت آن روز، آلوده سازد تا بدین وسیله اولاً: آن حضرت را کاملاً تحت مراقبت درآورد و ثانیاً، دل‌های پیروان اهل بیت را از آن حضرت برگرداند. البته پس از وصول به این غرض، از بین بردن امام علیه السلام برای مأمون اشکالی نداشت. از این رو امام را خواه ناخواه به پذیرفتن ولایت عهدی وادار کرد. آن حضرت، چنان که شرط کرده بود، در امور خلافت و عزل و نصب دولتی هیچ‌گونه مداخله نکرد؛ بلکه به واسطه نفوذی که پیدا کرده بود بیشتر به درد دردمندان رسیده، در واقع در رفع حوایج مستمندان قیام می‌نمود و در مجالس علمی که خلیفه برپا می‌کرد و ارباب ملل و ادیان مختلف و دانشمندان جهان را در آن‌ها جمع می‌کرد، معارف اسلام و حقایق دین را با بیانی بسیار عالی، روشن می‌ساخت؛ به سادگی با مردم آمیزش می‌کرد و بسیار متواضع بود. وقتی که غذا میل می‌نمود، همه خدمه و غلامان خود را بر سر سفره، کنار خود می‌نشاند.

از این جهت، مأمون به خطای سیاست خود پی برده، نقشه قتل آن حضرت را کشیده، مسمومش نمود.

امام جواد علیه السلام

پس از شهادت امام رضا علیه السلام، پسر ارجمندش - با وجود کمی سن - به امامت نایل شد. آن حضرت با اینکه تحت مراقبت شدید خلفای وقت می‌زیست، به نشر معارف دین و مباحثه با ارباب مذاهب مختلفه پرداخت و ذخایر دینی زیادی به دست پیروان خود سپرد. آن حضرت در جود و بذل، معروف بود و به همین سبب به «جواد» شهرت یافت.

امام هادی و امام عسکری علیه السلام

پس از حضرت امام جواد، فرزند ارجمندش امام هادی و پس از او، فرزند گرامی‌اش امام عسکری به امر امامت قیام فرمودند. این دو بزرگوار در سامرا سکونت

داشتند و به واسطه تعلیم و تربیت ایشان، جمعیت زیادی از علمای شیعه به وجود آمدند و کتب و مؤلفات زیادی که مشتمل بر ذخایر علوم اهل بیت است نوشته شد و چهار بزرگوار^۱ که بعد از غیبت حضرت امام عصر، نواب خاص آن حضرت بودند، از اصحاب این دو امامند.

امام زمان حجة بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

آن حضرت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است که در سال ۲۵۶ هجری قمری متولد شد، نام مبارکش، نام مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (محمد) است.

در سنّ پنج سالگی پدرش، امام حسن عسکری علیه السلام به شهادت رسید و آن حضرت به مقام امامت نائل گردید.

همانگونه که نبوت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ختم شد، وصایت نیز به وجود آن بزرگوار ختم شد.

حضرت حجت علیه السلام هم اکنون زنده و از نظرها غایب است و روزی به امر پروردگار عالم ظهور می کند و با برپا نمودن حکومت عدل جهانی، دنیا را پر از عدل و داد می نماید.

روز ظهور پر برکتش را هیچ کس جز خدا نمی داند و مسلماً حیات و بقای آن حضرت در مدت طولانی معجزه ای است که خداوند برای او قرار داده است.

مجموع روایات مربوط به حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف

در اینجا مناسب است فهرست روایاتی که از طریق شیعه و سنی در باره حضرت ولی عصر امام زمان رسیده بیاوریم:

۱. به نام های: ۱. عثمان بن سعید، ۲. پسر او محمد بن عثمان بن سعید، ۳. حسین بن روح، ۴. علی بن محمد سمری. به شرحی که در کتاب چهارده معصوم علیهم السلام نوشته ام.

۱. روایاتی که می‌گویند ائمه علیهم‌السلام دوازده تن هستند و اول آنان علی علیه‌السلام و آخر آنان مهدی است: ۹۱ روایت.
 ۲. روایاتی که می‌گویند مهدی علیه‌السلام از خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است: ۳۸۹ روایت.
 ۳. روایاتی که می‌گویند مهدی علیه‌السلام از دودمان علی علیه‌السلام است: ۲۱۴ روایت.
 ۴. روایاتی که آن حضرت را از فرزندان فاطمه زهرا علیها‌السلام دانسته: ۱۹۲ روایت.
 ۵. روایاتی که او را نهمین فرزند از اولاد حسین علیه‌السلام می‌داند: ۱۴۸ روایت.
 ۶. روایاتی که او را فرزند امام سجاد دانسته: ۱۸۵ روایت.
 ۷. روایاتی که او را پسر امام حسن عسکری می‌داند: ۱۴۸ روایت.
 ۸. روایاتی که او را امام دوازدهم و آخرین امام می‌داند: ۱۳۶ روایت.
 ۹. روایاتی که در مورد ولادت آن حضرت رسیده است: ۲۱۴ روایت.
 ۱۰. روایاتی که در مورد عمر طولانی او رسیده است: ۳۱۸ روایت.
 ۱۱. روایاتی که می‌گویند دارای غیبت طولانی است: ۹۱ روایت.
 ۱۲. روایاتی که بشارت به ظهور آن حضرت داده است: ۶۵۷ روایت.
 ۱۳. روایاتی که می‌گویند شخص مهدی جهان را پر از عدل و داد می‌کند: ۱۲۳ روایت.
 ۱۴. روایاتی که می‌گویند دین اسلام به وسیله او جهانگیر می‌شود: ۴۷ روایت است.^۱
- دعا و خواست همه شیعیان چنین است:

اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَرْغِبُ اِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيْمَةٍ، تُعْزِزُ بِهَا الْاِسْلَامَ وَاهْلَهُ، وَتُذِلُّ بِهَا التَّفَاقُقَ وَاهْلَهُ، وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ اِلَى طَاعَتِكَ، وَالْقَادَةِ اِلَى سَبِيْلِكَ وَتَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِيْنَ، اٰمِيْنَ يَا رَبَّ الْعَالَمِيْنَ.^۲

۱. مهدی موعود، ص ۵.

۲. دعای افتتاح

یادآوری: شرح زندگی معصومین علیهم‌السلام را در کتاب چهارده معصوم متذکر شده‌ام.

شهادت به ولایت امام علی علیه السلام

دراذنان و غیره و بطلان عبادات بدون ولایت

عقیده شیعه این است که: ولایت و امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام از ارکان ایمان و مکمل دین و شرط صحت تمام عبادات است و اسلام بدون آن ظاهری بیش نیست و عبادت بدون اعتقاد و اعتراف به ولایت، باطل و عاطل و بیهوده است.

مرحوم صاحب وسائل یک باب مطرح کرده است تحت عنوان: «بطلان العبادة بدون ولاية الائمة علیهم السلام و اعتقاد امامت»^۱ و در این باب نوزده روایت نقل کرده و در پایان فرموده است: «روایات در این باره، جداً بسیار است».

یکی از آن روایات چنین است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: «بالاترین مرتبه امر دین و کلید آن، و درب ورودی همه چیز و مایه خرسندی خدای رحمان، اطاعت از امام است، بعد از شناسایی او. [تا آنکه فرمودند:] همانا چنانچه کسی شب‌ها را به عبادت بپا خیزد و روزها را روزه بگیرد، و تمام اموالش را صدقه دهد، و در تمام دوران عمرش حج بجا آورد، اما ولایت ولی خدا را ننشاند، تا از او پیروی کند، و تمام اعمالش با راهنمایی وی باشد، برای او ثواب و پاداشی نخواهد بود، و نزد خدای عزوجل حقی نخواهد داشت و از اهل ایمان نباشد».^۲

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب مقدمة العبادات، باب ۲۹.

۲. عن زارة عن ابی جعفر علیه السلام فی حدیث، قال: ذروة الأمر، و سنامه و مفتاحه، و باب الاشياء، و رضی الرحمان، الطاعة للامام بعد معرفته، أما لو أن رجلاً قام ليله، و صام نهاره، و تصدق بجميع ماله، و حج جميع دهره، و لم يعرف ولاية ولي الله فيوالبه، و يكون جميع أعماله بدلالته إليه، ما كان له على الله حق في ثوابه، و لا كان من اهل الايمان. (وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب مقدمة العبادات، باب ۲۹، ح ۲). این روایت در اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹، باب دعائم الاسلام، ح ۵، به طور مفصل آمده است.

در روایت دیگر نقل کرده است که حضرت امام سجاد علیه السلام از اصحابش پرسید: «چه مکانی افضل مکانها است؟ گفتند: خدا و پیامبر و فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله اعلم و آگاه ترند، فرمود: افضل مکانها در مسجد الحرام، بین رکن و مقام است (رکن حجرالاسود و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام) و چنانچه کسی به مقدار حضرت نوح که در میان قومش عمر کرد (نهمصد و پنجاه سال) عمر کند و روزها روزه بگیرد و شبها در بین رکن و مقام بپای ایستد و عبادت نماید و سرانجام خدا را بدون ولایت ما ملاقات کند، آن عباداتش هیچ نفعی برای او نخواهد داشت»^۱.

در کتاب شریف «العروة الوثقی» در فصل مربوط به غسل اموات فرموده است: «يُشْتَرَطُ فِي الْمَغْسِلِ أَنْ يَكُونَ مُسْلِمًا إِنْ شَرِيًّا»؛ «شرط است غسل دهنده اموات مسلمان دوازده امامی باشد».

در همان کتاب در باب شرایط اذان و اقامه، فرموده است: «يُشْتَرَطُ فِي الْمُؤَذِّنِ الْإِيمَانُ»؛ «شرط است که مؤذن مؤمن باشد». (یعنی شیعه باشد).

در شرایط امام جماعت فرموده است: «در امام جماعت، ایمان شرط است».

در شرایط صحت روزه فرموده است: «يُشْتَرَطُ فِي صِحَّةِ الصَّوْمِ الْإِسْلَامُ وَالْإِيمَانُ فَلَا يَصِحُّ مِنْ غَيْرِ الْمُؤْمِنِ»؛ «صحت روزه مشروط بر این است که شخص روزه گیر، مسلمان و مؤمن (شیعه دوازده امامی) باشد و روزه از غیر مؤمن صحیح نیست».

در شرایط اعتکاف فرموده است: «در صحت اعتکاف، ایمان شرط است و از غیر مؤمن صحیح نیست».

در کتاب حج، در شرایط نایب فرموده است: «از شرایط نایب در حج، ایمان

۱. عن ابی حمزة الثمالی، قال: قال لنا علی بن الحسین علیه السلام ای البقاع افضل؟ فقلنا: الله ورسوله و ابن رسوله اعلم، فقال لنا: افضل البقاع ما بین الرکن والمقام، ولو أن رجلاً عمّر ما عمّر نوح فی قومه، الف سنة الآ خمسین عاماً، یصوم النهار، و یقوم اللیل فی ذلك المكان، ثم لقی الله بغير ولايتنا لم ینفعه ذلك شیئاً. (وسائل الشیعة، همان، ح ۱۲).

است، به خاطر اینکه عمل غیرمؤمن صحیح نیست، هرچند معتقد به وجوب حج باشد و از او قصد قربت حاصل شود»؛ «الثالث من شرائط النائب فی الحج الإیمان لعدم صحّة عمل غیرالمؤمن و ان کان معتقداً بوجوبه وحصل منه نیّة القربة».

مرحوم آیت الله العظمیٰ خوئی رحمته الله فرموده است: «روایات بسیاری دلالت دارند بر اینکه عمل مخالف باطل و عاطل (تهی و بیهوده) و بی ارزش است»؛ «الرّوایات الکثیرة الدّالة علی أنّ عمَلَ الْمُخَالَفِ باطلٌ عاطِلٌ لَا یَعْتَدُ بِهِ»^۱

علامه مجلسی رحمته الله فرموده است: «امامیه اتفاق دارند بر اینکه شرط قبولی و صحت اعمال، ایمان است و از جمله ایمان، اقرار به ولایت همه ائمه علیهم السلام و امامت آن بزرگواران است، و روایات در این باره از شیعه و سنی متواتر و غیرقابل تردید است»^۲.
بر این اساس اعتقاد و اعتراف به ولایت و امامت و خلافت بلافصل امام علی علیه السلام شرط صحت همه عبادات است، شرط صحّت نماز، روزه، حج و سایر عبادات است، نماز بدون ولایت مثل نماز بدون وضو است، لذا بر هر مسلمان خواهان صحت عبادات است که از روی اعتقاد و بینش واقعی بگوید: «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقّاً» خصوصاً هر جا شهادتین را به زبان جاری کرد و گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله».

در اصول کافی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که فرمودند: «ما نخستین خاندانی هستیم که خدا نام ما را بلند ساخت، چون آسمان‌ها و زمین را

۱. المستند، فی شرح العروة الوثقی، ج ۱۳، ص ۳۲۴.

۲. واعلم انّ الامامية اجمعوا على اشتراط صحة الاعمال وقبولها بالایمان الذي من جملته الاقرار بولاية جميع الأئمة عليهم السلام و امامتهم والاکبار الدّالة عليه متواترة بين الخاصة والعامة. (بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۶۶)
علامه مجلسی رحمته الله در باب مربوط به بطلان عبادت بدون ولایت هفتاد و یک روایت نقل کرده است. (همان، از ص ۱۶۶ تا ۲۰۲ و این علاوه بر روایاتی است که در باب‌های دیگر به مناسبت نقل کرده است).

آفرید، به منادی دستور داد - سه بار - ندا داد: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، و - سه بار ندا داد:

- أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، و - سه بار - ندا داد: أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا.^۱

و در بحار الانوار، از امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل است که فرمودند: هنگامی که خداوند عزوجل عرش را آفرید، بر آن نوشت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ [تا آن که فرمود:] هرگاه یک نفر از شما گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، پس باید بگوید: عَلِيُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.^۲

در روایت دیگر است که فرمود: وقتی رکعت چهارم نماز را خواندی، در تشهد آن بگو: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا أَشْهَدُ أَنَّكَ نِعَمَ الرَّبِّ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا نِعَمَ الرَّسُولِ وَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ نِعَمَ الْوَلِيِّ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارُ حَقٌّ...».^۳

و فرمود: إِذَا قُلْتَ تَكْبِيرَ السَّابِعَةِ تَقُولُ وَجْهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، حَنِيفًا مُسْلِمًا عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ دِينِ مُحَمَّدٍ وَ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ...^۴

از امام صادق نقل است که فرمود: میان تکبیرهای هفتگانه مستحبی که قبل از تکبیر الاحرام نماز می‌گویی، بگو: «عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ دِينِ مُحَمَّدٍ وَ مِنْهَاجِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (و در ذیل این روایت از حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین آمده است:

۱. عن ابی عبد الله (علیه السلام) قال: «إِنَّا أَوَّلُ أَهْلِ بَيْتِ نَوَّةِ اللَّهِ بِأَسْمَائِنَا، إِنَّهُ لَمَّا خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، ثَلَاثًا. أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ - ثَلَاثًا - أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا. ثَلَاثًا» (اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجّة، باب مولد النبی صلی الله علیه و آله، ص ۴۴۱، ح ۸).

۲. قال: ان الله عزوجل لما خلق العرش كتب عليه لا اله الا الله محمد رسول الله على امير المؤمنين (علیه السلام) (الى ان قال) ثم قال (علیه السلام) فاذا قال احدهم لا اله الا الله محمد رسول الله فليقل على امير المؤمنين (بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۱۱۲).

۳. مستدرک الوسائل، کتاب الصلوة ابواب التشهد، باب كيفية التشهد، حديث ۳.

۴. مستدرک الوسائل، کتاب الصلاة، ابواب التشهد باب كيفية التشهد.

«عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَدِينِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُدًى عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۱.

حضرت آیت الله سیستانی در فصول اذان فرموده است: «وَالشَّهَادَةُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوِلَايَةِ وَإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ مُكَمَّلَةٌ لِلشَّهَادَةِ بِالرَّسَالَةِ»^۲ «گواهی به ولایت و امیرالمؤمنین بودن علی علیه السلام، کامل کننده شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است».

مرحوم آیه الله خوئی رحمه الله فرموده است: «وَيُسْتَحَبُّ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عِنْدَ ذِكْرِ الشَّرِيفِ وَ أَكْمَالُ الشَّهَادَتَيْنِ بِالشَّهَادَةِ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوِلَايَةِ وَإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْأَذَانِ وَ غَيْرِهِ»؛ «مستحب است صلوات بر محمد و آل محمد هرگاه نام شریف آن حضرت برده شد و مستحب است کامل کردن شهادتین به شهادت به ولایت و امیرالمؤمنین بودن علی علیه السلام در اذان و غیر اذان»^۳.

مرحوم آیه الله حکیم رحمه الله فرموده است: گفتن: «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَلِيَّ اللَّهِ» به قصد استحباب مانعی ندارد بلکه گفتن آن در این زمانها از شعائر ایمان و رمز تشیع است و از این جهت رجحان شرعی دارد، بلکه چه بسا واجب باشد ولی نه به عنوان جزء اذان.^۴

۱. وسائل الشیعه، ابواب تکبیرة الاحرام، ج ۴، ص ۷۲۴، باب ۸، ذیل ح ۳.

۲. (الأَمْرَةُ) (النوع من أَمَرَ اقرب الموارد. أَمَرَ. أَمراً. و. إِمْرَةً وَ إِمَارَةً. امارت یافت. رئیس شد. منجدالطلاب.

۳. منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۱۷۸.

۴. منهاج الصالحین، ج ۱، فصول اذان و اقامه.

مؤلف: فرموده مرحوم آیت الله خوئی رحمه الله در شرح العروة الوثقی چنین است:

لَا شُبْهَةَ فِي رُجْحَانِ الشَّهَادَةِ الثَّلَاثَةِ فِي نَفْسِهَا بَعْدَ أَنْ كَانَتْ الْوِلَايَةُ مِنْ مُمْتَسِمَاتِ الرِّسَالَةِ وَ مَقَوِّمَاتِ الْإِيمَانِ، وَ مِنْ كِمَالِ الدِّينِ بِمُقْتَضَى قَوْلِهِ تَعَالَى «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» بَلْ مِنَ الْخُمْسِ الَّتِي بُنِيَ عَلَيْهَا الْإِسْلَامُ، وَلَا سِيَّمًا وَقَدْ أَصْبَحَتْ فِي هَذِهِ الْأَعْصَارِ مِنْ أَجْلِ أَنْحَاءِ الشَّعَارِ وَأَبْرَزَ رُمُوزَ النَّشِيعِ وَ شَعَائِرِ مَذْهَبِ الْفِرْقَةِ النَّاجِيَةِ، فَهِيَ إِذَنْ أَمْرٌ مَرْغُوبٌ فِيهِ شَرْعاً وَ رَاجِحٌ قَطْعاً فِي الْأَذَانِ وَ غَيْرِهِ، وَإِنْ كَانَ الْإِثْبَانُ بِهَا فِيهِ بِقَصْدِ الْجُزْئِيَّةِ بِدَعَا بَاطِلَةٍ وَ تَشْرِيعاً مُحَرَّماً» (المستند، ج ۱۳، ص ۲۶۰)

۵. کما انه لا بأس بالاثبات بشهادة ان عليا اميرالمؤمنين و ولي الله بقصد الاستحباب المطلق لما في خبر

در پایان این قسمت، عین عبارات و کلمات برخی دیگر از فقها و بزرگان را در رابطه با شهادت به ولایت در اذان و غیره، در پاورقی نقل می‌کنم، امید مورد توجه قرار گیرد، ان شاء الله.^۱

⇒

الاحتجاج عن ابی عبد الله (علیه السلام): اذا قال احدكم لاله الا الله محمد رسول الله فليقل على امير المؤمنين (علیه السلام)، بل ذلك في هذه الأعصار معدود من شعائر الايمان و رمز التشيع فيكون من هذه الجهة واجبا شرعا بل قد يكون واجبا لكن لا بعنوان الجزئية من الأذان ... (المستمسك، ج ۵، ص ۵۴۴)

۱. قال المجلسي (رحمته الله): لا يبعد كون الشهادة بالولاية من الأجزاء المستحبة للأذان بشهادة الشيخ والعلامة و الشهيد و غيرهم، بورود الأخبار بها.

«قال الشيخ في المبسوط: فاما قول «اشهد ان عليا امير المؤمنين و آل محمد خير البرية» على ما ورد في شواذ الاخبار، فليس بمعمول عليه في الاذان و لو فعله الانسان لم يأنم به غير أنه ليس من فضيلة الاذان و لا كمال فصوله، و قال في النهاية: فاما ما روى في شواذ الأخبار من قول «أَنَّ عليا ولي الله و أنّ محمدا و آلّه خير البشر» فمما لا يعمل عليه في الاذان و الاقامة، فمن عمل به كان مخطئا.

و قال في المنتهى: و اما ما روى من الشاذ من قول «ان عليا ولي الله و آل محمد خير البرية» فمما لا يعول عليه. فيدل على استحباب ذلك عموما و الاذان من تلك المواضع و قد مر امثال ذلك في ابواب مناقبه (علیه السلام) و لو قاله المؤذن او المقيم لا بقصد الجزئية بل بقصد البركة، لم يكن أثما فان القوم جَوَّزُوا الكلام في اثناهما مطلقا و هذا من أشرف الأدعية و الأذكار. (انتهى ملخصا ما في بحار الانوار ج ۸۴، ص ۱۱۲).

مجلسی اول (رحمته الله) در روضة المتقين ج ۲، ص ۲۴۵ (شرح من لايحضر الفقيه) پس از نقل فرمایش شيخ صدوق فرموده است: محقق، و علامه و شهيد، اخبار دالّه بر شهادت به ولایت امير المؤمنين (علیه السلام) بعد از شهادتين را نسبت به شدوذ داده‌اند. (و الشاذ ما يكون صحيحا غير مشهور ... مع انّ عمل الشيعة كان عليه في قديم الزمان و لعل ترك ذكره في الأخبار الواردة في الاذان للثقية ...)

مرحوم صاحب جواهر (رحمته الله) بعد از نقل كلام مرحوم صدوق در «فقيه» فرموده است: و مع ذلك كلّ فعن المجلسي أنّه لا يبعد كون الشهادة بالولاية من الاجزاء المستحبة للأذان استنادا الى هذه المراسيل التي رميت بالشذوذ و انه مما لا يجوز العمل بها و الى ما في خبر القاسم بن معاوية المروى عن احتجاج الطبرسي عن الصادق (علیه السلام): «اذا قال احدكم لاله الا الله محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله) فليقل على امير المؤمنين و هو كماترى، الا انه لا بأس بذكر ذلك لا على سبيل الجزئية عملاً بالخبر المزبور و لا يقدح مثله في الموالاة و الترتيب بل هي كالصلوة على محمد (صلی الله علیه و آله) عند سماع اسمه و الى ذلك اشار العلامة الطباطبائي (ره) في منظومته عند ذكر سنن الاذان و آدابه فقال:

⇐

وجود امام علیه السلام لطف خداوند است

عقیده شیعه این است که وجود امام لطف الهی است؛ بر همین اساس، مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله - متوفای ۶۷۲ هـ.ق - فرموده است: «وَجُودُهُ لُطْفٌ، وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرٌ، وَعَدَمُهُ مِتَأٌ»^۱. وجود امام علیه السلام لطف است، و تصرف آن حضرت لطف دیگر است، و تصرف نکردنش، از ناحیه ما است.

مؤلف: یعنی تصرف امام علیه السلام لطف است، ولی چنانچه تصرف نکرد، [و از دید ما مردم پنهان بود] مانع تصرف او، ما مردم هستیم، همان گونه که عامه مردم با پیامبران بزرگ الهی رفتار کرده، مانع تصرف آنان شدند، مثلاً به جای اطاعت از حضرت خلیل الرحمن علیه السلام، او را در آتش انداختند، عده‌ای از پیامبران علیهم السلام را کشتند، «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ»^۲، گروهی را تهدید به سنگسار کردن نمودند، «قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ

⇒

عليه و الآل فصل لتحمدا
قد اكمل الدين بها في الملة
عن الخصوص بالعموم والجة

صلّ اذا ما اسم محمد بدا
و اكمل الشهادتين بالتي
وانها مثل الصلوة خارجة

ثم قال [صاحب الجواهر]: بل لولا تسالم الاصحاب لأمكن دعوى الجزئية بناءً على صلاحية العموم لمشروعية الخصوصية والأمر سهل. انتهى كلام صاحب الجواهر رحمه الله (ج ۹، ص ۸۷) و قال المحقق الهمداني في مصباح الفقيه، ج ۲، باب اذان و اقامه: فالاولى ان يشهد لعلي عليه السلام بالولاية وإمرة المؤمنين بعد الشهادتين قاصداً به امتثال العمومات الدالة على استحبابه ... و قال صاحب مهذب الاحكام رحمه الله في شرح عبارة العروة:

الوجه في عدم جزئية الشهادة بالولاية جزء الاذان والاقامة، لعدم التعرض لها في النصوص الواردة في كيفية الاذان والاقامة ولكن الظاهر انه لوجود المانع لا لعدم المقتضى، ويكفي في اصل الرجحان جملة من الاخبار. مهذب الاحكام، تأليف فقيه عصره السيد عبد الأعلى الموسوي السبزواري رحمه الله، ج ۶، ص ۲۱.

۱. كتاب «تجريد الاعتقاد» أَلْمَقْصَدُ الْخَامِسُ فِي الْإِمَامَةِ. (البتة در غالب كتاب‌های مربوطه، نام این كتاب، «تجريد الكلام» ضبط شده است، به مقدمه كشف المراد، شرح تجريد الاعتقاد، مرحوم شعرانی طاب ثراه، مراجعه شود)

۲. سوره بقره / ۶۱.

لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَزْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ^۱ «آنان گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم (و وجود شما را شوم می‌دانیم) و اگر دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد، و شکنجه دردناکی از ما به شما خواهد رسید».

با پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله چه کردند؟ سیزده سال در مکه، بعد در مدینه، تا لحظه آخر عمر مبارک آن حضرت، و با اهل بیت آن بزرگوار چه کردند!!

نه تنها خود استفاده نکردند، بلکه از استفاده افراد معدودی که خواهان استفاده بودند هم ممانعت کردند، و سرانجام خواستند حضرت حجت علیه السلام را نیز به قتل برسانند که خدا او را حفظ کرد، و از دید ظالمان پنهانش نمود.

پس این ماییم که مانع تصرف امام علیه السلام هستیم، مانع تعلیم و ارشاد مستقیم و بلاواسطه امام معصوم هستیم، این مشکل ما است که لیاقت حضورش را نداریم، زیرا بین امام و مأموم، تناسب لازم است و خلاصه:

هر چه هست از قامت ناسازی اندام ماست

ورنه تشریف تویر بالای کس کوتاه نیست

خداوند متعال انواع نعمت‌های ظاهری و باطنی را به یکایک انسان‌ها لطف فرموده است، اما اکثر قریب به اتفاق، بهره‌ای که باید، از آنها نمی‌بریم، آنها را در کارهای خلاف عقل و شرع بکار می‌بریم، عمر را به بطلالت سپری می‌کنیم.

عالمان دین، و دانشمندان بزرگوار، وجود داشته و دارند، اما از وجودشان استفاده نکرده، سؤال نمی‌کنیم، و در جهالت به سر می‌بریم.

آری! وجود امام لطف است، و تصرفش لطفی دیگر است، و تصرف نکردنش از ناحیه ما است.

﴿بَقِيَتْ لِلَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾^۱ «آنچه خداوند برای شما باقی گذارده، برایتان بهتراست اگر ایمان داشته باشید».

طول عمر حضرت حجت عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى

طول عمر انسان - هم از نظر علم روز و هم از نظر اعتقاد دینی - ممکن و غیر قابل انکار است، از نظر علم پزشکی، هر سلول استعداد دارد هزاران سال زنده باشد، و چنانچه برای انسان عارضه‌ای پیش نیاید، قابلیت دارد هزاران سال زنده بماند. از نظر اعتقادی نیز طول عمر امری ساده و در دستگاه آفرینش خداوند قادر متعال، چیز عجیبی نیست، زیرا هنگامی که خدا چیزی را اراده کند، محقق می‌شود، ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲ «هرگاه چیزی را اراده کند، فرمان او تنها این است که به آن می‌گوید: باش، آنگاه آن چیز محقق می‌شود». و بر همین اساس اراده می‌کند انسانی را حتی میلیون‌ها سال زنده نگه دارد، (مثل حضرت عیسی و حضرت خضر عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) و نمونه‌هایی از قدرت‌نمایی خود را در قرآن مجید بیان فرموده، تا افرادی که خدا و قرآن را قبول دارند، از طول عمر «حجة الله علی خلقه»، تعجب نکنند، که برخی از قدرت‌نمایی‌ها عبارتند از:

آتش نمرودی که آن را بر حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ سرد و سلامت کرد: ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾^۳ «ما به [آتش] گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش».

برای عبور حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ آب را شکافت: ﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ﴾^۴ «ویاد کنید هنگامی را که آن دریا را به خاطر ورود و عبور شما

۱. سوره هود / ۸۶.

۲. سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲.

۳. سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۶۹.

۴. سوره بقره (۲)، آیه ۵۰.

شکافتیم، و شما را نجات دادیم و فرعونیان را غرق کردیم».

اصحاب کهف را بدون آب و غذا، سیصد و نه سال در خواب فرو بُرد: ﴿وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا﴾؛^۱ «اصحاب کهف، سیصد سال در غارشان درنگ کردند و نه سال بر آن افزودند». ﴿وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ﴾؛^۲ «پنداشتی آنان بیدارند، حال اینکه آنها خفته بودند».

حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام را به سوی خود بالا برد: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا، بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾؛^۳ «یقیناً عیسی را نکشتند، بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد».

پیامبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در ظرف یک شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر داد: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾؛^۴ عصا، به خواست خدا، در دست حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام ازدها شد و یکجا ابزار ساحرها را بلعید: ﴿فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ﴾، ﴿فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ﴾؛^۵ حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام به خواست و اراده خدا، مرده را زنده کرد و کور مادرزاد و پیس را شفا داد: ﴿وَأُبْرِئُ الْأَعْمَى وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛^۶ و نمونه های بسیاری از این قبیل که همه حاکی از قدرت بدون قید و شرط خداوند است و در یک کلام: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛^۷ «هرگاه چیزی را اراده کند، فرمان او تنها این است که به آن می گوید: باش، آنگاه آن چیز محقق می شود».

۱. سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۸.

۲. سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۸.

۳. سوره نساء (۴)، آیه ۱۵۸.

۴. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱.

۵. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۰۷ و ۱۱۸.

۶. سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۹.

۷. سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲.

خدایی کین جهان پاینده دارد تواند حجتی را زنده دارد

رهنمودهای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

۱. سَجْدَةُ الشُّكْرِ مِنَ الزَّمِ السُّنِّ وَ أُوجِبَهَا^۱ سجده شکر از لازم‌ترین و مؤکدترین آداب مستحب است.

۲. فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ مَا يُقَرِّبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا وَلْيَجَنَّبْ مَا يُدْنِيهِ مِنْ كَرَاهَتِنَا وَ سَخَطِنَا فَإِنَّ أَمْرًا بَيْنَهُمَا فُجَاءٌ حِينَ لَا تَنْفَعُهُ وَلَا يُنْجِيهِ مِنْ عِقَابِنَا نَذْمٌ عَلَى حَوْتَةٍ^۲؛ هر یک از شما باید کارهایی را انجام دهد که موجب جلب محبت ما گردد و باید از کارهای ناپسند که سبب خشم و غضب ماست اجتناب کند، زیرا مرگ آدمی ناگهان می‌رسد و در آن وقت دیگر از توبه، کاری ساخته نخواهد بود و ندامت و پشیمانی نمی‌تواند انسان را از کیفر برهاند.

۳. إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّاءُ وَاءٌ وَ اضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ^۳؛ ما از یاری رساندن به شما کوتاهی نکرده و فراموشتان نمی‌کنیم، اگر چنین نبود حتماً گرفتار ناگواری‌ها می‌شدید و دشمنان، شما را نابود می‌ساختند، بنابراین، از خدا بترسید و با عمل صالح خود، ما را یاری کنید.

۴. أَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ كَذِبُ الْوَقَّاتُونَ^۴؛ ظهور فرج به اراده خدا برمی‌گردد و کسی که برای آن، وقت تعیین کند؛ دروغ گفته است.

۵. أَكْثَرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ^۵؛ برای تعجیل فرج بسیار دعا

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۶۱.

۲. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۹۸.

۳. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۶.

۴. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳، و احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۷۰.

۵. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۵.

کنید زیرا دعا موجب فرج و گشایش شماس.

۶. وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرٍ مَنْ يَسْتَحِلُّ مَا فِي يَدِهِ مِنْ أَمْوَالِنَا أَوْ يَتَصَرَّفُ فِيهِ، تَصَرُّفُهُ فِي مَالِهِ مِنْ غَيْرِ أَمْرِنَا، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مُلْعُونٌ وَنَحْنُ خُصَمَاؤُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...^۱ و اما سؤال تو درباره کسی که اموال ما [سهم امام، و وجوه شرعیه] در دست او است و او استفاده از آنها را بر خود حلال می شمرد و از آنها در جهات شخصی بهره برداری می کند، او ملعون است و در قیامت طرف دادخواهی ما خواهد بود.

۷. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ اسْتَحَلَ مِنْ أَمْوَالِنَا ذَرْهَمًا حَرَامًا^۲ به نام خداوند بخشنده مهربان؛ نفرین خدا و فرشتگان و خلق خدا بر کسی باد که حتی یک درهم از اموال ما را در راه مصارف شخصی و بدون مجوز شرعی، بر خود حلال داند.

۸. فَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالٍ غَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ، فَكَيْفَ يَحِلُّ ذَلِكَ فِي مَالِنَا، مَنْ فَعَلَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ بِغَيْرِ أَمْرِنَا فَقَدْ اسْتَحَلَ مِنَّا مَا حُرِّمَ عَلَيْهِ، وَمَنْ أَكَلَ مِنْ أَمْوَالِنَا شَيْئًا فَإِنَّمَا يَأْكُلُ فِي بَطْنِهِ نَارًا وَ سَيَصْلِي سَعِيرًا^۳ بر هیچ کس جایز نیست که بدون اجازه صاحب مالی، در آن مال تصرف کند، پس چگونه تصرف در اموال ما بدون اجازه و رضایت ما روا خواهد بود؟ بدان که هر کس ذره ای از اموال ما را در غیر راه ما مصرف کند، آنچه را بر او حرام بوده، بر خود حلال شمرده است، و هر کس ذره ای از اموال ما را ناروا بخورد همانا آتش سوزانی را بلعیده است و به زودی به جهنم واصل خواهد شد.

۹. وَأَمَّا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا، فَمَنْ اسْتَحَلَ مِنْهَا شَيْئًا، فَآكَلَهُ، فَإِنَّمَا يَأْكُلُ النَّيِّرَانَ؛^۴ و اما کسانی که اموال ما را در اختیار دارند [وجوه شرعیه؛ سهم امام عليه السلام و غیره]

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۹۹.

۲. همان، ص ۳۰۰.

۳. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۹۹ و بحار، ج ۵۳، ص ۱۸۱.

۴. همان، ص ۲۸۳؛ بحار، ج ۵۳، ص ۱۸۱.

بدانند که هر کس ذره‌ای از آنها را در غیر راه ما به مصرف برساند، همانا آتش جهنم را می‌خورد.

۱۰. وَ أَمَّا الْاِثْمَةُ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ وَ يَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ إِيحَاباً لِمَسْأَلَتِهِمْ وَ اعْظَاماً لِحَقِّهِمْ؛^۱ اما امامان علیهم‌السلام: از خداوند می‌خواهند چیزی را به وجود آورد، و می‌خواهند چیزی را روزی فردی کند، و خداوند از جهت بزرگداشت حق ایشان، دعای آنان را مستجاب می‌کند.

۱۱. زَعَمَتِ الظُّلْمَةُ أَنَّ حُجَّةَ اللَّهِ دَاحِضَةً وَ لَوْ أُذِنَ لَنَا فِي الْكَلَامِ لَزَالَ الشَّكُّ؛^۲ ستمگران پنداشتند که حجت خدا از بین رفته است، در حالی که اگر به ما اجازه سخن گفتن داده می‌شد، هرآینه تمام شک‌ها را از بین می‌بردیم.

۱۲. أَلَا أُبَشِّرُكَ فِي الْعَطَاسِ فَقُلْتُ بَلَى قَالَ: هُوَ أَمَانٌ مِنَ الْمَوْتِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ؛^۳ آیا تو را در مورد عطسه کردن بشارت دهم؟ گفتم: آری. فرمود: عطسه، علامت امان از مرگ تا سه روز است.

۱۳. سَيَأْتِي إِلَى شِيعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمُشَاهَدَةَ. أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِي وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ آگاه باشید! به زودی کسانی ادعای مشاهده مرا خواهند کرد.

آگاه باشید! هر کس قبل از «خروج سفیانی» و شنیدن صدای آسمانی، ادعای مشاهده مرا کند دروغگو و افترا زننده است؛ حرکت و نیرویی جز به اراده خدای بلندمرتبه و بزرگ نیست.

۱۴. آن حضرت در پاسخ سؤالات اسحاق بن یعقوب مرقوم فرمودند:

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۸۵.

۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴.

۳. همان، ص ۵.

۴. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۷۸.

انتفاع از من در غیبتم، مانند انتفاع مردم از خورشید و آفتاب است در هنگامی که زیر ابرها پنهان باشد، من برای مردم در حکم مأمن و پناهگاهم ... شما از موضوعات و مطالب بی فایده، و سؤالات غیر مفید، خودداری کنید، و خود را با مطالب باطل مشغول نسازید و در تعجیل فرج دعا کنید؛ زیرا فرج شما در آن است.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ.^۱

معاد

عقیده شیعه دوازده امامی این است که خداوند متعال انسان ها را پس از مرگ، در روز موعود، در خلقت جدیدی برمی انگیزاند تا نیکوکاران را پاداش دهد و گناهکاران را مؤاخذه و به سزای اعمالشان برساند.

به عقیده شیعه زندگی انسان به واسطه مرگ خاتمه نمی یابد، بلکه پس از این جهان، جهان دیگری هست که انسان ها در آنجا پاداش و سزای اعمال و کردار خویش را خواهند دید.

خداوند در قرآن می فرماید:

﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّرُؤَا أَعْمَالِهِمْ * فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۲؛ در آن روز مردم به صورت گروه های پراکنده [از قبرها] خارج می شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود، پس هر کس، هم وزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند و هر کس، هم وزن ذره ای کار بد کرده آن را می بیند.

آری، بعد از معرفت خدا و وسایط فیض، تنها چیزی که نفس سرکش انسان را از شرارت و تعدی و تجاوز به حقوق دیگران باز می دارد اعتقاد به معاد است. تنها امری که بشر را از شهوترانی و فواحش و منکرات و بدی ها منع می کند پذیرفتن روز حساب و

۱. اعلام الوری مرحوم طبرسی، ضمن توقیعات حضرت حجة الله تعالى.

۲. سوره زلزله / ۶ و ۷.

مجازات است، تنها پلیس مخفی که در آشکار و پنهان مراقب کردار و رفتار او می باشد همانا اعتقاد به روز جزا و دار مکافات است و در قرآن مجید هرجا وصف ایمان و مؤمنین را می نماید اساس و پایه ایمان را روی دو امر (اعتقاد به مبدأ و اعتقاد به معاد) استوار فرموده و پس از آن لوازم این ایمان را که تقوا و عمل صالح است متذکر می شود.

بلکه اعتقاد به معاد لازمه اعتقاد به مبدأ است و هر کس به مبدأ اعتراف و اقرار کند از اعتقاد به معاد ناگزیر است و بر این اساس همه ادیان الهی و همه کسانی که پیرو یکی از انبیاء هستند معاد را پذیرفته اند.

خلاصه اینکه، براهین عقلی و نقلی، از آیات قرآن و روایات متواتره و ضرورت ادیان بر اثبات معاد قائم است و هر کس خدا را قبول دارد معاد، یعنی حشر و نشر و حساب و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ را قبول دارد و همان طور که اشاره شد آیات و روایات، ایمان به خدا را ملازم با ایمان به معاد قرار داده است، اعتقاد به مبدأ و اعتقاد به معاد را قرین هم و بر یک پایه استوار فرموده است.

بنابراین همان ادله و براهینی که ما را ملزم به پذیرش چهار اصل دین نموده، به طور قطع و یقین ما را ملزم به پذیرش معاد می کند و به حکم همان ادله و براهین، معتقد به روز قیامت می شویم و آن را عین حکمت و عدالت پروردگار می دانیم.

آنچه در این اوراق مورد بررسی قرار گرفت خلاصه ای از عقاید دینی، مذهبی بود و تفصیل بیشتر و آشنایی با سایر معارف دین را از کتاب های مفصل و استدلالی به دست آورید و بدانید که امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام فرموده است:

أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ؛^۱ سرآغاز دین معرفت او است و کمال معرفتش تصدیق ذات او، و کمال تصدیق ذاتش، توحید و شهادت بر یگانگی او است و کمال توحید و شهادت بر یگانگی اش، اخلاص است.

روزها فکر من این است و همه شب سخنم	که چرا غافل از احوال دل خویشتنم؟
از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟	به کجا می‌روم؟ آخر نمایی وطنم
من به خود نامدم اینجا که به خود بازروم	آن که آورد مرا باز برد در وطنم
مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک	چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم
چه خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست	به هوای سر کویش پر و بالی بزنم

شناخت فروع دین

عقیده شیعه این است که به حکم عقل، دانستن فروع دین بر هر مسلمانی واجب است؛ زیرا سعادت انسان در زندگی دنیوی و اخروی ارتباط کامل با عمل به دستورات و فروع دین دارد و بدون دانستن و آگاهی از چگونگی آنها توانایی برانجام و عمل، حاصل نمی‌گردد و سعادت تأمین نمی‌شود.

از سویی عناوین و کلیات برخی از دستورات و فروع دین بدیهی و روشن است و برای همگان معلوم می‌باشد مانند واجب بودن نماز، روزه، حج، خمس، زکات و امثال اینها، ولی دانستن اکثر فروع دین و مسائل آنها جنبه تخصصی دارد و انسان می‌تواند از دوره اقدام به فراگیری آنها نماید: اول: اجتهاد، دوم: تقلید.

اجتهاد

اجتهاد یعنی قدرت و توان بررسی و استنباط مسائل شرعی و دستورات دینی از منابع اصلی (یعنی کتاب، خدا قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام و اجماع و عقل، (به شرحی که در کتب مربوطه بیان شده است) با آگاهی دقیق و عمیق از منابع مربوط به اصول و قواعد استنباط و اطلاع از دیدگاههای علما و فقهای پیشین و در نهایت متخصص و صاحب نظر شدن در فهم فروع دین و وظایف شرعی و باب اجتهاد به روی عموم مسلمانان - چه مرد، یا زن - باز است و هر کس می‌تواند در حوزه‌های علمیه و در حضور اساتید این فن، با تلاش و کوشش، فروع دین و مسائل

آنها را از منابع اصلی - همان‌ها که اشاره شد - به دست آورد و عمل نماید - هرچند طی این طریق امر سهل و آسانی نیست - و چنانچه کسی - زن یا مرد - این مرحله را طی کرد و به مرتبه اجتهاد رسید، یعنی قدرت استنباط و فهم احکام و فروع دین را پیدا کرد، واجب است طبق فهم و نظر خود عمل کند و عمل کردن به نظر دیگران برای او جایز نیست.

تقلید

تقلید یعنی رجوع کردن جاهل به عالم، رجوع کردن نادان به متخصص و دانا، تقلید در فروع و مسائل دین یعنی رجوع کردن به مجتهد واجد شرایط - همان شرایطی که در ابتدای توضیح المسائل مراجع بیان شده است -.

خلاصه اینکه تقلید یعنی رجوع افرادی که آگاهی لازم از هریک از فروع دین را ندارند و نمی‌توانند احکام شرعی را از منابع اصلی آن استخراج کنند، به مجتهد و صاحب نظر و کارشناس، همان‌گونه که همه مردم در کارهای روزمره خود در رشته‌ای که تخصص ندارند به متخصص و کارشناس مورد اطمینان مراجعه می‌کنند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که - در ذیل روایتی - فرمود:

از فقیه و مجتهدی که در برابر هواهای نفسانی، خویشندار، در مرزبانی از حریم دین و حفظ آیین، پایدار، با امیال نفسانی و هواهای شیطانی در حال ستیز و در برابر فرمان‌های پروردگار مطیع و فرمانبردار است، بر عوام (مردمی که به مرتبه اجتهاد نرسیده‌اند) واجب است از چنین فقیه و مجتهدی تقلید کنند.

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ»^۱.

۱. وسائل الشیعه، ابواب صفات القاضی، باب ۱۰، ح ۲۰.

عمل به احتیاط

عقیده اکثر شیعه این است که عمل به احتیاط در فروع دین جایز است و مکلف می‌تواند اعمال را به نحوی انجام دهد که یقین کند مطابق وظیفه خود عمل کرده است. مثلاً روز جمعه هم نماز ظهر بخواند و هم نماز جمعه. ولی شرط عمل به احتیاط این است که کیفیت عمل به احتیاط را از طریق اجتهاد یا تقلید بدانند، علاوه بر این عمل به احتیاط دشوار است و برای همه افراد میسر نیست.^۱

شیعه واقعی

عقیده شیعه این است که شیعه بودن، تنها به - قبول داشتن امامت ائمه علیهم‌السلام و دوست داشتن اهل بیت علیهم‌السلام - نیست، بلکه شیعه واقعی و حقیقی کسی است که علاوه بر دوست داشتن اهل بیت علیهم‌السلام، و قبول امامت آنها، اعمال صالح و دستورات دینی را انجام دهد و محبت را با عمل توأم نماید.

امام باقر علیه‌السلام به جابر فرمود:

ای جابر! آیا کسی که خود را شیعه می‌داند به همین اکتفا می‌کند که بگوید ما اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دوست می‌داریم؟ نه به خدا قسم شیعه ما نیست مگر کسی که خدا ترس و مطیع و فرمانبردار او باشد و شیعه شناخته نمی‌شود مگر به تواضع و فروتنی و امانت و زیاد به یاد خدا بودن و نماز خواندن و روزه گرفتن و به پدر و مادر نیکی کردن و با همسایگان خوش رفتاری نمودن و به فقرا و مستمندان کمک دادن و به یتیمان رسیدگی کردن و به راستی سخن گفتن و قرآن خواندن و به جز خیر و خوبی چیزی پشت سر مردم نگفتن و در بین قبیله خود معروف به امین بودن. جابر گوید که گفتم: یا بن رسول الله امروزه کسی را با این صفات که بیان فرمودید نمی‌شناسم. حضرت فرمود:

۱. مسأله جواز عمل به احتیاط از فروع فقهیه و محل خلاف است، لذا کسی که بخواهد احتیاط کند باید مجتهد باشد یا لااقل در این مسأله تقلید کند.

ای جابر! فریب این حرف‌ها را که می‌زنند مخور، آیا برای انسان کافی است که بگوید من علی علیه السلام را دوست می‌دارم و در عین حال عمل نداشته باشد؟ و اگر کسی بگوید من رسول الله صلی الله علیه و آله را دوست دارم و او افضل از علی علیه السلام است و در عین حال از پیغمبر پیروی نکند به طور حتم و یقین بداند که دوستی تنها به او نفعی نمی‌دهد، پس از خدا بترسید و به آنچه فرموده است عمل کنید، خداوند با کسی خویشی ندارد، بهترین بنده‌ها نزد خدا پرهیزکارترین و مطیع‌ترین افراد هستند. ای جابر! سوگند به خدا، نزدیک به خدا نمی‌توان شد مگر به سبب اطاعت و بدانید که ما برات آزادی از آتش نداریم و احدی نمی‌تواند با خدا احتجاج کند و هر کس خدا را اطاعت کند دوست ما است و هر کس عصیان خدا نماید دشمن ما است و دوستی ما حاصل نمی‌شود مگر به عمل و ورع و پرهیزکاری.

یا جابر اَیْکَتَفِی مِنْ یَنْتَحِلُ^۱ التَّشِیْعَ أَنْ یَقُولَ بِحُبِّنا أَهْلَ الْبَیْتِ فَوَاللّٰهِ مَا شِیعُنَا إِلَّا مِنْ اتَّقَى اللَّهَ وَ اطَاعَهُ وَ مَا کَانُوا یُعْرِفُونَ یا جابرُ إِلَّا بِالْتَّوَاضُّعِ وَ التَّخَشُّعِ وَ الْاِمَانَةِ وَ کَثْرَةِ ذِکْرِ اللَّهِ وَ الصُّومِ وَ الصَّلَاةِ وَ الْبِرِّ بِالْوَالِدَیْنِ وَ التَّعَاهُدِ لِلْجِیْرَانِ مِنْ الْفُقَرَاءِ وَ أَهْلِ الْمَسْکِنَةِ وَ الْغَارِمِیْنَ وَ الْاِیْتَامِ وَ صَدَقِ الْحَدِیْثِ وَ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ کَفِّ الْأَلْسَنِ عَنِ النَّاسِ إِلَّا مِنْ خَیْرٍ وَ کَانُوا اٰمَنَاءَ عَشَائِرِهِمْ فِی الْأَشْیَاءِ. قَالَ جَابِرٌ، فَقُلْتُ: یَا بَنَیَ رَسُولِ اللَّهِ مَا نَعْرِفُ الْیَوْمَ أَحَدًا بِهَذِهِ الصِّفَةِ. فَقَالَ: یا جابرُ لَا تَذْهَبْ بِكَ الْمَذَاهِبُ حَسَبَ الرَّجُلِ أَنْ یَقُولَ أَحِبُّ عَلِیًّا وَ اتَوَلَّاهُ ثُمَّ لَمْ یَكُنْ مَعَ ذَلِكَ فَعَالًا فَلَوْ قَالَ إِنِّیْ أَحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ فَرَسُولُ اللَّهِ خَیْرٌ مِنْ عَلِیٍّ ثُمَّ لَا یَتَّبِعُ سِیرَتَهُ وَلَا یَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ مَا نَفَعَهُ حُبُّهُ إِيَّاهُ شَیْنًا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ لَیْسَ بَیْنَ اللَّهِ وَ بَیْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ أَحَبَّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ اتَّقَاهُمْ وَ أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ. یا جابرُ وَاللّٰهِ مَا یَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالٰی إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَ مَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَلَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ مِنْ حُجَّةٍ مَنْ کَانَ لِلَّهِ مُطِیعًا فَهُوَ لَنَا وَلِیٌّ وَ مَنْ کَانَ لِلَّهِ عَاصِیًّا

فَهَوْلَنَا عَدُوٌّ وَمَا تَنَالُ وَلَا يَتَنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ^۱.

و از امام صادق علیه السلام است که به ابی اسامه فرمود:

سلام مرا به کسانی که از من پیروی می کنند برسان، و به آنها بگو، من به شما سفارش می کنم که نسبت به خدای عزوجل تقوی داشته باشید و در دین خود پارسا باشید و در راه خدا کوشش کنید، و به راستگویی و به ادای امانت و طول دادن سجده و نیکی با همسایه شما را سفارش می کنم؛ زیرا محمد صلی الله علیه و آله همین دستورات را آورده است، هر که به شما امانت سپرده به او پس بدهید، نیک رفتار باشد یا بدکردار؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور می داد که سوزن و نخ را نیز به صاحبش پس دهید. و با فامیل خود پیوند داشته باشید، و برای تشییع جنازه مرده هایشان حاضر شوید، و بیمارانشان را عیادت کنید، و حقوقشان را بپردازید، زیرا هر کس از شما که در دینش پارسا باشد و راستگو باشد و امانت را به صاحبش برگرداند و اخلاقش با مردم خوب باشد، گویند: این جعفری است و این مرا شاد می کند و از جانب او شادی در (دل) من می آید و گویند: این روش پسندیده جعفر (بن محمد) است. و اگر غیر از این باشد، موجب ناراحتی و باعث سرافکنندگی من باشد و گویند این بد اخلاقی و بی ادبی، ادب و رفتار جعفر بن محمد است. به خدا سوگند پدرم برای من حدیث کرد که مردی از شیعیان علی علیه السلام در قبیله ای بود و زینت آن قبیله به شمار می رفت، از همه آنها در پرداخت امانت بهتر بود، و حقوقشان را بهتر مراعات می کرد، و در گفتار راستگوتر بود، و سفارشات و وصیت های اهل قبیله و سپرده هایشان را به او می سپردند و چون از او پرسش می کردی می گفتند: کیست مثل فلان کس؟ او در پرداخت امانت و راستگویی از همه ما بهتر است.

إِقْرَأْ عَلَى مَنْ تَرَى أَنَّهُ يُطِيعُنِي مِنْهُمْ وَيَأْخُذُ بِقَوْلِي السَّلَامَ وَأَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ

۱. کافی: ج ۲، ابواب ایمان و کفر، ص ۷۴، باب «الطاعة والتقوى»، ح ۳.

وَالْوَرَعَ فِي دِينِكُمْ وَالْإِجْتِهَادَ لِلَّهِ وَصِدْقَ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَطُولَ السُّجُودِ وَحُسْنَ الْجَوَارِ فِيهِذَا جَاءَ مُحَمَّدٌ ﷺ أَدَّوْا الْأَمَانَةَ إِلَى مَنْ اتَّيَمَّنْكُمْ عَلَيْهَا بَرًّا أَوْ فَاجِرًا، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَأْمُرُ بِأَدَاءِ الْخَيْطِ وَالْمَخِيطِ صَلُّوا عَشَائِرَكُمْ وَاشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَاعُودُوا مَرْضَاهُمْ وَأَدُّوا حُقُوقَهُمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذَا وَرَعَ فِي دِينِهِ وَصَدَقَ الْحَدِيثَ وَأَدَّى الْأَمَانَةَ وَحَسَنَ خُلُقَهُ مَعَ النَّاسِ قِيلَ: هَذَا جَعْفَرِيٌّ، فَيَسِّرَنِي ذَلِكَ وَيَدْخُلُ عَلَيَّ مِنْهُ السُّرُورُ وَقِيلَ: هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ وَإِذَا كَانَ عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ دَخَلَ عَلَيَّ بَلَاؤُهُ وَعَارُهُ وَقِيلَ: هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ فَوَاللَّهِ لَحَدَّثَنِي أَبِي (عليه السلام) أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ يَكُونُ فِي الْقَبِيلَةِ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام) فَيَكُونُ زَيْنَهَا: آدَاهُمْ لِلْأَمَانَةِ وَأَقْضَاهُمْ لِلْحَقُوقِ وَأَصْدَقُهُمْ لِلْحَدِيثِ، إِلَيْهِ وَصَايَاهُمْ وَوَدَائِعُهُمْ فَإِذَا تَسَاءَلَ الْعَشِيرَةُ عَنْهُ؟ فَتَقُولُ: مَنْ مِثْلُ فَلَانٍ؟ إِنَّهُ لَا آدَانَا لِلْأَمَانَةِ وَأَصْدَقْنَا لِلْحَدِيثِ.^۱

تبری شیعه از ظلم و ظالم

عقیده شیعه این است که مسلمان اولاً نباید ظلم و ستم کند، نباید با ظالم همکاری و همراهی و دوستی نماید، ثانیاً باید از ظلم و ظالم تبری جوید، باید از ستمگر، یعنی از هر کس که ظلم و ستم نموده یا می نماید بیزاری جوید.

عقیده شیعه این است که متجاوزین - در هر عصر و زمان و با هر اسم و رسم و موقعیتی باشند - مورد غضب و لعن و نفرین و معذب به عذاب الهی می باشند و جا دارد آنها را لعن و نفرین نمود و از آنان تبری و بیزاری جست.

خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾^۲ گمان مبر که خدا از آنچه ظالمان انجام می دهند، غافل است، [نه] بلکه [کیفر] آنان را برای روزی تأخیر انداخته است که چشم ها در آن روز به خاطر

۱. کافی، ج ۲، کتاب العشرة، ص ۶۳۶، ح ۵.

۲. سوره ابراهیم / ۴۲.

ترس و وحشت از حرکت باز می ایستد.

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^۱ روزی که عذرخواهی ظالمان، سودی به حالشان نمی بخشد، و لعنت خدا برای آنها، و خانه [و جایگاه] بد نیز برای آنان است.

﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۲ ای لعنت خدا بر ظالمان باد.

خلاصه اینکه خداوند متعال در قرآن کریم حدود سیصد آیه در باره زشتی ظلم و لعن و نفرین بر ظالمان و عذاب و مؤاخذة آنان نازل فرموده است.^۳ و فرقی بین ظالمان نگذاشته و مقتضای عدلش نیز همین است که همه ظالمان و ستمگران را در عرض هم و هر ظالمی را به تناسب ظلمش کیفر نماید.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در مقام بیان زشتی ظلم و ستم و تبرّی جستن از ظالم فرموده است:

وَاللّٰهُ لَآنْ أَيْتَ عَلَىٰ حَسَبِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا أَوْ أُجْرَفِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ، وَ غَاصِبًا لِّشَيْءٍ مِنَ الْحُطَامِ؛^۴ سوگند به خدا، اگر شب را بر روی خارهای سعدان^۵ بیدار به سربرم و یا در غلها و زنجیرها بسته و کشیده شوم، برایم محبوبتر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده، و چیزی از اموال دنیا را غصب نموده باشم.

وَاللّٰهُ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَآكِهَا، عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ

۱. سوره غافر / ۵۲.

۲. سوره هود / ۱۸.

۳. به معجم المفهرس، واژه «ظَلَمَ» مراجعه شود.

۴. نهج البلاغه فیض، خطبه ۲۱۵

۵. سعدان گیاهی است دارای خارهای سرتیز.

أَسْلُبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ؛^۱ به خدا سوگند اگر اقلیم‌های هفت‌گانه با آنچه در زیر آسمان‌ها است به من دهند که خدا را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد.

نیز به دو فرزندش فرمود: كُونَا لِلظَّالِمِ خَصَمًا، وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا؛^۲ دشمن سرسخت ظالم و یاور و همکار مظلوم باشید.

بر این اساس عقیده شیعه این است که پرهیز از ظلم و تبّری جستن از ظالم وظیفه هر مسلمان است، بیزاری جستن از ستمگران و لعن و نفرین ظالمان وظیفه هر مسلمان است، خصوصاً کسانی که به پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت ظلم نموده و به جای دوستی و مودت، ستم نمودند و حقوق آنان را غصب و خون آنان را ریختند.

عقیده و مرام شیعه این است که علاوه بر وجوب تولّی، یعنی قبول ولایت و امامت و دوستی اهل بیت علیهم السلام و اعمال صالحه، تبّری از ظلم و ظالم نیز واجب و از خداوند متعال می‌خواهد و می‌گوید: «اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ، اللَّهُمَّ الْعَنُوهُمْ جَمِيعًا».

و اینکه می‌گویند نباید به بعضی از ظالمان و غاصبان حقوق اهل بیت لعن و نفرین نمود، نباید از آنها تبّری جست، بلکه مدّعی هستند که باید آنها را دوست داشت و تمسّک به آیه مبارکه ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾^۳ «خدا از آنان خوشنود شد، آنها هم از خدا خوشنود شدند» و به آیه ۱۰۶ سوره حشر، و به روایاتی مانند روایت عَشْرَةَ مَبْشَرَةٍ،^۴ و امثال اینها تمسک می‌کنند.

۱. نهج البلاغه فیض، خطبه ۲۱۵.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۳. سوره مجادله / ۲۲.

۴. به پاورقی ص ۱۳۱ مراجعه شود.

پاسخ آنها این است که خدا از گذشته آنان تا وقت نزول آیه شریفه ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ﴾ صرف نظر کرد نه تا آخر عمر، هرچند باز ظلم و ستم کنند، مشرک و مرتد شوند. همان گونه که شیطان مقرب درگاه و در زمره ملائکه و در بهشت بود و پس از تمرد، ملعون و رانده درگاه شد، بلعم بن باعورا مقرب بود و با گناه مغضوب و ملعون شد.^۱ قارون از قوم موسی بود و طغیان کرد و به عذاب گرفتار شد.^۲

خود صحابه و مردم حدیث عشره مبشره را قبول نداشتند و طبق آن عمل نکردند و عثمان را که از مصادیق آیه ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ﴾ و از «عشره مبشره» شمرده شده، به چه وضع خفت باری در همان دارالخلافة در مدینه منوره کشتند و چگونه و کجا دفنش کردند؟ و با این که جمعی از همان عشره مبشره در مدینه بودند. مانند امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و طلحه و زبیر و... از عثمان دفاع نکردند و چگونه قابل قبول است که مسلمان بداند کسی از اهل بهشت است و در عین حال از او دفاع نکند و حتی بر مرده او هم حاضر نشود و... (به تاریخ مراجعه شود).

خلاصه اینکه اگر این حرف ها و استدلال ها صحیح است، اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) اولی بودند به عمل کردن به آن.

اگر این استدلال ها صحیح است و دوست داشتن عموم اصحاب پیغمبر واجب و لعن و نفرین آنان حرام و جرم است، صحابه و همسر پیغمبر سزاوارتر بودند به رعایت و عمل به آنها و عایشه با علی (علیه السلام) جنگ نمی کرد! طلحه و زبیر که خود از عشره مبشره شمرده شده، با علی (علیه السلام) که او هم از عشره مبشره به حساب آمده، مخالفت و جنگ نمی کردند.^۳

۱. ﴿وَأَنزَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخْ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ (سوره اعراف / ۱۷۵).

ضمناً راجع به بلعم بن باعورا به سفینه البحار، ماده «بلعم» مراجعه شود.

۲. ﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ﴾؛ «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ». (سوره قصص، آیه ۷۶ و ۸۲).

۳. برخی از اهل تسنن نقل کرده اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ده نفر از صحابه را بشارت به بهشت داد و آنها عبارتند از:

گذشته از همه اینها، این حرف‌ها با عدل خدا، با عقل و انصاف و با آیات و روایات قطعی و مسلم منافات دارد و همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، این گونه برخورد با ظلم و ظالم نسبت به برخی ظلمه، نقض غرض و زیر پا گذاشتن اصل دین و آیین و هدف، و نادیده گرفتن قوانین و مقررات خلقت و چشم‌پوشی از تمام آیات الهی در باره قبح ظلم می‌باشد و این امر با هیچ مذهب و ملتی نمی‌سازد.

مرتد شدن گروهی از صحابه به نقل بخاری و مسلم

مؤلف: علاوه بر آنچه گذشت، طبق روایات بسیاری که بخاری و مسلم نقل کرده اند، گروهی از اصحاب پیامبر ﷺ مرتد شدند، و حتی در قیامت، شفاعت پیامبر ﷺ هم وسیله نجات آنها نمی‌شود، و با توجه به چنین روایاتی، آن هم در صحیح‌ترین کتاب‌های اهل تسنن، آیا می‌توان گفت، باید همه صحابه را دوست داشت؟ اکنون ملاحظه و قضاوت کنید.

۱. بخاری از ابوهریره نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

يَرُدُّ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي فَيَحْلَتُونَ عَنِ الْحَوْضِ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي أَصْحَابِي فَيَقَالُ إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَخَذُوا ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى.

روز قیامت گروهی از اصحابم، بر من وارد می‌شوند، پس آنان از حوض (کوثر)

⇒

۱. ابوبکر ۲. عمر ۳. عثمان ۴. علی علیه السلام ۵. طلحه ۶. زبیر ۷. عبدالرحمن ۸. سعد بن ابی وقاص ۹. سعید بن زید ۱۰. ابوعبیده بن جراح.

این روایت را احمد حنبل، ابوداود، ترمذی و ابن ماجه و غیره نقل کرده‌اند ولی در صحیح بخاری و مسلم که اصل و صحیح‌ترین کتاب‌های آنهاست نقل نشده است. و ثابت و معلوم است که این قبیل روایات ساخته و پرداخته دست و بنی‌امیه است که به منظور توجیه جنایات خود و بستن دهان مسلمانان چنین روایاتی را جعل و منتشر می‌کردند، دلیل و شاهد مجعول بودن آن اینکه خود این افراد، این حدیث را قبول نداشته و یکدیگر را بهشتی نمی‌دانسته‌اند، که در متن به آن اشاره شد. علامه مجلسی در بحار الانوار ج ۳۲، (جنگ جمل) ص ۲۱۷ تا ۲۲۰ ادله و شواهد مجعول بودن آن را بیان فرموده است

ممنوع و دور و رانده می شوند، پس می گویم: ای پروردگار، اینها اصحاب من هستند، خداوند می فرماید: تونمی دانی بعد از تو چه حوادثی به وجود آوردند اینها مرتد شدند و به طور قهقرا به گذشته خود عقب گرد کردند.^۱

۲. نیز بخاری از مسیب نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:
يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ رِجَالٌ مِنْ أُمَّتِي فَيَحْلَتُونَ عَنْهُ فَأَقُولُ يَا رَبِّ أَصْحَابِي يَقُولُ إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَخَذُوا بَعْدَكَ إِنَّهُمْ اذْتَدُوا عَلَيَّ أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى.

مردانی از اصحابم بر «حوض» وارد می شوند، پس، از نزدیک شدن به «حوض» منع می شوند، می گویم: خدایا! اینها اصحاب من هستند، خداوند در پاسخ من می گوید: تونمی دانی چه حوادثی بعد از توبه وجود آوردند، بی شک آنان مرتد شدند و به گذشته خود عقب گرد کردند.^۲

۳. نیز بخاری از ابوهریره نقل کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود:
بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمِرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَقَالَ: هَلُمُّوا فَقُلْتُ إِلَى أَيْنَ قَالَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ قُلْتُ مَا شَأْنُهُمْ قَالَ إِنَّهُمْ اذْتَدُوا بَعْدَكَ عَلَيَّ أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى فَلَا أَرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلٍ^۳ التَّعَم.

هنگامی که روز قیامت من ایستاده ام، جماعتی (گروهی) وارد می شوند که آنان را می شناسم، در این موقع از بین من و آنها مردی خارج می شود و به آنها می گوید: به سرعت بروید، پس من می گویم: کجا بروند؟ می گوید به سوی آتش، [پیامبر ﷺ فرمود:] من می گویم: این افراد چه کرده اند؟ می گوید: به درستی که اینها بعد از تو مرتد شدند و به گذشته خود برگشتند، باز گروهی دیگر وارد می شوند که آنها را می شناسم، مردی از بین من و آنها خارج می شود و می گوید: با شتاب به آن سمت

۱. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۸۵.

۲. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ص ۱۱۳۸، ح ۶۵۸۶.

۳. أهمل: من الابل: الشدی المتروک لیلاً ونهاراً یرعی بلا راع: اقرب الموارد.

بروید، من می‌گویم، کجا بروند؟ می‌گوید: به سوی آتش، [پیامبر ﷺ فرمود]: به خدا سوگند من می‌گویم: چه کرده‌اند؟ می‌گوید: به درستی که اینها بعد از تو مرتد شدند و به گذشته خود بازگشتند، پس کسی از آنها را نمی‌بینم که رها و خلاص بشوند مگر چند نفر مهممل و غیرمسئول.^۱

۴. همچنین بخاری از اسماء دختر ابوبکر نقل کرده است که:

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي عَلَى الْحَوْضِ أَنْظُرُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ وَ سَيُؤْخَذُ نَاسٌ دُونِي فَأَقُولُ يَا رَبِّ مَنِّي وَ مِنْ أُمَّتِي وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى فَأَقُولُ أَصْحَابِي فَيَقَالُ هَلْ شَعَرْتَ مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ وَ اللَّهُ مَا يَرْحُوهُ يَرْجِعُونَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ...»

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «من کنار حوض (کوثر) حاضرم تا ببینم چه کسی از شما بر من وارد می‌شود، و به زودی مردم نزد من مؤاخذه می‌شوند. پس گفته می‌شود: آیا آگاهی که بعد از تو چه کارهایی مرتکب شدند؟ بخدا سوگند چه قدر زود و با شدت به اعقاب و گذشته‌های خود برگشتند...»^۲

۵. همچنین بخاری در کتاب «الفتن» از اسماء نقل کرده است که پیامبر

اکرم ﷺ فرمود:

«أَنَا عَلَى حَوْضِي أَنْظُرُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ، فَيُؤْخَذُ بِنَاسٍ مِنْ دُونِي فَأَقُولُ: أُمَّتِي فَيَقَالُ: لَا تَدْرِي مَسَّوْا عَلَى الْفَهْقَرِيِّ» «من کنار حوض هستم و انتظار می‌کشم که چه کسی بر من وارد می‌شود، پس مردم از نزد من گرفته می‌شوند، می‌گویم: اینها امت من هستند، گفته می‌شود: نمی‌دانی، آنها به قهقرا رفتند»^۳.

۶. نیز بخاری از ابوالثعلبی نقل کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود:

۱. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۸۷.

۲. بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۹۳.

۳. صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب ما جاء فی قول الله تعالی ﴿وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُنَ الَّذِي ظَلَمُوا مِنْكُمْ﴾ خاصه، ص ۱۲۱۶، ح ۷۰۴۸.

«أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ وَ لَيُزْفَعَنَّ إِلَيَّ رِجَالٌ مِنْكُمْ حَتَّى إِذَا أَهْوَيْتُ إِلَيْهِمْ لِأَنَا وَلَهُمْ اخْتَلَجُوا دُونِي فَأَقُولُ أَيُّ رَبِّ أَصْحَابِي فَيُقَالُ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَخَذْتُوا بَعْدَكَ.» «من کنار حوض [کوثر] هستم، مردانی از شما به سوی من آورده می شوند، من می خواهم آنان را پهلوی خود بیاورم ولی آنها از بودن با من منع و رانده می شوند، می گویم: ای خدا اینها اصحاب من هستند، می گوید: نمی دانی بعد از توجه حادثه ای بوجود آوردند.»^۱

۷. همچنین بخاری از سهل بن سعد نقل کرده است که: پیامبر اکرم ﷺ فرمود:
«أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ ... لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَ يَعْرِفُونَنِي ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ، قَالَ: أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ لَسَمِعْتُهُ يَزِيدُ فِيهِ: إِنَّهُمْ مِنْ أُمَّتِي فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا يَدُلُّوْا بَعْدَكَ فَأَقُولُ: سُخْقًا سُخْقًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي (سُخْقًا - بُعْدًا) (سَحِيقٌ = بَعِيد)

من پیش از شما کنار حوض حاضرم ... گروه هایی بر من وارد می شوند که من آنها را می شناسم، آنها نیز مرا می شناسند. پس بین من و آنها حائل پدید می شود... می گویم: اینها از من هستند، گفته می شود: نمی دانی آنچه را بعد از تو تبدیل کردند (جابجا کردند) پس من می گویم: نفرین باد، دور باد، نفرین باد، دور باد بر کسی که بعد از من تبدیل و جابجا کرد.»^۲

در «صحیح مسلم» نیز همین روایات و در برخی آنها با تعبیر «إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ» و در برخی با تعبیر «إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ إِنَّهُمْ مَا زَالُوا يَرْجِعُونَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ» آمده است.^۳

نیز در صحیح مسلم از انس بن مالک نقل کرده که گفت: روزی رسول الله ﷺ بین ما بود و در حالی که خنده بر لب داشت سربلند کرد و فرمود: هم اکنون سوره ای بر من نازل

۱. بخاری، کتاب الفتن، ص ۱۲۱۶، ح ۷۰۴۹.

۲. بخاری، کتاب الفتن، ص ۱۲۱۶، ح ۷۰۵۰.

۳. کتاب الفضائل، باب اثبات حوض نبینا ﷺ و صفاته، ح ۲۲۹۰ و ح ۲۲۹۳ و ح ۲۲۹۴ و ح ۲۲۹۵ و ح

شد و چنین قرائت کرد: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ پس از آن فرمود: آیا می دانید کوثر چیست؟ گفتیم: خدا و رسول خدا اعلم هستند. فرمود: کوثر نهری است که خداوند عزوجل به من وعده داده و روز قیامت اتمم بر من وارد می شوند، ظرف های آن به عدد ستارگان است پس گروهی از اتمم از آن باز گرفته می شوند (منع می شوند). پس می گویم خدایا این افراد، از امت من هستند، خداوند می فرماید: نمی دانی بعد از توجه حادثه ای به وجود آوردند. [مَا تَدْرِي مَا أَخَذَتْ بِعَدَاكَ]¹. البته آقایان نسبت به جمله آخرین حدیث سکوت کرده و از خود سؤال نمی کنند که بعد از رسول الله ﷺ چه حادثه ای رخ داده و آن حادثه تا چه حد ناگوار و برای رسول الله ﷺ ناراحت کننده بوده که برخی از امتش به خاطر به وجود آوردن آن حادثه از آشامیدن آب کوثر ممنوع و محروم می شوند و ما هم وقتی از حوادث تلخ بعد از رسول الله ﷺ صحبت می کنیم می گویند آنها صحابی و مجتهد بوده و هر کاری کرده اند به اجتهاد خود عمل کرده اند. عجبا، عجبا اگر چنین است پس چرا از آب کوثر منع می شوند؟ و چه دلیلی براعتبار و مشروعیت اجتهاد آنها وجود دارد؟²

وجوب تبری در اعتقادات شیخ صدوق رحمته الله

شیخ صدوق رحمته الله در رابطه با ظلم و ظالم و وجوب تبری از ظالمان فرموده است:

۱. صحیح مسلم، کتاب الصلاه، ص ۲۰۵، باب ۱۴، ح ۴۰۰.
۲. مؤلف: ارتداد: به عقب برگشتن و پس از مسلمان شدن، به جاهلیت رجوع کردن و ترک اعمال صالح نمودن است.

ضمناً از روایت اخیر که مسلم نقل کرده، استفاده می شود که «بسم الله الرحمن الرحيم» جزء سوره است و پیامبر اکرم ﷺ سوره را با بسم الله قرائت فرمود. ولی آنها هم اکنون این سوره را که در نمازهایشان می خوانند، بسم الله آن را حذف می کنند و نمی خوانند.

یادآوری: در این روایات که بخاری و مسلم نقل کرده اند تعبیر پیامبر ﷺ از کسانی که مرتد شده اند، کلمه «اصحابی» و «امتی» است و معلوم است که این دو تعبیر شامل عترت و اهل بیت آن حضرت نمی شود.

اعتقاد ما «شیعه دوازده امامی» در باره ظالمان آن است که آنها ملعونند و تبری از آنها واجب است. خدا در قرآن فرموده است: ﴿وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾^۱ برای ستمکاران هیچ یابوری نیست.

و نیز فرموده است:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾^۲ چه کسی ستمکارتر است از کسانی که بر خدا افترا می‌بندند؟ آنان [روز رستاخیز] بر پروردگارشان عرضه می‌شوند، در حالی که شاهدان [پیامبران و فرشتگان] می‌گویند: اینها همان‌هایی هستند که به پروردگارشان دروغ بستند. ای لعنت خدا بر ظالمان باد، همان‌ها که [مردم را] از راه خدا باز می‌دارند، و راه حق را کج و معوج نشان می‌دهند، و به سرای آخرت کافزند.

ابن عباس در تفسیر این آیه می‌گوید:

مراد از راه خدا در این مواضع علی بن ابی طالب و ائمه علیهم السلام هستند.

و در کتاب خدا دو نوع امام مذکور است، امام هدایت و امام ضلالت، حق تعالی فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۳ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند».

و فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ * وَاتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةُ اللَّهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ﴾^۴ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش [دوزخ] دعوت می‌کنند، و روز رستاخیز یاری نخواهند شد. و

۱. سوره بقره / ۲۷۳.

۲. سوره هود / ۲۰-۱۹.

۳. سوره انبیاء / ۷۳.

۴. سوره قصص / ۴۱.

در این دنیا نیز لعنتی به دنبال آنان قرار دادیم و روز قیامت از زشت رویانند». و چون این آیه نازل شد: ﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾^۱ «و از فتنه ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی رسد... (بلکه همه را فرا می گیرد)». پیغمبر اکرم ﷺ فرمود:

کسی که غصب کند از علی (ع) این جایگاه مرا، بعد از وفات من، پس گویا نبوت مرا و نبوت انبیای پیش از مرا، انکار نموده و هر کس دوست و پیرو ظالمی شود ظالم است.

خداوند متعال فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۲ ای کسانی که ایمان آورده اید پدرانتان و برادرانتان را دوست خود مگیرید، اگر ترجیح دهند کفر را بر ایمان و کسانی از شما که دوست می گیرند آنها را، آن کسان حقا که ظالمانند.

[شیخ صدوق (ع) در ادامه فرموده است:]

و ظلم عبارت است از نهادن چیزی در غیر موضعش، پس هر که ادعای امامت نماید و امام نباشد ظالم است، و هر که امامت را در غیر اهل امامت نهاد ظالم است. و پیامبر اکرم ﷺ فرموده است:

هر که انکار امامت علی کند بعد از من، انکار نبوت من نموده و هر که انکار نبوت من کرد، انکار خداوندی خدا را نموده است.

و همچنین فرمود: «یا علی! تویی مظلوم بعد از من و هر که به تو ظلم کند به من ظلم کرده و هر که تو را انصاف بدهد، مرا انصاف داده و هر که تو را انکار کند، مرا انکار نموده و هر که با تو دوستی کند، با من دوستی کرده و هر که با تو دشمنی کند،

۱. سوره انفال / ۲۵.

۲. سوره توبه / ۲۳.

با من دشمنی نموده، و هر که فرمان تو را برد، فرمان مرا برده و هر که نافرمانی تو کند، نافرمانی من کرده است».

[همچنین شیخ صدوق رحمته الله علیه فرموده است:] و اعتقاد ما «شیعیان» در باره کسی که انکار امامت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه اطهار علیهم السلام بعد از آن حضرت نمود، مانند کسی است که انکار نبوت جمیع انبیاء علیهم السلام نموده است. و اعتقاد ما در باره کسی که اقرار به امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و انکاریکی از امامان ما بعد آن جناب کرده به منزله کسی است که اقرار به همه انبیاء نموده ولی منکر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بوده باشد.

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: «منکر آخر ما مثل منکر اول ما است». و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

امامان بعد از من دوازده نفرند، اولشان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرشان مهدی قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است. اطاعت امرایشان اطاعت امر من است و نافرمانی امرایشان، نافرمانی امر من است، هر کسی انکاریکی از ایشان نمود، انکار من کرده است.

نیز شیخ صدوق رحمته الله علیه در باره حضرت زهرا علیها السلام فرموده است:

و اما حضرت فاطمه علیها السلام، اعتقاد ما در شأن آن حضرت این است که سیده زنان عالمیان است از اولین تا آخرین، و آن که حق تعالی غضب فرماید به سبب غضب فاطمه علیها السلام و خشنود شود به خشنودی او؛ زیرا که خداوند او را و هر کس او را دوست دارد از آتش جدا کرده و بازداشته است. و اینکه آن حضرت در حالی از دنیا رفت که خشمناک بود بر ظلم کنندگانش و غضب کنندگان حقش و کسانی که میراث پدرش صلی الله علیه و آله را از او سلب نمودند.

و جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرموده است:

فاطمه پاره تن من است، هر کس او را آزار نماید مرا آزار نموده، و هر کس او را به غیظ آورد مرا به غیظ آورده و هر کس او را شاد کند، مرا شاد کرده.

همچنین فرموده است:

فاطمه پاره تن من است، و از جان من است که در میان دو پهلوی من است، مرا بد می آید آنچه او را بد آید، و مسرور می دارد مرا آنچه او را مسرور دارد.

و اعتقاد ما درباره کشندگان انبیاء و قاتلان معصومین علیهم السلام این است که آنها کافر و مشرک و مجاور ابدی درک اسفل آتش اند، و هر کس جز این عقیده درباره آنها داشته باشد، آن کس نزد ما متدین به دین خداوند نیست.^۱

مؤلف: از آنچه رئیس المحدثین مرحوم شیخ صدوق رحمه الله در باره اعتقادات شیعه امامیه مرقوم فرموده، با اینکه آن عالم جلیل القدر در سال ۳۸۱ هـ.ق وفات کرده و در عصر نزدیک به عصر ائمه علیهم السلام اعتقادات شیعه را نوشته است، معلوم می شود اعتقادات ما شیعیان از همان زمان قطعی و پابرجا بوده و هیچ شک و شبهه ای در آنها وجود نداشته است، و حقیر این رساله را که خلاصه ای از همان اعتقادات است نوشتم، لذا بر طالبان حق و حقیقت، خصوصاً دانشجویان محترم و بالخصوص برادران اهل تسنن است که مطالب این کتاب را که بسیار خلاصه است، با دقت مطالعه فرمایند. امید است به مقتضای آیه مبارکه: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلَاءِ لَبَاقٍ﴾^۲ عمل و مشمول عنایات خداوند سبحان قرار گیرند و مهدی به هدایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام گردند. ان شاء الله والتوفیق من الله.

پیدایش چهار مذهب اهل تسنن

بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمانان غیر شیعه، به صحابه رجوع می کردند و فروغ دین خود را از آنها جویا می شدند و عمل می کردند، صحابه تا اواخر قرن یکم از دنیا رفتند و مسلمانان غیر شیعه به تابعین^۳ مراجعه کرده، مسائل خود را از آنها اخذ و عمل کردند و

۱. پایان ترجمه عبارات اعتقادات شیخ صدوق، باب ۳۸.

۲. سوره زمر/ ۱۸.

۳. تابعین نسل بعد هستند و به افرادی گفته شده که پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نکردند و دانش خود را از صحابه

تا عصر امام صادق علیه السلام مذاهب متعددی به وجود آمد تا آنکه امام صادق علیه السلام در مدینه منوره، به عنوان بزرگ مرجع عالم اسلام شناخته شد و شاگردان بسیاری از محضرش کسب علم و دانش کردند و ابوحنیفه و مالک بن انس نیز از شاگردان آن حضرت بودند.

در این حال! خبر سیادت و بزرگواری و شهرت و عظمت امام جعفر صادق علیه السلام و بسیاری شاگردان آن حضرت به اطلاع خلیفه وقت، منصور دوانقی رسید و وی را به وحشت انداخت که نکند خلافت به امام صادق علیه السلام منتقل شود، لذا درصدد چاره جویی برآمد و بهترین راه چاره را این دید که از شاگردان خود امام علیه السلام علیه امام استفاده کند. در همین راستا ابوحنیفه و مالک بن انس را احضار نمود و به آنها گفت: از جعفر بن محمد علیه السلام فاصله بگیرید و خود در مقابل او مذهبی مستقل و آرائی مخصوص به خودتان مطرح کنید و به قیاس و استحسان و اجتهاد عمل نمایید و طبق نظر خویش برای مردم فتوا دهید.

طولی نکشید که این دو نفر دارای مذهب و پیروانی شدند و علاوه بر سایر مذاهب، این دو مذهب هم شهرت یافت. و گروهی هم به عنوان حنفی و گروهی هم به اسم مالکی شناخته شدند.

در این اوضاع و احوال، شیعیان تمام توجهشان به امام جعفر صادق علیه السلام بود و هر کس از آنها سؤال می کرد که امام شما کیست و به مذهب و رأی چه کسی عمل می کنید؟ می گفتند: امام ما جعفر بن محمد علیه السلام و مذهب ما مذهب جعفری است - در مقابل مذهب حنفی و مالکی و سایر مذاهب - و شیعیان در زمان خود حضرت صادق علیه السلام به جعفری، و مذهبشان به مذهب جعفری شهرت یافت و امام صادق علیه السلام به عنوان رئیس مذهب شیعه معروف گردید، تا آنجا که خود حضرت گاهی از شیعیان به جعفری تعبیر کرده است.

در اصول کافی از زید شحام نقل است که امام صادق علیه السلام فرمود:

سلام مرا به کسانی که از من اطاعت می‌کنند و از من حرف شنوی دارند برسان... [تا آنکه فرمود:]

«... فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذَا وَرَعَ فِي دِينِهِ وَصَدَقَ الْحَدِيثَ وَأَدَّى الْأَمَانَةَ وَحَسَنَ خُلُقَهُ مَعَ النَّاسِ قِيلَ هَذَا جَعْفَرِيٌّ فَيُسْرَنِي ذَلِكَ وَ يَدْخُلُ عَلَيَّ مِنْهُ الشُّرُورُ...»^۱ «هرگاه یکی از شما شیعیان پرهیزکار، راستگو و امین باشد و با مردم با خلق نیکو و رفتار پسندیده برخورد کند، گفته می‌شود: این شخص جعفری است و این امر مرا مسرور و شاد می‌کند...».

و سید حمیری که در بدو امر به مذهب کیسانیه بود، پس از آنکه به راهنمایی امام صادق علیه السلام مذهب تشیع را اختیار کرد، در اشعارش خود را جعفری خواند و رسماً اعلام کرد که من مذهب جعفری دارم، نه کیسانی. «تَجَعَفَرْتُ بِاسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»؛ «با استعانت از خدا من جعفری شدم، الله اکبر».^۲

در هر حال، پس از مدتی، محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل مانند ابوحنیفه و مالک، مذهبی مستقل به وجود آوردند و پیروانی پیدا کردند. پس از به وجود آمدن این دو مذهب، آراء و مذاهب دیگر نیز به وجود آمد و فتوا دهندگان زیاد شدند به طوری که ضبط آنها غیر مقدور شد.

از سویی با توجه به کیفیت استنباط احکام و استفاده از قیاس و استحسان و اجتهاد، فتاوا و آراء مختلف و گاهی برضد یکدیگر بود. قضات هم هر کدام طبق مذهب خود حکم صادر می‌کردند و از همه بدتر اینکه مردم به جان هم افتاده، پیروان یک مذهب، با پیروان مذهب دیگر نزاع می‌کردند و هر گروهی، گروه دیگر را باطل می‌دانستند، و حتی در مسجد الحرام و مسجد النبی، گاهی چهار امام جماعت با چهار مذهب مختلف اقامه نماز می‌کردند.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳۶، ح ۵.

۲. بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۴.

پیدایش چهار مذهب اهل تسنن ۱۴۳

این اختلافات دامن جامعه اسلامی را گرفته بود و حکومت هم نمی‌توانست دخالت کند و این وضع تا سال ۳۶۵ هـ.ق (زمان خلافت القادر بالله) ادامه داشت. در منتخب التواریخ آمده است که: در این تاریخ، مذاهب چهارگانه حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی به رسمیت شناخته شد.

مرحوم سید علم الهدی رحمته الله،^۱ با القادر بالله - خلیفه عباسی - قرار گذاشت تا شیعیانی که مذهب جعفری دارند صد هزار اشرفی به او بدهند تا مذهب شیعه جعفری نیز مانند مذاهب چهارگانه اهل تسنن به رسمیت شناخته شود و شیعیان بتوانند آزاد و بدون تقیه به وظایف شرعی خود عمل کنند.

مرحوم سید از دارایی خود هشتاد هزار اشرفی فراهم کرد و قرار شد سایر شیعیان بقیه آن را فراهم کنند، ولی شیعیان به خاطر کمی عدد و عدم قدرت مالی، توان پرداخت پیدا نکردند.

در هر حال اختلاف مذاهب و آراء گوناگون و متضاد موجب سردرگمی قضات و مردم شده و مرتب به اختلافات مذهبی دامن زده می‌شد تا در سال ۶۴۵ هـ. ق وزیر معتصم عباسی، استاد‌های مدرسه مستنصریه را دعوت کرد و از آنها خواست آراء خود را مطرح نکنند و مردم را به مذاهب پیشین دعوت نمایند (تا لا اقل بر تعداد مذاهب افزوده نشود) و در همین تاریخ، والی مصر هم چهار نفر از قضات که مذهبشان حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی بود انتخاب کرد و پست قضاوت را به آنان واگذار نمود و امر کرد فقط طبق چهار مذهب خودشان حکم صادر کنند و گفت: هیچ کس حق ندارد به غیر این چهار مذهب حکم صادر کند، و این برنامه را به صورت بخشنامه به تمام بلاد اسلامی ابلاغ کرد و دستور داد تنها از استاد و امام جماعت و خطیبی دعوت شود و به

۱. سید مرتضی علم الهدی (برادر سید رضی، صاحب نهج البلاغه) از بزرگان علمای شیعه و زنده کننده آثار اهل بیت علیهم السلام بوده است. در عظمت آنجناب همین بس که هرگاه خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله، در درسش نام آن بزرگوار را می‌برده، می‌گفته است: صلوات الله علیه. (سفینه البحار، ج ۶، باب العین بعده اللام)

کار گمارده شود که پیرو یکی از این چهار مذهب باشد. و پیروان سایر مذاهب را از مزایا محروم کرد و سرانجام فقهای آنان فتوا دادند به وجوب پیروی از خصوص یکی از چهار مذهب و حرمت پیروی از سایر مذاهب، و هرگاه کسی نام سایر مذاهب را می برد، به بدعت گزار، منحرف، مشرک و خارج از اسلام متهم می شد.

سرانجام با سختگیری ها و فشارهای خلفای عباسی در تاریخ ۶۴۵ ه. ق، مذاهب رسمی اهل تسنن منحصر به چهار مذهب شد و سایر مذاهب به فراموشی سپرده شدند و پیروان آنها منقرض گردیدند.

اما شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام در برابر همه سختگیری ها، ثابت قدم ماندند و تمام ناراحتی ها، شکنجه های روحی و جسمی را تحمل کردند و همچنان به مذهب و رئیس مذهب خود وفادار ماندند و مذهب جعفری درخشان و جاوید مانده و خواهد ماند. ان شاء الله.^۱

شناسنامه ائمه چهارگانه اهل تسنن

اول: ابوحنیفه، به نام: نعمان بن ثابت بن فردوس از اهل کابل طخارستان، متولد سال ۸۰ ه. ق، متوفای سال ۱۵۱ ه. ق، مدفون در بغداد (امام حنفی ها)

دوم: مالک بن انس مدنی، فرزند انس بن ابی عامر صاحب «الموطأ» (غیر از انس بن مالک صحابی) متولد ۹۵ ه. ق، متوفای ۱۷۹ ه. ق، مدفون در قبرستان بقیع. (امام مالکی ها)

سوم: شافعی، به نام: محمد بن ادريس قرشی، متولد ۱۵۱ ه. ق، متوفای ۲۱۴ ه. ق، مدفون در مصر. (امام شافعی ها)

چهارم: احمد بن حنبل مروزی، متولد ۱۶۴ ه. ق، متوفای ۲۴۱ ه. ق، مدفون در بغداد. (امام حنبلی ها)

۱. به کتاب «الامام جعفر الصادق علیه السلام والمذاهب الاربعة»، ج ۱، ص ۱۴۱ تا ۱۷۴، تألیف «اسد حیدر» و «منتخب التواریخ»، فصل هفتم، ص ۴۸۰ مراجعه شود.

این چهار نفر، دو نفر از عرب بودند و دو نفر از عجم.^۱

صاحبان صحاح شش گانه اهل تسنن ایرانی بوده اند

صاحاح شش گانه اهل تسنن را ایرانیان و عجم - که خود سنی مذهب و معتقد به خلفا بوده اند - نوشته اند.^۲

کتاب های درجه دوم اهل تسنن را نیز ایرانیهای سنی مذهب نوشته اند. مانند: مستدرک حاکم نیشابوری، حلیۃ الاولیاء، ابونعیم اصفهانی، سنن بیهقی کتاب های عقاید اهل تسنن را ایرانیهای سنی مذهب نوشته اند. مثل: عقاید نسفیه، شرح مواقف سید شریف جرجانی، شرح مقاصد تفتازانی، شرح تجرید قوشچی (نام وی علاء الدین علی بن محمد متوفی به سال ۸۷۹ است) . بزرگ ترین تفسیر اهل تسنن را ایرانیهای سنی مذهب نوشته اند. مثل: تفسیر فخر رازی، تفسیر طبری مازندرانی آملی، کشف زمخشری، انوار التأویل قاضی بیضاوی.

۱ . خلاصه زندگی چهار امام اهل سنت در منتخب التواریخ، باب هشتم، از ص ۴۸۱ تا ص ۴۸۸ آمده است. و نیز در مقدمه «موطأ مالک» مشروح حال مالک نقل شده است و زندگی احمد بن حنبل در بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۳۶۱ آمده است.

۲ . صحاح شش گانه آنها عبارتند از:

۱. صحیح بخاری، تألیف محمد بن اسماعیل، اهل سمرقند بخارا، متولد ۱۹۴ و متوفای ۲۵۶ هـ.ق، محل دفن: سمرقند.
۲. صحیح مسلم، تألیف مسلم بن حجاج قشیری، اهل نیشابور، متولد ۲۰۴ هـ.ق و متوفای ۲۶۱ هـ.ق، محل دفن: نیشابور
۳. سنن ابوداود، تألیف سلیمان بن اشعث ابوداود اهل سیجستان (سیستان یا سیستان)، متولد ۲۰۲ و متوفای ۲۷۵ هـ.ق.
۴. سنن ترمذی، تألیف محمد بن عیسی ترمذی، اهل ماوراءالنهر، متولد ۲۰۹، متوفای ۲۷۹ هـ.ق.
۵. سنن نسائی، تألیف احمد بن شعیب نسائی، اهل شهرهای خراسان، متولد ۲۱۵، متوفای ۳۰۳ هـ.ق.
۶. سنن ابن ماجه، تألیف محمد بن یزید ابن ماجه، اهل قزوین، متولد ۳۰۹ هـ.ق و متوفای ۳۷۳ هـ.ق.

مفصل‌ترین کتاب‌های تاریخی اهل تسنن را ایرانیان سنی مذهب نوشته‌اند. مثل: تاریخ طبری مازندرانی آملی.

بنابراین متهم کردن شیعیان ایران به این که برای فرار از سلطه خلفا شیعه شده‌اند، کذب محض است و کسی این حرف را می‌زند و می‌نویسد که از تاریخ اسلام و از وضع ایران اطلاع ندارد، یا مغرض و مزدور است.

پیدایش و عقاید وهابیون

به طور خلاصه اول کسی که با زیارت اولیاء و بنای مزارها مخالفت کرد، ابن تیمیه حرانی (م ۷۲۸ ق) است که پدرش حنبلی مذهب بوده و پس از او شاگردش ابن قیم جوزیه (م ۷۵۱ ق) است که عقاید استادش را دنبال کرد و در این رابطه کتاب‌هایی هم نوشته‌اند.

ابن تیمیه معتقد بود پیرایه‌هایی بر دین اسلام بسته شده که می‌بایست آنها را کنار گذارد و به سادگی اولیه اسلام برگشت منتها در این عقیده به افراط رو آورد و روایات و سیره عملی مسلمانان را نادیده گرفت و مدعی شد که احداث بنا بر قبور بدعت است. شاگردش ابن قیم از عقاید استاد دفاع کرد ولی این دو نفر با مخالفت علمای اسلام، روبرو شدند و کاری از پیش نبردند تا این که محمد بن عبدالوهاب نجدی معتقد به همان عقیده شد و چون شخصی سیاسی بود و زمینه را برای ایجاد یک گروه و فرقه جدیدی مناسب دید خود را به عنوان مصلح دینی معرفی کرد و دست سیاست نیز با او همراهی نمود و پس از مدتی مردم را به مرام تازه یعنی همان عقاید ابن تیمیه سوق داد. محمد بن عبدالوهاب به مدینه منوره رفت و برای اولین بار مسلمانان را از توسل و تبرک به قبر پیامبر اکرم ﷺ منع کرد و سرانجام فرقه‌ای تشکیل داد.

در بدو امر نام این فرقه به نام بنیان گزار آن مرام بود و وهابی (پیروان عبدالوهاب) خوانده می‌شدند ولی پس از مدتی نام خود را عوض کرده و خود را سلفی خواندند و مدعی

هستند که از سلف اسلام و سنت رسول الله ﷺ پیروی می‌کنند و در زمینه توحید و برخی از اعمال عبادی با اکثر مسلمانان اعم از شیعه و سنی مخالف و در تضاد هستند.

برهمن اساس در سال‌های ۱۱۶۰ تا ۱۲۰۶ هـ.ق به نام دفاع از توحید و مبارزه با شرک جمع‌گیری از مسلمانان را قتل عام کردند و در سال ۱۲۱۶ هـ.ق با یک حمله غافلگیرانه به کربلا هجوم آورده و به تخریب حرم مطهر امام حسین (ع) و سایر اماکن مقدسه کربلا پرداختند و اموال با ارزش اماکن مقدسه را به غارت بردند و جمع‌گیری از اهالی کربلا را کشتند و به پیر و جوان، زن و مرد رحم نکردند و خانه‌های زیادی را غارت کردند.

در سال ۱۳۴۳ هـ.ق قبور بزرگان اسلام را در حجاز تخریب کردند، در روز هشتم شوال قبور ائمه بقیع و سایر اماکن مقدسه را منهدم نمودند، جز قبر پیامبر ﷺ را که از ترس نفرت عموم مسلمانان متعرض آن نشدند.^۱

این گروه اکثراً خشن، متعصب، قشری و بی‌منطق هستند و بجای توجه به دلیل و برهان و عقل و عاطفه، بر عناد و لجاج و خشونت و تهمت زدن تکیه کرده و مسائل اسلام را در مبارزه با چند مسأله مانند زیارت، توسل، گریه بر اموات، شفاعت خلاصه کرده‌اند و به اندک چیزی به طور جدی به مسلمانان نسبت شرک و کفر می‌دهند و چنانچه قدرت بدستشان بیاید به سادگی خون و مال هر مسلمانی که با آنها هم‌عقیده نباشد مباح و حلال می‌دانند.^۲

از سویی پیروان خود را عملاً از مباحث مهم اسلام مانند عدالت اجتماعی، مسائل اقتصادی، سیاسی و شناخت دشمنان اسلام و مسلمین دور نگاه داشته و آنها را نسبت به روش استعمارگران و اهداف شوم آنها ناآگاه و بی‌تفاوت ساخته‌اند.

۱. به کتاب: کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبد الوهاب، تألیف سید محسن امین (رحمه الله) مراجعه شود.

۲. همان.

در موسم حج و عمره افرادی را که غالباً افغانی و به زبان فارسی آشنا هستند، تجهیز می‌کنند و آنها در جمع زائران و گاهی در قبرستان بقیع همان حرف‌ها و تهمت‌ها را با تندی و خشونت مطرح و همه را مشرک و کافر می‌خوانند، گاهی که دانشجویان ایرانی مُشَرَّف می‌شوند سراغ آنها می‌روند و کتاب‌های مشتمل بر عقاید انحرافی و یا کتاب‌هایی بر ضد تشیع و بر علیه فقهای شیعه در اختیار آنان قرار می‌دهند، از ورود کتاب‌هایی مانند الغدير، المراجعات و شبهای پیشاور و مانند اینها سخت جلوگیری می‌کنند، حاضر نیستند با علمای شیعه که از نجف اشرف و قم و سایر بلاد شیعه مشرف می‌شوند، بحث و تبادل نظر کنند.

در قبرستان‌های مورد توجه مسلمانان، خصوصاً شیعیان، تابلوهایی نصب کرده و روی آنها آیات و روایاتی نوشته‌اند که مربوط به کفار و مشرکین است و گویا زائران آن اماکن مقدسه مشرک و کافر هستند و آنها می‌خواهند با ارائه آن آیات و روایات، زائران را به اسلام دعوت کنند.

اللَّهُمَّ احْشُرْهُمْ مَعَ أَوْلِيائِهِمْ وَ احْشُرْنَا مَعَ أَوْلِيَائِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

در این دیر موخش، در این دار فانی	نمائد و نمائد کسی جاودانی
به غیر از فنا نیست حاصل جهان را	خدای است باقی و باقی است فانی
کجا رفت ضحاک بی‌باک طاغی	چه شد کاوه و پرچم کاویانی
نه فرعون ماند و نه گنج و نه قارون	نه در دست موسی عصای شبانی
به یک شب، به یک دردسری نیززد	قبای قبادی و تاج کیانی
به فکر سرای بقا باش جانا	منه دل به این زندگانی فانی

وَالسَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

کیفیت نماز طبق فقه شیعه و اهل تسنن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ وَ ظَالِمِي حُقُوقِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.^۱

اهمیت و ارزش نماز

﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾.^۲

نماز از کهن‌ترین عبادات شرایع الهی و عظیم‌ترین آنها در همه ادیان آسمانی است که از هنگام هبوط حضرت آدم تا انقراض عالم همچنان از اعظم و اهم و با ارزش‌ترین عبادات محسوب است.

نماز اصل و اساس اسلام است.

نماز از اعظم شؤون عبودیت و بندگی و سرچشمه طهارت روح و سبب پاکی نفس از رذائل اخلاقی است.

۱. نگارش این رساله در ۱۳۸۵/۸/۲۰ به درخواست برخی زوار محترم پیامبر اکرم ﷺ در مدینه منوره (که مستقر بودم) صورت گرفت، لذا مسائل آن با توجه به نیاز و وضع موجود آنجا تنظیم شده، والحمد لله، و ما توفیقی الا بالله.

۲. سوره بقره، آیه ۲۳۸.

نماز محکم‌ترین وسیله قرب و ارتباط با پروردگار است.
 نماز مرز بین اسلام و کفر است.
 نماز اولین چیزی است که روز قیامت مورد سؤال واقع می‌شود.
 نماز است که اگر پذیرفته شد، دیگر عبادات پذیرفته است.
 نماز است که اگر کسی آن را سبک شمارد از شفاعت پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام محروم است.

نماز است که همچون آب روان پاک کننده انسان است.
 نماز است که بازدارنده انسان از هر نوع زشتی و پلیدی است.
 ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۱

تنهی عن المنکرو الفحشاء اقصر فهذا منتهی الثناء

خلاصه اینکه: خلقت انسان برای تکامل او است و تکامل او منوط به ارتباط با خدای سبحان است و بهترین وسیله ارتباط با خدا نماز است، و با توجه به امور ذکر شده است که خداوند متعال فرموده است: ﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾^۲ «در انجام همه نمازها [مخصوصاً] نماز وسطی (نماز ظهر) کوشا باشید و از روی خضوع و اطاعت برای خدا بپای خیزید».

و امام صادق علیه‌السلام در همین راستا فرموده است:
 «حَجَّةٌ أَفْضَلُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَ صَلَاةٌ فَرِيضَةٌ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ حَجَّةٍ»^۳ «انجام یک حج افضل است از دنیا و آن چه در دنیا است و انجام نماز واجب افضل است (یعنی ثوابش بیشتر است) از هزار حج».

۱. سوره عنکبوت / ۴۵.

۲. سوره بقره / ۲۳۸.

۳. وسائل الشیعه، باب ۱۰، ابواب اعداد الفرائض و نوافلها ح ۸.

در ارزش و فضیلت نماز همین بس که بر زائر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام و سایر معصومین علیهم السلام پس از زیارت آن بزرگواران، مستحب است لااقل دو رکعت نماز قربتاً الی الله بخواند و ثواب آن را به آن معصومی که زیارتش کرده هدیه کند، مثلاً چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیارت کرده، نماز زیارت بخواند و ثواب آن را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هدیه کند، و اگر حضرت زهرا علیها السلام را زیارت کرده، نماز زیارت بخواند و ثواب آن را به آن حضرت هدیه کند و همچنین نسبت به زیارت سایر معصومین علیهم السلام.

بنابراین: نمازگزار باید اهمیت و ارزش و فوائد نماز را در نظر داشته باشد و آن را با توجه کامل و با خضوع و خشوع و وقار بخواند و از شتابزدگی و غفلت و سبک شمردن آن پرهیزد و آگاه باشد که مقابل چه کسی ایستاده و با چه کسی سخن می‌گوید و خود را در مقابل عظمت و بزرگی او ناچیز و مقصر ببیند.

نمازگزار باید توبه و استغفار کند و از گناهایی که مانع قبولی نماز است پرهیزد. نماز گزار مناسب است سعی کند کارهایی که ثواب نماز را کم می‌کند بجا نیاورد، مثلاً غیبت نکند، تهمت نزند، حرام‌خواری نکند، از هر نوع زشتی و معصیتی اجتناب کند، در حال خواب آلودگی و خودداری از ادرار به نماز نایستد، کارهایی که ثواب نماز را زیاد می‌کند انجام دهد، مثلاً لباس پاکیزه بپوشد، مسواک و شانه بزند و خود را خوش بونماید، و در جایی نماز بخواند که موجب افزونی ثواب آن بشود، مثلاً آن را به جماعت و در مساجد بخواند، چنان چه در مدینه است در مسجد النبی نماز بخواند. امام صادق علیه السلام فرمود:

«رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: نماز در مسجد من معادل ده هزار نماز است که در سایر مساجد خوانده شود، جز مسجد الحرام.»^۱

۱. وسائل الشیعه، ابواب احکام المساجد، باب ۵۷ ح ۴.

نمازگزار اگر در مدینه است، توجه داشته باشد که نماز در مسجدالنبی - هر چند فرادا خوانده شود - افضل است از نماز در غیر مسجدالنبی - هر چند به جماعت خوانده شود -^۱.

و چنانچه در مکه معظمه است نمازها را در مسجدالحرام بخواند، زیرا از مجموع روایات استفاده می شود که نماز در مسجدالحرام، معادل یک میلیون نماز است که در غیر مسجدالحرام خوانده شود.^۲

پس از پایان نمازها از تعقیبات، خصوصاً تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام غفلت نکند. نافله ها را بخواند، زیرا نمازهای نافله کمبودهای نمازهای واجب را جبران می کند. یک نفر از علما بعد از تمام شدن نماز، به افرادی که با او نماز خوانده بودند می فرمود: «برخیزید نمازهایتان را با خواندن نماز نافله، وصله پینه کنید» و آنها را به خواندن نافله سفارش می کرد.

یادآوری: نظر به اینکه کیفیت نماز خواندن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را عترت آن حضرت علیهم السلام به طور کامل بیان فرموده اند و با توجه به «حدیث ثقلین»، لذا آن را طبق فقه عترت که مورد عمل شیعیان است در ابتدا آوردم.

کیفیت نماز طبق فقه شیعه

وضو

مسأله ۱: نمازگزار باید قبل از نماز وضو بگیرد، به این گونه که: ابتدا صورت را از

۱. زیرا روایت مزبور و روایات مشابه آن (که دلالت دارند نماز در مسجدالنبی معادل ده هزار نماز است) معتبر می باشند، اما خبری که در (العروة الوثقی) و در برخی رساله های توضیح المسائل، در فضیلت نماز جماعت آورده شده (مبنی بر این که اگر در نماز جماعت بیشتر از ده نفر باشند ... جن وانس نمی توانند ثواب یک رکعت آن را بنویسند) از جهت سند مخدوش است.

۲. به (العروة الوثقی، فصل فی الأمکنة المکروهة، مسأله ۴) مراجعه شود.

جایی که موی سر روییده تا آخر چانه، از بالا به پایین بشوید، بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست چپ را از آرنج تا سرانگشت ها بشوید، پس از آن با رطوبتی که از آب وضو در کف دست مانده است، جلوی سر را مسح کند، یعنی دست را بر آن بکشد و سپس با همان رطوبت، روی پاها را مسح کند (با دست راست روی پای راست را و با دست چپ روی پای چپ را).

نمازهای واجب روزانه

مسأله ۲: نمازهای هر روز، پنج نماز و مجموع آنها هفده رکعت است.
نماز صبح: دو رکعت، نماز ظهر: چهار رکعت، نماز عصر: چهار رکعت، نماز مغرب: سه رکعت، نماز عشاء: چهار رکعت، ولی در سفر نمازهای چهار رکعتی را باید دو رکعت بخوانند.

وقت نمازهای روزانه

مسأله ۳: وقت نماز صبح از اذان صبح تا طلوع آفتاب است که در این مدت باید خوانده شود و هر چه به اذان صبح نزدیک تر باشد بهتر است.
وقت نماز ظهر و عصر از ظهر شرعی تا مغرب است که به اندازه خواندن یک نماز چهار رکعتی در اول وقت مخصوص نماز ظهر و به همین مقدار که به مغرب مانده باشد، مخصوص نماز عصر است.
وقت نماز مغرب و عشاء از مغرب تا نصف شب است که به اندازه خواندن یک نماز سه رکعتی بعد از مغرب مخصوص نماز مغرب و به اندازه یک نماز چهار رکعتی که به نصف شب مانده است، مخصوص نماز عشاء می باشد.
مسأله ۴: وقت نماز صبح: نزدیک اذان صبح از طرف مشرق سپیده ای رو به بالا حرکت می کند که آن را «فجر اول» گویند، هنگامی که آن سپیده گسترش یافت، «فجر دوم» و ابتدای وقت نماز صبح است.

مسئله ۵: وقت نماز ظهر و عصر، اگر چوب یا چیزی مانند آن را عمود بر زمین قرار دهیم، صبح که خورشید طلوع می‌کند سایه آن به طرف مغرب می‌افتد و هرچه آفتاب بالا می‌آید سایه کم می‌شود. وقتی که سایه آن به کمترین مقدار رسید و رو به افزایش گذاشت «ظهر شرعی» و ابتدای وقت نماز ظهر و عصر است.^۱

مسئله ۶: وقت نماز مغرب و عشا از موقعی است که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می‌شود، از بالای سر بگذرد.

مسئله ۷: نیمه شب برای محاسبه نیمه شب که پایان وقت نماز عشا است، فاصله بین غروب تا اذان صبح را به دو نیم می‌کنیم.^۲

مسئله ۸: نمازهای غیر روزانه دارای وقت مشخصی نمی‌باشد و بستگی به زمانی دارد که به علتی آن نماز واجب شود؛ مثلاً نماز آیات بستگی به زلزله یا کسوف یا خسوف و یا حادثه ای دارد که پیش آمده است و نماز میت، زمانی واجب می‌شود که مسلمانی از دنیا برود.

وقت فضیلت نمازها

مسئله ۹: مستحب است پنج نماز را در پنج وقت به جا آورند، یعنی هر کدام را در وقت فضیلت خود انجام دهند، و آنها را از این اوقات تأخیر نیندازند، و وقت فضیلت آنها چنین است.

وقت فضیلت نماز ظهر تا موقعی است که سایه شاخص به اندازه خود شاخص شود (منظور سایه ای است که از ظهر به بعد پیدا می‌شود) و وقت فضیلت نماز عصر تا موقعی است که سایه شاخص به اندازه دو برابر آن شود و وقت فضیلت نماز مغرب از

۱. در برخی از شهرها از جمله مکه، گاهی اوقات موقع ظهر سایه از بین می‌رود. بعد از آنکه سایه دوباره پیدا شد، معلوم می‌شود ظهر شده است.

۲. تقریباً یازده ساعت و ربع که از ظهر شرعی بگذرد آخر وقت نماز مغرب و عشاء است.

وقتی است که سرخی طرف مشرق - که بعد از غروب آفتاب پیدا می شود - از بالای سرانسان بگذرد و وقت فضیلت نماز عشا از موقعی است که سرخی مزبور ناپدید می شود تا یک سوم از شب و وقت فضیلت نماز صبح از اول فجر (یعنی سپیده صبح) است تا موقعی که هوا روشن شود. و باید توجه داشت که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: شیعیان ما را در اوقات نماز امتحان کنید، ببینید وقت نماز را چگونه حفظ می کنند، (اول وقت سراغ نماز می روند و به اول وقت اهمیت می دهند یا نه) «امْتَحِنُوا شِيعَتَنَا عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ كَيْفَ مُحَافِظَتُهُمْ عَلَيْهَا»^۱.

تذکر: هنگامی که ظهر می شود، وقت نماز ظهر و عصر داخل می شود ولی باید اول نماز ظهر را بخوانند، همچنین هنگامی که مغرب می شود، وقت نماز مغرب و عشا داخل می شود ولی باید اول نماز مغرب را بخوانند.

نیز طبق مشهور، برای نمازها اوقات فضیلت بیان شده، ولی ناگفته نماند که پس از داخل شدن وقت، مستحب است نمازها را در اول وقت بخوانند و هرچه به اول وقت نزدیک تر بخوانند افضل و ثواب آن بیشتر است. (البته باید مطمئن شوند که وقت شده، و در صورت شک، باید صبر کنند) و چنانچه نافله ها را بخوانند، تأخیر از اول وقت به مقدار خواندن نافله، منافاتی با استحباب تعجیل ندارد.

برخی مستحبات نماز

اذان و اقامه

مستحب مؤکد است نماز گزار قبل از نمازهای یومیه، ابتدا اذان و اقامه بگوید.

اذان به این صورت است

چهار مرتبه - اللَّهُ أَكْبَرُ

۱. وسائل الشیعه، باب ۱ ابواب مواقیت الصلاة، ح ۲۲.

دو مرتبه - أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

دو مرتبه - أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ

یک یا دو مرتبه به قصد تیمن و تبرک - أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللَّهِ

دو مرتبه - حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ

دو مرتبه - حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ

دو مرتبه - حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ

دو مرتبه - اللَّهُ أَكْبَرُ

دو مرتبه - لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

اقامه به این صورت است

دو مرتبه - اللَّهُ أَكْبَرُ

دو مرتبه - أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

دو مرتبه - أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ

یک یا دو مرتبه به قصد تیمن و تبرک - أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللَّهِ

دو مرتبه - حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ

دو مرتبه - حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ

دو مرتبه - حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ

دو مرتبه - قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ

دو مرتبه - اللَّهُ أَكْبَرُ

یک مرتبه - لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

تذکر: جمله «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللَّهِ» را به قصد جزء اذان و اقامه

نگویند، بلکه به قصد قربت و از باب تبرک بگویند.

تذکر: مستحب است نمازگزار چیزی جلوی خودش بگذارد (مثل تسبیح یا عصا

و مانند آن) تا کسی از جلوی او عبور نکند، و عبور از جلوی نمازگزار کراهت دارد.

واجبات نماز

مسأله ۱۰: واجبات نماز یازده چیز است:

- ۱- نیت، ۲- تکبیرة الاحرام (گفتن الله اکبر) در حال قیام، ۳- قرائت حمد و سوره، ۴- رکوع، ۵- دو سجده، ۶- ذکر، ۷- تشهد، ۸- سلام، ۹- ترتیب، ۱۱- موالات (یعنی پی در پی بودن اجزاء نماز).^۱

نیت

مسأله ۱۱: نمازگزار باید نماز را به نیت قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بجا آورد و لازم نیست نیت را به زبان بیاورد، ولی چنان چه به زبان آورد اشکال ندارد. هرچند به زبان نیاوردن آن بهتر است.

تکبیرة الاحرام

مسأله ۱۲: نماز با گفتن «الله اکبر» آغاز می شود و به آن «تکبیرة الاحرام» می گویند. موقع گفتن تکبیرة الاحرام باید بدن آرام باشد و اگر عمداً در حالی که بدن حرکت دارد، تکبیرة الاحرام را بگویند باطل است. مستحب است نمازگزار، موقع گفتن تکبیرة الاحرام و تکبیرهای بین نماز، دست ها را تا مقابل گوش ها بالا ببرد. مستحب است قبل از تکبیرة الاحرام بگوید: «يَا مُحْسِنُ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ وَ قَدْ

۱. رکن های نماز عبارتند از:

۱- نیت، ۲- تکبیرة الاحرام، ۳- در حال قیام (ایستادن) هنگام تکبیرة الاحرام و قیام متصل به رکوع؛ یعنی ایستادن پیش از رکوع، ۴- رکوع، ۵- دو سجده
فرق بین رکن و غیر رکن

ارکان نماز، اجزاء اساسی آن به شمار می آید و چنان چه یکی از آنها بجا آورده نشود و یا اضافه شود، هر چند از روی اشتباه باشد، نماز باطل است. واجبات دیگر، گرچه انجام آنها لازم است، ولی چنان چه از روی اشتباه کم یا زیاد بشود نماز باطل نیست. ولی اگر عمداً ترک شود یا زیاد شود، نماز باطل است.

أَمَرْتُ الْمُحْسِنَ أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنِ الْمُسِيءِ وَأَنْتَ الْمُحْسِنُ وَأَنَا الْمُسِيءُ فَبَحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَجَاوَزَ عَنْ قَبِيحٍ مَا تَعْلَمُ مِنِّي^۱

یعنی، ای خدایی که به بندگان احسان می کنی بنده گنهکار به در خانه تو آمده و تو امر کرده ای که نیکوکار از گنهکار بگذرد تو نیکوکاری و من گنهکار به حق محمد و آل محمد رحمت خود را بر محمد و آل محمد بفرست و از بدی هایی که می دانی از من سرزده درگذر.

قیام [ایستادن]

مسأله ۱۳: نمازگزار باید تکبیرة الاحرام و حمد و سوره را در حال قیام و آرامش بدن بخواند.

مسأله ۱۴: حرکت دادن دست و انگشتان در موقع خواندن حمد و سوره اشکال ندارد اگرچه مستحب آن است که آنها را هم حرکت ندهد.

قرائت

مسأله ۱۵: در رکعت اول و دوم نمازهای واجب یومیه، انسان باید اول حمد (فاتحة الكتاب) و بعد از آن یک سوره کامل بخواند.

﴿ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ * إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴾؛ ﴿ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴾

مسأله ۱۶: بر مرد واجب است حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند بخواند، و بر مرد و زن واجب است حمد و سوره نماز ظهر و عصر را آهسته بخواند.

۱. مذهب الاحکام، ج ۶، ص ۱۹۷؛ عروة الوثقی، تکبیرة الاحرام، م ۱۲.

مسأله ۱۷: مرد باید در نماز صبح و مغرب و عشا مواظب باشد که تمام کلمات حمد و سوره حتی حرف آخر آنها را بلند بخواند.

مسأله ۱۸: زن می‌تواند حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند یا آهسته بخواند. ولی اگر نامحرم صدایش را بشنود و موردی باشد که شنوندن صدا به نامحرم حرام است، باید آهسته بخواند و اگر عمداً بلند بخواند - بنا بر احتیاط واجب - نمازش باطل است.

مسأله ۱۹: انسان باید نماز را یاد بگیرد که غلط نخواند و کسی که به هیچ وجه نمی‌تواند صحیح آن را یاد بگیرد باید هر طور که می‌تواند بخواند.

مسأله ۲۰: در نماز مستحبی خواندن سوره لازم نیست.

مسأله ۲۱: مستحب است در تمام نمازها در رکعت اول سوره «قدر» و در رکعت دوم سوره «توحید» را بخواند.

مسأله ۲۲: در رکعت سوم و چهارم نماز فقط سوره حمد را بخواند یا سه مرتبه تسبیحات اربعه بگوید یعنی، سه مرتبه بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ».

مسأله ۲۳: بر مرد وزن واجب است، رکعت سوم و چهارم نماز را آهسته بخواند.

برخی مستحبات قرائت

مسأله ۲۴: مستحب است بعد از تکبیرة الاحرام و قبل از شروع سوره حمد بگوید: وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، حَنِيفاً مُسْلِماً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ^۱.

من روی خود را به سوی کسی آوردم که آسمانها و زمین را آفرید، دانای غیب و شهود است، من در ایمان خود خالص و تسلیم هستم، و از مشرکان نیستم، همانا نماز

۱. عروة الوثقی، تکبیرة الاحرام، م ۱۲.

و عباداتم، زندگی و مرگم، همه برای پروردگار عالمیان است، شریکی برای او نیست و به همین اخلاص کامل، مرا فرمان داده و من مطیع و تسلیم امر خدا می باشم.

نیز مستحب است در رکعت اول پیش از خواندن سوره حمد بگوید: **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**، و در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر «بسم الله» را بلند بگوید و حمد و سوره را شمرده بخواند و در آخر هر آیه وقف کند، یعنی آن را به آیه بعد نچسباند و در حال خواندن حمد و سوره به معنای آیه توجه داشته باشد.

بعد از تمام شدن سوره حمد - خواه نماز به جماعت باشد یا فرادا - بگوید: **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**،^۱ و بعد از خواندن سوره **﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾** یک یا دو یا سه مرتبه **«كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي»** یا سه مرتبه **«كَذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا»** بگوید، و بعد از خواندن سوره کمی صبر کند بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید یا قنوت را بخواند.

همچنین مستحب است در رکعت سوم و چهارم بعد از تسبیحات بگوید: **«أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ»**.

رکوع

مسأله ۲۵: نمازگزار باید در هر رکعت بعد از قرائت حمد و سوره، به اندازه ای خم

۱. تذکر: گفتن (آمین) بعد از سوره حمد جایز نیست و چنان چه کسی آن را بعد از حمد، به قصد جزئیت بگوید، بدعت است و موجب بطلان نماز می شود و مستحب است بعد از سوره حمد «الحمد لله رب العالمین» گفته شود. در روایت معتبر است که امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه پشت سر امام جماعت نماز می خوانی و او سوره حمد را بخواند بگو: **«الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»** و «آمین» نگو. **«إِذَا كُنْتَ خَلْفَ إِمَامٍ فَقَرَأَ الْحَمْدَ، وَفَرَعَ مِنْ قِرَاءَتِهَا، فَقُلْ أَنْتَ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَلَا تَقُلْ: آمِينَ»**. وسائل الشیعه، باب ۱۷ من ابواب القرائة فی الصلاة، ح ۱.

آمین (به تخفیف میم) به معنای **«اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ لَنَا»** است، یعنی «خدایا دعاهاى ما را مستجاب کن». لذا چنان چه به قصد دعا گفته شود، نه به قصد جزئیت، مبطل نماز نیست. و همچنین گفتن آمین، به قصد دعا، در جاهای دیگر نماز اشکال ندارد: به (العروة الوثقی)، مبطلات الصلاة، «العاشر: قول تعمد آمین» مراجعه شود.

شود که بتواند دست را به زانو بگذارد، این عمل را «رکوع» می‌گویند و واجب است در حال رکوع ذکر بگوید. یعنی سه مرتبه «سبحان الله» یا یک مرتبه «سبحان ربی العظیم و بحمده» بگوید.

مسئله ۲۶: در رکوع باید به مقدار ذکر واجب بدن آرام باشد و باید پس از آن که به مقدار رکوع خم شد و بدن آرام گرفت، ذکر رکوع را بگوید.

مسئله ۲۷: بعد از تمام شدن ذکر رکوع باید راست بایستد و بعد از آن که بدن آرام گرفت به سجده رود و اگر عمداً پیش از ایستادن یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود نمازش باطل است.

مسئله ۲۸: کسی که نشسته رکوع می‌کند، باید به قدری خم شود که صورتش مقابل زانوها برسد و بهتر است به قدری خم شود که صورت نزدیک جای سجده برسد.

مسئله ۲۹: مستحب است ذکر رکوع و سجده را تکرار کند، در روایت است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در رکوع و سجده ذکر «سبحان الله» را شصت مرتبه تکرار کرد.

مسئله ۳۰: در واجبات و مستحبات رکوع، فرقی بین نمازهای واجب و مستحب (نافله‌ها) وجود ندارد.

مسئله ۳۱: مستحب است پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده تکبیر بگوید و در رکوع زانوها را به عقب دهد و پشت را صاف نگهدارد و گردن را بکشد و مساوی پشت نگهدارد و بین دو قدم را نگاه کند و پیش از ذکر یا بعد از آن صلوات بفرستد.

مسئله ۳۲: مستحب است بعد از آن که از رکوع برخاست و راست ایستاد، در حال آرامی بدن بگوید: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» و مستحب است در ادامه آن بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» «أَهْلَ الْجَبُوتِ وَالْكَبَرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ» «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».^۱

سجود

مسئله ۳۳: نمازگزار باید در هر رکعت از نمازهای واجب و مستحب بعد از رکوع دو سجده کند. و سجده آن است که پیشانی و کف دو دست و سردو زانو و سردو انگشت بزرگ پاها را به زمین بگذارد.

مسئله ۳۴: در سجده باید ذکر بگوید، یعنی سه مرتبه «سُبْحَانَ اللَّهِ» یا یک مرتبه «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ» بگوید.

مسئله ۳۵: در حال ذکر سجده، باید بدن آرام باشد.

مسئله ۳۶: اگر کسی پیش از آن که پیشانی اش به زمین برسد و آرام گیرد، عمداً ذکر سجده را بگوید، نمازش باطل است و چنانچه از روی فراموشی باشد، باید دوباره در حال آرام بودن، ذکر را بگوید.

مسئله ۳۷: باید بعد از تمام شدن ذکر سجده اول، بنشیند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود.

مسئله ۳۸: اگر نمازگزار پیش از تمام شدن ذکر، عمداً سر از سجده بردارد، نمازش باطل است.

مسئله ۳۹: کسی که نمی تواند پیشانی را به زمین برساند. باید به قدری که می تواند خم شود و مهر را بر جای بلندی بگذارد و سجده کند، ولی باید کف دست ها و زانو ها و انگشتان پا را در صورت امکان به طور معمول بر زمین بگذارد.

مسئله ۴۰: نمازگزار باید در سجده، پیشانی را بر زمین و یا آن چه از زمین می روید ولی خوراکی و پوشاکی نیست؛ مانند چوب و برگ درخت، قرار دهد.

مسئله ۴۱: سجده بر چیزهای معدنی؛ مانند طلا و نقره، صحیح نیست.

مسئله ۴۲: سجده کردن بر سنگ های معدنی مانند سنگ مرمر و سنگ های سیاه اشکال ندارد.

مسئله ۴۳: سجده بر چیزهایی که از زمین می روید و خوراک حیوان است، مثل

علف و کاه صحیح است.

مسئله ۴۴: سجده بردستمال کاغذی که از چوب و مواد گیاهی ساخته می شود، اشکال ندارد.

مسئله ۴۵: سجده بر تسبیح تربت و تسبیح چوبی و سنگی اشکال ندارد.

مسئله ۴۶: چیزی که بر آن سجده می کند باید پاک باشد، ولی اگر مثلاً مهر را روی فرش نجس بگذارد، اشکال ندارد.

مسئله ۴۷: برای سجده بهتر از هر چیز، تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام است، و بعد از آن خاک، سنگ، و بعد از سنگ، گیاه و چوب و کاغذی که از کاه و چوب ساخته شده است.

مسئله ۴۸: جایی که نمازگزار، از جهت تقیه، تمکن ندارد بر چیزی که سجده صحیح است سجده کند، می تواند بر فرش سجده کند. البته اگر در مسجد جایی که سجده بر آن صحیح است وجود دارد. مثلاً سنگ فرش است و می تواند آنجا برود، باید به آنجا برود و در این مسئله فرقی بین نماز واجب و مستحب و روضه مقدسه و غیر آن وجود ندارد.

مسئله ۴۹: در سجده چند چیز مستحب است که برخی آنها به قرار ذیل می باشد.

(۱) کسی که ایستاده نماز می خواند بعد از آن که سر از رکوع برداشت و کاملاً ایستاد، و کسی که نشسته نماز می خواند بعد از آن که کاملاً نشست برای رفتن به سجده تکبیر بگوید..

(۲) علاوه بر پیشانی، بینی را روی مهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد.

(۴) در حال سجده انگشتان دست را به هم بچسباند و برابر گوش بگذارد، به طوری که سر انگشتان رو به قبله باشد.

(۵) در سجده دعا کند و از خدا حاجت بخواهد، یکی از دعاهای مناسب در

سجده این است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَ الْمَغْفِرَةَ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ الْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ». و نیز مناسب است این دعا را بخواند: «يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ يَا خَيْرَ الْمُعْطِينَ أَرْزُقْنِي وَ أَرْزُقْ عِيَالِي مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ فَإِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».^۱

۶) بعد از سجده بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد، و این را «تورک» گویند.

۷) بعد از هر سجده وقتی نشست و بدنش آرام گرفت تکبیر بگوید.

۸) بعد از سجده اول بدنش که آرام گرفت، بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ».

۹) سجده را طول بدهد و ذکر سجده را تکرار کند.^۲

و در موقع نشستن، دست‌ها را روی رانها بگذارد.

۱۰) برای رفتن به سجده دوم، در حال آرامی بدن «الله اکبر» بگوید.

۱۱) در سجده‌ها صلوات بفرستد.

۱۲) مردها در حال سجود آرنج‌ها و شکم را به زمین نجسباندند و بازوها را از پهلوی جدا نگاه دارند و زن‌ها آرنج‌ها و شکم را به زمین بگذارند و اعضاء بدن را به یکدیگر نجسباندند.

۱۳) مرد در موقع بلند شدن، دست‌ها را بعد از زانو‌ها از زمین بردارد.

مسئله ۵۰: در مسائلی که برای سجده گفته شد فرقی بین سجده‌های نماز واجب و مستحب وجود ندارد.

مسئله ۵۱: مستحب است در حال برخاستن برای رکعت بعد بگوید: «بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ».

تشهد

مسئله ۵۲: نمازگزار باید در نماز یک رکعتی (نماز وتر) و در رکعت دوم تمام

۱. عروة الوثقی، مستحبات السجود.

۲. در روایت است که امام صادق (ع) در رکوع و سجده شصت مرتبه می‌گفت: «سبحان الله».

نمازهای واجب و مستحب و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نمازهای چهار رکعتی، پس از سجده دوم بنشینند و در حالی که بدنش آرام است بگویند:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

مسئله ۵۳: مستحب است در حال تشهد بران چپ بنشینند و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد و پیش از تشهد بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» یا بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ خَيْرُ الْأَسْمَاءِ لِلَّهِ».

همچنین مستحب است دست‌ها را بر رانها بگذارد و انگشت‌ها را به یکدیگر بچسباند و به دامن خود نگاه کند، و پس از تمام شدن تشهد چنان چه در رکعت آخر نباشد بگوید: «وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ وَازْفَعْ دَرَجَتَهُ».

همچنین مستحب است در تشهد اول و دوم بگویند:

«بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ خَيْرُ الْأَسْمَاءِ لِلَّهِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ أَشْهَدُ أَنَّكَ نِعَمَ الرَّبِّ وَأَنَّ مُحَمَّدًا نِعَمَ الرَّسُولِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ فِي أُمَّتِهِ وَازْفَعْ دَرَجَتَهُ»^۱

سلام نماز

مسئله ۵۴: پس از تشهد آخر نماز، در حالی که نشسته و بدن آرام است باید سلام دهد.

مسئله ۵۵: مستحب است اول بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ» و پس از آن واجب است بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ». و یا بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ». «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ».

همچنین روایت است که امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی در رکعت چهارم نماز برای

۱. عروة الوثقی، مستحبات تشهد، مسئله ۴.

تشهد و سلام نشستنی، می گوئی:

«بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ خَيْرُ الْأَسْمَاءِ لِلَّهِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ رَبِّي نِعَمَ الرَّبِّ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا نِعَمَ الرَّسُولِ التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَ الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ الظَّاهِرَاتُ الزَّاكِيَّاتُ الْغَادِيَّاتُ الرَّائِحَاتُ السَّابِغَاتُ النَّاعِمَاتُ مَا طَابَ وَ رَزَى وَ طَهَّرَ وَ خَلَصَ وَ صَفَا فَلِلَّهِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ، أَشْهَدُ أَنَّ رَبِّي نِعَمَ الرَّبِّ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا نِعَمَ الرَّسُولِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ سَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَرَحَّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اٰمِنُنْ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ، وَ عَافِنِي مِنَ النَّارِ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا (پس از آن بگو): السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَى جَبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ وَ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ». (پس از آن سلام نماز را بگو).^۱

مستحب است نمازگزار - چه در جماعت، یا فردی -، هنگام گفتن «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ». با گوشه چشم یا ابرو، به طوری که صورت از قبله برنگردد به سمت راست اشاره کند و سلام دهد. همچنین در نماز جماعت در صورتی که سمت چپ

۱. وسائل الشیعه، ابواب التشهد، باب ۳، کیفیة التشهد، ح ۲.

مأموم، مأموم دیگری باشد، مستحب است به همان نحو که گفته شد به سمت چپ اشاره کند و سلام نماز را بدهد، ولی این سلام دوم بر امام جماعت مستحب نیست. لازم به یادآوری است که با گفتن «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». و با اشاره به سمت راست و چپ، قصد نکنند که حقیقتاً به کسی سلام کنند، بلی در نماز فردای می‌توانند به قلبشان خطور دهند که به دو فرشته نویسنده اعمال، سلام می‌کنند و در نماز جماعت، امام می‌تواند (جایز است) به قلبش خطور دهد که به دو فرشته نویسنده اعمال و به مأمومین سلام می‌کند و مأموم به قلبش خطور دهد که به امام جماعت و به مأمومین سلام می‌کند.^۱

ترتیب

مسئله ۵۶: نماز باید بدین ترتیب انجام شود: نیت، تکبیرة الإحرام، قرائت، رکوع، سجود و در رکعت دوم پس از سجود، تشهد بخواند و در رکعت آخر پس از تشهد، سلام دهد.

موالات

مسئله ۵۷: موالات، یعنی پشت سر هم بودن اجزای نماز و فاصله نینداختن بین آنها.
مسئله ۵۸: اگر کسی به اندازه‌ای بین اجزای نماز فاصله بیندازد که عرفاً نگویند نماز می‌خواند، نمازش باطل است.
مسئله ۵۹: طول دادن رکوع و سجود و خواندن سوره‌های بزرگ، موالات را به هم نمی‌زند.

قنوت

مسئله ۶۰: مستحب است در رکعت دوم نماز، بعد از حمد و سوره و پیش از رکوع، قنوت بخواند؛ یعنی دست‌ها را بلند کند و مقابل صورت بگیرد و دعایا ذکر بخواند.

۱. به مسئله ۵ و ۶ فصل فی التسلیم «عروة الوثقی» مراجعه شود.

مسأله ۶۱: در قنوت هر ذکرى بگوید - اگرچه یک «سُبْحَانَ اللَّهِ» باشد -، كافى است و مى تواند این دعا را بخواند: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ».

مسأله ۶۲: در قنوت لازم نیست دست ها را بالا ببرند، لذا چنان چه بخواهند در نماز با اهل تسنن قنوت بخوانند، مى توانند بدون بالا بردن دست قنوت بخوانند و صحیح است، البته برخى از فقها بالا بردن دست را شرط دانسته اند، ولى آنها هم در حال تقیه لازم نمى دانند.^۱

مسأله ۶۳: به جز حمد و سوره و تسبیحات که احکام آن گذشت، نمازگزار - در نماز فرادا - مخیر است بقیه ذکرهای واجب و مستحب نماز را - مثل تکبیرة الاحرام، ذکر رکوع، ذکر سجده و تشهد و دعاهای در حال نماز را - بلند یا آهسته بخواند، بلى مستحب است قنوت را بلند بخواند، ولى بلند گفتن این ذکرها برای امام جماعت مستحب است و برای مأموم - چنانچه امام جماعت صدای او را بشنود - بلند خواندن کراهت دارد، (موجب کم شدن ثواب نماز مى شود).

تعقیب نماز

مسأله ۶۴: مستحب است بعد از سلام نماز، سه مرتبه «الله اکبر» بگوید و مستحب است هنگام گفتن «الله اکبر» دست ها را تا مقابل صورت بالا ببرد. همچنین سفارش شده که بعد از نماز، تسبیحات حضرت زهرا (علیها السلام) گفته شود، یعنى ۳۴ مرتبه «الله اکبر» و ۳۳ مرتبه «الحمد لله» و ۳۳ مرتبه «سبحان الله».

سجده سهو

مسأله ۶۵: برای چند چیز بعد از سلام نماز، انسان باید سجده سهو بجا آورد.

۱. به «العروة الوثقى، فصل فى القنوت» مراجعه شود.

سجده واجب قرآن ۱۶۹

اول - کلام بیجا، یعنی در اثنای نماز سهواً حرف بزند. (مثل اینکه بگوید: بیا، برو).

دوم - یک سجده را فراموش کند.

سوم - در نماز چهار رکعتی بعد از سجده دوم شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت

چهارم - در جایی که نباید سلام نماز را بدهد، مثل اینکه در رکعت دوم نماز سه رکعتی، یا چهار رکعتی، اشتباها سلام بدهد.

پنجم - بجای ایستادن سهواً بنشیند، یا بجای نشستن سهواً برخیزد.

مسأله ۶۶: کیفیت سجده سهو این است که بعد از سلام نماز فوراً نیت سجده سهو کند و پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد و بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» بعد باید بنشیند و دوباره به سجده رود و همان ذکر را بگوید و بنشیند و تشهد بخواند و سلام دهد و چنانچه سجده سهو را فوراً بجا نیاورد و مثلاً فراموش کند، باید قضای آن را بجا آورد و نماز صحیح است.

سجده واجب قرآن

مسأله ۶۷: در چهار سوره از قرآن مجید آیه سجده است: ۱- «حم سجده» (سوره ۳۲)، ۲- «فصلت» (سوره ۴۱)، ۳- «نجم» (سوره ۵۳)، ۴- «علق» (سوره ۹۶).

هرگاه انسان بالغ و عاقل، آیه سجده را بخواند یا گوش کند باید فوراً به سجده رود، و اگر گوش ندهد بلکه آیه سجده به گوشش بخورد بهتر است سجده کند.

مسأله ۶۸: هرگاه در سجده قرآن پیشانی را به قصد سجده به زمین بگذارد، اگرچه ذکر نگوید، کافی است و گفتن ذکر، مستحب است و بهتر است این ذکر را بگوید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اِيْمَانًا وَتَصَدِيقًا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُبُودِيَّةً وَرِقًّا،

سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبِّ تَعْبُدًا وَرِقًّا، لَا مُسْتَنْكَفًا وَلَا مُسْتَكْبِرًا، بَلْ أَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ ضَعِيفٌ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ»

مسأله ۶۹: سجده واجب قرآن، تکبیره الإحرام، تشهد و سلام ندارد و لازم نیست رو به قبله انجام شود.

مسأله ۷۰: چنانچه زن حائض و کسی که جنب است، آیه سجده را گوش بدهد باید مانند دیگران سجده نماید.

نافله‌های شبانه روزی

مسأله ۷۱: نمازهای نافله شبانه روزی در غیر روز جمعه ۳۴ رکعت و در روز جمعه ۳۸ رکعت است.

مسأله ۷۲: نافله ظهر هشت رکعت است که به صورت چهار نماز دو رکعتی، پیش از نماز ظهر خوانده می‌شود.

نافله نماز عصر نیز هشت رکعت است که به صورت چهار نماز دو رکعتی پیش از نماز عصر خوانده می‌شود.

مسأله ۷۳: چنان چه انسان بداند که بعد از ظهر نمی‌تواند نافله‌های نماز ظهر و عصر را بخواند، (مثلاً بنای سفر دارد، می‌تواند آنها را پیش از ظهر بخواند).

مسأله ۷۴: نافله نماز مغرب چهار رکعت است که به صورت دو نماز دو رکعتی بعد از نماز مغرب خوانده می‌شود.

نافله نماز عشا دو رکعت است که نشسته بعد از نماز عشا خوانده می‌شود، و دو رکعت آن، یک رکعت ایستاده محسوب می‌شود.

مسأله ۷۵: نافله نماز صبح دو رکعت است و پیش از نماز صبح خوانده می‌شود.

مسأله ۷۶: نافله شب یازده رکعت است، هشت رکعت آن به نیت نافله شب، به صورت چهار نماز دو رکعتی، خوانده می‌شود و دو رکعت دیگر به نیت نماز شفع و

یک رکعت به نیت نماز وتر خوانده می‌شود.

مسئله ۷۷: وقت نافله شب از نیمه شب تا اذان صبح است و بهتر است نزدیک اذان صبح خوانده شود، ولی مسافر و جوان اگر برای او سخت است نافله شب را بعد از نصف شب بخواند می‌تواند آن را در اول شب بخواند.

مسئله ۷۸: در روز جمعه چهار رکعت به شانزده رکعت نماز نافله ظهر و عصر افزوده می‌شود. یعنی بیست رکعت نافله، به صورت ده نماز دو رکعتی، پیش از نماز ظهر و عصر خوانده می‌شود. و می‌توانند تمام بیست رکعت نافله روز جمعه را پیش از ظهر بخوانند.

مسئله ۷۹: در سفر که نماز قصر است نافله مغرب و نافله صبح و نماز شب ساقط نیست و می‌توانند آنها را بخوانند و نافله عشا را نیز به امید ثواب بخوانند ولی نافله ظهر و عصر ساقط است و نباید بخوانند.

مسئله ۸۰: مسافر که در اماکن تخییر - مثل مکه و مدینه - مخیر بین قصر و اتمام است، نباید نافله ظهر و عصر را بخواند، هرچند اتمام را اختیار کند و نمازش را تمام بخواند.

مسئله ۸۱: مستحب است در رکعت دوم نمازهای نافله و نیز در نماز وتر، قنوت بخوانند و دعا کنند، خصوصاً در قنوت نماز وتر.

مسئله ۸۲: مستحب است در قنوت نماز وتر ۷۰ مرتبه بگویند: «استغفرالله» یا ۷۰ مرتبه بگویند: استغفرالله ربی و اتوب الیه، نیز مستحب است ۳۰۰ مرتبه بگویند: «العفو».

مسئله ۸۳: نمازهای نافله را می‌توانند در حال راه رفتن بخوانند و برای رکوع و سجده اشاره کنند، نیز می‌توانند نشسته بخوانند ولی چون دو رکعت نماز نشسته ثواب یک رکعت نماز ایستاده را دارد، بهتر است دو رکعت نشسته را یک رکعت حساب کنند، همچنین نماز وتر را اگر نشسته خوانند بهتر است دو نماز یک رکعتی (یعنی دو نماز وتر) بخوانند.

نماز غفيله

مسأله ۸۴: نماز غفيله دو رکعت است و مستحب است بين نماز مغرب و عشا خوانده شود، به اين صورت که در رکعت اول پس از سوره حمد، اين آيه را بخوانند: ﴿وَذَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾.

و در رکعت دوم پس از سوره حمد اين آيه را بخوانند:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾.

و در قنوت آن بگویند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَفَاتِيحِ الْغَيْبِ، الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» (و حاجت‌های خود را به زبان آورند؛ آنگاه بگویند): «اللَّهُمَّ أَنْتَ وَلِيُّ نِعْمَتِي، وَالْقَادِرُ عَلَيَّ طَلَبَتِي، تَعْلَمُ حَاجَتِي، فَاسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ، لَمَّا قَضَيْتَهَا لِي».

نافله شب‌های ماه رمضان

مسأله ۸۵: در مجموع شب‌های ماه مبارک رمضان مستحب است هزار رکعت نماز به این کیفیت خوانده شود.

تا بیستم ماه رمضان هر شب ۲۰ رکعت، در دهه آخر، ماه رمضان، هر شب ۳۰ رکعت که مجموع ۷۰۰ رکعت می‌شود، شب نوزدهم ماه و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم علاوه بر آن ۳۰ رکعت، در هریک از این سه شب ۱۰۰ رکعت دیگر خوانده شود (هر شبی ۱۳۰ رکعت) که در مجموع ۱۰۰۰ رکعت می‌شود.^۱

۱. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۷۸، ابواب نافله شهر رمضان، باب ۷ و کتاب «مفاتیح الجنان» ضمن اعمال ماه رمضان.

نماز نافله را نباید به جماعت خواند

مسأله ۸۶: به طور کلی جایز و صحیح نیست که نمازهای مستحبی را به جماعت بخوانند و فرقی بین نافله‌های شب و روز و ماه رمضان و غیر آن نیست و ظاهر روایات اهل بیت علیهم‌السلام - که فقها طبق آنها فتوا داده اند - این است که نافله‌ها، را به جماعت خواندن بدعت و حرام است و علاوه بر این که معصیت است نماز هم باطل است.^۱

۱. «لا تشرع الجماعة في شيء من النوافل» العروة الوثقى، فصل في الجماعة، مسألة ۲. واحكام الصلوات المندوبة، مسألة ۲. برخی روایات در این رابطه

۱. صحیح زرارہ: عَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ الْفَضِيلِ «أَنَّهُمْ سَأَلُوا أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ علیہ‌السلام عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ نَافِلَةً بِاللَّيْلِ فِي جَمَاعَةٍ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم كَانَ إِذَا صَلَّى الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ أَنْصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَيَقُومُ فَيُصَلِّي فَخَرَجَ فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ لِيُصَلِّيَ كَمَا كَانَ يُصَلِّي فَاضْطَفَّ النَّاسُ خَلْفَهُ فَهَرَبَ مِنْهُمْ إِلَى بَيْتِهِ وَ تَرَكَهُمْ فَفَعَلُوا ذَلِكَ ثَلَاثَ لَيَالٍ فَقَامَ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ عَلَى مَنبَرِهِ فَحَمَدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ صلی اللہ علیہ وسلم: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الصَّلَاةَ بِاللَّيْلِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مِنَ النَّافِلَةِ فِي جَمَاعَةٍ بِدْعَةٌ وَ صَلَاةُ الضُّحَى بِدْعَةٌ أَلَا فَلَا تَجْمَعُوا لَيْلًا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَ لَا تُصَلُّوا صَلَاةَ الضُّحَى فَإِنَّ تِلْكَ مَعْصِيَةٌ أَلَا وَ إِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلُهَا إِلَى النَّارِ ثُمَّ نَزَلَ وَ هُوَ يَقُولُ قَلِيلٌ فِي سَنَةِ خَيْرٍ مِنْ كَثِيرٍ فِي بِدْعَةٍ» (وسائل الشیعة، ج ۵، ابواب نافلة شهر رمضان، ص ۱۹۲، باب ۱۰، ح ۱).

۲. حسنة سليم بن قيس الهلالي قال: «خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیہ‌السلام فَحَمَدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ [إِلَى أَنْ قَالَ:] وَ اللَّهَ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي فَرِيضَةٍ وَ أَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِي النَّوَافِلِ بِدْعَةٌ...» (وسائل الشیعة، ج ۵، ابواب نافلة شهر رمضان، ص ۱۹۳، باب ۱۰، ح ۴).

۳. رواية مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ حَاكِيًا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ سَمَاعَةَ عَنِ الصَّادِقِ علیہ‌السلام، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ الْكَاضِمِ علیہ‌السلام وَ هُوَ يَنْفِسُهُ عَنِ الرِّضَا علیہ‌السلام «أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ فِي نَافِلَةِ شَهْرِ رَمَضَانَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ هَذِهِ الصَّلَاةَ نَافِلَةٌ، وَلَنْ تَجْتَمِعَ لِلنَّافِلَةِ، فَلْيُصَلِّ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ وَحْدَهُ، وَ لَيَقُلْ مَا عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ، وَ أَعْلَمُوا أَنَّهُ لَا جَمَاعَةَ فِي نَافِلَةٍ فَافْتَرَقَ النَّاسُ فَصَلَّى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى حِدَالِهِ لِنَفْسِهِ» (وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۱۸۲، ابواب نافلة شهر رمضان، باب ۷، ح ۶ و باب ۱۰ و غیر اینها).

شرکت در نماز تراویح جایز نیست

مسأله ۸۷: شرکت در نماز تراویح که به جماعت می‌خوانند جایز نیست، زیرا علاوه بر آنچه گذشت، طبق روایات معتبر خود اهل سنت، در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در زمان حکومت ابوبکر و در ابتدای حکومت عمر، نافله‌ها به صورت فردی برگزار می‌شده و نمازی به نام «نماز تراویح» وجود نداشته و خوانده نمی‌شد و طبق روایات آنها، عمر بود که دستور داد نافله‌ها را در ماه رمضان به جماعت برگزار کنند و او بود که این بدعت را پایه‌ریزی و ترویج کرد و خودش هم به بدعت بودن آن اعتراف کرد (روایات و وجه نام‌گذاری آن را به نماز تراویح) در صفحات بعد که مربوط به نماز تراویح است (متذکر شده‌ام)

از سویی، در کتاب‌های خود اهل سنت است که: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از بدعت نهی کرده و فرموده است: «كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»^۱ «هر بدعتی گمراهی است» و فرقی بین بدعت عمر و غیر عمر نگذاشته است، و بدعت عمر را استثنا نکرده است. مضافاً بر این، در صحیح مسلم است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام خبر داده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چهار کلمه برای او بیان فرموده است، و آن چنین است:

عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَزْبَعَ كَلِمَاتٍ: لَعْنُ اللَّهِ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ، لَعْنُ اللَّهِ مَنْ لَعَنَ وَالِدَيْهِ، لَعْنُ اللَّهِ مَنْ آوَى مُحَدَّثًا...^۲

«لعنت خدا بر کسی باد که حیوان را بدون بردن نام خدا ذبح کند، لعنت خدا بر کسی باد که پدر و مادرش را لعنت کند، لعنت خدا بر کسی باد که از بدعت و بدعت‌گزار حمایت کند لعنت خدا بر کسی باد که...».

۱. اصل روایت که درباره بدعت و گمراهی آن نقل کرده‌اند چنین است: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله «إِيَّاكُمْ وَ مُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ، فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ، وَ كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ». نقل از کتاب فتاوی مهمه العموم الأمة...

تألیف «عبدالله بن باز» شماره ۱۱، ص ۳۲.

۲. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۸۵ و مسند احمد، ج ۱، ص ۱۰۸.

بر این اساس، اقامه نماز تراویح و شرکت در آن نامشروع و جایز نیست، زیرا علاوه بر این که بدعت و ضلالت است، حضور و شرکت در آن حمایت و تأیید عملی بدعت و بدعت گزار است و طبق روایت (مسلم) حامی بدعت، مورد لعن پروردگار است.

گذشته از اینها از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردند: آیا صحیح است نمازهای نافله ماه رمضان را به جماعت بخوانیم؟ آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، شب اول ماه رمضان به مسجد آمد و مشغول نافله شد، مردم پشت سر آن حضرت صف کشیدند، پس حضرت نماز نخواند و با شتاب به خانه اش رفت و تا سه شب این قضیه تکرار شد، روز سوم آن حضرت تشریف آورد و بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای مردم نماز شب در ماه رمضان نافله و مستحب است و نافله را به جماعت خواندن بدعت است، پس در ماه رمضان، برای نماز شب جمع نشوید، زیرا این اجتماع بدعت و معصیت است».

سپس خطاب به مردم فرمود:

«آگاه باشید، هر بدعتی ضلالت و گمراهی است و سرانجام هر گمراهی آتش است، و از منبر پایین آمد ...» «أَلَا فَلَا تَجْمَعُوا لَيْلًا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَصَلَاةِ اللَّيْلِ وَلَا تُصَلُّوا صَلَاةَ الضُّحَى فَإِنَّ تِلْكَ مَعْصِيَةٌ، أَلَا وَإِنَّ كُلَّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلَّ ضَلَالَةٍ سَبِيلُهَا إِلَى النَّارِ، ثُمَّ نَزَلَ ...»^۱.

بر این اساس برگزاری نافله‌ها به جماعت، توسط اهل سنت، به نام نماز تراویح، آن هم با اضافه کردن ۹ رکعت به نافله‌ها و با تقیید به خواندن یک ختم قرآن در مجموع آنها و برگزاری آن در اول شب و شرکت زنان در آن، نه تنها برخلاف عمل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و برخلاف روایات معتبر عترت آن حضرت است، که خود آنان هم

۱. وسائل الشیعه، ج ۵، ابواب نافله شهر رمضان، ص ۱۹۲، باب ۱۰، ح ۱. ضمناً متن عربی تمام این روایت در پاورقی ذیل مسئله ۸۶ آمده است.

طبق روایاتشان، قبول دارند که این عمل بدعت است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین دستوری را نداده و چنین عملی را انجام نداده است و دلیلی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله بر صحت و مقبولیت آن ندارند.

لذا از خداوند سبحان می‌خواهیم که آنها و همه مسلمانان را به اطاعت و پیروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هدایت فرماید، زیرا تنها طریق نجات و رسیدن به سعادت، اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و عمل کردن به سنت و روش آن بزرگوار و پرهیز از تعصب و دنباله روی جاهلانه از غیر آن حضرت است.

خداوند سبحان فرموده است: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^۱ و فرموده است: ﴿وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۲ و الله ولی التوفیق و السلام علی من التبع الهدی.

یادآوری: چنانچه مؤمنان - ایدهم الله تعالی - هنگام برگزاری نماز تراویح در مسجد الحرام، یا مسجد النبی یا غیر آن حضور داشتند می‌توانند گوشه‌ای بنشینند و قرآن بخوانند، یا مشغول دعا و ذکر بشوند و خلاف تقیه هم مرتکب نمی‌شوند، چون اهل سنت نماز تراویح و شرکت در آن را واجب نمی‌دانند.

نماز میت

مسأله ۸۸: نماز خواندن بر میت مسلمان اگر چه بیچه باشد واجب است، در صورتی که شش سال بیچه تمام شده باشد.

مسأله ۸۹: کسی که می‌خواهد نماز میت بخواند لازم نیست با وضو و یا با غسل یا تیمم باشد و لازم نیست بدن و لباسش پاک باشد.

۱. سوره نساء، آیه ۸۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳۲.

دستور نماز میت

مسأله ۹۰: نماز میت پنج تکبیر دارد؛ و اگر نمازگزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کافی است:

پس از نیت و گفتن تکبیر اول بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»

بعد از تکبیر دوم بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

بعد از تکبیر سوم بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ».

بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذَا الْمَيِّتِ» و اگر زن

است بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذِهِ الْمَيِّتِ» و بعد تکبیر پنجم را بگوید.

و بهتر است بعد از تکبیر اول بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهًا وَاحِدًا أَحَدًا فَرْدًا صَمَدًا حَيًّا قَيُّومًا دَائِمًا أَبَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. بَشِيرًا وَنَذِيرًا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ».

بعد از تکبیر دوم بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ، كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَصَلِّ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ».

بعد از تکبیر سوم بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ، الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ، تَابِعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ، إِنَّكَ مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمُسَجَّى قَدَامَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أَمَتِكَ، نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ، اللَّهُمَّ إِنَّكَ قَبَضْتَ رُوحَهُ إِلَيْكَ وَقَدْ احتَاجَ إِلَى رَحْمَتِكَ، وَأَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ عَذَابِهِ، اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَ

أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا، اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي إِحْسَانِهِ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَنْ سَيِّئَاتِهِ وَاغْفِرْ لَنَا وَ لَهُ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَكَ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ، وَ اخْلُفْ عَلَى أَهْلِهِ فِي الْغَابِرِينَ، وَارْحَمْهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»

و اگر میت زن است بعد از تکبیر چهارم بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ الْمُسَجَّاتِ قُدَّامُنَا أَمَّتْكَ، وَ ابْنَةُ عَبْدِكَ وَ ابْنَةُ أَمَّتِكَ نَزَلَتْ بِكَ وَ أَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ، اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهَا إِلَّا خَيْرًا وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهَا مِنَّا، اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فِي إِحْسَانِهَا وَإِنْ كَانَتْ مُسِيئَةً فَتَجَاوَزْ عَنْ سَيِّئَاتِهَا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ لَهَا، اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا عِنْدَكَ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ، وَ اخْلُفْ عَلَى أَهْلِهَا فِي الْغَابِرِينَ وَارْحَمْهَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». و بعد، تکبیر پنجم را بگوید.^۱

مسأله ۹۱: کسی که نماز میت را به جماعت می خواند باید تکبیرها و دعاها را آن را بخواند و لازم نیست دعاها را از حفظ بخواند، بلکه می توانند از روی نوشته و کتاب بخوانند و صحیح است.

تذکر: آداب و خصوصیات نمازها را در حلیه الاعمال بیان کرده ام.

کیفیت نماز طبق فقه اهل تسنن

وضو

مراعات امور ذیل در وضو واجب است.^۲

۱. شستن صورت، که شستشوی دهان و بینی جزو صورت شمرده می شود.

۲. شستن دو دست تا آرنج.

۳. مسح کردن تمام سر، که گوش ها نیز جزو سر است.

۴. شستن دو پا، تا قوزک.

۱. عروة الوثقی، کیفیت صلاة الميت.

۲. آنچه در این رساله نقل شده، مطابق گفته های مشهور آنها است والا چه بسا برخی از آنان برخلاف اینها

گفته اند که در صورت نیاز به کتاب (الفقه علی المذاهب الأربعة) رجوع شود.

لازم به یادآوری است که آنها شستن صورت و دست‌ها را از بالا به پایین شرط نمی‌دانند و به جای مسح جلو سر، تمام سر و گوش‌ها را مسح می‌کنند و به جای مسح روی پاها، آنها را می‌شویند.^۱

نمازهای واجب روزانه و وقت آنها

در هر شبانه روز، پنج نماز، در پنج وقت، واجب است.

۱. نماز صبح، و آن دو رکعت است و وقت آن از طلوع فجر صادق (یعنی فجر دوم) تا طلوع آفتاب است.

۲. نماز ظهر، چهار رکعت است و وقت آن اول ظهر است و تا هنگامی که سایه شاخص، علاوه بر سایه اصلی آفتاب، یک برابر آن بشود.

و برخی از آنها گفته اند: وقت نماز ظهر تا زمانی ادامه دارد که سایه هر چیز، علاوه از سایه اصلی، دو برابر شود.

۳. نماز عصر، و آن چهار رکعت است و وقت آن، بعد از تمام شدن وقت نماز ظهر، شروع می‌شود تا اینکه سایه هر چیز (سایه شاخص) دو برابر آن شود، و چنانچه ضرورت ایجاب کرد، وقت آن تا قبل از غروب آفتاب که رنگ آن زرد شود، ادامه دارد.

۴. نماز مغرب، سه رکعت است و وقت آن از غروب آفتاب شروع شده و تا ناپدید شدن شفق سرخ ادامه دارد.

۵. نماز عشاء، و آن چهار رکعت است و وقت آن بعد از تمام شدن وقت مغرب است تا یک سوم شب و تا نیمه اول شب ادامه پیدا می‌کند.

مسأله ۱: طبق مذهب حنفیه در سفر، باید نماز ظهر و عصر و عشا را بجای چهار رکعت، دو رکعت خواند ولی نماز مغرب و صبح به حالت خود باقی می‌مانند و قصر نمی‌شوند، ولی طبق سایر مذاهب آنها مسافر مخیر است نمازهای چهار رکعتی را

۱. در رابطه با دلیل آنان و پاسخ آنها، در کتاب «چرا و چرا؟» ج ۱، ص ۲۷-۱۹ بحث و بررسی نموده‌ام.

قصر یا تمام بخواند و در این مسئله فرقی در نوع وسیله سفر وجود ندارد و ملاک صدق سفر و مسافراست.

مسأله ۲: مسافر می‌تواند بین نماز ظهر و عصر و بین نماز مغرب و عشا جمع کند، یعنی، هنگامی که ظهر شد، برای مسافر جایز است نماز ظهر و عصر را با هم و بدون فاصله، بخواند و همین که مغرب شد، نماز مغرب و عشا را با هم بخواند.^۱

اذان و اقامه

مسأله ۳: اهل تسنن گفتن اذان را مستحب می‌دانند جز حنبلیها که آن را در نمازهای پنج‌گانه بر مردها واجب می‌دانند، بلی در جماعت یک نفر که اذان بگوید کفایت می‌کند.^۲ اقامه را نیز مستحب مؤکد می‌دانند جز مالکی‌ها که واجب می‌دانند.^۳

کیفیت اذان

چهار مرتبه: **اللَّهُ أَكْبَرُ** دو مرتبه: **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** دو مرتبه: **أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ** دو مرتبه: **حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ** دو مرتبه: **حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ** دو مرتبه: **اللَّهُ أَكْبَرُ** یک مرتبه: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

کیفیت اقامه

دو مرتبه: **اللَّهُ أَكْبَرُ** دو مرتبه - **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** دو مرتبه: **أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ** دو مرتبه: **حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ** دو مرتبه: **حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ** دو مرتبه - **قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ** یک مرتبه: **اللَّهُ أَكْبَرُ** یک مرتبه: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

تذکر: در اذان نماز صبح بعد از «حی علی الفلاح» دو مرتبه می‌گویند: «الصلاة خیر

۱. البته برخی از آنان جمع کردن بین نمازها را در سفر نیز جایز نمی‌دانند.

۲. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۱۴۲.

۳. الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، کتاب الصلاة: حکم الأذان و حکم الاقامة.

من النوم^۱.

مؤلف: این جمله در «صحیح بخاری» و «مسلم» نیامده است. به (صحیح بخاری کتاب الأذان و به (صحیح مسلم) کتاب الصلاة باب صفة الأذان، ح ۳۷۹، مراجعه شود، ولی در کتاب «الموطأ» آمده است که: مؤذن برای نماز صبح نزد عمر بن خطاب آمد، عمر خواب بود، مؤذن گفت: «الصلاة خير من النوم» (نماز بهتر از خواب است) عمر بیدار شد و به مؤذن گفت: این جمله را در اذان صبح قرار بده.^۲

البته برخی از آنان هم گفته اند: ابن خزيمة روایتی نقل کرده که پیامبر اکرم ﷺ به بلال و ابامحذوره دستور داد این جمله را در اذان صبح قرار دهند.^۳

همچنین نقل است که عمر بن خطاب بالای منبر گفت:

«أَيُّهَا النَّاسُ، ثَلَاثٌ كُنَّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَا أَنْهَى عَنْهُنَّ وَأَحْرِمُهُنَّ وَأُعَاقِبُ عَلَيْهِنَّ، وَهِيَ مُتْعَةُ النِّسَاءِ وَ مُتْعَةُ الْحَجِّ وَ حَيٌّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ.»

ای مردم! سه چیز در زمان رسول الله ﷺ بود که من آنها را نهی و تحریم می‌کنم و انجام دهنده، آنها را مجازات می‌کنم، و آنها «متعۀ زنان» و «متعۀ حج» و گفتن «حی علی خیر العمل» است.^۴

۱. صلاة المؤمن القحطاني، ج ۱، ص ۱۴۵ (الأذان والإقامة) بنابراین: اذان ۱۵ جمله است و اقامه ده جمله..
۲. کتاب «الموطأ» از «مالک بن انس» فقیه مدینه و متوفای سال ۱۷۹، هجری قمری است، در مقدمه آن نوشته اند: «کتاب الموطأ» اصح الكتب واشهرها، و اقدمها واجمعها وقد اتفق السواد الأعظم من الملة المرحومة على العمل به...» (مقدمه آن صفحه ۱۲)
- در کتاب الصلاة این کتاب، باب ما جاء في النداء للصلاة حديث ۸، چنین آمده است: و حدثني عن مالك، أن بلغه أن المؤذن جاء إلى عمر بن الخطاب يؤذنه لصلاة الصبح، فوجده نائما، فقال: الصلاة خير من النوم، فأمره عمر أن يجعلها في نداء الصبح).
۳. تحفة الأخوان، تأليف: عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، ص ۷۹.
۴. شرح تجريد قوشچی، مبحث امامت، نیز در جواهر الکلام - ج ۳۰ ص ۱۳۹ آمده است که: مشهور بین فریقین است که عمر بالای منبر گفت: «ايها الناس متعتان كانتا على عهد رسول الله انا أنهي عنهما و احرمهما و اعاقب عليهما: متعة النساء و متعة الحج و في لفظ آخر «ثلاث كن على عهد رسول الله انا أنهي عنهن و احرمهن و اعاقب عليهن و هي متعة النساء و متعة الحج و حي على خير العمل»

مؤلف: در کتاب «معجم فقه السلف»^۱ (الجزء الثانی، ص ۹۲، مسأله ۷۸) آمده است: در روایت صحیح است که: پسر عمر و ابی امامة در اذان «حیّ علی خیر العمل» را می گفتند: صحیح عن ابن عمر، و ابی امامة بن سهل بن حنیف: انهم كانوا يقولون فی اذانهم: حی علی خیر العمل. قال ابن حزم: و هو ثابت عن ابن عمر بأصح اسناد. رواه البیهقی.

تذکر: علاوه بر اذان نماز صبح، حدود یک ساعت پیش از طلوع فجر در مسجد النبی و مسجد الحرام، اذان می گویند و منظور از اذان در آن وقت بیدار شدن برای خوردن سحری، یا برای نماز شب، یا برای غسل و مهیا شدن برای نماز صبح است.^۲

مسأله ۴: نماز خواندن به سمت قبر و کنار قبر و در گورستان جایز نیست و حرام است.

مسأله ۵: واجب است نمازگزار چیزی جلوی خودش بگذارد تا کسی از جلوی او عبور نکند.

مسأله ۶: نمازگزار نباید بگذارد کسی از جلویش عبور کند و چنانچه کسی خواست عبور کند و اصرار بر عبور داشت، در همان حال نماز، جلو او را بگیرد؛ زیرا او شیطان است.

مسأله ۷: چنانچه نمازگزار جلوی خودش چیزی (سُتْرَه) قرار داده باشد، عبور از میان وی و آن چیز جایز نیست و در این مسأله بین مسجد الحرام و سایر مساجد فرقی وجود ندارد، زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «کسی که از جلوی نمازگزار عبور می کند، اگر بداند چه گناهی مرتکب می شود، هر آینه چهل روز (یا چهل سال...) می ایستاد، برایش به تربود از این که از جلوی نمازگزار عبور کند» و این دستور شامل همه مساجد می شود.

۱. معجم فقه السلف، عتره و صحابه و تابعین، تألیف محمد المنتصر الکتانی، الأستاذ بجامعة أم القرى بمكة المكرمة.

۲. صحیح بخاری، کتاب الأذان، باب ۱۳، الأذان قبل الفجر، ح ۶۲۱، و (صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۱۴۹) و (الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، شروط الأذان).

مسأله ۸: نمازگزار نباید اجازه دهد کسی از جلوی او عبور کند و چنانچه کسی خواست از جلوی عبور کند، باید با زدن به سینه او، جلوی عبور او را بگیرد و تا می‌تواند او را برگرداند. و در روایتی آمده است: «دوبار او را منع نماید»، پس اگر آن شخص خودداری نکرد، در این صورت با او بجنگد، زیرا او شیطان است.

مسأله ۹: اگر نمازگزار چیزی جلویش نگذاشت و زن، یا الاغ، یا سگی سیاه از جلوی عبور کرد، نمازش باطل می‌شود.^۱

چگونگی نماز

کسی که می‌خواهد نماز بخواند پس از تحصیل طهارت بدن و لباس و بعد از وضو و بعد از گفتن اذان و اقامه، به طرف قبله می‌ایستد و نیت می‌کند و این اعمال را انجام می‌دهد.

۱. در حالی که به جایگاه سجده نگاه می‌کند «الله اکبر» می‌گوید.

۲. در هنگام گفتن «الله اکبر» دو دست خود را تا مقابل گوش‌ها بالا می‌برد.

۳. مستحب است بعد از «الله اکبر» و قبل از شروع به سوره حمد، این دعا را

بخواند: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ»

یا این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ

وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ نَقِّنِي مِنَ خَطَايَايَ كَمَا يَنْقِي الثَّوْبَ الْأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْني

مِنْ خَطَايَايَ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ»

- سپس می‌گوید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ».

و پس از آن سوره حمد را می‌خواند. و بعد از آن «آمین» می‌گوید، بعد از آن سوره‌ای از

سوره‌های قرآن را قرائت می‌کند یا چند آیه از اول یا وسط و آخر برخی سوره‌ها را می‌خواند.

- پس از آن به رکوع رفته و در حال رفتن به رکوع می‌گوید «الله اکبر» و دو دست برزانو

۱. مسأله ۴ تا ۹، از کتاب «مختصر صفة صلاة النبی»، نوشته الألبانی، نوشته شد.

می‌گذارد و می‌گوید: «سبحان ربی العظیم» و مستحب است این ذکر را سه مرتبه بگوید.
 بعد سر از رکوع بلند کرده می‌گوید: «سمع الله لمن حمده» و بعد از ایستادن و آرام
 گرفتن می‌گوید: «ربنا وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ مِلْءُ السَّمَوَاتِ وَ مِلْ
 الْأَرْضِ وَ مِلْءَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مِلْءَ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدَ».

و اگر نماز را به جماعت می‌خواند بعد از رکوع می‌گوید: «ربنا وَ لَكَ الْحَمْدُ ...» تا
 آخر دعایی که قبلاً نقل شد.

سپس در حالی که برای سجده می‌رود می‌گوید: «الله اکبر» و بر هفت عضو بدن
 خود - یعنی، پیشانی با بینی و کف دو دست و دوزانو و سرانگشتان دو پا - سجده
 می‌کند و می‌گوید: «سبحان ربی الاعلی» سه بار یا بیشتر این ذکر را تکرار می‌کند و
 هرچه دوست داشت دعا می‌کند، پس از آن در حالی که سر از سجده بر می‌دارد
 می‌گوید: «الله اکبر» آنگاه بر پای چپ خود می‌نشیند و دست‌ها را روی زانو می‌گذارد و
 می‌گوید: «رب اغفر لی و ارحمنی و عافنی و ارزقنی و اهدنی و اجبرنی».

سپس در حالی که «الله اکبر» می‌گوید سجده دوم را مثل سجده اول انجام می‌دهد.
 پس از آن «الله اکبر» گویند، برای رکعت دوم بلند می‌شود و سوره فاتحه و یک سوره، یا
 چند آیه از قرآن می‌خواند و به رکوع می‌رود، پس از ذکر رکوع، از رکوع بلند می‌شود و
 مانند رکعت اول دو سجده بجا می‌آورد.

بعد از آن، سر از سجده دوم بر می‌دارد، می‌نشیند و می‌گوید: «التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَ
 الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى
 عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ».

سپس اگر نماز دو رکعتی است، (مانند نماز صبح و نماز جمعه) به نشستن خود
 ادامه می‌دهد و نمازش را با خواندن این عبارت به پایان می‌برد: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ
 عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَ بَارِكْ عَلَى
 مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ، وَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَ الْمَمَاتِ، وَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ». و آنچه از خیر دنیا و آخرت بخواهد دعا می کند و حاجاتی که دارد از خدا می طلبد.

سپس صورت را به سمت راست خود برگردانده و سلام می دهد و می گوید:
«السلام علیکم ورحمة الله»، و پس از آن به سمت چپ سلام می دهد و می گوید:
«السلام علیکم ورحمة الله».

مسأله: بر نمازگزار واجب است در تمام نمازها سوره حمد را بخواند هرچند نماز را به جماعت بخواند و اقتدا کرده باشد، ولی در نمازهایی که آهسته خوانده می شود (مثل نماز ظهر و عصر) مأمومین سوره حمد را هم زمان با امام جماعت بخوانند و در نمازهایی که بلند خوانده می شود، (مثل نماز مغرب، عشا، صبح و نماز جمعه) سوره حمد را در موقعی که امام سکوت می کند بخوانند و الا هم زمان با او به طور آهسته بخوانند و در آنچه ذکر شد فرقی بین نمازهای واجب و مستحب وجود ندارد. و در نماز مغرب و ظهر و عصر و عشا بعد از خواندن «التحيات لله ...» - که قبلاً ذکر شد - «الله اکبر» گویان بلند می شود و در رکعت سوم و چهارم فقط سوره حمد را می خواند، سپس مانند دو رکعت اول رکوع و سجده می کند و در رکعت آخر نماز نیز به همان ترتیب که قبلاً گفته شد می نشیند، با این تفاوت که در رکعت آخر، وقت نشستن پای چپ خود را زیر پای راست گذاشته و نشیمنگاه خود را بر زمین می گذارد و تشهد را به همان کیفیت که قبلاً بیان شد می خواند و اگر خواست دعا می کند و حاجاتش را می طلبد، و سپس به سمت راست و چپ خود سلام می دهد.

مؤلف: شرکت در نمازهای پنج گانه را واجب می دانند.

شرکت در نماز جمعه را نیز واجب می دانند، جز بر مسافر.

اختلاف آنها نسبت به «بسم الله»

بین اهل تسنن، نسبت به گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در نماز، اختلاف وجود

دارد، مالکی‌ها آن را در نماز نمی‌گویند و سوره حمد را بدون «بسم الله» می‌خوانند، حنفی‌ها یا آن را نمی‌گویند یا آهسته می‌گویند، شافعی‌ها بلند می‌گویند، حنبلی‌ها بلند نمی‌گویند.^۱

گفتن «آمین» بعد از حمد

اهل تسنن گفتن «آمین» را بعد از حمد مستحب می‌دانند، و اینکه «آمین» می‌گویند به لحاظ روایتی است که از ابوهریره نقل کرده‌اند،^۲ نه به خاطر این باشد که سوره حمد مشتمل بر دعا است و برای استجابت دعا آمین بگویند، ولی ظاهراً خودشان به این جهت توجه ندارند و خیال می‌کنند امام جماعت دعا کرده و لذا «آمین» می‌گویند.

تذکر: اهل تسنن در موارد خاصی قنوت می‌خوانند ولی به طور کلی خواندن قنوت را پیش از رکوع صحیح می‌دانند اما می‌گویند بعد از رکوع افضل است.^۳

دست بسته نماز می‌خوانند؟

در فقه شیعه دوازده امامی، دست روی دست گذاشتن در حال نماز، اگر به قصد خضوع و ادب و تعظیم برای خدا باشد، بدعت است و جایز نمی‌باشد و اهل بیت علیهم‌السلام از آن نهی کرده و فرموده‌اند: «وَلَا تُكْفِرُوا فَإِنَّمَا يَصْنَعُ ذَلِكَ الْمَجُوسُ»؛ «دست روی دست نگذار؛ زیرا این کار را مجوس انجام می‌دهد».^۴

۱. درباره این اختلاف و اقوال گوناگون آنها، به «چرا، چرا؟»، ج ۱، ص ۴۴، مراجعه شود.

۲. عن أبي هريرة: إن النبي قال: «إِذَا أَمَّنَ الْإِمَامُ فَأَمَّنُوا، فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ تَأْمِينَهُ تَأْمِينِ الْمَلَائِكَةِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». قال ابن شهاب: وكان رسول الله ﷺ يقول: «آمين». المصباح المنير في تهذيب تفسير ابن كثير، ضمن تفسير سوره حمد و صحيح بخاری، كتاب الاذان باب ۱۱۱، ح ۷۸۰.

۳. به ج ۲، «چرا چرا»، ص ۱۹۶، مراجعه شود.

۴. وسائل، باب ۱۵ ابواب قواطع الصلاة، ح ۳.

ولی اکثر اهل تسنن، این عمل را مستحب دانسته و استناد کرده‌اند به یک روایت که در صحیح بخاری^۱ و صحیح مسلم^۲ آمده است و در این روایت هم نیامده که پیامبر ﷺ چنین دستوری داده است، بلکه در آن آمده که: «به مردم امر می‌شد که در نماز دست راست را روی ذراع دست چپ بگذارند» [و در این روایت بیان نشده که چه کسی این دستور را داده است]، لذا سنی‌های مالکی که پیرو مذهب «مالک» هستند، آن را قبول نکرده و مثل شیعه، با دست باز نماز می‌خوانند.^۳

ضمناً: اهل سنتی که آن را مستحب می‌دانند، در کیفیت آن اختلاف دارند، برخی تنها در حال قرائت دست راست را روی دست چپ می‌گذارند، برخی بعد از رکوع هم چنین می‌کنند، برخی دست‌ها را روی سینه، برخی روی شکم، و برخی زیر شکم می‌گذارند.^۴ و خلاصه با هم اختلاف شدید دارند که در مسجد الحرام و مسجد النبی اختلافشان مشهود است. و بعضی از آنان گفته‌اند: دست به سینه گذاشتن در غیر نماز و برای غیر خدا جایز نیست.^۵

مستحبات بعد از نماز

مستحب می‌دانند نمازگزار بعد از نماز سه مرتبه بگوید: «استغفرالله» و پس از آن بگوید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَمِنْكَ السَّلَامُ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ، وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ». آنگاه ۳۳ مرتبه «سبحان

۱. صحیح بخاری، کتاب الاذان، ص ۱۲۰، باب ۸۷، ۷۴۰.

۲. صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ص ۲۰۵، حدیث ۴۰۱.

۳. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، همان، ص ۲۳۱.

۴. تحفة الاخوان بن باز، ص ۸۲، سؤال ۲۵. ولی در الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۱، «وضع اليد الیمنی

علی الیسری» اقوال را به گونه دیگر نقل کرده است.

۵. کتاب: فضل المدینه، تألیف عبدالمحسن بن حمد العباد، ص ۴۳.

الله» و ۳۳ مرتبه «الحمد لله» و ۳۳ مرتبه «الله اکبر» بگوید که مجموعاً (۹۹) عدد می شود و برای تکمیل عدد (۱۰۰) بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ، وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» سپس آیه الكرسي: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ...﴾. (البقرة ۲۵۵). و سورة توحيد و سورة اخلاص. و سورة فلق و سورة ناس را می خواند. و مستحب است که این سه سوره را بعد از نمازهای صبح و مغرب سه بار تکرار کند. و نیز ده مرتبه بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ، وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

نمازهای نافله

مستحب می دانند در شبانه روز نافله هایی به این شرح خوانده شود. چهار رکعت قبل از نماز ظهر و چهار رکعت بعد از آن. چهار رکعت قبل از نماز عصر. دو رکعت قبل از نماز مغرب و دو رکعت بعد از آن. دو رکعت قبل از نماز عشا و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت قبل از نماز صبح.^۱ یازده رکعت به عنوان نماز شب، و در شب های ماه مبارک رمضان، نماز تراویح را برگزار می کنند. البته نسبت به نماز شب بیش از این و کمتر نیز گفته اند.^۲

نماز تراویح

اهل تسنن در ماه مبارک رمضان نماز شب را به جماعت و به اسم «نماز تراویح»^۳ برگزار می کنند.

از «صحیح بخاری» و «مسلم» معلوم می شود که در زمان پیامبر اکرم ﷺ و در

۱. صلاة المؤمن القحطاني، ج ۱، صلاة التطوع، ص ۲۹۶.

۲. صلاة المؤمن القحطاني، ج ۱، صلاة التطوع، ص ۳۲۲.

۳. وجه نام گذاری آنها به «تراویح» این است که بعد از هر چهار رکعت استراحت می کنند. (صلاة المؤمن، القحطاني، ص ۳۴۶).

حکومت ابوبکر و اوائل حکومت عمر، نافله‌ها به جماعت برگزار نمی‌شد.^۱ مدتی از حکومت عمر گذشته بود، شبی از شبهای ماه مبارک رمضان وارد مسجد شد، ملاحظه کرد که مردم به طور پراکنده نافله‌ها را می‌خوانند ولی در گوشه ای از مسجد، چند نفر نافله‌ها را به جماعت می‌خوانند، عمر گفت: اگر همه مردم نافله‌ها را به جماعت بخوانند بهترو چشمگیرتر است و در پی آن تصمیم گرفت و مردم را امر کرد به جماعت برگزار کنند، شب بعد وارد مسجد شد، دید نمازها را به جماعت برگزار می‌کنند، گفت: نافله‌ها را به جماعت خواندن بدعت است ولی این بدعت خوب بدعتی است. نِعَمَ الْبِدْعَةُ هَذِهِ.^۲

در کتاب «الفقه علی المذاهب الأربعة»^۳ چنین آمده است. مستحب است نماز تراویح به جماعت برگزار شود ولی در ابتدا بیست رکعت نبوده و در عهد صحابه بر آن افزودند و بیست رکعت خواندند، و مستحب است تمام قرآن تا پایان ماه رمضان در نماز تراویح خوانده شود.^۴

نماز میت

نماز میت طبق فقه اهل تسنن به این صورت است:
دست‌ها را بالا می‌برند و «الله اکبر» می‌گویند، پس از آن عده‌ای از آنها مستحب می‌دانند دست‌ها را روی سینه - دست راست را روی دست چپ - بگذارند، پس از آن آهسته می‌گویند: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».
سپس سوره حمد را آهسته می‌خوانند، بعد از آن مستحب می‌دانند یک سوره

۱. صحیح بخاری، کتاب صلاة التراویح، ج ۲۰۰۹ وح ۲۰۱۳، و مسلم، باب الترغیب فی قیام رمضان و هو التراویح، ح ۷۵۶.

۲. صحیح بخاری، کتاب صلاة التراویح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۱۰.

۳. ج ۱، مباحث صلاة التطوع، صلاة التراویح).

۴. درباره این بدعت به کتاب «چرا چرا»، ج ۱، ص ۲۰۸ مراجعه شود.

کوچک یا چند آیه خوانده شود.

پس از آن، در حالی که دست‌ها را بالا می‌برند تکبیر دوم را می‌گویند، «البته بعضی از آنها بالا بردن دست‌ها را فقط در تکبیر اول مستحب می‌دانند ولی اکثراً مستحب می‌دانند در هر چهار تکبیر دست‌ها را بالا ببرند و روایاتی نیز در این رابطه نقل کرده‌اند.^۱ و آهسته می‌گویند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».^۲

پس از آن تکبیر سوم را می‌گویند و برای میت دعا می‌کنند و دعا‌های مختلف، با عبارات کوتاه یا طولانی می‌خوانند، مانند:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيَّتِنَا وَمَيِّتِنَا وَشَاهِدِنَا وَغَائِبِنَا صَغِيرِنَا وَكَبِيرِنَا ذَكْرِنَا وَأُنْثَانَا، اللَّهُمَّ، مَنْ أَحْيَيْتَهُ مِنَّا فَاحْيِهِ عَلَى الْإِسْلَامِ وَمَنْ تَوَفَّيْتَهُ مِنَّا فَتَوَفَّهُ عَلَى الْإِيمَانِ، اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَ لَا تُضِلَّنَا بَعْدَهُ»

و یا «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَعَافِهِ وَاعْفُ عَنْهُ وَأَكْرِمْ نُزُلَهُ وَوَسِّعْ مَدْخَلَهُ وَاعْسِلْهُ بِمَاءِ الثَّلَجِ وَالْبَرْدِ وَنَقِّهِ مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يَنْقَى الثَّوْبُ الْأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ وَأَبْدِلْهُ دَاراً خَيْراً مِنْ دَارِهِ وَأَهْلاً خَيْراً مِنْ أَهْلِهِ وَزَوْجاً خَيْراً مِنْ زَوْجِهِ، وَأَدْخِلْهُ الْجَنَّةَ، وَأَعِزَّهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ».^۳

پس از آن در حالی که دست‌ها را بالا می‌برند تکبیر چهارم را می‌گویند و بدون اینکه چیزی بخوانند مقدار کمی می‌ایستند. بعد در حالی که صورت را به سمت

۱. صلاة المؤمن القحطاني، ج ۳، ص ۱۲۹۲.

۲. الدروس المهمة، تأليف: عبدالله بن باز، ص ۲۰ و صحيح مسلم، كتاب الصلاة (۱۷) باب: الصلاة على النبي بعد التشهد، ح ۴۰۵ - ۴۰۶.

۳. صلاة المؤمن، القحطاني، ج ۳، ص ۱۲۹۵.

راست خود بر می گردانند می گویند: «السلام علیکم ورحمة الله» و نماز تمام می شود.^۱
 برخی از آنها مستحب می دانند بعد از تکبیر چهارم و قبل از سلام نیز مقداری
 برای میت دعا کنند.^۲

هرچند نماز بر میت را واجب کفایی می دانند، یعنی، یک نفر که مشغول نماز
 شد از دیگران ساقط می شود و همراهی دیگران را لازم نمی دانند، و چنانچه کسی
 نخواند مورد اعتراض قرار نمی گیرد، همان گونه که عده ای از خودشان هم برای
 نماز میت صبر نمی کنند، ولی مناسب است شیعیان به منظور رعایت هماهنگی
 و پرهیز از بدبینی و اختلاف، در نماز اموات آنها شرکت کنند و همراه آنها نماز را
 بخوانند. و چنانچه شرکت کردند نماز را به کیفیتی که ذیلاً خواهد آمد بخوانند.

نماز براموات آنها طبق فقه شیعه

به طور کلی نماز میت پنج تکبیر دارد، پس در نماز براموات آنها چنانچه نمازگزار
 پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کفایت می کند:
 پس از تکبیر اول بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»
 پس از تکبیر دوم بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».
 پس از تکبیر سوم بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ».
 پس از تکبیر چهارم بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ».
 سپس تکبیر پنجم را بگوید و تکبیر پنجم پایان نماز است و نیازی به سلام نیست.^۳
 دو یادآوری:

۱. اهل تسنن تکبیر پنجم را نمی گویند ولی چنانچه کسی آن را بگوید صحیح

۱. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۳، ص ۱۳۰۰.

۲. همان.

۳. عروة الوثقی، کیفیت نماز میت.

می‌دانند، لذا ما «شیعیان» در حال سکوت آنها، دعای بعد از تکبیر چهارم را - که چند جمله بیش نیست - می‌خوانیم و تکبیر پنجم را می‌گوییم و نماز را تمام می‌کنیم.

۲. در نماز بر میت، نمازگزار می‌تواند بین تکبیرها، علاوه بر دعاهایی که نقل شد، دعاهای دیگر نیز بخواند، برای مؤمنین دعا کند یا قرآن بخواند و جایز است سوره حمد را که مشتمل بر حمد و ثنای الهی و دعا است بخواند و خلاصه چنانچه آنها نماز را طولانی کردند ما هم می‌توانیم حتی بعد از تکبیر اول، علاوه بر دعایی که ذکر شد سوره حمد را بخوانیم و اشکال ندارد.

محل سجده طبق فقه شیعه

بر همگان روشن است که شیعه دوازده امامی طبق حدیث شریف ثقلین، خود را ملزم می‌داند به کتاب خدا، قرآن کریم و به سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که از طریق معتبر و به وسیله عترت آن حضرت به اثبات رسیده، عمل کند، و قول و فعل و تقریر عترت پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی ائمه معصومین علیهم السلام را، قول و فعل و تقریر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داند و هرگز موضع خود را تغییر نداده و به هیچ وجه و عنوانی از این مسیر خارج نشده و نخواهد شد، ان شاء الله تعالی.

بر این اساس: فقهای شیعه از فرمایشات و عمل رسول الله صلی الله علیه و آله، و ائمه علیهم السلام استفاده کرده و فتوا داده‌اند که، شرط است چیزی که بر آن سجده می‌شود، یا زمین باشد یا چیزهایی که از زمین می‌روید به شرط اینکه خوراکی و پوشاکی و چیزهای معدنی نباشد، و خلاصه این که، فرش و کلیه ملبوسات و مأکولات و معادن، از مظاهر دنیا و مورد علاقه نوع بشر است و سجده بر آنها از خلوص و خضوع می‌کاهد، لذا طبق روایت معتبر، سجده بر آنها صحیح نیست.

شخصی به نام هاشم بن الحکم به امام صادق علیه السلام گفت: به من خبر ده، بر چه چیز سجده جایز است و بر چه چیز جایز نیست؟ فرمود: سجده جایز نیست مگر بر

زمین و بر آنچه زمین آن را می‌رویاند، جز رویدنی که خوردنی یا پوشیدنی باشد. هاشم بن الحکم به آن حضرت گفت: فدایت شوم علت این که سجده بر خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها جایز نیست چیست؟

فرمود: علتش این است که سجده خضوع برای خدای عزوجل است و سزاوار نیست بر چیزی که خوردنی و پوشیدنی است سجده نمود، بجهت اینکه أبناء دنیا - دنیا پرستان - بنده چیزهایی هستند که می‌خورند و می‌پوشند و سجده کننده در حال سجده، خدای عزوجل را عبادت می‌کند، پس سزاوار نیست پیشانی خود را بر معبود - چیز مورد علاقه - دنیا پرستان مغرور، قرار دهد.^۱

بر این اساس فقهای شیعه سجده بر فرش را صحیح نمی‌دانند و اینکه بر مهر سجده می‌کنند، مهر خصوصیت ندارد بلکه منظور سجده نمودن بر زمین است ولی به جهت رعایت نظافت و سهولت جابجا نمودن و همراه داشتن، خاک را در اندازه‌های مختلف بصورت مهر در می‌آورند تا در نماز بر آن سجده کنند.

و لازم نیست سجده بر خصوص مهر باشد، بلکه سجده بر سنگ مرمر و سنگ سیاه و بر چوب و بر حصیر و بر دستمال کاغذی که از کاه و چوب و چیزهایی که سجده بر آن صحیح است، درست شده، و بر کاغذ و بر تسبیح گلی یا چوبی و مانند اینها، صحیح است، البته در سجده بر تسبیح باید دانه‌های آن به قدری باشد که پیشانی لااقل به اندازه یک دوریالی روی دانه‌های آن قرار گیرد.^۲ ولی اهل تسنن معتقدند که سجده بر هر چیزی، هرچند فرش کثیف باشد صحیح است.

۱. مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَخْبَرَنِي عَمَّا يَجُوزُ السُّجُودُ عَلَيْهِ وَ عَمَّا لَا يَجُوزُ قَالَ السُّجُودُ لَا يَجُوزُ إِلَّا عَلَى الْأَرْضِ أَوْ عَلَى مَا أَنْبَتِ الْأَرْضُ إِلَّا مَا أَكَلَ أَوْ لَبَسَ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ قَالَ لِأَنَّ السُّجُودَ خُضُوعٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عَلَى مَا يُؤْكَلُ وَ يُلْبَسُ لِأَنَّ أَبْنَاءَ الدُّنْيَا عَبِيدٌ مَا يَأْكُلُونَ وَ يَلْبَسُونَ وَ السَّاجِدُ فِي سُجُودِهِ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَصْغَحَ جَنْبَهُتُهُ فِي سُجُودِهِ عَلَى مَعْبُودٍ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا الَّذِينَ اغْتَرَّوا بِغُرُورِهَا (وسائل الشيعة: أبواب ما يسجد عليه، باب ۱، ح ۱).

۲. به عروه الوثقی: فصل فی السجود، مسأله ۱ مراجعه شود.

بلی آنها هم می‌گویند که محل سجده شرایطی دارد مثلاً می‌گویند: شرط است محل سجده خشک باشد و همچنین شرط است که سُست نباشد.^۱ لذا سجده بر چیز ترو بر چیز سست که پیشانی روی آن آرام نمی‌گیرد را صحیح نمی‌دانند.

سجده پیامبر ﷺ بر زمین و حصیر

۱. (صحیح بخاری) [کتاب الأذان (ص ۱۳۲)] باب: السجود علی الأتف فی الطین. ذیل حدیث: (۸۱۳) «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: «فَصَلَّى بِنَا النَّبِيِّ ﷺ حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ الطِّينِ وَ الْمَاءِ عَلَى جَبْهَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ...»؛ ابوسعید خدری گفت: به امامت رسول خدا ﷺ نماز خواندیم تا اینکه من اثر گل و آب را در پیشانی پیامبر اکرم ﷺ دیدم».

۲. (صحیح بخاری) [کتاب الأذان] باب: من لم يمسح جبهته و انفه حتى صلى. حدیث (۸۳۶): ابوسعید الخدری قال: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَسْجُدُ فِي الْمَاءِ وَ الطِّينِ حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ الطِّينِ فِي جَبْهَتِهِ؛ ابوسعید خدری گفت: دیدم رسول خدا ﷺ در آب و گل سجده می‌کرد و اثر گل را در پیشانی آن حضرت دیدم.

۳. «صحیح بخاری» [کتاب التیمم] باب: ۱- حدیث (۳۳۵): «... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا»؛ پیامبر ﷺ فرمود برای من زمین، محل سجده، و تیمم قرار داده شده است».

۴. (صحیح بخاری) [کتاب الصلاة، (ص ۶۸)] باب: الصلاة علی الحصیر. حدیث (۳۸۰):

... قَالَ أَنَسُ: فَقُمْتُ إِلَى حَصِيرٍ لَنَا قَدْ اسْوَدَ مِنْ طُولِ مَا لَبَسَ، فَنَضَحْتُهُ بِمَاءٍ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ صَفَفْتُ أَنَا وَ التَّيْمَ وَ زَاءَهُ، وَ الْعَجُوزُ مِنْ وَرَائِنَا، فَصَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رُكْعَتَيْنِ ثُمَّ انْصَرَفَ؛ «انس گفت: حصیری که داشتیم و چرک و سیاه شده بود با آب

۱. الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۱، «الفرض السادس من فرائض الصلاة» السجود - شروطه ص ۲۳۲.

شستم پس پیامبر ﷺ ایستاد و من و یتیم پشت سر آن حضرت صف بستیم و پیرزن پشت سرما (ایستاد) و بامامت رسول خدا ﷺ دو رکعت نماز خواندیم، پس آن حضرت رفت.

۵. «صحیح مسلم» [کتاب المساجد (ص ۲۹۵)] حدیث (۶۵۸) همین حدیث را آورده است.

۶. «صحیح بخاری» [کتاب الصلاة، (ص ۶۸)] باب: الصلاة على الخمرة. حدیث (۳۸۱): «... عَنْ مَيْمُونَةَ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي عَلَى الْخُمْرَةِ^۱ مَيْمُونَةَ (همسر رسول خدا ﷺ) گفت: پیامبر اکرم ﷺ روی سجاده‌ای که از شاخه خرما درست شده بود نماز می‌خواند.

۷. همچنین «سمهودی» در همان کتاب جزء ۲، ص ۴۵۰، آورده است که: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَطْرَحُ حَصِيرًا كُلَّ لَيْلَةٍ إِذَا انْكَفَتِ النَّاسُ عَنْهُ، وَرَاءَ بَيْتِ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ ثُمَّ يُصَلِّي صَلَاةَ اللَّيْلِ؛ «شب‌ها که مردم به خانه‌های خود می‌رفتند رسول خدا ﷺ حصیر می‌آورد و پشت خانه حضرت علی علیه السلام پهن می‌کرد و نماز شب می‌خواند».

مؤلف: در «صحیح بخاری» [کتاب الاذان، (ص ۱۰۴)]، باب: الاذان للمسافرين اذا كانوا جماعة [ذیل حدیث (۶۳۱)] آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: ... صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي؛ نماز را همان‌گونه که من می‌خوانم بخوانید.

۱. الخمرة، سجادة صغيرة تعمل من سعف النخل وتعمل بالخيوط. عمدة القارى، شرح البخارى، ج ۱، فى شرح هذا الحديث

خرمه، سجاده کوچکی است که از شاخه خرما درست شده و با نخ به هم پیوسته شده است. در مدینه منوره معنای «الخمرة» را سؤال کردم، شخصی که با اطلاع و ملایم بود شرح بخاری را آورد، وقتی معنای «الخمرة» را خواند خندید و گفت: «الخمرة» همان سجاده ایرانی‌ها است که در مسجد پهن و روی آن نماز می‌خوانند. گفتم: الحمد لله حجت بر شما تمام است، شما هم سجاده حصیری تهیه کن. باز لبخند زد و حرفی نزد.

طبق این روایات سجده نمودن ما «شیعیان» بر زمین و بر سجاده حصیری مطابق عمل و نماز رسول الله ﷺ است و این اهل تسنن هستند که باید مانند ما روی سجاده حصیری یا روی زمین و تربت سجده کنند نه اینکه ما مانند آنها بر فرش سجده کنیم و این ما هستیم که باید به آنها اعتراض کنیم که چرا روی این فرش ها سجده می کنید نه آنها.

در مدینه منوره کتابی به دستم رسید به نام «صِفَةُ صَلَاةِ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ التَّكْبِيرِ إِلَى التَّسْلِيمِ كَأَنَّكَ تَرَاهَا»، تألیف: محمد ناصرالدین الألبانی^۱

در این کتاب، کیفیت و چگونگی نماز پیامبر اکرم ﷺ را از تکبیرة الإحرام تا سلام نماز، طبق روایات معتبر خود اهل سنت بررسی و بیان کرده است.

روی جلد و در مقدمه آن، از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده که فرمود: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»؛ «نماز را همان گونه که من می خوانم بخوانید».

در مقدمه آن تأکید کرده که، مسلمانان باید به گونه ای که پیامبر ﷺ نماز خوانده است، نماز بخوانند.^۲

و در کیفیت و چگونگی سجده پیامبر اکرم ﷺ چنین گفته است:
پیامبر اکرم ﷺ بیشتر اوقات بر زمین سجده می کرد، و اصحاب آن حضرت در شدت گرما با آن جناب نماز می خواندند و هرگاه یکی از آنان نمی توانست پیشانی خود را بر زمین بگذارد، لباسش را پهن می کرد و بر لباسش سجده می کرد.^۳

۱. محل چاپ و نشر: مکتبة المعارف للنشر والتوزيع لصاحبها سعد بن عبد الرحمن الراشد، الرياض.

۲. در مقدمه کتاب نوشته است: این کتاب بارها افست و تجدید چاپ شده و حتی در برخی کشورها با مختصر تصرفی در آن، بدون اطلاع من، آن را تجدید چاپ نموده و از فروش آن سود فراوانی برده اند. یادآور می شوم: یک نفر از علمای شیعه عربستان کتاب مزبور را ملاحظه کرد و گفت: نویسنده این کتاب از محدثین معروف و مورد قبول اهل تسنن عربستان است.

۳ عین عبارت او چنین است: و كان يسجد على الأرض و «كان أصحابه يصلون معه في شدة الحر، فإذا لم يستطع أحدهم أن يمكن جبهته من الأرض؛ بسط ثوبه فسجد عليه».*

و آن حضرت می فرمود: «زمین برای من و برای امتم محل سجده و محل تیمم قرار داده شده است» و پیامبر اکرم ﷺ گاهی اوقات روی زمین گل آلود سجده می کرد، و این در ماه رمضان اتفاق افتاد که باران آمد و از سقف مسجد آب جاری شد.

ابوسعید خدری می گوید: «من اثر آب و گل را بر پیشانی و بینی رسول خدا ﷺ دیدم»^۱ و برنامه پیامبر ﷺ این بود که برخی اوقات بر حصیر و بر چیزی که از شاخه خرما و از رویدنی زمین [گیاه، مانند ساق گندم و سایر چیزهایی که از زمین می روید] بافته شده بود، نماز می خواند.^۲

پیامبر اکرم ﷺ برخی اوقات بر «خُمره» نماز می خواند و در ذیل صفحه، به نقل از

⇒

* لأن مسجده ﷺ لم يكن مفروشه بالحصير ونحوه، ويدل لهذا أحاديث كثيرة جدا، منها الحديث الذي يعقب هذا، وحديث أبي سعيد الآتي
** مسلم وأبو عوانه.

۱. و كان يقول: «... و جعلت الأرض كلها لي و لأمتي مسجداً و طهوراً، فأينما أدركت رجلاً من أمتي الصلاة، فعنده مسجده، وعنده طهوره، [وكان من قبلي يعظمون ذلك، انما كانوا يصلون في كئاسهم و بيعهم]»
و كان ربما سجد في طين و ماء، وقد وقع له ذلك في صبح ليلة إحدى و عشرين من رمضان؛ حين أمطرت السماء، و سال سقف المسجد، و كان من جريد النخل، فسجد ﷺ في الماء و الطين، قال أبوسعيد الخدری: «فأبصرت عینای رسول الله ﷺ و علی جبهته و أنفه أثر الماء و الطین».
* أحمد والسراج والبيهقي بسند صحيح.
** بخاری و مسلم.

۲. «وكان يصلي على الخمرة» * أحياناً، و «على الحصير» أحياناً، وصلى عليه - مرة - و قد اسود من طول ما لبس» **

* البخاری و مسلم. «الخمرة»: مقدار ما يضع الرجل عليه و وجهه في سجوده؛ من حصير أو نسيجه خصوص و نحوه من النبات، ولا يكون خمرة إلا في هذه المقدار. «نهايه».

** البخاری و مسلم، و في الحديث دليل على أن الجلوس على شيء ما، هو لبس له، فيدل على تحريم الجلوس على الحرير؛ لثبوت النهي عن لبسه في «الصحيحين» و غيرهما، بل ورد فيهما النهي الصريح عن الجلوس عليه، فلا تغتر بمن أباحه من الكبار.

«نهایه»، «خمرة» را چنین معنا کرده است: «خُمره» قطعه حصیر بافته شده از شاخه خرما، و مانند شاخه خرما از رویدنی (النبات) است که هنگام سجده، صورت را بر آن می‌گذارند.

مؤلف: هدف از آوردن عبارات و روایات اهل تسنن این است که، روشن و مبرهن شود که پیامبر اکرم ﷺ بر زمین و حصیر و برگ‌یاه و چیزی که از گیاه بافته شده، سجده می‌کرده است، اصحاب آن حضرت نیز بر زمین سجده می‌کرده‌اند، مگر در موقعی که (از جهت داغی زمین) نمی‌توانسته‌اند بر زمین سجده کنند که در چنین موردی بر لباسشان سجده کرده‌اند.

براین اساس، اصل اولیه این بوده که پیامبر اکرم ﷺ و اصحاب آن حضرت بر زمین سجده می‌کردند.

و با توجه به مطالب یاد شده، معلوم گردید که سجده شیعیان بر سنگ فرش مسجد و بر حصیر، صددرصد مطابق عمل پیامبر ﷺ و روایات است، همچنین معلوم شد، سجده کردن شیعیان بر مهر و تربت و بر تسبیح سنگی و گلی و چوبی، سجده بر زمین و بر چیزی است که از زمین می‌روید، و صددرصد صحیح است و این شیعیان هستند که مثل پیامبر ﷺ نماز می‌خوانند نه آنان که بر فرش سجده می‌کنند.

مضافاً بر اینکه فرش‌های فعلی از مواد نفتی و حدود ۵۰ سال قبل درست شده و طبق معنایی که خود اهل تسنن برای بدعت نموده‌اند به طور قطع سجده بر فرش‌های فعلی از مصادیق بارز بدعت است و هر بدعتی ضلالت و گمراهی است.

عبدالله بن باز، مفتی پیشین عربستان در کتاب فتاوی مهمه لعموم الأمة.. شماره ۱۱، صفحه ۳۲ از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ، فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ، وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»؛ «پرهیز کنید از اموری که حادث شده و در سابق وجود نداشته است، زیرا به طور یقین هر حادث شده‌ای بدعت است و هر بدعتی ضلالت و گمراهی است».

و در صفحه ۳۱ گفته است: «الْبِدْعَةُ مَا أُحْدِثَ عَلَى غَيْرِ مَثَالٍ سَابِقٍ»؛ «بدعت، هر چیز تازه است که در گذشته مانند نداشته است».

مؤلف: معلوم است که سجده بر این فرشها حادث است و سابقاً وجود نداشته است، بنابراین بدعت بودن آن قطعی و مسلم است.

برخی از آنان در مقام توجیه عمل خود - در سجده بر فرش - گفته اند: این فرشها در زمان پیامبر ﷺ وجود نداشت و اگر وجود داشت آن حضرت بر آنها سجده می کرد.

ولی این توجیه از جهات متعددی باطل و غیر قابل قبول است، زیرا:
اولاً: این توجیه تنها یک ادعای بدون هیچ گونه دلیلی است و بیشتر به غیب گویی شباهت دارد نه به منطق و برهان، لذا هیچ ارزشی ندارد.

ثانیاً: عبادات و شرایط آنها توقیفی است که باید از ناحیه پیامبر ﷺ و با دلیل معتبر ثابت بشود و با اگر و مگر چیزی ثابت نمی شود، و الاً تمام بدعتها با این گونه توجیهها حل می شد و جایی برای بدعت و حرمت آن باقی نمی ماند.

ثالثاً: باتوجه به این که در حدیث «جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً» سجده بر زمین و تیمم بر آن در یک سیاق و در کنار هم قرار داده شده است، و چنانچه گفته شود: اگر این فرشها در زمان پیامبر ﷺ وجود داشت، آن حضرت بر آنها سجده می کرد، باید گفته شود: اگر این فرشها در آن زمان وجود داشت آن حضرت بر آنها تیمم می کرد و حال اینکه هرگز چنین نگفته و نمی گویند.^۱

۱. در کتاب (الفقه على المذاهب الأربعة)، كتاب الطهارة أركان التيمم، (ص ۱۵۷) چنین آمده است:

و أما أركانه: فمنها: النية ... ومنها: الصعيد الطهور، و در ذیل آمده است:

۱. الشافعية، قالوا: ان المراد بالصعيد الطهور: التراب الذى له غبار، ومنه الرمل اذا كان له غبار، فإن لم يكن لهما غبار فلا يصح التيمم بهما.

۲. الحنابلة، قالوا: ان المراد بالصعيد هو التراب الطهور فقط.

۳. الحنفية، قالوا: ان الصعيد الطهور هو كل ما كان من جنس الأرض، فيجوز التيمم على التراب و الرمل و الحصى و الحجر... ولا يجوز التيمم على الأشجار و الزجاج و المعادن المنقولة....

رابعاً: پیامبر اکرم ﷺ با فرموده خود، «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً» معین فرمود که اصل در سجده این است که بر زمین انجام شود و به منظور توسعه برامت، در برخی اوقات بر حصیر و خمره و رویدنی از زمین، سجده کرد و اصحاب آن حضرت هم، تنها در صورت عدم تمکن از سجده بر زمین، بر لباس سجده کرده اند نه مطلقاً.

خامساً: - طبق مبنای اهل تسنن، که تنها سنت و عمل پیامبر اکرم ﷺ را ملاک صحت عبادات می دانند، می توان به آنان گفت - اشتغال یقینی برائت یقینی لازم دارد و چنانچه بر زمین و حصیر و مانند آن سجده انجام گیرد، برائت یقینی حاصل می شود ولی با سجده بر فرش برائت یقینی حاصل نمی شود.

برخی دیگر از آنان که باید گفت بیش از حد عوام هستند. در مقام توجیه عمل خود می گویند: «فرش ها هم از زمین است».

ولی پاسخ آنها نیز واضح است، زیرا در عرف خودشان، زمین و فرش دو مقوله و دو حقیقت متباین هستند و می گویند: «ارض مفروش» زمین فرش شده، و در عبارت «اللبانی» که در صفحات قبل گذشت، آمده است:

اصحاب پیامبر ﷺ وقتی نمی توانستند پیشانی خود را بر زمین بگذارند، لباسشان را پهن می کردند و بر آن سجده می نمودند. «فَإِذَا لَمْ يَسْتَطِعْ أَحَدُهُمْ أَنْ يُمَكِّنَ جَبْهَتَهُ مِنَ الْأَرْضِ، بَسَطَ ثَوْبَهُ فَسَجَدَ عَلَيْهِ».

و این عبارت به وضوح گویای این است که زمین چیزی است و آنچه روی آن پهن می کنند چیز دیگری است.

همچنین در کتاب «مُخْتَصَرُ صِفَةِ صَلَاةِ النَّبِيِّ» تألیف «اللبانی» (ترجمه فارسی، صفحه ۵۵) چنین نوشته اند:

سجده بر زمین و همچنین بر چیزهایی مانند: لباس، فرش، حصیر و مانند اینها،

که بین زمین و پیشانی مانع باشند جایز است. به طوری که ملاحظه می‌کنید، خودشان تصریح کرده‌اند که لباس و فرش، زمین نیست بلکه اینها مانع رسیدن پیشانی بر زمین است. و خلاصه به فرش، زمین گفته نمی‌شود و الا باید بگویند تیمم بر فرش هم صحیح است و نمی‌گویند.

مناظره

یک نفر از اهل سنت در مسجد النبی گفت: چرا ایرانی‌ها برای نماز، در آن قسمت که سنگ فرش است جمع می‌شوند مگر بهشت آنجا است؟ گفتم: اولاً تنها ایرانی‌ها آنجا نمی‌روند بلکه تمام شیعیان، طبق فقه و به فتوای فقها و علمایشان وظیفه دارند بروند آنجا که سنگ فرش است و الا نمازشان صحیح نیست، ثانیاً شما هم باید بروید آنجا که سنگ فرش است چون طبق روایتی که در «صحیح بخاری» آمده^۱ رسول الله ﷺ فرمود: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً» «برای من زمین محل سجده و تیمم قرار داده شده است».

نیز در صحیح مسلم کتاب الصلاة، باب متابعة الامام والعمل بعده» ح ۴۷۴ آمده است که: رسول الله ﷺ در سجده پیشانی خود را بر زمین می‌گذاشت «يضع جبهته على الارض»

و این فرش‌ها زمین نیست و حدود پنجاه سال قبل درست شده و مصنوعی و از مستحدثات است و پیامبر ﷺ و اصحاب آن حضرت، یقیناً روی چنین فرش‌هایی سجده نکرده‌اند و شما به دستور رسول الله ﷺ عمل نمی‌کنید، به طوری که رسول الله ﷺ نماز می‌خواند نماز نمی‌خوانید به علاوه این فرش‌ها زیر پای این مردم کثیف شده و غیر بهداشتی است و تسبیح چوبی دستم بود به او گفتم من هرگز روی این فرش‌ها سجده

۱. صحیح بخاری: کتاب التیمم، باب ۱، ح ۳۳۵.

نمی‌کنم و همیشه روی این تسبیح سجده می‌کنم شما هم روی این فرش‌ها سجده نکن، خندید و گفت: من نمی‌دانم، ولی در فقه ما سجده بر فرش صحیح است.

گفتم: اگر این فرش‌ها تر باشد، روی آن سجده می‌کنی؟

گفت: خیر می‌روم جایی که خشک باشد.

گفتم: چرا جای دیگر می‌روی مگر اینجا که تراست جهنم است و آنجا که خشک است بهشت است؟ خندید و گفت: در فقه ما سجده بر چیز تر صحیح نیست.

گفتم: در فقه شیعه نیز سجده بر فرش صحیح نیست، لذا می‌روند روی سنگ فرش و آنجا نماز می‌خوانند.

گفت: پس چرا بعضی از شیعیان روی فرش‌ها سجده می‌کنند؟

گفتم: فقهای شیعه (به عنوان تقیه مداراتی) فرموده‌اند که در مانند مسجد النبی که محل اجتماع مسلمانان است و اهل سنت طبق مذهبشان بر فرش سجده می‌کنند، به منظور حفظ وحدت و برای جلوگیری از تفرقه و اختلاف و بدبینی نسبت به یکدیگر، هنگامی که در صف جماعت آنها قرار گرفتید و تقیه ایجاب کرد، سجده بر فرش صحیح است.

با این توضیح خوشحال شد و گفت: من وهابی نیستم، مالکی هستم، و مایل بودم چگونگی امر را بدانم که روشن شدم، سپس از وهابیون ابراز تنفر کرد و گفت اینها آدم‌های متعصب و خشنی هستند و خود را سلفی می‌دانند و پس از تشکر خدا حافظی کرد.

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
وَأَخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ



پاسخ‌های ما به چند پرسش فقهی و اعتقادی^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

مرقومه آیت الله اشتهااردی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله الذى لم يشرك (حين ان شاء خَلَقَ ماسواه) احداً ولا شيئاً، فلا يجوز عقلاً ان يشركه غيره فى عبادته. والصلاة والسلام على جميع انبيائه ولا سيما النبى الخاتم الذين بعثوا للتنبيه والإرشاد الى هذا التوحيد المطلق فتنبه قوم من الجن والانس وهم اقل ولم يتنبه آخرون وهم الأكثر. وعلى أوصيائهم ولا سيما وصى النبى الخاتم - على بن ابى طالب والاثنى عشر عليهم صلوات الله الملك القدوس.

در ماه ذى القعدة الحرام ۱۴۲۴ هـ.ق در مدينه منوره ادام الله انوار ذوى الأنوار الى ما شاء، كتابى به دستم رسيد كه مؤلف محترم آن، فاضل محترم سماحة حجة

۱. این رساله در سال ۱۳۸۲ چاپ و منتشر شد، و در سال ۱۳۸۳ توسط «حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت» تجدید چاپ شد و محدداً با مختصر اصلاحاتی ضمیمه این مجموعه گردید.

الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی عطایی اصفهانی زیدت توفیقاته که نام آن کتاب را (پرسش و پاسخ در مدینه منوره) قرار داده است.

حقیر با استعجال آن کتاب شریف را من البدو الی الختم مروری کردم، الحق و الانصاف اکثر آنچه مرقوم داشته است، سؤالاً و جواباً (چون پاسخ‌های آن پرسش‌ها را از کتاب‌های خود اهل تسنن آورده) بر طبق انصاف بدون اعمال تعصب مذهبی بیان فرموده است. امید است إن شاء الله تعالی ذات اقدس الهی جزای خیر از جانب اهل بیت عصمت و طهارت به مؤلف محترم مرحمت فرماید و بیش از پیش توفیق شناسایی طریقه آل عصمت و طهارت علیهم‌السلام را عنایت فرماید.

لکن مسأله مخالفت با طریقه آل البيت علیهم‌السلام ریشه دارد آن هم ریشه عمیقی که به این زودی شاخ و برگ آن قطع نخواهد شد و آنچه که به نظر حقیر فعلاً می‌رسد این است که تنها علم و دانش در رفع اختلاف کفایت نمی‌کند بلکه باید علم و دانش با قدرت و توانایی و نفوذ هماهنگی کند.

چنانچه ائمه دین علیهم‌السلام هم نتوانستند پیش ببرند چون علم بود و قدرت نبود. علامه حلی رحمته‌الله و خواجه نصیر الدین طوسی رحمته‌الله هماهنگی کردند با هلاکو خان مغول که تازه مذهب تشیع را پذیرفته بود و مذهب اهل بیت را مقداری رواج دادند. و یا لاقول قدرت، مخالف با علم نباشد. و به عبارت دیگر ذات اقدس الهی هم عالم است و هم قادر و این دو صفت ذاتی، هر وقت پیاده شد بر بندگان و بندگان مظهر این دو صفت بودند تمام اختلافات برداشته می‌شود. اما اگر علم الهی بود و قدرت، قدرت شیطانی، محال است اصلاح جامعه بر طبق مرام انبیاء و اوصیای آنان، چون شیطان، ضد رحمان است و جمع بین ضدین عقلاً محال است.

اگر ممالک اسلامی و سران آنها هماهنگی کنند یک جلسه و نشستی در امور دینی با هم داشته باشند، عملاً و قولاً امید این هست شیطان عقب‌نشینی کند.

همان‌گونه که بنیان‌گذار جمهوری اسلامی حضرت امام راحل، خمینی - روح الله - مکرر و مشدد قولاً و کتباً سفارش اکید در وحدت فیضیه و دانشگاه کردند و

همه علماء معاصرین و مراجع دینی هم صحت او را پذیرفته اند نظر به همین معنا داشته اند که علم و قدرت هماهنگی کنند.

و شاید معنای ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾^۱.

اشاره به همین جهت است چون نصرت خدا، بدون به کار زدن علم و قدرت الهی متحقق نمی شود. و همه گرفتاری های انبیاء سلف هم همین مقابله قدرت با علم بوده و فعلاً خصوص کشور ایران - به واسطه خون هزاران شهید - اعم از علما و روحانیون و دانشجویان عزیز بلکه عده ای از اساتید دانشگاه و بقیه اقشار جمعیت حتی ارتش محترم و ... فی الجمله هماهنگی بین قدرت و علم به دست رسیده، این نعمت عظمای کم سابقه بلکه بی سابقه را غنیمت بدانیم.

با این که دولت اسلامی ایران، مذهبی جعفری است، با سایر کشورهای اسلامی خصوصاً کشور حجاز که مرکز نبوغ اسلام و طلوع خورشید تابان الی یوم القيمة، تماس و در جهت پیش برد مقصد اهل بیت (علیهم السلام) به طوری که - در عین حال این که هرکس به مذهب خود عمل می کند - بدگویی نسبت به هم دیگر نکنند و به طریق قانونی، در مقابل کفاری که اتفاق کرده اند بر علیه اسلام ناب، هم صدا باشند.

صدهزاران خیط یکتا را نباشد قوتی چون بهم برتافتی اسفندیارش نگسلد و اگر چنین کاری دست دهد بسیاری بدبینی ها و زشت گویی ها از بین خواهد رفت. چنانچه در زمان مرحوم آیت الله العظمی الحاج آقا حسین بروجردی (رحمه الله) در سوریه هم چون تصمیمی به وسیله مرحوم آیت الله الحاج الشیخ عبدالکریم زنجانی (رحمه الله) با عده ای از دانشمندان و علماء اهل تسنن گرفته شد و مرحوم آیت الله زنجانی حدیث معروف بین الفریقین «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»^۲ را عنوان کرد، نتیجه این شد که در سوریه تقیه از بین برود و از جهت مهر و

۱. سوره محمد / ۷.

۲. «مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هرکس آن را سوار شد نجات یافت و هرکس از آن تخلف نمود

تسبیح و مسواک و سایر اختلافات به طریق آزادانه به کار زده شود و از آن زمان تا کنون حکومتین (ایران و سوریه) اختلاف سیاسی هم ندارند و اثر این‌گونه وحدت‌ها به مراتب بیش از آثار نقض و ابرام‌های طرفین است و یا نسبت شرک و کفر و زندقه و ... (که از طرف گروه تندرو به شیعیان اهل‌بیت عصمت و طهارت خصوصاً شیعیان ایران بلکه دولت اسلامی ایران) شایع شده است و بیایید به آیه ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾^۱ و به آیه ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾^۲ عمل کنیم نه به تزریقات و تبلیغات و بلندگوهای کفار، مطلقاً اعم از اهل کتاب یا غیر اهل کتاب و نه ضربه زدن بر فرق مسلمین، بعضی بعض دیگر را، تا امثال مؤلف محترم دامت توفیقاتهم. به تبلیغ معارف اسلامی و بالا بردن افکار عمومی در توحید و خداشناسی و کردار و رفتار و گفتار اخلاق بپردازند که این همه عقب‌ماندگی اخلاق مسلمین عمده‌اش اختلاف عملی مسلمین خودشان با خودشان است نه خودشان با غیر مسلمین، اعاذنا الله من شرور انفسنا التي منها توجه ذوى القدرة الى الدنيا وما يتعلق بها وأيقظنا من نومة الغفلة والنسيان والحمد لله أولاً وآخراً وظاهراً وباطناً.

اقل الطلاب على پناه اشتهاى فى الليلة الاولى من ذى الحجة سنة ١٤٢٤ هـ.ق بالمدينة المنورة.

⇒

(سوار نشد) هلاک گردید.

۱. سوره اسراء / ۸۴؛ «[ای پیامبر] بگوهر کس بر حسب ساختار [روانى و بدنى و بینش] خود عمل مى‌کند.»

۲. سوره کافرون / ۶؛ «دین شما برای خودتان و دین من برای خودم.»

لزوم تبعیت از اهل بیت علیهم السلام

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱

خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

قال رسول الله ﷺ:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَ عَهْدٌ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ^۲

ای مردم، من دو چیز گران قیمت در میان شما می گذارم یکی کتاب خدا و دیگر عترتم، اهل بیتم، پس به آن دو چنگ زنید تا هرگز گمراه نشوید، خداوند لطیف خبیر به من خبر داد و با من عهد کرد که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ^۳.

مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، هر کس آن را سوار شد نجات یافت و هر کس از آن تخلف نمود (سوار نشد) هلاک گردید.

و در صحیح مسلم چنین آمده است: عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ قَالَتْ: قَالَتْ عَائِشَةُ خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ غَدَاةً وَ عَلَيْهِ مِرْطٌ مَرْحَلٌ مِنْ شَعْرٍ أَسْوَدَ فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (الاحزاب / ۳۳).

۱. الاحزاب / ۳۳.

۲. جامع احادیث الشيعة، مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله، ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص ۳۲.

۳. همان، ص ۲۸.

عایشه گفت: صبحگاهی پیامبر اکرم ﷺ [از منزل خارج شد در حالی که عبایی بر دوش داشت پس حسن فرزند علی خدمت آن حضرت آمد، پیامبر او را داخل عبا نمود، پس از آن حسین آمد، او را با حسن زیر عبا جا داد، سپس فاطمه آمد، او را نیز زیر عبا جا داد، سپس علی آمد پس او را داخل عبا نمود، پس از آن گفت: خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.^۱

مؤلف: شیعیان در سفر به حج و عمره، برخی امور سؤال برانگیز را از برادران اهل سنت مشاهده می‌کنند و مایل هستند منشأ و وجه اختلاف آنها را با عقاید و اعمال ما شیعیان بدانند و نوعاً از روحانیون محترم پاسخ آنها را جویا می‌شوند.

از چند سال پیش که توفیق مکرر در تشریف به حج و عمره را جهت پاسخگویی به مسائل شرعی داشته‌ام، بعضی از روحانیون از اینجانب خواستند مسائل محلّ خلاف را که چشم‌گیر و مورد توجه عموم است، بررسی و با توضیح کوتاهی در اختیار زوار محترم قرار دهم. که در این رساله تا حد امکان درخواست آنها را اجابت نمودم. یادآور می‌شوم که اصل این رساله را در سال ۱۳۸۲ و در ایامی که در مدینه منوره بودم، در فرصت‌های مناسب نوشتم و از صحاح و مسانید اهل تسنن، تنها صحیح بخاری^۲ و مسلم که اهل سنت آنها را صحیح‌ترین و معتبرترین کتاب‌های خود

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل اهل بیت النبی ﷺ (۶/ ۲۴۲۴)، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان، ۱۴۲۰ق الطبعة الاولى.

توجه: روایاتی که از صحیح مسلم نقل می‌کنم تماماً از این نسخه است.

۲. صحیح بخاری، چاپ: مکتبة دار السلام: الرياض، مؤسسة الجریسی، الطبعة الثانية، ذوالحجة ۱۴۲۴ق.

توجه: روایاتی را که از صحیح بخاری با تعیین صفحه و شماره روایت، نقل کرده‌ام، تماماً از این نسخه است.

یادآوری: صاحب «صحیح بخاری» به نام «محمد بن اسماعیل» ایرانی و متولد در ایران بوده و در سمرقند فوت شده و همانجا دفن شده است - به مقدمه «صحیح بخاری» مراجعه شود و صاحب «صحیح مسلم» مسلم بن الحجاج، ایرانی و اهل نیشابور بوده و در نیشابور فوت کرده و در همانجا دفن شده است: به مقدمه کتاب مزبور، ص ۴۱ مراجعه شود.

می‌دانند نزد این جانب بود و گاهی هم از کتابخانه مسجد النبى و نوشته‌های بن باز استفاده می‌کردم.^۱

لزوم تبعیت از اهل بیت علیهم السلام در بیان مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله

سزاوار نیست احدی از مسلمانان، در وجوب پیروی و لزوم تبعیت از عترت طاهره در امور دینی و تکالیف الهی، از فروع عملیه و اصول اعتقادی، و تقدیم فتاوا و روایات آنها بر گفته‌ها و روایات دیگران تردید و یا شبهه کند، هرچند معتقد به ولایت و خلافت و جانشینی آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله در امور سیاسی و امور دنیوی نباشد، زیرا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله این امر را در حدیث ثقلین که مورد اتفاق شیعه و سنی بوده و بسیاری از بزرگان و عالمان دین بر صحت آن اعتراف دارند، بیان فرمود و آن را محکم و استوار نمود و بر آن تأکید فرمود، [آیت الله بروجردی سپس می‌گویند]: رسول خدا صلی الله علیه و آله معارف الهیه و واجبات دینی و سنن نبویه و تمام آنچه را مردم به آن نیاز دارند به عترت سپرد و نزد آنها ودیعه و امانت گذاشت و به همین جهت عترت را عِدْل (هم‌سنگ) قرآن مجید قرار داد و در موارد متعدد و جاهای بسیار سفارش به پیروی آثار آنها فرمود، به تمسک و اعتصام و اهتدا به هدایت آنها و به اخذ از علوم و دانش آنها توصیه نمود، و مردم را از ردّ بر آنها و از تخلف نمودن از فرامین آنان نهی فرمود، همان گونه که این مطلب از احادیث متعدده متواتره ظاهر می‌شود.

یکی از آن احادیث، حدیث معروف به حدیث ثقلین است که شیعه و سنی بر آن

⇒

لازم است توجه شود که اهل تسنن این دو کتاب را صحیح‌ترین کتاب‌ها بعد از قرآن می‌دانند، به مقدمه صحیح بخاری صفحه اول و به مقدمه صحیح مسلم، ص ۷ مراجعه شود.

۱. مطالبی نیز از «صلاة المؤمن» نقل کرده‌ام، این کتاب - دو جلد در یک مجلد - تألیف سعید بن علی بن وهف القحطانی است. وی از شاگردان بن باز بوده و در این کتاب اکثراً حرف‌های او را بازگو نموده است و ظاهراً مورد قبول اهل تسنن حجاز است.

اتفاق دارند. چرا که سی و چهار نفر از اصحاب رسول خدا ﷺ این حدیث را از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند و علاوه بر علما و محدثین امامیه بیش از یکصد و هشتاد نفر از بزرگان و مشاهیر علما و محدثین آنها در کتاب‌های صحیح و معتبر خود با سندهای صحیح - نزد خودشان - آن را روایت و ثبت کرده‌اند.^۱

مرحوم آیت‌الله بروجرودی رحمته‌الله، پس از این مقدمه - که آن را تلخیص و ترجمه نمود - حدیث شریف ثقلین را از کتاب‌های معروف و مورد قبول اهل تسنن نقل کرده است و سپس به طور مفصل، معنا و مطالبی که از آن استفاده می‌شود را بررسی و توضیح داده و در پایان فرموده است.

حاصل آنچه ذکر کردیم این شد که پیامبر اکرم ﷺ بر همه امت واجب فرمود، در امور شرعیه و تکالیف الهیه به عترت طیبه متمسک شوند و وجوب تمسک به اهل بیت علیهم‌السلام را مؤکد و مشدد و محکم فرمود و با کلمات عدیده و الفاظ گوناگون این امر را محکم و استوار نمود، به گونه‌ای که انکار آن ممکن نیست و تأویل آن جایز

۱. لا ینبغی لأحد من المسلمین أن یرتاب أو یشکّ فی وجوب تباعة العترۃ الطاهرة فی الامور الدینیة و التکالیف الإلهیة من الفروع العملیة و الأصول الاعتقادیة و تقدیم فتاویهم و روایاتهم علی أقوال غیرهم و احادیثه و لو لم یعتقد ولا یتهم و خلافتهم عن النبی ﷺ فی السیاسة المدنیة و استصلاح الامور الدینیة فانه ﷺ قد بین هذا الأمر و أوضحه و شدّده و اکّده فی حدیث الثقلین المتفق علیه بین الفریقین كما صرّح به جلّ علماء الاسلام [إلی ان قال] أن النبی ﷺ استودع اطائب عترته و أفاخم ذریته المعارف الإلهیة و الفرائض الدینیة و السنن النبویة و جمیع ما یرتفع الیه الناس و لأجل ذلك جعلهم اعدال کتاب و اوصی الأمة کلها فی مواضع کثیرة و موارد عدیده باتباع آثارهم و الاعتصام بهم و الاهتداء بهدایتهم و الأخذ من علومهم و نهامهم عن الردّ علیهم و التخلّف عنهم كما یرتفع من الاحادیث المتعددة المتواترة، منها الحدیث المعروف بحديث الثقلین المجمع علیه بین الفریقین فإنه قد رواه عن النبی ﷺ اربع و ثلثون من الصحابة و الصحابیات و اخرجه مضافاً الی علماء الامامیة و محدّثیهم اکثر من الثمانین و المائة من أكابر اهل السنّة و مشاهیر علمائهم و محدّثیهم فی جوامعهم و صحاحهم و سننهم بأسانید صحیحة منهم ... جامع احادیث الشیعة: ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص ۲۹.

نمی باشد.^۱

خلاصه این که، حدیث مبارک ثقلین را خاصه و عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده اند و این حدیث شریف، امامت و خلافت و مرجعیت ائمه معصومین علیهم السلام را ثابت و قطعی فرموده و برای شخص عاقل و با انصاف جای هیچ گونه شک و تردیدی باقی نگذاشته است.

گذشته از حدیث ثقلین، احادیث کثیره دیگری وجود دارد که آنها را نیز شیعه و سنی به طور متواتر نقل کرده اند و همه آنها حاکی از این است که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله هدایت و سعادت و نجات مسلمانان را منوط به پیروی از اهل بیت و اطاعت از آنان دانسته اند، مانند حدیث سفینه، که اباذر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ».^۲

«مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، هر کس آن را سوار شد نجات یافت و هر کس از آن تخلف نمود (سوار نشد) هلاک گردید».

حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی رحمته الله این حدیث را از کتاب های معروف اهل تسنن نقل کرده و فرموده است:

متجاوز از صد نفر از بزرگان علمای عامه در جوامع و مصنفاتشان این حدیث را روایت کرده اند.^۳

۱. وقد تحصل ممّا ذكر أنّ النّبي صلی الله علیه و آله اوجب على الامة قاطبة التمسك بالعترة الطيبة في الامور الشرعية والتكاليف الالهية واكد وجوبه وشدده ووثقه وكرزه بكلمات عديدة والفاظ مختلفة بحيث لا يمكن انكاره ولايجوز تأويله وانما اکتفينا بذلك مع أنّ كثيراً من طرق الحديث قد تضمنت مضافاً الى المذكورات ما يدل على حجّية اقوالهم ووجوب اتّباعهم وحرمة مخالفتهم اختصاراً فانّ في ذلك غنى وكفاية. همان: ص ۵۲.

۲. جامع احاديث الشيعة، ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص ۲۸.

۳. اخرج الحاكم عن ابي ذر كما في الصواعق ص ۱۸۴، أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله قال: إنّ مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك. [الى ان قال] و اخرج هذا الحديث غيرهم من اكابر علماء العامة في جوامعهم و مصنفاتهم ما يربو على المائة ... همان، ص ۲۸.

مؤلف: روایات در لزوم اطاعت از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام بسیار و بنای این رساله بر اختصار است خصوصاً که در همین دو حدیث کفایت و اتمام حجت است و همه مؤمنین توجه دارند که فقهای شیعه به استناد همان احادیث خصوصاً حدیث ثقلین، در مقام استنباط احکام شرعی و فتوا به فروع فقهی به روایات صادره از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت آن حضرت رجوع می‌کنند.

کمال نهایی در پرتو وحدت است

یکی از اهم امور و اوجب واجبات، بر همه مسلمانان اتحاد و حفظ وحدت و همدلی و در کنار یکدیگر بودن و پرهیز از تفرقه و جدایی است. خداوند متعال فرموده است:

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۱

«همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که دشمنان یکدیگر بودید پس میان دلهای شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. این‌گونه خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند. باشد که شما راه یابید.»

به مقتضای این آیه شریفه، هر مسلمانی گذشته از آن که موظف است به قرآن و عترت - که بهترین حبل و دستاویز انسان‌هاست - تمسک جوید، باید همراه مسلمانان و در کنار آنان باشد و هماهنگی به ریسمان الهی اعتصام جویند و هرگز از اتحاد و اتفاق و همدلی که نعمت ویژه الهی و منشأ رسیدن به کمال نهایی است

کمال نهایی در پرتو وحدت است ﴿۲۱۳﴾

غفلت نکنند و از خطر اختلاف و دشمنی با همدیگر که همانند حرکت در لبه پرتگاه و گودال آتش است، غافل نشوند و توجه داشته باشند که نزاع و کشمکش موجب سست شدن و از بین رفتن قدرت و شوکت است و خداوند سبحان مسلمانان را از آن برحذر داشته است. ﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾؛^۱ «با هم نزاع نکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود».

همچنین بر همه مسلمانان است که در پرتو وحی الهی، زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند و از اختلاف و تفرقه و تشّت که پیروی از گام‌های شیطان است پرهیز نمایند، زیرا او دشمن آشکار انسان‌ها است و بارزترین مظهر عداوت او، ایجاد اختلاف و تفرقه و آشوب است. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾؛^۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید همگی به اطاعت خدا در آیید و گام‌های شیطان را دنبال مکنید که او برای شما دشمنی آشکار است».

و باید توجه داشت که منشأ اتحاد یا اختلاف دانشمندان‌اند و از سویی روشن است که توده مردم، تابع دانشمندان و مبلغان و گویندگان‌اند، اگر آنان حقایق را به دور از تعصب و لجاج و عناد و صرفاً به منظور ارشاد و هدایت بازگو کرده و بنویسند، هرگز شکاف و بدبینی در جوامع پدید نمی‌آید، اما چنانچه آنان از روی تعصب و عناد سخن گویند و افرادی کینه توز و تشّت طلب باشند، امیدی به اتفاق و اتحاد و اصلاح و رشد جامعه مسلمانان نخواهد بود و امت اسلامی هرگز طعم گوارای وحدت را نخواهند چشید، و به کمال مطلوب و خداپسند دست نخواهند یافت.

۱. سوره انفال / ۴۶.

۲. سوره بقره / ۲۰۸.

از این رو قرآن کریم علما و دانشمندان را قبل از دیگران و بیش از سایرین، سفارش به اتحاد می‌کند و خطر اختلاف را به آنها هشدار می‌دهد و از عذاب روزی می‌ترساند که در آن برخی چهره‌ها دگرگون می‌گردد. ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾^۱

«و چون کسانی مباشید که پس از آنکه دلایل آشکار برایشان آمد پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند و برای آنها عذابی سهمگین است در آن روزی که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه گردد. اما سیاه‌رویان به آنان گویند آیا بعد از ایمانتان کفر ورزیدید. پس به سزای آن که کفر می‌ورزیدید این عذاب را بچشید.»

البته قرآن مجید ارائه حق و اقامه برهان و جدال احسن را می‌ستاید و به آن امر می‌کند ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾^۲ «بگو دلیلتان را بیاورید.» ﴿وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۳ «به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نما.» ولی اختلاف را، بعد از علم و روشن شدن واقع که غرضی جز نیل به هدف پلید نفسانی در آن نیست، زیانبار دانسته و دانشمندان را مسؤول آن اعلام نموده و منشأ تفرقه بعد از علم و آگاهی به حق را ظلم و بغی و تجاوز دانسته است. ﴿وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾^۴

﴿وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾^۵ «و فقط پس از آن که علم برایشان آمد راه تفرقه پیمودند آن هم به صرف حسد و برتری‌جویی میان همدیگر.»

۱. سوره آل عمران / ۱۰۵ و ۱۰۶.

۲. سوره بقره / ۱۱۱.

۳. سوره نحل / ۱۲۵.

۴. سوره بقره / ۲۱۳.

۵. سوره شوری / ۱۴.

و بر همگان روشن است که ظلم و تجاوز و تعدی، هرگز موجب سعادت جوامع مسلمان نخواهد بود.

بر این اساس لازم است دانشمندان و صاحب نظران برای ایجاد وحدت و استواری پایه‌های اتحاد و اتفاق و الفت و هماهنگی در بین مسلمانان، کوشش نمایند و در عین ارشاد و هدایت و برطرف نمودن شبهات و پاسخ به سؤالات و راهنمایی و ارشاد آنها، از آنچه موجب تفرقه و بدبینی می‌شود پرهیز کنند.

البته این مطلب نباید به معنای اجتناب از گفتن سخن حق و روشن ساختن واقعیت و تبیین حقیقت تلقی شود، زیرا چنانچه حق و حقیقت مخفی بماند و بیان نشود موجب از بین رفتن حق و سبب گمراهی مردم می‌شود، لذا بر علما و دانشمندان است که بدور از جو سازی و تهمت و افترا حق را بیان کنند و مردم را از گمراهی نجات دهند.

با توجه به مطالب مزبور، در این رساله سعی شده از الفاظ توهین آمیز و عباراتی که موجب تفرقه است دوری شود و در حدّ ارائه حقیقت و اقامه دلیل و برهان بر آن و نهایتاً از باب ﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۱ «به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نما.» از کتاب‌های مقبول نزد خودشان مطالب را بازگو و حق را تبیین کرده و پاسخ سؤالات داده شده است. در این نوشتار چنانچه خلاف این پیش آمده سهو قلم است که امید می‌رود تذکر داده تا اصلاح گردد، در عین حال ﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾^۲ «و باید عفو کنند و گذشت نمایند مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشد؟» و ما تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

۱. سوره نحل / ۱۲۵.

۲. سوره نور / ۲۲.

اختلاف ما با آنها در وضو

پرسش ۱: چرا ما «شیعیان» در وضو - پس از شستن صورت - دست‌ها را از بالا به پایین می‌شوئیم و با آب وضو که در کف دست مانده است جلوی سر را مسح می‌کنیم و روی پا را نیز با آن مسح می‌کنیم ولی اهل تسنن مانند ما وضو نمی‌گیرند و عده‌ای از آنها تمام سر را با گوش‌ها مسح می‌کنند و پاهایشان را به جای مسح می‌شویند؟

پاسخ: ما «شیعیان دوازده امامی» در برخی از واجبات وضو با اهل تسنن اختلاف داریم:

۱. در فقه ما، شستن صورت از بالا به پایین واجب است. ولی اهل تسنن به اتفاق گفته‌اند: شستن صورت از بالا به پایین مستحب است.^۱

۲. در فقه ما، شستن دست‌ها از بالا به پایین واجب است ولی اهل تسنن به اتفاق گفته‌اند: شخص مخیر است دست‌ها را از پایین به بالا یا به عکس بشوید و اتفاق نموده‌اند بر اینکه از پایین (از سرانگشت‌ها) به بالا شستن مستحب است.^۲

۳. در فقه ما «شیعیان» مسح کردن جلوی سر واجب است ولی اهل تسنن در مسح سر اختلاف دارند.

مالکی‌ها گفته‌اند: مسح تمام سر واجب است.

حنبل‌ها گفته‌اند: مسح تمام سر و گوش‌ها واجب است.

- گوش‌ها را از سر و جزء آن دانسته و روایتی نیز بر این مطلب نقل کرده‌اند.^۳

حنفی‌ها گفته‌اند: مسح یک چهارم سر واجب است.

۱. الفقه على المذاهب الخمسة، ص ۳۵: الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۵۴ صلاة المؤمن، القحطانی، ج ۱، صص ۴۱، ۴۲.

۲. الفقه على المذاهب الخمسة، ص ۳۵: الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۵۴، صلاة المؤمن، القحطانی، ج ۱، صص ۴۱ و ۴۲.

۳. صلاة المؤمن: على بن وهف القحطانی: ج ۱، ص ۴۵.

شافعی‌ها گفته‌اند: مسح بعضی از سر- هر مقدار که باشد- واجب است.^۱
و برخی از آنها هم گفته‌اند: اگر به جای مسح، سر را بشویند یا به آن آب بپاشند
کفایت می‌کند.^۲

۴. در فقه شیعه مسح نمودن روی پا واجب است ولی اهل تسنن به اتفاق
گفته‌اند: واجب است پاها را بشویند.^۳

بنابر آنچه نقل شد، محل خلاف بین ما و آنها چهار مورد است:

۱. ما شستن صورت را از بالا به پایین واجب می‌دانیم ولی آنها مستحب می‌دانند.
دلیل ما بر این امر روایاتی است مبنی بر اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وضو صورت
مبارکشان را از بالا به پایین می‌شسته‌اند و روایتی نیز نقل شده که امام علیه السلام امر فرموده
است: «اغسل من اعلی وجهک الی اسفله»؛^۴ صورت را از بالا به پایین بشوید.

اما اهل تسنن گفته‌اند: آیه شریفه: فَأَغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ^۵ امر به شستن کرده و از
جهت کیفیت شستن، مطلق است و در آن نفرموده است از بالا بشوید. و روایات
نیز استحباب از بالا شستن را ثابت می‌کند نه وجوب آنرا.

۲. ما شستن دست‌ها را از بالا به پایین واجب می‌دانیم ولی آنها مستحب می
دانند.

دلیل ما بر این امر روایات بیانیه است، که رسول الله صلی الله علیه و آله دست‌ها را از بالا به
پایین می‌شست و روایت صحیح‌ه‌ای نیز از امام علیه السلام وارد شده که حضرت در مقام

۱. الفقه علی المذاهب الخمسة، صص ۳۶، ۳۷؛ الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، صص ۳۶، ۵۴؛

صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، صص ۴۲، ۴۶.

۲. همان.

۳. همان.

۴. وسائل الشیعة: ابواب الوضوء، باب ۱۵، / ح ۲۲.

۵. سوره مائده / ۶.

تفسیر آیه مربوط به وضو فرموده است:

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که به نماز می‌ایستید، صورت و دستها را تا آرنج بشویید؛ و سرو پاها را تا مفصل برآمدگی پشت پا مسح کنید».

سه تذکر:

۱. در آیه مبارکه حدّ و مقدار دست که باید در وضو شسته شود تا آرنج تعیین شده است، زیرا «مرافق» جمع «مرفق» به معنای «آرنج» است و چون هنگامی که گفته شود دست را بشویید، ممکن است به ذهن برسد که دست‌ها را تا مچ بشویید، چرا که عرفاً این مقدار شسته می‌شود، برای رفع این توهّم، فرموده است، تا آرنج بشویید «الی المرافق».

از این توضیح معلوم شد که کلمه «الی» در آیه فوق، فقط برای بیان حد شستن و مقدار آن می‌باشد نه کیفیت شستن. به طوری که برخی از اهل تسنن توهّم کرده و مدعی شده‌اند که باید ولو به نحو استحباب دستها را از سرانگشتان به طرف آرنج بشویند و به ظاهراًیه تمسک کرده‌اند.

توضیح اینکه این مطلب در آیه، مانند آن است که - مثلاً - به خادم مسجد بگویند: «اكنس المسجد من الباب الى المحراب» مسجد را از درب آن تا محراب جارو بزن، در اینجا منظور گوینده بیان حد و مقداری است که باید جارو بزند و نمی‌خواهد بگوید: از کجا شروع و به کجا ختم کن.

با این توضیح روشن شد که آیه، تنها مقداری از دست را که باید بشویند ذکر کرده و متعرض کیفیت شستن نشده است، خصوصاً که در آیه، کلمه «مِنْ» نیامده است.

۲. کلمه «ب» که در «برؤسکم» می‌باشد، طبق روایات معتبره به معنای «تبعیض» است، یعنی «قسمتی» از سر را مسح کنید. عده‌ای از اهل لغت نیز گفته‌اند: «ب» به معنای «تبعیض» می‌آید. ابن هشام نیز در مغنی حرف الباء به این مطلب اشاره کرده است. بر این اساس این که جمعی از اهل تسنن، تمام سرو حتی برخی از آنها، گوش‌ها را مسح می‌کنند، از آیه استفاده نمی‌شود و ارتباطی به آیه ندارد.

۳. در قرآن‌ها «وَأَرْجُلَكُمْ» به فتح لام نوشته شده است لذا باید توجه نمود که آیا «ارجلکم» به «وجوهکم» عطف شده یا به محل «رؤسکم»؟! به نظر شیعه قرار گرفتن «ارجلکم» پاها در کنار «رؤسکم» سرها، گویا و گواه بر این است که پاها نیز باید مانند سر مسح شود نه این که آنها را بشویند، و اگر «ارجلکم» بفتح لام قرائت می‌شود به لحاظ آن است که عطف بر محلّ «برؤسکم» است نه عطف بر «وجوهکم».

زیرا در میان «وجوهکم» و «ارجلکم» یک جمله مستقل فاصله است و در عطف به یکی از آنها «الأقرب یمنع الابدع» حاکم است، به علاوه عده‌ای از قراء «ارجلکم» را به کسر لام خوانده‌اند، گذشته از اینها اعراب

کلمه، شرعاً حجّیت ندارد و حکمی را ثابت نمی‌کند، چون اعراب گذاری‌ها از جانب رسول الله ﷺ

باید دست‌ها را از بالا به پایین بشویید.^۱

۳- ما مسح سر را واجب و متعین می‌دانیم ولی آنها با ما در این مورد اختلاف دارند، بین خودشان نیز اختلاف وجود دارد، به شرحی که قبلاً بیان کردم.

دلیل ما روایات فراوانی است که دلالت و صراحت دارند بر وجوب مسح مقداری از جلوی سر، یکی از آن روایات صحیح زراره است که به امام باقر علیه السلام عرض کرد:

«عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَلَا تُخْبِرُنِي مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ وَقُلْتَ إِنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ وَبَعْضِ الرَّجْلَيْنِ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَنَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ مِنَ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - فَأَغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ فَعَرَفْنَا أَنَّ الْوَجْهَ كُلَّهُ يَتَّبِعِي أَنْ يُغْسَلَ ثُمَّ قَالَ - وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ ثُمَّ فَصَّلَ بَيْنَ الْكَلَامِ فَقَالَ وَ امْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ فَعَرَفْنَا حِينَ قَالَ - بِرُءُوسِكُمْ أَنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ لِمَكَانٍ الْبَاءِ»^۲.

از کجا دانستی که مسح به بعضی از سر و به بعضی از پا می‌باشد؟ حضرت فرمود: ای زراره این حکم را رسول الله صلى الله عليه وآله فرموده و در باره آن آیه از طرف خدا نازل شد، خداوند متعال فرمود: (فَأَغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ) پس از این جمله فهمیدیم که باید همه صورت را شست. - تا آنکه فرمود: - پس از آن خداوند متعال، بین کلام فاصله انداخت (یعنی جمله دوم را از جمله اول جدا نمود) و فرمود: (وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ) پس - از اینکه در شستن صورت «با» نیاورد و در مسح سر «با» آورد - و «برؤوسکم» فرمود دانستیم که مسح به بعضی از سر است، به خاطر «باء».

خلاصه اینکه، آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه مسح مقداری از سر واجب است،

⇒

نبوده است.

با این توضیحات معلوم شد که جهت روشن شدن کیفیت شستن و مسح نمودن باید سراغ عمل و سنت رسول الله صلى الله عليه وآله رفت که به وسیله اهل بیت آن حضرت بیان شده است.

۱. وسائل الشیعه: ابواب الوضوء، باب ۱۹، ح ۱.

۲. وسائل الشیعه: باب ۲۳، از ابواب وضوء، ح ۴.

زیرا معلوم است که «باء» در جمله «برؤسکم» زاید نیست و اصل عدم زیاده و بر خلاف فصاحت و بلاغت است، و روایات فوق در مقام سؤال و بیان و تفسیر آیه مبارکه صریح است که «باء» در «برؤسکم» برای تبعیض می‌باشد.

اما اهل تسنن بلحاظ اختلاف آنها در فهم آیه شریفه و نداشتن روایات قابل قبول نزد خودشان، گرفتار اختلاف شده‌اند و برخی از آنان روایتی نقل کرده‌اند که رسول الله ﷺ تمام سر مبارکش را مسح کرد و دستش را از جلوی سر آورد تا پشت سر و باز برگرداند به جلوی سر.^۱

روایت دیگری هم نقل کرده‌اند که گوش‌ها از سر (جزء سر) است.^۲

نیز روایتی نقل کرده‌اند که: دو انگشت سبابه را داخل گوش‌ها ببرند و دو انگشت ابهام را روی گوش‌ها بکشند.^۳ البته این را از مستحبات مسح سر می‌دانند.

خلاصه، از آیه شریفه استفاده می‌شود که شستن صورت و مسح سر با هم تفاوت دارند و صورت بدون حرف «باء» آمده ولی سر با حرف «باء» آمده است و عده زیادی از علمای اهل تسنن اعتراف و قبول کرده‌اند که «باء» برای تبعیض است و برخی هم گفته‌اند «باء» زائده است لذا گفته‌اند: باید تمام سر را مسح نمود.^۴

۴. ما «شیعیان دوازده امامی» واجب می‌دانیم که روی پاها مسح شود ولی اهل تسنن به اتفاق می‌گویند، باید پاها را مانند صورت و دست‌ها بشویند.^۵

۱. صحیح بخاری ح ۱۸۵ و مسلم ح ۲۳۵.

۲. ابن ماجه در کتاب الطهارة، ح ۴۴۳ و صلاة المؤمن القحطانی ج ۱ ص ۴۵.

۳. ابوداود ح ۱۴۲ و دیگران نقل کرده‌اند، به صلاة المؤمن القحطانی ص ۴۲ مراجعه شود.

۴. تفصیل اقوال آنها در: الفقه على المذاهب الاربعه ج ۱ ص ۳۶ آمده است. ابن هشام در مغنی حرف الباء، از قول بعضی نقل کرده که «باء» در آیه شریفه برای تبعیض است.

۵. (مذاهب چهارگانه اهل تسنن در اصل شستن پاها اتفاق دارند ولی در کیفیت شستن اختلاف دارند، حنفیه، مالکیه و حنابله گفته‌اند: الفرض غسل الرجلین مع الکعبین، شافعیه گفته‌اند: الفرض غسل

دلیل ما علاوه بر روایات فراوان^۱ - که صریح در این هستند که باید پاها را مسح نمود - آیه شریفه ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾^۲ می باشد.

زیرا به طوری که از روایات صحیح و از سیاق خود آیه شریفه استفاده می شود جمله «وارجلکم الی الکعبین» عطف است بر محلّ «برؤسکم» و چون «رؤسکم» مفعول «وامسحوا» است و محلاً منصوب است «وارجلکم» نیز منصوب می باشد - به لحاظ عطف بر محلّ «برؤسکم» -.

براین اساس معنای آیه این می شود «سر را مسح کنید، پاها را نیز مسح کنید». ولی اهل تسنن مدّعی هستند که آیه ﴿وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ عطف است به «وجوهکم» و معنا این می شود که: پاها را نیز مانند صورت و دست ها بشوید. و ظاهراًیه را گرفته اند^۳ که «ارجلکم» به فتح لام است و عطف به «وجوهکم» می باشد. پاسخ آنها این است که علاوه بر روایات بیانیه که کیفیت وضو گرفتن رسول الله ﷺ را نقل کرده اند و علاوه بر روایات معتبره کثیره که از اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ در تفسیر آیه و در چگونگی وضو وارد شده است.^۴ سیاق آیه شریفه گویای این است که «وارجلکم» عطف بر محلّ «برؤسکم» است، زیرا جمله «فاغسلوا وجوهکم» تمام شده و جمله «فامسحوا برؤسکم» فاصله شده است و این جمله مربوط به مسح سر می باشد و پس از آن جمله ﴿وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ آمده است و فاصله شدن

⇒

الرجلين من الکعبین. ضمناً حنابله گفته اند: شستن مقداری از ساق پا سنت است. الفقه علی المذاهب الأربعة ج ۱ فرائض الوضوء - سنة الوضوء).

۱. از مرحوم سید در انتصار نقل است که فرموده است: عدد روایات مربوط به مسح پا از عدد ریگ ها زیادتیر است.

۲. سوره مائده / ۶، ترجمه: «سروپاهای خودتان را تا برآمدگی پیشین هردو پا مسح کنید».

۳. به کتاب الفقه علی المذاهب الأربعة ج ۱ فرائض الوضوء ص ۵۴ مراجعه شود.

۴. به وسائل الشیعه باب ۲۴ ابواب وضو مراجعه شود.

جمله‌ای مستقل بین معطوف و معطوف علیه، بر خلاف فصاحت و بلاغت و بر خلاف سیاق عبارت است و کلمات فصحا و بلغا از چنین اموری مبری است تا چه رسد به کلام خدواند متعال، مضافاً بر اینکه ماده «مَسَحَ» بنفسه متعدی است و «باء» حرف جرّ که سر مفعول آن آمده است برای افاده تبعیض است نه برای تعدیه، پس در واقع «برؤسکم» منصوب است و «ارجلکم» عطف است بر محل «برؤسکم».

اختلاف ما با آنها در اوقات نمازها

پرسش ۲: چرا ما شیعیان نمازهای یومیه را در سه وقت می‌خوانیم ولی اهل تسنن در پنج وقت می‌خوانند؟

پاسخ: در واقع نمازهای یومیه در پنج وقت وارد شده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اکثر اوقات نمازها را در پنج وقت می‌خوانده‌اند و بنابر مشهور در فقه شیعه، خواندن نماز در پنج وقت افضل می‌باشد ولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مواردی نماز ظهر و عصر را با هم و نماز مغرب و عشاء را نیز با هم و پشت سر هم خوانده‌اند که این مسأله علاوه بر روایات شیعه در روایات «صحیح مسلم»^۱ و «صحیح بخاری»^۲ نیز وارد شده است و حتی یکی از معروف‌ترین علمای آنها هم در کتاب «تحفة الاخوان»^۳ به این روایات اشاره کرده است و در «صحیح مسلم» در ادامه روایت است که:

«قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ لِمَ فَعَلَ ذَلِكَ؟ قَالَ: أَرَادَ أَنْ لَا يُحَرِّجَ أَحَدًا مِنْ أُمَّتِهِ».

۱. عن ابن عباس: ان النبي صلی الله علیه و آله جمع فی المدینه بین الظهر والعصر و بین المغرب والعشاء من غیر خوف و لا مطر ولا سفر. صحیح مسلم، باب الجمع بین الصلواتین، حدیث ۹، ص ۳۱۴.

۲. صحیح بخاری، کتاب المواقیت، باب تأخیر الظهر الی العصر، ح ۵۴۳ و باب وقت المغرب، ح ۵۶۲ و ابواب التطوع باب ۳۰، ح ۱۱۷۴.

۳. تحفة الاخوان بأجوبة مهمة تتعلق بأركان الاسلام، تألیف عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، مفتی عام المملكة العربية السعودية، ص ۱۲۴.

راوی گوید: از ابن عباس سؤال کردند چرا رسول الله ﷺ نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا را با هم خواند؟ ابن عباس گفت: رسول الله ﷺ خواست احدی از امتش در زحمت و مشقت قرار نگیرد.

و برخی از بزرگان اهل سنت هم این مسأله را پذیرفته و کتاب مستقلی در این زمینه نوشته اند.^۱

پرسش ۳: چرا ما «شیعیان» قبل از طلوع فجر اذان نمی‌گوییم ولی اهل تسنن حدود یک ساعت به طلوع فجر اذان می‌گویند و هنگام طلوع فجر هم یک اذان برای نماز صبح می‌گویند؟

پاسخ: همان‌گونه که می‌دانید در فقه شیعه همه عبادات و مقدار و چگونگی آنها برگرفته از قرآن کریم و از دستور و عمل رسول الله ﷺ است که توسط اهل بیت معصوم آن حضرت ﷺ به دست فقهای عظام رسیده است و به عبارت دیگر، عبادات توقیفی است^۲ و منوط به جعل و تعیین از ناحیه شارع مقدس اسلام است و هیچ کس نمی‌تواند از پیش خود و از روی سلیقه و دلخواه، عملی را به عنوان عبادت اختراع و پیشنهاد کند. و در فقه شیعه ثابت نشده که رسول الله ﷺ و یا ائمه ﷺ دستور گفتن اذان قبل از طلوع فجر را داده باشند لذا ما گفتن آن را بدعت و حرام می‌دانیم ولی اهل تسنن طبق چند روایتی که در کتاب‌هایشان آمده است،^۳ اذان قبل از طلوع فجر را مشروع می‌دانند و می‌گویند، منظور از گفتن اذان این است

۱. مانند: کتاب ازالة الحظر عن جمع بین الصلوتین فی الحضر، تألیف حافظ غمدادی و قرۃ العین فی الجمع بین الصلوتین تألیف حامد بن حسن شاکر التمیمی.

۲. توقیفی است، یعنی حدود و صورت و کیفیت آن از طرف شارع مقدس اسلام معین شده و تخلف از آن جایز نیست، مانند نماز که تمام جزئیات و شرایط و موانع آن معین شده و کسی حق ندارد چیزی بر آن بیفزاید یا چیزی از آن کم کند.

۳. صحیح بخاری، کتاب الأذان، باب ۱۳، الأذان قبل الفجر، ح ۶۲۱

که اگر کسی برای خوردن سحری یا برای نماز شب یا برای غسل و طهارت و مهیا شدن جهت نمازصبح، خواب مانده است بیدار شود^۱.

شهادت به ولایت

پرسش ۴: چرا ما «شیعیان» در اذان و اقامه بعد از «اشهد ان محمداً رسول الله ﷺ» «اشهد ان علیاً امیر المؤمنین علیه السلام ولی الله» می‌گوییم ولی اهل تسنن نمی‌گویند و به ما هم اعتراض می‌کنند و سؤال می‌کنند که «علی ولی الله» (علی علیه السلام ولی خدا است) یعنی چه؟ مگر خدا ولی دارد؟

پاسخ: در فقه شیعه روایاتی وجود دارد مبنی بر این که هرگاه شهادت به توحید و رسالت حضرت محمد ﷺ دادید، شهادت به ولایت حضرت علی علیه السلام نیز بدهید و از مجموع روایات استفاده می‌شود که شهادت و اقرار به یگانگی خدا و رسالت رسول خدا و ولایت و امامت امیر المؤمنین علیه السلام از یکدیگر جدا نمی‌باشند و بین آنها تلازم وجود دارد و غیر قابل انفکاک است، لیکن همان گونه که در توضیح المسائل مراجع آمده است، شهادت به ولایت حضرت امیر علیه السلام جزء اذان و اقامه نیست و ما «شیعیان» آن را به قصد جزئیت نمی‌گوییم بلکه در هریک از اذان و اقامه بعد از شهادت به رسالت، به قصد تیمّن و تبرک، شهادت به ولایت نیز می‌دهیم و می‌گوییم «اشهد ان علیاً امیر المؤمنین و ولی الله» و معنای آن این است که علی علیه السلام از طرف خدا بر مردم امامت و ولایت دارد، همان گونه که محمد ﷺ از طرف خدا بر مردم رسالت دارد.^۲

ولی اهل تسنن با اصل امامت و ولایت آن حضرت مخالفت کرده و همچنان بر

۱. صلاة المؤمن، تألیف: سعید بن علی بن وهف القحطانی، ج ۱، ص ۱۴۹ و الفقه علی المذاهب الأربعة،

ج ۱، ص ۲۸۰.

۲. راجع به شهادت به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام به کتاب امام علی امیر المؤمنین حقاً، ص ۱۸۴ مراجعه شود.

مخالفت خود اصرار می‌ورزند و هرگز حاضر نیستند «اشهد ان علیاً ولی الله» را به زبان بیاورند بلکه عده‌ای از آنان از گفتن این جمله و هر کلام دیگری که دالّ بر فضیلت حضرت امیر علیه السلام باشد خودداری کرده و سعی می‌کنند به هیچ‌وجه نام مقدس حضرت امیر علیه السلام را نیاورند حتی در مواردی که «علی» به عنوان صفت خدای سبحان مطرح است و در قرآن مجید هم آمده است: ﴿وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾^۱، که شیعه در پایان تلاوت قرآن می‌گوید: «صدق الله العلی العظیم» آنها از گفتن لفظ «علی» امتناع کرده و می‌گویند: «صدق الله العظیم».

یک مناظره

در مسجد النبی یک نفر از اهل تسنن مصر به اینجانب گفت: آیا شما «شیعیان» می‌گویید «علی ولی الله» علی ولی خداست؟ گفتم: بلی، مگر چه اشکالی دارد؟ گفت: مگر خدا ولی می‌خواهد؟ گفتم: مگر شما نمی‌گویید: «محمد رسول الله صلی الله علیه و آله»؟ محمد رسول خدا است در فکر فرو رفت و گفت: بلی می‌گوییم، گفتم: مگر خدا رسول می‌خواهد؟ گفت: معنای آن این است که «محمد صلی الله علیه و آله از طرف خدا رسالت بر مردم دارد» گفتم: معنای «علی ولی الله» نیز این است که «علی علیه السلام از طرف خدا بر مردم ولایت و امامت دارد» بعد به او گفتم: نظیر این عبارت در کتاب‌های شما نیز آمده است، مثلاً در «صحیح مسلم» است که عمر بن الخطاب در حضور چند نفر از معروفین سرشناس خطاب به علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: پس از مردن ابوبکر، من ولی رسول الله و ابوبکر شدم؛ «كنت انا ولی رسول الله و ابوبکر...» و شما مرا دروغگو، گناه‌کار، پیمان‌شکن و خائن دانستید «فرأیتمانی کاذباً آثماً غادراً خائناً...»^۲ و «صحیح بخاری» نیز همین روایت را نقل کرده.^۱ و معلوم

۱. بقره / ۲۵۵.

۲. صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير، ص ۷۸۷، باب ۱۵، حکم الفی، ح ۱۷۵۷ - ۱۴۹.

است که پیامبر ﷺ و ابوبکر که از دنیا رفته بودند، ولی نمی‌خواستند، پس معنای گفته عمر این است که من از طرف آنها ولایت بر مردم دارم، سپس به او گفتم: البته باید از عمر سؤال شود؛ مگر اختیار مردم با ابوبکر بود که برای آنان ولی تعیین کند؟ و برای مردم تصمیم‌گیری کند؟

در هر حال شیعیان معتقد هستند که علی ع از طرف خدا و توسط رسول الله ص برای امامت و ولایت و رهبری مردم تعیین شده است ولذا می‌گویند «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيَّ اللَّهِ» و در مقابل، شما اهل تسنن طبق گفته خود عمر، باید بگویید «اشهد ان عمر ولی ابوبکر» و نباید بگویید عمر خلیفه رسول الله ص است و الا عمر را تکذیب کرده‌اید، لبخندی زد و چون این مطلب را از «صحیح بخاری» نقل کردم و نمی‌توانست انکار کند. اندکی سکوت کرد و گفت: شما به چه دلیل می‌گویید علی بن ابی طالب ع از طرف خدا بر مردم ولایت دارد؟ گفتم: ادله این امر- عقلاً و نقلاً- فراوان است و از باب نمونه یکی از ادله آن این آیه شریفه است:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۲ «تنها ولی و سرپرست شما، خدا و رسول خدا و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و نماز را به پای می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند».

در تفاسیر شیعه و عده زیادی از اهل تسنن آمده است که مراد از ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾

⇒

۱. صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب فرض الخمس، ص ۵۱۳، ذیل ح ۳۰۹۴ و کتاب النفقات، ح ۵۳۵۷ و کتاب الاعتصام بالكتاب والنسبة، ح ۷۳۵ (در عین حال جهت روشن شدن معنای این جمله می‌توان به شروح بخاری مراجعه کرد).

۲. سوره مائده / ۵.

در این آیه مبارکه علی بن ابی طالب علیه السلام است و تصریح نموده‌اند که علی علیه السلام در حال رکوع انگشتر خود را به فقیر بخشید و این آیه شریفه در شأن او نازل شد.^۱

و شما می‌توانید به «الغدیر» مرحوم علامه امینی، یا به کتاب «المراجعات» مراجعه کنید و یا به تفاسیر خودتان در ذیل آیه مراجعه و تحقیق کنید، سپس اضافه کردم: علاوه بر این آیه، ادله زیادی بر ولایت و امامت علی علیه السلام موجود است و یکی از آنها داستان غدیر خم است.

صحبت که به اینجا رسید رفقای او که سخت نگران و ناراحت بودند، دست او را گرفتند و گفتند بحث کافی است. گرچه او مایل بود که بحث را ادامه دهد اما رفقای او اجازه ندادند و خدا حافظی کردند. والحمد لله رب العالمین.

اختلاف ما با آنها در اذان و اقامه

پرسش ۵: چرا ما در اذان صبح «الصلاة خیر من النوم» نمی‌گوییم ولی اهل تسنن می‌گویند؟ الصلاة خیر من النوم؟! (نماز بهتر از خواب است).

پاسخ: در فقه شیعه و در روایات اهل بیت علیهم السلام این جمله وجود ندارد لذا گفتن آن به قصد جزء اذان جایز نیست و بدعت است ولی در منابع روایی اهل تسنن چند روایت با مضمون‌های مختلف، وجود دارد که در برخی از آنها نقل شده رسول خدا صلی الله علیه و آله اذان را تعلیم داد و امر کرد این جمله را در اذان صبح بگویند.^۲ و در برخی از آنها آمده که این جمله را عمر بن الخطاب و پسرش عبدالله به اذان اضافه کردند.^۳

۱. به تفسیر در المنثور و احکام القرآن جصاص و تفسیر بیضاوی و تفسیر طبری و غیر اینها در ضمن تفسیر این آیه مبارکه مراجعه شود.

۲. تحفة الإخوان، تألیف: عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، ص ۷۹، و کتاب صحیح ابن خزیمه، ج ۱، ص ۲۰۰، باب ۴۰، التثویب فی اذان الصبح، ح ۳۸۵.

۳. به کتاب الأذان، تألیف ابی حاتم، ص ۴۵ مراجعه شود.

و مالک بن انس، فقیه مدینه (متوفاتی ۱۷۹ هـ.ق) نقل کرده است که در زمان حکومت عمر بن خطاب، روزی مؤذن برای نماز صبح نزد عمر آمد، عمر خواب بود، مؤذن گفت: «الصلاة خير من النوم» (نماز بهتر از خواب است) عمر بیدار شد و گفت: این جمله را در اذان صبح قار دهید.^۱

لازم به یادآوری است که «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» که از معتبرترین کتاب‌های اهل سنت است در روایات اذان این جمله را نقل نکرده‌اند.^۲

مذاهب اربعه اتفاق دارند که این جمله در اذان صبح مستحب است.^۳
پرسش ۶: چرا ما در اذان و اقامه «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» می‌گوییم ولی اهل تسنن این جمله را اصلاً نمی‌گویند؟

پاسخ: از پاسخ سؤال قبل روشن شد که شیعه تابع سنت و امر رسول خدا ﷺ است. شیعه کیفیت عبادات را از روایات پیامبر ﷺ و از طریق اهل بیت علیهم السلام فرا گرفته و به صورتی که آنها فرموده‌اند عمل می‌کند و آنها فرموده‌اند: در اذان و اقامه دو مرتبه بگویید «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» یعنی بشتاب برای بهترین عمل که نماز است. و اهل تسنن نیز روایاتی نقل کرده‌اند که در زمان رسول خدا ﷺ «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» در اذان و اقامه گفته می‌شده، ولی مدّعی هستند که آن روایات ضعیف است و حتمی نیست^۴ لذا این جمله را نمی‌گویند.

پرسش ۷: چرا ما «شیعیان» در اذان و غیر اذان، وقتی نام مبارک رسول الله ﷺ را به زبان می‌آوریم یا می‌شنویم صلوات می‌فرستیم ولی اهل تسنن مقید به فرستادن صلوات نیستند؟

۱. الموطأ، کتاب الصلاة، باب ما جاء في النداء للصلاة، ح ۸.

۲. به صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب صفة الأذان، ح ۳۷۹ و به صحیح بخاری، کتاب الأذان مراجعه شود.

۳. الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۱، الفاظ الأذان، ص ۲۷۸.

۴. کتاب الأذان، تألیف ابی حاتم، ص ۵۴-۶۰.

پاسخ: علاوه بر آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱ «خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند ای کسانی که ایمان آورده‌اید براو درود فرستید و به فرمانش به خوبی گردن نهید.»

روایات کثیره‌ای از رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم‌السلام در دست است که به همه مسلمانان سفارش فرموده‌اند که هر وقت و در هر حال اسم مبارک حضرت رسول ﷺ یا لقب و کنیه آن جناب را بگویند یا بشنوند صلوات بفرستند و در کتاب‌های اهل سنت که به نظر خودشان صحیح و از معتبرترین کتابها می‌دانند مانند «صحیح مسلم» نقل شده که حضرت رسول ﷺ فرمود:

وقتی مؤذن اذان می‌گوید، جمله‌های اذان را مانند او بگویید (حکایت کنید) و بر من صلوات بفرستید، به درستی که هر کس بر من صلوات بفرستد خداوند به هر صلواتی ده صلوات بر آن کس می‌فرستد.^۲

براین اساس شیعه خود را موظف می‌داند که وقتی نام مبارک رسول خدا ﷺ را به زبان آورد یا شنید صلوات بفرستد ولی اهل تسنن و حتی خود مؤذن که نام مقدس آن حضرت را به زبان جاری می‌کند شنیده نشده که صلوات بفرستند و به روایاتی که در کتاب‌های معتبر نزد خودشان، آمده عمل نمی‌کنند و خود را از ثواب صلوات محروم می‌سازند.

پرسش ۸: چرا در ایران و مساجد ما اذان ظهر یا مغرب و صبح که گفته می‌شود

۱. سوره احزاب / ۵۶.

۲. صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ص ۱۹۸، باب ۷: استحباب القول مثل قول المؤذن لمن سمعه ثم يصلي على النبي قال النبي ﷺ إذا سمعتم المؤذن فقولوا مثل ما يقول ثم صلوا على فانه من صلى على صلاة صلى الله عليه عشراً و در کتاب صحیح ابن خزيمة، ج ۱، ص ۵۸ ۲۱۸ باب فضل الصلاة على النبي ﷺ بعد فراغ سماع الاذان، ح ۴۱۸: روایتی به همین مضمون آمده است.

همچنین کتاب صلاة المؤمن، القحطاني، ص ۱۵۷، همین مضمون را آورده است.

شیعیان بدون فاصله نمازهای یومیه را می‌خوانند ولی اهل تسنن اذان را که می‌گویند مقداری صبر می‌کنند، بعد از آن اقامه می‌گویند و نماز می‌خوانند، آیا آن وقت که اذان می‌گویند وقت شرعی نشده است یا علت دیگری دارد؟

پاسخ: صبر کردن آنان بعد از اذان برای خواندن نماز نافله و جمع شدن نمازگزاران است و شیعیان نیز در مواردی که نافله‌ها را می‌خوانند اول نافله می‌خوانند و بعد از گذشت مقداری از اول وقت، نماز واجب را می‌خوانند. به هر حال جمعی از اهل تسنن نسبت به اوقات شرعی دقت و مواظبت کافی را انجام می‌دهند.

بنابراین همین که اذان صبح یا ظهر را گفتند و اطمینان پیدا کردیم وقت شرعی شده می‌توانیم نماز صبح و ظهر را بخوانیم و برای روزه هنگام شروع اذان صبح آنها نباید چیزی بخوریم، بلی نسبت به مغرب بین شیعه و آنها اختلاف وجود دارد.

وقت نماز مغرب و افطار به نظر آنها غروب آفتاب است، لذا به محض اینکه آفتاب غروب می‌کند اذان می‌گویند و افطار می‌کنند امانظر مشهور فقهای شیعه براین است که مغرب موقعی است که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می‌شود از بالای سر انسان بگذرد. به این لحاظ، وقتی آنها اذان مغرب را می‌گویند طبق نظر مشهور فقها و مراجع تقلید، ما شیعیان نمی‌توانیم نماز مغرب را بخوانیم یا افطار کنیم بلکه باید حدود دوازده دقیقه صبر کنیم و ظاهراً وقتی آنها اقامه را می‌گویند خواندن نماز و افطار بی‌اشکال است.

پرسش ۹: چرا ما «شیعیان» اگر با وجود جا در صفهای جلو در صف بعد بایستیم یا مستقل و تنها بایستیم اهل تسنن اعتراض می‌کنند و گاهی مأموران آنها ممانعت می‌کنند، و خود آنها همیشه در کنار افراد دیگر و با هم می‌ایستند و تنها نمی‌ایستند؟

پاسخ: اولاً: در فقه شیعه ثابت و حتمی است که اگر در صفهای جماعت جا باشد تنها ایستادن مکروه و موجب کم شدن ثواب نماز است همچنین مستحب

اختلاف ما با آنها در اذان و اقامه ﴿۲۳۱﴾

است صف‌های جماعت منظم باشد و بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند فاصله نباشد و شانه‌های آنان ردیف یکدیگر باشد و اهل سنت برخی از این امور را واجب می‌شمارند و رعایت می‌کنند لذا به نظر برخی از آنها اگر کسی تنها بایستد و داخل صف قرار نگیرد نمازش باطل است.

ثانیاً: باید توجه داشت که عقیده و نظر حنابله این است که بر مردها واجب است نمازهای یومیه را در مساجد به جماعت بخوانند و گفته‌اند کسی که بدون عذر- مانند بیماری یا بارندگی- از شرکت در جماعت خودداری کند مستحق عقوبت است.^۱ (معمولاً وهابی‌ها خود را حنبلی می‌دانند).

لذا چنانچه کسی در جماعت آنها تنها بایستد شبهه در عدم شرکت در نماز جماعت می‌شود و جایز نمی‌دانند.

بنابراینچه بیان شد، بر مؤمنین است که آداب نماز را رعایت کنند و از عملی که موجب کم شدن ثواب نماز و موجب وهن مذهب و نشانه جهل شیعه به مسائل و آداب شرعی است پرهیز کنند و با وجود جای خالی در صف‌های جلوصف جدا تشکیل ندهند و تنها هم نایستند.

تذکر: از آنچه نقل کردیم معلوم شد که حنابله و وهابیون که خود را حنبلی می‌دانند شرکت در نماز جماعت را واجب می‌دانند و به علاوه نسبت به آداب آن اهتمام خاصی دارند و شرکت نکردن در جماعت از روی استخفاف و بی‌اعتنایی را از گناهان کبیره می‌دانند لذا بر شیعیان و زوّار محترم است که سعی کنند برای نماز اول وقت در مساجد، خصوصاً مسجدالحرام- که نماز در آن معادل یک میلیون نماز است- و یا مسجد النبی- که نماز در آن معادل ده هزار نماز است- حاضر شوند.^۲ و وقتی اذان گفته می‌شود و همه مردم به سمت مسجد حرکت می‌کنند آنها هم به مسجد بروند و در

۱. تحفة الاخوان، ص ۹۶ والفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۴۰۵ حکم الإمامة فی الصلوات الخمس و دلیله.

۲. به عروة الوثقی، فصل فی الامکنة المکروهة مسأله ۴، مراجعه شود.

خیابان و بازار رفت و آمد یا توقف نکنند یا از مسجد خارج نشوند و اگر به هر جهتی نمی‌خواهند در جماعت شرکت کنند لااقل در هتل و مسکن و دور از دید آنها بمانند.

چرا ما در اول سوره بسم الله می‌گوییم؟

پرسش ۱۰: چرا ما «شیعیان» در نمازها در ابتدای حمد و سوره «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌گوییم ولی اهل تسنن و امام جماعت آنها یا اصلاً نمی‌گویند و یا برخی از آنها که می‌گویند آهسته می‌گویند؟

پاسخ: شیعه قائل است که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» جزء سوره‌های قرآن است مگر سوره براءت و همان گونه که در تمام قرآن‌ها ملاحظه می‌فرمایید در اول سوره‌ها «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نوشته شده است - جز سوره براءت - لذا واجب است قبل از سوره حمد و هر سوره‌ای که در نمازهای واجب می‌خوانیم «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را بگوییم و اگر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را نگوییم سوره را ناقص و مقداری از آن را حذف کرده‌ایم، ضمناً معلوم است که در نمازهای جهریه باید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را نیز بلند بگوییم.

ولی بین اهل تسنن اختلاف وجود دارد، بعضی از آنها با شیعه امامیه هم قول و هم عقیده هستند و آن را جزء سوره‌ها می‌دانند^۱ ولی بعضی از آنها گفته‌اند «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» جزء سوره‌های قرآن نیست - مگر در سوره نمل - لذا آن را نمی‌گویند یا آهسته و به عنوان مستحب بودن، می‌گویند و مالکی‌ها قائل هستند که در نماز واجب «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را اصلاً نباید بگویند، نه بلند و نه آهسته^۲. و از بعضی کتابها نقل شده که مالکی‌ها گفتن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را در نمازهای واجب مطلقاً مکروه می‌دانند.

۱. به کتاب: المصباح المنیر فی تہذیب تفسیر ابن کثیر، ذیل تفسیر سوره حمد مراجعه شود.

۲. همان.

نتیجه اینکه: بین اهل تسنن و مذاهب اربعه آنان اختلاف وجود دارد، مالکی‌ها «بسم الله الرحمن الرحيم» را در نماز نمی‌گویند، حنفی‌ها یا نمی‌گویند یا آهسته می‌گویند، شافعی‌ها بلند می‌گویند، حنبلی‌ها بلند نمی‌گویند.^۱

۱. صحیح مسلم، از انس بن مالک نقل کرده است که گفت: پشت سر رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمرو عثمان، نماز خواندم پس آنان «بسم الله الرحمن الرحيم» را بلند نخواندند. (صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ص ۲۰۴، ب ۱۳، ح ۳۹۹)

همچنین از او نقل کرده که گفت پشت سر رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمرو عثمان نماز خواندم و آنان در اول سوره حمد «بسم الله الرحمن الرحيم» نخواندند، در آخر آن هم نخواندند. (صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ص ۲۰۴، ب ۱۳، ح ۳۹۹)

و بن باز، مفتی معروف عربستان، گفته است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه‌ای مستقل است و جزء سوره حمد و دیگر سوره‌ها نیست، به جز سوره نمل، و گفته است: خداوند «بسم الله الرحمن الرحيم» را نازل کرد تا بین سوره‌ها فاصله باشد. (صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۱۹۴، باب صفة الصلاة).

ضمناً در همین صحیح مسلم، بعد از نقل روایات فوق بابی باز کرده تحت عنوان:

باب ۱۴- حجة من قال: البسملة آية من اول كل سورة سوى براءة.

و در این باب از انس بن مالک نقل کرده که گفت: روزی رسول الله ﷺ بین ما بود و در حالی که خنده بر لب داشت سر بلند کرد و فرمود: هم‌اکنون سوره‌ای بر من نازل شد و چنین قرائت کرد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِنَّا أَعْظَمْنَاكَ الْكُوثُرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ* إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ*». پس از آن فرمود: آیا می‌دانید کوثر چیست؟ گفتیم: خدا و رسول خدا اعلم هستند. فرمود: کوثر نهری است که خداوند عزوجل به من وعده داده و بر آن خیر کثیر است، آن حوض است و روز قیامت اتم بر من وارد می‌شوند، ظرف‌های آن به عدد ستارگان است پس بنده‌ای از اتم از آن باز گرفته می‌شود «منع می‌شود». پس می‌گویم خدایا این بنده، از اتم من است، خداوند می‌فرماید: نمی‌دانی بعد از تو چه حادثه‌ای به وجود آوردند. [ما تدری ما اخَذْتُ بِعَذْكَ] (صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ص ۲۰۵، باب ۱۴، ح ۴۰۰).

البته آقایان نسبت به جمله آخرین حدیث سکوت کرده و از خود سؤال نمی‌کنند بعد از رسول الله ﷺ چه حادثه‌ای رخ داده و آن حادثه تا چه حد ناگوار و برای رسول الله ﷺ ناراحت کننده بوده که برخی از امتش به خاطر به وجود آوردن آن حادثه از آشامیدن آب کوثر ممنوع و محروم می‌شود و ما هم وقتی از حوادث تلخ بعد از رسول الله ﷺ صحبت می‌کنیم می‌گویند آنها صحابی و مجتهد بوده و هر کاری کرده‌اند به اجتهاد خود عمل کرده‌اند. عجباً، عجباً! اگر چنین است پس چرا از آب کوثر منع می‌شوند؟ وجه دلیلی بر اعتبار و مشروعیت اجتهاد آنها وجود دارد؟

بنابراین چنانچه ما در جماعت آنها «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را بگوییم برخلاف تقیه عمل نکرده و با اعتراض آنها مواجه نمی‌شویم.

چرا ما با دست باز نماز می‌خوانیم؟

پرسش ۱۱: چرا شیعه با دست باز نماز می‌خواند ولی اهل تسنن دست‌ها را روی هم می‌گذارند؟

پاسخ: در فقه شیعه امامیه ثابت و مسلم است که رسول خدا ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام در حال نماز دست روی دست نگذاشته‌اند، و در روایات اهل بیت علیهم‌السلام از آن نهی شده و در روایتی از امام باقر علیهما السلام است که به شخصی فرمود: «دست روی دست نگذار زیرا این کار را مجوس انجام می‌دهند».^۱

بلکه از روایات استفاده می‌شود که مستحب است در حال ایستادن، دست‌ها را روی رانها بگذارند، بنابراین در حال نماز دست‌ها را روی هم گذاشتن - به طوری که غیر شیعه می‌گذارد - جایز نیست و اگر به قصد اینکه این عمل جزء نماز است انجام دهند موجب بطلان نماز می‌شود ولی اهل سنت فی الجمله آن را جایز می‌دانند، هرچند بین آنها در جزئیات آن اختلاف وجود دارد، اکثر آنها مستحب می‌دانند که در حال نماز دست راست را روی بازوی (ذراع) دست چپ بگذارند.

در هریک از «صحیح بخاری»^۲ و صحیح مسلم یک باب مربوط به این موضوع وجود دارد و هر کدام تنها یک روایت نقل کرده‌اند و در آن نسبت داده شده که رسول

۱. «ولا تكفرفانما يصنع ذلك المجوس» وسائل الشيعة، ب ۱۵، ابواب قواطع الصلاة، ح ۳.

۲. صحیح بخاری، کتاب الاذان، ص ۱۲۰، باب ۸۷، وضع الیمنی علی الیسری فی الصلاة، ح ۷۴۰ و صحیح مسلم، کتاب الصلاة ص ۲۰۵، ح ۴۰۱. «عن ابی حازم عن سهل بن سعد قال: کان الناس یؤمرون ان یضع الرجل ید الیمنی علی ذراع الیسری فی الصلاة، قال ابو حازم لا اعلمه الا ینمی ذلک الی النبی ﷺ وقال اسماعیل: ینمی ذلک ولم یقل ینمی».

چرا ما بعد از سوره حمد «آمین» نمی‌گوییم؟

الله ﷻ در حال قرائت دست راستش را روی دست چپ گذاشته است.^۱ بعضی گفته‌اند: قبل از رکوع و بعد از رکوع کف دست راست را روی دست چپ، بالای سینه (روی سینه) بگذارند، بعضی گفته‌اند: زیر شکم (زیر ناف) بگذارند.^۲ و دست روی دست گذاشتن را اظهار ادب و خضوع و تذلل برای خدا می‌دانند. لذا بعضی از آنها گفته‌اند: دست بر سینه گذاشتن - به گونه‌ای که در نماز به سینه می‌گذارند - در غیر نماز و برای غیر خدا جایز نیست.^۳ و بعضی گفته‌اند: دست روی سینه گذاشتن برای حفظ و نگهداری قلب است که در موقع ترس مضطرب می‌شود.^۴ و مالکی‌ها مانند شیعه با دست باز نماز می‌خوانند.^۵

چرا ما بعد از سوره حمد «آمین» نمی‌گوییم؟

پرسش ۱۲: چرا شیعیان بعد از تمام شدن سوره حمد «آمین» نمی‌گویند و اهل تسنن بعد از حمد آمین می‌گویند؟

پاسخ: احکام اسلام توقیفی است، یعنی باید به همان کیفیتی که شارع مقدس دستور داده است انجام داد و جایز نیست چیزی کم و زیاد کرد و در خصوص گفتن «آمین» در نماز ثابت نشده که رسول خدا ﷺ یا ائمه علیهم‌السلام آمین گفته باشند، بلکه در روایت معتبر است که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

۱. صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ص ۲۰۵، باب ۱۵، وضع یدیه الیمنی علی الیسری بعد تکبیرة الاحرام تحت صدره، ح ۴۰۱، وائل بن حجرائه رأى النبى ﷺ رفع یدیه حین دخل فی الصلاة کبرثم التحف بثوبه ثم وضع یدیه الیمنی علی الیسری ...

۲. تحفة الاخوان بن باز، ص ۸۲، سؤال ۲۵. ولی در الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۱، «وضع الید الیمنی علی الیسری» أقوال را بگونه دیگر نقل کرده است.

۳. کتاب: فضل المدينة، تألیف عبدالمحسن بن حمد العباد، ص ۴۳.

۴. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، «وضع الید الیمنی علی الیسری» ص ۲۳۱.

۵. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۲۳۱.

هرگاه پشت سر امام جماعت نماز می‌خوانی و او سوره حمد را خواند بگو «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و «آمین» نگو.^۱

و خلاصه در فقه شیعه «آمین» جزء نماز نیست و گفتن آن بعد از حمد به قصد جزئیت، بدعت و بنابر مشهور موجب بطلان نماز است ولی اهل تسنن به لحاظ چند روایتی که در کتاب‌هایشان نقل شده گفتن «آمین» را بعد از حمد مستحب می‌دانند و می‌گویند رسول‌الله ﷺ دستور داده و خود نیز گفته است،^۲ البته نه به خاطر این که سوره حمد مشتمل بر دعا است و برای استجابت دعا بگویند، بلکه به لحاظ این می‌گویند که پیامبر ﷺ فرموده است.^۳

چرا ما در نماز جماعت سوره حمد را نمی‌خوانیم؟

پرسش ۱۳: چرا ما شیعیان وقتی نماز را به جماعت می‌خوانیم فقط امام جماعت سوره حمد را می‌خواند و ما سوره حمد را نمی‌خوانیم ولی بعضی از اهل تسنن حمد را می‌خوانند؟

پاسخ: در فقه شیعه ثابت است که قرائت امام جماعت کفایت از قرائت مأموم می‌کند و بین فقهای شیعه در این مسأله اختلافی وجود ندارد ولی بین اهل تسنن اختلاف است. عبدالله بن باز - مفتی پیشین عربستان - گفته است:

۱. إذا كنت خلف امام، فقرأ الحمد، وفرغ من قرائتها، فقل انت: الحمد لله رب العالمين ولا تقل آمين.

وسائل الشيعة، باب ۱۷ من ابواب القرائة في الصلاة، ح ۱.

۲. عن ابي هريرة: انَّ النبي ﷺ قال: إذا أَمَّنَ الإمام فَأَقْنُوا، فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ تَأْمِينُهُ تَأْمِينَ الْمَلَائِكَةِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ. قال ابن شهاب: وكان رسول الله ﷺ يقول: «آمين». المصباح المنير في تهذيب تفسير ابن كثير، ضمن تفسير سوره حمد و صحيح بخارى، كتاب الاذان باب ۱۱۱، ح ۷۸۰.

۳. مؤلف: آمین به تخفیف میم به معنای «اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ لَنَا» است، یعنی خدایا دعاهاى ما را مستجاب كن. لذا چنانچه به قصد دعا گفته شود، نه به قصد جزئیت مبطل نماز نیست. و همچنین گفتن آمین، بقصد دعا، در جاهای دیگر نماز اشکال ندارد: به عروة الوثقى، مبطلات الصلاة، «العاشر: قول تعمد آمین» مراجعه شود.

در نماز جماعت بر مأموم واجب است سوره حمد را بخواند و فرقی بین نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح نیست. و گفته است: مأموم حمد را در موقعی بخواند که امام جماعت چند لحظه سکوت می کند - مثلاً بعد از تمام شدن سوره حمد که امام جماعت چند لحظه سکوت می کند مأومین سوره حمد را بخوانند - و اگر سکوت نکند در حال قرائت امام بخواند.^۱

شافعی ها نیز گفته اند: بر مأموم واجب است حمد را پشت سر امام جماعت بخواند. حنفی ها گفته اند: قرائت مأموم کراهت دارد. مالکی ها گفته اند: قرائت، یعنی خواندن حمد برای مأموم در نمازهای ظهر و عصر مستحب است و در نمازهای مغرب و عشا و صبح مکروه است. حنبلی ها گفته اند: در نماز ظهر و عصر مستحب است و در نماز مغرب و عشا و صبح در حال سکوت امام مستحب است و در حال قرائت او مکروه است.^۲ و در «صحیح بخاری» از رسول الله ﷺ نقل کرده که فرمود:

«لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ».^۳

در صحیح مسلم نیز- روایات متعددی نقل کرده مبنی بر این که خواندن حمد در هر رکعت از نماز، واجب است.^۴

این اختلافی که بین فرق اهل تسنن وجود دارد منشأ این شده که در نماز جماعت آنها، بعضی از مأومین حمد را بلافاصله و گاهی بلند می خوانند و برخی

۱. تحفة الاخوان، ص ۹۸. «والمشروع ان یقرأ بها فی سکتات الإمام فإن لم یکن له سکتة قرأ بها ولو کان الإمام یقرأ ثم أنصت.

۲. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۲۰۷.

۳. صفحه ۱۲۲، کتاب الأذان: باب وجوب القرائة للإمام والمأموم فی الصلوات كلها فی الحضر والسفر وما یُجهَرُ فیها وما یخافت: ح ۷۵۶.

۴. کتاب الصلاة، ص ۲۰۲، باب ۱۱، وجوب قرائة الفاتحة فی کل رکعة... ح ۳۹۴ تا ح ۳۹۷.

در حال سکوت و بعد از تمام شدن حمد امام جماعت، می‌خوانند و عده‌ای هم اصلاً نمی‌خوانند.

پرسش ۱۴: چرا ما شیعیان در نمازهای یومیه بعد از حمد یک سوره تمام می‌خوانیم ولی اهل تسنن غالباً سوره کامل نمی‌خوانند و به چند آیه اکتفا می‌کنند؟
پاسخ: شیعه، طبق ظاهر چند روایت و اجماع فقها، مکلف است در نمازهای یومیه بعد از حمد یک سوره تمام بخواند ولی اهل تسنن مدعی هستند که از روایات وجوب خواندن یک سوره تمام ثابت نیست و استفاده کرده‌اند که خواندن مقداری از قرآن - یک سوره یا کمتر و حتی یک آیه - کفایت می‌کند.^۱ لذا گاهی یک سوره می‌خوانند و گاهی چند آیه از یک سوره.

چرا ما بر فرش سجده نمی‌کنیم؟

پرسش ۱۵: چرا ما شیعیان بر مُهر یا سنگ و زمین و حصیر سجده می‌کنیم ولی اهل سنت بر فرش سجده می‌کنند؟

پاسخ: فقهای شیعه از فرمایشات و عمل رسول الله ﷺ و ائمه علیهم السلام استفاده کرده و فتوا داده‌اند که، شرط است چیزی که بر آن سجده می‌شود، یا زمین باشد یا چیزهایی که از زمین می‌روید به شرط اینکه خوراکی و پوشاکی و چیزهای معدنی نباشد، و خلاصه این که، فرش و کتیبه ملبوسات و مأكولات و معادن، از مظاهر دنیا و مورد علاقه نوع بشر است و سجده بر آنها از خلوص و خضوع می‌کاهد، لذا طبق روایت معتبر، سجده بر آنها ممنوع شده است.^۲

۱. الفقه على المذاهب الاربعه، ج ۱، «قراءة السورة أو ما يقوم مقامها بعد الفاتحة»، ص ۲۵۴.

۲. محمد بن علی بن الحسین یاسناده عن هاشم بن الحکم أنه قال لأبي عبد الله عليه السلام أخبرني عما يجوز السجود عليه و عما لا يجوز، قال: السجود لا يجوز إلا على الأرض أو على ما أنبتت الأرض، إلا ما أكل أو لبس، فقال له: جعلت فداك ما العلة في ذلك؟ قال: لأن السجود خضوع لله عز وجل فلا ينبغي أن يكون

شخصی به نام هشام بن الحکم به امام صادق علیه السلام گفت: به من خبر ده، بر چه چیز سجده جایز است و بر چه چیز جایز نیست؟ فرمود: سجده جایز نیست مگر بر زمین و بر آنچه زمین آن را می‌رویاند، جز روییدنی که خوردنی یا پوشیدنی باشد. هشام بن الحکم به آن حضرت گفت:، فدایت شوم علّت این که سجده بر خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها جایز نیست چیست؟

فرمود: «علّتش این است که سجده خضوع برای خدای عزوجل است و سزاوار نیست بر چیزی که خوردنی و پوشیدنی است سجده نمود، بجهت اینکه دنیاپرستان، بنده چیزهایی هستند که می‌خورند و می‌پوشند و سجده کننده در حال سجده، خدای عزوجل را عبادت می‌کند، پس سزاوار نیست پیشانی خود را بر معبود - چیز مورد علاقه - دنیاپرستان قرار دهد».

بر این اساس فقهای شیعه سجده بر فرش را صحیح نمی‌دانند و اینکه بر مهر سجده می‌کنند، مهر خصوصیت ندارد بلکه منظور سجده نمودن بر زمین است ولی به جهت رعایت نظافت و سهولت جابجا نمودن و همراه داشتن، خاک را در اندازه‌های مختلف به صورت مهر در می‌آورند تا در نماز بر آن سجده کنند.

و لازم نیست سجده بر خصوص مهر باشد، بلکه سجده بر سنگ مرمر و سنگ سیاه و بر چوب و بر حصیر و بردستمال کاغذی و بر کاغذ و بر تسبیح گلی یا چوبی و مانند اینها، صحیح است، البته در سجده بر تسبیح باید دانه‌های آن به قدری باشد که پیشانی لااقل به اندازه یک دوریالی روی دانه‌های آن قرار گیرد.^۱ ولی اهل تستن معتقدند که سجده بر هر چیزی، هرچند فرش کثیف باشد صحیح است.

⇒

علی ما یؤکل و یلبس، لأنّ أبناء الدنیا عبید ما یا کلون و یلبسون، والساجد فی سجوده فی عبادة الله عزّ وجلّ، فلا ینبغی أن یضع جبهته فی سجوده علی معبود أبناء الدنیا الذین اغتروا بغرورها، ... وسائل الشیعة: أبواب ما یسجد علیه، باب ۱، ح ۱.

۱. به عروة الوثقی: فصل فی السجود، مسأله ۱ مراجعه شود.

بلی آنها هم می‌گویند که محلّ سجده شرایطی دارد مثلاً می‌گویند: شرط است محلّ سجده خشک باشد.^۱ لذا سجده بر چیز ترّرا صحیح نمی‌دانند.

مناظره

یک نفر از آنها در مسجد التّبی گفت: چرا ایرانی‌ها برای نماز، آن قسمت که سنگ فرش است جمع می‌شوند مگر بهشت آنجا است؟

گفتم: اوّلًا تنها ایرانی‌ها آنجا نمی‌روند بلکه تمام شیعیان، طبق فقه و به فتوای فقها و علمایشان وظیفه دارند بروند آنجا که سنگ فرش است و الاّ نمازشان صحیح نیست، ثانیاً شما هم باید بروید آنجا که سنگ فرش است چون طبق روایتی که در «صحیح بخاری» آمده^۲ رسول الله ﷺ فرمود: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا». «برای من زمین محلّ سجده و تیمّم قرار داده شده است».

نیز در صحیح مسلم «كتاب الصلاة، باب متابعة الامام والعمل بعده» ح ۴۷۴ آمده است که: رسول الله ﷺ در سجده پیشانی خود را بر زمین می‌گذاشت «يضع جبهته على الارض».

و این فرشها زمین نیست و شما به دستور رسول الله ﷺ عمل نمی‌کنید، به علاوه این فرشها زیر پای این مردم کثیف شده و غیر بهداشتی است، یک تسبیح چوبی دستم بود به او گفتم من هرگز روی این فرشها سجده نمی‌کنم و همیشه روی این تسبیح سجده می‌کنم شما هم روی این فرشها سجده نکن، خندید و گفت: من نمی‌دانم، فقط می‌دانم که در فقه ما سجده بر فرش مانعی ندارد و صحیح است.

گفتم: اگر این فرشها تر باشد، روی آن سجده می‌کنی؟
گفت: خیر می‌روم جایی که خشک باشد.

۱. الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۱، «الفرض السادس من فرائض الصلاة» السجود - شروطه ص ۲۳۲.

۲. صحیح بخاری: کتاب التیمم، باب ۱، ح ۳۳۵.

گفتم: چرا جای دیگری روی مگر اینجا که تراست جهنم است و آنجا که خشک است بهشت است؟ خندید و گفت: در فقه ما سجده بر چیز تر صحیح نیست.

گفتم: در فقه شیعه نیز سجده بر فرش صحیح نیست.

گفت: پس چرا بعضی از شیعیان روی فرش ها سجده می کنند؟ با لبخند گفتم: از ترس شما، لبخند زد و گفت: بنابر حرف شما نماز این افراد که روی فرش سجده می کنند باطل است؟

گفتم: خیر، همان گونه که بین مذاهب اربعه اهل تسنن در فتاوی و مسائل فقهی اختلاف وجود دارد، بین فقهای شیعه نیز در بعضی از مسائل اختلاف وجود دارد و عده ای از فقهای شیعه فتوی داده اند که در مانند مسجد التبی که محل اجتماع مسلمانان است و اهل سنت طبق مذهبشان بر فرش سجده می کنند، به منظور حفظ وحدت و جلب دوستی و موّدت و برای جلوگیری از تفرقه و اختلاف و بدبینی نسبت به یکدیگر، سجده بر فرش صحیح است و لازم نیست روی سنگ سجده کنند و این افراد که روی فرش سجده می کنند از آن عده، تبعیت می کنند و نمازشان صحیح است.

با این توضیح خوشحال شد و گفت: من از گروه تندرو نیستم، مالکی هستم، و مایل بودم چگونگی امر را بدانم که روشن شدم.

پرسش ۱۶: چرا ما بعد از سجده دوم - در جایی که تشهد واجب نیست - مقداری می نشینیم، سپس برای رکعت بعد بلند می شویم، ولی اهل تسنن پس از سجده دوم «الله اکبر» گویان برای رکعت بعد بلند می شوند؟

پاسخ: همان گونه که قبلاً اشاره شد، شیعه به کیفیتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نماز خوانده و فرموده اند، نماز می خواند و در مورد سؤال، روایات معتبری هست که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بعد از سجده دوم مقداری می نشسته اند بعد بلند می شده اند، لذا ما به تبعیت از آن حجج الهی مقداری می نشینیم بعد برمی خیزیم،

ولی اهل تسنن جلسه استراحت را رعایت نمی‌کنند با اینکه در کتاب‌های معتبر خودشان نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از سجده دوم می‌نشست و پس از آن می‌ایستاد.^۱ همچنین بن‌باز مفتی بزرگ عربستان فتوا داده که جلسه استراحت خفیف (سبک و کوتاه) بر امام و مأوم و در نماز فرادا مستحب است و گفته است: «ثابت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از سجده دوم می‌نشسته و پس از آن می‌ایستاده است».^۲

همچنین در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعة» جلد اول، صفحه ۲۲۱، جلسه خفیفه را از مستحبّات نماز شمرده است.

چرا ما در نماز «قنوت» می‌خوانیم؟

پرسش ۱۷: چرا ما شیعیان در تمام نمازها «قنوت» می‌خوانیم ولی اهل تسنن نمی‌خوانند؟

پاسخ: در کتب شیعه روایات معتبری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام وارد شده بر استحباب و فضیلت قنوت در تمام نمازها و ما شیعیان طبق آن روایات عمل می‌کنیم و قنوت را مستحب می‌دانیم و چون فضیلت بسیار دارد لذا در تمام نمازها قنوت می‌خوانیم ولی اهل تسنن با اینکه در کتاب‌هایی که نزد خودشان صحیح و معتبر است روایاتی وجود دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نمازها خصوصاً در نماز مغرب و عشاء قنوت می‌خوانده است.^۳ و مالکی‌ها و شافعی‌ها نیز طبق همان روایات حکم

۱. صحیح بخاری، کتاب الاذان، ص ۱۳۳، باب ۱۴۳، ح ۸۲۴. وإذا رفع رأسه عن السجدة الثانية جلس واعتمد على الأرض ثم قام. و در ص ۱۱۰ همین کتاب، ح ۶۷۷ نیز همین مضمون به عنوان کیفیت نماز خواندن رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده است.

۲. تحفة الاخوان، ص ۳۸.

۳. صحیح بخاری، کتاب الوتر، باب ۷ القنوت ... ح ۱۰۰۱ تا ۱۰۰۴.

به استحباب قنوت در نماز صبح و در هر پیش آمد ناگواری، نموده‌اند^۱، در عین حال از فضیلت آن محروم هستند.

پرسش و پاسخ درباره «صلوات»

پرسش ۱۸: چرا ما «شیعیان» در تشهد نمازها و غیر آن صلوات می‌فرستیم ولی اهل تسنن نمی‌فرستند؟

پاسخ: آنها نیز به مقتضای روایات قطعی خودشان در تشهد نمازهایشان و در نماز بر مرده‌هایشان و در زیارت رسول الله ﷺ - اگر زیارت کنند - صلوات می‌فرستند، به این صورت:

«... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».^۲

البته در نماز بر مرده‌هایشان بعد از تکبیر دوم این صلوات را می‌فرستند^۳ و در زیارت رسول الله ﷺ نیز همین صلوات را به عنوان زیارت می‌خوانند^۴ ولی خیلی آهسته صلوات می‌فرستند.

همچنین گفته‌اند: «از اسباب اجابت دعا این است که در آخر آن بر محمد و آل محمد صلوات فرستاده شود».^۵

۱. الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، عد سنن الصلاة مجتمعة.

۲. الدروس المهمة، تأليف: عبدالله بن باز، ص ۲۰ و صحيح مسلم، كتاب الصلاة ۱۷ باب: الصلاة على النبي ﷺ بعد التشهد، ح ۴۰۵ - ۴۰۶ و كتاب صلاة المؤمن القحطاني، ج ۱، ص ۲۵۷.

۳. الدروس المهمة، تأليف: عبدالله بن باز، ص ۴۳ و كتاب صلاة المؤمن القحطاني، ج ۱، صص ۲۲۵ - ۲۲۷.

۴. صلاة المؤمن القحطاني، ج ۳، ص ۱۳۹۴.

۵. اسباب اجابة الدعاء: ... سادساً: خاتمة الدعاء بالصلاة على النبي ﷺ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى

و اینکه در سؤال آمده است ما «شیعیان» در غیر تشهد نیز صلوات می‌فرستیم ولی آنها نمی‌فرستند، باید گفت:

بلی خوشبختانه چنین است و صلوات بر محمد و آل محمد از شعائر شیعه است و شیعه را با همین قبیل شعائر الهی می‌شناسند و همان‌گونه که قبلاً بیان شد، شیعه به مقتضای آیه شریفه که خداوند متعال امر به صلوات فرموده و با توجه به روایات فراوان، به هر مناسبتی خصوصاً بعد از نمازها صلوات می‌فرستند، چرا که امام صادق علیه السلام فرموده است: «کمال نماز به صلوات است، و نماز بدون صلوات نماز کامل نیست»^۱.

پرسش ۱۹: چرا ما شیعیان بر «آل محمد صلی الله علیه و آله» صلوات می‌فرستیم و می‌گوییم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» ولی اهل سنت مقید به صلوات بر آل محمد نیستند و اکثراً می‌گویند: «صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ»؟

پاسخ: این که شیعه در صلوات، آل محمد صلی الله علیه و آله را می‌آورد به لحاظ روایات کثیره‌ای است که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، به این مضمون که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد، چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ فرمود: بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله».

این روایت را «صحیح بخاری»^۲ که نزد اهل تسنن، صحیح‌ترین کتاب بعد از

⇒

آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. (تفسیر العشر الآخر من القرآن الکریم: محمد بن سلیمان الأشقر، ص ۱۱۹، چاپ چهارم).

۱. عنه علیه السلام: أَنْ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مِنْ تَمَامِ الصَّلَاةِ ... وَ لَا صَلَاةَ لَهُ إِذَا تَرَكَ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله. وسائل الشیعه، باب زکاة الفطرة، ح ۵.

۲. صحیح بخاری: کتاب الدعوات: باب الصلاة على النبي صلی الله علیه و آله، ح ۶۳۵۷.

«قرآن کریم» است،^۱ همچنین «صحیح مسلم»^۲ که نزد آنها مانند «صحیح بخاری» از صحیح ترین کتاب ها است^۳ و در برخی از کتب معروف دیگرشان نقل کرده اند^۴ و در تشهد تمام نمازها و در نماز بر مرده ها و در زیارت رسول الله ﷺ و در خطبه های نماز جمعه و در خطبه کتاب هایشان به همان نحو که بیان شد صلوات می فرستند و شافعی که یکی از ائمه چهارگانه اهل تسنن است، در اشعارش گفته است.

یا اهل بیت رسول الله حُبُّکُمْ فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ انْزَلُهُ
کَفَاکُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْکُمْ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْکُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ*

ای اهل بیت رسول خدا ﷺ، حب و دوستی شما * از طرف خدا در قرآن واجب شده است * در عظمت قدر شما همین بس که * هرکس بر شما صلوات نفرستد برایش نماز نیست.

آری شیعه به لحاظ روایات کثیره که به بعضی از آنها از قول اهل تسنن، اشاره شد می گوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ﷺ» ولی اهل تسنن به خاطر همین روایات که در صحاح خودشان آمده است تنها در موارد فوق الذکر در صلوات «آل محمد» را می آورند اما در غیر این موارد کمتر دیده و شنیده شده است. که در نوشته ها و کتاب هایشان یا در مکالمات و صحبت هایشان «آل محمد» را بگویند و بنویسند و تعجب است که چگونه احادیث صحیحه خود را نسبت به

۱. صحیح البخاری، هوأجل کتب الاسلام بعد کتاب الله. به مقدمه آن صفحه اول مراجعه شود.

۲. صحیح مسلم: کتاب الصلاة: باب الصلاة على النبي ﷺ بعد التشهد، ح ۴۰۵ و ۴۰۶

۳. کتاب «صحیح مسلم»، هوأحد «الصحيحين» الذين هما اصح الكتب بعد کتاب الله العزيز... به مقدمه آن، صفحه ۷ مراجعه شود.

۴. «صلاة المؤمن» القحطاني، ص ۲۲۵ و ترمذی در صحیحش، ج ۲، ص ۲۱۲ و احمد حنبل در مسندش، ج ۵، ص ۳۵۳ و نسائی در صحیحش، ج ۱، ص ۱۹۰، و ابن ماجه در صحیحش و دیگر معروفین آنها صلوات را با «وعلى آل محمد» نقل کرده اند.

۵. الصّواعق المحرقة، ص ۸۸ و صفحات آخر کتاب اثنی عشریه.

اهل بیت علیهم‌السلام نادیده می‌گیرند، مسلم بن حجاج، صاحب «صحیح مسلم»، ظاهراً عنایت خاصی به حضرت زهرا علیها‌السلام داشته و برای او، نسبت به سایر اقربا و همسران و صحابی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم، احترام و امتیاز خاصی قائل بوده است، وی در کتابش «صحیح مسلم» فضائل صحابه را بیان کرده و هریک را تحت عنوان مخصوص به او با جمله «رضی الله عنه» یا «رضی الله عنها» آورده است اما نسبت به حضرت زهرا علیها‌السلام عبارت ذیل را آورده است:

باب: فضائل فاطمة، بنت النبی، علیها الصلاة والسلام^۱

یعنی، تعبیر به «الصلاة والسلام» نموده و این تعبیر را فقط برای حضرت زهرا علیها‌السلام بکار برده است و ظاهراً بلحاظ فرمایش رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم است که فرمود:

«فاطمة پاره تن من است». و از سویی خدا فرموده است: بر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم صلوات بفرستید، پس صلوات بر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم صلوات برپاره تن او نیز می‌باشد، خلاصه این که به مقتضای آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲ و با توجه به قول رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم «فاطمة بضعة منی» «فاطمة پاره تن من است» گفته است: «فاطمة بنت النبی، علیها الصلاة والسلام».

پرسش ۲۰: چرا ما «شیعیان» صلوات را بلند می‌فرستیم ولی اهل تسنن صلوات را بلند نمی‌فرستند و ما را هم منع می‌کنند؟

پاسخ: اینکه شیعه صلوات را بلند می‌فرستد به لحاظ برخی روایات است که فرموده‌اند: صلوات را بلند بفرستید که نفاق را می‌برد.^۳ البته باید توجه داشت که اگر بلند فرستادن صلوات موجب حواس‌پرتی دیگران می‌شود و آنها

۱. کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۵۱۴.

۲. سوره احزاب / ۵۶.

۳. «عن ابی عبد الله علیه‌السلام قال: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم ارفعوا اصواتکم بالصلاة علی فإنها تذهب بالنفاق» وسائل الشیعة، کتاب الصلاة، أبواب الذکر، باب ۳۹، ح ۱.

را از توجه به نماز و دعا و قرآن باز می‌دارد یا آرامش و نظم را بر هم می‌زند و مزاحمت ایجاد می‌کند، در چنین مواردی لازم است رعایت شود. و اینکه اهل تستن صلوات را بلند نمی‌فرستند - اگر صلوات بفرستند - علت آن از پاسخ سؤال قبل روشن می‌شود و اما اینکه شیعه را از بلند فرستادن صلوات منع می‌کنند دو جهت دارد:

یکی اینکه می‌گویند: جایز نیست نزد رسول الله ﷺ صدا را بلند کنند و آیه مبارکه ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ...﴾^۱ را دلیل می‌آورند و دیگر اینکه، می‌گویند: ذکر و دعا خواندن به طور هم صدا و هم آهنگ (همخوانی) مشروع نیست و بدعت است^۲ لذا ممانعت و از آن جلوگیری می‌کنند.

همچنین مستحب می‌دانند که ذکر و دعا با صدای آرام و آهسته انجام گیرد. و در صحیح مسلم،^۳ چند روایت نقل کرده که مردم با صدای بلند تکبیر می‌گفتند رسول الله ﷺ فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ، ازْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، أَمَا إِنَّكُمْ لَيْسَ تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا وَهُوَ مَعَكُمْ». «ای مردم، به خود آید، شما ناشنوا و غایب را نمی‌خوانید، شما شنوا و نزدیک را می‌خوانید و او با شما است».

مناظره‌ای مفصل

از مناظره‌ای که اینجانب در همین راستا با یکی از آنها داشتم بی‌اساس بودن جهت اول و دوم روشن می‌شود و آن چنین بود:

در مسجد النبی ﷺ شاهد بودم که یکی از مسئولین محترم ایران وارد مسجد شد. ایرانی‌ها که او را دیدند با صدای بلند صلوات فرستادند، مأمورین آنها را

۱. سوره حجرات / ۳.

۲. تحفة الإخوان، تألیف: عبدالله بن باز، ص ۱۳۴.

۳. صحیح مسلم، کتاب الذکر والدعاء، ص ۱۱۴۳، باب ۱۳، ح ۲۷۰۳.

محاصره و از فرستادن صلوات جلوگیری نمودند، یک نفر از آنها به اینجانب گفت:

این عمل حرام است، چرا جلوگیری نمی‌کنید و نمی‌گویید؟

گفتم: نگو حرام است، بگو موجب حواس‌پرتی نمازگزاران می‌شود، موجب برهم خوردن نظم و آرامش سایرین می‌شود، وما «روحانیون» تذکر داده‌ایم که در چنین مکان‌های عمومی - که هرکس مشغول عبادت و دعا و قرآن و زیارت است - چنین اعمالی صحیح نیست.

گفت: خیر، این عمل و این‌گونه فرستادن خلاف شرع و حرام است، زیرا که خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ﴾^۱ «آنان که با صدای آرام و آهسته نزد رسول خدا سخن گویند، آنها هستند که در حقیقت خدا دل‌هایشان را برای مقام رفیع تقوی آزموده است».

گفتم: اولاً: این آیه مبارکه در مقام بیان امر اخلاقی است و خداوند متعال مسلمانان را ترغیب می‌کند به رعایت ادب نسبت به رسول الله ﷺ و اینکه اشخاص نادان و بی‌ادب با داد زدن، آسایش آن حضرت را سلب نکنند و مربوط به جایی است که افراد در مقابل رسول اکرم ﷺ مجادله و گفت‌وگو می‌کردند و گاهی صدای خود را در مقابل نبی اکرم ﷺ بلند می‌کردند، اما صلوات فرستادن، تکریم رسول خدا است نه مجادله با آن حضرت. لذا این آیه شامل صلوات فرستادن نمی‌شود.

ثانیاً: اگر این آیه دلالت بر حرمت داد زدن و صدا بلند کردن دارد چرا شما رعایت نمی‌کنید؟ ﴿تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾^۲ «آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید.»

ثالثاً: آیه مبارکه فرموده است: نزد رسول الله ﷺ آهسته صحبت کنید: «عند

۱. سوره حجرات / ۳.

۲. سوره بقره / ۴۴.

رسول الله» و قدر مسلم از این جمله، اطراف مرقد شریف، مانند روضه مقدسه و بالای سرو سمت چپ مرقد شریف است و شامل قسمت‌هایی که از مرقد مطهر فاصله دارد نمی‌شود.

گفت: ما رعایت می‌کنیم و آهسته دعا می‌خوانیم و آهسته حرف می‌زنیم. گفتم: خیر، رعایت نمی‌کنید، مگر نیست که مرتباً مؤذن با چند بلندگو فریاد می‌زند، خصوصاً وقتی اقامه می‌گوید و وقتی که می‌گوید «الصلاة على الأموات» (نماز بر مرده‌ها)، همچنین امام جماعت و مأمومین با صدای بلند آمین می‌گویند بطوری که صدای شما در خارج از مسجد هم می‌رود و حال اینکه می‌توانید همه اینها را آهسته بگویید.

گفت: ما دعا می‌کنیم.

گفتم: اولاً: برای نماز مرده‌هاitan داد می‌زنید «الصلاة على الأموات» و این عبارت، دعا نیست.

ثانیاً: اگر «آمین» دعا است و مانعی ندارد، صلوات نیز دعا است.

ثالثاً: طبق آیات قرآن و روایات، مناسب است که دعا را آهسته بخوانند و شما با گفتن «آمین» برخلاف آیات قرآن و برخلاف دستور رسول الله ﷺ عمل می‌کنید، همچنین برخلاف گفته مفتی عام خود «عبدالله بن باز» عمل می‌کنید. در اینجا سخت ناراحت شد و عده‌ای عرب و ایرانی دور ما حلقه زده بودند و گوش می‌دادند.

گفت: ما برخلاف کدام آیه و روایت عمل می‌کنیم؟

گفتم برخلاف آیه مبارکه: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾! «خدای خود را به تضرع و زاری و به صدای آهسته بخوانید که خداوند هرگز

تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد».

و بر خلاف آیه مبارکه: ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾^۱: «یاد کن خدای خود را در دل خود، با تضرع و زاری و پنهانی و بی آنکه صدا بلند کنی و در صبح و شام یاد کن».

نیز در کتاب‌های مورد قبول شما روایت است که: مردم با صدای بلند دعا می‌خواندند و ذکر می‌گفتند، رسول الله ﷺ فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ، بِخود آئید (فکر کنید) ناشنوا و غایب را که نمی‌خوانید، بلکه کسی را می‌خوانید که شنوا و نزدیک و با شما است»^۲ یعنی ای مردم آهسته دعا کنید، خداوند ناشنوا نیست، خداوند دور و غایب نیست.

در روایات شیعه نیز آمده است که حضرت فرمود: «بهترین دعا و ذکر، دعایی است که در خفا و به طور پنهانی انجام شود و بهترین روزی آن است که به اندازه کفاف باشد».^۳

گفت: من اینها را نمی‌دانم، فقط می‌دانم که رسول الله ﷺ دستور داده است «آمین» را با صدای بلند بگویید.

گفتم: یعنی رسول الله ﷺ بر خلاف آیات قرآن و بر خلاف دستور خودش که فرمود: «آهسته دعا کنید، خدا گرو غایب نیست» دستور داده است؟ همچنین مفتی بزرگ شما «بن‌باز» که عموماً قبولش دارید مگر در کتابش نگفته است: ذکر

۱. سوره اعراف / ۲۰۵.

۲. عن أبي موسى، قال: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَجْهَرُونَ بِالتَّكْبِيرِ: فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَيُّهَا النَّاسُ، ارْبِعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، أَنْكُمْ لَيْسَ تَدْعُونَ اصِّمَ وَلَا غَائِباً، أَنْكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعاً قَرِيباً وَهُوَ مَعَكُمْ» (صحيح مسلم، كتاب الذكر والدعاء والتوبة، باب ۱۳: استحباب خفض الصوت بالذكر، ح ۳۷۰۳ - والمصباح المنير، ص ۴۸۱ نقلاً عنه وعن فتح الباری).

۳. خير الدعاء الذكر الخفي وخير الرزق مايكفي: نور الثقلين، ج ۳، ص ۳۲۱.

گفتن با صدای بلند و دسته جمعی بدعت است؟^۱

اکنون بگو بدانم، آیا این همه داد زدن ها با بلندگوهای متعدد و این گفتن آمین با صدای بلند و دسته جمعی بدعت نیست؟ برخلاف آیات قرآن و برخلاف سنت و دستور رسول الله ﷺ نیست؟ برخلاف گفته مفتی خودتان، بن باز نیست؟ اما صلوات فرستادن دسته جمعی شیعیان آن هم در یک واقعه استثنایی بدعت است و برخلاف قرآن و سنت است؟ صحبت که به اینجا رسید با ناراحتی دستش را از دست من کشید و از بین جمعیت با سرعت خارج شد.

چرا در تشهد نماز انگشت را حرکت می دهند

پرسش ۲۱: چرا ما در حال تشهد دست ها را روی ران ها می گذاریم و انگشت ها را به یکدیگر می چسبانیم؟ ولی اهل تسنن انگشت سبابه خود را در حال تشهد حرکت می دهند؟

پاسخ: ما شیعیان آداب و مستحبات نماز را از روایات اهل بیت علیهم السلام و عمل آنها گرفته و به طوری که فرموده و عمل کرده اند عمل می کنیم و دست ها و انگشت ها را به آن گونه که مطابق دستور پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام است قرار می دهیم ولی اهل تسنن برخلاف این عمل می کنند و به دو روایت که به چند طریق در صحیح مسلم آمده است استدلال می کنند که رسول الله ﷺ در تشهد نماز با انگشت سبابه اشاره کرد «وَأَشَارَ بِأَصْبَعِهِ السَّبَابَةِ»^۲.

اما در مقصود از آن اختلاف دارند و در کیفیت آن نیز اختلاف دارند.

۱. تحفة الإخوان، تألیف: عبدالله بن باز، ص ۱۳۴.

۲. صحیح مسلم: کتاب المساجد، ص ۲۶۶، باب صفة الجلوس فی الصلاة وکیفیه وضع الیدین علی الفخذین، ح ۵۷۹ و ۵۸۰.

مالکی‌ها گفته‌اند: در حال تشهد مستحب است انگشت سبابه را به طور مکرر حرکت دهند.

حنفی‌ها گفته‌اند: در آخر تشهد در حال گفتن «لا اله» انگشت را به طرف بالا ببرند و در حال گفتن «إلا الله» پایین بیاورند، یعنی نمازگزار به وسیله زبان، با گفتن «لا اله» نفی الوهیت از غیر خدا می‌کند و با اشاره به وسیله انگشت نیز نفی الوهیت از غیر خدا می‌کند و با گفتن «إلا الله» اثبات الوهیت برای خدا می‌کند و با پایین آوردن انگشت اشاره به اثبات الوهیت برای خدای می‌کند. [بالا بردن، اشاره به نفی است و پایین آوردن اشاره به اثبات است، هماهنگ کردن قول و فعل و اعتقاد].^۱

حنبل‌ها گفته‌اند: هنگام تلفظ نام خدا با انگشت سبابه اشاره کنند. شافعی‌ها گفته‌اند: هنگام گفتن «إلا الله» انگشت سبابه را بالا ببرند و در تشهد اول تا وقت ایستادن و در تشهد آخر تا سلام نماز همچنان انگشت را بدون حرکت بالا نگهدارند.^۲

پرسش ۲۲: چرا ما «شیعیان» در حالی که صورتمان رو به قبله است فقط یک مرتبه سلام نماز را می‌دهیم ولی اهل تسنن صوریشان را به سمت راست و چپ برمی‌گردانند و دو سلام می‌دهند؟

پاسخ: در فقه شیعه ثابت و مسلم است که نماز گزار حتی در حال سلام نباید صورتش را از قبله برگرداند و این نماز باطل می‌شود ولی اهل تسنن با توجه به روایتی که در کتاب‌هایشان نقل شده است^۳ مستحب می‌دانند که نمازگزار هنگام سلام صورتش را به سمت راست برگرداند و سلام دهد و باز صورت را به سمت چپ

۱. صلاة المؤمن القحطانی، ص ۲۲۴.

۲. الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، «الاشارة بالإصبع السبابة فی التشهد» ص ۲۶۵.

۳. صحیح مسلم: کتاب المساجد، باب: السلام للتحلیل من الصلاة، ح ۵۸۲.

سه تکبیر بعد از سلام نماز ۲۵۳

برگرداند و یک سلام دیگر بدهد.^۱ ضمناً بعضی از آنها گفته‌اند یک سلام کفایت می‌کند ولی اکثرشان هر دو سلام را واجب می‌دانند و در عین حال اتفاق دارند که اگر کسی فقط یک سلام گفت نمازش باطل نیست.^۲

تذکر: در فقه شیعه نیز آمده است که:

مستحب است نمازگزار- چه جماعت، چه فردی - هنگام گفتن «السلام علیکم ورحمة الله و بركاته» با گوشه چشم یا ابرو و غیر آن به طوری که صورت از قبله برنگردد به سمت راست اشاره کند و سلام دهد. همچنین در نماز جماعت در صورتی که سمت چپ مأموم، مأموم دیگری باشد، مستحب است به همان نحو که گفته شد به سمت چپ اشاره کند و سلام نماز را بدهد (ولی این سلام دوم بر امام جماعت مستحب نیست).

لازم به یاد آوری است که بنا بر احتیاط واجب با گفتن «السلام علیکم ورحمة الله و بركاته» و با اشاره به سمت راست و چپ، نباید قصد کنند که حقیقتاً به کسی سلام می‌کنند، بلی در نماز فردی می‌توانند به قلبشان خطور دهند که به دو فرشته نویسنده اعمال، سلام می‌کنند و در نماز جماعت، امام می‌تواند (جایز است) به قلبش خطور دهد که به دو فرشته نویسنده اعمال و به مأومین سلام می‌کند و مأوموم به قلبش خطور دهد که به امام جماعت و مأومین سلام می‌کند.^۳

سه تکبیر بعد از سلام نماز

پرسش ۲۳: چرا ما شیعیان بعد از سلام نماز، سه مرتبه تکبیر می‌گوییم و موقع

گفتن تکبیر دست‌ها را بالا می‌بریم ولی اهل تسنن این کار را نمی‌کنند؟

۱. الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، «الاشارة بالإصبع السبابة في التشهد» ص ۲۶۵.

۲. تحفة الإخوان، تألیف: عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، ص ۱۱۲.

۳. به مسأله ۵ و ۶ فصل فی التسليم «عروة الوثقی» مراجعه شود.

پاسخ: در فقه شیعه مستحب است بعد از سلام نماز سه مرتبه تکبیر گفته شود و مستحب است هنگام گفتن هر تکبیر دست‌ها را تا مقابل گوشها بالا ببرند، همان‌گونه که مستحب است هنگام گفتن تکبیر اول نماز و تکبیرهای بین نماز دست‌ها را بالا ببرند ولی اهل تسنن تکبیر گفتن بعد از سلام نماز را مستحب نمی‌دانند و نمی‌گویند و لذا دستهایشان را هم بالا نمی‌برند، البته هنگام گفتن تکبیر اول نماز و تکبیر قبل از رکوع و بعد از رکوع و هنگام برخاستن برای رکعت دوم، مستحب می‌دانند دست‌ها را بالا ببرند.^۱

بن باز مفتی اهل تسنن گفته است: در غیر این چهار مورد بالا بردن دست مشروع نیست و تصریح می‌کند که بالا بردن دست‌ها بعد از سلام نماز نیز مشروع نمی‌باشد.^۲

و ظاهراً در این تصریح نظرش به عمل شیعه بوده است و همین حرف سبب شده که وقتی آنها می‌بینند که شیعیان بعد از سلام نماز دست‌ها را بالا می‌برند ناراحت می‌شوند زیرا گمان می‌کنند شیعه خلاف شرع مرتکب شده است.

لازم به یاد آوری است که: در صحیح بخاری (کتاب الأذان باب الذكر بعد الصلاة، ح ۸۴۲) و صحیح مسلم (باب الذكر بعد الصلاة ح ۵۸۳) روایاتی آمده مبنی بر اینکه مردم در نماز جماعت، تمام شدن نماز پیامبر ﷺ را بوسیله شنیدن تکبیر باخبر می‌شده‌اند و معلوم می‌شود بعد از نمازها تکبیر گفته می‌شده است.

پرسش ۲۴: چرا ما شیعیان، هنگامی که مشغول نماز هستیم، چنانچه شخصی از جلوی ما عبور کند مانع نمی‌شویم و عکس العمل نشان نمی‌دهیم ولی اهل تسنن گاهی در حال نماز، حتی با تندی و خشونت از عبور اشخاص از جلوی آنها ممانعت

۱. الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۲۲۵ و صلاة المؤمن القحطاني، ص ۲۵۲.

۲. تحفة الإخوان، تأليف: عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، ص ۹۰.

و جلوگیری می‌کنند؟

پاسخ: در فقه شیعه ثابت است که اگر مکان نمازگزار در معرض عبور و مرور مردم باشد مستحب است چیزی - ولو مثل تسبیح - جلوی خود بگذارند که میان او و آنها حائل گردد و نمازگزار بیش از این وظیفه‌ای ندارد، لذا چنانچه در حال نماز کسی از جلوی ما عبور کند، مانع نمی‌شویم و عکس العملی نشان نمی‌دهیم ولی برخی از اهل تسنن مثل حنفی‌ها و مالکی‌ها به مقتضای روایاتی که در کتاب‌های معتبرشان وارد شده است^۱ عبور از جلوی نمازگزار را حرام می‌دانند و بعضی موارد موجب بطلان نماز دانسته و گفته‌اند: نمازگزار در همان حال نماز باید به هر نحو ممکن جلوی عابرا را بگیرد و خود آنها نیز رعایت می‌کنند. و شافعی‌ها در بعضی از موارد حرام می‌دانند و حنبلی‌ها مکروه می‌دانند و گفته‌اند: بهتر است با اشاره، جلوی عابرا گرفت^۲.

با توجه به آنچه نقل کردیم، بر مؤمنین است که رعایت کنند و اعتقادات فقهی آنان را محترم شمارند و موجب ناراحتی آنها نشوند و در حال نماز از جلوی آنها عبور نکنند و بدانند که اگر بعضی از آنها با خشونت جلوی عابرا می‌گیرند از روی غرض و عناد نیست بلکه مستند به فقه آنان می‌باشد.

لازم به ذکر است که گفته‌اند: مسجد الحرام به لحاظ کثرت جمعیت از این حکم استثنا شده و مسجد النبی نیز در مواقع شلوغ و قبل از شروع و در اثنای نماز که شخص برای پیدا کردن جا در بین صفها عبور می‌کند و بعد از نماز جماعت که مردم در حال خروج از مسجد هستند و شلوغ است، عبور و مرور را جایز دانسته‌اند^۳.

۱. صحیح بخاری، کتاب الصلاة، ابواب ستره المصلی، باب ۱۰۰ و باب ۱۰۱.

۲. الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، «حکم المرور بین یدی المصلی».

۳. تحفة الاخوان، ص ۸۸.

چرا در مسجد النبی کمتر قرآن می‌خوانیم؟

پرسش ۲۵: چرا «شیعیان» در مسجد النبی کمتر به خواندن قرآن مشغول می‌شوند ولی اهل تسنن به طور چشمگیری قرآن می‌خوانند، خصوصاً قبل و بعد از نمازها؟

پاسخ: باید اعتراف کرد که متأسفانه ایرانی‌ها آنگونه که شاید و باید به خواندن قرآن مبادرت نمی‌ورزند که امید است این کمبود برطرف گردد. ان شاء الله. علت این امر چند چیز است:

الف) از تشکیل جلسه دسته‌جمعی برای قرائت قرآن توسط شیعیان ایرانی جلوگیری می‌کنند و می‌گویند ممنوع است (داخل مسجد از هرگونه اجتماع ایرانی‌ها ممانعت می‌کنند).

ب) شیعیان ایرانی چون فارس زبان هستند اکثراً از فهم آیات قرآن محروم هستند و لذتی که باید نمی‌برند و تنها برای ثواب قرآن می‌خوانند.

ج) از سوی دیگر باید اهمیت و ارزش خواندن قرآن، آن هم در مرکز نزول قرآن و در مسجد النبی برای آنها بیشتر تبیین شود تا اهمیت حضور و تشرّف در مسجد النبی را در مسجد النبی بهتر درک کنند و در فرصتهای مناسب و قبل و بعد از نمازها به حرف‌های غیر مفید سرگرم نشوند لا اقل به ذکر و صلوات و خواندن نمازهای نافله و نماز قضا‌هایی که معمولاً به ذمه دارند مشغول شوند.

د) در سال‌های اخیر توجه به قرآن در بین زائران ایرانی بیشتر شده و اغلب تلاش می‌کنند تا در مدینه و مکه حتماً قرآن را ختم کنند.

ارزش نماز در مسجد النبی

در اینجا مناسب است تذکر داده شود که زوّار محترم توجه داشته باشند که بعد از مسجد الحرام افضل مساجد، «مسجد النبی» است و نماز در آن برابره هزار نماز

در مساجد دیگر است. بلکه از روایات استفاده می‌شود که رفتن به مسجد النبی به قصد نماز و حضور در آن مکان مقدّس فی حدّ نفسه وبا قطع نظر از زیارت رسول الله ﷺ و حضرت زهرا علیها السلام مستحب و دارای ثواب فوق العاده است.

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «در مسجد النبی زیاد نماز بخوانید و تا توان دارید مشغول نماز باشید که برای شما خیر است و بدانید که آدمی گاه است که در کار دنیا زیرک است و مردم او را مدح می‌کنند که فلان شخص بسیار زیرک است پس چون باشد کسی که در امر آخرت زیرک باشد»^۱.

همچنین یکی از شیعیان، معروف به حضرمی می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «در مسجد رسول الله ﷺ زیاد نماز بخوان و آن مقدار که می‌توانی به نماز پرداز... همیشه میسر نیست که به این مکان شریف بیایی»^۲.

بنابراین بر شیعیان است که قدر حضور خود را در مسجد النبی بدانند و آداب بودن در آن مکان مقدّس را به نحو احسن رعایت کنند، ان شاء الله.

اما اینکه اهل تسنّن به خواندن قرآن عنایت دارند - و حق هم همین است - ظاهراً چند جهت دارد.

الف) چون عرب زبانها معنای ظاهری آیات قرآن را متوجّه می‌شوند و از خواندن آن لذّت می‌برند لذا با رغبت به خواندن آن مشغول می‌شوند.

ب) آنها بعد از نمازهایشان دعایی مانند شیعه ندارند لذا به جای آن به خواندن قرآن مشغول می‌شوند.

۱. «فَاكْثِرُوا الصَّلَاةَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الرَّجُلَ قَدْ يَكُونُ كَيْسًا فِي أَمْرِ الدُّنْيَا فَيَقُولُ مَا أَكْبَسَ فَلَانًا فَكَيْفَ مَنْ كَانَ كَأْسَ فِي أَمْرِ آخِرَتِهِ» (وسائل الشيعة، ج ۱۰، ابواب المزار، ص ۲۷۴، باب ۱۱، ح ۲).

۲. «عَنْ أَبِي بَكْرِ الْخَضْرَمِيِّ قَدْ أَمَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ أَكْثِرَ الصَّلَاةَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا اسْتَطَعْتُ وَقَالَ إِنَّكَ لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ كُلَّمَا شِئْتَ» (وسائل الشيعة، ج ۱۰، ابواب المزار، ص ۲۶۴، باب ۴، ح ۶).

ج) برخی از آنها اصولاً برای زیارت آن‌طور که باید و شاید اهمیتی قائل نیستند، لذا به جای زیارت مشغول قرآن خواندن می‌شوند.

پرسش ۲۶: چرا ما شیعیان وقتی به زیارت حضرت رسول ﷺ می‌رویم چنانچه مقابل قبر شریف زیارت بخوانیم و دست به دعا برداریم اهل تسنن اعتراض می‌کنند و می‌گویند برای دعا کردن به سمت قبله برگردید و دعا کنید و دیده نشده که آنها رو به قبر مطهر دست به دعا بردارند و دعا کنند؟

پاسخ: در کتب روایی شیعه آمده است که اهل بیت رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «زائر پس از خواندن زیارت رو به قبله کند و دست به دعا بردارد و حاجات خود را از خداوند متعال بخواهد که دعا به این کیفیت سزاوار و لایق به اجابت است».^۱

بنابراین مستحب است زائران محترم پس از زیارت رو به قبله دست به دعا بردارند و دعا کنند و حاجات خود را از خداوند متعال طلب کنند و این امر اختصاص به زیارت حضرت رسول ﷺ ندارد بلکه نسبت به زیارت ائمه بقیع علیهم السلام و دیگر مشاهد مشرفه نیز جاری است. البته چنانچه زائری رو به قبله نکند و رو به قبر شریف دست به دعا بردارد خلاف شرعی مرتکب نشده است و تنها مستحبی را ترک کرده است.

ولی اهل سنت به طوری که از کتاب‌هایشان ظاهر است براین عقیده هستند که زائر پس از زیارت وقتی می‌خواهد برای حاجات خود دست به دعا بردارد لازم است

۱. در روایت است که امام صادق علیه السلام کیفیت زیارت حضرت رسول ﷺ را بیان کرد تا آنکه فرمود: و اگر ترا حاجتی باشد قبر مطهر را در پشت دو کتف خود قرار بده و رو به قبله کن و دو دست خود را بالا ببر و حاجت خود را طلب کن، بدرستی که سزاوار است حاجت تو برآورده شود ان شاء الله. وسائل الشیعه، کتاب الحج، ابواب المزار، باب ۶، ح ۱.

و در روایت دیگر است که حضرت سجاد علیه السلام پس از خواندن زیارت رو به قبله کرد و گفت: اللهم إلیک الجأت ظهري همان. همچنین شهید علیه السلام در کتاب دروس فرموده است: پس از آنکه زائر حضرت را زیارت کرد رو به قبله کند و دعا کند به آنچه می‌خواهد. جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۸۴.

رو به قبله کند. و آنان دست به دعا بلند کردن را در حالی که شخص رو به قبر باشد مشروع و جایز نمی‌دانند.^۱ لذا وقتی می‌بینند کسی - هر چند غیر شیعه - رو به قبر دست به دعا برداشته است منع، و جلوگیری می‌کنند و چون این‌گونه دعا کردن را به زعم و گمان خود منکر می‌دانند، نهی از منکر می‌کنند. لذا امید است شیعیان این امر مستحب را رعایت کنند تا به اجابت نزدیک‌تر و با اعتراض مواجه نشوند.

نماز خواندن پشت بقیع

پرسش ۲۷: چرا بعضی از شیعیان هنگام خواندن نماز پشت دیوار بقیع مورد اعتراض اهل تسنن قرار می‌گیرند؟

پاسخ: عده‌ای از اهل تسنن نماز خواندن در کنار قبر را بدعت و موجب شرک می‌دانند^۲ و به همین دلیل نماز خواندن پشت بقیع را نماز در کنار قبر و در قبرستان تلقی می‌کنند «بن باز» مفتی سابق عربستان در این زمینه گفته است:

هرگاه در مسجدی قبری وجود داشته باشد نماز در آن صحیح نیست^۳ و گفته است: اگر کسی در کنار قبر نماز بخواند واجب است منعش کنند.^۴

البته معلوم نیست چرا در مسجد النبی که چهار قبر وجود دارد و در مسجد الحرام که مدفن آن همه انبیاء علیهم‌السلام و غیر انبیاء می‌باشد، نه تنها نماز خواندن ممنوع نشده، بلکه خواندن نماز طواف واجب شده و آن همه ثواب برای نماز در آن دو مسجد بیان فرموده‌اند؟ همچنین چه پاسخی خواهند داشت درباره عایشه که طبق تواریخ اهل سنت چندین سال در حجره خویش در مسجد النبی در کنار قبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم و ابابکر

۱. کتاب: صلاة المؤمن القحطانی، ص ۱۳۹۱.

۲. تحفة الاخوان، ص ۱۴ و ص ۶۸.

۳. تحفة الاخوان، ص ۱۴ و ص ۶۸.

۴. تحفة الاخوان، ص ۱۴ و ص ۶۸.

و عمر نماز می‌خوانده است؟^۱ و نماز بر اموات در این دو مسجد را چه می‌گویند؟
به هر حال چون آنها نماز خواندن در کنار بقیع و قبرستان احد را جایز نمی‌دانند
لذا مناسب است مؤمنین رعایت کنند و به جای اینکه نماز زیارت را در کنار بقیع
بخوانند که موجب اتهام ناروا از جانب آنها شود. آن را در مسجد النبی بخوانند که
ثوابش معادل ده هزار نماز در خارج از مسجد النبی است.

دو تذکر

۱. باید توجه داشت که برخی از اهل تسنن معتقدند که در ساعاتی از روز خواندن
نماز نهی شده و نباید کسی نماز بخواند، یکی از آن ساعت‌ها پس از نماز صبح تا
برآمدن آفتاب و دیگری بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب است.^۲ و کسانی که نوعاً
پشت بقیع در این دو موقع نماز می‌خوانند از دو جهت مورد اتهام و اعتراض قرار
می‌گیرند:

یکی از جهت نماز خواندن در کنار قبور که به گفته آنها حرام است.
دوم از جهت نماز خواندن در وقتی که نهی از نماز شده است، لذا بر علاقه‌مندان
به اهل بیت علیهم‌السلام است که با اعمال خود سبب اهانت به اهل بیت علیهم‌السلام نشوند و
کاری نکنند که گفته شود اینها جعفری هستند و مسائل شرعی را رعایت نمی‌کنند
یا به دید مشرک به شیعه نگاه کنند و خلاصه زائرین محترم باید از اهل علم سؤال
کنند که چگونه و چه وقت و کجا نماز بخوانند.^۳

۱. التاریخ القویم، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۳۲۷ - الأوقات التي نهى الشارع عن الصلاة فيها.

۳. مرحوم سید رحمته‌الله: در عروة الوثقی - فصل فی أوقات الرواتب، مسأله ۱۸ - می‌گوید: عده‌ای فرموده‌اند:
خواندن نماز مستحبی غیر از نافله‌های وارده، در پنج وقت کراهت دارد: ۱. بعد از نماز صبح تا طلوع
آفتاب. ۲. بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب. ۳. از طلوع خورشید تا برآمدن آفتاب. ۴. نزدیک ظهر تا

۲. دیده می شود که در مسجد النبی، عده ای بعد از تمام شدن نماز جماعت، بلافاصله بر می خیزند نماز صبح خودشان را می خوانند و حال اینکه اهل سنت - همان گونه که قبلاً گفته شد - می گویند کسی که نماز صبح را خواند نباید تا طلوع آفتاب نماز بخواند و آن را خلاف شرع می دانند.

لذا بر مؤمنین است که رعایت کنند و چنانچه بخواهند احتیاط کنند، قبل از نماز جماعت نمازشان را بخوانند و پس از آن، همان نماز را به جماعت، هم بخوانند که موجب پاداش و ثواب بیشتر خواهد بود.

البته کسی که بعد از نماز جماعت وارد مسجد می شود و نماز صبح نخوانده است یا می خواهد نماز تحیت مسجد بخواند از این حکم استثنا شده است.

چرا شیعه به برخی صحابه بی اعتنا است؟

پرسش ۲۸: چرا شیعیان نسبت به برخی از صحابه بی تفاوت و بی اعتنا هستند ولی اهل سنت اظهار علاقه می کنند؟

پاسخ: شیعیان نسبت به صحابه ای بی اعتنا هستند که مورد غضب خدا و رسول خدا ﷺ و مورد خشم و غضب فاطمه (علیها السلام) پاره تن رسول خدا قرار گرفته اند دلیل آن در کتب معتبر شیعه موجود است، و ما در اینجا به برخی از علل آن که در کتاب «صحیح مسلم» و «صحیح بخاری» آمده است اشاره می کنیم:

الف) در «صحیح بخاری» آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «فاطمه (علیها السلام) پاره

⇒

زوال، اول ظهر. ۵- قبل از غروب خورشید. ولی نزد من در ثبوت کراهت نماز مستحبی در این اوقات ذکر شده، اشکال است.

در وسائل الشیعه نیز: ابواب المواقیت، باب ۳۸ و غیر آن، روایاتی نقل شده که ظهور در کراهت نماز خواندن در اوقات مزبور دارند، ولی در سند ودلالت وجهت صدور آنها خدشه است، مضافاً بر وجود معارض، خصوصاً که کراهت در عبادت به معنای کمی ثواب است. والله العالم.

تن من است پس کسی که فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب آورده است»^۱.

«صحیح بخاری» این روایت را در چند مورد نقل کرده است.

همچنین در همین کتاب آمده است که:

عایشه خبر داد که فاطمه علیها السلام بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله از ابوبکر ارث و آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله به جای مانده بود، مطالبه کرد. ابوبکر گفت:

رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی از ما ارث نمی‌برد و آنچه بعد از خود بجا بگذاریم صدقه است.

عایشه گوید: «فاطمه علیها السلام غضب کرد و ابوبکر را ترک کرد و تا زنده بود با او حرف نزد و با او قهر کرد، و فاطمه علیها السلام شش ماه بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله زنده بود»^۲.

ب) در «صحیح مسلم» است که رسول الله صلی الله علیه و آله بالای منبر (در حضور مسلمانان) فرمود: «دختر من پاره تن من است ناراحت می‌کند مرا آنچه او را ناراحت کند واذیت می‌کند مرا آنچه فاطمه را اذیت کند»^۳.

اکنون سؤال می‌کنیم که چه اذیتی بالاتر از اینکه حرف فاطمه علیها السلام را رد کنند تا آنکه مجبور شود برای اثبات مدعای خویش شاهد و گواه ارائه دهد، و به طوری که

۱. صحیح بخاری، ص ۶۲۶، کتاب فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه و آله، باب ۱۲: مناقب قرابة رسول الله صلی الله علیه و آله [و منقبة فاطمة علیها السلام]، ح ۳۷۱۴: قال رسول الله: فاطمة بضعة مني فمن اغضبها اغضبني و همین مضمون در ص ۶۳۳، ح ۳۷۶۷ آمده است.

۲. کتاب فرض الخمس، ص ۵۱۲، ح ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳- ان عائشة اخبرت أن فاطمة علیها السلام بنت رسول الله صلی الله علیه و آله سألت ابابکر بعد وفاة رسول الله صلی الله علیه و آله أن یقسم لها میراثها، ماترک رسول الله صلی الله علیه و آله مما افاء الله علیه، فقال لها ابوبکر: ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «لا نُورثُ، ما ترکنا صدقة» فغضبت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله فهجرت أبابکر فلم تزل مهاجرة حتى توفيت وعاشت بعد رسول الله صلی الله علیه و آله ستة اشهر....

۳. صحیح مسلم، ص ۱۰۵۶، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل فاطمة علیها السلام، ح ۲۴۴۹، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: فانما ابنتي بضعة مني يریبنی ما رابها و یؤذینی ما آذاها.

در «صحیح بخاری» است، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزد ابوبکر شهادت داد^۱ در عین حال ابوبکر ترتیب اثر نداد و چیزی از ترکه رسول الله صلی الله علیه و آله را در اختیار فاطمه علیها السلام قرار نداد، بلی همان عایشه خبر داده است که: بعد از ابوبکر، عمر صدقات مدینه را که متعلق به رسول الله صلی الله علیه و آله بود در اختیار علی علیه السلام و عباس قرار داد ولی بقیه ترکه رسول الله صلی الله علیه و آله را از فدک و خیبر تحویل نداد.^۲

آری این امر نشان می‌دهد که صحت ادعای حضرت فاطمه علیها السلام را قبول داشته‌اند و جای شک و تردید نبوده است در عین حال ابوبکر سخن آن حضرت را ردّ کرد، و بر فرض که چنین نبوده و آن روایت از رسول الله صلی الله علیه و آله باشد، چه می‌شد که لااقل مقداری از ترکه رسول الله صلی الله علیه و آله را در اختیار پاره تن او قرار می‌دادند. آیا رسول الله صلی الله علیه و آله نهی کرده بود که چیزی به دخترش فاطمه علیها السلام بدهند؟ آیا فاطمه علیها السلام این مقدار حق نداشت؟ آیا زحمات رسول الله صلی الله علیه و آله این اندازه احترام نداشت؟ بر فرض که ترکه رسول الله صلی الله علیه و آله متعلق به همه مسلمانان باشد، آیا مسلمانان راضی نبودند که چیزی از آن به فاطمه علیها السلام تحویل شود؟

و اما اینکه تعدادی از اهل سنت نسبت به برخی از صحابه اظهار محبت و حتی برای آنها گریه می‌کنند این است که آنها به قضایا یکسویه نگریسته و تنها به روایاتی که در فضیلت برخی از صحابه نقل شده است اعتماد می‌کنند.

مناظره

روزی یکی از اهل سنت با من روبرو شد و پرسید چرا شیعیان نسبت به بعضی از صحابه بی اعتنا هستند.

۱. صحیح بخاری: کتاب فضائل اصحاب النبّی صلی الله علیه و آله، ص ۶۲۶، ح ۳۷۱۲، درذیل حدیث آمده است «فتشّهد علی».

۲. صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، ص ۵۱۲، ذیل حدیث ۳۰۹۳.

گفتم: لا، نعم، (خیر، بلی) گفت: یعنی چه؟ گفتم: صحابه ای که برای شما تعریف شده است و معرفی کرده‌اند که مردی با ایمان، بی‌آزار، رحیم و مهربان و خیرخواه بوده است، شیعیان هرگز نسبت به چنین صحابه‌ای بی‌اعتنا نیستند بلکه او را مدح و ثنا می‌گویند، اما صحابه‌ای را که فاطمه علیها السلام را آزرده و به غضب درآورده به طوری که تا زنده بود با او حرف نزد و ظاهراً یکی از علل اینکه در جوانی و خیلی زود بعد از پدرش از دنیا رفت همین ناراحتی بود.

بلی چنین صحابی را دوست نمی‌دارند و نسبت به او بی‌اعتنا هستند. شما هم به عنوان یک مسلمان باید مانند شیعیان باشی، خصوصاً با توجه به آیه مبارکه **﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾**^۱ «ای پیامبر! بگو من هیچ پاداشی از شما نمی‌خواهم، جز دوستی نزدیکانم».

آن مرد گفت: اذیت فاطمه علیها السلام جایز نیست ولی چنانچه کسی او را اذیت کند مجوز بدبینی و بی‌اعتنایی به او نمی‌شود.

گفتم: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله نفرمود: هر کس فاطمه علیها السلام را اذیت کند مرا اذیت کرده است؟ گفت: آری، این را صحیح بخاری نقل کرده است.

گفتم: آیا خداوند نفرموده است: **﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾**^۲. «آنان که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را اذیت کنند خداوند آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده و برای آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است».

همین که این آیه را خواندم گوش‌هایش را گرفت و با عصبانیت و ناراحتی از من دور شد.

۱. سوره شوری / ۲۳.

۲. سوره احزاب / ۵۷.

منع زنان از زیارت اهل قبور ۲۶۵

آری سبب عدم علاقه شیعه به برخی از صحابه و هم دستان آنها همین قبیل امور است که بعضی از آنها در کتاب‌هایی که نزد اهل سنت صددرصد صحیح است موجود است و هرگز شیعیان غرض شخصی، یا عناد و تعصب ندارند و از روی بی‌اطلاعی و ندانستن هم حرفی نمی‌زنند و عملی انجام نمی‌دهند، و با توجه به آنچه اشاره شد اگر غیر از این بود جای سؤال و اعتراض بود.

منع زنان از زیارت اهل قبور

پرسش ۲۹: چرا زنان شیعه به زیارت اهل قبور می‌روند ولی اهل سنت از ورود زن ها به قبرستان بقیع و حجون (ابوطالب) جلوگیری می‌کنند و بین زن و مرد فرق می‌گذارند؟

پاسخ: در فقه شیعه ثابت و محرز است که زیارت اهل قبور برای مرد و زن مستحب است و فرقی بین زن و مرد نیست - البته مشروط بر اینکه بی‌صبری و جزع نکنند - چون غرض از زیارت اهل قبور، عبرت گرفتن و تذکر و توجه به امر آخرت و طلب آمرزش برای اموات است و در این امر فرقی بین زن و مرد نیست ولی بین اهل سنت اختلاف وجود دارد.

حنبل‌ها و شافعی‌ها گفته‌اند: زیارت اهل قبور برای زن‌ها مکروه است مطلقاً - چه پیر باشند و چه جوان - مگر اینکه رفتن آنها به زیارت مفسده داشته باشد که در این صورت حرام است.

حنفی‌ها و مالکی‌ها گفته‌اند: برای زنان سالمند که خروجشان از منزل مفسده ندارد، زیارت مستحب است و برای زنهای جوان که خروجشان از منزل مفسده دارد حرام است.^۱

۱. الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۱، کتاب الصلاة «خاتمة فی زیارة القبور».

از این اختلاف که بین چهار مذهب اصلی اهل سنت وجود دارد معلوم می‌شود آنها دلیل قابل ذکری برای عدم جواز ندارند.

ولی بن باز مفتی پیشین عربستان و به تبع او پیروان وی گفته‌اند: زیارت اهل قبور برای زن‌ها جایز نیست و حرام است.^۱

دلیل بن باز بر عدم جواز، روایتی است که در کتاب‌های غیرمعروف آنها نقل شده، به این مضمون که: «رسول الله ﷺ لعن کرد زن‌هایی را که قبرها را زیارت کنند».^۲

اما این روایت از چند جهت مردود و غیرقابل عمل است:

الف) چهار مذهب اصلی اهل تسنن به این روایت عمل نکرده و طبق آن فتوا نداده‌اند و از آن اعراض کرده‌اند و این امر نشان می‌دهد که روایت از جهت سند و دلالت تمام نبوده است.

ب) «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» که به گفته آنها صحیح‌ترین کتاب‌ها، بعد از قرآن و از کتب دست اول اهل سنت است، این روایت را نقل نکرده‌اند.

ج) در «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» روایاتی وجود دارد دالّ بر اینکه در زمان رسول خدا ﷺ زن‌ها به زیارت اهل قبور می‌رفته‌اند.

در یکی از آن روایات عایشه می‌گوید: «شبی رسول الله ﷺ به گمان اینکه من خواب رفته‌ام از منزل خارج شد، من همراه او رفتم، آن حضرت به قبرستان بقیع رفت و مقداری ایستاد و دعا کرد و برگشت من با عجله برگشتم منزل [تا آنکه گوید]

۱. مجموع فتاوی بن باز، ج ۱۳، ص ۳۲۴.

۲. ترمذی در کتاب الجنائز، ح ۱۰۵۶ و ابن ماجه نیز در کتاب الجنائز، ح ۱۵۷۶ از ابی هریره و غیره نقل کرده‌اند که: لعن رسول الله ﷺ زوّارات القبور.

ضمناً کیفیت استدلال بن باز به این روایت، در کتاب وی «مجموع فتاوی بن باز، ج ۱۳، ص ۳۲۴» و در کتاب «صلاة المؤمن القحطانی، ص ۱۳۸۵» آمده است.

منع زنان از زیارت اهل قبور ۲۶۷

به رسول الله ﷺ گفتم: من چگونه اهل بقیع را زیارت کنم؟ فرمود بگو: «السَّلامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ رَحِمَ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَ الْمُسْتَأْخِرِينَ وَ إِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لِلْآحِقُونَ»^۱.

در روایت دیگر است که: «رسول الله ﷺ عبور می کرد، زنی را دید که نزد قبری گریه می کند. حضرت به آن زن فرمود: «از خدا بترس و صابر باش» زن گفت: از نزد من دور شو، مصیبتی که به من رسیده است به تو نرسیده است و آن زن رسول الله ﷺ را نمی شناخت وقتی رسول الله ﷺ رفت به زن گفتند این شخص رسول الله ﷺ بود، زن به خانه آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله ﷺ شما را نشناختم، حضرت فرمود: صبر نزد صدمه اولی است «أَتَمَّا الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولَى»^۲.

در صحیح مسلم نیز به این روایت اشاره شده است^۳.
از این روایت نیز معلوم می شود که زمان رسول الله ﷺ زنها، کنار قبر می رفته و گریه می کرده اند و حضرت به آن زن نفرمود چرا کنار قبر آمدی و او را نهی نکرد بلکه او را امر به صبر و تقوی نمود.

همچنین در کتاب های اهل سنت است که: «فاطمه زهرا (ع) ، در زمان پدرش رسول الله ﷺ وبعد از آن حضرت به زیارت قبر حمزه و شهدای احد می رفت و نماز و دعا می خواند و گریه می کرد»^۴.

۱. صحیح مسلم: کتاب الجنائز، ص ۴۱۲، باب ۳۵، ح ۹۷۴.

۲. صحیح بخاری: کتاب الجنائز، ص ۲۰۵، باب زیارة القبور، ح ۱۲۸۳.

۳. کتاب الجنائز، باب ۸، ذیل ح ۹۲۶. روایت طبق نقل صحیح بخاری چنین است:

مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِامْرَأَةٍ عِنْدَ قَبْرِ وَهَى تَبْكِي، فَقَالَ: اتَّقِي اللَّهَ وَاصْبِرِي [إِلَى أَنْ قَالَ الرَّاوِي] فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ أَتَمَّا الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولَى صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب زیارة القبور، ح ۱۲۸۳.

۴. السنن الكبرى: تألیف: عبدالرازق، ج ۳، ص ۵۷۲ و ج ۴، ص ۱۳۱ و مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۵۳۳.

در وسایل الشیعه، کتاب الحج، ابواب المزار، باب ۱۲، ضمن روایتی است که: «فاطمه زهرا علیها السلام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله هر هفته دو مرتبه به زیارت شهدای احد می‌رفت، دوشنبه و پنجشنبه».

نیز اهل تسنن نقل کرده‌اند که: «فاطمه علیها السلام پس از دفن رسول الله صلی الله علیه و آله مقداری از خاک قبر رسول الله صلی الله علیه و آله را برداشت و بویید و این اشعار را قرائت فرمود».

ماذا على من شمّ تربة احمد
أن لا يشمّ مدى الزمان غوالياً
صبت على مصائب لوانها
صبت على الأيام صرناً ليالياً

«باکی نیست بر کسی که تربت احمد صلی الله علیه و آله را ببویید * که برای همیشه بوی خوش نبوید * آنقدر غم و اندوه بر جان من فرو ریخت * که اگر بر روزها می‌ریخت آنها تبدیل به شب تار می‌شدند».

همچنین نقل کرده‌اند که: عایشه در مکه مکرمه قبر برادرش را زیارت می‌کرد.^۱ و نیز نقل کرده‌اند که عایشه در حجره‌ای که رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوبکر مدفون بودند به سر می‌برده و قهراً کنار قبرها نماز و دعا می‌خوانده تا اینکه عمر را در آنجا دفن کردند پس از دفن عمر، عایشه بین قبرها و خودش دیواری بنا کرد^۲ و از عایشه نقل کرده‌اند که گفت: همیشه در حجره مقنعه و پوشیده‌ام را بر می‌داشتم «صورت‌م را باز می‌گذاشتم» و به لباس کم اکتفا می‌کردم تا اینکه عمر را دفن کردند، پس از دفن عمر دائماً خودم را به لباس محفوظ می‌داشتم [روسری و پوشیه و لباسم را به طور کامل می‌پوشیدم] تا وقتی که بین خودم و بین قبور دیواری بنا کردم.^۴

۱. التاریخ القویم، تألیف: محمد طاهر الکردی المکی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲. مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۳۷۶.

۳. التاریخ القویم، ج ۱، ص ۱۹۳.

۴. قالت «عائشة» ما زلت اضع خماري و اتفضل في ثيابي حتى دفن عمر، فلم ازل متحفظة في ثيابي حتى بنيت بيني و بين القبور جداراً و الخمار بالكسر: غطاء الوجه. و معنى اتفضل في ثيابي اى اقتصر في

همچنین احمد حنبل نقل کرده که عایشه گفت:

«هنگامی که داخل حجره‌ام که رسول الله و پدرم در آن دفن شده بود، می‌شدم، لباسم را در می‌آوردم و می‌گفتم اینها شوهرم و پدرم می‌باشند، ولی آنگاه که عمر با آنها دفن شد، پس به خدا قسم داخل حجره‌ام نشدم مگر این که لباسم را به خودم می‌پیچیدم به خاطر حیا از عمر»^۱.

از این قضیه که خود اهل تسنن نقل کرده‌اند معلوم می‌شود عایشه زائر تمام وقت قبور بوده است، چون زیارت، حضور عند المذور یعنی حضور در کنار قبر است و معلوم می‌شود نماز و عبادت نزد قبر شرک و نامشروع نیست و اینکه عایشه دیوار کشیده به خاطر این بوده که عمر نامحرم بود و عایشه نمی‌توانست آزادانه وبدون حجاب زندگی کند.

البته عمر تا زنده بود نامحرم بود و بر عایشه لازم بود خود را از او بپوشاند نه بعد از مردن و دفن شدن او، و این کار عایشه مبنای شرعی نداشته و ندارد و زن باید از مرد نامحرم زنده شرم و حیا کند و خود را بپوشاند.

همچنین در صحیح بخاری^۲ است که:

حسن بن حسن بن علی رضی الله عنه، از دنیا رفت، زن او خیمه‌ای روی قبر او زد و تا یکسال آن خیمه سرپا بود، پس از یک سال خیمه برچیده شد سپس شنیدند، ندا دهنده‌ای ندا داد که آیا گمشده‌شان را یافتند؟ ندا دهنده دیگری پاسخ داد، بلکه ناامید شدند، پس بازگشتند.

⇒

لباسی ... (التاریخ القویم، ج ۱، ص ۱۹۳).

۱. عن عائشة قالت: كنت ادخل بيتي الذي فيه رسول الله وأبي واني واضعة ثوبي وأقول انما هوزوجي و أبي فلما دفن عمر معهما فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة على ثيابي حياء من عمر (همان ص ۲۰۸).

۲. کتاب الجنائز، ص ۲۱۲ ذیل ح ۳۲۹.

از این روایت معلوم می‌شود که در صدر اسلام حتی یک زن، آن هم از نزدیکان رسول الله ﷺ به مدت یک سال شبانه روز در کنار قبر و روی قبرستان به سربرده و آن را حرام نمی‌دانسته و صحابه و خلفا نیز او را نهی نکرده‌اند.

در هر حال راجع به جواز زیارت اهل قبور برای زنها، گذشته از آنچه بیان شد، و اکثر اهل سنت خود نوشته و پذیرفته‌اند، هم اکنون همه مسلمانان شاهد هستند که زنان مانند مردان به زیارت قبر رسول الله ﷺ مشرف می‌شوند، به زیارت قبر حضرت زهرا (علیها السلام) در مسجد النبی (علیه السلام) در کنار حجره آن حضرت و در روضه مبارکه می‌روند و در زمان فعلی (سال ۱۳۸۲ هـ ش) شبانه روز دو نوبت مسجد و قسمتی از روضه مبارکه را برای زیارت زنها اختصاص می‌دهند و حتی زنان غیر شیعه ظاهراً دو خلیفه را نیز زیارت می‌کنند و برای آنها زیارت‌نامه می‌خوانند، همچنین زنان شیعه و سنی به طور مرسوم و متعارف و بدون هیچ شک و شبهه‌ای برای زیارت قبور ائمه بقیع (علیهم السلام) و سایر مدفونین در قبرستان بقیع پشت بقیع حاضر و مانند مردها زیارت می‌خوانند. همچنین به زیارت شهدای احد می‌روند.

اکنون از اهل تستنی که معتقدند رفتن زنها به زیارت اهل قبور جایز نیست و اجازه ورود آنها را به قبرستان بقیع و ابوطالب نمی‌دهند و می‌گویند رسول الله ﷺ زنانی را که به زیارت قبور بروند لعن کرده است سؤال می‌کنیم آیا رسول الله ﷺ این حکم را به دختر و همسرش نفرموده بود؟

آیا آنها حکم را می‌دانستند و مخالفت می‌کردند؟ آیا العیاذ بالله رسول الله ﷺ دختر و همسر و تمام زنهایی را که به زیارت او یا به زیارت مدفونین در بقیع و شهدای احد رفته و می‌روند مورد لعن قرار داده است؟ هرگز.

خداوند همه مسلمانان را از سخت‌گیری‌های افراد کوتاه‌بین و بی‌دانش و بی‌توجه به تمام آنچه در تاریخ اسلام رخ داده است نجات دهد آمین رب العالمین.

سرچشمه اختلافات

پرسش ۳۰: چرا ما شیعیان با «اهل تسنن» اختلاف پیدا کرده ایم و سرچشمه اختلاف کجا و از چه زمانی شروع شده است؟

پاسخ: سرچشمه اختلاف و زمان پیدایش آن بحسب ظاهر از آن وقتی است که رسول الله ﷺ در بستر بیماری و در حال احتضار بود و عده ای از رجال که در بین آنها عمر بن خطاب نیز بود، نزد آن حضرت جمع بودند.

در صحیح بخاری هفت روایت با اندک تفاوتی نقل شده که: رسول الله ﷺ در آن حال بیماری فرمود: بیایید و کاغذی بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید، عمر بن خطاب گفت: درد بر رسول الله ﷺ غلبه کرده است و کتاب خدا نزد ما موجود است و همان کتاب خدا ما را کفایت می کند، همین که عمر این حرف را زد، بین حاضرین اختلاف افتاد و کار به نزاع و خصومت کشید و هر کس چیزی می گفت، برخی می گفتند کاغذ بیاوریم تا رسول الله ﷺ بنویسد و برخی حرف عمر را می زدند و همه و سرو صدا بالا گرفت، حضرت فرمود: «قُومُوا عَنِّي» از نزد من برخیزید و دور شوید، سزاوار نیست نزد من با هم نزاع کنید، ابن عباس خارج شد و سخت گریه می کرد و می گفت: همه مصیبت ها از اینجا شروع شد که نگذاشتند رسول الله ﷺ نامه بنویسد و بین او و نوشتن نامه حائل شدند.

این روایت در صحیح بخاری در هفت مورد با کمی تفاوت آمده است.

۱. در کتاب «العلم»^۱ با جمله: قال عمر: ان النبی ﷺ غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا، فاختلفوا... آمده است.

«عمر گفت درد بر پیامبر غلبه کرده و کتاب خدا نزد ما موجود است و کفایت می کند ما را، پس بین حاضرین اختلاف افتاد.»

۲. در کتاب «الجهاد و السیر»^۱ آمده است. در این روایت است که: «ابن عباس زیاد گریه کرد بطوری که ریگها از اشک چشم او تر شد» نیز در این روایت است که حاضرین با هم نزاع کردند: «فتنازعوا».

۳. در کتاب «الجزية و الموادة»^۲ آمده و این روایت شبیه روایت قبل است.

۴. در کتاب «المغازی»^۳ آمده است این روایت و روایت دوم با کمی اختلاف نقل شده است.

۵. در کتاب «المغازی»^۴ آمده و شبیه روایت دوم است.

۶. در کتاب «المرض»^۵ آمده و در این روایت است که:

«لَمَّا حَضَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ «هَلُمَّ اكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ» فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابَ اللَّهِ فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ فَاخْتَصَمُوا...»

۷. در کتاب «الاعتصام بالكتاب و السنة»^۶ آمده است، این روایت مانند روایت قبل است.

در اینجا از باب نمونه یکی از آن روایات را عیناً می‌آورم.

عن ابن عباس قال: «لَمَّا حَضَرَ النَّبِيُّ ﷺ وَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ: «هَلُمَّ اكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ» قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، فَحَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ. وَ اخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ. اخْتَصَمُوا، فَمِنْهُمْ

۱. باب جوائز الوفد، ص ۵۰۴، ح ۳۰۵۳.

۲. باب اخراج اليهود، ص ۵۲۷، ح ۳۱۶۸.

۳. باب مرض النبي ﷺ و وفاته، ص ۷۵۴، ح ۴۴۳۱.

۴. باب مرض النبي ﷺ و وفاته، ص ۷۵۴، ح ۴۴۳۲.

۵. باب قول المريض، قوموا عني ص ۱۰۰۴، ح ۵۶۶۹.

۶. باب كراهة الاختلاف، ص ۱۲۶۶، ح ۷۳۶۶.

من يقول: قَرَّبُوا يَكْتُبَ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ، فَلَمَّا اكْتَرَوْا اللَّغْطَ^۱ وَ الْاِخْتِلَافَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قُومُوا عَنِّي قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرِّزْيَةَ كُلَّ الرِّزْيَةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ بَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ اِخْتِلَافِهِمْ وَلَغَطِهِمْ»^۲

ابن عباس گفت: وقتی رسول الله ﷺ در حال احتضار بود، و در خانه آن حضرت مردانی بودند و در بین آنها عمر بن الخطاب نیز حضور داشت، رسول الله ﷺ فرمود: بیایید بنویسم برای شما نوشته‌ای که بعد از آن گمراه نشوید، عمر گفت: درد بر رسول الله ﷺ غلبه کرده و نزد شما قرآن هست، پس کتاب خدا ما را کفایت می‌کند، و کسانی که در خانه بودند اختلاف کردند، با هم خصومت و دشمنی کردند، پس برخی می‌گفتند: بیاورید تا رسول الله ﷺ کتابی بنویسد، که بعد از آن گمراه نشوید، و برخی حرف عمر را می‌زدند، پس وقتی همه و سر و صدا را زیاد کردند و نزد آن حضرت اختلاف نمودند، رسول الله ﷺ فرمود: «از نزد من برخیزید» عبیدالله [راوی حدیث گوید]: پس ابن عباس می‌گفت: «به درستی که مصیبت و همه مصیبت‌ها آن است که حائل شد بین رسول الله ﷺ و بین اینکه برای آنها آن نوشته را بنویسد از جهت اختلاف آنها و همه و سر و صدای آنها».

مؤلف: این روایات در صحیح‌ترین کتاب‌های اهل تسنن موجود است.^۳ و به

۱. اللَّغْطُ: همه و سر و صدای مبهم، اقرب الموارد.

۲. صحیح بخاری، کتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب کراهية الاختلاف، ص ۱۲۶۶، ح ۷۳۶۶.

۳. در مقدمه صحیح بخاری نوشته‌اند: صحیح بخاری بعد از کتاب الله، اجل کتب اسلام است «هواجل کتب الاسلام بعد کتاب الله اطلاقاً واعظمها شأناً». و محمد نزار تمیم و هیشم نزار تمیم از تنظیم‌کنندگان صحیح بخاری چاپ بیروت در مقدمه این کتاب گفته‌اند: «هومن اعظم الكتب المصنفة في الاسلام بعد کتاب الله عزوجل» و از قول نووی از علمای بزرگ اهل سنت نقل کرده‌اند که: صحیح‌ترین کتب اهل سنت صحیح بخاری است.

چند مطلب بسیار مهم و غیر قابل انکار دلالت دارند:

اول اینکه: رسول الله ﷺ کسانی را که دور بسترش جمع بودند و همه مسلمانان را در معرض ضلالت و گمراهی می‌دید و به حاضرین خطاب کرد و فرمود: بنویسم تا شما هرگز گمراه نشوید. «لن تضلّوا ابداً».

دوم اینکه: وقتی نامه رسول الله ﷺ نوشته نشد، قهراً حاضرین یعنی کسانی که گرد بسترش جمع بودند از ضلالت و گمراهی مصون نماندند، چون آنچه طبق فرموده آن حضرت آنها را از گمراهی نجات می‌داد همان نامه بود که نوشته نشد.

سوم اینکه: اختلاف در همان جلسه و از همان زمان شروع شد. «فاختلفوا».

چهارم اینکه: نزاع و کشمکش و خصومت و دشمنی از همان موقع و در همان جلسه شروع شد.

پنجم اینکه: حرف عمرو و سرو صداها پس از آن، چنان رسول الله ﷺ را با آن حال بیماری، ناراحت کرد که فرمود: از نزد من بروید و آنان را طرد کرد، «قُومُوا عَنِّي».

ششم اینکه: ابن عباس که خود حاضر و ناظر ماجرا بود و از سویی اهمیت آن نوشته را می‌دانست و می‌فهمید شدیداً از وضع پیش آمده گریه می‌کند و از حوادث تلخ و تأسف باری که بعدها دامن‌گیر اسلام و مسلمانان می‌شود ناراحت است و تصریح می‌کند که همه گرفتاری‌ها، همه مصیبت‌ها از حائل شدن بین رسول الله ﷺ و نوشتن آن حضرت به وجود آمد.

بنابراین به نظر می‌رسد، سرچشمه همه اختلافات و خصومتها، که بین مسلمانان رخ داد از همین جا سرچشمه گرفته و شروع شده است.

به این مناظره توجه فرمایید

روزی یک نفر از سلفی‌ها به طور اهانت‌آمیزی خطاب به این جانب گفت: همه شما در ضلالت و گمراهی هستید و تقصیر با علما و بالخصوص شیخ کلینی صاحب اصول کافی و مجلسی صاحب بحار است.

گفتم: از رحمت خدا دور باد کسی که باعث ضلالت و گمراهی مسلمانان شد. بعد گفتم: تو حاضری کسی را که سبب ضلالت و گمراهی مسلمانان شد بشناسی و از او بیزاری بجویی؟

گفت: البته که حاضرم.

گفتم: صحیح بخاری را قبول داری و تمام روایات او را صحیح می دانی؟ گفت: بلی ما صحیح بخاری را بعد از قرآن صحیح ترین کتابها می دانیم و همه روایات آن درست و صحیح است.

گفتم: به صحیح بخاری مراجعه کن، هفت روایت نقل کرده مبنی بر اینکه رسول الله ﷺ در همان بیماری که از دنیا رفت، به عده ای که دور بسترش جمع بودند فرمود: کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید، یک نفر از حاضرین گفت: درد بر رسول الله غلبه کرده است و قرآن برای ما کفایت می کند و این حرف سبب شد بین حاضرین اختلاف و نزاع بوجود آمد و سرانجام رسول الله ﷺ فرمود: برخیزید بروید و نامه نوشته نشد، گفتم: آیا حاضر هستی این شخص را که در این روایات معرفی و نام برده شده شناسایی و از او تبّری جویی؟ آیا طبق این روایات سبب ضلالت جمعی از مسلمانان همان شخص نشد؟ آیا رسول الله ﷺ در صدد نبود چیزی بنویسد که امتش در ضلالت و گمراهی نیفتند؟ او ساکت ماند و حرفی نزد، گفتم: برو کتاب صحیح بخاری را مطالعه کن تا بر تو معلوم شود منشأ ضلالت چه کسی بوده است. آیا مرحوم کلینی یا مرحوم مجلسی یا دیگر علمای شیعه هستند یا آن کسی است که شما به او دل بسته اید. گفت: رسول الله ﷺ می توانست بعد از رفتن آن عده، کاغذ بطلبد و نامه را بنویسد چرا چنین نکرد؟

گفتم: آن کس که گفت: درد بر رسول الله ﷺ غلبه کرده و مانع نوشتن نامه شد، بذر شبهه را پاشید و بر فرض که رسول الله ﷺ بعد از رفتن آن عده، نامه ای می نوشت، می گفتند نامه و نوشته اعتبار ندارد و رسول الله ﷺ این نامه را در حال

عادی «و العیاذ بالله» در کمال عقل ننوشته است و نمی‌گذاشتند به آن عمل شود. سرش را به زیر انداخت و حرفی نزد.

مناظره‌ای دیگر

با دو نفر دیگر صحبت از اختلاف مسلمانان و آثار سوء آن شد و من اشاره به همین روایت کردم و گفتم: شما اهل تسنن ما «شیعیان» را رافضی و گمراه می‌دانید اما نمی‌گویید و از بزرگانتان سؤال نمی‌کنید که چه کسی بذر گمراهی و اختلاف را پاشید، چه کسی از نوشتن نامه توسط رسول الله ﷺ جلوگیری کرد؟

گفتند: چنین نیست و نفرین کردند کسی را که در بین مسلمانان بذر اختلاف پیاشد. اینجانب نیز آمین گفتم، سپس گفتم: پس به صحیح بخاری باب «قول مریض» «قوموا عنی» و غیر آن مراجعه کنید و ببینید در کنار بستر رسول الله ﷺ چه کسانی بودند و چه گفتند و چه کسی سبب شد رسول الله ﷺ نامه‌ای که می‌خواست بنویسد، ننوشت و چرا ابن عباس گریه کرد؟

در اینجا متوجه قضیه شدند و گفتند: بالاخره مسلمانان باید به کتاب خدا و به سنت رسول الله ﷺ عمل کنند و اینها هم در اختیار ما است.

گفتم: اولاً ما «شیعیان» همین حرف را می‌زنیم و می‌گوییم و معتقدیم که باید به کتاب خدا و به سنت رسول خدا- که از طریق اهل بیت آن حضرت ثابت و محرز شده- عمل کرد، ولی این حرف برخلاف حرف عمر است که گفت «حسبنا کتاب الله» کتاب خدا ما را کفایت می‌کند، یعنی نیازی به نوشته رسول الله ﷺ نداریم.

ثانیاً اگر حرف عمر درست بود و کتاب خدا کفایت می‌کرد پس چرا اختلاف بوجود آمد؟ چرا مسلمانان بلکه خود صحابه گرفتار جنگ با یکدیگر شدند؟ مگر علی ابن ابی طالب (علیه السلام) از صحابه و خلیفه رسول الله ﷺ نبود؟ مگر طلحه و زبیر و معاویه از صحابه نبودند؟ مگر عایشه همسر رسول الله ﷺ نبود؟ مگر رسول الله ﷺ

قرآن را همراهش برد؟ علاوه بر اینها اگر کتاب خدا- قرآن- کفایت می‌کرد، پس چرا شما خود را اهل سنت می‌دانید؟

گفتند: بالاخره هرچه بوده و هر چه واقع شده ما فعلاً نباید به مسلمانان صدر اسلام بد بگوییم چون آنها مسلمان و گوینده لا اله الا الله محمد رسول الله ﷺ بوده‌اند.

گفتم: اگر بدگویی به گوینده لا اله الا الله محمد رسول الله ﷺ جایز نیست پس چرا شما اهل تسنن به اندک چیزی به شیعه بد می‌گویید، به محض اینکه می‌خواهند طبق فقه خودشان بر چیزی که سجده صحیح است، سجده کنند آنان را مشرک می‌خوانید، آنان را که ایرانی هستند مجوسی می‌خوانید؟

گفتم: شما نباید به برخی از اعمال شیعه نگاه کنید که طبق مذهبتان جایز نیست و نباید فوراً نسبت شرک و کفر به شیعه بدهید، بعد گفتم: برخی اعمال است که در فقه شیعه جایز است، برخی حتی مستحب است، مانند نماز خواندن در کنار قبور ائمه معصومین (علیهم‌السلام) ولی طبق فقه و نظر برخی از شما جایز نیست، شما چرا بدون بررسی و به محض اینکه چنین اعمالی را از شیعه دیدید، آنان را مشرک و کافر می‌خوانید؟ چرا در مدارس شما به بچه‌ها و جوانها تعلیمات ضد شیعه می‌دهند، بطوری که وقتی ما را می‌بینند با چشم دشمنی و بغض و کینه بما نگاه می‌کنند، چرا در این موارد که برخی اعمال از شیعه و خصوصاً از ایرانی‌ها می‌بینید دلیل و وجه آن را سؤال نمی‌کنید؟

در اینجا احساس شرمندگی کردند و گفتند: جایز نیست به مسلمان تهمت زد و فرقی بین ایرانی و غیر ایرانی، شیعه و غیر شیعه نیست.

گفتم: پس بدانید در صحیح مسلم است که:

وقتی سوره مبارکه جمعه نازل شد و رسول الله ﷺ این آیه را قرائت فرمود:

﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾^۱

مردی از حاضرین گفت: یا رسول الله ﷺ مراد از آخرین، در این آیه چه کسانی هستند؟ آن حضرت جواب او را نداد، باز سؤال کرد، حضرت جواب نداد، باز سؤال کرد، حضرت فرمود: سلمان فارسی حاضر است؟ پس دست مبارک خود را بر سلمان گذارد و فرمود: اگر ایمان در ثریا باشد مردانی از اینها به آن دست می‌یابند «فوضع النبی ﷺ یده علی سلمان ثم قال: لو كان الايمان عند الثريا لنال رجال من هؤلاء»^۲ علاوه بر این آیه، در همین کتاب از ابوهریره نقل کرده که رسول الله ﷺ فرمود: «لو كان الدين عند الثريا لذهب به رجل من فارس (او قال) من ابناء فارس حتى يتناولوه» اگر دین نزد ثریا باشد مردی از فارس (یا) از فرزندان فارس به آن دست می‌یابد.^۳ گفتم: صحیح مسلم که این دو روایت را نقل کرده چاپ ریاض و در عربستان منتشر شده و در هتل موجود است اگر قبول ندارید بروم کتاب را بیاورم، گفتند: قبول داریم و صحیح است.

گفتم: پس ایرانی‌ها نه تنها مذموم نیستند بلکه ممدوح و مورد تأیید خداوند سبحان و رسول الله ﷺ هستند، خندیدند و گفتند:

همه اینها صحیح است اما ایرانی‌ها کارهایی می‌کنند که در دین نیست و نباید انجام دهند مانند: گنبد و بارگاه روی قبور ساختن، در کنار قبور نماز خواندن، شمع روشن کردن، دخیل بستن و اینها شرک است.

گفتم: اولاً این کارها شرک و کفر نیست، بلکه برخی از این اعمال در فقه شیعه مستحب است، ثانیاً این قبیل اعمال اختصاص به شیعیان ندارد، مسلمانان مصر که

۱. سوره جمعه / ۳.

۲. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۹۰، باب فضل فارس، ح ۲۵۴۶.

۳. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۹۰، باب فضل فارس، ح ۲۵۴۷.

اهل تسنن هستند روی قبور بزرگان دین، ساختمان ساخته‌اند مسلمانان شام، لبنان، عراق و غیر اینها همه یا اکثر آنها اهل تسنن هستند و چنین اعمالی را دارند و انجام می‌دهند، چرا شما همه حمله‌ها و تهمت‌ها را متوجه شیعه و ایرانی‌ها نموده‌اید؟ گفتند: در واقع تقصیر با بزرگان ما است که حقایق را آن‌طور که هست نمی‌گویند و تنها همین کارهای شیعه را که تنها در فقه گروهی خاص بدعت و حرام است به مردم می‌گویند و ما تقصیر نداریم و با عذرخواهی خدا حافظی کردند و بعد هم هر وقت آنها را می‌دیدم سلام و تعارف می‌کردیم و با گرمی برخورد داشتیم و الحمد لله.

گفتن یا رسول الله و یا علی

پرسش ۳۱: چرا ما «شیعیان» وقتی می‌گوییم یا رسول الله ﷺ و یا علی علیه السلام و مانند اینها اهل تسنن به ما اعتراض می‌کنند و می‌گویند صدا زدن کسی که از دنیا رفته شرک است و فقط باید خدا را خواند و فقط باید یا الله گفت؟

پاسخ: منشأ و اصل این اعتراض و این تهمت، حرف ابن تیمیه و بن باز است که گفته‌اند: صدا زدن اموات شرک و کفر است: «و دعاء الاموات ... من الشرک بالله و الکفر به»^۱

ولی اولاً ملاک اسلام و مسلمان بودن، گفتن شهادتین است، یعنی کسی که شهادتین را به زبان جاری کرد مسلمان است و جان و مالش محترم می‌باشد و به این چیزها از اسلام خارج نمی‌شود.

در صحیح بخاری از عمر بن الخطاب نقل کرده که:

«قال رسول الله ﷺ أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» فَمَنْ قَالَ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ»

۱. رساله، زیارة القبور و الاستنجاد بالمقبور، تألیف ابن تیمیه ص ۱۲. استنجاد: استمداد و کمک خواستن. و تحفة الاخوان، تألیف عبدالله بن باز، ص ۱۸.

إِلَّا اللَّهُ» عَصَمَ مِنِّي مَالُهُ وَنَفْسُهُ إِلَّا بِحَقِّهِ وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ»^۱

رسول الله ﷺ فرمود: من مأمور شدم با مردم جنگ کنم تا بگویند: «لا اله الا الله» پس کسی که «لا اله الا الله» گفت، مال و جان‌ش مصون است مگر کاری بکند که مستحق مجازات شود. [مانند ظلم به غیر یا قتل نفس محترمه] و حساب او با خدا است.

همین روایت با سندهای مختلف در صحیح مسلم از رسول الله ﷺ آمده است.^۲

ثانیاً در صحیح بخاری است که: رسول الله ﷺ در جنگ بدر امر فرمود اجساد بیست و چهار نفر از کشته شده‌های قریش را در چاهی از چاه‌های بدر ریختند و آن حضرت پس از سه روز در حالی که اصحاب همراه بودند، تشریف آورد کنار آن چاه ایستاد و یکایک آنها را به اسم و اسم پدر صدا زد و فرمود: یا فلان پسر فلان، یا فلان پسر فلان آیا مسرور نمی‌شدید اگر اطاعت خدا و رسول خدا را می‌نمودید؟ بدرستی که ما حقانیت آنچه را خدا بما وعده داده بود یافتیم، آیا شما حقانیت آنچه را خدا به شما وعده داده بود یافتید؟ عمر گفت: یا رسول الله ﷺ با اجساد بی روح صحبت می‌کنی؟ حضرت فرمود: قسم به آن کسی که جان محمد در دست او است، شما در شنیدن آنچه من می‌گویم، شنواتر از آنها نیستند.

[یعنی همان‌گونه که شما زنده‌ها صدای مرا می‌شنوید آنها نیز می‌شنوند]

«إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةٍ وَعَشْرِينَ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ فَقَذَفُوا فِي طَوِيٍّ مِنْ أَطْوَاءِ بَدْرٍ خَبِيثٍ مُخْبِثٍ، وَكَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرِصَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ ... ثُمَّ مَشَى وَتَبِعَهُ أَصْحَابُهُ ... حَتَّى قَامَ عَلَى شَفَةِ الرَّكِيِّ فَجَعَلَ يُنَادِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ، يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، وَيَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، أَيْسَرُكُمْ أَنْكُمْ أَطَعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟ فَإِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟

۱. صحیح بخاری، کتاب استتابة المرتدين، باب قتل من ابى قبول الفرائض صفحه ۱۱۹۳، ح ۶۹۲۴.

۲. صحیح مسلم، کتاب الايمان، باب الامر بقتال الناس حتى يقولوا لا اله الا الله، صفحه ۷۳، ح ۲۰-۲۳.

قال: فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا تُكَلِّمُ مِنْ أَجْسَادٍ لَا أَرْوَاحَ لَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ»^۱

همین مطلب را در چند روایت دیگر با این عبارت نقل کرده که: «ثم قال النبي ﷺ: انهم الآن يسمعون ما أقول». رسول الله ﷺ کنار چاه بدر ایستاد و فرمود: آنها الآن آنچه من می گویم می شنوند».

همچنین رسول الله ﷺ در زیارت اهل قبور، اموات را صدا زد و خطاب به آنها فرمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ، يَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَلَكُمْ، أَنْتُمْ سَلَفْنَا وَنَحْنُ بِالْآثَرِ»^۲

«سلام بر شما ای اهل قبور خداوند ما و شما را بیامزد شما پیش از ما بدرود حیات گفتید و ما به دنبال شما می آییم».

نیز نقل کرده اند که عبدالله پسر عمر در زیارت رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر گفته است:

«السلام عليك يا رسول الله ﷺ السلام عليك يا ابا بكر، السلام عليك يا ابتاه»^۳

ثالثاً همه مسلمانان در سراسر جهان در تشهد تمام نمازهایشان، می گویند:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ...»؛ «سلام بر تو یا رسول الله ﷺ».

اگر بنا باشد گفتن یا رسول الله ﷺ، یا علی علیه السلام، یا حسن علیه السلام و یا حسین علیه السلام و مانند اینها شرک باشد، اگر بنا باشد صدا زدن اموات حرام و موجب شرک و کفر بشود باید العیاذ بالله گفته شود صدا زدن رسول الله ﷺ کشته شده های قریش را و صدا زدن اهل قبور را نباید انجام می داد، عبدالله عمر که گفت یا رسول الله ﷺ یا ابا بکر، یا

۱. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قتل ابی جهل، ص ۶۷۱، ح ۳۹۷۶.

۲. صلاة المؤمن القحطانی، ص ۱۳۹ به نقل از ترمذی، ح ۱۵۳ و التحقيق والایضاح، تألیف عبدالله بن باز، ص ۱۰۶.

۳. صلاة المؤمن القحطانی، صفحه ۱۳۹۵ و مجموع فتاوی بن باز کتاب الحج والعمرة، ج ۹، ص ۲۸۹.

ابتاه، و آنها را صدا زد - طبق گفته ابن تیمیه و بن باز- مشرک است.
 همچنین همه مسلمانان که در تشهد نمازها از دور و نزدیک رسول الله ﷺ را مخاطب قرار می‌دهند و به او سلام می‌کنند، و می‌گویند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ» سلام بر تو یا رسول الله ﷺ، همه - العیاذ بالله - مشرک و کافر هستند.

مناظره کوتاه

در صحن مسجد النبی ﷺ بعد از نماز، صورت به سمت مرقد رسول الله ﷺ گفتم: السلام عليك یا رسول الله ﷺ، یک نفر کنارم بود، گفت: چرا با این فاصله زیاد یا رسول الله ﷺ گفتی؟ از فاصله زیاد، صدا زدن و یا رسول الله ﷺ گفتن جایز نیست؟ گفتم: مگر تو همین جا در تشهد نمازت نگفتی، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ؟ گفت: آری.

گفتم: آیا معنای یا رسول الله ﷺ با معنای یا ایها النبی فرق می‌کند؟ کمی فکر کرد و گفت: خیر فرقی نمی‌کند.

گفتم: پس چرا اعتراض کردی؟ چرا گفتی جایز نیست؟ گفت: ببخشید و رفت.

البته گاهی می‌گویند اموات نمی‌شنوند، گاهی می‌گویند صدا زدن آنها عبادت آنها است، ولی پاسخ همان است که از فعل رسول الله ﷺ و از کتاب‌های معتبر نزد خودشان نقل کردم و هرگز کسی با گفتن یا رسول الله ﷺ و یا علی ﷺ و مانند اینها قصد عبادت و پرستش آنان را ندارد.

از همه اینها گذشته اهل تسنن، حتی خود ابن تیمیه و بن باز اعتراف کرده‌اند که اموات سلام زائر را می‌شنوند و خداوند روح آنها را به آنها باز می‌گرداند تا جواب سلام زائرین خود را بدهند.^۱

۱. مجموع فتاوی بن باز ج ۱۳، صفحه ۲۳۵ و صلاة المؤمن القحطانی، صفحه ۱۳۹۱.

در عین حال همین ابن تیمیه و بن باز در جای دیگر گفته‌اند: صدا زدن اموات، عبادت اموات است و موجب شرک و کفر است.^۱

اما همان گونه که قبلاً گفته شد کدام مسلمان است که اموات را عبادت کند؟ کدام مسلمان است که رسول الله ﷺ یا علی علیه السلام را دیگر ائمه علیهم السلام را بعنوان خالق، رازق، شفا دهنده و ربّ و معبود، صدا بزند و او را بخواند؟ در خارج مسجد النبی شنیدم یک نفر از آنها (ظاهراً افغانی بود و در مدارس مدینه درس می‌خواند) به یک نفر ایرانی می‌گفت: شما می‌گویید «یا علی علیه السلام» و علی علیه السلام را خدا می‌دانید و از او چیز می‌خواهید، ایرانی دستش را به سمت آسمان بالا برد و اشاره کرد و گفت: آن علی که بگوید من خدا هستم، من چنین علی را اصلاً قبول ندارم و آن کس که علی را خدا بداند و از شخص او چیزی بخواد، مسلمان نیست، اینجانب دیدم آن مرد ایرانی با صدای بلند جواب او را داد لذا توقف نکردم.

مناظره‌ای مفصل

در مسجد النبی یک نفر از آنها به اینجانب گفت: شیعیان، رسول الله ﷺ و ائمه بقیع علیهم السلام را عبادت می‌کنند و رو به قبر آنها می‌ایستند و دست به دعا بلند می‌کنند و از آنها حاجت می‌طلبند، شفای بیمارانشان را می‌طلبند، وسایر حاجاتشان را از آنها می‌خواهند.

گفتم: شیعیان می‌گویند: ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾؛ «همانا نمازم و پرهیزگاری و عبادتم و زندگی و مرگم برای خداوند، پروردگار عالمیان است.»

۱. رساله، زیارة القبور والاستنجاد بالمقبرین تیمیه، صفحه ۱۵ و تحفة الاخوان بن باز صفحه ۱۲.

نیز شب‌های جمعه دعای کمیل می‌خوانند و می‌گویند «إِلَهِي وَرَبِّي مَنْ لِي غَيْرُكَ أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي وَالتَّظَرُّفِي أَمْرِي»؛ «ای خدای من و ای پروردگار من جز تو که را دارم که رفع گرفتاری و توجه در کارم را از او درخواست کنم».

همچنین در ضمن دعاهایشان این آیه شریفه را می‌خوانند ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾.^۳ «[جز خدا] چه کسی دعای مضطرب و درمانده را به اجابت می‌رساند؟ [جز خدا] چه کسی گرفتاری و بلا را برطرف می‌کند؟».

و تو چگونه چنین تهمتی را به شیعه می‌زنی؟ بیا ایران، خراسان و ملاحظه کن مسجد بزرگ گوهرشاد جلو مرقد امام رضا (ع) ساخته شده و در تمام اوقات نماز، هزاران زن و مرد، پیر و جوان به نماز می‌ایستند در حالی که قبر مقدس امام رضا (ع) پشت سر آنها قرار گرفته است.

هرگز شیعه، امامان معصوم خود را عبادت نکرده و نمی‌کند و اینکه گاهی رو به قبر آنها دست به دعا برمی‌دارند.

اولاً در کتاب‌های زیارتی آمده که مستحب است بعد از زیارت برای دعا رو به قبله کنند و دست به دعا بردارند، ولی توجه ندارند، ثانیاً در صورتی هم که رو به قبر ایستاده، دست به دعا بلند کنند، این طور نیست که از صاحب قبر و از غیر خدا حاجت بخواهند بلکه در همان حال نیز از خدا حاجات خود را می‌طلبند و اگر هم از رسول الله (ص) یا از ائمه (ع) بخواهند، به عنوان واسطه و وسیله می‌خواهند، یعنی

۱. «أَمَّنْ» (ام من) استفهام تقریری و ادامه آیه قبل است، یعنی «آیا معبودهای ساختگی شما مشرکین

بهترند یا کسی که دعای مضطرب و درمانده را به اجابت می‌رساند و گرفتاری و بلا را برطرف می‌کند؟

۲. «المضطر» «ضرر»: ضرر و زیان نفسانی و روحانی و جسمانی و اندوه و بلیات است. یعنی بنده ناتوان عرضه می‌دارد (چه کسی غیر از خدا قادر است که سؤال مرا پاسخ دهد و دردهای مرا درمان نماید. و ضرر و بدبختی‌های مرا برطرف سازد)؟.

۳. سوره نمل / ۶۲.

از آنها می‌خواهند که آنها از خداوند متعال بخواهند دعایشان مستجاب و حاجاتشان را برآورد و هیچ یک از شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام معتقد نیستند که شخص رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا ائمه علیهم‌السلام حاجتشان را برآورده می‌کند یا بیمارشان را شفا می‌دهد بلکه همگی معتقدند که شفا و نصرت و تمام امور و تمام خیرات به دست خداوند متعال است.

گفت: مشرکین نیز بتها را واسطه قرار می‌دادند

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفًا﴾^۱ «آنان که غیر خدا را [بت‌ها را] به دوستی و پرستش گرفتند و گفتند ما آنها را نمی‌پرستیم مگر برای اینکه ما را هر چه بیشتر به درگاه خدا نزدیک گردانند».

و شیعیان هم امامان خود را واسطه قرار می‌دهند که آنان را به خدا نزدیک کنند. گفتم: جواب تو را خود آیه داده است و فرق آنها را با شیعه با جمله «مَا نَعْبُدُهُمْ» بیان فرموده است، زیرا آیه شریفه فرموده است: مشرکین بتها را پرستش و عبادت می‌کرده‌اند. و شرک آنها به جهت عبادت کردن بت‌ها بوده است ولی شیعیان هرگز غیر خدا را عبادت و پرستش نمی‌کنند، و برای امامان خویش هرگز سجده نمی‌کنند، روزه نمی‌گیرند، نذر نمی‌کنند و....

بعد گفتم: اگر شما فقط یک کتاب فقهی یا یک رساله عملی فقهای شیعه را می‌دیدید هرگز چنین حرفی نمی‌زدی، زیرا در تمام کتاب‌ها و رساله‌های عملی شیعیان است که نماز باید قربهً قربةً الی الله خوانده شود، و الا باطل است، روزه، حج، زکات، صدقات، نذر و سایر عبادات، باید به قصد قربت و لله انجام شود و در غیر این صورت باطل است.

گفت: ما ظاهر برخی اعمال شیعه و گفته‌های آنها را می‌بینیم و به ما هم

گفته‌اند، شیعیان به جای یا الله، یا علی می‌گویند و به جای اینکه از خدا مدد بطلبند از علی و حسین و ابوالفضل مدد می‌طلبند.

گفتم: اولاً صدا زدن آنها هرگز عبادت کردن آنها نیست زیرا عبادت به معنای تذلل و تعظیم در برابر غیر است، به قصد اینکه او ربّ و پروردگار و خالق و رازق است و شیعه هرگز در برابر غیر خدا تذلل و تعظیم به این قصد نمی‌کند و تو خود هم این معنا را از اعمال و دعا‌های شیعیان می‌فهمی، بعد گفتم: شب جمعه دعای کمیل می‌خوانند، در ماه مبارک رمضان دعای افتتاح و ابوحمز می‌خوانند، شب‌های قدر دعای جوشن کبیر می‌خوانند که صد بند و در هر بند یک بار می‌گویند:

«سُبْحَانَكَ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْغَوْثُ الْغَوْثُ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ» و این دعاها در مفاتیح الجنان موجود است.

گفت: بما گفته‌اند شیعیان خلفای راشدین را سب و لعن می‌کنند، آیا این حرف صحیح است؟

گفتم: اولاً در روایات شیعه از شتم و سب و لعن مؤمن نهی شده است و ائمه ما «شیعیان» فرموده‌اند: اگر کسی شخصی را لعن کند، آن لعن می‌رود به سمت آن شخص، پس چنانچه لعن او بجا و به مورد بوده و او استحقاق لعن داشته است مانعی ندارد «صَدَرَ مِنْ أَهْلِهِ وَ وَقَعَ فِي مَحَلِّهِ» ولی اگر لعن آن شخص بجا نبوده و او استحقاق نداشته است، لعن بر می‌گردد به خود لعن کننده^۱ و لذا این مسائل موجب حکم خاص و اعتراض و چون و چرا نمی‌شود.

ثانیاً بگو بدانم آیا علی بن ابی طالب (علیه السلام) از خلفای راشدین و از اهل بهشت هست یا خیر؟

۱. «عن الصادق (علیه السلام) قَالَ إِنَّ اللَّعْنَةَ إِذَا خَرَجَتْ مِنْ صَاحِبِهَا تَرَدَّدَتْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الَّذِي يُلْعَنُ فَإِنْ وَجَدَتْ مَسَاغاً وَ إِلَّا رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَ كَانَ أَحَقَّ بِهَا فَاحْذَرُوا أَنْ تَلْعَنُوا مُؤْمِناً فَيَحِلَّ بِكُمْ» (وسائل الشيعة، ج ۸؛ کتاب الحج، ص ۶۱۳؛ أبواب أحكام العشرة، باب ۱۶۰، ح ۱ و ۲).

گفت: البته که او از اهل بهشت و از خلفای راشدین است.

گفتم: پس چرا معاویه او را دشمن می‌داشت، چرا با او جنگ کرد و چرا معاویه بن ابی سفیان مردم را به خاطر اینکه علی بن ابی طالب علیه السلام را سب نمی‌کردند مؤاخذه می‌کرد و امر می‌کرد که آن حضرت را سب کنند.

در صحیح مسلم است که «قَالَ: أَمَرَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ سَعْدًا فَقَالَ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسَبَّ أَبَا تُرَابٍ؟»^۱

همچنین در صحیح مسلم است که آل مروان که حاکم مدینه منوره شدند به صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله امر می‌کردند که علی بن ابی طالب علیه السلام را شتم و لعن کنند. «اِسْتَعْمَلَ عَلَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ مِنْ آلِ مَرْوَانَ قَالَ: فَدَعَا سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ قَالَ فَأَمَرَهُ أَنْ يَشْتِمَ عَلِيًّا علیه السلام، قَالَ: فَأَبَى سَهْلٌ. فَقَالَ لَهُ: أَمَّا إِذَا أَبَيْتَ فَقُلْ لَعَنَ اللَّهُ أَبَا التُّرَابِ»^۲.

آیا سب و لعن علی علیه السلام از شرک و کفر بدتر نیست؟

ثالثاً: آنچه مسلم و قطعی است سب و لعن مؤمن و اهل بهشت حرام است و هیچ مسلمانی حاضر به سب و لعن اهل بهشت نمی‌شود و لذا شیعه، معاویه و آل مروان را به همین جهت که سب و لعن علی علیه السلام را نمودند و با او دشمنی کردند، قبول ندارد و نسبت به آنها بدبین است.

گفت: چنین روایتی نیامده که معاویه سب کرده باشد، یا آل مروان چنین امر و دستوری داده باشند.

گفتم: صحیح مسلم را مطالعه کن تا به تو ثابت شود.

گفت: نگاه می‌کنم ولی صحت این مطلب خیلی بعید است. گفتم: در جایی که در بصره با آن حضرت جنگ کردند، در صفین با او جنگ کردند در نهروان با او

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب: من فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۰۴۲، ح ۲۴۰۴.

۲. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب: من فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۰۴۴، ح ۲۴۰۹.

جنگ کردند و سرانجام هم در مسجد او را شهید کردند سب و لعن آن حضرت بر آنها امری سهل و غیر مستبعد است.

در اینجا سربه زیر انداخت و گفت: من این مسأله را حتماً پی‌گیری می‌کنم. گفت: در کتابی خواندم که شیعیان بُزْزَرْد رنگی را می‌آورند و دورش حلقه می‌زنند و او را به عنوان امّ المؤمنین عایشه توهین و مسخره می‌کنند، این داستان تا چه اندازه صحت دارد؟

گفتم: یکی از تهمت‌هایی که به شیعیان زده و در کتابها نوشته‌اند همین مطلب است که من هم در کتاب‌های ضدّ شیعه دیده‌ام ولی روح شیعه از چنین قضیه‌ای اطلاع ندارد و می‌توانی از هرایرانی که اینجا هست سؤال کنی و این قضیه کذب است.

گفتم: چون صحبت طولانی شده خسته شدم، اگر مطلب دیگری هست بماند برای فردا، گفت: بلی چند سؤال دیگر دارم که مایل هستم بدانم، گفتم: وعده ما و شما فردا بعد از نماز ظهر، در همین مکان و خدا حافظی کردیم و رفتیم.

روز بعد با یک نفر آمد و گفت: این آقا رفیق من است و او هم چند سؤال دارد، گفتم: مانعی ندارد، گفت: برویم گوشه‌ای از مسجد که رفت و آمد نباشد، رفتیم جای خلوت و پس از احوال‌پرسی اولین سؤال آنها این بود:

چرا شیعیان از خاک کربلا شفا می‌طلبند و آن را برای شفا به بیماران خود می‌خورانند مگر ممکن است خاک شفابخش باشد و روی بیمار اثر بگذارد؟

گفتم: آیا در قدرت خداوند متعال شک دارید؟ آیا خداوند نمی‌تواند در خاک اثر بگذارد و آن را دوی درد و موجب شفای بیمار قرار دهد؟

گفتند: در قدرت خدا شک نداریم ولی قبول و اصلاً تصور چنین امری برای ما مشکل است.

گفتم: چه اشکالی دارد همان خدایی که در غسل شفا قرار داده است: ﴿يُخْرِجُ

مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ^۱.

همان خدایی که در پیراهن حضرت یوسف علیه السلام اثر گذاشته و وی امر می‌کند آن را ببرند و روی چشمان پدرش بیندازند و خبر غیبی هم می‌دهد که چشمان نابینای پدرش حضرت یعقوب با انداختن پیراهن روی آنها، بینا می‌شود:

﴿اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقَوُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا^۲ فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ الْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَازَتْ بَصِيرًا^۳﴾.

همچنین آن خدایی که قادر است در قسمتی از گاو ذبح شده اثری بگذارد که وقتی به انسان کشته شده می‌زنند زنده شود و قاتل خود را معرفی کند ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً^۴﴾.

و همان خدایی که در عصای حضرت موسی علیه السلام اثر می‌گذارد و... این خداوند قدرت دارد در خاک کربلا اثر بگذارد و آن را برای بیمار، شفابخش قرار دهد.

سپس گفتم: و از شما تعجب است که اهل لسان هستید و مرتب قرآن می‌خوانید در عین حال به این قبیل آیات توجه نمی‌کنید و در نتیجه وقتی می‌شنوید در تربت کربلای حسین علیه السلام شفا است، برایتان مشکل می‌شود و نمی‌توانید باور کنید.

البته وقتی این آیات را می‌خواندم و توضیح می‌دادم، دهانشان بازمانده بود و گویا تا بحال این آیات بگوششان هم نخورده بود لذا به گرمی استقبال کردند و پذیرفتند، بعد گفتند:

۱. سوره نحل / ۶۹. ترجمه: «آنگاه از درون شکم آن شهدی که به رنگ‌های گوناگون است بیرون می‌آید در آن برای مردم درمانی است.»

۲. سوره یوسف / ۹۳. ترجمه: «این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید تا بینا شود.»

۳. سوره یوسف / ۹۶. ترجمه: «پس چون مژده‌رسان آمد آن پیراهن را بر چهره او انداخت پس بینا گردید.»

۴. سوره بقره / ۶۷.

ما شنیده‌ایم که شیعیان برای امام‌هایشان نذر می‌کنند و می‌گویند نذر امام حسین علیه السلام یا نذر امام رضا علیه السلام و حال اینکه نذر باید برای خدا باشد. گفتیم: مقصودشان این است که ثواب آن عمل و کاری را که نذر کرده‌اند هدیه به امام حسین علیه السلام یا هدیه به امام رضا علیه السلام باشد و الا نذر باید لله و برای خدا باشد و حتی صیغه نذر هم به عربی «لله علی ان افعَل کذا» یا به فارسی «بر عهده من است که برای خدا چنین کاری را انجام دهم» لازم است و الا نذر صحیح نیست. صحبت به اینجا که رسید مأمورین متوجه ما شدند و آنها فوراً خدا حافظی کردند و رفتند و الحمد لله.

زیارت و نماز در حرم ائمه علیهم السلام را شرک می‌دانند

پرسش ۳۲: چرا ما «شیعیان» به خاطر زیارت رفتن و نماز خواندن در حرم ائمه علیهم السلام و نذر کردن و مانند این امور متهم به شرک می‌شویم ولی اهل تسنن که بیش از ما چنین اموری را انجام داده و می‌دهند، متهم به شرک نشده و نمی‌شوند؟

پاسخ: همه اهل تسنن ما را متهم نمی‌کنند بلکه عده‌ای از آنان چنین تهمت‌هایی را می‌زنند و تهمت‌های آنها اختصاص به شیعه ندارد بلکه دیگر اهل تسنن که عقاید آن عده را نپذیرفته‌اند نیز به چنین اتهاماتی متهم هستند و ابن تیمیه در رساله (زيارة القبور والاستنجاد بالمقبر) به همه مسلمانان تهمت زده ولی نسبت به شیعیان بیشتر حساس هستند.

حرف آنها این است که می‌گویند: شیعیان، اهل قبور را عبادت می‌کنند و برای اهل قبور نماز می‌خوانند و از اهل قبور شفای بیماران و پیروزی بر دشمنان را می‌طلبند و برای اهل قبور نذر می‌کنند و مانند این امور و مدعی هستند که این اعمال بدعت و شرک است.^۱

۱. به تحفة الاخوان، تألیف بن باز صفحه ۱۰ تا صفحه ۱۸، البته در این قسمت اسمی از خصوص شیعه

منشأ و دلیل تهمت‌ها ۲۹۱

و به همین لحاظ با شیعیان عناد و بدرفتاری می‌کنند. البته گاهی هم می‌گویند، شیعیان فلان و فلان را سب می‌کنند و این امر نیز باعث عداوت آنها می‌باشد. اکنون به خلاصه‌ای از حرف‌ها و ادله آنها در این رابطه اشاره می‌کنیم و سپس پاسخ آنها را با توضیح مختصری بیان می‌کنیم:

منشأ و دلیل تهمت‌ها

در رابطه با سرچشمه تهمت‌ها و نسبت‌ها تنها به خلاصه‌ای از عبارت بن باز، اکتفا می‌کنم. وی گفته است:

از بدعت‌هایی که سبب شرک اکبر است، نماز و قرآن خواندن در کنار قبور است، چون رسول الله ﷺ فرموده است: «خدا لعنت کند یهود و نصارا را، آنها قبور انبیای خود را مسجد قرار دادند»^۱ و نیز گفته است:

آن حضرت خطاب به مسلمانان فرموده است: «آگاه باشید، آنان که قبل از شما بودند، قبور انبیاء و صالحین خود را مسجد قرار دادند، مراقب باشید که شما قبور را مسجد قرار ندهید، من شما را از چنین عملی نهی می‌کنم»^۲. بن باز پس از نقل این دو روایت نتیجه‌گیری کرده و گفته است:

از این دو روایت استفاده می‌شود که نماز و قرآن خواندن در کنار قبور و ملازم شدن و ماندن نزد قبور و چیز ساختن روی قبور از اسباب شرک و غلو نسبت به اهل

⇒

نبرده ولی در صفحه ۱۵، گفته است: این کارها نزد قبر حسین (علیه السلام) انجام می‌شود. و به زیارة القبور و الاستنجاد بالمقبر، تألیف ابن تیمیه، ص ۱۱ به بعد مراجعه شود.

۱. «لعن الله اليهود والنصارى اتَّخذوا قبور أنبيائهم مساجد».

۲. «ألا وإن من كان قبلکم کانوا یتخذون قبور انبیائهم و صالحیهم مساجد، ألا فلاتتخذوا القبور مساجد فأتی أنھام عن ذلک». به کتاب تحفة الاخوان او، ص ۱۰ تا ۱۸ مراجعه شود.

قبرور است و این کارها را یهود و نصارا انجام دادند و جهال این امت نیز همان کارها را انجام دادند تا آنجا که اهل قبور را عبادت کردند، برای اهل قبور قربانی کردند، به آنها استغاثه کردند، برای آنها نذر کردند، از آنها شفای بیماران و پیروزی بردشمنان را خواستند و این کارها نزد قبر حسین علیه السلام ... انجام می‌شود- تا آنکه گفته است:- و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرده است از بنا و گچ کاری قبور و نشستن روی قبور و گنبد ساختن روی قبور و نوشتن روی قبور.^۱

و این نهی نیست مگر از جهت اینکه این کارها تشبیه به یهود و نصاری و سبب شرک اکبر است.^۲

چرا این نسبت‌ها تهمت است؟

اکنون که به طور خلاصه ادله آنها بررسی شد و ضمناً هم معلوم گردید که نظر آنان عمدتاً شیعیان و ائمه شیعه علیهم السلام هستند، می‌گوییم:

ما فعلاً در مقام این نیستیم که روایات مورد استدلال آنها را از جهت سند و دلالت و جهت صدور، بررسی و صحت و سقم آنها را تأیید یا تضعیف کنیم بلکه فرض را بر صحت آنها می‌گذاریم و می‌گوییم:

شیعیان در تکبیرهای افتتاحیه تمام نمازها چه نماز، واجب باشد چه مستحب، در هر جا و هر وقت که نماز می‌خوانند چه مسجد باشد، چه حرم ائمه علیهم السلام یا غیر آن مستحب می‌دانند جمله‌های ذیل را بعد از تکبیرات افتتاحیه و قبل از شروع به نماز بخوانند:

«وَجَهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ

۱. «انه نهی عن تجصيص القبور والقعود عليها والبناء عليها والكتابة عليها».

۲. تحفة الاخوان، تأليف عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، ص ۱۳ تا ۱۵.

بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۱ «من با ایمان خالص رو به سوی خدایی آوردم که آفریننده آسمان‌ها و زمین است، دانای نهان و آشکار است و وجودم از لوث شرک و عقاید مشرکان منزّه است و مسلمان هستم و من هرگز با عقیده جاهلانه مشرکان موافق نخواهم بود، همانا نماز و طاعت و کلیّه اعمال من - قربانی و غیر آن - و حیات و مرگ من، همه برای خدا است که پروردگار جهانیان است، او را شریک نیست و به همین اخلاص کامل مرا فرمان داده و من مطیع و تسلیم امر خدا می‌باشم».

این عبارت و این کیفیت نماز خواندن و این عقیده و ایمان خالص، پاسخی روشن و قاطع به تمام یاهو سراییهای آن کسانی است که شیعه را متهم به شرک می‌کنند.

در عین حال برخی از ادعاها و اتهامات آنها را مطرح و به طور خلاصه پاسخ روشن و گویا می‌دهیم ان شاء الله.

الف) گفته‌اند: نماز خواندن در کنار قبور عبادت و پرستش اهل قبور است و از اسباب شرک می‌باشد و عمدتاً نظر آنها به شیعیان است که در حرم ائمه علیهم‌السلام و گاهی کنار بقیع نماز می‌خوانند و همچنین بعد از زیارت، نماز زیارت می‌خوانند.

پاسخ تهمت‌ها: اولاً شیعیان هر جا و هر نمازی که بخوانند چنانچه بخواهند نیت نماز را به زبان بیاورند می‌گویند: «نماز می‌خوانم قربه الی الله» و هرگز به ذهنشان هم خطور نمی‌کند که - العیاذ بالله - «نماز می‌خوانم قربه الی صاحب القبر» و نماز زیارت نیز که می‌خوانند، نماز را «قربه الی الله» می‌خوانند و ثواب آن را به صاحب قبر هدیه می‌کنند، همان گونه که مثلاً در دعای بعد از نماز زیارت امام حسین علیه‌السلام می‌گویند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي صَلَّيْتُ وَرَكَعْتُ وَسَجَدْتُ لَكَ وَخَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لِأَنَّ الصَّلَاةَ وَ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ لَا تَكُونُ إِلَّا لَكَ ... اللَّهُمَّ وَ هَاتَانِ الرَّكْعَتَانِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى مَوْلَايَ وَ

۱. عروة الوثقی، فی تکبیرة الاحرام، مسأله ۱۲.

سَيِّدِي وَإِمَامِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛^۱ «خدایا نماز خواندم و رکوع کردم و سجده کردم برای تو، تو یکتایی هیچ شریکی برای تو نیست، برای اینکه هیچ نماز و رکوع و سجودی نیست مگر برای تو... خداوند این دو رکعت نماز را هدیه نمودم به مولایم حسین بن علی علیه السلام.»

بنابراین شیعیان نماز را برای خدا می‌خوانند و ثواب آن را هدیه می‌کنند و هرگز برای صاحب قبر نماز نمی‌خوانند و او را عبادت و پرستش نمی‌کنند. ثانیاً اگر کنار قبور نماز خواندن شرک است چگونه از صدر اسلام تاکنون در مسجد الحرام که قبور انبیاء علیهم السلام و غیر انبیاء - مانند هاجر مادر حضرت اسماعیل علیهما السلام و فرزندان او - وجود دارد نماز خوانده و می‌خوانند؟ در مسجد النبی و اطراف قبور رسول الله ﷺ و حضرت زهرا علیها السلام و ابوبکر و عمر^۲ نماز می‌خوانند؟ چندین سال عایشه در کنار قبور زندگی کرده و نماز خوانده است؟ آیا اینها قبر نیستند یا دلیلی بر خروج اینها وجود دارد و آیا فرقی بین قبور می‌باشد؟

مدفونین در مسجد الحرام

طبق گفته اهل تسنن مدفونین در مسجد الحرام عبارتند از:

۱. حضرت اسماعیل علیهما السلام و مادرش هاجر و دخترهای او که شوهر نرفته بودند و قبور آنان در حجر اسماعیل است.^۳

۱. مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی رحمه الله، زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام.

۲. در کتاب: التاريخ القويم - لمكة وبيت الله الكريم: تأليف محمد طاهر الكردي المكي: المجلد الأول: ص ۲۴۳ ضمن توضیح حجره و قبر پیامبر اکرم ﷺ مقصورة قبر النبی ﷺ چگونه حجره حضرت زهرا علیها السلام را توضیح داده و از بتونی نقل کرده که: داخل حجره آن حضرت ضریحی وجود دارد و ضریح بر مکانی قرار دارد که بنابر گفته جمع کثیری فاطمه زهرا علیها السلام در آن مکان وسط حجره شریفه دفن شده است «قد اقيم فیما بین البابين ضریح علی المكان الذی دفنت فیہ السیدة فاطمة علی قول الکثیرین».

۳. و لقد ذکر اکثر العلماء أن اسماعیل علیهما السلام و امه هاجر مدفونان بالحجر و کذلک عذاری بنات اسماعیل،

۲. حضرت نوح و هود و صالح و شعیب علیهم السلام و قبور آنان بین زمزم و حَجْرُ الاسود است.^۱

۳. نود و نه پیغمبر که قبورشان بین رکن و مقام، تا زمزم است.^۲

ب) ادعا و اتهام برخی دیگر از آنها این است که گفته اند:

در کنار قبور قرآن خواندن شرک است. ما می‌گوییم: اوّلًا در روایاتی که بن باز به آنها تمسک کرده است اسمی از خواندن قرآن نیست، ثانیاً این همه قرآن خواندن در مسجد الحرام و حجر اسماعیل و مسجد النبی خصوصاً در روضه مبارکه شرک است؟ آیا عایشه در حجره‌اش، کنار قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر قرآن نمی‌خواند؟

گذشته از اینها، ابن تیمیه که از پیشتازان افکار ضد تشیع (بلکه اکثر مسلمانان) بوده گفته است:

به اتفاق رؤسای مذاهب، میت از نماز، روزه، قرائت قرآن، صدقه و مانند اینها که زنده انجام می‌دهد بهره می‌برد.^۳

ابن قیم که یکی دیگر از بزرگان آنها است گفته است:

مسلمانان برای اموات طلب مغفرت کنند، صدقه بدهند، حج بجا آورند روزه بگیرند، نماز و قرآن و ذکر انجام دهند، ثوابش به اموات می‌رسد و [گفته است]:

⇒

كما رواه الامام الازرقی، (به کتاب التاریخ القویم، لمکه و بیت الله الکریم، تألیف محمد طاهر الکردی المکی، ج ۲، ص ۵۸۰ مراجعه شود).

۱. فقد ورد فی الحدیث «کان النبی من الأنبیاء اذا هلکت امته لحق بمکه فیتعبد فیها و من معه حتی یموت فیها فمات بها نوح و هود و صالح و شعیب و قبورهم بین زمزم و الحجر» (همان، ص ۵۷۹).

۲. و عن عبدالرحمان بن سابط یقول: سمعت عبدالله بن خمره السلولی یقول: ما بین الرکن الی المقام الی زمزم قبر تسعة و تسعین نبیاً، جاؤوا حجاجاً فقبروا هنالك. (همان).

۳. صلاة المؤمن، تألیف وهف القحطانی، ص ۱۳۷۹.

جمهور سلف بر این مطلب اتفاق دارند.^۱

خود بن باز در کتاب دیگرش گفته است:

ثواب صدقه، حج و عمره، ادای دیون میت، دعا و استغفار، به میت می‌رسد ولی افضل و بهترین است که قرآن و نماز و طواف برای میت انجام ندهند.^۲
در «الفقه علی المذاهب الاربعة» در زیارت قبور است که:

«ينبغي للزائر الاشتغال بالدعاء والتضرع والاعتبار بالموتى وقراءة القرآن للميت فان ذلك ينفع الميت على الاصح...»؛ «سزاوار است زائر قبور، دعا و تضرع کند و از مرده‌ها عبرت بگیرد و برای میت قرآن بخواند که بنابر اصحّ، میت از قرآن خواندن زائر منتفع و بهره‌مند می‌شود».^۳

با توجه به اینکه عموم اهل تسنن و حتی تندروها، قرآن خواندن برای میت را تجویز و گفته‌اند میت از آن نفع می‌برد، چرا بن باز در کتاب تحفة الاخوان گفته است خواندن قرآن در کنار قبور شرک است؟ آن هم شرک اکبر!
و اصولاً معلوم نیست با چه جرأتی حکم به شرک خواننده قرآن در کنار قبور کرده و پاسخ خداوند را چه خواهد داد؟

پاسخ تهمت‌های دیگر آنها

از تهمت‌های دیگر عده‌ای از آنان به شیعیان این است که می‌گویند شیعیان برای اهل قبور نذر می‌کنند - مثلاً برای امام حسین علیه السلام نذر می‌کنند - و نذر برای غیر خدا شرک است.

ولی اگر آنها لااقل به یکی از کتاب‌های فقهی شیعیان مراجعه می‌کردند،

۱. صلاة المؤمن: القحطانی، ج ۲، ص ۱۳۷۹.

۲. مجموع الفتاوی، تألیف عبدالله بن باز، ج ۱۳، ص ۲۵۹ و صلاة المؤمن القحطانی، ص ۱۳۸۲.

۳. الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، کتاب الصلاة «خاتمة فی زیارة القبور».

پاسخ تهمت‌های دیگرانها ۲۹۷

به خودشان اجازه نمی‌دادند چنین تهمتی را بزنند و عوامشان را نسبت به شیعیان بدبین کنند. از باب نمونه تحریر الوسیله حضرت امام علیه السلام، کتاب النذر، در تعریف نذر فرموده است:

«النذر هو الالتزام بعمل الله تعالى ... ولا ينعقد بمجرد النية بل لابد من الصيغة ... بأن يقول: الله عليّ ان اصوم أو أن اترك ...»؛ «نذر آن است که انسان ملتزم شود به انجام کاری برای خداوند متعال ... و نذر به مجرد نیت منعقد نمی‌شود بلکه باید صیغه داشته باشد ... مثل اینکه انسان بگوید برای خداست بر من اینکه روزه بگیرم و یا اینکه کاری را ترک کنم ...».

و در توضیح المسائل مراجع - احکام نذر - (مسأله ۲۶۴۰) فرموده‌اند:

نذر آن است که انسان ملتزم شود که کار خیری را برای خدا بجا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترک نماید.

بنابراین فقه شیعه و عقیده شیعیان این است که در ماهیت و حقیقت نذر «الله» بودن مداخلیت دارد و اگر الله (برای خدا) نباشد نذر نیست، بلی نذر کننده می‌تواند ثواب کاری را که نذر کرده، پس از انجام، به هرکس که خواست هدیه کند مثلاً می‌گوید: «الله علیّ ان اذبح شاة» یا به فارسی می‌گوید: «برای خدا بر عهده من است که یک گوسفند قربانی کنم و گوشت آن را به مصرف فقرا برسانم و ثواب آن را هدیه مولایم آقا امام حسین علیه السلام کنم».

شیعیان وقتی می‌گویند: نذر امام علیه السلام یا نذر حضرت ابوالفضل علیه السلام یا نذر حرم نمودم، مقصودشان همین است که نذر کننده ملتزم می‌شود کار خیر را برای خدا بجا آورد و ثواب آن را هدیه امام علیه السلام یا غیره نماید.

و ظاهراً آنها خیال کرده‌اند اینکه شیعیان می‌گویند: نذر امام علیه السلام یا حضرت ابوالفضل علیه السلام نمودم. مقصودشان نذر برای غیر خدا است، لذا چنین تهمت ناروا را زده‌اند که باید این آیه مبارکه را برای آنها خواند: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ

السَّمْعَ وَالبَصَرَ وَالفؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا^۱؛ و این آیه را برای آنها خواند: ﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾^۲. امید است متنبه شوند و زبان از تهمت زدن و دست از نوشتن تهمت به مسلمانان باز دارند و توبه کنند. ان شاء الله تعالی.

عده‌ای از آنان ساختمان و گنبد و گلدسته درست کردن روی قبر را شرک و کفر می‌دانند و می‌گویند: بنا و گنبد به منزله بت است که در زمان جاهلیت باسم وثن و صنم وجود داشته و اسم آن را تغییر داده‌اند و تغییر نام، بت را از بت بودن و بت پرستی خارج نمی‌کند و همان‌گونه که مردم جاهلیت بت‌ها را عبادت می‌کردند، بناها و مشاهد نیز عبادت می‌شوند، بلکه شرک اینها اعظم از بت‌ها است و باید ساختمان‌ها و تمام مشاهد و گنبد و گلدسته‌ها تخریب و نابود شود.^۳

براساس همین دید و عقیده در سال ۱۳۴۳ هـ. ق قبور بزرگان اسلام را تخریب کردند و روز هشتم شوال قبور ائمه بقیع علیهم‌السلام و سایر اماکن مقدسه را منهدم نمودند. بن‌باز- مفتی پیشین معروف مردم عربستان سعودی- گفته است: «بنا و ساختمان و گنبد بالای قبور از اسباب شرک است و سبب غلو نسبت به اهل قبور می‌باشد و یهود و نصاری چنین کاری کرده‌اند».^۴

ولی ما «شیعیان و بلکه همه مسلمانان (به جز گروهی خاص)» می‌گوییم: اولاً: اگر حرف این عده صحیح باشد، از زمانی که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در حجره وی دفن کردند تا زمان حاضر همه مسلمانان و حتی خود آن گروه که آن حضرت و ابوبکر و عمر را

۱. از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل همه مسؤولند. سوره اسراء / ۳۶.

«تقف» از ماده قَفَّوْ يَقْفُوْ به معنای دنباله روی از چیزی است. (در قفا و پی کسی رفتن).

۲. سوره نور، آیه ۱۵.

۳. کشف الارتیاب صنعانی، ص ۲۸۶ و زاد المعاد ابن قیم، ص ۶۶۱.

۴. تحفة الاخوان بن باز، ص ۱۵.

پاسخ تهمت‌های دیگرانها ۲۹۹

زیارت کرده‌اند، عموماً مشرک و کافر بوده و هستند، همه آنها نسبت به رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر غلو کرده‌اند، چون از وقتی که رسول الله ﷺ را دفن کردند حجره طاهره و بنا وجود داشته است، حجره حضرت زهرا (علیها السلام) وجود داشته و زیارت آنها عبادت بت و عبادت ساختمان بوده است، نمازهایی که به سمت قبور رسول الله ﷺ و حضرت زهرا (علیها السلام)، و ابوبکر و عمر خوانده شده و می‌شود همه اینها حرام و برخلاف دستور رسول الله ﷺ و شرک و کفر است.

خلاصه اینکه اگر قرار است ساختمان روی قبر به منزله بت و وثن و صنم باشد و ساختمان، عبادت می‌شود، فرقی بین قبور بقیع واحد و مسجد النبی نیست، اگر نماز خواندن به سمت قبور، نهی شده است فرقی بین قبور بقیع واحد و مسجد النبی نیست، اگر مشاهد و گنبد ائمه (علیهم السلام) العیاذ بالله بت هستند و اگر ساختمان روی قبور سبب غلو نسبت به اهل قبور است، فرقی بین قبور بقیع و مشاهد ائمه (علیهم السلام) و قبور مسجد النبی و ساختمان و گنبد های متعدد مسجد النبی نیست. البته معلوم نیست مقصود بن باز از غلو چیست؟

اگر ساختمان روی قبر شرک است، فرقی بین ساختمان قبل از دفن و بعد از دفن نیست.

عایشه سال‌های زیادی در حجره، روی قبر و یا کنار قبور زندگی کرده، نماز و قرآن خوانده است.^۱ و از آن زمان تاکنون حجره و بنا روی قبور داخل مسجد وجود داشته و در چند نوبت حجره شریفه را تجدید بنا کرده‌اند و در سال ۶۷۸ (ه.ق) بالای آن گنبد ساختند.^۲

همچنین اگر سخن و ادله آن گروه صحیح باشد، ساختمان‌هایی که روی قبور انبیاء (علیهم السلام) در اطراف بیت المقدس وجود دارد، مانند قبور حضرت داود (علیه السلام)،

۱. به التاریخ القویم، ج ۱، ص ۱۹۳ مراجعه شود.

۲. کشف الارتیاب، مرحوم سید محسن امین، ص ۴۰۰.

ابراهیم علیه السلام، اسحاق علیه السلام، یعقوب علیه السلام و یوسف علیه السلام که قبل از اسلام ساخته شده و بعد از فتح اسلام در زمان خلافت عمر بن الخطاب، همچنان باقی مانده^۱ باید گفت همه اینها بت بوده و عمر بن الخطاب دستور تخریب آنها را نداده و بتها را ابقاء کرده است و مردم همچنان بت پرست و مشرک باقی مانده‌اند؟ یا للعجب؟ پس فتح چه معنا داشته است؟

در قرن دوم هجری، هارون الرشید خلیفه عباسی روی قبر امیرالمؤمنین علی علیه السلام ساختمان و قبّه احداث کرد. مأمون بالای قبر پدرش ساختمان و حجره ساخت و حضرت رضا علیه السلام را در همان قبّه هارونی دفن کردند.

ساختمان‌های بزرگ و تاریخی روی قبور ائمه علیهم السلام و حتی روی قبور بزرگان اهل تسنن احداث شده که همه آنها در تاریخ اسلام ثبت و ضبط است، و اگر حرف آن گروه معدود درست باشد باید گفت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله همه مسلمانان مشرک و بت پرست بوده و به جای عبادت خدا عبادت ساختمانها و قبور و مشاهد را نموده‌اند. بنابراین باید در این قبیل روایات که مورد استدلال آنها قرار گرفته از جهت سند و دلالت و جهت صدور دقت و بررسی شود و معلوم شود که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و خلفای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چگونه بروفق اینها عمل نکرده‌اند؟ در اینجا چند روایت را که برخلاف این روایات است، می‌آوریم و قضاوت را به عهده خواننده محترم می‌گذاریم:

در صحیح بخاری (که اصح کتابها و مقدم بر صحیح مسلم است) آمده که:

قال: و رسول الله صلی الله علیه و آله جالس علی القبر، قال: فرأيت عينيه تدمعان.

دختری از رسول الله صلی الله علیه و آله فوت کرد، رسول الله صلی الله علیه و آله روی قبر او نشست و اشک از

چشمان آن حضرت جاری بود.^۱

و در همین کتاب است که:

«لَمَّا مَاتَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ضَرَبَتْ امْرَأَتُهُ الْقُبَّةَ عَلَى قَبْرِهِ سَنَةً ثُمَّ رَفَعَتْ فَسَمِعُوا صَائِحًا يَقُولُ: أَلَا هَلْ وَجَدُوا مَا فَقَدُوا؟ فَأَجَابَهُ آخَرُ: بَلْ يَسُؤُوا فَأَنْقَلَبُوا»

آنگاه که «حسن بن الحسن بن علی علیه السلام از دنیا رفت همسر او قبه‌ای [ظاهراً مراد خیمه است] روی قبر او زد و تا یکسال آن قبه سر پا بود. پس از یکسال قبه را بر چیدند و [همین که عازم بازگشت به منزل بودند] ندای غیبی شنیدند که گفت: آیا گمشده خود را یافتید؟ [یکسال سر قبر ماندید آیا عزیز از دست رفته شما زنده شد؟] و به دنبال آن، ندای غیبی دیگری شنیدند که گفت: خیر، عزیز آنها زنده نشد بلکه نا امید شدند پس به منزلشان بازگشتند. [نقل به معنی شد]^۲

از این دو روایت معلوم می‌شود اولاً روی قبر و کنار قبر نشستن نه تنها شرک نیست بلکه مانعی ندارد، ثانیاً رفتن زن‌ها بر سر قبور و حتی ماندن آنها در کنار قبور اشکال ندارد، ثالثاً زدن قبه روی قبر نه تنها بت و بت پرستی نیست بلکه منع شرعی ندارد و اگر اشکال شرعی داشت و به گفته بن باز و گروه هم عقیده او شرک و بت پرستی بود خلفا و صحابه رسول الله ﷺ نهی می‌کردند و نمی‌گذاشتند قبه روی قبر، آن هم تا یکسال برقرار باشد از همه اینها گذشته، این عمل از جانب اقربای رسول الله ﷺ صورت گرفته و آنها از جهاتی عالم‌تر به معنای شرک و بت پرستی و دستورها و اوامر و نواهی رسول الله ﷺ بوده‌اند که: اهل البیت آدری بما فی البیت.

بلکه می‌توان گفت: ساختن بنا و مسجد بر مزار اولیای خدا، ریشه قرآنی دارد.

در قرآن کریم خداوند ضمن سرگذشت اصحاب کهف فرموده است:

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ص ۲۰۵، ح ۱۲۸۵.

۲. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ص ۲۱۲، ذیل ح ۱۳۲۹.

﴿قَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا﴾^۱.

در تفسیر این آیه گفته‌اند: عده‌ای گفتند: بر روی قبر آنان ساختمانی بنا کنید و در مقابل مؤمنین گفتند: ما بر قبور آنان مسجدی می‌سازیم.

ظاهراً در این قسمت بیش از این نیاز به بحث نیست. ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲.
تذکر: در کتاب عروة الوثقی است که:

«مستحب است نماز را در مسجد بجا آورند و افضل مساجد مسجد الحرام است و نماز در آن معادل یک میلیون نماز است. بعد از آن مسجد پیامبر اکرم ﷺ است و نماز در آن معادل ده هزار نماز است، بعد از آن مسجد کوفه است و نماز در آن معادل هزار نماز است...».

در همان کتاب است که:

مستحب است نماز بجا آوردن در مشهد ائمه ﷺ و مشهد ائمه ﷺ بیوتی است که خدا خواسته بلند و معمور باشد و نام خداوند در آن ذکر شود، بلکه مشهد افضل است از مساجد، بلکه در خبر است که: نماز نزد علی ﷺ معادل دویست هزار نماز است...^۳.

و در دو روایت است که از امام صادق ﷺ سوال کردند: «نماز در بیت فاطمه ﷺ افضل است یا در روضه؟» حضرت فرمود: «نماز در بیت فاطمه ﷺ افضل است»^۴.

۱. سوره کهف، آیه ۲۱.

۲. سوره یونس، آیه ۲۵.

۳. عروة الوثقی، فصل فی الامکنة المکروهة، مسألة ۴ و ۵.

۴. عن یونس بن یعقوب قال: قلت لأبی عبد الله ﷺ الصلاة فی بیت فاطمة أفضل او فی الرّوضة؟ قال: فی بیت فاطمة. و فی رواية اخرى، عن جمیل بن درّاج قال: قلت لأبی عبد الله ﷺ: الصلاة فی بیت

بدعت‌های آنها ۳۰۳

از این دو روایت معلوم می‌شود مسلمانان در عصر امام صادق علیه السلام می‌توانسته‌اند در بیت حضرت زهرا علیها السلام نماز بخوانند و امام علیه السلام فرموده است: نماز در بیت آن حضرت افضل است از نماز در مسجد و روضه مبارکه.

بدعت‌های آنها

پرسش ۳۳: چرا عده‌ای از اهل تسنن، ما «شیعیان» را متهم به بدعت‌گذاری می‌کنند و خویش را مبرّای از آن می‌دانند؟ آیا آنها مرتکب بدعت نشده و نمی‌شوند؟

پاسخ: ابتدا باید بدعت را از دیدگاه آنان معنی کنیم،

بن باز مفتی عربستان بدعت را چنین تعریف و معنا کرده است: «البدعة هي كل ما أحدث على غير مثال سابق»^۱ بدعت هر چیز تازه است که در گذشته مانند نداشته است.

اگر این تعریف را ملاک قرار دهیم باید بگوییم برخی کارهایی که خود آنان انجام می‌دهند بدعت خواهد بود از جمله:

عده‌ای از آنان مدعی هستند هر عملی که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در عصر صحابه نبوده و انجام نداده‌اند نباید انجام داد و به طور کلی هر عمل دینی که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب آن حضرت، رایج شده و حادث و تازه است، بدعت و حرام است و موجب شرک و کفر و خروج از دین است. و باین روایت تمسک کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«ایاکم و محدثات الأمور فإن کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة»^۲.

طبق این معنا که برای بدعت نموده‌اند و به مقتضای این روایت که از

⇒

فاطمة علیها السلام مثل الصلاة في الروضة؟ قال: وافضل (وسائل الشيعة، ج ۳، أبواب احكام المساجد، ص ۵۴۷، باب ۵۹، ح ۱ و ۲).

۱. فتاوی مهمه لعموم الامة، من اجوبة عبدالله بن باز، شماره ۱۱، ص ۳۱.

۲. فتاوی مهمه لعموم الامة، ... عبدالله بن باز، شماره ۱۱، ص ۳۲.

رسول الله ﷺ نقل کرده و آن را پذیرفته‌اند، اموری را که ذیلاً یادآور می‌شویم بدعت است، زیرا در زمان رسول الله ﷺ و صحابه چنین اموری وجود نداشته و از چیزهایی هستند که در زمان‌های بعد حادث و رایج شده است ولی گروهی از آنان با جدیت تمام آنها را انجام داده و می‌دهند، و آنها عبارتند از:

۱. نسبت شرک و کفر دادن به مسلمانان.

در زمان رسول الله ﷺ و در عصر صحابه چنین امری وجود نداشته و با اینکه گاهی اختلاف نظر داشته و بقول خود این گروه، خود صحابه گاهی برخلاف یکدیگر اجتهاد می‌کرده‌اند و حتی در مواردی با هم جنگ کرده و در برابر یکدیگر صف‌آرایی نموده‌اند، و حتی خود صحابه و مسلمانان مدینه عثمان را- که به قول آنان خلیفه رسول الله ﷺ بود- سه روز محاصره کردند و او را کشتند و جنازه‌اش را پس از چند روز در جایی که یهود دفن می‌شدند دفن کردند. در عین حال یکدیگر را تکفیر نکرده، نسبت شرک و کفر بهم نداده‌اند ولی این گروه تندرو به محض اینکه مسلمانی طبق فقه و اجتهاد خودش عمل می‌کند و با آنها هم عقیده نمی‌شود او را متهم به شرک و کفر و خروج از دین می‌کنند و چنین بدعت و ضلالت و خلاف شرع و عقل و انسانیت را مرتکب می‌شوند. مضافاً بر اینکه این عمل آنها برخلاف قرآن کریم است که فرموده است: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾.^۱ «ای مسلمانان به کسی که نزد شما اظهار اسلام می‌کند نگویید مؤمن نیستی».

بنابراین یکی از بدعت‌های مسلم‌آنان این است که مسلمانان را به اندک چیزی متهم به شرک و کفر می‌کنند و برخلاف آیه شریفه و روایتی که خود نقل کرده‌اند عمل می‌کنند.

۲. اموری که نسبت به قبرستان‌های بقیع، احد و حجون (ابوطالب) مرتکب

شده و می‌شوند:

الف) برای قبرستان‌ها درب و دیوار قرار دادن بدعت است.

ب) درب قبرستان‌ها را در شب و ساعاتی از روز بستن و مانع زیارت اهل قبور شدن، بدعت است.

ج) تابلو داخل قبرستان و خارج آن نصب کردن و چیزهای غیر مربوط بر آنها نوشتن بدعت است.

د) مأمور گذاشتن و زائران را در مضیقه قرار دادن، بدعت است.

زیرا در زمان رسول الله ﷺ و در عصر صحابه هیچ‌یک از امور نامبرده وجود نداشته و همه این امور از بدعت‌ها و مستحدثات صد ساله اخیر است که ابداع و به وجود آورده‌اند و الا در صحیح بخاری است که:

رسول الله ﷺ در نیمه‌های شب که ظاهراً عایشه به خواب می‌رفته است برای زیارت اهل قبور به بقیع می‌رفته است.^۱

و در صحیح مسلم است که:

گاهی مرده‌ها را شب دفن می‌کرده‌اند و رسول الله ﷺ روز بعد به قبر آنها نماز می‌خوانده است.^۲

بدعت آشکارتر اینکه، دور قبور شهدای احد را دیوار کشیده و از ورود زائران محترم- که از کشورهای اسلامی می‌آیند- به قبرستان احد ممانعت کرده و علاوه بر نصب تابلوها و نوشته‌ها، بلندگو نیز نصب کرده و در ساعاتی که زائران می‌خواهند لااقل از پشت دیوار و در فاصله زیاد، زیارت اهل قبور بخوانند، بلندگوها سروصدا راه می‌اندازند و اجازه نمی‌دهند مسلمانان که شاید در عمریک مرتبه به زیارت شهدای

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ص ۲۱۴، ح ۱۳۴۰.

۲. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۲، ح ۹۷۴.

احد موفق شده‌اند، با آرامی و حضور قلب و حواس جمع زیارت اهل قبور بخوانند.
عجباً!! آیا این اعمال بدعت نیست؟ آیا این‌گونه با زائران مسلمان رفتار کردن و این سخت‌گیری‌ها بدعت نیست؟ آیا اینها سنت رسول الله ﷺ و پیروی از سلف صالح است؟

۳. نماز بر مرده خواندن در مسجد الحرام و مسجد النبی است که بعد از نمازها معمولاً یک یا چند جنازه را داخل مسجد الحرام و مسجد النبی می‌آورند و بر آنها نماز می‌خوانند.

ظاهراً، اصل جواز و مشروعیت این عمل از روایتی برداشت شده که عایشه دستور داد جنازه سعد بن ابی وقاص را از مسجد عبور دادند و عایشه بر آن نماز خواند، مسلمانان اعتراض کردند و عایشه را بر این عمل سرزنش نمودند عایشه گفت: مردم چه زود فراموش کردند که رسول الله ﷺ در مسجد بر جنازه سهیل نماز خواند.^۱
در صحیح بخاری که آن را اصح و مقدم بر صحیح مسلم می‌دانند این حدیث و نماز خواندن بر میت در مسجد نیامده و مطرح نشده است. در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعة» ج ۱، ص ۴۶۰ چنین آمده است:

«هل يجوز الصلاة على الميت في المساجد» آیا نماز بر میت در مساجد جایز است؟ سپس گفته است: نماز بر میت در مساجد مکروه است هر چند جنازه خارج مسجد باشد، همان‌گونه که حنفی‌ها و مالکی‌ها گفته‌اند. و وارد نمودن جنازه در مسجد قبل از آنکه بر آن نماز خوانده شود مکروه است، ولی حنبلی‌ها گفته‌اند: نماز بر میت در مسجد مباح است و شافعی‌ها گفته‌اند مستحب است.

۱. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۲، باب ۳۴، ح ۹۷۳- وروایت چنین است:
«عائشة أمرت أن يَمْرَجَ جنازة سعد بن ابی وقاص في المسجد فتصلى عليه فأُكر الناس ذلك عليها فقالت: ما أسرع ما نسي الناس ما صلى رسول الله ﷺ على سهيل بن البيضاء الا في المسجد». وفي لفظ «عابوا علينا أن يَمْرَجَ جنازة في المسجد».

بن باز نیز گفته است:

نماز بر جنازه در مسجد جایز است، ولی اگر در جایی که نماز عید خوانده می‌شود نماز بخوانند افضل است.^۱

اکنون ملاحظه می‌کنید که آوردن جنازه در مسجد و نماز بر آن ظاهراً تنها باستناد یک روایت است و از آن روایت هم معلوم می‌شود، آوردن جنازه داخل مسجد و نماز خواندن بر آن در زمان رسول الله ﷺ معمول نبوده و اگر این روایت صحیح باشد تنها یک مرتبه، آن هم یک جنازه آن هم ظاهراً در غیر وقت نماز، داخل مسجد آورده و رسول الله ﷺ بر آن نماز خوانده است، بعد هم یک جنازه و یک نماز توسط عایشه خوانده شده است. و معلوم می‌شود در زمان صحابه نیز جنازه‌ها را داخل مسجد نمی‌آورده‌اند و در یک مورد هم که به دستور عایشه یک جنازه را به مسجد آوردند، مسلمانان اعتراض کردند و از این قضیه معلوم می‌شود مسلمانان، کارها و اعمال خودسرانه عایشه را قبول نداشته و مشروع نمی‌دانستند، و عایشه در مقام دفاع از خود به عمل رسول الله ﷺ استناد کرد.

از مجموع آنچه از منابع معتبر اهل تسنن به دست آمد معلوم شد که آنها در نماز بر مرده هایشان پنج بدعت که برخی از آنها بر خلاف قرآن کریم و بر خلاف سنت رسول الله ﷺ است، مرتکب می‌شوند و آنها به این قرار است:

اول) بر فرض صحت روایتی که می‌گویند رسول الله ﷺ و عایشه در مسجد بر میت نماز خوانده‌اند این مورد در مسجد النبی بوده است و هیچ دلیلی بر جواز و صحت آن نسبت به مسجد الحرام وجود ندارد، پس بردن جنازه در مسجد الحرام و نماز بر آن در آنجا - طبق گفته و ادعای خود آنان - بدعت است. (مگر اینکه بگویند فرق نمی‌کند و در این صورت باید بگویند نماز بر میت در تمام مساجد جایز و مشروع است).

دوم) در روایت مزبور است که تنها یک جنازه در زمان رسول الله ﷺ و یکی هم در زمان عایشه داخل مسجد آورده و بر آن نماز خواندند، نه جنازه‌های متعدد و آن هم در هر شبانه روز گاهی پنج نوبت و گاهی پس از یک نماز، جنازه دیگری می‌آورند که گاهی در شبانه روز شش نماز یا بیشتر می‌خوانند.

سوم) در آن روایت نیست که نماز بر اموات بعد از نماز جماعت برگزار شده بلکه نماز عایشه قطعاً بعد از نماز نبوده است.

چهارم) از همه اسف‌انگیزتر اینکه مردم را از انجام تعقیبات و خواندن نافله بازداشتن و گاهی دو نماز میت خواندن با اینکه تأکید شده بعد از نماز به تعقیبات و نافله‌ها مشغول شوند ولی مردم ناچار می‌شوند معطل شوند تا نماز میت خوانده شود و چه بسا برای نماز بر یک طفل آن همه جمعیت را از تعقیبات تعیین شده توسط شرع مقدس باز می‌دارند.

پنجم) مؤذن با بلندگو و با صدای بلند در کنار رسول الله ﷺ داد می‌زند: «الصلاة على الأموات» و این عمل و داد زدن بگفته خودشان در موارد دیگر، برخلاف این آیه شریفه است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ﴾^۱.

از همه اینها گذشته جنازه را لازم است هر چه زودتر دفن کنند ولی آنان طبق این برنامه که باید نماز بر میت در مسجد، آنهم بعد از نمازهای جماعت خوانده شود، مثلاً، چنانچه جنازه‌ای آماده دفن شده و نتوانستند آن را برای نماز، بعد از نماز صبح به مسجد برسانند، این جنازه باید روی زمین بماند تا بعد از نماز ظهر بر آن نماز بخوانند و این تأخیر دفن خود بدعت و منکر است که مرتکب می‌شوند.

اکنون ملاحظه فرمودید که آنها طبق فقه و عقیده خودشان تنها در برگزاری نماز بر مرده هایشان چندین بدعت و منکر آشکار مرتکب می‌شوند.

یاد آور می‌شوم که در کتاب صلاة المؤمن القحطانی صفحه ۱۲۷۷ «الصلاة علی المیت» آمده است که دلیل جواز نماز بر میت در مسجد، حدیث عایشه است که بر جنازه سعد نماز خواند، و از آن جواز استفاده کرده‌اند و ظاهر آن این است که روایت قابل ذکری جز روایت عایشه وجود ندارد.

بدعت‌های آنان در مورد مساجد طبق گفته خودشان

۴. برخی از بدعت‌های آنها در مورد مساجد، خصوصاً مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد قبا به قرار ذیل است:

اول: ساخت مناره‌های متعدد و سربه فلک کشیده.

دوم: ساخت گنبد‌های متعدد خصوصاً بالای درب ۲۱ مسجد النبی که هفت گنبد در کنار هم و همانند ساخته‌اند.

سوم: تزیین در و دیوار و سقف مساجد خصوصاً مسجد النبی با انواع نقش و نگار و با چراغ‌های متعدد و گوناگون.

چهارم: نوشته‌هایی به در و دیوارهای مساجد.

پنجم: بستن درب‌های مسجد النبی و محروم نمودن زائران و نمازگزاران در قسمتی از شب.

ششم: بنای کتابخانه‌های متعدد در داخل مسجد النبی.

هفتم: سفره انداختن و چیز خوردن در مسجد الحرام و مسجد النبی خصوصاً در ماه مبارک رمضان که معمولاً هنگام نماز مغرب سفره‌های متعدد پهن می‌کنند و همچون سالن غذاخوری، مشغول غذا خوردن می‌شوند.

هشتم: راه دادن زن‌ها هر روز در دو نوبت برای زیارت قبور در مسجد النبی - که خودشان رفتن زن‌ها را به زیارت اهل قبور بقیع و سایر گورستانها، بعنوان بدعت منع و

حرام می‌دانند^۱ -.

نهم: فرش کردن مسجد به فرش‌های مصنوعی و رنگارنگ و سجده بر آنها با اینکه از مظاهر دنیا هستند.

دهم: نماز خواندن در مسجد الحرام و مسجد النبی که قبرهای متعدد وجود دارد و برخلاف ادعا و فتوای بن باز، مفتی بزرگ و مورد قبول آنها می‌باشد. که گفته است: در مسجدی که قبر وجود داشته باشد نماز صحیح نیست و موجب شرک و غلو^۲ نسبت به اهل قبور است».

اینها برخی از بدعت‌های آنها در خصوص مساجد است و اگر دقیقاً بررسی شود شاید بیش از آن باشد که ذکر شد و بدعت بودن آنچه ذکر شد بر حسب ادله و حرف‌های خود آنها است، به علاوه از بعضی از آنها صریحاً نهی شده و نباید انجام دهند و ما در اینجا به برخی روایات از کتاب‌های مورد قبول خودشان اشاره می‌کنیم.

ابن عباس گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «ما امرت بتشیید^۳ المساجد».

«امر نمی‌کنم (امر نشدم) به بالا بردن و طولانی کردن ساختمان مساجد».

نیز ابن عباس از آینده مسلمانان خبر داده و گفته است: «لَتَزَخَرَفُنَّهَا كَمَا زَخَرَفَتِ

الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى». «مساجد را نقش و زینت‌کاری خواهید نمود، همان‌گونه که یهود و نصاری می‌کنند».

۱. گفته نشود راه دادن زن‌ها بمنظور زیارت مسجد النبی ﷺ است نه زیارت قبور چون زن‌ها معمولاً داخل مسجد النبی ﷺ مستقرند و پس از خروج مردها، آنها بقصد زیارت، هجوم می‌برند.

۲. عبارت بن باز چنین است: «إذا كان في المسجد قبر فالصلاة فيه غير صحيحة سواء كان خلف المصلين أو أمامهم أو عن أيمنهم أو عن شمائلهم... ولأن الصلاة عند القبر من وسائل الشرك والغلو في أهل القبور فوجب منع ذلك... تحفة الاخوان، ص ۶۸.

۳. تشیید، رفع البناء و تطویل، صلاة المؤمن القحطاني، ص ۴۹۸.

۴. صلاة المؤمن القحطاني، ص ۴۹۸ به نقل از سنن ابی داود.

۵. صحیح بخاری، کتاب الصلاة، ص ۷۷، باب بنیان المسجد ذیل حدیث ۴۴۵.

نیز، عمر بن الخطاب مردم را از رنگ آمیزی مساجد بر حذر داشت «إياك أن تُحَمَّرَ أو تُصَفَّرَ»^۱.

از سویی نقل کرده‌اند که: «ان المسجد كان على عهد رسول الله ﷺ مَبْنِيًّا بِاللَّبْنِ وَ سَقْفُهُ الْجَرِيدُ وَ عُمْدُهُ خَشَبُ التَّخْلِ فَلَمْ يَزِدْ فِيهِ ابُو بَكْرٍ شَيْئًا، وَ زَادَ فِيهِ عَمْرُو بَنَاهُ عَلَى بُنْيَانِهِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِاللَّبْنِ وَ الْجَرِيدِ وَاعَادَ عُمْدَهُ خَشَبًا ثُمَّ غَيَّرَ عَثْمَانُ فَزَادَ فِيهِ زِيَادَةً كَثِيرَةً وَ بَنَى جِدَارَهُ بِالْحِجَارَةِ الْمَنْقُوشَةِ وَ الْقَصَّةِ (گچ) وَ جَعَلَ عُمْدَهُ مِنْ حِجَارَةٍ مَنْقُوشَةٍ وَ سَقْفَهُ بِالسَّاجِ»^۲. در عهد رسول الله ﷺ دیوار مسجد النبی از خشت و ستون‌های آن از تنه درخت خرما و سقف آن از شاخه‌های خرما بود، در عهد ابوبکر نیز چنین بود.

پس از آن، عمر بن الخطاب مسجد را توسعه و تجدید بنا کرد به همان کیفیت زمان رسول الله ﷺ، ولی عثمان مسجد را توسعه داد و دیوارهای آن را با سنگ‌های رنگی و گچ بنا کرد و ستون‌های آن را نیز از سنگ‌های رنگی بالا برد و سقف آن را از چوب‌های مخصوص [که از هند می‌آوردند] پوشاند.

ضمناً بن باز مفتی معروف آنها، گفته است:

در زمانی که مردم خانه‌های زیبا بنا می‌کنند و از بناهای قدیمی دوری می‌کنند چنانچه مساجد را مانند قدیم به حال خود بگذارند مردم از اجتماع و نماز در آنها خودداری می‌کنند و در چنین زمانی مانعی ندارد که مساجد را با سنگ‌های رنگی و گچ بسازند مانند آنچه عثمان ساخت تا مردم به رفتن مسجد رغبت کنند.^۳

۱. صحیح بخاری، کتاب الصلاة، ص ۷۷، باب بنیان المسجد ذیل حدیث ۴۴۵.

۲. صحیح بخاری، کتاب الصلاة، ص ۷۷، باب بنیان المسجد، ح ۴۴۶. السَّاج، نوع من الخشب معروف، یؤتی به من الهند، صلاة المؤمن القحطانی، ص ۴۹۹.

۳. صلاة المؤمن القحطانی، ص ۵۰۰، نقلاً منه اثناء تقریره؛ در الفقه علی المذهب الاربعة، ج ۱، کتاب الصلاة «الكتابة علی جدران المسجد ... و اغلاقه فی غیر أوقات الصلاة»: به در و دیوار مسجد چیز نوشتن و درب مسجد را در غیر اوقات نماز بستن مکروه است و مذاهب اربعه در این مسأله اتفاق نظر

اکنون ما درباره صحت و سقم این روایات و حرف‌ها بحث نمی‌کنیم بلکه صحبت این است که چه شده که عده‌ای و در رأس آنها بن باز، در مورد مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد قبا و بدعت‌هایی که در این مساجد اعمال شده و می‌شود، باین روایات که در اصح کتاب‌های آنها آمده، اعتنا نمی‌کنند؟ به حرف عمر و ابن عباس توجه نمی‌کنند؟ به کلام رسول الله ﷺ نسبت به بالابردن ساختمان مساجد ترتیب اثر نداده و نمی‌دهند؟

چه شده که روایاتی را که دلیلی بر بدعت بودن سفر به قصد زیارت قبر رسول الله ﷺ و سایر انبیاء و اولیاء و جشن گرفتن و امور دیگر، می‌آورند و طبق آنها حکم به شرک و کفر دیگران می‌کنند، در مورد بدعت‌های خود نسبت به مساجد و حرمین شریفین نمی‌آورند و اصلاً نمی‌بینند و یا مانند بن باز توجیه می‌کنند؟ که به منظور رغبت مردم به آمدن مساجد آن گونه مسجد ساختن مانعی ندارد و ارتکاب بدعت با مصلحت اندیشی از بدعت و خلاف شرع بودن خارج می‌شود؟

تزئین و چراغانی و نقش و نگار مساجد و ساختن مناره‌ها و گنبد‌های آنچنانی بدعت و خلاف سنت نمی‌باشد و قابل توجیه است اما ساختن قبور بزرگان اسلام و تجدید بناهای تخریب شده توسط آنها بدعت و حرام و شرک و کفر است!! نظافت و تمیز کردن اطراف قبور ائمه بقیع عليهم السلام و شهدای احد با آن همه زائر بدعت و خلاف شرع و موجب شرک و کفر است!!

یک مناظره

به یکی از آنها گفتم، این فرش‌ها حدود ۵۰ سال است که درست شده و مصنوعی و از مستحدثات است و از مظاهر دنیا است و رسول الله ﷺ و اصحاب او

⇒

دارند. و در صفحه ۲۵۵ آمده است: چیز خوردن در مساجد مکروه است.

قطعاً روی این فرش‌ها نماز نخوانده و بر اینها سجده نکرده‌اند و کف مسجد در زمان رسول الله ﷺ زمین و حصیر و امثال اینها بوده است لذا سجده بر این فرش‌ها باطل و بدعت و حرام است و اگر اینها را جمع کنید و کف مسجد، همین سنگ‌ها باشد یا حصیر و سجاده‌هایی مانند زمان رسول الله ﷺ پهن کنید ما «شیعیان» مجبور نمی‌شویم برویم روی سنگ فرشها نماز بخوانیم یا سجاده حصیری و امثال اینها همراه بیاوریم و شما و ما مانند زمان رسول الله ﷺ در کنار هم و بدون تفاوت و تقدم و تأخر نماز می‌خواندیم.

گفت: دنیا و مردم این زمان، آن گونه که زمان رسول الله ﷺ بوده نمی‌پسندند و فرش لازم است.

گفتم: اولاً مسلمان باید ببیند رسول الله ﷺ چگونه نماز خوانده و بر چه چیزی سجده کرده است و همان گونه نماز بخواند، زیرا که آن حضرت فرمود: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أَصْلِي» «همان گونه که می‌بینید من نماز می‌خوانم نماز بخوانید».

ثانیاً همان طور که مردم این زمان وضع قدیم را نمی‌پسندند، تحمیل عقیده و تجسس و دخالت در عبادات دیگران را نیز نمی‌پسندند و شما رعایت نمی‌کنید و در کیفیت نماز خواندن شیعیان دخالت می‌کنید.

گفت: کجا دخالت می‌کنیم؟

گفتم: در فقه شیعه سجده بر این فرش‌ها صحیح نیست لذا برای اینکه سجده و نمازشان صحیح باشد روی سنگ فرش یا سجاده حصیری و مانند اینها نماز می‌خوانند و سجده می‌کنند و برخی از شما اعتراض می‌کنند و سجاده را می‌کشند و گاهی توهین می‌کنند و حال اینکه در ایران اهل تسنن آزاد هستند و هر کس طبق مذهب خود نماز می‌خواند و هیچ گونه دخالت و تضییقی از ناحیه شیعه نسبت به آنها وجود ندارد.

سپس گفتم: چگونه است شما برخلاف عقیده و برخلاف فقهاء و صرفاً برای

اینکه مردم این زمان مسجد ساده و بدون فرش را نمی‌پسندند، مساجد را این‌گونه تزئین و فرش می‌کنید، ولی این جهت را نسبت به قبرستان بقیع و احد و ابوطالب که آن همه زائر دارند، مراعات نمی‌کنید؟ چرا به خواست این همه زائر از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی اعتنا نمی‌کنید؟ چرا لا اقلّ اجازه نمی‌دهید آنها خود این قبرستان‌ها را که محل دفن بزرگان دین و شهدای صدر اسلام هستند، از این حالت مخروبه بودن و ناراحت کننده خارج سازند؟

خندید و گفت: من به عبادت و نماز شما اعتراض نکرده و حرفی نمی‌زنم بلی برخی از ما آدم‌های خشک و متعصب هستند که به خیال خود امر بمعروف و نهی از منکر می‌کنند و شما باید این قبیل ناراحتی‌ها را در این راه و هدف مقدس تحمل کنید و راجع به قبرستانها هم اختیار با علما و مسئولین است و ما نمی‌توانیم حرفی بزنیم و در هر حال شما باید عفو کنید که خداوند فرموده است: ﴿وَلْيُغْفِرُوا﴾ الا تُحِبُّونَ اَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ ﴿﴾ «باید عفو کنند و گذشت نمایند مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشد.»

با لبخند گفتم: ﴿لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ﴾^۲. «امروز بر شما سرزنشی نیست خدا شما را می‌آمرزد.» (ان شاء الله) و با هم دست دادیم و خدا حافظی کردیم. لازم به ذکر است در این مدت که در مدینه بوده و با افراد صحبت کردم مانند این فرد که منصفانه برخورد کرد، ندیدم.

بدعت‌های دیگر آنها

برخی از بدعت‌های بارز و آشکار آنها طبق فقه شیعه عبارتند از:
اول: اذان گفتن قبل از طلوع فجر که گفتن آن به عنوان دستور شرع بدعت و حرام است.

۱. سوره نور/ ۲۲.

۲. سوره یوسف/ ۹۲.

بدعت‌های دیگر آنها ۳۱۵

دوم: گفتن «الصلاة خير من النوم» در اذان صبح به عنوان جزء اذان بدعت و حرام است.

سوم: با دست بسته نماز خواندن بدعت و حرام و مبطل نماز است. (بنابر مشهور).

چهارم: نگفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» در اول سوره حمد بدعت و مبطل نماز است.

پنجم: گفتن «آمین» بعد از خواندن سوره حمد بدعت و حرام و مبطل نماز است. ششم: در نماز آیه سجده را خواندن و در وسط رکعت، سجده کردن بدعت و حرام و مبطل نماز است.

هفتم: نخواندن یک سوره کامل بعد از سوره حمد، ناقص کردن نماز و مبطل نماز است.

هشتم: سجده بر فرش بدعت و حرام و مبطل نماز است. نهم: در حال سلام دادن نماز، صورت را از سمت قبله برگرداندن بدعت و حرام و موجب بطلان نماز است.

دهم: عدم رعایت اتصال صف‌ها در نماز جماعت بدعت و مبطل نماز است. یازدهم: نافله‌های شب‌های ماه مبارک رمضان را به جماعت خواندن به نام (نماز تراویح) بدعت و حرام است.

دوازدهم: حذف برخی از فصول اذان و اقامه به عنوان اینکه اذان و اقامه بدون آن فصول است حرام است.

سیزدهم: روز جمعه برای نماز جمعه دو اذان گفتن بدعت و حرام است. چهاردهم: در نماز بر اموات چهار تکبیر می‌گویند و این موجب بطلان نماز است.^۱

۱. بعد از تکبیر اول سوره حمد می‌خوانند، بعد از تکبیر دوم، صلوات بر محمد و آل محمد می‌فرستند به

(البته برخی از اینها به طور مطلق بدعت و حرام و مبطل نیستند یا محل بحث می‌باشند که در صورت نیاز به کتاب عروة الوثقی، فصل مبطلات نماز و غیر آن مراجعه شود).

ضمناً، روزهای جمعه در نماز صبح معمولاً بعد از سوره حمد، سوره «السجدة» را می‌خوانند و علاوه بر بدعت بودن آن - که در اثنای رکعت، سجده می‌روند - عده‌ای هم مسافرونا آشنا هستند و در نتیجه به جای سجده به رکوع می‌روند و از این جهت یقیناً نمازهایشان باطل می‌شود. گذشته از این خواندن سوره طولانی در نماز جماعت برخلاف امر رسول الله ﷺ است و بر امام جماعت است که حال مأمومین را رعایت کند. و این امر اختصاص به نماز صبح جمعه ندارد بلکه در مطلق نماز جماعت امر شده که رعایت حال مأمومین بشود.

در صحیح بخاری و صحیح مسلم است که رسول الله ﷺ فرمود:

إِذَا أَمَّ أَحَدُكُمُ النَّاسَ فَلِيُخَفِّفْ فَإِنْ فِيهِمُ الصَّغِيرُ وَالْكَبِيرُ وَالضَّعِيفُ وَالْمَرِيضُ (وَذَا الْحَاجَةِ) فَإِذَا صَلَّى وَحْدَهُ فَلْيُصَلِّ كَيْفَ شَاءَ.^۱

هرگاه یکی از شما امام جماعت مردم شد باید نماز را سبک و کوتاه بگیرد چون در بین نمازگزاران صغیر و کبیر و ضعیف و بیمار و صاحب حاجت - که کار دارد و می‌خواهد به کارش برسد - وجود دارد و آنگاه که شخص نمازش را فرادا می‌خواند هر گونه که مایل بود بخواند. (طولانی یا کوتاه).

⇒

همان عبارتی که در تشهد نمازشان می‌خوانند بعد از تکبیر سوم برای میت دعا می‌کنند، بعد از تکبیر چهارم می‌گویند: «السلام علیکم ورحمة الله» و کمی می‌ایستند و متفرق می‌شوند. و از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت در نماز بر اموات پنج تکبیر می‌گفته است. صلاة المؤمن القحطانی ص ۱۲۸۹ تا ص ۱۲۹۸.

۱. صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب اذا صلی لنفسه فلیطول ماشاء، ح ۷۰۳. و صحیح مسلم کتاب الصلاة باب، امر الائمة بتخفيف الصلاة فی تمام ح ۴۶۷. واللفظ للمسلم.

در روایت دیگر است که فرمود:

«إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ لِلنَّاسِ فَلْيُخَفِّفْ فَإِنَّ فِي النَّاسِ الضَّعِيفَ وَالسَّقِيمَ وَذَا الْحَاجَّةَ»^۱
 «آنگاه که یک نفر از شما برای مردم امام جماعت شد نماز را سبک انجام دهد، زیرا در بین مردم افراد ناتوان و بیمار و صاحب حاجت وجود دارد».

روایات به این مضمون در کتاب‌های نامبرده و غیر آن در حد تواتر است ولی آنان رعایت نمی‌کنند و خصوصاً نمازهای صبح را طولانی می‌کنند و حال اینکه بعضی حتی در بین نماز خوابشان می‌برد.

آری، شیعیان این بدعت‌های آشکار را در نماز اهل تسنن می‌بینند ولی به منظور وحدت کلمه در برابر دشمنان اسلام و مسلمانان و برای جلوگیری از تفرقه و بدبینی سکوت کرده، بلکه طبق دستور فقها و مراجع تقلید در نماز جماعت آنها شرکت و با آنها در یک صف می‌ایستند و نماز می‌خوانند و این دستور عیناً سفارش ائمه عليهم السلام است. ولی برخی از تندروان با تهمت‌های گوناگون، شیعه را به شرک و کفر متهم کرده و در نوشته‌ها و اجتماعات، توسط افراد نادان و بی منطق به پیروان اهل بیت عصمت و طهارت توهین می‌کنند و نسبت‌های ناروا می‌دهند و همین امر سبب شد اینجانب این مسائل را بررسی و در اختیار شیعیان قرار دهم.

مشروعیت عقد موقت

پرسش ۳۴: چرا ما «شیعیان» به منظور محرمیت و غیره ازدواج موقت (عقد متعه) را مشروع و صحیح می‌دانیم ولی اهل تسنن مدعی هستند که حرام است و به ما نیز اعتراض می‌کنند و می‌گویند دلیل مشروعیت آن چیست؟

پاسخ: قرآن کریم و روایات فراوانی از طریق شیعه و خود اهل تسنن دلالت بر مشروعیت و جواز آن دارد:

۱. صحیح مسلم، باب: امر الائمة بتخفيف الصلاة، ح ۴۶۸.

از قرآن این آیه درباره مشروعیت متعه نازل شده است:

﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾^۱ «زنانی را که متعه کرده‌اید مهرشان را به عنوان واجب مالی بپردازید».

در تفسیر ابن‌کثیر که از تفاسیر معروف و مورد قبول اهل تسنن است، ذیل تفسیر این آیه مبارکه است که: ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی، این آیه را این‌گونه قرائت کرده‌اند: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾. و در همین تفسیر است که مجاهد گفته است: این آیه در نکاح متعه، نازل شده است.^۲

لازم به یادآوری است که او پس از نقل این عبارات روایتی از حضرت امیر ع نقل کرده که رسول الله ص از نکاح موقت نهی کرد و همچنین روایت دیگری نقل کرده که رسول الله ص در فتح مکه از نکاح موقت منع کرد.^۳

از عبارات تفسیر ابن‌کثیر که از معتبرترین تفاسیر اهل تسنن است معلوم می‌شود که شأن نزول این آیه مبارکه، ازدواج موقت است و دلالت آن بر مشروعیت متعه قطعی است. نیز در صحیح بخاری است که از ابن عباس از متعه سؤال کردند او گفت: متعه جایز است: «عن ابی حمزة قال: سمعت ابن عباس یسأل عن متعة النساء فرخص»^۴.

و در همین کتاب دو روایت از جابر بن عبدالله و از سلمة ابن الأكوع است که رسول الله ص اجازه متعه داد «قالا: کنا فی جیش فاتانا رسول الله ص فقال: انه قد اذن لکم ان تستمتعوا فاستمتعوا»^۵ «گفتند ما دو نفر در بین گروه رزمندگان بودیم رسول خدا ص نزد

۱. سوره نساء / ۲۴.

۲. المصباح المنیر فی تهذیب، تفسیر ابن کثیر، طبع دار السلام الریاض، ص ۲۸۵.

۳. المصباح المنیر فی تهذیب، تفسیر ابن کثیر، طبع دار السلام الریاض، ذیل تفسیر آیه مزبور، ص ۲۸۶.

۴. صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب النهی عن نکاح المتعة، ص ۹۱۵، ح ۵۱۱۶ و ۵۱۱۷.

۵. همان.

ما آمدند و فرمودند: به شما اجازه متعه کردن داده شد پس متعه کنید.»

همچنین در صحیح مسلم چندین روایت است که: در عهد رسول الله ﷺ و در زمان حکومت ابوبکر و ابتدای حکومت عمر، ازدواج موقت انجام می شد و عمر از متعه حج و متعه نساء نهی کرد.

«جابر بن عبدالله یقول: كنا نستمتع بالقبضة من التمر والدقيق، الأيام على عهد رسول الله ﷺ و ابی بکر حتی نهی عنه عمر فی شأن عمرو بن حُرَیث»؛^۱ «جابر بن عبدالله می گوید: ما متعه می کردیم با یک مشت خرما و آرد، در عهد رسول الله ﷺ و ابی بکر تا اینکه عمرو بن حریث متعه ای کرد و عمر او را منع نمود.»

در روایت دیگر چنین آمده است: «... عن ابن نضرة، قال: كنت عند جابر بن عبدالله فَأَتَاهُ آتٍ فقال: ابن عباس وابن الزبير اختلفا في المتعتين، فقال جابر: فعلناهما مع رسول الله ﷺ ثم نهانا عنهما عمر فلم نعد لهما»؛^۲ «ابن نضرة گفت: من نزد جابر بودم که کسی آمد و گفت: بین ابن عباس و ابن زبیر در رابطه با دو متعه (ازدواج موقت و حج تمتع) اختلاف شده، جابر گفت ما این دو عمل را در زمان رسول الله ﷺ انجام دادیم سپس عمر ما را از انجام آن نهی نمود و دیگر تکرار نکردیم.»

و در همین کتاب است که اباذر گفت: متعه نساء و متعه حج مخصوص ما است مؤلف: (مخصوص ما است) مجمل است، به شروح بخاری مراجعه شود.

«قال: لاتصلح المتعتان الا لنا خاصة، یعنی متعة النساء و متعة الحج».^۳

همچنین در این کتاب از جابر بن عبدالله نقل کرده که: «قال عمر... وَابْتَوَا نِكَاحَ هَذِهِ النِّسَاءِ فَلَنْ أَوْتَى بِرَجُلٍ نِكَاحَ امْرَأَةٍ إِلَى أَجَلٍ، إِلَّا رَجَمْتُهُ بِالْحِجَارَةِ».^۴

۱. صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعة، ص ۵۹۹، ح ۱۴۰۵.

۲. همان.

۳. صحیح مسلم، کتاب الحج، باب جواز التمتع، ص ۵۳۲، ح ۱۲۲۴.

۴. صحیح مسلم، کتاب الحج، باب فی المتعة بالحج والعمرة، ص ۵۲۷، ح ۱۲۱۷.

عمر گفت: از نکاح موقت اجتناب کنید، آورده نشود نزد من مردی که ازدواج موقت انجام داده باشد و الا او را سنگسار می‌کنم.

از مجموع این روایات که در صحیح بخاری و مسلم با سندهای مختلف نقل شده، معلوم می‌شود که اصل ازدواج موقت مشروع بوده و مدتی هم انجام می‌گرفته است و بعد اختلاف به وجود آمده است.

در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعة» (ج ۴، ص ۸۵) آمده است که: مشروعیت متعه در صدر اسلام به لحاظ ضرورت بوده است، چون مسلمانان نمی‌توانسته‌اند تشکیل زندگی و عائله بدهند و در گیر جنگ و مشکل اقتصادی بوده‌اند و از سویی مهار کردن قوه شهویه با گرفتن روزه مستلزم مشقت است و شرعاً پذیرفته نیست و به این جهت ازدواج موقت تشریع شد ولی بعداً از انجام آن نهی شد. و در عین حال اگر کسی با ازدواج موقت با زنی عمل زناشویی انجام داد حد زنا بر او جاری نمی‌شود چون شبهه جواز متعه وجود دارد و ابن عباس قائل به جواز بوده، ولی تعزیر می‌شود.

از این عبارت - که تلخیص شد- معلوم می‌شود همه مذاهب اهل تسنن مشروعیت نکاح موقت را فی الجمله قبول دارند، نیز از مجموع روایات و گفتار معلوم می‌شود که سبب تشریع نکاح موقت ضرورت بوده است.

حتی در بعضی از روایات آمده است که در برخی جنگ‌ها به رسول الله ﷺ گفتند: زنان ما همراه ما نیستند آیا ما خود را اخته کنیم؟ رسول الله ﷺ آنها را از این عمل نهی کرد و اذن در عقد موقت داد که با چیز کمی مثل لباس و ردایی زنی را متعه کنند.^۱

از سویی با وجود اختلاف در روایاتی که از آن نهی شده که برخی نهی را مستند به

۱. صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعة، ح ۱۴۰۴.

رسول الله ﷺ در فتح خیبر کرده و برخی نهی را در فتح مکه ذکر نموده و برخی نهی را مستند به عمر بن الخطاب دانسته اند، با وجود چنین اختلافی نمی توان از آیه شریفه رفع ید نمود و به طور کلی حکم به حرمت و عدم صحت آن نمود، خصوصاً از روایات و کلمات خود عامه استفاده می شود که تشریع نکاح موقت به جهت ضرورت بوده است.

و اگر روایتی که گفته است عمر از متعه نساء نهی کرد، درست باشد نمی توان گفت او حق تحریم داشته است، زیرا «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» و لابد نهی عمر، نهی حکومتی آن هم به خاطر اتفاقی که افتاده است، بوده همان طور که در یکی از روایات صحیح مسلم آمده بود: نهی عمر از متعه به لحاظ پیش آمدی است که نسبت به عمرو بن حریث به وجود آمد. «نهی عنه عمر فی شأن عمرو بن حریث».^۱

به هر حال علاوه بر آیه شریفه و روایات کثیره معتبره از طریق اهل بیت رسول الله ﷺ، روایات اهل تسنن نیز دلالت بر مشروعیت آن دارند. و وقتی اصل مشروعیت محرز شد تا دلیل قاطع و مسلمی برخلاف وجود نداشته باشد، همان اصل اول حاکم است و روایاتی که اهل تسنن برای منع از آن نقل کرده اند با توجه به اختلافی که در آنها وجود دارد نمی تواند آیه شریفه و اصل مشروعیت را زیر سؤال ببرد.

مضافاً بر اینکه روایات معارض و صریح بر خلاف روایات ناهیه وجود دارد که یکی از آنها فرمایش امیر المؤمنین علی (ع) است که فرمود:

«لَوْ لَا أَنَّ عُمَرَ نَهَى عَنِ الْمَتْعَةِ مَا زُنِيَ إِلَّا شَقِيٌّ»^۲ «اگر عمر از متعه جلوگیری نکرده بود جز افراد شقی، کسی به زنا آلوده نمی شد».

۱. صحیح مسلم، کتاب النکاح، ص ۵۹۹، باب نکاح المتعة ذیل ح ۱۴۰۴.

۲. در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰، ذیل تفسیر آیه متعه، سوره نساء، آیه ۲۴.

نیز نقل شده که عمر بن الخطاب روی منبر گفت: «أَيُّهَا النَّاسُ ثَلَاثُ كُنَّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَا أَنَهَى عَنْهُنَّ وَاحْرُمُهُنَّ وَأَعَاقَبَ عَلَيْهِنَّ وَهِيَ مَتْعَةُ النِّسَاءِ وَ مَتْعَةُ الْحَجِّ وَ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»؛ ای مردم سه چیز در زمان رسول الله ﷺ بود که من آنها را نهی و تحریم می‌کنم و انجام دهنده آنها را مجازات می‌کنم، و آنها «متعه زنان» و «متعه حج» و گفتن «حی علی خیر العمل» است.^۱

نهی عمر از حج تمتع

مؤلف: حج تمتع این است که شخص، در یکی از سه ماه شوال، ذی‌قعد و ذی‌حجه از یکی از میقات‌ها به نیت عمره تمتع احرام می‌بندد سپس وارد مکه می‌شود و پس از طواف وسعی، تقصیر کرده و از احرام خارج می‌شود یعنی چیزهایی که در حال احرام بروی حرام بود حلال می‌گردد تا اینکه از مکه احرام دیگری برای حج می‌بندد و اعمال حج تمتع را انجام می‌دهد.

علّت اینکه این نوع حج را حج تمتع می‌گویند این است که در این نوع حج

۱. شرح تجرید قوشچی، مبحث امامت.

علامه مجلسی رحمته‌الله در کتاب حق‌الیقین در ضمن طعن سوم از مطاعن عمر فرموده است: عامه و خاصه به طرق متعدده متواتره، روایت کرده‌اند که عمر بر منبر به آواز بلند می‌گفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج». «دو متعه در زمان رسول الله بود من آنها را حرام می‌کنم و انجام‌دهنده آنها را مجازات و به کیفر می‌رسانم متعه نساء (عقد موقت) و حج تمتع».

در جواهر الکلام - ج ۳۰ - ص ۱۳۹ آمده است که: مشهور بین فریقین است که عمر بالای منبر گفت: «ایها الناس متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا أنهی عنهما و احرمهما و اعاقب علیهما: متعة الحج و متعة النساء» و فی لفظ آخر «ثلاث کن علی عهد رسول الله انا أنهی عنهن و احرمهن و أعاقب علیهن و هی متعة النساء و متعة الحج و حی علی خیر العمل».

در وسائل الشیعه - ابواب اقسام الحج، باب ۳ روایاتی است حاکی از این که عمر از به جا آوردن حج تمتع منع می‌کرد و می‌گفت بجای آن حج افراد انجام دهید.

در این رابطه به الغدیر، ج ۳، ص ۳۲۹، و ج ۶، صفحات ۱۹۸-۲۴۰ مراجعه شود.



نهی عمر از حج تمتع

«متعه» یعنی لذت بردن و استفاده کردن از محرمات احرام حلال می شود، زیرا در فاصله احرام عمره و احرام حج، کارهایی که در حال احرام حرام است، حلال می گردد.

این حکم با نص صریح قرآن مجید و با گفتار و روش پیامبر اسلام ﷺ ثابت گردیده است ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۱.

«هر کس پس از انجام دادن عمره تمتع به اعمال حج پردازد هر چه میسر شود قربانی کند و هر کس قربانی نیابد سه روز در ایام حج و هفت روز پس از مراجعت از سفر حج روزه بگیرد که این، ده روز تمام است، این عمل برای کسی است که خانواده اش مقیم مسجد الحرام نباشد، از خدا بترسید و بدانید که خداوند [در صورت مخالفت] به شدت کیفر می دهد».

تشریع حج تمتع و مبارزه با افکار جاهلیت

رسول اکرم ﷺ با تشریع حج تمتع قدم دیگری در مبارزه با روشهای دوران جاهلی برداشت و اعمال عمره را که قبل از اسلام انجام دادن آن در این سه ماه از بزرگترین گناهان شمرده می شد، جزء اعمالی قرار داد که مسلمانان در این سه ماه انجام بدهند. بخاری و مسلم از ابن عباس نقل می کنند که: مردم قبل از اسلام، انجام دادن عمره را در ماههای حج از «افجر فجور» بزرگترین گناهان در روی زمین می پنداشتند و می گفتند چون ماه صفر تمام شد انجام دادن اعمال عمره حلال می گردد.

ابن عباس اضافه می کند که رسول خدا ﷺ و اصحابش صبح چهارم ذی حجه در حالی که برای حج احرام پوشیده بودند وارد مکه شدند، رسول خدا دستور داد که این

احرام را تبدیل به عمره کنند و از احرام خارج شوند ولی [پذیرفتن] این دستور برای اصحاب، سنگین بود لذا عرضه داشتند با خارج شدن از احرام کدام یک از محرمات برای ما حلال می‌گردد؟ رسول خدا فرمود: همه محرمات بر شما حلال است.

«عن ابن عباس قال: كانوا يرون ان العمرة في اشهر الحج من افجر الفجور في الارض و يجعلون المحرم صفرًا و يقولون إذا برأ الدبر وعفا الاثر و انسلخ صفر حلت العمرة لمن اعتمر. قدم النبي ﷺ و اصحابه صبيحة رابعة مهلين بالحج فامرهم ان يجعلوها عمرة فتعاضم ذلك عندهم فقالوا يا رسول الله ائى الحل؟ قال: حل كله»^۱.

ولی این دستور چون بر خلاف روش آنان بود، پذیرفتن آن هم در مرحله اول برای یک عده از مسلمانان مشکل و سنگین بود و این دستور پیامبر با مخالفت آنان روبه‌رو گردید. خلاصه اینکه به عقیده عده‌ای از تازه مسلمانان، با سابقه ذهنی که از دوران جاهلی داشتند هر کس در ماه‌های حرام، احرام بست و داخل مکه گردید حق نداشت یکی از محرمات احرام را بجا بیاورد و مخصوصاً با زنان نزدیکی کند مگر اینکه اعمال حج را به پایان برساند و از احرام حج خارج گردد.

تحریم حج تمتع توسط خلیفه

به طوری که اشاره گردید بر خلاف تمایل عده‌ای از مسلمانان، حج تمتع طبق آیه قرآن و دستور خود پیامبر اکرم ﷺ عملی گردید و این حکم در دوران حکومت دو ساله ابوبکر نیز به همان صورت که رسول خدا دستور داده بود انجام می‌پذیرفت. تا اینکه در دوران حکومت عمر از این نوع حج منع و جلوگیری بعمل آمد و مخالفین، به مجازات شدید تهدید گردیدند و در این مورد، احادیث فراوان در صحاح و سنن اهل تسنن نقل گردیده و در کتب تاریخ و رجال بصراحت آمده است

۱. صحیح بخاری، کتاب الحج، ص ۲۵۴، باب التمتع والقران والافراد، ح ۱۵۶۴؛ صحیح مسلم کتاب الحج، ص ۵۳۹، باب جواز العمرة في اشهر الحج، ح ۱۲۴۰.

که ما به نقل چند حدیث در این مورد که در صحیحین آمده است اکتفا می‌کنیم.

۱. «عمران بن حصین می‌گوید: آیه متعه حج در قرآن نازل گردید و رسول خدا نیز این نوع حج را به ما دستور داد، سپس نه آیه‌ای که آیه متعه را نسخ کند نازل گردید و نه رسول خدا از آن نهی نمود تا اینکه از دنیا رحلت نمود بعدها مردی به هوای نفس خود آنچه می‌خواست در این باره گفت».

«قال عمران بن حُصَيْنٍ: نزلت آية المتعة في كتاب الله يعني متعة الحج و امرنا بها رسول الله ﷺ ثم لم تنزل آية تنسخ آية متعة الحج و لم ينه عنها رسول الله حتى مات قال رجل براهيه ما شاء»^۱.

و صحیح بخاری در کتاب التفسیر، سوره البقرة، باب ۳۳، ص ۷۶۷، ذیل آیه مربوط به حج تمتع این روایت را با مختصر تفاوتی آورده است.

۲. در صحیح مسلم از ابی نضره چنین آمده است که: من نزد جابر بن عبد الله بودم مردی وارد گردید و گفت: اینک ابن عباس و ابن زبیر درباره متعه حج و متعه نکاح با هم اختلاف و بگو و مگو دارند، جابر در پاسخ وی گفت: آری ما در دوران پیامبر هر دو متعه را انجام دادیم ولی بعدها که عمر از آنها نهی کرد ما دیگر انجام ندادیم.

۳. در حدیث دیگری مسلم با اسناد از مطرف چنین آورده است: عمران بن حصین در روزهایی که بیمار بود و با همان بیماری از دنیا رفت مرا نزد خود خواست و گفت: اینک مرگ من مسلم و قطعی گردیده است، چند موضوع را به تو می‌گویم شاید بعد از من برای تو مفید باشد ولی اگر زنده ماندم اینها را مکتوم و مخفی بدار و اگر با این بیماری از دنیا رفتم و خواستی به مردم بگویی مانعی ندارد و بدان که پیامبر ﷺ حج و عمره را در یکسال جمع نمود و نه آیه‌ای در جلوگیری از آن نازل شد و نه خود پیامبر ﷺ از آن نهی کرد ولی مردی درباره آن، آنچه می‌خواست از پیش

۱. صحیح مسلم، کتاب الحج، باب جواز التمتع، ص ۵۳۴، ح ۱۲۲۶ طریق ۱۷۲.

خود گفت: «عن مطرف قال بعث الی عمران بن حصین فی مرضه الذی توفی فیہ فقال انی کنت محدثک باحدیث لعل الله ان ینفعک بها بعدی فان عشت فاکتم عنی و ان مت فحدث بها ان شئت انه قد سلم علی واعلم ان نبی الله ﷺ قد جمع بین حج و عمره ثم لم ینزل فیها کتاب الله و لم ینه عنها نبی الله ﷺ قال رجل فیها برأیه ماشاء»^۱

همچنین مسلم از ابوموسی نقل کرده که او به متعه حج فتوا می‌داد، مردی بدو گفت در بعضی از این فتواها عجله نکن مگر نمی‌دانی که عمر در اعمال حج چه تغییراتی داده است تا اینکه خود ابوموسی با عمر ملاقات و جریان را از وی سؤال کرد عمر در پاسخ چنین گفت:

«آری می‌دانم که رسول خدا و اصحابش حج تمتع را انجام داده‌اند ولی برای من خوشایند نیست که مسلمانان در زیر [درخت] اراک با همسران خویش هم بستر شوند و در حالی که آب غسل از سرو صورت آنان می‌ریزد بسوی اعمال حج حرکت کنند» عن ابی ابراهیم بن ابی موسی عن ابی موسی انه کان یفتی بالتمتع فقال له رجل رویدک یبعض فتیاک فانک لاتدری ما احدث عمر فی النسک بعد، حتی لقیه بعد، فسأله فقال عمر: قد علمت ان النبی ﷺ قد فعله و اصحابه و لکن کرهت ان یظلوا معرسین بهن فی الاراک ثم یروحون فی الحج تقطر رؤوسهم»^۲.

نهی عثمان از حج تمتع و مخالفت امیرالمؤمنین علی

بخاری و مسلم از مروان بن حکم چنین نقل می‌کنند که «عثمان بن عفان را دیدیم از حج تمتع نهی و جلوگیری می‌نمود ولی چون علی بن ابی طالب علی‌ه السلام نهی او را دید برای عمره و حج احرام بست و گفت: من هیچ‌گاه قانون خدا و سنت پیامبر ﷺ را به جهت گفتار یک نفر ترک نخواهم نمود.» عن مروان بن الحکم قال

۱. صحیح مسلم، کتاب الحج، باب جواز التمتع، ص ۵۳۳، ح ۱۲۲۶، طریق ۱۶۸.

۲. صحیح مسلم، کتاب الحج، باب فی نسخ التحلل، ص ۵۳۲، ح ۱۲۲۲.

شهدت عثمان ينهى عن المتعة وان يجمع بينهما فلما رأى علي عليه السلام، اهلّ بهما ليك بعمره وحجة وقال ما كنت لادع سنة النبي لقول احد»^۱.

باز در صحیحین اختلاف عثمان و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را، از سعید بن مسیب بدین صورت نقل کرده است که: علی بن ابی طالب علیه السلام و عثمان در عسفان به هم دیگر رسیدند که عثمان از متعه جلوگیری می کرد علی بن ابی طالب علیه السلام به وی گفت: ای عثمان! توجزاین هدفی نداری که از امر و فرمان رسول خدا جلوگیری کنی. عثمان گفت: ما را به حال خودمان واگذار، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود نمی توانم تورا به حال خودت وابگذارم. [راوی گوید:] ولی چون علی علیه السلام وضع را این چنین مشاهده نمود خودش به اعمال عمره تمتع و حج احرام بست.

«عن سعید بن مسیب قال: اختلف علی و عثمان بعسفان فی المتعة فكان عثمان ينهى عن المتعة فقال علی عليه السلام: ما تريد الى امر فعله رسول الله تنهى عنه؟ فقال عثمان: دعنا منك فقال: انى لا استطيع ان ادعك فلما ان رأى علی عليه السلام ذلك اهلّ بهما جميعاً»^۲.

مسلم مطلب بالا را از عبدالله بن شقیق نیز نقل نموده است و در آن روایت این جمله نیز وجود دارد که: «فقال عثمان لعلی عليه السلام كلمة» یعنی عثمان در این باره سخن تندی به علی علیه السلام گفت.

حج تمتع در دوران معاویه

بررسی احادیث نشان می دهد که در دوران معاویه نیز کشمکش و اختلاف در موضوع حج تمتع ادامه داشته و معاویه مصمم بود که در این مورد روش خلیفه دوم و

۱. صحیح بخاری، باب التمتع والقران والافراد، ص ۲۵۴، ح ۱۵۶۳.

۲. صحیح بخاری، باب التمتع والقران والافراد ص ۲۵۵، ح ۱۵۶۹؛ صحیح مسلم، باب جواز التمتع، ص ۵۳۲، ح ۱۲۲۳ طریق ۱۵۹.

سوم حفظ شود ولی عده‌ای از مسلمانان با روش آنان مخالفت نموده وزیر بار فرمان معاویه نرفته‌اند.

در صحیح مسلم است که: سعد می‌گفت: ما حج تمتع را هنگامی انجام دادیم که معاویه هنوز به خدای عرش کفر می‌ورزید. «قال غنیم: سئلت سعد بن ابی وقاص عن المتعة، قال: فعلناها وهذا كافر بالعرش یعنی معاویه».^۱

مؤلف: از این روایت و روایت مشابه که در صحیح مسلم و غیر آن، نقل شده، معلوم می‌گردد که اختلاف در مسأله حج تمتع در دوران معاویه نیز وجود داشته است.

سرانجام، دستور خلیفه دوم به فراموشی سپرده شد

کوشش امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سعی و تلاش عده‌ای از مسلمانان موجب شد که سرانجام حج تمتع همانند زمان رسول الله انجام شود و تدریجاً نهی خلیفه دوم در بوته فراموشی قرار گیرد و بالأخره فقهای اهل تسنن نیز برخلاف فتوای عمر فتوا صادر کردند.^۲

اسلام دین کامل است

باز گردیم به مسأله متعه و لزوم اعتراف به مشروعیت آن، توضیح اینکه: عموم مسلمین قبول دارند و معتقدند که دین مقدس اسلام کامل و جاودانی است و کمال آن به این است که پاسخگوی تمام نیازهای بشری باشد، از سویی همه می‌دانند که احکام شرع، اوامر و نواهی دین اسلام تابع مصالح و مفاسد است، یعنی هرامری به خاطر مصلحتی است که در آن و در متعلق آن وجود دارد و هر نهی به منظور جلوگیری از مفسده‌ای است، که در متعلق آن وجود دارد، با توجه به این مطلب، می‌گوییم:

۱. صحیح مسلم، کتاب الحج باب جواز التمتع ص ۵۳۳، ح ۱۲۲۵.

۲. الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، کتاب الحج، «مبحث القرآن والتمتع والإفراد».

در برخی موارد عقد موقت به خاطر جلوگیری از گناه و به منظور سهولت امر بر مسلمانان است، مثلاً چنانچه دو مرد که زن هریک از آنها به مرد دیگر نامحرم است و می‌خواهند در یک منزل زندگی کنند یا با هم مسافرت کنند که قهراً چشم هریک از آن مردها به زن مرد دیگری می‌افتد و مرتکب گناه می‌شوند، به منظور جلوگیری از وقوع در معصیت قهری، چنانچه هریک دختر بچه‌ای داشته باشد می‌توانند او را به عقد موقت در آورند تا مادر او که مادر زن می‌شود محرم شود و دیگر در مضیقه و یا گرفتار گناه نشوند.

در برخی موارد عقد موقت به خاطر جلوگیری از زنا، و گناهان دیگر و یا حتی بیماری است، مثلاً جوانی که تنها در کشوری رفته یا محصل است و قدرت ازدواج دائم ندارد و گزینه جنسی او را آرام نمی‌گذارد، و امر دایر است زنا کند یا استمنا یا از طریق دیگر غریزه را ارضاء نماید و بدین طریق آتش شهوت را فرو نشاند، یا در چنین حالی اگر بتواند با عقد موقت جلوی چنین گناهای بزرگ را بگیرد، عقل در چنین مواردی چه حکم می‌کند؟ آیا اگر شرع مقدس همه راه‌ها را بر روی این جوان مسلمان مسدود کند چنین شرع و دینی کامل است؟ آیا اگر دین اسلام تشریع متعه نکند دین ناقص نیست؟ و اگر در موارد ضرورت، دین اسلام عقد متعه نداشت ناقص نبود؟

آیا ضرورتی که زمان رسول الله ﷺ وجود داشت و مجوز اذن در نکاح موقت شد در زمان‌های بعد و خصوصاً در زمان حاضر، ضرورت پیش نمی‌آید؟

نیز در برخی موارد ازدواج موقت آرام بخش و نوید دهنده حیات است. مثلاً چنانچه زنی بهر جهت از ازدواج دائم محروم شده و کسی حاضر نیست او را به عقد دائم خود در آورد، زن هم مأیوس شده ولی آرزوی شوهرداری و لو موقت و آرزوی بچه داشتن و لواز شوهر موقت دارد و علاوه بر مسائل شهوی و جنسی، حاضر است هر چند مدتی کوتاه، به عقد مردی در آید شاید دارای فرزندی حلال زاده شود، آیا اگر شارع مقدس اجازه عقد موقت را هم به او ندهد و همه درها را بر روی او ببندد، روح و

روان این زن چه می‌کشد؟ آیا چنین دینی کامل است؟ آیا منع آن زن از ازدواج موقت، سرکوب کردن تمام آرزوها و غریزه‌های طبیعی او نیست؟ آیا در این فرض ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^۱ معنا دارد؟

اگر گفته شود، چطور شارع اجازه دهد مردی، زنی را به مدت کوتاهی عقد کند و پس از گذشت مدت تعیین شده، زن را رها کند و برود؟ می‌گوییم این حرف استبعاد است و عیناً در عقد دائم هم ممکن است جریان پیدا کند. مانند اینکه زن و مردی بر عقد دائم توافق کنند و نیت آنها این باشد که پس از مدتی کوتاه با طلاق از یکدیگر جدا شوند، یا مرد از اول نیتش این باشد که او را پس از مدتی کوتاه طلاق دهد، آیا کسی گفته است چنین ازدواجی که در حقیقت موقت ولی در ظاهر دائم است، باطل است؟ آیا کسی گفته است چنین ازدواجی جایز نیست؟ هرگز.

بیان آیت‌الله خویی رحمته‌الله

مرحوم آیت‌الله العظمی خویی رحمته‌الله در کتاب شریف (البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۳۳ - ۲۵۸) به مناسبت نسخ برخی آیات، آیه شریفه مربوط به متعه را مطرح فرموده، و اینکه برخی از عامه مدّعی نسخ آن شده‌اند، روایات اهل تسنن و نهی عمر از متعه را متعرض شده و مخالفت عده‌ای از مسلمانان و حتی پسر خود عمر را، که با نهی پدرش از متعه مخالفت کرده‌اند، یادآور شده و سرانجام مبرهن و ثابت نموده که آیه شریفه مربوط به متعه نسخ نشده، و جواز مشروعیت آن همچنان باقی است و در همین کتاب شریف (ص ۵۴۶)، تحت عنوان «تحریف حدیث المتعه فی صحیح البخاری» روایتی را که دلالت و صراحت دارد بر مشروعیت متعه، و بسیاری از اهل سنت [نام آنها را یادآور شده] این روایت را از

صحیح بخاری نقل کرده‌اند، ولی در صحیح بخاری متداول، جزء ۶، ص ۵۳ روایت را از دو جهت تحریف کرده‌اند تا دلالت و صراحت بر مشروعیت متعه نداشته باشد، [و آن دو جهت را بیان فرموده، و در ادامه فرموده است]. «فإن يد التحريف تناولت هذه الرواية عما كانت عليه من الصحة، ألا قاتل الله التحريف و اهواء المحرفين»، سپس نام و نشان محدثین و مفسرین و فقهای که از اهل تسنن اند و روایت را از بخاری بوجه صحیح نقل کرده‌اند، مرقوم فرموده است، طالبین این مسأله به این کتاب پرارزش مراجعه و برای آن عالم جلیل القدر، از خداوند متعال طلب علو درجات نمایند.

مناظره

اینجانب در مدینه منوره کراراً با پرسش از مسأله متعه مواجه بوده‌ام. یک نفر از آنها گفت: چگونه اسلام اجازه بدهد مردی زنی را به مدت کوتاهی متعه کند و او را رها کند و برود؟

گفتم: آیا اسلام اجازه داده است مردی زنی را به عقد دائم خود در آورد و نیت مرد و زن این باشد که پس از مدتی کوتاه او را طلاق دهد و از هم جدا شوند؟ فکری کرد و گفت: بلی شرعاً اشکالی ندارد و صحیح است.

گفتم: آیا این ازدواج دائم با این نیت، واقعاً همان موقت نیست جز اینکه اگر متعه بود در پایان مدت، خود بخود از هم جدا می‌شدند اما اگر عقد دائم باشد در پایان مدتی که نیت کرده و تصمیم بر جدا شدن می‌گیرند باید با طلاق - صیغه طلاق و با شرایط خاصی - از هم جدا شوند.

گفت: بلی نتیجه یکی است اما اگر متعه کرد و بچه پیدا کردند، آن بچه تکلیفش چیست؟

گفتم: فرقی بین بچه‌ای که از متعه پیدا می‌شود با بچه‌ای که از عقد دائم پیدا

می‌شود نیست و پدر باید تمام نیازهای بچه را تأمین کند و از حیث مسکن، لباس، نفقات، توارث و جمیع احکام، با طفلی که از زن دائم پیدا می‌کنند، مساوی هستند. به علاوه می‌توانند در عقد متعه بطوری رفتار کنند که موجب حمل زن و بچه دار شدن نشوند، می‌توانند شرط عدم دخول یا انزال منی کنند.

گفت: شما حاضر هستی خواهرت را به عقد موقت مردی درآوری؟
گفتم: اولاً اختیار او با من نیست و اگر برای او ضرورت پیش آمد و حاضر شد من حق منع کردن او را ندارم، شرع اسلام هم او را منع نکرده و خود مختار است. ثانیاً بر فرض اینکه من مایل نباشم و حتی بدم بیاید، این دلیل عدم جواز و عدم صحت عقد موقت نمی‌شود، زیرا انسان طبعاً از امور موقتی مانند اجاره نشینی ناراحت است، از ماشین اجاره‌ای، مغازه اجاره‌ای بی‌زار است اما اگر ناچار شد چه بسا یک اطاق یا منزل یا مغازه اجاره می‌کند تا خود صاحب منزل ملکی و دائمی شود و این ناراحتی در نظایر این امور، امری است طبیعی.

بعد رو کردم به اطرافم، مردی سالمند و سیاه چهره و کریه المنظر را دیدم، به او گفتم: شما حاضر هستی خواهرت را به عقد دائم این مرد درآوری؟ در حالی که قرآن و سنت رسول الله ﷺ بر عقد و ازدواج دائم تأکید کرده و مهر او را من تقبل می‌کنم. سمت دیگرم جوانی بنگلادشی و سیاه و کثیف و بد قیافه بود، گفتم: حضری خواهرت را بعقد دائم این جوان درآوری؟ این جوان مسلمان و غریب و بی‌زن است و اسلام تأکید بر ازدواج دارد.

در اینجا چهره‌اش را در هم کشید و نگاهی به آنها کرد و گفت: خیر نه من حاضر نه خواهرم، نه فامیلم.

گفتم: چرا؟ مگر این خلاف شرع است؟

گفت: خیر، ولی طبع ما چنین ازدواجی را نمی‌پذیرد.

گفتم: خوب طبع ما هم ازدواج موقت را نمی‌پذیرد، اما این دلیل عدم جواز آن نمی‌شود.



خوش خلقی شیعیان

حرف شیعه این است که ازدواج موقت در موارد ضرورت و به منظور جلوگیری از مفاسد و گناه اشکال شرعی ندارد و چنانچه کسی ناچار شد و بهر جهت چه زن، چه مرد، به آن اقدام نمود خلاف شرع مرتکب نشده و تعزیر و عقاب ندارد و صرفاً جنبه پیشگیری دارد.

او ضمن تشکر گفت: من در این مسأله به کتاب‌هایمان مراجعه و بیشتر فکر می‌کنم و خدا حافظی کردیم. والحمد لله.

خوش خلقی شیعیان

پرسش ۳۵: چرا ما «شیعیان» با روی خوش و با حسن خلق و کمال مهربانی با آنان برخورد می‌کنیم ولی آنها نوعاً با دید عناد و دشمنی و لجاج با ما برخورد می‌کنند و حتی برخی از آنان نسبت شرک و تهمت قبرپرستی بما می‌زنند، منشأ و علت این‌گونه برخوردها چیست؟

پاسخ: مکتب تشیع در راستای پیروی از قرآن کریم و به تبعیت از سنت و اهل بیت رسول الله ﷺ روشی جز مهر و محبت و خوش خلقی نسبت به همه مسلمانان، نمی‌پذیرد و نمی‌پسندد و در واقع مقتضای مکتب و نشان شیعه بودن شخص، خوش رفتاری و خوش زبانی با دیگران است، به طوری که فقها و مراجع تقلید فرموده‌اند: شایسته است شیعیان در نماز جماعت اهل تسنن شرکت کنند و با حضور خود تألیف قلوب نمایند و از آنچه موجب تفرقه و بدبینی است پرهیز کنند. ولی از بین اهل تسنن، عده‌ای با دید دیگری به شیعه و خصوصاً به ایرانی‌ها نگاه می‌کنند و مبلغین آنها در بین مردم وانمود کرده‌اند که شیعیان، اعمال شرک‌آمیز انجام می‌دهند و حتی در مدارس و در رسانه‌های گروهی و در خطبه‌های جمعه^۱ علیه شیعه برنامه

۱. مانند آنچه در حضور آقای هاشمی رفسنجانی انجام دادند.

دارند و شیعیان را متهم می‌کنند که بدعت‌گذار و مشرکند و همین تبلیغات و تهمت‌ها موجب بدبینی آنها نسبت به شیعه شده است.

البته گاهی اعمال عوامانه‌ای از ایرانی‌ها می‌بینند و آنها را دلیل و مدرک تهمت‌های خود قرار می‌دهند که ما باید مراقب باشیم و بهانه دست آنها ندهیم و سبب وهن مذهب و بد نامی شیعه نشویم، از ریختن نامه در بقیع یا ریسمان و پارچه بستن به پنجره‌های بقیع یا شمع روشن کردن و خاک از بقیع برداشتن و یا پشت دیوار بقیع نماز خواندن و مانند این امور، پرهیز کنیم.

در گذشته شب‌ها که حضور در پشت بقیع آزاد بود متأسفانه برخی از عوام پشت بقیع شمع روشن می‌کردند که دیوار سیاه می‌شد، پارچه و ریسمان و قفل‌های متعدد به پنجره‌ها می‌بستند نامه‌های مختلف با عباراتی، خطاب به ائمه بقیع علیهم‌السلام، به فاطمه زهرا علیها‌السلام، به امام زمان علیه‌السلام داخل بقیع می‌ریختند.

صبح که مأمورین می‌آمدند و آن وضع را می‌دیدند، آن قفل‌ها و ریسمان‌ها و نامه‌ها را مشاهده می‌کردند، شروع به بدگویی و توهین به شیعیان می‌کردند و انواع فحش و سب و لعن و نسبت‌های ناروا به شیعه و به ایرانی نثار می‌کردند.

یکی از آنها ریسمان‌ها و پارچه‌ها را با چاقو می‌برید و با غیظ و غضب رو به اینجانب گفت: شما می‌گویید ما مسلمان و جعفری هستیم، اگر مسلمان و شیعه جعفر بن محمد علیه‌السلام هستید، این کارها چیست که انجام می‌دهید؟ این قفل‌ها و این نامه‌ها چیست؟ چرا حاجات خود را از خدا نمی‌طلبید؟ چرا به جای دعا و خواندن قرآن به این کارها رو می‌آورید؟

به او گفتم: آیا دیده‌ای یک اهل علم، یا خردمند، چنین اعمالی انجام داده باشد یا در کتابی دستور این قبیل اعمال را داده باشند؟

گفت: نمی‌دانم ولی هرچه هست کار شما است و غیر ایرانی‌ها اینجا نیستند و چنین کارهایی نمی‌کنند و نامه‌ها هم به فارسی نوشته شده است.

گفتم: این کارها از جانب افراد نادان و بی سواد سر می‌زند و روحانیون مرتب تذکر می‌دهند ولی آنها گوش نمی‌دهند، بعد گفتم: این اعمال را نباید انجام دهند ولی در عین حال مجوز تهمت و ناسزاگویی به آنها نمی‌شود، اینها شرک و کفر نیست، در نهایت اشتباه است و از روی جهالت انجام داده‌اند.

این را گفتم و رفتم و او همچنان بدگویی می‌کرد.

خداوند همه ما را به وظائف دینی و اخلاقی آگاه فرماید و از آنچه موجب توهین به شیعه و مذهب حقّه جعفری می‌شود برکنار دارد.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «مَعَاشِرَ الشَّيْعَةِ كُونُوا لَنَا زَيْنًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا احْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَكُفُّوا عَنِ الْفُضُولِ وَفَيْحِ الْقَوْلِ». «ای جماعت شیعه! آبروی ما باشید و ما را زشت و بد جلوه ندهید و نسبت به مردم خوش زبان باشید و زیانتان را حفظ کنید و از حرفهای بی فایده و زشت خودداری کنید».^۱

کارهایی را که بدعت و حرام می‌دانند

مؤلف: حرف آن گروه خاص به شیعیان و سایر مسلمانان این است که می‌گویند: هر عمل دینی که رسول الله صلی الله علیه و آله یا صحابه آن حضرت انجام داده‌اند، مشروع و جایز است و آنچه نبوده و انجام نداده‌اند و بعد از آنها رایج شده، بدعت و حرام و موجب شرک و خروج از دین است، چون اگر در این کارها که بعداً رایج شده، خیر و مصلحت بود، رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه در انجام آن بر ما پیشی می‌گرفتند و از اینکه آنها انجام نداده‌اند معلوم می‌شود خیر و مصلحت در انجام آنها وجود ندارد.

روایتی نیز نقل کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله مسلمانان را از انجام کارهایی که سابقه ندارد بر حذر داشته و فرموده است: «إِيَّاكُمْ وَمَحْدَثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَ

۱. سفینه البحار، باب الشین بعده الیاء: الشیعة و اوصافهم.

کل بدعة ضلالة». «از اموری که تازگی دارد پرهیز کنید بدرستی که هر امر تازه بدعت است و هر بدعتی ضلالت و گمراهی است»^۱.

بر این اساس مدعی هستند که بعضی اعمال چون در عهد رسول الله ﷺ و در زمان صحابه انجام نشده و سابقه ندارد، بدعت و حرام است و برخی از آنها شرک اکبر و مرتکب آن کافر است، و حتی اینکه ابن تیمیه گفته است:

هر کس برخی از این کارها را انجام دهد توبه داده می‌شود و اگر توبه نکرد کشته می‌شود.^۲ (یعنی باید او را کشت و خونس هدر است) و آن اعمال که به نظر آن گروه بدعت و موجب شرک و کفر است، به قرار ذیل می‌باشد:

۱. سفر کردن به قصد زیارت قبر رسول الله ﷺ و ائمه علیهم السلام و کلیه اماکن مقدسه و مساجد، جز مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد الاقصی.

۲. گنبد و بارگاه و گلدسته و هرگونه بنایی روی قبر ساختن. - قبر هر کس که باشد.

۳. چیز روی قبر نوشتن.

۴. روی قبر یا کنار آن قرآن خواندن.

۵. ضریح و منبر رسول الله ﷺ و ضریح و سایر آثار متعلق به ائمه علیهم السلام و اعتبار مقدسه آنان را بوسیدن و دست کشیدن و صورت بر آنها نهادن.

۱. کتاب، فتاوی مهمه لعموم الامه، تألیف عبدالله بن باز، شماره ۱۱، ص ۳۲ و تحفة الاخوان او، ص ۸.

۲. ابن تیمیه در رساله زیارت القبور والاستنجاد بالمقبور، ص ۱۹ گفته است: «و اما من یأتی الی قبر نبی او صالح ... و یسأله و یستنجده فهذه علی ثلاثة درجات، احدها ان یسأله حاجته مثل ان یسأله ان یریل مرضه او مرض دوا به او یقضی دینه او ینتقم من عدوه او یعافی نفسه و اهله و نحو ذلك ممّا لا یقدر علیه الا الله عزوجل، فهذا شرک صریح یرجب ان یستتاب صاحبه فان تاب و إلا قتل»

و در صفحه ۵۹ گفته است: هر کس به غیر خدا استغاثه کند و از غیر خدا مدد بجوید کافر است و توبه داده می‌شود و اگر توبه نکرد کشته می‌شود.

۶. بوسیدن و دست کشیدن به ارکان کعبه و صورت نهادن به دیوار کعبه و مقام ابراهیم علیه السلام و هر جمادی از جمادات، جز حجر الأسود.
۷. توسل به انبیاء و اولیای خدا و آنان را بین خود و خدا واسطه قرار دادن و دعای توسل خواندن و یا رسول الله صلی الله علیه و آله و یا علی علیه السلام و یا حسن علیه السلام و یا حسین علیه السلام و مانند اینها گفتن.
۸. نذر کردن برای مشاهد مشرفه و برای تعمیر و روشنایی آنها، شمع روشن کردن و نذر گوسفند و قربانی برای زوار و مانند اینها. - که مدعی هستند این قبیل نذرها برای غیر خدا است و بدعت و حرام است. -
۹. کار خیر انجام دادن و ثوابش را به دیگری که زنده است هدیه کردن.
۱۰. از رسول الله صلی الله علیه و آله و سایر انبیاء و اولیای خدا طلب شفاعت نمودن.
۱۱. در حالی که زائر رو به قبر رسول الله صلی الله علیه و آله یا سایر قبور ایستاده است، دست به دعا بلند کردن. - می‌گویند: باید رو به قبله دعا کرد و رو به قبله دست به دعا بلند کرد. -
۱۲. روی قبر و کنار آن نماز خواندن و دعا کردن. - قبر هر کس که باشد. -
۱۳. به غیر خدا استغاثه نمودن.
۱۴. برای غیر خدا خم شدن.
۱۵. دور قبر گردیدن. (طواف قبور)
۱۶. جلوی کسی بلند شدن.
۱۷. در موالید و اعیاد مذهبی جشن گرفتن.
۱۸. مجلس عزاداری تشکیل دادن.
۱۹. برای کسی که فوت کرده مجلس ختم و فاتحه گرفتن و اطعام کردن.
۲۰. به غیر خدا قسم یاد کردن.
۲۱. هم خوانی و هم آهنگ چیز خواندن، اعم از قرآن یا دعا و شعرو حتی صلوات دسته جمعی فرستادن.

۲۲. «اللهم بحرمة فلان عندک» گفتن.

و غیر اینها از کارهایی که به اسم دین و به عنوان عبادت انجام می‌شود و حال اینکه در صدر اسلام چنین اعمالی نبوده و انجام نداده‌اند و همه اینها را بدعت و شرک دانسته و می‌گویند هر کس یکی از اینها را انجام دهد از دین خارج است.^۱

آری آنها طبق این طرز تفکر مدعی هستند که اعمال نام برده بدعت و موجب شرک است و انجام آنها حرام می‌باشد و می‌دانند و می‌بینند که برخی از این امور در کتاب‌های شیعیان موجود است و نیز توسلات و دعا‌های دسته جمعی و ندورات و زیارت رفتن شیعیان را می‌بینند و برای آنها از همه ناگوارتر شهرت زیارت عاشورا است که مشتمل بر لعن است و توسط شیعه تکثیر و خوانده می‌شود، همچنین شدت علاقه شیعه را به ائمه بقیع و ام البنین مادر ابوالفضل العباس علیه السلام را مشاهده می‌کنند و این جهات همه دست بهم داده و سبب تندى و خشونت آنها نسبت به شیعه می‌باشد.

گریه پیامبر صلی الله علیه و آله و رفتار عمر به نقل از صحیح بخاری

سعد بن عبادہ بیمار شد، رسول الله صلی الله علیه و آله با عبدالرحمن بن عوف و سعد وقاص و ابن مسعود به عیادت او رفتند، اهل بیت سعد بن عبادہ دور او جمع و او را احاطه کرده بودند رسول الله صلی الله علیه و آله احوال او را پرسید و شروع کرد به گریه کردن، همراهان حضرت نیز با دیدن گریه رسول الله صلی الله علیه و آله شروع به گریه کردند، سپس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به گریه و اشک چشم و حزن قلب، کسی را عذاب نمی‌کند، بلکه به واسطه زبان که حرف‌هایی که نباید بزند و می‌زند، عذاب می‌کند یا ترحم می‌کند، [سپس در ادامه روایت نقل کرده‌اند که] «عمر بن الخطاب این‌گونه بود که در گریه بر

۱. درباره بدعت بودن امور نام برده به رساله «زیارت القبور والاستنجاد بالمقبر» ابن تیمیه، و به کتاب «تحفة الاخوان» بن باز، و «فتاوی مهمه» بن باز و «صلاة المؤمن» القحطانی، ص ۱۳۶، مراجعه شود.

مرده با عصا کتک می‌زد و سنگ پرتاب می‌کرد و خاک می‌پاشید تا گریه نکنند». «و کان عمر یضرب فیه بالعصاء و یرمی بالحجارة و یحیی بالتُّراب»^۱. و شاید برخی برخوردهای آنان نیز از این‌گونه روش‌ها الهام گرفته باشد.

بنیان‌گذار گروه تندرو

به طور خلاصه اول کسی که با زیارت اولیاء و بنای مزارها مخالفت کرد ابن تیمیه حرانی (م ۷۲۸ ق) است که پدرش حنبلی مذهب بوده و پس از او شاگردش ابن قیم جوزیه (م ۷۵۱ ق) است که عقاید استادش را دنبال کرد و در این رابطه کتاب‌هایی هم نوشته‌اند.

ابن تیمیه معتقد بود پیرایه‌هایی بر دین اسلام بسته شده که می‌بایست آنها را کنار گذارد و به سادگی اولیه اسلام برگشت منتها در این عقیده به افراط رو آورد و روایات و سیره عملی مسلمانان را نادیده گرفت و مدعی شد که بنا بر قبور و سفر برای زیارت بدعت است.

شاگردش ابن قیم از عقاید استاد دفاع کرد ولی این دو نفر با مخالفت علمای اسلام، روبرو شدند و کاری از پیش نبردند تا این که محمد بن عبدالوهاب نجدی معتقد به همان عقیده شد و چون شخصی سیاسی بود و زمینه را برای ایجاد یک گروه و فرقه خاصی مناسب دید خود را به عنوان مصلح دینی معرفی کرد و دست سیاست نیز با او همراهی نمود و پس از مدتی مردم را به مرام تازه یعنی همان عقاید ابن تیمیه سوق داد.

محمد بن عبدالوهاب به مدینه منوره رفت و برای اولین بار مسلمانان را از توسل و تبرک به قبر پیغمبر اکرم ﷺ منع کرد و سرانجام فرقه‌ای تشکیل داد.

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز باب البكاء عند المریض، ص ۲۰۹، ح ۱۳۰۴ و صحیح مسلم، کتاب الجنائز «باب البكاء علی المیت» ص ۳۹۴، ح ۹۲۴.

در بدو امر نام این فرقه به نام بنیان‌گزار آن مرام بود و وهابی خوانده می‌شدند ولی پس از مدتی نام خود را عوض کرده و خود را سلفی خواندند و مدعی هستند که از سلف اسلام و سنت رسول الله ﷺ پیروی می‌کنند و در زمینه توحید و برخی از اعمال عبادی با اکثر مسلمانان اعم از شیعه و سنی مخالف و در تضاد هستند.

برهمنین اساس در سال‌های ۱۱۶۰ تا ۱۲۰۶ (ه.ق) به نام دفاع از توحید و مبارزه با شرک جمع‌کثیری از مسلمانان را قتل عام کردند و در سال ۱۲۱۶ (ه.ق) با یک حمله غافلگیرانه به کربلا هجوم آورده و به تخریب حرم مطهر امام حسین (ع) و سایر اماکن مقدسه کربلا پرداختند و اموال با ارزش اماکن مقدسه را به غارت بردند و جمع‌کثیری از اهالی کربلا را کشتند و به پیر و جوان، زن و مرد رحم نکردند و خانه‌های زیادی را غارت کردند.

در سال ۱۳۴۳ (ه.ق) قبور بزرگان اسلام را در حجاز تخریب کردند، در روز هشتم شوال قبور ائمه بقیع و سایر اماکن مقدسه را منهدم نمودند، جز قبر پیامبر ﷺ را که از ترس نفرت عموم مسلمانان متعرض آن نشدند.^۱

این گروه اکثراً خشن، متعصب، قشری و بی‌منطق هستند و به‌جای توجه به دلیل و برهان و عقل و عاطفه، بر عناد و لجاج و خشونت و تهمت زدن تکیه کرده و مسائل اسلام را در مبارزه با چندمسأله‌مانند زیارت، توسل، گریه بر اموات، شفاعت خلاصه کرده‌اند و به اندک چیزی به طور جدی به مسلمانان نسبت شرک و کفر می‌دهند و چنانچه قدرت بدستشان بیاید به سادگی خون و مال هر مسلمانی که با آنها هم عقیده نباشد مباح و حلال می‌دانند.^۲

از سویی پیروان خود را عملاً از مباحث مهم اسلام مانند عدالت اجتماعی، مسائل اقتصادی، سیاسی و شناخت دشمنان اسلام و مسلمین دور نگاه داشته و

۱. به کتاب: کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب، تألیف سید محسن امین (رحمه الله) مراجعه شود.

۲. همان.

آنها را نسبت به روش استعمارگران و اهداف شوم آنها ناآگاه و بی تفاوت ساخته اند. در موسم حج و عمره افرادی را که بزبان فارسی آشنا هستند، تجهیز می کنند و آنها در جمع زائران و گاهی در قبرستان بقیع همان حرفها و تهمت ها را با تندی و خشونت مطرح و همه را مشرک و کافر می خوانند، گاهی که دانشجویان ایرانی مُشَرَّف می شوند سراغ آنها می روند و کتاب هایی مشتمل بر عقاید انحرافی و یا کتاب هایی برضد تشیع و بر علیه فقهای شیعه در اختیار آنان قرار می دهند، از ورود کتاب هایی مانند الغدیر، المراجعات و شب های پیشاور و مانند اینها سخت جلوگیری می کنند، حاضر نیستند با علمای شیعه که از نجف اشرف و قم و سایر بلاد شیعه مشرف می شوند، بحث و تبادل نظر کنند.

در قبرستان های مورد توجه مسلمانان، خصوصاً شیعیان، تابلوهایی نصب کرده و روی آنها آیات و روایاتی نوشته اند که مربوط به کفار و مشرکین است و گویا زائران آن اماکن مقدسه مشرک و کافر هستند و آنها می خواهند با ارائه آن آیات و روایات زائران را به اسلام دعوت کنند.

یک نفر از آنها به یک ایرانی نسبت شرک داد، با تندی به او گفتم: یعنی می گویی دولت عربستان مشرک را به مدینه و مکه راه داده است؟ تا این حرف را زدم وحشت کرد و گفت: خیر، مقصود من شما ایرانی ها نبودید و فرار کرد.

مناظره مرحوم آیت الله خویی با عالم حجازی

مرحوم آیت الله العظمی خویی رحمته الله مرقوم فرموده است:

در سال ۱۳۵۳ برای حج مشرف شدم، شخصی دانشمند- به نام شیخ زین العابدین- در مسجد النبی مراقب بود هر کس روی مهر سجده می کرد مهر او را می گرفت. به او گفتم: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله تصرف در مال مسلمان را بدون اذن و رضایت او حرام نکرده است؟

گفت: بلی حرام کرده است.

گفتم: پس چرا اموال این مسلمانان را از آنها به زور می‌گیری و حال اینکه اینها شهادت به «لا اله الا الله» و «محمد عبده و رسوله» می‌دهند؟

گفت: اینها مشرک هستند و مهر را بت قرار داده و برای مهر سجده می‌کنند.

گفتم: حاضر هستی درباره این موضوع با هم مذاکره کنیم؟ گفت: مانعی ندارد.

شروع به صحبت کردم و سرانجام آن شخص از کاری که مرتکب شده بود عذر خواهی و استغفار کرد و گفت: امر بر من مشتبه شده بود و از من خواست تا در مدینه هستم، شبها در مسجد النبی صحبت کنم و در موضوعات مختلف مذاکره کنیم، و تا ده شب که در مدینه بودم شب‌ها مجلس برقرار می‌شد و صحبت کردم و عده‌ای از مذاهب مختلف حاضر می‌شدند و در پایان ده شب، آن دانشمند حجازی از آنچه نسبت به شیعه معتقد شده بود بی‌زاری جست و عذر خواهی کرد و به من قول داد صحبت‌های مرا در روزنامه «ام‌القری» چاپ و منتشر کند تا برای کسانی که امر برایشان مشتبه شده و عناد ندارند، حق ظاهر شود و قرار شد یک نسخه از روزنامه را نیز برای من بفرستد ولی طبق قرارش عمل نکرد و شاید موقعیت با او مساعدت نکرد و نتوانست آن را چاپ و منتشر کند.^۱

این جانب و دیگران در مسجد النبی بارها دیده‌ایم که برخی از آنها سجاده را از زیر پای نمازگزاران شیعه می‌کشند و گاهی آن را خراب می‌کنند و رسماً اهانت و در حد کتک زدن هم اقدام می‌کنند و حال اینکه خود را سلفی، یعنی پیرو سلف صالح و پیرو سنت رسول الله ﷺ می‌دانند اما آیا سلف صالح و اصحاب رسول الله ﷺ با مسلمانان، با مهمانان رسول الله ﷺ، با نمازگزارانی که رو به قبله و طبق فقه خود در حال نماز هستند و در سجده می‌گویند «سبحان ربی الاعلی و بحمده» این‌گونه رفتار می‌کردند؟ آیا سنت رسول الله ﷺ چنین است؟ آیا شیعیان برای مهر سجده می‌کنند یا بر مهر؟ (له او علیه)

۱. البیان فی تفسیر القرآن، للامام السید الخوئی رحمه الله، ص ۵۳۲.

یک گفتگو

به یکی از آنها که خود در یک مورد، تماشاگر چنین برخورد خشن و بی ادبانه بود گفتیم: مگر شما سنت و دستور رسول الله ﷺ را قبول ندارید؟ مگر صحیح بخاری و صحیح مسلم را صحیح ترین کتاب ها بعد از قرآن کریم نمی دانید؟ گفت:

چرا ما چنین هستیم.

گفتم: در صحیح بخاری از عمر بن الخطاب نقل کرده که رسول الله ﷺ فرمود: «أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسُهُ إِلَّا بِحَقِّهِ وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ»^۱. «من مأمور شدم با مردم جنگ و قتال کنم تا بگویند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» پس هر کس گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مال و جانش از جانب من مصون و محفوظ است مگر نسبت به حق الناس، [مانند اینکه به کسی ضرر مالی یا جانی بزند که باید قصاص شود] و حساب او با خدا است».

صحیح مسلم نیز همین حدیث را با چند سند نقل کرده است.^۲

به این شخص گفتم: با وجود چنین احادیثی، شما چگونه بخود اجازه می دهید در روضه مبارکه و در حضور رسول الله ﷺ به کسی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» می گوید و در حال نماز است و عازم زیارت خانه خدا است، این گونه توهین و اذیت کنید و در مال او تصرف و آن را به زور بگیرید و ضایع کنید؟ آیا شما پیرو سلف صالح و عامل به سنت رسول الله ﷺ هستید؟

او سرش را زیر انداخت و حرفی نزد، به او گفتم: شیعیان تنها به خاطر اینکه درگیری نشود و موفق به زیارت رسول الله ﷺ و ائمه بقیع علیهم السلام و فاطمه زهرا علیها السلام شوند، این بی ادبی ها و بدرفتاری شما را تحمل می کنند و اگر این جهت نبود هرگز این رفتار

۱. صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب وجوب الزکاة، ص ۲۲۵، ح ۱۳۹۹ و کتاب استتابة المرتدین و المعاندين و قتالهم، باب قتل من ابی قبول الفرائض، ص ۱۱۹۳، ح ۶۹۲۴.

۲. صحیح مسلم، باب الأمر بقتال الناس حتى يقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله ﷺ، ص ۷۲، ح ۳۲.

شما را تحمل نمی‌کردند و این اعمال را بی‌پاسخ نمی‌گذاشتند، او با حالت شرمندگی گفت: حق با شما است و اسلام اجازه نمی‌دهد مسلمانان با کسی این‌گونه رفتار کنند و تقاضای عفو کرد و خداحافظی نمود.

نماز تراویح و پیدایش آن

پرسش ۳۶: چرا ما «شیعیان» نمازهای مستحبی شب‌های ماه مبارک رمضان را به جماعت برگزار نمی‌کنیم ولی اهل تسنن آنها را به جماعت و به نام نماز تراویح برگزار می‌کنند؟

پاسخ: در فقه شیعه خواندن نماز مستحبی به جماعت بدعت و حرام است و فرقی بین نمازهای مستحبی شب‌های ماه رمضان و غیر آن نیست ولی اهل تسنن نافله‌های شب‌های ماه مبارک رمضان را به جماعت برگزار می‌کنند و آنها را نماز تراویح می‌نامند.^۱

از دو کتاب معتبر آنها استفاده می‌شود که نماز تراویح در زمان رسول الله ﷺ و در حکومت ابوبکر و در اوائل حکومت عمر، به جماعت برگزار نمی‌شده است.^۲ مدتی از حکومت عمر گذشته بود، یک شب ماه رمضان وارد مسجد شد، دید مردم به طور پراکنده و فرادا نماز می‌خوانند ولی در گوشه مسجد چند نفر به جماعت

۱. به آنها نماز تراویح می‌گویند چون بعد از هر چهار رکعت، استراحت می‌کنند، صلاة المؤمن القحطانی، ص ۳۴۶.

ظاهراً این معنا از روایتی استفاده شده که عایشه گفته است: رسول الله ﷺ در ماه رمضان بیش از یازده رکعت، نماز شب نمی‌خواند، مانند غیر ماه رمضان و چهار رکعت نیکو و طولانی می‌خواند و با کمی فاصله، چهار رکعت دیگر می‌خواند باز با فاصله سه رکعت دیگر می‌خواند (صحیح بخاری، کتاب صلاة التراویح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۱۳).

۲. به صحیح بخاری کتاب صلاة التراویح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۰۹ و ح ۲۰۱۲ و به صحیح مسلم، باب الترغیب فی قیام رمضان و هو التراویح، ص ۳۳۴، ح ۷۵۶ مراجعه شود.

نماز تراویح و پیدایش آن ۳۴۵

می خواندند، عمر گفت: اگر همه مردم نمازها را به جماعت بخوانند نمایانتر است و تصمیم گرفت (ثم عزم) و مردم را به امامت یک نفر جمع کرد، شب بعد وارد مسجد شد، دید مردم نمازها را به جماعت برگزار می کنند، گفت: خوب بدعتی است این. (نِعْمَ الْبِدْعَةُ هَذِهِ).^۱

البته در برخی روایات آنها است که رسول الله ﷺ دو سه شب نافله شب را در مسجد خواند و عده ای نمازها را با آن حضرت خواندند، شب سوم یا چهارم جمعیت زیاد شد، رسول الله ﷺ برای نماز نافله از منزل خارج نشد و بعد از نماز صبح فرمود:

من متوجه اجتماع شما شدم و اینکه نیامدم، ترسیدم نافله شب را به جماعت خواندن بر شما واجب شود و تا رسول الله ﷺ زنده بود نافله ها به جماعت برگزار نشد.^۲ در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعة^۳. مضمون همین روایات را بازگو کرده و می گوید: مستحب است به جماعت برگزار شود، ولی بیست رکعت نبوده و در عهد صحابه اضافه کردند و بیست رکعت می خواندند، و در حکومت عمر بن عبدالعزیز باز اضافه کردند و سی و شش رکعت می خواندند ولی مشروع همان بیست رکعت است و مستحب است تمام قرآن را در نماز تراویح تا پایان ماه رمضان بخوانند. [و برای اضافه کردن و بدعت گذاری عمر و غیر او توجیهاتی نموده است].

لازم به یادآوری است که، اولاً نافله هایی را که رسول الله ﷺ در سه شب خواند در ماه رمضان نبوده است ثانیاً بیش از یازده رکعت نخواند، ثالثاً عمر بن الخطاب تصریح کرد که این عمل بدعت است، یعنی ساخته و پرداخته سلیقه شخص او

۱. صحیح بخاری، کتاب صلاة التراویح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۱۰.

۲. صحیح بخاری، کتاب صلاة التراویح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۱۰ و ص ۲۲۳، ح ۲۰۱۲ و صحیح مسلم، باب

الترغیب فی قیام رمضان وهو التراویح، ص ۳۳۵، ح ۷۶۱.

۳. الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۳۰۳.

بوده و سابقه نداشته است و از تعبیر او معلوم می‌شود استناد به عمل رسول الله ﷺ نکرده است، رابعاً حتی عمر نگفته است بیست رکعت بخوانند و نگفته است یک ختم قرآن در آنها خوانده شود.

آری بدعت می‌گذارند و به سلیقه شخصی عمل می‌کنند و بعد هم توجیه می‌کنند که اجتهاد کرده‌اند ولی اگر ببینند شیعه مثلاً در اذان و اقامه بقصد تیمن و تبرک شهادت به ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌دهد فوراً حکم به بدعت بودن و کفر و شرک شیعه می‌کنند: ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾^۱.

شیعه اهل بیت علیهم السلام را معصوم می‌داند

پرسش ۳۷: چرا ما «شیعیان» اهل بیت رسول الله ﷺ را معصوم می‌دانیم ولی اهل تسنن ظاهراً چنین نیستند و به ما هم اعتراض می‌کنند؟

پاسخ: شیعه، اهل بیت رسول الله ﷺ و ائمه علیهم السلام را معصوم و از هرگونه گناه و پلیدی پاک و منزّه می‌داند و بر این امر ادله عقلی و نقلی فراوانی وجود دارد که در کتب مربوطه موجود است و عمده دلیلی که اهل تسنن نمی‌توانند شبهه و انکار کنند این آیه است:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۲. «خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان - پیامبر - بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند».

در صحیح مسلم است که عایشه گفت:

روزی رسول الله ﷺ از حجره خارج شد و عبایی پشیمی و سیاه‌رنگ با آن حضرت بود، پس حسن بن علی علیه السلام آمد، رسول الله ﷺ او را داخل عبا نمود، پس از آن حسین بن علی علیه السلام آمد، او را نیز داخل عبا فرمود، سپس فاطمه علیها السلام آمد و داخل

۱. سوره ص / ۵.

۲. سوره احزاب / ۳۳.

شيعه اهل بیت علیهم السلام را معصوم می داند ۳۴۷

شد، پس از آن علی علیه السلام آمد او را هم داخل عبا نمود و گفت: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱.

و در مسند امام احمد بن حنبل^۲ است که:

«ان النبي صلی الله علیه و آله كان يمرّ بباب فاطمة ستة أشهر اذا خرج الى صلاة الفجر يقول: الصلاة يا اهل البيت ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾». «رسول الله صلی الله علیه و آله صبح که برای نماز به مسجد می رفت، مدت شش ماه از درب خانه فاطمه علیها السلام عبور می کرد و می فرمود: نماز، ای اهل بیت، خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

همچنین در صحیح مسلم است که: «زید بن ارقم گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله روزی در کنار آبی به نام خم، میان مکه و مدینه خطبه ای خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم من بشری بیش نیستم و نزدیک است مأمور پروردگارم بیاید و من دعوت او را اجابت کنم و من در میان شما دو چیز گران بها می گذارم و می روم یکی کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، کتاب خدا را بگیرید و به آن چنگ بزنید ... و اهل بیت من، خدا را درباره اهل بیت خود متذکر می شوم، [راوی گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله این جمله را سه بار تکرار کرد].

از زید بن ارقم سؤال کردند: اهل بیت آن حضرت چه کسانی هستند؟ آیا زن های رسول الله صلی الله علیه و آله اهل بیت آن حضرت می باشند؟

زید گفت: خیر، به خدا قسم، به درستی که زن چند وقت با مرد است، پس او را

۱. صحیح مسلم، باب فضائل اهل بیت النبي صلی الله علیه و آله، ص ۱۰۴۹، ح ۲۴۲۴، «قالت عائشة: خرج النبي صلی الله علیه و آله غداةً و عليه مرطٌ مَرَحَلٌ، من شعراً سود، فجاء الحسن بن عليٍّ فادخله ثم جاء الحسين فدخل معه، ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء عليٌّ فادخله ثم قال: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾».

۲. ج ۴، ص ۵۶۸، ح ۱۴۰۴۲.

طلاق می‌دهد و زن برمی‌گردد نزد پدر و فامیلش، اهل بیت مرد، اصل و ریشه و پی مرد هستند، اهل بیت کسانی هستند که بعد از رسول الله ﷺ صدقه بر آنان حرام است»^۱.

در همین کتاب است که: «از زید بن ارقم سؤال کردند، اهل بیت - که رسول الله ﷺ سفارش آنها را فرمود و عدل قرآنشان قرار داد - چه کسانی هستند؟ گفت: آل علی علیه السلام هستند که صدقه بر آنها حرام است»^۲.

از آیه شریفه و این روایات که در کتاب‌های معتبر اهل تسنن آمده معلوم و مسلم است که خداوند اراده کرده است آلودگی و پلیدی را از اهل بیت رسول الله ﷺ بزداید و آنان را پاک و پاکیزه گرداند، مضافاً بر اینکه رسول الله ﷺ در حدیث ثقلین اهل بیت را عدل و هم سنگ قرآن کریم قرار داده و هر دو را به عنوان حجت خدا در میان مردم توصیف فرموده است و همان گونه که قرآن از خطا و لغزش مصون و محفوظ است، عدل و قرین آن نیز مصون و محفوظ است و مسلمانان می‌دانند و اعتراف دارند که اهل بیت علیهم السلام و در رأس آنها امیرالمؤمنین علی علیه السلام حتی لحظه‌ای آلوده به شرک و کفر نبوده و کوچکترین لغزش و خطایی از آنها سر نزده است و بر این اساس شیعه معتقد به عصمت اهل بیت علیهم السلام است.

پرسش ۳۸: چرا ما «شیعیان» مفاتیح الجنان و دعا‌های آن را قبول داریم و می‌خوانیم ولی اهل تسنن چنین نیستند و اگر دست ما ببینند آن را از ما می‌گیرند و گویا همراه داشتن و خواندن مفاتیح جرم است؟

پاسخ: برخی از اهل سنت و خصوصاً گروه تندرو به دعا و زیارات چندان اهمیت نمی‌دهند و اصولاً دعا‌های وارده از معصومین علیهم السلام را ندارند و طعم و لذت دعا و

۱. صحیح مسلم، باب من فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۰۴۳، ح ۲۴۰۸.

۲. همان.

مناجات و زیارات را نچشیده‌اند و حال اینکه اگر به دعای کامل که تماماً در رابطه با توحید و عذر خواهی از گناهان در پیشگاه خداوند است توجه کنند، یا مناجات خمس عشره یا دعای ابوحمز و دعای مکارم الاخلاق و مانند اینها را بخوانند دیدشان عوض می‌شود.

در هر صورت، حساسیت آنها، خصوصاً گروه تندرو، نسبت به زیارت عاشورا است که در مفاتیح آمده و آن هم نسبت به لعن‌های ذکر شده در زیارت است. و همچنین از جهت لعن به ابوسفیان و معاویه که در این زیارت است و در نتیجه آن گونه برخورد می‌کنند.

مناظره

در مسجد النبی، مفاتیح دستم بود، یک نفر از آنها که - مأمور بود و از جزئیات مطلع بود- آن را گرفت و زیارت عاشورا را آورد و گفت: اول و دوم و سوم که لعن می‌کنید چه کسانی هستند؟ گفتم: مگر لازم است بدانیم چه کسانی هستند؟ گفت: چنانچه انسان کسی را شناسد چگونه او را لعن می‌کند؟

گفتم: این مردم که پنج وقت نماز می‌خوانند و مرتب می‌گویند ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ آیا مغضوب علیهم و ضالین را می‌شناسند؟ فکری کرد و گفت: خیر، اکثر آنها نمی‌شناسند.

گفتم: کسانی را که نمی‌شناسند چگونه می‌خواهند خدا آنان را از آنها قرار ندهد؟ گفت: در نماز دستور است که بخوانند هر چند معنا و مقصود از آن را ندانند. گفتم: این هم زیارت است و دستور است که آن را بخوانند هر چند مقصود از آنان را ندانند.

گفت: در این زیارت لعن بر معاویه نیز هست و او را که می‌شناسید، چرا او را لعن می‌کنید؟ مگر نمی‌دانید سب و لعن اصحاب رسول الله ﷺ گناه و حرام است؟

گفتم: اوّلًا جنگ با اصحاب و خلیفه رسول الله ﷺ گناهِش بزرگ‌تر از سب و لعن است و همه می‌دانند که معاویه با علی بن ابی طالب علیه السلام که از صحابه و خلیفه رسول الله ﷺ بود جنگ کرد و اگر توانسته بود آن حضرت را کشته بود همان‌گونه که پسرش یزید حسین بن علی علیه السلام را شهید کرد، ثانیاً شیعه اگر لعن کند، منشأ و سرچشمه آن معاویه است.

گفت: معاویه کجا و چه کسی را لعن کرده که از او یاد گرفته‌اید؟
گفتم: صحیح مسلم را قبول داری؟ گفت: بلی، گفتم: در صحیح مسلم است که معاویه از شخصی به نام سعد خواست که امیر المؤمنین علی علیه السلام را سب کند و سعد گفت: من هرگز علی علیه السلام را سب نمی‌کنم و اگر یکی از سه چیزی که رسول الله ﷺ برای علی بن ابی طالب علیه السلام گفت برای من گفته بود ارزش و بهای آن نزد من محبوب‌تر از شتر قرمز رنگ بود (شتر قرمز نزد اعراب اشرف اموال محسوب است) و آن سه چیز این بود:

۱. رسول الله ﷺ عازم سفر برای جنگ بود، علی علیه السلام را به عنوان خلیفه خود تعیین کرد که بماند، علی علیه السلام گفت: یا رسول الله ﷺ مرا با زن‌ها و بچه‌ها می‌گذاری؟ رسول الله ﷺ فرمود: آیا خوشنود نمی‌شوی که نسبت به من بمنزله هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست؟

۲. شنیدم رسول الله ﷺ در جنگ خیبر فرمود: فردا پرچم جهاد را به دست مردی می‌دهم که او خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد و خدا و رسول خدا نیز او را دوست دارند، روز بعد همه حاضرین گردن کشیدند که شاید یکی از ما باشیم ولی رسول الله ﷺ فرمود: علی علیه السلام را نزد من بیاورید، علی علیه السلام را آوردند در حالی که چشمش درد می‌کرد، رسول الله ﷺ آب دهان مبارکش را در چشمان او ریخت و پرچم را به او داد پس خداوند برای آن حضرت فتح و پیروزی نصیب کرد.

۳. وقتی آیه مبارکه ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَ

أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ تَبْتَهِلُ فَتَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ^۱. نازل شد، رسول الله ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و گفت خدایا اینها اهل من هستند.^۲

نیز در همین کتاب است که مردی از آل مروان [به عنوان استاندار] منصوب شد، او از سهل بن سعد خواست که علی علیهم السلام را سب کند، سهل از سب آن حضرت خودداری کرد، آن مرد به سهل گفت: اکنون که از سب علی علیهم السلام خودداری می‌کنی پس بگو: «لَعَنَ اللَّهُ اباتراب» (العیاذ بالله).^۳

بعد از نقل این روایات به آن مأمور گفتم: روایات به این مضمون و مشابه یکدیگر در صحیح مسلم و در همین باب موجود است که مقام و منزلت علی علیهم السلام را نسبت به رسول الله ﷺ و جهاد علی علیهم السلام را ثابت و بیان می‌کند. و در این دو روایت تصریح شده که معاویه و آل مروان اصرار داشتند بر سب و لعن امیرالمؤمنین علیهم السلام، خلیفه و صحابی رسول الله ﷺ، پس اگر شیعه معاویه و آل مروان و امثال آنها را لعن کند

۱. آل عمران / ۶۱. «بگویایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان

نزدیک خود را فراخوانیم سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

۲. امر معاویه بن ابی سفیان سَعْدًا فقال: ما مَنَعَكَ ان تَسَبَّ اباالشراب؟ فقال: اما ما ذكرتُ ثلاثاً قالهُنَّ له رسول الله ﷺ، فَلَئِنْ اسْبَهْتُ. لَأَنْ تَكُونَ لِي وَاحِدَةً مِنْهُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ. [حُمْرُ النَّعَمِ: الجمال الحمر و همی عندهم اشرف الاموال: اقرب الموارد ماده نَعَم] سمعت رسول الله ﷺ يقول له، خَلَفَهُ فِي بَعْضِ مَغَازِيهِ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَلَفْتَنِي مَعَ النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مَتًى بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبُوَّةَ بَعْدِي» وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ: «لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» قَالَ: فَتَطَاوَلْنَا لَهَا. فَقَالَ: «ادْعُوَالِي عَلِيًّا» فَأَتَيْتُ بِهِ أَوْمَدًا. فَبَصَّقَ فِي عَيْنِهِ وَ دَفَعَ الرَّايَةَ إِلَيْهِ، فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ. وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ سُورَةُ آلِ عِمْرَانَ / ۶۱ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ حُسَيْنًا فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي» (صحیح مسلم، ص ۱۰۴۱، باب: من فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ح ۲۴۰۴).

یادآور می‌شوم که مسلم در این باب چهار روایت با سندهای مختلف نقل کرده که پیامبر ﷺ به علی علیهم السلام فرمود: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي».

۳. صحیح مسلم، باب: من فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ص ۱۰۴۴، ح ۲۴۰۹.

منشأ آن معاویه و آل مروان هستند که فتح باب نمودند.

بحث که به اینجا کشید، مفاتیح را بست و گفت: ابوبکر افضل است یا علی علیه السلام؟

گفتم: این مطلب را خداوند در قرآن بیان کرده است: ﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱. «خداوند مجاهدان را برخانه نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است».

و در آیه ای دیگر فرموده است: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۲. «خداوند رتبه و منزلت کسانی از شما را که ایمان آورده به درجه ای و کسانی را که دانشمندند به درجاتی بلند گرداند».

و جهاد و مجاهد بودن علی علیه السلام و مقام علمی بی نظیر علی علیه السلام بر همه آشکار و از بدیهیات عالم اسلام است.

لذا باید قبول کنید که این دو آیه شریفه افضل بودن علی علیه السلام را بر دیگران ثابت می‌کند.

به علاوه در روایاتی که از صحیح مسلم نقل و اشاره کردم رسول الله صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را بمنزله خودش دانسته و خداوند نیز در آیه مباهله همان گونه که در صحیح مسلم نقل شده علی علیه السلام را نفس رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داده است و همان طور که رسول الله صلی الله علیه و آله افضل از دیگران است علی علیه السلام هم که نفس و جان رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد افضل است و در اشعار فارسی نیز آمده است.

علی علیه السلام ز بعد محمد صلی الله علیه و آله ز هر که هست به است

اگر تو مؤمن پاکی بکن بر این اقرار

۱. سوره نساء / ۹۵.

۲. سوره مجادله / ۱۱.

چرا ما به اسم شیعه شناخته شده‌ایم؟

گفت: بلال و فلان نقل کردند که ...، فوراً حرف او را قطع کردم و گفتم من می‌گویم خدا و رسول الله ﷺ چنین فرموده‌اند، تو می‌گویی بلال و فلان!!
ما «شیعیان» هرگز قرآن و فرموده رسول الله ﷺ را رها نمی‌کنیم و حرف فلان و فلان را بپذیریم، سپس گفتم: حجت بر تو تمام است و در پیشگاه خداوند هیچ عذری نداری وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی و از جا حرکت کردم و از یکدیگر جدا شدیم.

چرا ما به اسم شیعه شناخته شده‌ایم؟

پرسش ۳۹: چرا ما «شیعیان» که اهل بیت رسول الله ﷺ را قبول داریم، به اسم و به عنوان شیعه شناخته شده‌ایم ولی اهل سنت را سنی و به عنوان اهل تسنن می‌شناسند؟

پاسخ: شیعه به معنای «پیرو» است و شیعه معتقد است که رسول الله ﷺ در مناسبت‌های متعددی جانشین خود را تعیین نمود، در اولین جلسه‌ای که دعوت خود را اظهار و مردم را به اسلام فراخواند، امام و جانشین خویش را نیز معرفی و او را به مردم شناساند.

خلاصه آن چنین است: رسول الله ﷺ تا سال سوم بعثت مخفیانه دعوت به اسلام می‌فرمود، تا این که آیه شریفه ﴿وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱ «خویشان نزدیک را هشدار ده.» نازل گردید. رسول الله ﷺ بستگان نزدیکش را که حدود چهل نفر بودند دعوت کرد، پس از صرف غذا فرمود:

خداوند به من دستور داده است که شما را به آیین اسلام دعوت کنم، کدام یک از شما مرا در این کار یاری خواهید کرد تا برادر من و وصی و جانشین من باشد؟ حاضرین همگی سرباز زدند جز علی (ع) که از همه کوچک‌تر بود برخاست و

عرض کرد، ای رسول الله ﷺ! من در این راه یار و یاور توام، رسول الله ﷺ دست بر شانه علی علیه السلام نهاد و فرمود: «این برادر و وصی و جانشین من در میان شما است، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید». «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا قَالَ فَقَامَ الْقَوْمُ يَضْحَكُونَ فَيَقُولُونَ لِأَبِي طَالِبٍ قَدْ أَمَرْنَا أَنْ تَسْمَعَ لِإِثْنِكَ وَتُطِيعَ».

این حدیث را جمع کثیری از دانشمندان اهل تسنن، همچون ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابو نعیم، بیهقی، ثعلبی و غیر اینها نقل کرده‌اند.^۱ و در تفسیر مجمع البیان، المیزان، برهان و نور الثقلین و غیر اینها ذیل آیه شریفه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۲ مضمون این حدیث نقل شده است.

۱. أخرجه بهذا الألفاظ كثير من حفظة الآثار النبوية، كابن إسحاق وابن جرير وابن أبي حاتم، وابن مردويه وأبي نعیم، والبيهقي في سننه وفي دلائله، والثعلبي، والطبري في تفسير سورة الشعراء من تفسيريهما الكبيرين وأخرجه الطبري أيضاً في الجزء الثاني من كتابه: تاريخ الأمم والملوك ص ۲۱۷ وأرسله ابن الأثير إرسال المسلمات في الجزء الثاني من كامله ص ۲۲ عند ذكره أمر الله نبيه بإظهار دعوته، وأبو الفداء في الجزء الأول من تاريخه ص ۱۱۶ عند ذكره أول من أسلم من الناس، ونقله الامام أبو جعفر الاسكافي المعتزلي في كتابه: نقض العثمانية مصرحاً بصحته، وأورده الحلبي في باب استخفائه ﷺ وأصحابه في دار الأرقم، من سيرته المعروفة، وأخرجه بهذا المعنى مع تقارب الألفاظ غير واحد من اثبات السنة وجهابذة الحديث، كالطحاوي، والضياء المقدسي في المختارة، وسعيد بن منصور في السنن، وحسبك ما أخرجه أحمد بن حنبل من حديث علي في ص ۱۱۱ وفي ص ۱۵۹ من الجزء الأول من مسنده، فراجع، وأخرج في أول ص ۳۳۱ من الجزء الأول من مسنده أيضاً حديثاً جليلاً عن ابن عباس يتضمن هذا النص في عشر خصائص مما امتاز به علي على من سواه، وذلك الحديث الجليل أخرجه النسائي أيضاً عن ابن عباس في ص ۶ من خصائصه العلوية، والحاكم في ص ۱۳۲ من الجزء الثالث من صحيحه المستدرک وأخرجه الذهبي في تلخيصه معترفاً بصحته، ودونك الجزء السادس من كتاب كنز العمال فإن فيه التفصيل و عليك بمنزلة الكنز وهو مطبوع في هامش مسند الامام أحمد، فراجع منه ما هو في هامش ص ۴۱ إلى ص ۴۳ من الجزء الخامس تجد التفصيل وحسبنا هذا ونعم الدليل. والسلام (المراجعات، تأليف: شرف الدين العاملي رحمه الله، المبحث الثاني، في الامامة، المراجعة ۲۰)، ضمناً به كتاب: احقاق الحق، ج ۴؛ تفسير الميزان، ج ۱۵، ص ۳۳۴ نیز مراجعه شود).

همچنین رسول الله ﷺ در فرصت‌های مناسب و با بیان‌های گوناگون امامت حضرت امیرالعیلیه و یازده فرزندش را به اطلاع مردم رساند.

در سال دهم هجرت به مکه معظمه عزیمت کرد و در پایان مراسم حج در سرزمین «غدیر خم» در حضور حدود صد و بیست هزار نفر، پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود:

«من به زودی از میان شما می‌روم و دو چیز گرانقدر در میان شما به یادگار می‌گذارم، کتاب خدا و خاندانم [تا آنکه ناگهان مردم دیدند رسول الله ﷺ دست علی را گرفت و بلند کرد و با صدای بلند فرمود:]

چه کس از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟ گفتند: خدا و رسول خدا ﷺ دانانند، رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» هر کس من مولا و رهبر او هستم علی مولا و رهبر او است. «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ». «خداوندا دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار».

خطبه حضرت که به پایان رسید این آیه نازل شد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱ «امروز [با نصب علی بن ابی طالب علیه السلام به ولایت و امامت و حکومت و فرمانروایی بر امت] دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما به عنوان دین، برگزیدم و پسندیدم».

این حدیث را نیز جمع کثیری از دانشمندان اهل تسنن نقل کرده‌اند.^۲ همچنین در عبارات دیگر مانند حدیث منزلت و طیر مشوی و غیره خلافت و

۱. سوره مائده / ۳.

۲. به «الغدیر» مرحوم علامه امینی یا به: «جامع احادیث الشیعة» مرحوم آیه الله بروجردی، ج ۱ المقدمة: مراجعه شود.

امامت ائمه علیهم‌السلام را برای مردم بیان کرد، در حدیث ثقلین و در موارد متعدد دیگر مردم را به تمسک به کتاب خدا و اهل بیت علیهم‌السلام سفارش کرد.

براین اساس شیعه خود را ملزم می‌داند امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و یازده فرزندش را بپذیرد و پذیرفته است و از آنان پیروی می‌کند لذا به عنوان شیعه شناخته شده است.^۱

همچنین شیعه مسائل اعتقادی و اخلاقی و فروع دین خود را از قرآن کریم و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که برگرفته از بیانات اهل بیت آن حضرت است اخذوبه آن بزرگواران رجوع و از آنان تبعیت می‌کند. و طبق حدیث ثقلین مرجع احکام و مسائل دین را تنها قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام می‌داند و به همین لحاظ نیز به آنان شیعه (یعنی پیرو) علی و آل علی علیهم‌السلام گفته شده و می‌شود.

و نیز رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حال حیات خود پیروان امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به این نام معرفی و آنان را شیعه خوانده است، آنجا که با اشاره به علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرموده است: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».^۲ «قسم به آن که جانم به دست قدرت اوست، به درستی که این [علی علیه‌السلام] و شیعیانش در روز قیامت رستگارانند.»

ولی اهل تسنن در مقابل شیعه از اهل بیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اطاعت و تبعیت نکرده و نمی‌کنند و مدّعی هستند که فقط به سنت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عمل می‌کنند (که عمده از طریق دو نفر فارسی الأصل^۳ به آنها رسیده است) و باین لحاظ سنی و اهل تسنن

۱. پیدایش شیعه را در رساله‌ای بررسی و نوشته‌ام به آنجا مراجعه شود.

۲. به در المنثور جلال الدین سیوطی، ج ۶، ذیل تفسیر سوره بینه، آیه هفتم «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»؛ «در حقیقت کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، آنانند که بهترین آفریدگانند.» مراجعه شود. والمیزان ج ۲۰، ص ۳۴۱ نیز این حدیث را از ابن عساکر نقل کرده است.

۳. محمد بن اسماعیل، متولد بخارا، و متوفی و مدفون در سمرقند، صاحب صحیح بخاری به مقدمه

نامیده شده‌اند.

آری با وجود حدیث ثقلین و سفارش مکرر رسول الله ﷺ بر اینکه بعد از خودش، مسلمانان به کتاب خدا و اهل بیتش تمسک کنند و با اینکه این حدیث در صحاح و مسانید اهل تسنن آمده است. در عین حال به آن اعتنا نکرده و در حالی که خود را اهل سنت می‌دانند کوچک‌ترین توجهی به این حدیث نمی‌کنند و گویا حدیث ثقلین را سنت رسول الله نمی‌دانند.

مرحوم آیه الله العظمی بروجردی رحمته الله فرموده است:

حدیث معروف به حدیث ثقلین را شیعه و سنی اجماع بر آن دارند، و سی و چهار نفر از اصحاب رسول خدا ﷺ آن را روایت کرده‌اند و علاوه بر علما و محدثین شیعه دوازده امامی، بیش از یکصد و هشتاد نفر از بزرگان و مشاهیر علما و محدثین اهل سنت این حدیث را در کتاب‌های خود با سندهای صحیح نقل و ثبت کرده‌اند.^۱ بلی در بعضی از کتاب‌هایی که نزد خودشان نیز معتبر نیست،^۲ به جای «اهل بیتی» لفظ «سنتی» آمده است که عوامل وابسته به اموی‌ها متن حدیث را تغییر داده و آنرا آن‌گونه ساخته و پرداخته‌اند.

گاهی که در بحث با اهل تسنن به حدیث ثقلین تمسک کرده‌ام و ابتدا قبول می‌کردند که حدیث «اهل بیتی» است، اما وقتی از جواب عاجز می‌شدند می‌گفتند

⇒

صحیح بخاری، ص ۲ مراجعه شود و مسلم بن حجاج، متولد و متوفی و مدفون در نیشابور، صاحب صحیح مسلم به مقدمه آن ص ۶، مراجعه شود.

۱. الحدیث المعروف بحدیث الثقلین المجمع علیه بین الفريقین فانه قد رواه عن النبی ﷺ اربع و ثلثون من الصحابة و الصحابیات و اخرجه مضافاً الی علماء الامامية و محدثیهم اکثر من الثمانین و المائة من اکابر اهل السنة و مشاهیر علمائهم و محدثیهم فی جوامعهم و صحاحهم و سننهم باسانید صحیحة منهم ابوالحسین مسلم بن حجاج فی صحیحه ... (جامع احادیث الشیعة، ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص ۲۹).

۲. مانند مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۱، ص ۹۳.

حدیث «سنتی» است، ولی پاسخ می‌دادم که در صحیح مسلم و مسند احمد حنبل^۱ و سنن ترمذی^۲ «اهل بیتی» است نه «سنتی» و آنها از این جواب هیچ راه گریزی نداشتند.

یک مناظره

یک نفر از آنها به اینجانب به عنوان اعتراض گفت:
مسلمانان بعد از رحلت رسول الله ﷺ بر خلافت ابوبکر اتفاق و اجماع نمودند و او را به عنوان خلیفه رسول الله ﷺ تعیین کردند و شما «شیعیان» با مسلمانان مخالفت می‌کنید و خلافت ابوبکر را قبول نمی‌کنید.
گفتم: عمر را چه کسی برای خلافت تعیین کرد؟
گفت: عمر را ابوبکر تعیین کرد و نگذاشت مسلمانان بدون رهبر و امام باشند، مبادا بین آنها اختلاف بوجود آید.
گفتم: عجب، عقل ابوبکر بیش از عقل رسول الله ﷺ می‌رسیده و بهتر فهمیده است؟

گفت: چطور؟

گفتم: بقول شما، رسول الله ﷺ برای خودش خلیفه تعیین نکرد، برای مردم امام و رهبر تعیین نکرد و مسلمانان را بخود واگذاشت و آنها را باختلاف کشاند و حتی جنازه اش سه روز روی زمین ماند تا مسلمانان پس از تعیین خلیفه، آن حضرت را دفن کردند، ولی ابوبکر عقلش رسید و جانشین خود را تعیین کرد.
- در کتاب: «التاریخ القویم لمکه و بیت الله الکریم»^۳ آمده است:

۱. همان، ج ۴، ص ۴۳۷.

۲. همان، ج ۵، ص ۳۷۸۶.

۳. تألیف محمد طاهر الکردی المکی، ج ۱، اشتغال الناس بإقامة خلیفه ثم بغسل رسول الله ﷺ و دفنه، ص ۱۸۸.

وقتی رسول الله ﷺ از دنیا رفت، مردم جنازه آن حضرت را رها کردند و به منظور تعیین خلیفه در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و پس از سه روز که ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب و با او بیعت نمودند، متوجه تجهیز و دفن رسول الله ﷺ شدند [بعد می‌گویند:] و همین که انسان در این قضیه دقت می‌کند می‌فهمد که امر تعیین خلیفه مهم‌تر از سرگرم شدن و پرداختن به تجهیز و دفن رسول الله ﷺ بوده است، زیرا که شیطان در صدد به دست آوردن فرصت جهت ایجاد شکاف و نفاق و نزاع بین مسلمانان بود و نزدیک بود اختلاف و نزاع بر مسلمانان مستولی شود، لکن رحمت خداوند شامل حال مسلمانان شد و کید و مکر شیطان را از آنان برطرف کرد و آنها را برخلاف ابوبکر مجتمع و متحد نمود و پس از سه روز که عموم مسلمانان با خلیفه بیعت کردند، در شب چهارم متوجه تجهیز و دفن رسول الله ﷺ شدند ...

مؤلف: آری، مردم می‌دانستند که تعیین خلیفه مهم‌تر از سرگرم شدن به تجهیز و دفن رسول الله ﷺ است، مردم می‌دانستند که اگر خلیفه تعیین نشود شیطان از فرصت استفاده می‌کند و بین مسلمانان اختلاف بوجود می‌آورد، ابوبکر و عمر هم می‌دانستند که باید برای پس از مرگشان جانشین تعیین کنند و مردم را بدون رهبر و امام نگذارند، اما خداوند این امر مهم را به رسول الله ﷺ خبر نداد، رسول الله ﷺ هم باندازه عموم مردم و در حدّ ابوبکر و عمر، اهمیت تعیین خلیفه و جانشین خویش را «العیاذ بالله» نمی‌دانست، «انّ هذا لشیء عجاب».

خلاصه آن مرد سنی گفت: من اینها را نمی‌دانم و فقط می‌دانم شما «شیعیان» خلیفه رسول الله ﷺ را قبول ندارید.

گفتم: خلیفه‌ای که شما اهل تسنن قبول کرده و معتقد هستید و مردم او را پذیرفته‌اند رئیس و حاکم بر مسلمانان بعد از رسول الله ﷺ بوده است و او هر که می‌خواهد باشد و قبول داشتن یا نداشتن او و بحث درباره او مشکلی را حل نمی‌کند و شب اول قبر از مسلمانان سؤال نمی‌کنند که حاکم و رئیس، بعد از رسول

الله ﷺ چه کسی بود. بلکه ما باید در این جهت بحث و بررسی کنیم که وظیفه مسلمانان، بعد از رسول الله ﷺ تا زمان ما، در عمل به احکام دین و اخذ اصول و فروع شریعت اسلام چیست؟ و آیا باید به چه کسی رجوع کنند، فقه و اصول عقائد را از چه کسی فرا بگیرند؟

آیا بروند در خانه اهل بیت رسول الله ﷺ یا بروند در خانه دیگران؟
گفت: باید از اصحاب رسول الله ﷺ فرا بگیرند.

گفتم: طبق روایات دو کتاب صد در صد معتبر شما رسول الله ﷺ فرمود: به کتاب خدا و به اهل بیت من رجوع کنید و باین دو تمسک کنید و در این دو کتاب - که اصل و ملاک سایر کتاب‌های شما است - در جایی نفرموده: به اصحاب من رجوع کنید، مضافاً بر اینکه علم و دانش نزد علی علیه السلام بود و اصحاب نیز در مسائل شرعی در خانه علی علیه السلام را می‌زدند و به سراغ علی علیه السلام می‌رفتند، حال شما می‌گویید مسلمانان بروند سراغ اصحاب؟ یا بروند سراغ دیگران؟
در این موقع عده‌ای جمع شده گوش می‌دادند، دستش را زد پشت من و گفت: ما همه مسلمان و برادر هستیم و نباید برای این مسائل با هم نزاع و کشمکش داشته باشیم و با لبخند خدا حافظی کرد.

گریه و عزاداری بر مظلومیت اهل بیت علیهم السلام

پرسش ۴۰: چرا ما «شیعیان» بر مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و بر مصائبی که بر آنها وارد شده گریه می‌کنیم؟ چرا در مدینه منوره برستم‌هایی که بر حضرت زهرا علیها السلام روا داشته‌اند گریه می‌کنیم؟ ولی اهل سنت چنین نیستند و گاهی هم دیده شده که در کنار بقیع می‌ایستند و ما را مسخره می‌کنند؟

پاسخ: منشأ و علت و دلیل گریه و عزاداری شیعه بر مظلومیت اهل بیت علیهم السلام خصوصاً در مدینه منوره و بر امام حسن مجتبی علیهما السلام و بر حضرت زهرا علیها السلام معلوم و برای عموم شیعیان واضح و آشکار است.

اما علت و دلیل گریه نکردن اهل تسنن، خصوصاً گروه تندرو، و حتی گریه نکردن آنها در مرگ وابستگان و فرزندان و عزیزانشان، چند روایتی است مبنی بر اینکه عمر بن الخطاب از گریه بر اموات جلوگیری و نهی می کرده و گاهی هم می گفته است، رسول الله صلی الله علیه و آله نهی کرده است.

در صحیح بخاری است که عمر بن الخطاب، با زدن با عصا و با پرتاب سنگ و با پاشیدن خاک، جلوی گریه کننده بر اموات را می گرفت. «كَانَ عُمَرُ يَضْرِبُ فِيهِ بِالْعَصَا وَيَرْمِي بِالْحِجَارَةِ وَيَخْثِي التُّرَابَ»^۱.

همچنین در صحیح مسلم است که: عمر از گریه بر میت نهی می کرد و می گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: میت در قبر، بواسطه نوحه سرایی زنده عذاب می شود». قال عمر: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله الْمَيِّتُ يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِمَا نَحِيَ عَلَيْهِ»^۲.

از عبدالله عمر نیز همین روایت نقل شده است.^۳

آنها طبق این دو، سه روایت و به لحاظ نهی و مخالفت عمر با گریه بر اموات، معتقد شده که نباید بر گذشتگان گریه کرد و فرقی بین اولیای خدا و غیر آنها نمی گذارند، لذا بر مظلومیت و مصائب آل رسول الله صلی الله علیه و آله متأثر نمی شوند و اگر بتوانند جلوی دیگران را هم می گیرند و حتی برای مرده های خودشان اگر چه جوان باشد گریه نمی کنند و گاهی دیده شده در قبرستان بقیع پس از دفن مرده هایشان جلوی خود را می گیرند که اشک در چشمانشان دیده نشود و سعی می کنند اطاعت خود را از عمر در گریه نکردن بر اموات حفظ کنند.

ولی این عقیده و این سیره و عمل (که نباید بر اموات گریه کرد) از چند جهت نادرست است:

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب البكاء عند المریض، ص ۲۰۹، ح ۱۳۰۴.

۲. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب المیت یعذب بیکاء اهله علیه، ص ۳۵۹، ح ۹۲۷ و ۹۲۸.

۳. همان.

۱. جاری شدن اشک بر اموات نشانه رحمت و عطف و علاقه و مهربانی است، نشانه رقت قلب انسان است و خشک بودن چشم و گریه نکردن علامت شقاوت و سخت دلی انسان است.

از رسول الله ﷺ نقل شده که فرمود: «مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا وَ الْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ».^۱ «چهار چیز از نشانه‌های شقاوت است: ۱. خشکی چشم [گریه نکردن]، ۲. سختی دل، ۳. حرص بردنیا، ۴. اصرار بر گناه».

نیز به اباذر فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَبْكِيَ فَلَيْتَكَ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيُشْعِرْ قَلْبَهُ الْحُزْنَ وَلْيَبْكَا إِنَّ الْقَلْبَ الْقَاسِيَ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ».^۲ «ای اباذر، کسی که توان گریه دارد، باید گریه کند و کسی که توان گریه ندارد قلبش را محزون دارد و خود را به حالت گریه کننده‌ها در آورد، به درستی که دل سخت، از خدا دور است ولی شما متوجه نیستید».^۳

روایات در مدح گریه و مذمت خشکی و جمود چشم زیاد است.^۴

خلاصه، روایات دلالت دارند بر اینکه گریه مطلقاً- چه از خوف خدا، چه بر اموات- ممدوح است و با وجود روایات مطلق بضمیمه آیه و روایاتی که بعداً نقل می‌کنیم وجهی ندارد که به خاطر چند روایت مبنی بر نهی عمر از گریه بر اموات، از اطلاق آن روایات رفع ید کنیم و از گریه بر اموات ممانعت یا خود داری کنیم و

۱. سفينة البحار، ماده بکی، وتحف العقول، مواعظ النبی ﷺ وحکمه با مختصر تفاوتی.

۲. سفينة البحار، ماده بکی، وبحار الانوار، ج ۷۷، ح ۷۹

۳. به سفينة البحار ماده بکی، مراجعه شود.

چشم‌گریان چشمه فیض خدا است
میل بنده جانب زاری کند
وی همایون دل که او بریان بود
دل شود مرآت حسن لایزال

گریه بر هر درد بی درمان دواست
چون خدا خواهد که غفاری کند
حتبذا چشمی که او گریان بود
گریه بزدايد ز دل زنگ ملال

بگوییم گریه فقط از خوف خدا ممدوح است.

۲. روایات کثیره‌ای از اهل بیت علیهم السلام وارد شده در فضیلت گریه بر مصائب آل رسول الله صلی الله علیه و آله و از آنها استفاده می‌شود که گریه بر خصوص ابا عبدالله الحسین علیه السلام از افضل قربات است.

۳. در قرآن کریم است که حضرت یعقوب علیه السلام در فراق فرزندش حضرت یوسف علیه السلام بقدری گریه کرد که چشمانش نابینا شد. ﴿وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾^۱ «ای دریغ بر یوسف و در حالی که اندوه خود را فرومی‌خورد چشمانش از اندوه سفید شد.»

در تفسیر ابن کثیر - که از معتبرترین کتاب‌های تفسیر نزد عامه و اهل تسنن است - ذیل آیه ﴿اذْهَبُوا بِقَمِيصِي﴾^۲ آمده است:

حضرت یعقوب علیه السلام از کثرت گریه نابینا شد. «وكان قد عمى من كثرة البكاء».

۴. در صحیح بخاری و صحیح مسلم است که رسول الله صلی الله علیه و آله در مواردی گریه کرد: الف) در فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد و فرمود: «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبُ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَىٰ رَبُّنَا»؛ «اشک جاری می‌شود و قلب محزون می‌گردد ولی حرفی نمی‌زنم مگر آنچه خدا راضی است».^۳

ب) در هنگام عیادت از سعد بن عبادہ «فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا رَأَوْا الْقَوْمَ بُكَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ أَلَا تَسْمَعُونَ؟ أَنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ بِدَمْعِ الْعَيْنِ وَلَا بِحُزْنِ الْقَلْبِ وَلَا لَكِنْ يُعَذِّبُ بِهَذَا - وَأَشَارَ بِلِسَانِهِ أَوْ يَرْحَمُ».^۴ «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گریه کرد و همراهان

۱. سوره یوسف / ۸۴.

۲. سوره یوسف / ۹۳.

۳. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی صلی الله علیه و آله انابک لمحزونون، ص ۲۰۸، ح ۱۳۰۳ و صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمته الصبیان، ص ۱۰۱، ح ۲۳۱۵.

۴. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب البكاء عند المریض، ص ۲۰۹، ح ۱۳۰۴ و صحیح مسلم کتاب الجنائز، باب البكاء علی المیت، ح ۹۲۴.

حضرت وقتی گریه رسول الله ﷺ را دیدند گریه کردند و رسول الله فرمود: خداوند به خاطر اشک چشم و حزن قلب عذاب نمی‌کند بلکه به خاطر زبان [که حرف‌هایی که نباید بزند و می‌زند] عذاب می‌کند.

ج) در صحیح مسلم است که: «قال رسول الله ﷺ استأذنت ربی ... أن ازور قبرامی فَأَذِنَ لِي»^۱ و عن ابی هريرة، قال: «زار النبی ﷺ قبرامه فبکی وأبکی من حوله ...»^۲. «رسول الله ﷺ برای رفتن به زیارت قبر مادرش از خدا اذن گرفت و همین که سر قبر مادرش رسید گریه کرد و همراهانش را نیز گریانند».

۵. در صحیح مسلم است که: «پس از مردن عمر، عایشه گفت: بخدا قسم، عمر اشتباه کرده که گفته است رسول الله ﷺ فرموده است: خدا مرده را به خاطر گریه کسی عذاب می‌کند. بلکه فرموده است: خدا عذاب کافرا را به خاطر گریه اهلش زیاد می‌کند. [بعد عایشه گفت:] و قرآن شما را کفایت می‌کند». ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (فاطر / ۱۸)؛ «هیچ کس بار گناه دیگری را بدوش نگیرد»^۳.

نیز در همین کتاب است که ابن عباس حرف عمر را رد کرده و گفته است:

«والله اضحک و أبکی» خدا می‌خنداند و می‌گریاند.^۴

در صحیح مسلم روایات متعددی است که عایشه و ابن عباس ادّعی عمر و عبدالله عمرو و فهم آنان را تخطئه کرده و گفته‌اند: عمرو عبدالله عمر، معنای سخن رسول الله ﷺ را نفهمیده‌اند.^۵

در صحیح بخاری نیز آمده است: «به عایشه گفتند عبدالله عمر گفته است:

۱. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۳، باب استئذان النبی ﷺ به عزوجل فی زیارة قبرامه، ح ۹۷۶.

۲. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۳، باب استئذان النبی ﷺ به عزوجل فی زیارة قبرامه، ح ۹۷۶.

۳. صحیح مسلم، کتاب الجنائز: باب المیت یعذب ببکاء اهله علیه، ص ۳۹۷، ح ۹۲۹-۹۳۰.

۴. صحیح مسلم، کتاب الجنائز: باب المیت یعذب ببکاء اهله علیه، ص ۳۹۷، ح ۹۲۹-۹۳۰.

۵. همان، ص ۳۹۸، ح ۹۳۱ و ۹۳۲.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: میت در قبر به واسطه گریه اهلش عذاب می شود، عایشه گفت: عبدالله عمر اشتباه فهمیده است، بلکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: میت به خاطر خطاها و گناهانش در قبر عذاب می شود و حال اینکه اهلش بر او گریه می کنند.^۱

۶. در صحیح بخاری است که: «ان النبی صلی الله علیه و آله نعی جعفرًا و زیدًا قبل ان یجییء خبرهم و عیناه تذر فان»^۲ «قبل از رسیدن خبر شهادت جعفر طیار و زید، رسول الله صلی الله علیه و آله از شهادت آنها خبر داد و از دو چشم مبارکش اشک جاری بود».

نیز در همین کتاب است که:

«قالت عائشة: دعا النبی صلی الله علیه و آله فاطمة علیها السلام ابته فی شکواه الذی قبض فیها، فسارها بشیء فبکت ثم دعاها فسارها فصَحِکَتْ...»^۳ «عایشه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در آن بیماری که از دنیا رفت، فاطمه علیها السلام را طلبید و آهسته با او صحبت کرد، فاطمه علیها السلام گریه کرد، مجدداً به طور سری به او مطلبی فرمود، این بار فاطمه علیها السلام خندید».

نیز در همین کتاب است که: «فَجَعَلْتُ عَیْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَذْرِفَانِ، [یجرى الدمع] فقال له عبدالرحمان بن عوف: وانت یا رسول الله صلی الله علیه و آله؟ فقال: یابن عوف انّها رحمة، ثم اتبعها باخری، فقال صلی الله علیه و آله: ان العین تَدْمَعُ و القلب یَحْزَنُ و لا نقول الا ما یرضی ربّنا و انا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون».^۴ «رسول الله صلی الله علیه و آله در فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد و اشکش جاری شد، به حضرت گفتند، شما هم گریه می کنید؟ فرمود: این گریه، گریه رحمت است، و همچنان که گریه می کرد فرمود: اشک چشم جاری می شود و

۱. صحیح بخاری، کتاب المغازی، ص ۶۷۱، ج ۳۹۷۸.

۲. صحیح بخاری، کتاب المناقب، ص ۶۰۹، ج ۳۶۳.

تذْرِفَانِ، ای تجریان الدمع، ضمناً این روایت صریح است که رسول الله صلی الله علیه و آله خبر غیبی داده است.

۳. صحیح بخاری، کتاب المناقب باب مناقب قرابة رسول الله صلی الله علیه و آله و منقبة فاطمة علیها السلام، ص ۶۲۶، ج ۳۷۱۵.

۴. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی صلی الله علیه و آله انابک لمحزونون، ص ۲۰۸، ج ۱۳۰۳.

قلب محزون می‌شود ولی چیزی نمی‌گویم مگر آنچه را که خدا راضی باشد، و خطاب به فرزندش ابراهیم فرمود: ما در فراق توای ابراهیم محزون هستیم».

در صحیح مسلم نیز گریه رسول الله ﷺ را بر فرزندش ابراهیم نقل کرده است.^۱ همچنین در صحیح بخاری است که: «در رحلت رسول الله ﷺ، بغض گلوی مردم را گرفته بود و طوری گریه می‌کردند که صدای گریه آنها شنیده می‌شد. «فَنَشَجَ النَّاسُ يَبْكُونَ».^۲

باز در همین کتاب است که: «ابن عباس می‌گفت: پنجشنبه و چه پنجشنبه‌ای؟ و سپس به قدری گریه می‌کرد که ریگ‌ها از اشک چشمش ترمی شد».^۳ لازم به یادآوری است که روایات وارده در گریه ابن عباس و علت گریه او را قبلاً نقل کردیم.

در کتاب‌های دیگر اهل تسنن نیز آمده است که: «گریه و حزن و اندوه بر اموات جایز است، مشروط بر اینکه حرفی که موجب غضب خداوند شود نزنند، نوحه سرایی و مدح و ثنای بی مورد و دروغ برای مرده انجام ندهند».^۴ ۷. در کتاب‌های تاریخی خود اهل تسنن است که مردم مدینه در رحلت رسول الله ﷺ شدیداً گریه کردند.

در کتاب «التاریخ القویم لمکه و بیت الله الکریم»^۵ است که: «در رحلت رسول الله ﷺ مردم مدهوش شدند و بسیار گریستند...».

۱. صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمته ﷺ الصبیان و العیال و تواضعه، ح ۲۳۱۵.

۲. صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ح ۳۶۶۸.

۳. صحیح بخاری، کتاب الجزیه، ص ۵۲۷، ح ۳۱۶۸.

۴. به کتاب «صلاة المؤمن» تألیف وهف القحطانی، شاگرد بن باز، ص ۱۳۰۷ مراجعه شود.

۵. تألیف محمد طاهر الکردی المکی. ج ۱، ص ۱۶۸، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳.

اذان بلال و گریه شدید مردم

همچنین در این کتاب آمده است:^۱

بلال مؤذن رسول الله ﷺ بعد از وفات آن حضرت اذان نگفت، ابوبکر هر چه اصرار کرد که اذان بگوید قبول نکرد و به شام رفت. شبی رسول الله ﷺ را در خواب دید، حضرت به او فرمود: ای بلال به ما جفا کردی و از جوار ما خارج شدی، بیا به زیارت ما، بلال بیدار شد و به مدینه آمد و آن در زمانی بود که فاطمه علیها السلام از دنیا رفته بود، مردم خبر وفات حضرت زهرا علیها السلام را به او دادند، بلال با شنیدن خبر رحلت فاطمه علیها السلام صیحه‌ای کشید و گفت: چه زود پاره تن رسول الله ﷺ به رسول الله ﷺ ملحق شد، بعد مردم به بلال گفتند، برو بالای مأذنه و اذان بگو، گفت:

بعد از رسول الله ﷺ اذان نمی‌گویم، مردم اصرار کردند، رفت بالای مأذنه و مردم از پیرو جوان، زن و مرد جمع شدند و گفتند: بلال مؤذن رسول الله ﷺ می‌خواهد اذان بگوید، وقتی صدای بلال بلند شد و گفت: «الله اکبر» همه مردم صیحه زدند و گریه کردند «صَاحُوا وَ بَكَوْا جَمِيعًا» همین که گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مردم ضجه زدند «صَبَّحُوا جَمِيعًا» وقتی گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» ذی روحی در مدینه باقی نبود مگر اینکه گریه کرد و صیحه کشید، دختران باکره از پوشش‌های خود خارج شدند و گریه کردند «و خرجت العذارى و الأبکار من خدورهن یبکین و صار کیوم موت رسول الله ﷺ حتی فرغ من اذانه» «و مانند روزی که رسول الله ﷺ رحلت فرمود گریه کردند تا بلال اذانش را تمام کرد».

سپس بلال به مردم گفت: بشارت می‌دهم شما را، چشمی را که بر رسول الله ﷺ بگرید، آتش آن چشم را نمی‌سوزاند و آن را من نمی‌کند، «قال ابشرکم انه لا تمس النار عیناً بکت علی النبی ﷺ» پس از آن به شام بازگشت و تا زنده بود سالی یک

مرتبه می‌آمد مدینه و اذان می‌گفت و برمی‌گشت.

همچنین نقل کرده که، همه اصحاب رسول الله ﷺ هر وقت رسول الله ﷺ را یاد می‌کردند گریه می‌کردند.

همچنین نقل کرده که: «در عهد ولید بن عبد الملک، وقتی دستور تخریب حجره‌های رسول الله ﷺ را به منظور توسعه مسجد النبی ﷺ داد، مردم مدینه گریه عظیمی نمودند «بکوا بکاء عظیماً فی ذلک الیوم»

اکنون با توجه به آنچه از قرآن کریم و از کتب معتبر خود اهل تسنن بازگو کردیم، معلوم شد که گریه و اظهار حزن و اندوه بر میت و در فراق عزیزان، مذموم و ناپسند نیست، بلکه طبق گفته بلال، گریه بر رسول الله ﷺ دارای اجر و پاداش است، معلوم شد که عمل و نهی عمرو پسرش عبدالله مأخذ شرعی نداشته و برخلاف قرآن و سیره عملی رسول الله ﷺ و اصحاب آن حضرت بوده است.

براین اساس، اعتراض برخی از اهل تسنن و خصوصاً گروه تندرو به شیعه که چرا در کنار بقیع یا غیر آن گریه می‌کنید، بی وجه است، توهین و مسخره کردن گریه‌کنندگان، برخلاف شرع و برخلاف آیات و روایات معتبر نزد خودشان می‌باشد، معلوم شد که این‌گونه رفتارها نشان از تعصب و عناد و بی‌اطلاعی از احکام خدا و از معانی قرآن و از سیره عملی رسول الله ﷺ و اصحاب آن حضرت است.

مناظره

به سمت بقیع می‌رفتم، یک نفر از آنها ایستاده بود و گریه و عزاداری شیعیان را مسخره می‌کرد، وقتی چشمش به اینجانب افتاد شروع کرد بلند بلند مسخره کردن، ایستادم و با صدای بلند این آیه شریفه را خواندم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ﴾^۱ «ای اهل

ایمان هرگز نباید قومی قوم دیگر را مسخره کند، شاید آنها از اینها بهتر باشند و نباید زنانی زنان دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند».

وقتی این آیه را خواندم، گفتم: این گریه و داد و شیون زدن از دین و اسلام نیست و باید احکام و اعمال اسلام و دین را از اینجا (مدینه) یاد گرفت نه از ایران و این برنامه‌ها را از ایران آورده‌اید.

گفتم: ایرانی‌ها شیعه هستند و دستورات دینی خود را از مدینه و از قرآن و رسول الله ﷺ و از اهل بیت آن حضرت آموخته و طبق آنچه آنها فرموده‌اند عمل می‌کنند ولی شما هستید که مدینه و اهل بیت رسول الله ﷺ را گذاشته‌اید و دین و عقاید و دستورهای دینی خود را از فارس و از ایرانی‌ها گرفته‌اید و به کتاب‌های آنها عمل می‌کنید. همین که این حرف را زدم خودش را جمع کرد و با ناراحتی گفت: این چه حرفی است که زدی و ما کجا چنین هستیم؟

گفتم: شما عموماً به صحیح بخاری و صحیح مسلم عمل می‌کنید و معتقد هستید که بعد از قرآن کریم این دو کتاب صحیح‌ترین کتابها هستند و این دو کتاب را دو نفر فارس و ایرانی الأصل نوشته‌اند، صحیح بخاری را محمد بن اسماعیل که در بخارا متولد شده و قبر او نیز همان جاست، نوشته و بخارا از ایران و محمد بن اسماعیل فارس بوده نه عرب - به مقدمه صحیح بخاری مراجعه شود - و صحیح مسلم را، مسلم بن حجاج نیشابوری، متولد و مدفون در نیشابور، نوشته و نیشابور از توابع خراسان و ایران و فارس می‌باشد، - به مقدمه صحیح مسلم مراجعه شود -.

بنابراین شما اهل تسنن دین و عقایدتان را از ایرانی‌ها گرفته و به گفته آنها عمل می‌کنید اما شیعه به حدیث ثقلین عمل می‌کند و از قرآن و اهل بیت جدا نمی‌شود.

گفتم: صحیح بخاری و مسلم همان سنت رسول الله ﷺ را نوشته و بیان کرده‌اند و ما به قرآن و سنت عمل می‌کنیم.

گفتم: در این دو کتاب مورد قبول شما است که رسول الله ﷺ فرمود: کتاب خدا

و اهل بیت را بین شما می‌گذارم، بنابراین شما طبق دستور رسول الله ﷺ و بطوری که در این دو کتاب معتبر نزد خودتان آمده، عمل نمی‌کنید، - بعد گفتیم: - و اگر در این حرف من شک داری بیا تا عین روایت مربوط به این مطلب را از صحیح بخاری و مسلم که هر دو در عربستان، ریاض، و زیر نظر علمای خودتان چاپ شده، ارائه دهم. در همین دو کتاب است که رسول الله ﷺ سرقبر مادرش گریه کرد و همراهان آن حضرت نیز گریه کردند، در همین دو کتاب است که در رحلت رسول الله ﷺ مردم مدینه گریه کردند، و اگر شما روایات شیعه را که از اهل بیت رسول الله ﷺ رسیده است قبول ندارید لا اقل طبق صحیح بخاری عمل کنید، طبق قرآن که از مسخره کردن دیگران نهی فرموده است، عمل کنید.

گفت: شما اینجا برای چه کسی گریه و عزاداری می‌کنید؟

گفتم: بر مظلومیت و مصائبی که بر فاطمه دختر رسول الله ﷺ وارد شده است، بر مظلومیت چهار امام مدفون در بقیع که مظلومانه زندگی کرده و الآن هم به آنها و به زوار آنها ظلم می‌شود، گریه می‌کنیم.

در این بین مأموران سعودی آمدند و ما را از صحبت منع کردند.

پرسش ۴۱: چرا ما «شیعیان» در بین رکعت نماز به سجده نمی‌رویم ولی اهل تسنن معمولاً در وسط رکعت اول نماز صبح جمعه به سجده می‌روند و پس از آن بر می‌خیزند و بقیه سوره را می‌خوانند؟

پاسخ: اهل سنت به مقتضای روایتی که در صحیح بخاری^۱ و مسلم^۲ است خواندن سوره سجده دار را در نماز جایز می‌دانند لذا غالباً در رکعت اول نماز صبح

۱. صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب الجهر فی العشاء، ح ۷۶۶ و باب القراءة فی العشاء بالسجدة، ح ۷۶۸.

۲. صحیح مسلم، کتاب المساجد، باب سجود التلاوة، ح ۵۷۸.

مناظره‌ای درباره تقیه و معنای آن ۳۷۱

جمعه سوره سجده دار (سوره سی و دوم - الم تنزیل الکتاب) می‌خوانند و در وسط قرائت که آیه سجده را می‌خوانند به سجده می‌روند، ولی در فقه شیعه و روایات اهل بیت علیهم‌السلام خواندن چهار سوره‌ای که سجده واجب دارد^۱ در نمازهای واجب جایز نیست و نباید بخوانند.

دو یادآوری

۱. غالباً در رکعت اول نماز صبح جمعه، سوره سجده دار می‌خوانند و مناسب است روحانیون محترم، شب‌های جمعه زائران را در جریان امر قرار دهند تا اشتباه رخ ندهد و سرگردان نشوند و چنانچه توجه داشته باشند می‌توانند با آنها بایستند ولی تکبیرة الاحرام را نگویند و مشغول نماز نشوند، همین که آنها آیه سجده را خواندند با آنها سجده کنند و پس از آنکه برخیزند، تکبیرة الاحرام را بگویند و وارد نماز شوند که در این صورت نمازشان بی‌اشکال است.

۲. عده‌ای از نمازگزاران توجه و اطلاع ندارند و وقتی آنها به سجده می‌روند، اینها به جای رفتن به سجده، به رکوع می‌روند که در چنین فرضی اگر برگردند و مجدداً با جماعت به رکوع بروند رکن زیاد کرده و نمازشان باطل می‌شود و در همین صورت نیز می‌توانند منافیاتی - مثل حرف زدن یا صورت از قبله برگرداندن - انجام دهند و در رکعت دوم مجدداً تکبیرة الاحرام بگویند و نماز را از اول شروع کنند که بی‌اشکال است.

مناظره‌ای درباره تقیه و معنای آن

یکی از اهل سنت پرسید: ما شنیده و در کتابها خوانده‌ایم که شیعیان عقیده به

۱. چهار سوره که سجده واجب دارند عبارتند از: ۱. سوره سی و دوم «سجده» ۲. سوره چهل و یکم «فصلت»

۳. سوره پنجاه و سوم «نجم» ۴. سوره نود و ششم «علق».

تقیّه دارند و اهل تقیه هستند و آن را از عیوب شیعه شمرده‌اند، آیا ممکن است توضیح دهید؟

گفتم: تقیه به معنای این است که انسان کاری بکند که جان و آبرویش از شرّ و شرارت دشمن محفوظ بماند و در حقیقت تقیه سپر است در مورد ترس از دشمن^۱ و تقیه امری است فطری و غریزی و اختصاص به شیعیان ندارد بلکه هر انسانی در هنگام خوف از دشمن در صورتی که نمی‌خواهد با او درگیر شود یا قدرت دفاع از خود را ندارد، از راه تقیه دشمن را دفع می‌کند، بلکه این معنا در حیوانات نیز وجود دارد، من خود بارها دیده‌ام که گاهی پرنده یا چرنده یا خزنده‌ای خود را در معرض

۱. تقیه به معنای این است که شخص با گفتار و کردار خود، دشمن و مخالف خود را باشتباه بیندازد به طوری که او خیال کند آن شخص با او موافق و هم عقیده است، و آنطور که فکر می‌کرده نیست و در نتیجه دست از عداوت و اذیت او بردارد. و مورد اصلی آن جایی است که انسان ترس جان یا آبروی خود یا مسلمان دیگری را داشته باشد، یا ترس توهین به مذهب یا توهین به مقدسات دین یا هتک ائمه (علیهم‌السلام) را داشته باشد، در چنین مواردی تقیه واجب است، یعنی انسان باید با گفتار و عمل خود، دشمن را به اشتباه بیندازد تا از شر او در امان بماند. بلی گاهی تقیه مداراتی مطرح شده که عمدتاً جنبه اخلاقی دارد و رعایت آن واجب نمی‌باشد خصوصاً در مواردی که انسان را متهم به نفاق و به عنوان منافق معرفی می‌کنند.

ضمناً فرق تقیه و نفاق این است که تقیه اوّل و بالذات در مورد خوف از دشمن و شرّ و شرارت است ولی در معنای نفاق و در مورد آن خوف وجود ندارد، دشمن و شرّ و شرارت مطرح نیست بلکه شخص منافق می‌خواهد طرف را فریب دهد و برای اغراض خاصی که دارد خود را بر خلاف آن گونه که در واقع و در باطن هست، نزد طرف جلوه و نشان دهد.

توریه این است که شخص لفظ و عبارتی بگوید که معنای آن ظاهر است و طرف همان معنای ظاهری آن را می‌فهمد ولی آن شخص معنای ظاهری آن را اراده نمی‌کند، بلکه معنای خلاف ظاهر را اراده می‌کند ولی طرف متوجه نمی‌شود مانند سؤال از اینکه خلفای راشدین چند نفرند؟ و پاسخ اینکه اربع، اربع، چهارنفر، چهارنفر، چهارنفر، که شنونده گمان می‌کند اربع دوم و سوم تأکید است ولی گوینده اراده تأسیس کرده است و مرادش سه چهارتا، یعنی دوازده نفرند.

خطرو در چنگال دشمن دیده و برای نجات جان‌ش خود را روی زمین انداخته و مانند شیء جماد بدون هیچ حرکت و نشانی قرار گرفته و دشمن را به اشتباه انداخته است و پس از رفع خطر حرکت کرده و جان سالم بدر برده است. و در صدر اسلام یکی از طرق نجات مسلمانان از شرّ مشرکان و کفار تقیه بوده است.

ابن کثیر در تفسیر آیه ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾^۱ «مگر آن کسی که مجبور شده ولی قلبش به ایمان اطمینان دارد.» گفته است:

این آیه درباره کسی است که در گفتار با مشرکان موافقت کرد چون او را کتک می‌زدند و اذیت می‌کردند ولی قلبش برخلاف زبانش بود.

ابن کثیر پس از آن سبب نزول آیه را بیان کرده و گفته است:

این آیه درباره عمار یاسر نازل شد و آن چنین بود که مشرکان، عمار را اذیت و شکنجه می‌کردند که از رسول الله ﷺ بیزاری جوید و سرانجام اظهار برائت و کفر نمود و پس از آن نزد رسول الله ﷺ آمد و داستان را بازگو کرد و عذرخواهی نمود، در این هنگام آیه ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ نازل شد.

و روایت دیگری نقل کرده که: «عمار یاسر رسول الله ﷺ را هم سب نمود و رسول الله ﷺ به او فرمود: اگر مشرکان باز اذیت کردند تو باز مراسب کن» «فَقَالَ اِنْ عَادُوا فَعَدَّ»^۲. در این مورد که عمار مورد عذاب قرار گرفته و باز ترس اذیت از ناحیه مشرکان وجود دارد، رسول الله ﷺ به او فرمود: برخلاف عقیده‌ات عمل کن و آنها را به اشتباه انداز تا خیال کنند با آنان هم عقیده شده‌ای و به این وسیله خودت را از شرّ و اذیت آنها حفظ کن.

این معنا و این واقعه در معتبرترین تفسیر در نزد اهل تسنن که زیر نظر علمای

۱. سوره نحل / ۱۰۶.

۲. المصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، اعداد جماعة من العلماء، طبع الریاض، ص ۷۴۶.

خودشان در عربستان چاپ و توزیع شده آمده است و اگر هیچ آیه یا روایتی بر جواز و مشروعیت تقیه وجود نداشت جز همین آیه شریفه، کفایت می‌کرد.

گفتم: در پاکستان گروهی به نام سپاه صحابه شیعیان را می‌کشند، در افغانستان عده زیادی از شیعیان را کشتند، اگر در آنجا شیعه تقیه نکند چه کند؟ اگر مانند عمار یاسر عمل نکنند، چه بر سر آنها می‌آورند؟

همچنین بعد از حادثه یازده سپتامبر در آمریکا، تقیه در بین خود اهل تسنن رایج شد، در آمریکا، در اروپا مسلمانان در وضع دشواری قرار گرفتند، در معرض توهین و ضرب و شتم قرار گرفتند لذا به تقیه پناه بردند، اسمشان را که نشان مسلمانی آنها بود نمی‌گفتند و به جای آن خود را با اسم جعلی معرفی می‌کردند، ریششان را کوتاه یا تراشیدند، زنهای مسلمان یا از خانه بیرون نیامدند یا بدون حجاب و بدون نشان از اسلام و مسلمانی خارج شدند، در افغانستان بعد از حمله آمریکا به گروه طالبان، وضع چنین شد و عده‌ای برای اینکه متهم به آن گروه نشوند و از شر متجاوزین در امان بمانند تغییر چهره دادند. تغییر موضع دادند، پس تقیه یعنی سپر برای دفع بلا و تجاوز از ناحیه دشمن و این حقیقت در همه مذاهب، ادیان و اقوام و ملل وجود دارد.

بعد اضافه کردم و گفتم: در ایران تقیه وجود ندارد با اینکه در برخی از شهرهای ایران اهل تسنن بیش از شیعیان زندگی می‌کنند و شیعه در اقلیت قرار دارند اما چون خوف و وحشتی وجود ندارد و همه در کنار هم و هر کس طبق مذهب و عقاید مذهبی عباداتش را انجام می‌دهد، همه آزاد هستند و احدی متعرض دیگری نمی‌شود لذا هیچگونه تقیه‌ای مفهوم و معنا ندارد اما اینجا، - مدینه - چنین نیست، شیعه در معرض هتک و توهین است، شیعیان را متهم به شرک و کفر می‌کنند، و از انجام عبادات طبق فقه خودشان ممانعت و اشکال‌تراشی می‌کنند.

مثلاً در فقه شیعه سجده بر این فرش‌ها صحیح نیست، لذا شیعیان می‌روند

روی سنگ‌ها نماز می‌خوانند یا سجاده حصیری یا دستمال کاغذی همراه می‌آورند و بر آنها سجده می‌کنند ولی اهل تسنن اینجا به جای اینکه تحقیق کنند و دلیل این حکم فقهی را سؤال کنند، توهین می‌کنند، سجاده را از زیر پای شیعیان می‌کشند و شیعیان برای اینکه نمی‌خواهند با آنها درگیر شوند، نمی‌خواهند اختلاف بوجود آید، ناچار می‌شوند روی سنگ فرشها جمع و آنجا نماز بخوانند و برخی هم طبق اجازه فقها و مراجع در مورد خوف از درگیری و برای حفظ وحدت و جلوگیری از اختلاف و تفرقه بر فرشها سجده می‌کنند ولی این عمل برخلاف میل باطنی آنها است و مانند عمار یاسر ناچار هستند به عنوان تقیه این‌گونه عمل کنند.

آن شخص گفت: صحیح است من اعمال و رفتار اینها را دیدم، خوب عمل نمی‌کنند، اعتقادات سایر مسلمانان را محترم نمی‌شمارند، فقه دیگر مذاهب را نادیده می‌گیرند، در صورتی که امروزه در همه دنیا فقه و عقیده و مذهب آزاد است و هر کس در هر جا هست می‌تواند طبق فقه و عقیده خودش عمل کند.

وجه شرکت ما در جماعت آنها

پرسش ۴۲: چرا ما «شیعیان» در جماعت آنها حاضر می‌شویم؟

پاسخ: هدف از شرکت شیعه در جماعت آنها یکی به لحاظ روایاتی است که ائمه معصومین علیهم‌السلام فرموده‌اند: در جماعت آنها شرکت کنید و با آنها به نماز بایستید و همراه آنها نماز بخوانید و برای آن ثواب زیادی بیان فرموده‌اند و دیگر به منظور حفظ وحدت و جلوگیری از تفرقه و دو دستگی بین عموم مسلمانان است.

اما اینکه فکر کنند حضور ما دلیل حقانیت آنها است، باید به آنها گفت:

أَوَّلًا، حضور ما به منظور درک ثواب و به جهت تألیف قلوب و نشان دادن وحدت

مسلمانان در برابر کفار و دشمنان اسلام و مسلمین است.

ثانیاً، حضور ما دلیل بر حقانیت آنها نیست، زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله نیز تا سال دوم

هجرت به سمت بیت المقدس نماز می‌خواند، یهودی‌هایی که در مدینه و اطراف

آن بودند گفتند: دین ما یهودیها حق است و محمد ﷺ دین یهود را قبول دارد و دلیل آنها این بود که رسول الله ﷺ به سمت بیت المقدس نماز می‌خواند، ولی طولی نکشید که خداوند با آیه شریفه ﴿فَلَنُؤَيِّنَنَّ قَبْلَهُ تَرْضَاهَا﴾^۱ «پس تو را به قبله‌ای که بدان خوشنود شوی برگردانیم» بطلان ادعای یهود را ثابت کرد و حرف اینها نیز شباهت به حرف آنها دارد.

به عبارت روشن‌تر، حضور در جماعت اهل سنت و با آنها در یک صف ایستادن عمل به سفارشات اهل بیت علیهم‌السلام است، در جماعت با آنها حاضر شدن، در برابر دشمنان اسلام و مسلمانان است، به منظور کسب ثواب و درک فضیلت نماز در مسجد و نماز در اول وقت است. به منظور اخذ به مشترکات و نفی کفر جهانی است، همان گونه که خداوند به رسول الله ﷺ امر می‌کند:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا﴾^۲ «[ای پیامبر!] به اهل کتاب بگو: ای اهل کتاب! بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است با هم باشیم و در یک صف بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم».

پس به هر جهت که شده لازم است همه مسلمانان در یک صف بایستیم. و در برابر دشمنان اسلام با هم باشیم.

نوشته‌ها روی تابلو در قبرستان بقیع

پرسش ۴۳: در قبرستان بقیع، روی تابلو عبارات ذیل نوشته شده است.

«كَانَ مِنْ هُدَى النَّبِيِّ ﷺ». (از راهنمایی رسول الله ﷺ است که):

۱. زیارة المقابر بقصد الاعتبار والاعتاظ لقوله ﷺ «زوروا القبور فانها تذكركم الموت»

۱. سوره بقره / ۱۴۴.

۲. سوره آل عمران / ۶۲.

«مقصود از زیارت قبور عبرت و پند گرفتن است، برای اینکه رسول الله ﷺ فرمود: قبرها را زیارت کنید، بدرستی که آنها مردن را به یاد شما می‌آورند».

۲. «كان النبي ﷺ اذا دخل المقابر سلم على اهلها فقال: «سلام عليكم اهل دار قوم مؤمنين وانا ان شاء الله بكم لاحقون ويرحم الله المستقدمين منا ومنكم والمستأخرين، نسأل الله لنا ولكم العافية، اللهم لاتحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم» رواه مسلم»^۱.

۳. نهی النبي ﷺ عن الصلاة الى القبور او الجلوس عليها، بقوله: «لاتجلسوا على القبور ولا تصلوا اليها» (رواه مسلم). «رسول الله ﷺ از نماز خواندن به سمت قبور و از نشستن بالای قبور نهی کرده است، و فرموده است: بالای قبرها ننشینید و به سمت قبرها نماز نخوانید».

۴. نهی النبي ﷺ عن دعاء الموتى و سؤالهم لجلب نفع او دفع ضرر، قال تعالى: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ﴾^۲.

و قال النبي ﷺ: «اذا سئلت فاسأل الله و إذا استعنت فاستعن بالله» (رواه الترمذی) «رسول الله ﷺ از خواندن و صدا زدن اموات و از آنها سؤال جلب نفع یا دفع ضرر نمودن را نهی فرموده است». خداوند متعال فرموده است: «و کسانی را که به جای او می‌خوانید، نمی‌توانند شما را یاری کنند و نه خویشان را یاری دهند». و رسول الله ﷺ فرمود: «وقتی سؤال می‌کنی از خدا سؤال کن و وقتی کمک و استعانت می‌جویی از خدا کمک و استعانت بجوی».

اکنون پرسش این است که منظور آنها از نوشتن عبارت شماره چهارم چیست؟ خواندن و صدا زدن اموات که رسول الله ﷺ از آن نهی فرموده، به چه معنا است؟ معنای سؤال جلب نفع یا دفع ضرر از اموات چیست که رسول الله ﷺ از آن نهی

۱. این زیارت به نحوی که نوشته شده در صحیح مسلم نیست. کتاب الجنائز، باب: «ما يقال عند دخول

القبور والدعاء لاهلها» ح ۹۷۴، مراجعه شود.

۲. سوره اعراف / ۱۹۷.

فرموده است؟ و مخاطب آیه شریفه ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ﴾ چه کسانی هستند؟ و آیا مقصود اهل تسنن و نظر آنها از این عبارات و آیه، زائران هستند و می‌خواهند زوَّارِ قبور ائمه بقیع علیهم‌السلام را از مصادیق آیه شریفه قلمداد کنند؟ می‌خواهند با این عبارات مسلمانان را ارشاد کنند؟

پاسخ: اوَّلاً، باید توجه داشت که این تابلوها و نوشته‌ها از ناحیه گروه خاصی است و ارتباط به عامه اهل سنت ندارد.

ثانیاً، منظورشان کنایه زدن به عموم مسلمانان است نه خصوص شیعیان.
ثالثاً، مشابه این تابلوها و نوشته‌ها پشت دیوار مرقد شهدای احد و در مدخل قبرستان حجون (در مکه معظمه) نیز وجود دارد.

رابعاً، غرض آنها تخطئه مسلمانان است که از کشورهای مختلف به زیارت می‌آیند و به ائمه بقیع علیهم‌السلام و شهدای احد و سایر اولیای خدا در این اماکن مقدسه ابراز علاقه و عرض احترام و ادب می‌کنند، آن گروه خاص (یعنی پیروان عبدالوهاب) می‌خواهند بگویند زیارت همان چند جمله‌ای است که از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده‌اند و نظر آنان این است که زیارت نامه‌های مفصل خواندن، طول دادن، گریه کردن، ایستادن، و نشستن کنار قبور بر خلاف سنت است و بدعت محسوب می‌شود و شما مسلمانان که رعایت این امور را نمی‌کنید بدعت‌گذار هستید، گمراه هستید. می‌خواهند بگویند مخاطب قرار دادن ائمه بقیع علیهم‌السلام و شهدای احد و اولیای خدا و خواندن آنها با عبارات، یا حسن بن علی علیه‌السلام یا علی بن الحسین علیه‌السلام و امثال اینها، خواندن اموات است و رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از آن نهی کرده است. می‌خواهند بگویند آیه شریفه، خواندن اموات را نهی کرده است. می‌خواهند بگویند توسل و واسطه قرار دادن اولیای خدا، بین خود و خدا شرک است، استعانت و کمک خواستن از غیر خدا شرک است.

بن باز گفته است: توسل به جاه و بحق رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، یا بجاه و به حق انبیاء و

صالحین بدعت و از اسباب شرک است چون اصحاب رسول الله ﷺ چنین کاری را نکرده‌اند.^۱

نیز گفته است: «حاجت خواستن از میت موجب خروج از اسلام است و گفتن «أَتَوْسَلُ إِلَيْكَ يَا نَبِيَّكَ»: بدعت است هرچند موجب خروج از اسلام نیست».^۲

نیز گفته است: گمان اینکه دعا نزد قبور مستجاب است یا افضل از دعا کردن در مسجد است، بدعت و از منکرات است.^۳

ولی پاسخ همه اینها از آنچه قبلاً گفته شد روشن می‌شود، زیرا مسلمان از میت حاجت نمی‌طلبد و از میت استعانت و کمک نمی‌طلبد، و اما توسل پیدا کردن و واسطه قرار دادن بدعت و حرام نیست و دلیلی بر منع وجود ندارد بلکه دلیل بر جواز و مشروعیت وجود دارد و ما از روایات اهل بیت رسول الله ﷺ نقل نمی‌کنیم، زیرا جواز توسل و واسطه قرار دادن اولیای خدا نزد شیعه بدیهی است، و حتی دعا کردن و طلب حاجت نمودن، نزد قبر پدر و مادر از مستحبات است.^۴

بلکه از صحیح بخاری که صحیح‌ترین کتاب‌های آنها است نقل می‌کنیم:

در این کتاب آمده است:

«عن انس: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَانَ إِذَا فَحِطُوا اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ يَا نَبِيَّنَا ﷺ فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا، قَالَ: فَيُسْقَوْنَ»^۵ «در سال‌هایی که قحطی و کم‌آبی می‌شد عمر بن الخطاب برای

۱. تحفة الاخوان، ص ۲۰.

۲. مجموع فتاوی بن باز، ج ۱۳، ص ۲۸۵.

۳. مجموع فتاوی بن باز، ج ۱۳، ص ۲۸۵.

۴. به عروة الوثقی، فی مستحبات الدفن، السادس والثلاثون، طلب الحاجة عند قبر الوالدین، مراجعه شود.

۵. صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ص ۶۲۶، باب ذکر العباس بن عبدالمطلب، ح

۳۷۱۰ (راجع ۱۰۱۰).

طلب باران متوسّل می‌شد به عباس عموی رسول الله ﷺ و می‌گفت: خدایا ما متوسّل می‌شدیم به تو، به توسط پیامبرمان [رسول الله ﷺ] پس باران نازل می‌کردی و ما را سیراب می‌کردی و [اکنون که رسول الله ﷺ در بین ما نیست] متوسّل می‌شویم به تو، به توسط عموی پیامبر، پس ما را سیراب کن [راوی حدیث گوید] پس سیراب می‌شدند». یعنی توسل عمر و دیگران به عباس اثر داشت و خدا باران نازل می‌کرد. این حدیث در دو جای صحیح بخاری نقل شده است.

اگر بگویند: عمر به شخص زنده متوسّل می‌شده است و شیعیان متوسّل می‌شوند به کسانی که از دنیا رفته و از اموات هستند.

می‌گوییم: اموات خصوصاً اولیای خدا زنده و شنوا هستند و حتی آن گروه خاص هم قبول کرده‌اند که اهل قبور، سلام زائر خود را می‌شنوند و خدا روح آنها را بر می‌گرداند تا جواب سلام کننده را بدهند.

ابن تیمیه، و شاگردش ابن قیم، و ابن کثیر در تفسیرش، و شنفیطی در اضاء البیان و بن باز در مجموع فتاوی جلد ۱۳، صفحه ۳۳۵ تصریح کرده‌اند که: اموات سلام زائر را می‌شنوند و خداوند روح آنها را به آنها بر می‌گرداند تا جواب سلام کننده را بدهند.^۱

ثانیاً، عمر مگر نمی‌توانست خودش از خدا بخواهد که باران بفرستد و چرا عباس را واسطه بین خود و خدا قرار داد؟ و آیا این عمل عمر برخلاف حدیثی که روی تابلو نوشته‌اند، - (که رسول الله ﷺ فرمود: وقتی سؤال می‌کنی از خدا سؤال کن. «اذا سألت فأسأل الله») - نیست؟

ثالثاً، عمر چرا از غیر خدا کمک خواست و از غیر خدا استعانت جست؟ و حال اینکه در همان روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: وقتی استعانت می‌جوید از

خدا استعانت بجوئید؟ «و اذا استعنت فاستعن بالله».

البته اصل این مطلب صحیح نیست و قبلاً توضیح داده‌ام و آیات شریفه مانند و ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۱ و غیر آن و اینکه مقتضای خلقت انسان‌ها احتیاج به یکدیگر و استعانت از همدیگر است، مثلاً نانوا در زندگی روزمره خود نیاز به خیاط دارد و بالعکس، بازاری نیاز به کشاورز دارد و بالعکس، بیمار نیاز به پزشک دارد و ... و همه در زندگی از یکدیگر کمک می‌گیرند، و خداوند سبحان فرموده است: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾^۲ پس معنای حدیث، بر فرض صحت، این است که کسی از غیر خدا به عنوان استقلال در تأمین خواسته خود چیزی نطلبد و استعانت نجوید که این‌گونه دعا و خواستن، شرک است و معلوم است که کسی با چنین دیدی به اولیای خدا نگاه نمی‌کند و از آنها چیزی نمی‌طلبد.

و اما آیه شریفه که روی تابلو نوشته‌اند ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ﴾^۳ «و کسانی را که به جای او می‌خوانید نه می‌توانند شما را یاری کنند و نه خویشان را یاری دهند» مربوط به مشرکان است که بت‌ها را عبادت می‌کردند.

ابن کثیر در تفسیرش گفته است: «این آیه از طرف خدا، انکار بر مشرکان است که به جای عبادت خدا، عبادت اصنام و اوئان را می‌کردند، اصنام و اوئانی که مالک چیزی نیستند و قدرت بر نفع رساندن یا ضرر زدن به عبادت کنندگان‌شان را ندارند بلکه اینها جماد هستند، سپس خداوند فرموده است: ﴿لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ نَصْرًا﴾ ای لعاب‌دهیم ﴿وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ﴾ ممن اراده‌م بسوء کما کان الخلیل (ع) یکسر اصنام قومه ... [سپس ابن کثیر داستان اهانت کردن به بت‌ها و آلوده کردن آنها را به نجاست

۱. سوره بقره / ۴۵. ترجمه: «از شکیبایی و نماز یاری جوئید».

۲. سوره مائده / ۲.

۳. سوره اعراف / ۱۹۷.

توسط مسلمانان نقل کرده و می‌گوید:

مشركان عبادت می‌کردند غیر خدا را، عبادت می‌کردند بتها را و از آنها استعانت می‌جستند.^۱

بنابراین طبق تفسیر صد در صد معتبر نزد عموم اهل سنت، مقصود و معنای «تدعون» در این آیه، صدا زدن و خواندن نیست بلکه معنای آن عبادت کردن است و پرواضح است که هیچ مسلمانی اموات و اولیای خدا را عبادت نمی‌کند و لذا باید به آنها- که این آیه را در آنجا نوشته‌اند و تعریض به مسلمانان کرده که شما (العیاذ بالله) اولیای خدا را عبادت می‌کنید- گفت: این برداشت و ترجمه تفسیر به رأی و از بدعت‌ها و از تهمت‌هایی است که نزد خداوند متعال پاسخ ندارید.

در هر حال شرک این است که انسان نماز، روزه، حج، نذر و سایر اعمال عبادی را برای غیر خدا انجام دهد و معلوم و بدیهی است. مسلمانی که در ابتدای نمازش می‌گوید: ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۲ هرگز عبادت اموات و اولیای خدا را نمی‌کند.

از این بیان معلوم شد که گفتن، یا رسول الله ﷺ، یا علی علیه السلام، یا حسن و یا حسین علیه السلام و مانند اینها صدا زدن است نه عبادت، همچنین توسل به رسول الله ﷺ و سایر اولیای خدا عبادت نیست بلکه واسطه قرار دادن است همان‌طور که خدا امر کرده مسلمانان نزد رسول الله ﷺ آمده و او برایشان طلب مغفرت کند. ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۳ و همان‌گونه که عمر، عباس عموی رسول الله ﷺ را برای آمدن باران وسیله و واسطه قرار داد و همان‌گونه که فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام از آن حضرت

۱. المصباح المنیر فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، طبع دارالسلام، الریاض، ص ۵۱۹.

۲. سوره انعام / ۱۶۲.

۳. سوره نساء / ۶۴.

خواستند برایشان طلب مغفرت کند ﴿يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا﴾^۱ و همان گونه که خدا فرموده است: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۲ «از صبر و نماز [برای حلّ مشکلات خود] کمک بخواهید».

سفر زیارتی را بدعت می‌دانند

لازم به یادآوری است که گروه تندرو، اصل آمدن مسلمانان از کشورها به قصد زیارت رسول الله ﷺ و زیارت ائمه بقیع عليهم السلام و سایر اولیا و شهدا را جایز نمی‌دانند و روایتی از رسول الله ﷺ نقل کرده‌اند که فرموده است:

«لَا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثِ مَسَاجِدَ، الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِي هَذَا وَ الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»^۳ «بار سفر نبند مگر به سوی سه مسجد، مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد الاقصی».

ولی بر فرض صحت این حدیث و معنایی که آنها از آن برداشت کرده‌اند. باید گفت، پس هیچ گونه مسافرتی جایز نیست، نه زیارتی، نه سیاحتی، نه برای صله رحم، نه برای کسب علم و نه برای جهاد فی سبیل الله و نه برای منی و عرفات و نه برای جحفه و احرام از آنجا و نه برای مسجد قبا و نماز در آنجا، در صورتی که ضروری اسلام و صریح آیات و روایات است که سفر برای جهاد فی سبیل الله و برای طلب علم و برای برّو صله والدین و خویشاوندان و سایر سفرها، همه و همه واجب و مشروع و مستحب یا جایز است و همه بر خلاف این روایت است لذا یا این روایت اصلاً صحیح نیست و رسول الله ﷺ چنین چیزی نفرموده است و بر فرض صحت

۱. سورة یوسف / ۹۷.

۲. سورة بقره / ۴۵.

۳. صحیح بخاری، کتاب فضل الصلاة فی مسجد مکه و المدينة، باب فضل الصلاة فی مسجد مکه و المدينة، ح ۱۱۸۹ و صحیح مسلم، کتاب الحج، باب لا تشد الرحال الا الى ثلاث مساجد، ح ۱۳۹۷.

باید گفت: معنای این روایت مبهم و غیر قابل فهم است و علم آن به خود حضرت برمی‌گردد ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾.^۱ «پس هرگاه در امری اختلاف و نزاع داشتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به کتاب خدا و پیامبر عرضه بدارید این بهتر و نیک‌تر است.»

ضمناً در وسائل الشیعة - کتاب الصلاة، ابواب احکام المساجد، باب ۴۴، ح ۱۶ و باب ۴۶، ح ۱ - این حدیث (لا تشدد الرجال ...) از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده ولی به جای «المسجد الاقصى» «مسجد الکوفة» است. و این روایت با قطع نظر از سند، ظهور در این دارد که، سفر به سوی مساجد رجحان و استحباب ندارد به جز سه مسجد - مسجد الحرام، مسجد النبی و مسجد کوفه - و دلالت ندارد بر عدم جواز یا عدم رجحان سفر به سوی غیر مساجد (به اصطلاح، حصر اضافی است). والله العالم

سجاده حصیری و پاسخ ما

پرسش ۴۴: در مسجد النبی روی سجاده‌ای که محل سجده آن، حصیر بود نماز می‌خواندم، جوانی کنارم قرآن می‌خواند و ضمناً نگاه می‌کرد، پس از نماز اشاره به حصیر کرد و گفت: این چیست؟ و چرا روی فرش سجده نمی‌کنی؟ گفتم: پاسخ می‌دهم ولی من هم دو سؤال از شما دارم که باید پاسخ دهی، گفت: مانعی ندارد.

پاسخ: به او گفتم: در کتاب‌های شما آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله سجاده حصیری پهن می‌کرد و روی آن نماز می‌خواند^۲ و ما یقین داریم آن حضرت روی این

۱. سوره نساء / ۵۹.

۲. ... ذکر مصلی النبی صلی الله علیه و آله باللیل: روی عیسی بن عبدالله عن ابیه، قال: «کان رسول الله صلی الله علیه و آله بطرح حصیراً کل لیلۃ إذا انکف الناس ورأیت علیاً کرم الله وجهه ثم یصلی صلاة اللیل ...» التاریخ القویم لمکة و بیت الله الکریم، تألیف: محمد طاهر الکردی المکی: المجلد الثالث. الجزء السادس، ص ۳۴۸ (ضمن

فرش‌ها نماز نخوانده و بر اینها سجده نکرده است، چون این فرش‌ها نبوده و حدود پنجاه سال قبل از مواد نفتی درست شده است، بنابراین سجده بر حصیر یقیناً صحیح است ولی صحت سجده بر این فرشها مشکوک، بلکه بدعت است و هر بدعتی ضلالت و گمراهی و در جهنم است.

دستش را گذاشت روی فرش‌ها و باتندی و نوعی عصبانیت گفت: روی این فرش‌ها سجده کنید و راه مستقیم بروید، راه بهشت مستقیم است.

گفتم: سجده بر این حصیر چه اشکالی دارد و کجای آن غیر مستقیم است؟ آیا سجده بر حصیر که رسول الله ﷺ بر آن سجده می‌کرده غیر مستقیم است؟ او نگاه به حصیر کرد و حرفی نزد. چون نمی‌توانست بگوید سجده بر آن صحیح نیست.

سپس گفتم: سجده بر حصیر عمل و سنت رسول الله ﷺ بوده و یقیناً صحیح است ولی سجده بر فرش لا اقل مشکوک است و ما به آنچه یقینی است عمل می‌کنیم، ما بگونه‌ای که رسول الله ﷺ عمل کرده عمل می‌کنیم، ما «شیعیان» فقه و کیفیت انجام عبادات خود را از کتاب خدا و سخنان رسول الله ﷺ و اهل بیت آن حضرت گرفته و به طوری که آنها فرموده‌اند عمل می‌کنیم، و حدیث ثقلین را خواندم، پس از آن گفتم:

در روایات ما آمده است که شخصی - به نام هشام بن الحکم - به امام جعفر صادق علیه السلام گفت: به من خبر ده که بر چه چیز سجده جایز است و بر چه چیز جایز نیست؟ فرمود: سجده جایز نیست مگر بر زمین و بر چیزی که از زمین می‌روید، جز روییدنی که خوردنی یا پوشیدنی باشد.

هشام بن الحکم به آن حضرت گفت: فدایت شوم علت این امر چیست؟

فرمود: علتش این است که سجده خضوع برای خدای عزوجل است و سزاوار نیست بر چیزی که خوردنی و پوشیدنی است سجده نمود، بجهت اینکه ابناء دنیا - دنیاپرستان - بنده چیزهایی هستند که می‌خورند و می‌پوشند و سجده کننده در حال سجده، خدای عزوجل را عبادت می‌کند، پس سزاوار نیست پیشانی خود را بر معبود - چیز مورد علاقه - دنیاپرستان مغرور، قرار دهد.^۱

پس از اشاره به مضمون این روایت، آن جوان سر به زیر انداخت و در فکر فرو رفت. به او گفتم: اکنون دو سؤال از شما دارم.

اول اینکه: چرا بر این فرش‌ها سجده می‌کنید و حال اینکه در صحیح بخاری است که رسول الله ﷺ فرمود: برای من زمین محل سجده و تیمم قرار داده شده است: «جعلت لی الأرض مسجداً و طهوراً».^۲

دوم اینکه: چرا در هنگام سلام نماز روی خود را از قبله بر می‌گردانید و حال اینکه خداوند سبحان، در قرآن کریم - خطاب به رسول الله ﷺ و مسلمانان - فرموده است: روی خود را به سوی مسجد الحرام کن و هر جا باشید روی خود را به سوی آن بگردانید: ﴿قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾.^۳

او پاسخ داد که: فرش‌ها از زمین است و سجده بر آنها سجده بر زمین محسوب می‌شود و فرق نمی‌کند.

راجع به سؤال دوم گفتم: در فقه ما «اهل سنت» ثابت شده که در حال سلام نماز صورت را به طرف راست و چپ برگردانیم و سلام دهیم و علت آن را نمی‌دانم. گفتم: اولاً فرش زمین نیست و این فرش‌ها از نفت درست شده و چنانچه مانند ما

۱. وسائل الشیعة: ابواب ما یسجد علیه، باب ۱، ح ۱.

۲. صحیح بخاری: کتاب التیمم، باب ۱، ح ۳۵۵.

۳. سوره بقره / ۱۴۴.

«شیعیان» بر حصیر یا بر سنگ‌های کف مسجد سجده کنید یقیناً صحیح است، ثانیاً قرآن دستور داده که صورت خود را بسوی مسجدالحرام کنید و شما بر خلاف عمل می‌کنید و صورت خود را از مسجدالحرام بر می‌گردانید و این امر موجب بطلان نماز می‌شود.

گفت: ما به فقه خود عمل می‌کنیم و من نمی‌دانم.
گفتم: همان گونه که شما فقه دارید ما نیز فقه داریم، با این تفاوت که فقه ما فقه اهل بیت رسول الله ﷺ است، همان اهل بیتی که رسول الله ﷺ آنها را مرجع دینی معرفی کرده و مسلمانان را به آنها ارجاع داده.
آن جوان پس از این صحبت‌ها در فکر فرو رفت و حرفی نزد، لذا او را دعا کردم و گفتم: خدا همه را به راه مستقیم هدایت کند و خدا حافظی کردیم.

اشکال آنها به گرفتن خمس و پاسخ ما

پرسش ۴۵: در مدینه منوره عده‌ای به عنوان اشکال و اعتراض می‌گفتند: شما «روحانیون» به مردم می‌گویید به درآمدها و اموالتان خمس تعلق می‌گیرد و از آنها خمس می‌گیرید.

در پاسخ گفتم: اینکه می‌گویید شما «روحانیون» به مردم می‌گویید خمس بدهند، خیر، ما نمی‌گوییم بلکه خدا در قرآن همه مسلمانان را مخاطب قرار داده و با تأکید زیاد فرموده است:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ أَمْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱. «بدانید هرگونه بهره و فایده‌ای به دست آوردید یک‌پنجم آن برای خدا و برای پیامبر و برای خویشان پیامبر، و یتیمان و مسکینان و

واماندگان در راه است، اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه، (با ایمان و بی‌ایمان) نازل کردیم، ایمان آورده‌اید، و خداوند بر هر چیزی تواناست».

همچنین در معتبرترین کتاب‌های شما «اهل تسنن» خمس از فرائض شمرده شده و پرداخت خمس از دین و دین داری دانسته شده است.

در صحیح بخاری، یک کتاب مستقل، به اسم «کتاب فرض الخمس» نوشته شده و موجود است، در این کتاب، بیست باب مطرح گردیده و روایات فراوانی مربوط به خمس و وجوب پرداخت و مصرف آن جمع آوری شده است.

باب دوم این کتاب چنین است: باب: «أداء الخُمس مِنَ الدِّينِ» «پرداخت خمس از دین است».

سپس از ابن عباس نقل کرده که گفت: هیأت اعزامی (نمایندگان) قبیله عبد القیس خدمت رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای رسول خدا، بین ما و شما، کفار مُضَر قرار دارند و ما نزد تو نمی‌آئیم مگر در ماه حرام (که مردم از امنیت عمومی برخوردارند) پس به ما دستوری بده تا به آن عمل کنیم و به آنان که با ما نیامده و پشت سرما هستند (از ما حرف شنوی دارند) بیاموزیم.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: شما را به چهار چیز امروز از چهار چیز نهی می‌کنم: ایمان به خدا و شهادت به لا اله الا الله و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات و روزه رمضان و اینکه خمس هرگونه در آمد و بهره‌ای را که به دست آوردید پرداخت کنید ...^۱

۱. باب: أداء الخُمس مِنَ الدِّينِ

۳۰۹۵- حدثنا أبو النعمان: حدثنا حماد عن أبي جمره الضبي قال: سمعت ابن عباس رضي الله عنهما يقول: قدم وفد عبد القيس فقالوا: يا رسول الله، إنا هذا الحي من ربيعة بيننا وبينك كفار مُضَر، فلما نصل إليك إلّا في الشهر الحرام، فمرنا بأمرنا أخذ به وندعو إليه مَنْ وراءنا، قال: «أمركم بأربع وأنهاركم عن أربع: الإيمان بالله، شهادة أن لا إله إلا الله - وعقد بيده - وإقام الصلاة، وإيتاء الزكاة، وصيام رمضان، وأن

اشکال آنها به گرفتن خمس و پاسخ ما ۳۸۹

و اما اینکه به ما می‌گویید: چرا خمس می‌گیرید و گویا گمان می‌کنید گرفتن خمس و آن را به مصرف شرعی آن رساندن خلاف شرع و عیب است. پس باید بدانید که چنین نیست بلکه شرعاً مطلوب و بسیار مفید و پسندیده است تا آنجا که خداوند متعال به شخص پیامبر ﷺ امر می‌کند که از اموال مؤمنان صدقه (بدهی مالی) بگیرد تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهد و به آنها (هنگام گرفتن بدهی مالی) دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنها است و خداوند شنوا و دانا است» ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱.

بنابراین گرفتن بدهی مالی مردم و آن را به مصرف شرعی رساندن عیب نیست. خلاصه اینکه برای آنها ثابت کردم که وجوب خمس اجمالاً مسلم و از ضروریات اسلام است و انکار آن انکار قرآن و سنت قطعی رسول الله و موجب کفر است و کسی نمی‌تواند اصل وجوب خمس را زیر سؤال ببرد هر چند در متعلق و مصرف آن اختلاف وجود دارد.

برخی از آنها می‌گفتند: آیه شریفه شامل هر غنیمت و فائده‌ای نمی‌شود بلکه مراد از آن خصوص غنائم جنگی است.

پاسخ دادم که: اولاً به چه دلیل چنین حرفی را می‌زنید و برفرض که در اطلاق و دلالت آیه مبارکه شک و شبهه کنید در روایتی که از صحیح بخاری نقل کردم نمی‌توانید شک و شبهه کنید، زیرا آن روایت هیچ ارتباطی به جنگ و غنائم جنگی ندارد و پیامبر اکرم ﷺ به طور ابتدایی امر فرمود خمس هرگونه فایده و بهره‌ای را

⇒

تَوَدُّوا لِلَّهِ خُمُسَ مَا غَنَمْتُمْ، وَأَنهَآكُمُ عَنِ الدَّبَاءِ، وَالنَّقِيرِ، وَالْحَنَئِمِ، وَالْمَزَفَةِ». راجع: ۵۳. صحیح بخاری:

کتاب فرض الخمس، باب ۲، ص ۵۱۳.

۱. سوره توبه / ۱۰۴.

بپردازید، و خمس را در ردیف ایمان بخدا و نماز و روزه و زکات قرارداد. همچنین علاوه بر آیه شریفه، در کتاب‌های شیعه، روایات زیادی وجود دارد که از اهل بیت پیامبر ﷺ صادر شده و در آنها سفارش و تأکید بر پرداختن خمس شده و آثار و فواید آن را بیان فرموده‌اند.

و در برخی از آنها آمده است که: «اگر کسی از پرداخت یک درهم یا کمتر از آن امتناع کند در زمره ظالمین به پیامبر اکرم ﷺ و ذریه آن حضرت است»^۱.

همچنین در یک روایت آمده است که حضرت امام رضا (ع) در جواب نامه یکی از تجار فارس مرقوم فرمودند: «... همانا ما به وسیله خمس می‌توانیم دین را تقویت و یاری نموده و نیازهای کسانی که سرپرستی آنها به عهده ماست و نیازهای شیعیان را تأمین کنیم و آبروی خود را در برابر دشمنان حفظ نماییم؛ پس خمس را از ما دریغ نکنید و خودتان را از دعای ما محروم نسازید، و بدانید که پرداختن خمس موجب گشایش رزق و وسعت در آمد شما و مغفرت و پاک شدن شما از گناه و ذخیره آخرتتان خواهد بود. مسلمان کسی است که به آنچه با خدا پیمان بسته وفا کند، نه اینکه با زبان اقرار کند و در دل و عمل مخالف باشد»^۲.

کیفیت پوشیدن لباس احرام و طواف

پرسش ۴۶: چرا ما «شیعیان» در حال طواف، جامه احرام را بر دوش می‌اندازیم به طوری که دو شانه و دو بازو پوشیده می‌شود و با آرامش طواف می‌کنیم ولی عده‌ای از مردان اهل تسنن در حال طواف جامه احرام را از زیر بغل راست بر شانه چپ می‌اندازند، به طوری که شانه راست آنها برهنه می‌ماند و شانه چپ پوشیده می‌شود، همچنین برخی از آنان در حال طواف هروله

۱. وسائل الشیعة، ابواب الانفال، باب ۳.

۲. وسائل الشیعة، کتاب الخمس، باب ۱، از ابواب ما یجب فیه الخمس، ح. ۵.

می‌کنند؟ (تند حرکت می‌کنند).

پاسخ: عده‌ای از اهل تسنن بر مردها مستحب می‌دانند که در حال طواف جامه احرام را به گونه‌ای که در بالا گفته شد، بپوشند و در چند شوط از طواف‌های واجب هروله کنند.^۱ و ظاهراً منشأ این گونه طواف انجام دادن، دستور رسول الله ﷺ است که در سال هفتم هجرت، عمره القضاء انجام داد و همینکه با اصحاب وارد مسجد الحرام شدند مشرکین در اطراف مسجد نگاه می‌کردند، برای اینکه مشرکین، احساس ضعف و بی حالی در مسلمانان نکنند، رسول الله ﷺ به اصحاب دستور داد، جامه احرام را از زیر بغل راست بر دوش چپ بپندازند و هروله کنند (تند حرکت کنند) لیکن طواف با این کیفیت فقط در عمره القضاء انجام شد، آن هم به منظور اینکه مبدا دشمن خیال کند مسلمانان مبتلا به ضعف و خستگی هستند و رسول الله ﷺ در حجة الوداع آن گونه طواف نکرد و به آن دستور نداد، ائمه علیهم السلام نیز آن گونه طواف نکرده و آن را مردود دانسته‌اند، اما عده‌ای از اهل تسنن همان کیفیت عمره القضاء را دنبال کرده و می‌کنند.^۲

آهسته گفتن تلبیه و دعاها

پرسش ۴۷: چرا ما «شیعیان» در میقات‌ها، خصوصاً در مسجد شجره، هنگام محرم شدن، دعاها و تلبیه‌ها را با صدای بلند می‌خوانیم و گاهی به صورت دسته جمعی آنها را تکرار می‌کنیم؟ چرا تلبیه و دعاها را بلند می‌خوانیم؟ در حال طواف دعاها را بلند و گاهی مرد وزن به طور هماهنگ فریاد می‌زنیم؟ در سعی نیز عده‌ای چنین عمل می‌کنند، در صورتی که این امر موجب حواس‌پرتی و تضییع حقوق دیگران می‌شود، از سویی اهل تسنن اکثراً آرام و بدون سرو صدا محرم

۱. الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، کتاب الحج، سنن الطواف و واجباته، ص ۶۵۵.

۲. به وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۲۸: کتاب الحج، ابواب الطواف، باب ۲۹، مراجعه شود.

می‌شوند، و طواف و سعی می‌کنند و از رفتار ما ناراحت و گاهی اعتراض می‌کنند، آیا عمل ما مستند شرعی دارد؟ آیا دعاها و تلبیه‌ها را در میقات و غیر آن بلند خواندن و با صدا گفتن استحباب دارد؟

آیا زن‌ها در موقع محرم شدن تلبیه را بلند بگویند به طوری که صدای آنان را مردان نامحرم بشنوند، اشکال ندارد؟

پاسخ: این‌گونه رفتارها مبنای فقهی نداشته و توصیه ما نیز آن است که در میقات‌ها و در حال طواف و سعی، تلبیه‌ها و دعاها را آرام و بدون سرو صدا انجام دهند، ولی متأسفانه در اثر بی‌توجهی و چه بسا به دلیل اینکه این‌گونه محرم نمودن و دعاها را در میقات و غیره با سرو صدا تکرار کردن از لوازم شغل دست‌اندرکاران تلقی شده، لذا کمتر به آداب تلبیه و دعا خواندن توجه می‌شود، در هر حال لازم است این پرسش مورد توجه قرار گیرد و درباره آن بحث و بررسی شود خصوصاً نسبت به تلبیه گفتن بانوان. در اینجا به طور خلاصه جوانب این پرسش را بررسی و خوانندگان محترم را به امور ذیل توجه می‌دهم:

الف) افضل یا احوط آن است که تلبیه را در میقات آهسته بگویند.

راجع به بلند گفتن تلبیه، مرحوم سید رحمته‌الله در عروة الوثقی^۱ بعد از نقل اقوال در رابطه با تأخیر تلبیه از میقات و بعد از اشاره به وجه جمع بین اخبار- فرموده است: «افضل آن است که در میقات مدینه، تلبیه را هنگام نیت و پوشیدن دو جامه احرام، آهسته بگویند و بلند گفتن تلبیه را تا رسیدن به بیدا تأخیر بیندازند و وقتی به زمین بیدا- که یک میل (حدود دو کیلومتر) از ذی الحلیفه به طرف مکه واقع است- رسیدند، صداها را به تلبیه بلند کنند «فالأفضل ان یأتی بها (ای بالتلبیه) حین النية و لبس الثوبین سرّاً و یؤخر الجهر بها الى المواضع المذكورة...».

۱. کتاب الحج، کیفیت الاحرام، مسأله ۲۰.

آهسته گفتن تلبیه و دعاها ﴿۳۹۳﴾

مرحوم امام علیه السلام در حاشیه عروة، به جای «الافضل» فرموده است: «بل الاحوط».
مرحوم آقای گلپایگانی علیه السلام فرموده است: «الافضلية غير معلومة نعم هو احوط».
مرحوم آقای خوئی علیه السلام فرموده است: «لم تظهر افضلية التعجيل وان كان هو الأحوط ولا يبعد افضلية التأخير». (البته این احتیاط استحبابی است).

همچنین مرحوم آقای خوئی علیه السلام در مناسک فارسی مسأله ۱۸۵ فرموده است:
... احتیاط این است که از جایی که احرام می بندد فوراً تلبیه را آهسته بگوید و از جاهایی که گفته شد بلند بگوید.^۱

ب) راجع به تلبیه گفتن بانوان و شنیدن نامحرم از مرحوم آیت الله گلپایگانی علیه السلام سؤال شده که «اگر زن تلبیه را در موقع محرم شدن بلند بگوید، به طوری که اجنبی بشنود جایز است یا نه؟ و بر فرض عدم جواز، باطل است یا نه؟»

آن مرحوم چنین جواب داده است: «اگر با شنیدن اجنبی جهر به تلبیه کرده، احوط لزومی اعاده است» (آداب و احکام حج، ص ۱۴۶، پرسش و پاسخ ۳۴۲)
برخی دیگر از مراجع فرموده اند: «و اما زن در هیچ حال و جایی، از او خواسته نشده که صدای خود را به تلبیه بلند کند».

برخی دیگر فرموده اند: «چنانچه صدای آنها مهیج» باشد احتیاط در آهسته گفتن است».

ج) راجع به دعا خواندن با صدای بلند، خداوند متعال فرموده است: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾^۲ «خدای خود را با حال فروتنی و گریه و مخفیانه و آهسته بخوانید که خداوند هرگز تجاوز کاران را دوست نمی دارد».

۱. «قد حکى عن صاحب الحدائق لزوم تأخير التلبية عن مسجد الشجرة الى البیداء بصورة الفتوى او الاحتياط

اللزومی وعن كاشف اللثام احتمال تأخيرنية الاحرام الى البیداء»، تفصیل الشریعة، ج ۳، ص ۲۰۰.

۲. اعراف / ۵۵.

همچنین خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: ﴿وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ﴾؛^۱ یاد کن خدای خود را در دل خود، از روی فروتنی و زاری و ترس، با صدای آرام و آهسته، در بامداد و شامگاه.

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «خَيْرُ الدُّعَاءِ (الدَّكْرِ) الْخَفِيُّ وَ خَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي».^۲ «بهترین دعا و ذکر دعایی است که در خفا و به طور پنهانی انجام شود و بهترین روزی آن است که به اندازه کفاف باشد».

و از حضرت رضا علیه السلام نقل است که فرمود: «دَعْوَةُ الْعَبْدِ سِرًّا دَعْوَةٌ وَاحِدَةٌ تَعْدِلُ سَبْعِينَ دَعْوَةً عَلَانِيَةً»^۳ «یک دعای پنهانی بنده، معادل هفتاد دعای علنی است».

و فرمود: «دَعْوَةُ تَخْفِيهَا أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ سَبْعِينَ دَعْوَةً تُظْهِرُهَا»؛^۴ «یک دعای مخفی نزد خدا افضل است از هفتاد دعای علنی».

همچنین روایت شده که مردم با صدای بلند دعا می‌خواندند و ذکر می‌گفتند، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ، بِهِ خُودَ آيِيد (فَكَرْ كُنَيْد) نَاشِنُوا وَ غَايِبَ رَا كَه نَمِي خَوَانِيْد، بَلَكِه كَسِي رَا مِي خَوَانِيْد كَه شَنُوا وَ نَزْدِيَك وَ بَا شَمَا اسْت».^۵

(د) راجع به لزوم رعایت حقوق دیگران، از آیات و روایات فوق الذکر روشن شد که دعای آرام و آهسته به مراتب افضل از دعا خواندن با صدای بلند و به صورت

۱. اعراف / ۲۰۵.

۲. نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۲۱.

۳. کافی، ج ۲، باب اخفاء الدعاء، ص ۴۷۶.

۴. کافی، ج ۲، باب اخفاء الدعاء، ص ۴۷۶.

۵. عن أبي موسى، قال: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي سَفَرٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَجْهَرُونَ بِالتَّكْبِيرِ: فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «أَيُّهَا النَّاسُ، ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، أَنْكُمْ لَيْسَ تَدْعُونَ اصْمَ وَلَا غَائِبًا، أَنْكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا وَهُوَ مَعَكُمْ» صحيح مسلم، كتاب الذكر والدعاء والتوبة، باب ۱۳: استحباب خفض الصوت بالذكر، ح ۳۷۰۳ - والمصباح المنير، ص ۴۸۱ نقلاً عنه وعن فتح الباری.

توصیه امام حسن عسکری علیه السلام به شیعیان ۳۹۵

دسته جمعی است، علاوه بر این رعایت حقوق مردم از دعا خواندن با سر و صدا مهم تر است و خداوند متعال راضی نیست با خواندن دعا، همراه با سر و صدا، دیگران ناراحت شوند، حواس سایرین پرت شود، و چگونه می خواهیم با دعایی که مرضی خدا نیست، رضایت او را جلب و به وسیله آن به بارگاهش راه یابیم؟

توصیه امام حسن عسکری علیه السلام به شیعیان

آن حضرت خطاب به عموم شیعیان فرمودند: توصیه می کنم شما را به پرهیزکاری و ورع در دین و کوشش در راه خدا و راستگویی و ادای امانت بر هر که پیش شما امانت گذاشت، خوب باشد یا بد، و نیز توصیه می کنم شما را به طول دادن سجده، و خوبی با همسایه، زیرا همه اینها را محمد صلی الله علیه و آله [از طرف خدا] آورده است. در نماز جماعت اهل تسنن شرکت کنید و به تشییع جنازه آنان بروید و بیمارشان را عیادت نمایید و حقوقشان را بپردازید، زیرا چنانچه شما در دین خود ورع داشتید و راستگو شدید و ادای امانت کردید و با مردم خوش خلقی کردید، می گویند: این شیعه است و این رفتار و گفتار شما مرا خوشحال و مسرور می کند. پرهیزکاری خدا را داشته و برای ما زینت باشید و عیب نباشید، هر دوستی و محبت را به سوی ما جلب کنید و هر عیب و بدی را از ما دفع کنید، زیرا هر خوبی که در حق ما گفته شود ما اهلش هستیم و هر بدی که به ما نسبت داده شود ما از آن دور و برکناریم، ما را در کتاب خدا حقی است و آن خویشاوندی رسول الله صلی الله علیه و آله است، و تطهیر از خدا است [اشاره به آیه تطهیر است] هر که غیر از ما، آن را ادعا کند پس دروغگو است، زیاد به یاد خدا و قیامت باشید و زیاد قرآن بخوانید و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله بفرستید؛ زیرا که درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله ده حسنه دارد، آنچه را که به شما وصیت کردم رعایت کنید، و شما را به خدا سپردم، و به شما سلام می رسانم. «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَالْوَرَعِ فِي دِينِكُمْ، وَالْإِجْتِهَادِ لِلَّهِ وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ

أَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى مَنْ ائْتَمَنَكُمْ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، وَ طَوَّلِ السُّجُودَ، وَ حُسِّنِ الْجَوَارِ، فِيْهِذَا جَاءَ مُحَمَّدٌ ﷺ، صَلُّوا فِي عَشَائِرِهِمْ، وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ، وَ عُوذُوا مَرْضَاهُمْ، وَ أَدُّوا حُقُوقَهُمْ، فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذَا وَرَعَ فِي دِينِهِ، وَ صَدَقَ فِي حَدِيثِهِ، وَ أَدَّى الْأَمَانَةَ، وَ حَسَّنَ خُلُقَهُ مَعَ النَّاسِ، قِيلَ: هَذَا شِيعِيٌّ فَيَسْرُتُنِي ذَلِكَ. اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا زَيْنًا، وَ لَا تَكُونُوا شَيْنًا، جَرُّوا إِلَيْنَا كُلَّ مَوَدَّةٍ، وَ اذْفَعُوا عَنَّا كُلَّ قَبِيحٍ، فَإِنَّهُ مَا قِيلَ فِينَا مِنْ حَسَنِ فَتَحْنُ أَهْلَهُ، وَ مَا قِيلَ فِينَا مِنْ سُوءٍ فَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ، لَنَا حَقٌّ فِي كِتَابِ اللَّهِ، وَ قَرَابَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ تَظْهِيرٌ مِنَ اللَّهِ، لَا تَدَّعِيهِ أَحَدٌ غَيْرُنَا إِلَّا كَذَابٌ. أَكْثَرُوا ذِكْرَ اللَّهِ، وَ ذَكَرُوا الْمَوْتَ، وَ تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ، وَ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ عَشْرُ حَسَنَاتٍ، اخْفَظُوا مَا وَصَّيْتُكُمْ بِهِ، وَ اسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهُ، وَ أَقْرَأْ عَلَيْكُمْ السَّلَامَ.^۱

خلق نیک مالک اشتر

روزی مالک اشتر رضی الله عنه در بازار کوفه می‌گذشت، در حالی که لباس و عمامه‌ای فقیرانه بر تن و بر سر داشت، مردی نادان که او را نمی‌شناخت، از روی اهانت و تمسخر چیز کثیف و آلوده‌ای به آن جناب پرتاب کرد، مالک چیزی نگفت و گذشت، شخصی که مالک را می‌شناخت، از آن مرد پرسید، آیا فهمیدی به چه کسی جسارت و اهانت کردی؟ گفت خیر. گفت این شخص مالک اشتر، یار و سردار بزرگ سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام است، ترس و لرز، آن مرد را فرا گرفت و به منظور عذرخواهی در پی مالک رفت، دید وی وارد مسجد و به نماز ایستاد، چون از نماز فارغ شد، خود را روی پای مالک انداخت که ببوسد و از جسارت به او عذرخواهی و طلب عفو کرد، مالک فرمود: باکی بر تو نیست، به خدا سوگند داخل مسجد نشدم مگر آنکه برای تو استغفار کنم.^۲ والحمد لله رب العالمین و صلّ علی محمد و آله الطاهرين.

۱. تحف العقول، و بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۷۲.

۲. سفینه البحار، ج ۴، واژه شَتَرَ، ص ۳۸۲.

به ضمیمه بخشی از تأدیب الصبیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.^۱
قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ خَيْرَ نِسَائِكُمْ... الْعَفِيفَةُ...».^۲

بلوغ دختران موضوعی است که در رابطه با آن مسائل متعددی مطرح و
سؤال‌های زیادی شده و پاسخ برخی از آنها به تناسب پرسش و پرسش‌کننده داده

۱. این رساله در سال ۱۳۷۹ چاپ و در سال ۱۳۸۱ تجدید چاپ و اکنون ضمیمه این مجموعه گردید.

۲. «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ إِنَّ خَيْرَ نِسَائِكُمُ الْوَلُودُ الْوُدُودُ الْعَفِيفَةُ الْعَزِيزَةُ فِي أَهْلِهَا الدَّلِيلَةُ مَعَ بَعْلِهَا الْمُتَبَرِّجَةُ مَعَ زَوْجِهَا
الْحَصَانُ عَلَى غَيْرِهِ الَّتِي تَسْمَعُ قَوْلَهُ وَتُطِيعُ أَمْرَهُ وَإِذَا خَلَا بِهَا بِذَلَّتْ لَهُ مَا يَرِيدُ مِنْهَا وَلَمْ تَبْدَلْ كِتَبْدَلِ الرَّجُلِ»
(وسائل الشیعة، ج ۱۴، ابواب مقدمات النکاح، ب ۶، ص ۱۴).

پیامبر ﷺ فرمود: بهترین زنان شما زنی است که ولود (فرزندآور)، مهربان و با عفت باشد و نزد کسان
خود عزیز و نزد شوهر فروتن و متواضع باشد. زینت خود را برای شوهر ظاهر و از دیگران بپوشاند و حرف
شوهر را گوش و امرش را اطاعت کند، وقتی که شوهر با او خلوت کند آنچه از او بخواهد مضایقه نکند و
مانند مردان ترک زینت نکند.

شد، ولی اینجانب احساس کردم مسأله نیاز به توضیح دارد، لذا مسائل را به صورت سؤال و جواب تنظیم و با توضیحاتی مختصر و متناسب با فهم عموم، و در ضمن آن روایات و مطالبی در سطح بالاتر برای هموعان محترم خود تهیه و بصورت مجموعه حاضر در اختیار خوانندگان عزیز و گرامی قرار دادم.

ضمناً راجع به تربیت و تنبیه و کتک زدن کودکان سؤالی مطرح شد که این جانب آن را از نظر روایات و آراء فقهای بزرگ از بدو غیبت کبری تا عصر حاضر بررسی کردم که علاوه بر روشن شدن حکم مسأله بر همگان معلوم شود که فقهای امامیه رضوان الله تعالی علیهم در طول تاریخ تشیع عنایت و توجه خاصی نسبت به مسائل مربوط به کودکان داشته و دارند، و توهّم نشود که این گونه مسائل از دید آنها مخفی بوده یا نسبت به آنها بی تفاوت و بدون توجه گذشته اند.

این مجموعه در سال ۱۳۷۲ به صورت جزوه ای عربی به نام «تأدیب الصبیان» تهیه شده که تاکنون موفق به چاپ و نشر آن نشده ام اما برادر عزیزمان جناب حجة الاسلام آقای فرقانی دام عزه زحمت کشیده، بخشی از آن را که مناسب این رساله بود ترجمه کردند و ضمیمه شد که از لطف ایشان تشکر و توفیقات بیشترشان را از خداوند متعال مسألت می دارم.

بلوغ و نشانه های آن

سؤال ۱: بلوغ دختر و پسر چگونه و در چند سالگی مکلف می شوند؟

جواب: بلوغ و مکلف شدن پسر به یکی از سه چیز مشخص می شود:

۱. کامل شدن ۱۵ سال قمری که ۱۶۳ روز و ۶ ساعت از ۱۵ سال شمسی کمتر است.

۲. روییدن موی خشن و زبرد در زیر شکم (بالای عورت).

۳. بیرون آمدن منی چه در خواب و چه در بیداری.

و بلوغ و مکلف شدن دختر به یکی از سه چیز محقق می شود:

۱. تمام شدن نُه سال قمری که ۹۷ روز و ۲۲ ساعت و ۴۸ دقیقه از نُه سال شمسی کمتر است.

۲. روییدن موی خشن و زبر در زیر شکم (بالای عورت).

۳. بیرون آمدن منی چه در خواب و چه در بیداری.

دلیل اینکه این دو نشانه اخیر نیز علامت بلوغ دختر است، اجماع می‌باشد، لذا بعضی متعرض این دو نشده‌اند^۱ و بالغ شدن دختر در این سن، که آن را بلوغ سنی می‌گویند، به این معنا است که (طبق روایات معتبر و متعددی که از پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم‌السلام رسیده) دختر وقتی به این سن و سال رسید موضوع حکم شرع قرار می‌گیرد و مکلف می‌شود، یعنی موظف می‌شود که بدن خود را از نامحرم بپوشاند، نمازش را بخواند و دیگر وظایف دینی را در صورت وجود سایر شرایط مربوطه عمل و رعایت کند، خواه به نظر عرف و لغت بالغه و رسیده باشد یا نباشد، خواه صدق کند که بالغه است یا صدق نکند، و این مقاله همین مطلب را تبیین می‌کند.^۲

سؤال ۲: آیا بین دو عنوان بلوغ و رشد تفاوتی وجود دارد و رشد به چه معنا است؟

جواب: بلی بین آنها تفاوت هست، بلوغ با تحقق یکی از نشانه‌هایی که در پاسخ سؤال ۱ بیان شد، محقق و ثابت می‌شود ولی رشد و رشید در مقابل سفه و

۱. به توضیح المسائل مراجع، ج ۲، کسانی که نمی‌توانند در مال خود تصرف کنند، م ۲۲۵۲ و به تحریر و منهاج، کتاب الحجر مراجعه شود.

۲. سال قمری از اول محرم شروع و به آخر ذی حجه ختم می‌شود و هر ماه قمری ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه است و یک سال قمری ۳۵۴ یا ۳۵۵ شبانه روز می‌باشد. سال شمسی از اول فروردین شروع و به آخر اسفند ختم می‌شود و شش ماه اول سال هر ماه ۳۱ روز و ۵ ماه بعد هر ماه ۳۰ روز و ماه اسفند در سالهای عادی ۲۹ روز و در سال کبیسه ۳۰ روز می‌باشد. روی این محاسبه هر سال شمسی ۱۱ روز بیشتر از سال قمری خواهد بود و چون ملاک عبادات و تکالیف شرعیه از نظر قرآن و روایات، ماه‌های قمری است لذا بلوغ شرعی که اول تکلیف است به حساب قمری تعیین شده است.

سفیه به کار می‌رود و رشد به معنای قدرت تشخیص مصالح و مفاسد و منافع و مضار است و شرعاً به کسی رشید گفته می‌شود که اموال خود را ضایع و فاسد نکند و توان حفظ و استفاده صحیح از آنها را داشته باشد و داد و ستدهای خود را به نفع و مصلحت خویش انجام دهد، و متوجه مفاسد و ضرر و زیان‌های مربوط به خود باشد.

سؤال ۳: آیا کسی که بالغ شد رشید هم هست؟ و آیا کسی که حکم رشد او صادر شده لزوماً بالغ هم هست؟

جواب: خیر، ملازمه‌ای بین بلوغ و رشد وجود ندارد بلکه ممکن است کسی بالغ باشد ولی رشید نباشد و یا رشید باشد ولی بالغ نباشد. و ملاک هریک همان است که قبلاً بیان شد.

معنا و مفهوم بلوغ

سؤال ۴: در توضیح المسائل، مسائل مربوط به «کسانی که نمی‌توانند در مال خود تصرف کنند» آمده است:

«یکی از نشانه‌های بلوغ دختر تمام شدن نه سال قمری است» سؤال این است که: اولاً معنا و مفهوم بلوغ چیست؟ و ثانیاً آیا دختر واقعاً در این سن بالغ و مکلف می‌شود؟

جواب: بلوغ به معنای رسیدن است، و به طور کلی هر چیزی بلوغ و رسیدنی دارد، و آن هم مقول به تشکیک و دارای مراتب قوت و ضعف و فعلیت و شأنیّت است. و بلوغ انسان به معنای گذر از دوران کودکی و رسیدن به مرز کمال و ورود به رتبه مردان و زنان است. بلوغ انسان رسیدن به مرحله‌ای از سن و سال است که با رسیدن به آن مرحله تمایلات جنسی و تغییرات روحی و عاطفی در او آشکار و رو به رشد و تکامل می‌گذارد. و از آنجا که این مرحله مرحله کمال و نشاط

روحی و معنوی است، و از سویی آمادگی و تمکن از توالد و تناسل حاصل می‌شود، لذا انسان را بالغ و رسیده می‌خوانند. و در این زمان تکالیف الهی متوجه او می‌شود، و موظف به انجام فرایض و مخاطب به خطاب ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ و ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ...﴾ می‌گردد.

از این جهت سزاوار و مناسب است که از خداوند متعال سپاسگزاری کرده، و از اینکه او را به سرحد قابلیت تکلیف و در زمره انسان‌های کامل قرار داده شکرگزاری کند. و بجاست که اولیای محترم برای فرزندان تازه بالغ خود به پاس این نعمت بزرگ مجلس جشن و سرور تشکیل داده و به آنها تبریک بگویند. به هر حال بلوغ، رسیدن به این مرحله و ورود در این رتبه است، و معلوم است که دختر زودتر از پسر به این مرحله و درجه می‌رسد، که در این سن واجب است خود را از نامحرم پيوشانند، مسأله محرم و نامحرمی را رعایت کند، نمازش را بخواند، در صورت قدرت و عدم ضرر، روزه بگیرد، و سایر احکام شرعی را طبق شرایط آن رعایت کند. ضمناً دلیل اینکه دختر در نه سالگی به سن بلوغ و تکلیف می‌رسد عمدتاً روایات مستفیضة معتبره است، و روایتی که برخلاف این حکم نقل شده از جهت سند و دلالت مخدوش، و از نظر فقهای بزرگ، غیر قابل استناد و مطرود است، که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

سؤال ۵: آیا وقتی نه سال دختر تمام شد از جهت تکالیف شرعی و سایر امور فردی و اجتماعی همانند یک زن کامل است؟ با اینکه قدرت انجام فرایض دینی و بینش فردی و اجتماعی آنها تفاوت فاحش دارد؟

جواب: بلی وقتی نه سال دختر تمام شد از جهت مسائل شرعی و فردی و اجتماعی - در صورت وجود شرایط مربوطه که در هر باب ذکر شده است - با سایر مکلفین فرقی ندارد، و همان‌گونه که گذشت، لازم است به تکالیف شرعی خویش در حد قدرت و توان عمل کند. و در روایاتی که به برخی از آنها اشاره خواهد شد وارد

شده: «والدین فرزندان خود را از شش و هفت سالگی به نماز امر کنند» و متدینین نیز به این سفارش عمل کرده و می‌کنند و هیچ مشکلی بوجود نیامده و نمی‌آید. البته اگر به شرایط عامه تکلیف و سایر جهات احکام و مسائل فردی و اجتماعی در تمام ابواب فقه توجه و دقت شود تعجب و استبعادی پیش نمی‌آید، مثلاً در تصرفات مالی علاوه بر بلوغ، رشد نیز شرط شده است و همچنین در سایر ابواب و موارد که شرایط خاصی ملحوظ و دخیل است.

بلی نسبت به مسائل اجتماعی باید عنایت داشت که شارع مقدس اسلام با در نظر گرفتن مصالح فردی و اجتماعی و به مقتضای تفاوت موجود در خلقت و ساختار فیزیکی انسان و با توجه به تفاوت و گوناگون بودن کارها و موقعیت‌ها، گاهی لازم دانسته است محدودیت‌هایی را برای واگذاری بعضی از مسؤولیت‌ها و کارها، نسبت به بعضی افراد و از جمله برای زن‌ها، منظور و مقرر دارد، مثلاً مسؤولیت جنگ و جهاد، قضاوت و فصل خصومت، اجرای حدود و ولایت بر غیب و قصّر و امثال اینها را از دوش زن‌ها برداشته و آنان را از این گونه مسؤولیت‌های سنگین معاف کند. (که واقعاً جا دارد شکرگذار باشند.) همان‌گونه که عقلای عالم بعضی از مسؤولیت‌ها را به فاقد تخصص رشته خاص یا فاقد علم بخصوصی واگذار نمی‌کنند، و این محدودیت هماهنگ با توان ساختاری و به لحاظ وظایف محوله افراد و با توجه به مصلحت فرد و جامعه می‌باشد.

بلوغ موضوع شرعی است نه عرفی

سؤال ۶: گفته می‌شود که بلوغ از موضوعات عرفی است، و فهم معنا و تعیین و تشخیص مصداق آن با خود عرف است و تقلیدی نیست، لذا باید ملاحظه کرد که عرف، دختر را در چه سن و سالی بالغ می‌داند؟ و ظاهرانه ساله را بالغ ندانند، این گفته تا چه حد صحت دارد؟

۴۰۳ بلوغ موضوع شرعی است نه عرفی

جواب: این مطلب در مورد بلوغ دختر و پسر (به لحاظ ترتب آثار و احکام شرعی اصلاً صحت ندارد، چون بلوغ موضوع و متعلق احکام شرعی است و از موضوعات به اصطلاح مستنبطه است، که بیان معنا و حقیقت آن با شرع و منوط به استنباط و فهم مجتهد است، و در تعیین معنا و مصداق آن افراد عامی و غیر مجتهد باید به مجتهد رجوع و از وی تقلید کنند.

توضیح اینکه به طور کلی موضوعات احکام سه قسم است:

اول: موضوعات صرفه است، که فهم معنا و تعیین مصداق آن با خود عرف است. و در مثل گفته می شود «الْعُرْفُ بِبَابِكُ» مانند: گندم، آب، خاک، و امثال آن. دوم: موضوعات مخترعه و ابداعی شرع است، که عرف در معنا و تعیین آن هیچ گونه دخالتی ندارد و اصلاً از عهده اش خارج است و باید تقلید کند. یعنی در فهم معنا و تعیین مصداق آن باید رجوع به مجتهد کند. مانند: نماز، روزه، حج و عمره و احرام و امثال آن.

سوم: موضوعات مستنبطه است، که فهم معنا و حقیقت آن نیز مثل قسم دوم است و باید به شرع و مجتهد مراجعه کرد. مانند: روز، که وقتی موضوع حکم شرع قرار می گیرد باید معنی و حدود آن را شرع و مجتهد بیان کند و از عهده عرف خارج است، مثلاً در احکام سفر و نماز مسافر آمده است: «اگر مسافر قصد ده روز کند نمازش تمام است، حال آیا روز از طلوع فجر حساب می شود یا از طلوع آفتاب؟^۱ باید به مجتهد رجوع، و طبق نظری عمل شود. و همچنین است در

۱. این مسأله که آیا روز از طلوع فجر است یا از طلوع آفتاب، محل اختلاف و معرکه آراء است. و در تحریر

الوسیله، قواطع سفر، مسأله ۵ آمده است:

«... و مبدأ اليوم طلوع الفجر الثانی علی الأقوی».

در منهاج الصالحین مرحوم خویی، در قواطع سفر آمده است: «و الظاهر أن مبدأ اليوم طلوع الشمس». در جواهر الکلام، ج ۷، ص ۲۱۹، فی تحدید آخر اللیل، این مسأله به طور مفصل مطرح شده است. در عروة الوثقی فصل ۲، فی اوقات الیومیة و نوافلها، ذیل مسأله ۱، بلحاظ معرفة نصف اللیل، نیز این

باب حیض و اینکه سه روز کمتر نمی‌شود و ده روز بیشتر نمی‌شود، نیز سن یائسگی زن، صعید، اناء، مؤونه، غنا، لهو و امثال این موضوعات که عرف از فهم و تشخیص معنا و مصداق آن عاجز است، و هنگام عمل و ترتیب آثار شرعی باید به مجتهد رجوع و از وی تقلید کند. بلوغ نیز از این قسم است و دلیلی نداریم که شناخت معنا و تعیین مصداق آن به فهم عرف موکول شده باشد. بلکه دلیل موجود است که در فهم معنای آن باید به شرع رجوع کرد. شواهد بر این مدعی عبارت است از:

۱. روایات متعددی که در مواردی خود ائمه علیهم‌السلام بلوغ را معنا و تعریف کرده‌اند.
 ۲. سؤال‌های متعددی که مردم از ائمه علیهم‌السلام نموده، و ایشان نشانه و علائم یا سن بلوغ را بیان کرده‌اند.
 ۳. سؤال‌های فعلی مردم از مراجع تقلید در رابطه با بلوغ و مکلف شدن دختران.
 ۴. اختلاف فقهای اهل تستن و مذاهب اربعه آنها، که حنفیه، بلوغ سنی دختر و پسر را ۱۵ سال دانسته و ابوحنیفه پسر را ۱۸ سال و دختر را ۱۷ سال دانسته است. مالکیه، دختر و پسر را به تمام شدن ۱۸ سال و بعضی از آنها به (کامل شدن ۱۷ سال و به) مجرد دخول در ۱۸ سال دانسته‌اند. شافعی و حنابل، به تمام شدن ۱۵ سال دانسته‌اند.^۱
- البته به نظر اهل تسنن و علمای آنها، نشانه‌های بلوغ دختر، دیدن خون حیض یا خروج منی یا حمل و باردار شدن است و گفته‌اند هریک از اینها محقق شد دختر بالغ است و تصریح کرده‌اند که امکان تحقق اینها در نه سالگی وجود دارد و اگر احیاناً یکی از اینها تا سن ۱۵ یا ۱۷ سالگی (بنا به اختلاف اقوالشان) محقق نشد، دختر در آن سن یقیناً بالغ است، هرچند آن نشانه‌ها در او نباشد.

⇒

مسأله مطرح شده است.

۱. الفقه علی المذاهب الأربع، ج ۲، کتاب الحجر، ص ۳۵۰؛ و الفقه علی المذاهب الخمسة، کتاب النکاح، ص ۳۰۰.

نیز گفته‌اند: نشانه‌های بلوغ پسر، روییدن موی خشن زیر شکم یا خروج منی یا توان بارور کردن زن است و تحقق هریک از اینها در ۱۲ سالگی امکان دارد و اگر اینها محقق نشدند در سن مزبور یقیناً بالغ هستند، هرچند آن نشانه نباشد.^۱ علی هذا به نظر اهل تسنن ممکن است دختر در ۹ سالگی و پسر در ۱۲ سالگی بالغ و به تکالیف الهی مکلف گردند و به طوری که در مکه معظمه و مدینه منوره دیده شده و می‌شود دختران آنها از ۷-۸ و ۹ سالگی با حجاب کامل و اکثراً با پوشیه رفت و آمد می‌کنند.

بنابراین، اگر بلوغ از مفاهیم و موضوعات عرفیه بود، نه ائمه علیهم‌السلام ابتداء بلوغ را معنا می‌کردند و نه مردم سؤال می‌کردند و نه آن بزرگواران نشانه و علائم بیان می‌کردند و نه آن همه اختلاف اقوال و مذاهب گوناگون وجود داشت. پس همه اینها دلیل و شاهد است که بلوغ موضوعی است شرعی و معنا و مصداق آن برای عرف مبهم و ناشناخته و نامشخص است و باید سراغ فقها و مراجع (دامت برکاتهم) رفت.

دختر نه ساله درک و فهم دارد

سؤال ۷: بعضی می‌گویند: ملاک تکلیف و اوامر و نواهی الهی، درک و فهم است و دختر ۹ ساله فاقد درک و فهم است، لذا مکلف شدن او نه تنها صحیح نیست بلکه بی‌مورد و لغو است، پاسخ این شبهه چیست؟

جواب: پاسخ این شبهه واضح و روشن است، زیرا این ملاک نه تنها در دختران نه ساله، بلکه در کمتر از نه سال نیز وجود دارد، به طوری که با تربیت و توجیه و آشنایی به مسائل اعتقادی و مذهبی به خوبی درک کرده از عهده انجام عبادات برمی‌آیند. و شرعاً نیز عبادات آنها صحیح است و بر آن اجر و ثواب مترتب می‌شود. دلیل این مطلب علاوه بر وجود خارجی، روایات مستفیضه بلکه متواتره‌ای است

۱. الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۳۰۰، والفقه علی المذاهب الأربع، ج ۲، ص ۳۵۰، و تذکره الفقهاء،

که از ائمه علیهم السلام رسیده، مبنی بر اینکه اولیای اطفال، فرزندان خود را از کودکی به نماز و سایر اعمال عبادی، در حد توان آنها عادت دهند، حتی به پاره‌ای از مستحبات، مثل تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام، صدقه دادن و سلام کردن و... آشنا کنند. و در صورت انجام آنها، والدین مأجور خواهند بود. و به مقتضای همین روایات، فقهای بزرگ، فتوا به صحت عبادات کودک ممیز، بلکه فتوا به استحباب بعضی از عبادات بر کودک ممیز داده‌اند.

و حتی بعضی از اعظام فقها امامت جماعت طفل ممیز را برای افراد بالغ صحیح دانسته‌اند.

- شیخ طوسی رحمته الله فرموده است: «طفل ممیزی که در آستانه بلوغ است و نماز را صحیح می‌خواند. می‌تواند امام جماعت شود و نماز جماعت افراد بالغ با او صحیح است»^۱.

- عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال: «يجوز صدقة الغلام وعتقه ويؤم الناس اذا كان به عشر سنين»^۲.

- مرحوم آیت الله گلپایگانی و آیت الله خوانساری فرموده‌اند: «کودک ممیز غیر بالغ، می‌تواند نماز میت بخواند و نماز او صحیح و مجزی است»^۳.

- مرحوم سید، فتوا به مشروعیت و صحت نماز و روزه طفل ممیز داده، و همچنین فتوا به استحباب حج بر کودک ممیز داده است.^۴

- شیخ حر عاملی رحمته الله روایات متعددی را نقل کرده، مبنی بر اینکه: «فرزندان خود را از سن شش و هفت سالگی امر به نماز کنید، و آنها را به روزه گرفتن تمرین و

۱. المبسوط: صلاة الجماعة، ص ۱۵۴.

۲. وسائل الشیعه: ج ۵، ص ۳۹۷، ابواب صلاة الجماعة، باب ۱۴، ح ۵.

۳. عروة الوثقی محشی، الصلاة على الميت، مسأله ۲.

۴. عروة الوثقی، صلاة القضاء، مسأله ۳۵؛ و شرائط صحة الصوم، مسأله ۲؛ و شرائط وجوب الحج.

- مرحوم سید استحباب تمرین کودکان را به عبادات در سن هفت سالگی متذکر شده است.^۲

خلاصه اینکه با تفحص در ابواب مختلف فقه و با توجه به روایات متعددی که درباره تعلیم و تربیت و تمرین اطفال - اعم از پسر و دختر - وارد شده،^۳ معلوم

۱. وسائل الشیعه: ج ۴، ص ۱۸، ابواب اعداد الفرائض، باب ۳: ج ۱۰، ص ۲۳۳، ابواب من یصح منه الصوم، باب ۲۹.

۲. مدارک الأحکام: ج ۶، ص ۱۶۲.

۳. در رابطه با تمرین و استحباب امر کردن اطفال به عبادات، نظر برادران هم نوع خود را از باب تیمن و تبرک، به چند روایت جلب می‌کنم.

۱- «عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّا نَأْمُرُ صَبِيَّانَا بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَيْنِي خَمْسِ سِنِينَ فَمُرُوا

صَبِيَّانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَيْنِي سَبْعِ سِنِينَ» (وسائل، ج ۳، کتاب الصلوة ابواب اعداد الفرائض و نوافلها ص ۱۱)

۲- «عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّا نَأْمُرُ صَبِيَّانَا بِالصِّيَامِ إِذَا كَانُوا بَيْنِي سَبْعِ سِنِينَ بِمَا أَطَافُوا مِنْ صِيَامِ الْيَوْمِ فَإِنْ كَانَ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقَلَّ فَإِذَا غَلَبَهُمُ الْعَطَشُ وَالْغَرْتُ أَفْطَرُوا حَتَّى يَتَعَوَّدُوا الصَّوْمَ وَ يُطِيقُوهُ فَمُرُوا صَبِيَّانَكُمْ إِذَا كَانُوا بَيْنِي تِسْعِ سِنِينَ بِالصَّوْمِ مَا أَطَافُوا مِنْ صِيَامٍ فَإِذَا غَلَبَهُمُ الْعَطَشُ أَفْطَرُوا» (وسائل، ج ۷، ابواب من یصح منه الصوم، ب ۲۹، ح ۳، ص ۱۶۷).

۳. «فِي الْخُصَالِ بِإِسْنَادِهِ الْأَتِيِّ عَنْ عَلِيِّ عليه السلام فِي حَدِيثِ الْأَرْبَعِمِائَةِ قَالَ: عَلِّمُوا صَبِيَّانَكُمْ الصَّلَاةَ وَ خُذُوهُمْ بِهَا إِذَا بَلَغُوا ثَمَانِي سِنِينَ» (وسائل، ج ۳، ص ۱۳، ابواب اعداد الفرائض ب ۳، ح ۸).

۴. «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي كَمْ يُؤْخَذُ الصَّبِيُّ بِالصَّلَاةِ فَقَالَ فِيمَا بَيْنَ سَبْعِ سِنِينَ وَ سِتِّ سِنِينَ» (وسائل، ج ۳، ص ۱۱، ابواب اعداد الفرائض، ب ۳، ح ۱).

۵. «عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ عَلِيُّ عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مُرُوا صَبِيَّانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا أَبْنَاءَ سِتِّ سِنِينَ وَ اضْرِبُوهُمْ إِذَا كَانُوا أَبْنَاءَ سَبْعِ سِنِينَ وَ فَرِّقُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ إِذَا كَانُوا أَبْنَاءَ عَشْرِ سِنِينَ» (مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۷، ابواب اعداد الفرائض ب ۳).

۶. «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ قَارِنٍ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام أَوْ سِئَلَ وَأَنَا أَسْمَعُ عَنِ الرَّجُلِ يُجْبِرُ وَلَدَهُ وَ هُوَ لَا يُصَلِّي الْيَوْمَ وَ الْيَوْمَيْنِ فَقَالَ وَ كَمْ أَتَى عَلَى الْغُلَامِ فَقُلْتُ ثَمَانِي سِنِينَ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ يَتْرُكُ الصَّلَاةَ قَالَ قُلْتُ: يُصِيبُهُ الزُّجَعُ قَالَ يُصَلِّي عَلَى نَحْوِ مَا يَقْدِرُ» (وسائل، ج ۳، کتاب الصلوة ابواب اعداد الفرائض، ب ۳، ص ۱۳، ح ۶).

می‌شود که کودک نابالغ قابلیت درک و فهم مفاهیم اوامر و نواهی را دارد، تنها قلم تکلیف و الزام از او برداشته شده است و تردید و شبهه در فهم و درک آنها بی‌وجه و خلاف واقع است و قطعاً از اموری است که «لَا يَرْضَى بِهِ صَاحِبُهُ».

راه مستقیم و بی‌خطر

لازم به یادآوری است که برخی از نویسندگان وقتی از علائم بلوغ سخن گفته و چیزی می‌نویسند تنها از مسأله تغییرات جنسی و دگرگونی‌های فیزیکی دختر و پسر بحث می‌کنند، و از جنبه‌های اجتماعی و آثار آن سخن به میان نمی‌آورند. و گاهی آزادی دختران را تا آنجا می‌دانند که تا سن سیزده سالگی یعنی در اوج شکوفایی روحی و جسمی مانعی از ورود آنها به مجامع عمومی و حتی بدون پوشش اسلامی نمی‌بینند، در حالی که اگر شرایط و موقعیت ایجاب می‌کرد چه بسا در این سن و سال طفلی هم در آغوش داشته و صاحب فرزند بودند.

و این مطلب واقعاً جای تعجب و مایه تأسف است که چگونه به مسائل جسمی توجه و از سایر جنبه‌های فردی، اجتماعی و روحی غفلت می‌وزند، با اینکه این نوع بی‌توجهی‌ها و نتیجه‌گیری‌ها، احیاناً مفاسد بزرگ و غیر قابل جبران به دنبال داشته و خواهد داشت، مضافاً بر اینکه همه می‌دانند شارع مقدس اسلام می‌خواهد هر چه به موقع و زودتر دخترها در کنترل قرار گیرند و مهار گسیخته و بی‌بند و بار نباشند.

گذشته از اینها باید توجه داشت که ایجاد شبهه و برهم زدن یک اعتقاد دینی، مذهبی و حکم قطعی تلقی شده اسلامی، جز اینکه موجب سست شدن عقاید مردم نسبت به برخی دیگر از احکام الهی شود، حاصل دیگری نخواهد داشت.

به هر حال آنچه مسلم و بی‌شبهه است این است که تنها راه مستقیم و بدون خطر، همان راهی است که ائمه معصومین علیهم‌السلام و پس از آنها فقهای عظام، یعنی

دین شناسان واقعی و متخصصین فن ارائه کرده اند. آنهایی که در عصر غیبت کبری مرجع صالح و حجت قاطع برای بیان احکام الهی و اصلاح جامعه و تعیین کننده وظایف شرعی مسلمانان بوده و هستند.

دلسوزی بی مورد

برخی دیگر به عنوان دلسوزی نسبت به دختران تازه بالغ و اینکه آنها توان روزه گرفتن ندارند، القای شبهه می کنند، ولی باید توجه داشت که به طور کلی ملاک تکلیف و صحت عبادت، قدرت و توان جسمی فرد برانجام آن و عدم ضرر و حرج و مشقت است، بنابراین اگر روزه از قدرت و توان دختر خارج باشد یا موجب ضعف مفرط و غیر قابل تحمل باشد، یا مستلزم ضرر یا حتی خوف ضرر باشد، یا حرج و مشقت غیر قابل تحمل داشته باشد، تکلیف ساقط است^۱ و در بعضی از توضیح المسائل ها تصریح و فتوا داده اند: برپسری دختری که تازه بالغ شده اند و قدرت بر روزه گرفتن ندارند، روزه واجب نیست و کفاره هم ندارد.^۲

و در هر حال، قدر مسلم این است که اگر عذر تا ماه رمضان سال بعد ادامه یابد

۱. مرحوم آیه الله خویی می فرماید: لا اشکال کمالاً خلاف فی سقوط الصوم عن من کان حرجاً و مشقة و کلفة لا تتحمل عادة، وإن کان قادراً علیه کالشیخ و الشیخة و یدل علیه بعد عموم. دلیل نفی الحرج - کتاب العزیز المعتقد بالروایات الخاصة الواردة فی المقام الناطقة بأن وظیفته الفداء. قال الله تعالی: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ...﴾ (بقره، ۱۸۳) تضمنت الآیة المبارکة تقسیم المکلفین الی اقسام ثلاثة: فمنهم من یتعین علیهم الصیام.. ومنهم من یتعین علیهم القضاء ومنهم من لا یجب علیه الصوم رأساً اداء و لا قضاء بل یتعین فی حقه الفداء. و هم الذین یقعون من أجل الصوم فی الاطاقة، أی فی کلفة و مشقة کالشیخ و الشیخة.

فالصیام انما هو وظيفة القسمین الأولین فحسب دون الثالث... (الی أن قال) وأن فی القسم الثالث و هو من یتمكن من الصیام مع الحرج الشدید و المشقة العظيمة المتضمنة لإعمال غاية الجهد و الطاقة لا امر بالصوم اصلاً بل یتعین الفداء... (مستند العروة: کتاب الصوم، ج ۲، ص ۳۷).

۲. توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ذیل مسأله ۱۷۲۵.

قضای آن نیز ساقط است.

خلاصه اینکه اگر به آیات شریفه ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (سوره بقره: ۲۸۶) و ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ (سوره حج: ۷۸) و ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾ (سوره بقره: ۱۸۳) و به حدیث رفع قلم^۱ و به اینکه اسلام شریعت سهله سمحه است، توجه شود هیچگاه زمینه شبهه و تردید در ذهن کسی بوجود نمی آید، خصوصاً که رعایت حجاب و خواندن نماز عسر و حرجی همراه ندارد، البته گاهی نادانی ها و سخت گیری های جاهلانه و بی مورد برخی از والدین و احیاناً مسأله گوها اشکالاتی به وجود می آورد که نباید آن را به حساب اسلام گذاشت.

چند روایت از روایات بلوغ

در اینجا چند روایت از روایات بلوغ سنی دختر را یادآور می شویم و مفصل آنها را به کتب روایی احاله می کنیم.

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «حَدُّ بُلُوغِ الْمَرْأَةِ تِسْعُ سِنِينَ.»^۲ ملاک بلوغ زن نه سالگی است.
۲. امام باقر علیه السلام فرمود: «الْبَجَارِيَةُ إِذَا بَلَغَتْ تِسْعَ سِنِينَ ذَهَبَ عَنْهَا الْيَتَمُ وَ زُوجَتْ وَ أُقِيمَتْ عَلَيْهَا الْحُدُودُ النَّامَةُ عَلَيْهَا»^۳

وقتی دختر نه ساله شد دوره طفولیت و کودکی او سپری شده و به شوهر می رود و حدود تماماً، چه به نفع او یا به ضرر او جاری می شود.

۳. حمزة بن حمران گوید از امام باقر علیه السلام سؤال کردم که ملاک و وقت بلوغ دختر چگونه و چیست؟ فرمود:

۱. «عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ أَشْيَاءَ الْخَطَأُ وَ التَّسْيَانُ وَ مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ...» (وسائل الشيعة، ج ۱۱، ص ۲۹، ابواب جهاد النفس، باب ۵۶).

۲. وسائل الشيعة، ج ۱۴، ص ۷۲، ب ۴۵، ابواب مقدمات نکاح، ح ۱۰.

۳. وسائل الشيعة ج ۱، ص ۳۱، ۴، مقدمه عبادات ح ۳.

«إِنَّ الْجَارِيَةَ إِذَا تَزَوَّجَتْ وَدُخِلَ بِهَا وَلَهَا تِسْعُ سِنِينَ ذَهَبَ عَنْهَا الْيَتَمُ وَدُفِعَ إِلَيْهَا مَالُهَا وَجَازَ أَمْرُهَا فِي الشِّرَاءِ وَالْبَيْعِ وَأُقِيمَتِ عَلَيْهَا الْحُدُودُ التَّامَّةُ وَأُخِذَ لَهَا بِهَا الْخ.»^۱

دختر وقتی شوهر کرد و مدخوله شد و این در حالی است که نه ساله شده باشد، دوران کودکی او سپری شده و مالش را تحویلش می دهند و معاملاتش نافذ و در امر خرید و فروش مجاز و مستقل می شود و در این سن است که تمام حدود بر او جاری می شود چه به نفع او باشد یا به ضرر او.

به طوری که ملاحظه می فرمایید این روایت صراحت دارد بر این که وقتی دختر نه ساله شد، دوران طفولیت و کودکی او سپری شده و خود مستقل و مسؤول اعمالش می باشد و این همان معنی بلوغ سنی و در رتبه زنان قرار گرفتن است.^۲

۴. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا بَلَغَتِ الْجَارِيَةُ تِسْعَ سِنِينَ دُفِعَ إِلَيْهَا مَالُهَا وَجَازَ أَمْرُهَا فِي مَالِهَا وَأُقِيمَتِ الْحُدُودُ التَّامَّةُ لَهَا وَعَلَيْهَا.»^۳

دختر که نه ساله شد، اموالش در اختیارش قرار داده می شود و تصرفات مالی او نافذ است و تمامی حدود، چه بر له و یا بر علیه او، جاری می شود.

۵. امام باقر علیه السلام فرمود: «لَا يُدْخَلُ بِالْجَارِيَةِ حَتَّى يَأْتِيَ لَهَا تِسْعُ سِنِينَ أَوْ عَشْرٌ.»^۴

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۰، ابواب مقدمة العبادات ب ۴، ح ۲.

۲. قال فی مذهب الأحكام ج ۲۱، ص ۱۲۳، (بعد بیان بلوغ السنی فی الذکر) و فی الأنثی تسع سنین... اجماعاً و نصوباً منها صحیح ابن محبوب عن حمran. (ثم نقل الرواية بطولها ثم قال وهذا الصحيح من محكمات اخبار الباب و مبیناتها و مما یشهد متنه بصحة سنده كما لا یخفی علی اهله و لابد من رد غیره الیه او طرحه عند المعارضة. الخ.

و قال الحلی رحمته الله فی نکت النهایة، کتاب الدیات: و الذی اعتمد علیه مارواه ابن محبوب عن حمزة بن حمran، سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ قُلْتُ لَهُ مَتَى يَجِبُ عَلَى الْغُلَامِ ... قُلْتُ فَالْجَارِيَةُ قَالَ إِذَا تَزَوَّجَتْ وَدُخِلَ بِهَا وَلَهَا تِسْعُ سِنِينَ، و عن الكنانی (الكناسی) عن ابی جعفر علیه السلام مثله و ما روی ذالك فهی اخبار مختلفة مضطربة الأسانید منافية للأصل وهذه يعضدها العمل و دلالة الأصل: الجوامع الفقهية، ص ۴۵۸.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۱۴۳، ب ۲، کتاب الحجرج ۲.

۴. همان، ح ۳.

با دختر هم بستر نمی‌شوند مگر وقتی که نه ساله یا ده ساله باشد.

در این روایت ده ساله نیز ذکر شده لکن آن به لحاظ افضلیت از جهت هم بستر شدن است نه بلوغ، (حیث ان التردید فی الحد امر غیر معقول فلا بد من حمل الحد الثانی علی الأفضلیة لا محالة) (قاله الخوئی رحمته الله علی ما فی مستند العروة، کتاب النکاح، ج ۱، ص ۱۵۲).

۶. امام صادق علیه السلام فرمود: «وَإِذَا بَلَغَتِ الْجَارِيَةُ تِسْعَ سِنِينَ فَكَذَلِكَ وَ ذَلِكَ أَنَّهَا تَحِيضُ لِتِسْعِ سِنِينَ»^۱.

وقتی دختر نه ساله شد، حسنات و سیئات بر او نوشته می‌شود، چرا که در این سن عادت ماهانه می‌بیند: (یعنی آمادگی برای حیض شدن در نه سالگی هست).
۷. در روایت دیگر فرمود: «وَإِذَا أَكْمَلَتْ لَهَا تِسْعَ سِنِينَ أَمْكَنَ حَيْضُهَا»^۲ زمانی که نه سال دختر کامل شد حیض شدنش ممکن است.

۸. برید کناسی گوید، از امام باقر علیه السلام سؤال کردم، چه وقت (در چه سن و سالی) پدر می‌تواند دختر خود را شوهر دهد؟ فرمود:

«إِذَا جَازَتْ تِسْعَ سِنِينَ فَإِنْ زَوَّجَهَا قَبْلَ بُلُوغِ التَّسْعِ سِنِينَ كَانَ الْخِيَارُ لَهَا إِذَا بَلَغَتْ تِسْعَ سِنِينَ قُلْتُ فَإِنْ زَوَّجَهَا أَبُوهَا وَلَمْ تَبْلُغْ تِسْعَ سِنِينَ فَبَلَغَهَا ذَلِكَ فَسَكَتَتْ وَلَمْ تَأْبَ ذَلِكَ أَيْجُوزُ عَلَيْهَا قَالَ لَيْسَ يَجُوزُ عَلَيْهَا رَضَى فِي نَفْسِهَا وَلَا يَجُوزُ لَهَا تَأْبٍ وَلَا سَخَطٌ فِي نَفْسِهَا حَتَّى تَسْتَكْمَلَ تِسْعَ سِنِينَ وَإِذَا بَلَغَتْ تِسْعَ سِنِينَ جَازَ لَهَا الْقَوْلُ فِي نَفْسِهَا بِالرِّضَا وَ التَّأْبِي وَ جَازَ عَلَيْهَا بَعْدَ ذَلِكَ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ أَذْرَكَتْ مُدْرَكَ النِّسَاءِ قُلْتُ أَ فَتَقَامُ عَلَيْهَا الْحُدُودُ وَ تُؤْخَذُ بِهَا وَ هِيَ فِي تِلْكَ الْحَالِ وَإِنَّمَا لَهَا تِسْعُ سِنِينَ وَلَمْ تُدْرَكَ مُدْرَكَ النِّسَاءِ فِي الْحَيْضِ قَالَ نَعَمْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَى زَوْجِهَا وَلَهَا تِسْعُ سِنِينَ ذَهَبَ عَنْهَا الْيُسْمُ وَ دُفِعَ إِلَيْهَا مَالُهَا وَ أُقِيمَتِ الْحُدُودُ التَّامَّةُ عَلَيْهَا وَلَهَا»^۳.

۱. وسائل الشیعة ج ۱۳، ص ۴۳۱، ابواب وصایا، ب ۴۴، ح ۱۲.

۲. مدارک الاحکام ج ۱، ص ۳۱۶.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۰۹، ابواب عقد نکاح و اولیاء عقد، ب ۶ ح ۹.

معیار در جواز دخالت دختر، در امور مربوط به ازدواج و امتناع یا رضایت به آن، و نیز ملاک در استقلال وی نسبت به تصرفات مالی و خرید و فروش، نه سالگی است، را وی سؤال کرد آیا در این حال حدود، بر نفع یا بر ضرر او جاری می‌شود؟ و حال اینکه در سن نه سالگی است و در حیض به مرتبه زن‌ها نرسیده است؟ (یعنی معمولاً در این سن حیض نمی‌شود) حضرت فرمود، بلی همین که ازدواج کرد و نه ساله شد، دوران یتیم و کودکی او پایان یافته و اموالش، تحویلش می‌شود و تمامی حدود، چه بر نفع یا بر ضرر او، جاری می‌شود.

ملاحظه می‌فرمایید، این روایت صریحاً می‌گوید با اینکه دختر در نه سالگی حیض نمی‌شود در عین حال دوره کودکی او سپری شده و در تحویل و تصرفات مالی و اجرای حدود در رتبه زنان قرار می‌گیرد.

۹. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْجَارِيَةَ وَهِيَ صَغِيرَةٌ فَلَا يَدْخُلُ بِهَا حَتَّى يَكُونَ لَهَا تِسْعُ سِنِينَ»^۱

هرگاه کسی دختر صغیره‌ای را به عقد خود در آورد تا نه سال او تمام نشده با او هم‌بستر نشود.

۱۰. در روایت دیگر فرمود «مَنْ تَزَوَّجَ جَارِيَةً صَغِيرَةً فَلَا يَطَّأُهَا حَتَّى تَبْلُغَ تِسْعَ سِنِينَ»^۲ کسی که با دختر صغیره‌ای ازدواج کرد تا نه سال وی تمام نشده با او هم‌بستر نشود.^۳

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۷۰، ابواب مقدمات النکاح، ب ۴۵، ح ۱.

۲. مستدرک الوسائل ب ۳۶، ابواب مقدمات نکاح، ح ۴.

۳. مؤلف: در اینجا مناسب است چند روایت دیگر از ابواب مختلف به عنوان نمونه نقل کنم و جهت اختصار، ترجمه آنها را به اهلس واگذار نمایم.

۱. «إِسْمَاعِيلُ بْنُ بَرِيعٍ عَنِ الرِّضَا علیه السلام فِي حَدِّ الْجَارِيَةِ الصَّغِيرَةِ الَّتِي إِذَا لَمْ تَبْلُغْ لَمْ يَكُنْ عَلَى الرَّجُلِ اسْتِئْزَاهَا قَالِ إِذَا لَمْ تَبْلُغْ اسْتِئْزَاهُ بِشَهْرٍ قُلْتُ وَإِنْ كَانَتْ ابْنَةُ سَعِ سِنِينَ أَوْ نَحْوَهَا مِمَّا لَا تَحْمِلُ فَقَالَ هِيَ

گذشته از این چند روایت، ده‌ها روایت دیگر در ابواب مختلف وجود دارد که تمام ملاک و معیار ترتب احکام شرعی و مکلف شدن را نسبت به دختر، کامل شدن نه سال دانسته امید آنکه در آنها دقت و تأمل شود و به جامعه تفهیم گردد که مسأله بلوغ

⇒

صَغِيرَةٌ وَلَا يَصْرُكُ أَنْ لَا تَشْتَبِرْنَهَا فَقُلْتُ مَا بَيْنَهَا وَبَيْنَ تِسْعِ سِنِينَ فَقَالَ نَعَمْ تِسْعِ سِنِينَ» (وسائل الشیعة ج ۱۴، ص ۵۰۰، ب ۳، ابواب نکاح العبد و الأماء ح ۱۱).

۲. «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَبَّاجِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع ثَلَاثٌ يَتَزَوَّجْنَ عَلَى كُلِّ حَالٍ الَّتِي لَمْ تَحِضْ وَمِثْلُهَا لَا تَحِضُ قَالَ قُلْتُ: وَمَا حَدَّثَهَا قَالَ إِذَا أَتَى لَهَا أَقْلٌ مِنْ تِسْعِ سِنِينَ...» (وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۴۰۶، ب ۲، ابواب العدد، ح ۴).

۳. وعنه أيضاً في ذيل خبر آخر: «وَالَّتِي لَمْ تَحِضْ وَمِثْلُهَا لَا تَحِضُ قُلْتُ وَمَتَى يَكُونُ كَذَلِكَ قَالَ مَا لَمْ تَبْلُغْ تِسْعَ سِنِينَ فَإِنَّهَا لَا تَحِضُ وَمِثْلُهَا لَا تَحِضُ» (وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۴۱۰، ب ۳، ابواب العدد، ح ۵).

۴. «عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ جَارِيَةً بِكَرٍّ لَمْ تُدْرِكْ فَلَمَّا دَخَلَ بِهَا افْتَضَّهَا فَأَفْضَاهَا فَقَالَ إِنْ كَانَ دَخَلَ بِهَا حِينَ دَخَلَ بِهَا وَلَهَا تِسْعُ سِنِينَ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَمْ تَبْلُغْ تِسْعَ سِنِينَ أَوْ كَانَ لَهَا أَقْلٌ مِنْ ذَلِكَ بِقَلِيلٍ حِينَ دَخَلَ بِهَا فَافْتَضَّهَا فَإِنَّهُ قَدْ أَفْسَدَهَا وَعَقَّلَهَا عَلَى الْأَزْوَاجِ فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُعْرِمَهُ دَيْتَهَا وَإِنْ أَمْسَكَهَا وَلَمْ يُطْلِقْهَا حَتَّى تَمُوتَ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ» (وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۸۰، ب ۳۴، ابواب ما يحرم بالمصاهرة، ح ۱).

۵. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا خَطَبَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ فَدَخَلَ بِهَا قَبْلَ أَنْ تَبْلُغَ تِسْعَ سِنِينَ فُرِقَ بَيْنَهُمَا وَلَمْ تَحِلَّ لَهُ أَبَدًا.» (وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۳۸۱، ب ۳۴، ابواب ما يحرم بالمصاهرة ح ۲ - ۳).

۶. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي رَجُلٍ افْتَضَّ جَارِيَةً يَغْنِي امْرَأَتَهُ فَأَفْضَاهَا قَالَ عَلَيْهِ الدَّيَّةُ إِنْ كَانَ دَخَلَ بِهَا قَبْلَ أَنْ تَبْلُغَ تِسْعَ سِنِينَ قَالَ وَإِنْ أَمْسَكَهَا وَلَمْ يُطْلِقْهَا فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ وَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ» (وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۳۸۱، ب ۳۴، ابواب ما يحرم بالمصاهرة ح ۲ - ۳).

۷. «عَنْ عَمَّارِ السَّجِسْتَانِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لِمَوْلَى لَهُ انْطَلِقْ فَقُلْ لِلْقَاضِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدُّ الْمَرْأَةِ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا عَلَى زَوْجِهَا ابْنَةُ تِسْعِ سِنِينَ» (وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۷۰، ب ۴۵، ابواب مقدمات نکاح، ح ۳).

۸. «عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ وَطِئَ امْرَأَتَهُ قَبْلَ تِسْعِ سِنِينَ فَاصْبَاهَا عَيْبٌ فَهُوَ ضَامِرٌ» (وسائل الشیعة ج ۱۴، ص ۲۱، ب ۴۵، ابواب مقدمات نکاح ح ۵ - ۷).

۹. «عَلَيْهِ ع قَالَ: مَنْ تَزَوَّجَ بِكَرٍّ فَدَخَلَ بِهَا فِي أَقْلٍ مِنْ تِسْعِ سِنِينَ فَعَيْبَتْ ضَمِيمٌ» (وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۱، ب ۴۵، ابواب مقدمات نکاح، ح ۵ - ۷).

دختر، مسأله جامعۀ اسلامی است، مسأله حجاب و عفاف دختر مسلمان است، مسأله نماز و روزه و توجه به مبدأ و معاد است، مسأله مادر شدن زن مؤمنه برای نسل آینده و فرزندان صالح است و بدیهی است که بی‌اهمیت جلوه دادن این مسأله و بی‌اعتنایی به آن چه عواقب سوء و غیرقابل جبران به همراه خواهد داشت.

گذشته از اینها جا دارد به این نکته عنایت و توجه شود که بانوان محترمه با آن همه مسائل اختصاصی که دارند از قبیل عادت ماهانه و نفاس و زایمان و غیره قهراً از جهت عبادات و فیوضات الهی مقداری محروم می‌شوند، لذا چنانچه خود به فواید و آثار و ثواب عبادات حاصله توجه کنند از چنین تفاوتی، با اشتیاق استقبال و تشکر و قدردانی می‌کنند و از توفیق اجباری، جبران محرومیت‌ها را می‌نمایند، وله الحمد والمنة.

فقط یک روایت

در ادامه این قسمت یادآور می‌شویم که تنها یک روایت نقل شده که به طور صریح بلوغ دختر را در سیزده سالگی یا حائض شدن قبل از آن، دانسته و آن، روایت عمار ساباطی است که گوید از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که پسر در چه زمانی باید نماز بخواند؟

فرمود: وقتی سیزده ساله شد، نماز بر او واجب می‌شود، پس اگر قبل از سیزده سالگی محتلم شد، نماز بر او واجب و قلم تکلیف بر او جاری می‌گردد، دختر هم مثل پسر است که اگر سیزده ساله شد یا قبل از آن حیض شد، نماز بر او واجب و قلم تکلیف بر او جاری می‌گردد.

- «عَنْ عَمَارِ السَّابَّاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْغُلَامِ مَتَى تَجِبُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ فَقَالَ إِذَا أَتَى عَلَيْهِ ثَلَاثَ عَشْرَةِ سَنَةٍ فَإِنْ احْتَلَمَ قَبْلَ ذَلِكَ فَقَدْ وَجِبَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَجَرَى عَلَيْهِ الْقَلَمُ وَ الْجَارِيَةُ مِثْلُ ذَلِكَ إِنْ أَتَى لَهَا ثَلَاثَ عَشْرَةِ سَنَةٍ أَوْ حَاضَتْ

قَبْلَ ذَلِكَ فَقَدْ وَجَبَتْ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَجَرَى عَلَيْهَا الْقَلَمُ.^۱

لکن چهار اشکال عمده و اساسی به این روایت وارد است که هریک به تنهایی برای معتبر نبودن آن کفایت می‌کند، لذا فقهای امامیه از آن اعراض فرموده و به مضمون آن فتوا نداده‌اند.

اشکال اول متوجه شخص عمار سبابی، راوی این خبر است. «شیخ در «تهذیب» فرموده است: جماعتی از اهل نقل، عمار سبابی را تضعیف کرده و گفته‌اند: روایاتی را که تنها عمار نقل کرده، قابل عمل نیست، چرا که او فطحی مذهب بوده و شیعه دوازده امامی نبوده است. علامه در «خلاصه» روایات عمار را مرجح قرار داده نه دلیل و در «مختلف» روایت او را در مسأله انائین مردود دانسته است. فاضل مقداد و جمعی دیگر از سابقین و لاحقین فرموده‌اند: عمار سبابی ضعیف و فاسد المذهب بوده و به روایاتی که او متفرد در نقل است، عمل نمی‌شود».^۲

نیز آیه الله خوئی رضی الله عنه فرموده است.

والذی ینبغی أن یقال فی المقام انا اذا بنینا علی عدم العمل بروایات عمار لعدم الوثوق باخباره، لكثرة اشتباهه، بحيث قل ما یكون خبر من اخباره خالية عن تشویش و اضطراب فی اللفظ أو المعنی؛ كما ادعاه صاحب الوافی و شیخنا المجلسی، بل قالوا: أنه لو كان الراوی غیر عمار لحكمنا بذلك».^۳

صاحب وافی و شیخنا المجلسی مدعی شده‌اند که به روایات عمار سبابی اعتماد نیست، چون اشتباهات او زیاد است و کم خبری از او نقل شده که از حیث

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ب ۴، مقدمة العبادات، ح ۱۲.

۲. تنقیح المقال، مرحوم مامقانی، ضمن معرفی شخصیت عمار سبابی.

۳. مستند العروة، کتاب الصلوة، ج ۶ ص ۱۵۰.

لفظ و معنا خالی از تشویش و اضطراب باشد، بلکه گفته‌اند اگر راوی خبر غیر عمار بود، طبق آن حکم می‌کردیم.

در اینجا جهت تأیید ادعای این بزرگان مبنی بر وجود تشویش و اضطراب در روایات منقوله از عمار، به مورد چند روایت که از او نقل شده، اشاره می‌کنیم که با مراجعه به آنها معلوم می‌شود که علاوه بر اضطراب در متن، مشتمل بر احکامی هستند که با روایات دیگر مخالفت دارند و به همین جهت هم، فقهاء از آنها اعراض فرموده، طبق آنها فتوی نداده‌اند و آن موارد به قرار ذیل است

۱. وسائل الشیعة، ج ۵، ابواب الخلل الواقع فی الصلاة، ص ۳۰۷، باب ۳، ح ۱۴،

۲. المصدر، ص ۳۳۴، باب ۲۰، ح ۳،

۳. وسائل الشیعة، ج ۳، ابواب اعداد الفرائض و نوافلها، ص ۶۲، باب ۲۳، ح ۱،

۴. وسائل الشیعة، ج ۷، ابواب احکام شهر رمضان، ص ۲۴۸، باب ۲۶، ح ۶.

و غیرها مما یجده المتتبع و فیما نقلناه غنا و کفایة.

از آنچه در این قسمت نقل کردیم معلوم شد که روایاتی را که عمار متفرد در نقل آنها بوده و با روایات معتبره، منافی و معارض است از درجه اعتبار ساقط و غیر قابل اعتماد است و روایت محل بحث این گونه است لذا با صرف نظر از اشکالات بعدی، نمی‌توان به این روایت استناد نمود هرچند عمار را توثیق کرده و روایات او را در بعضی از موارد دیگر معتبر بدانیم.

اشکال دوم که متوجه روایت عمار است این است که فقهای شیعه اتفاق نظر دارند که پسر و دختر از جهت بلوغ سنی یکسان نیستند، در صورتی که روایت عمار صریحاً بلوغ سنی آنها را یکسان و در سیزده سالگی دانسته و همین دوگانگی کفایت می‌کند که روایت را از درجه اعتبار ساقط نماید.

اشکال سوم اینکه، این روایت، با قطع نظر از راوی آن، معارض است با روایات معتبره مستفیضه که بلوغ دختر را نه سالگی دانسته‌اند و نفس تعارض، با این

کیفیت، خودبه خود موجب سقوط روایت می شود، خصوصاً که راوی آن هم عمار ساباطی می باشد،

- قال فی مفتاح الکرامة، ج ۵، ص ۲۴۱: و مافی الموثق «أنها اذا اتی لها ثلاث عشرة سنة او حاضت قبل ذالک فقد وجبت علیها الصلوة» فهو شاذ قاصر عن المكافئة.

و قال فیہ ایضاً ص ۲۴۰: فان رواية عمار صريحة فی التسوية بین الغلام والجارية فیما تضمنته التحدید و هو خلاف الاجماع فی الانثى

قال الشيخ الأعظم، الشيخ الأنصارى رحمتهما اللہ، بعد بیان بلوغ الانثى باکمال التسع، ما هذا لفظه - و فی رواية الساباطی المشتمل على اتحاد حکم الانثى والذکر ولم يقل به احد ... کتاب الصوم المطبوع فی آخر کتاب الطهارة للشيخ رحمهما اللہ، طبع مؤسسة آل البيت.

در کتاب الحجر ریاض (شرح مختصر النافع) فرموده است.

و استفاد من مجموع الروایات المتقدمة أن الا دراک فی الأنثى تسع سنین و علیه الاجماع فی الغنية و السرائر و الخلاف و التذکرة و الروضة و هو حجة اخرى ...

بعد از آن روایت عمار ساباطی را نقل کرده پس از آن فرموده است.

و هو كما ترى شاذ مضافاً إلى قصور السند و عدم المكافئة لشيء مما مرّ انتهى ملخصاً.

صاحب حدائق در کتاب الحجر ج ۲۰، ص ۳۴۸، فرموده است، بلوغ سنّی دختر نه سالگی است و دلیل آن روایت حمّان و عبدالله بن سنان است، پس از آن روایت عمار را نقل کرده و فرموده است، این روایت معمول به نیست.

الفقه على المذاهب الخمسة ص ۳۰۰، فرموده است: قال الامامية ... و تسع فی الجارية لحديث ابن سنان.

مرحوم طباطبائی در کتاب الحجر مناهل فرموده است که: در بلوغ سنّی دختر دو قول وجود دارد، قول اول اینکه در نه سالگی بالغ می شود (و نام عده ای را برده

که این قول را قبول و ادعای اجماع و شهرت بر آن نموده‌اند) قول دوم اینکه در ده سالگی بالغ می‌شود و این قول از شیخ در صوم مبسوط و از ابن حمزه در خمس وسیلة نقل شده است، تا آنکه فرموده است و وجوهی بر قول اول دلالت دارد، اول دعوای اجماع که معتضد به شهرت عظیمه می‌باشد... دوم اخباری است که صراحت بر بلوغ در نه سالگی دارد و برای آنها معارضی نیست مگر خبر عمار و چند مرسل که اینها از جهات بیشماری قابلیت معارضه با اخبار متقدمه را ندارد. پایان خلاصه عبارت مناهل.

اشکال چهارم این است که روایت عمار صریح در این است که بلوغ پسر در سن سیزده سالگی است مگر اینکه قبل از آن محتمل شده باشد، و حال اینکه روایات متعدد و اتفاق فقهاء برخلاف آن می‌باشد و دیده یا شنیده نشده که فقیهی فرموده باشد، پسر در سیزده سالگی بالغ می‌شود.

قال صاحب الجواهر فی، ج ۲۶، ص ۳۰ - و انما الکلام فی اثبات هذا القول (سیزده سالگی) من اصله، فانا لم نجد به قائلًا معینا.

و قال فی ص ۳۱، من هذا المجلد - و ما یوهمه الاستبصار من الأخذ بحديث عمار مأول بالضرورة، لمخالفته الأجماع بل بالضرورة.

نتیجه

نتیجه اینکه از عبارات گذشته معلوم شد که در بلوغ سنی دختریش از دو قول وجود نداشته و احدی از فقها بلوغ سنی دختر را سیزده سالگی ندانسته است و با اینکه روایت عمار را در کتب روائی و استدلالی خود نقل فرموده‌اند در عین حال به آن اعتنا ننموده و طبق آن فتوی نداده‌اند.

دلیل اصلی مسأله

سؤال ۸: آیا دلیل اصلی اینکه بلوغ سنی دختر نه سالگی است، روایات است یا

اینکه شهرت و اجماع نیز مستند بوده و دخالت دارد؟

جواب: دلیل اصلی این مسأله روایات معتبره مستفیضه است، هرچند که جمع کثیری از فقهای بزرگ، در مقام استدلال و طبق مبانی خود، علاوه بر تمسک به روایات، ادعای اجماع و شهرت نیز نموده‌اند. در عین حال ظاهراً نظر جمع کثیری از فقها، دلیل مسأله علاوه بر اخبار معتبره اجماع است نه شهرت، و اینکه بعضی تعبیر به شهرت کرده‌اند به لحاظ این بوده که شیخ در ج ۱، صوم مبسوط، ص ۲۶۶، و ابن حمزه در خمس وسیله (به نقل الجوامع الفقهية، ص ۶۸۲) بلوغ را ده سالگی دانسته‌اند.

لکن شیخ در کتاب الوصیة نهاییه و در کتاب النکاح نهاییه، بلوغ را نه سالگی دانسته است (عین عبارت و محل آن قبلاً نقل شد) و نیز در کتاب الحجر خلاف ص ۶۲۶، مسأله ۲، حد بلوغ را نه سال دانسته و فرموده است دلیلنا اجماع الفرقه و اخبارهم.

همچنین در حجر مبسوط ج ۲، ص ۲۸۳، و نیز ابن حمزه در نکاح وسیله (به نقل الجوامع الفقهية ص ۷۱۸) بلوغ را نه سالگی دانسته‌اند.

بنابراین می‌توان گفت که این دو بزرگوار از نظر قبلی خود برگشته و بلوغ را همان نه سال دانسته‌اند، لذا صاحب جواهر فرموده است: بعد از رجوع مخالف (که شیخ و ابن حمزه باشند) از حرف خود، ادعای تحصیل اجماع ممکن می‌شود و از ابن ادریس نقل کرده که: صحیح از مذهب این است که بلوغ سنی دختر نه سالگی است و بین شیعه دوازده امامی اختلافی در این مسأله وجود ندارد: به جواهر الکلام ج ۲۶ ص ۳۹ مراجعه شود.

نیز شهید در لمعه، کتاب الصوم مسأله ۱۵ فرموده است، بلوغ سنی دختر نه سالگی است، و شهید ثانی در شرح آن فرموده است: واعتنائی به مخالفت شیخ و ابن حمزه نیست، چرا که مخالف، شاذ و معلوم النسب است و اجماع بر نه سالگی،

آخِرُ الْكَلَامِ وَمَخْلَصُهُ ٤٢١

قبل وبعد از مخالف (كه شيخ وابن حمزه باشند) وجود داشته است. بنابراین بايد گفت دليل بلوغ سنی دختر در نه سالگی روايات معتبره و به علاوه، اجماع فقهای اماميه رضوان الله تعالى عليهم می باشد.

آخِرُ الْكَلَامِ وَمَخْلَصُهُ

آخر الكلام و مخلصه في هذا المقام ان الجرئة على مخالفة الروايات المعتبرة المستفيضة المؤيدة بفتوى مثل شيخ الطائفة، - سيما فتواه و كلامه في نهايته التي فيها للمسائل الماثورة الاصلية - صعب غاية الصعوبة، بل الجرئة على الفتوى، خلافاً لما ادعاه ابن ادریس في سرائره من أن الصحيح من المذهب الذي لا خلاف فيه بين الشيعة الاثنى عشرية أن بلوغ المرأة تسع سنين، مشكل غاية الأشكال. بل الفتوى والعمل على خلاف الأجماع و لا اقل من الشهرة العظيمة و الأخذ برواية رواها الأصحاب و اعرضوا عنها في مقام العمل الموجب لوهنها و صيرورتها مما فيه كل الريب، شاذ و نادر نهاية الشذوذ والندرة لوضوح أن الأجماع و لا اقل الشهرة الفتوائية، اعنى افتاء الفقهاء بمضمون الرواية والاخذ بها في مقام العمل، هو المرجح لاحدى الروایتين المتعارضتين الموجب لوهن المعارض و سقوطه عن الحجية والاعتبار.

قال الباقر عليه السلام، على ما في مرفوعة زرارة، في حكم الخبرين المتعارضين) «يَا زُرَّارَةُ خُذْ بِمَا اشْتَهَرَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَ دَعِ الشَّاذَّ النَّادِرَ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي إِنَّهُمَا مَعاً مَشْهُورَانِ مَرْوِيَّانِ مَأْثُورَانِ عَنْكُمْ فَقَالَ عليه السلام خُذْ بِقَوْلِ أَعْدَلِهِمَا عِنْدَكَ وَأَوْقِعْهُمَا فِي نَفْسِكَ...»^١ و قال الصادق عليه السلام (على ما في مقبولة عمر بن حنظلة) (بعد فرض اختلاف الحكمين لروايتهما حديثين مختلفين و كون راويهما عدلين مرضيين «يُنْظَرُ إِلَى مَا

١. مستدرک الوسائل، ج ٣، کتاب القضاء ب ٦، من أبواب صفات القاضي، ح ٢. وفي عوالي اللئالی، ج

٤، ص ١٣٣، رواه العلامة رحمته الله مرفوعاً الى زرارة ابن أعین... رقم ٢٢٩.

كَانَ مِنْ رِوَايَتِهِمْ عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَا بِهِ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِكَ، فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا، وَيُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ؛ فَإِنَّ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ لَأَرِيبَ فِيهِ. وَإِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ فَيَتَّبَعُ، وَأَمْرٌ بَيْنَ غَيْهِ فَيُجْتَنَّبُ، وَأَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ؛ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَلَالٌ بَيْنَ وَحَرَامٌ بَيْنَ وَشُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَمَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ اِزْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَهَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ»^١.

و بعد التأمّل فيهما وفي المحتملات التي ذكر فيهما، يظهر ان المقصود من المجمع عليه، انما هو الشهرة الفتوائية، بان يكون مفاد الرواية مشهوراً بين الأصحاب افتاء و عملاً، اعنى افتائهم بمضمون الرواية و الأخذ بها فى مقام العمل، وهذا هو المرجح لاحدى الروايتين و يجعلها مما لا ريب فيه و يجعل معارضها المتروك مما فيه كل الريب.^٢

قال شيخ الطائفة الشيخ الطوسى رحمه الله فى النهاية - كتاب النكاح: وحد الجارية التى يجوز لها العقد على نفسها و يجوز لها أن تولى من العقد عليها تسع سنين فصاعداً؛ راجع الجوامع الفقهية، ص ٣١٦.

و قال ايضاً فى كتاب الوصية من النهاية، فى شرائط الوصية: و حد بلوغ المرأة تسع سنين فاذا بلغت ذالك جاز تصرفها فى مالها بساير انواع التصرف وامرها نافذ فيه الا ان تكون ضعيفة سفيفة فاذا كانت كذالك فانها لا تمكن من المال: (المصدر، ص ٣٤٣).

و قد مر ما قاله الحلى رحمه الله فى نكت النهاية فراجع وفى السرائر بعد ان حكى عن نهاية الشيخ التسع قال: و هو لصحيح الظاهر من المذهب لأنه لا خلاف بينهم أن

١ . الكافى، الأصول، ج ١، كتاب فضل العلم، باب اختلاف الحديث، ص ٦٨ ح ١٠، وفى عوالى اللئالى ج

٤ ص ١٣٣ رقم الحديث ٢٣١.

٢ . لاحظ تفصيل ذالك فى نهاية الأصول تقرير ابحاث سيد الفقهاء و المجتهدين آية الله العظمى

بروجردى رحمه الله، ج ٢، ص ٥٤١.

آخِرُ الْكَلَامِ وَمَخْلَصُهُ ٤٢٣

حد بلوغ المرأة تسع سنين، فاذا بلغتها وكانت رشيدة سلم الوصى اليها وهو بلوغها الوقت الذى يصح أن تعقد على نفسها عقدة النكاح ويحل للبلع الدخول بها بغير خلاف بين الشيعة الاثنى عشرية: جواهر الكلام، ج ٢٦، كتاب الحجر، ص ٣٩).

وقال العلامة رحمته الله: السن عندنا دليل على البلوغ وبه قال جماهير العامة... ثم قال: الذكر والمرأة مختلفان فى السن فالذكر يعلم بلوغه بمضى خمس عشر سنة والأنثى بمضى تسع سنين عند علمائنا: (تذكرة الفقهاء، ج ٢، كتاب الحجر، ص ٧٤ و ٧٥).

وقال المحقق الحلى رحمته الله: البلوغ وهوانبات العانة والاحتلام والحيض والحمل وبلوغ تسع سنين فى المرأة وفى الرجل خمس عشرة سنة: الجامع للشرائع، ص ٢٦). وقال المحقق رحمته الله فى صوم شرايع الاسلام (ج ١، ص ١٩٨) مسألتان الأولى: البلوغ الذى يجب معه العبادات الاحتلام او الأنبات او بلوغ خمس عشرة سنة فى الرجال على الأظهر وتسع فى النساء. الثانية: يمرن الصبى والصبية على الصوم قبل البلوغ ويشدد عليهما لسبع مع الطاقة.

وقال فى كتاب الحجر منه (ج ٢، ص ٩٩) اما الصغير.... ويعلم بلوغه... و با لسن... والأنثى بتسع:

اقول: و وافقه فى الموضوعين الشهيد رحمته الله فى المسالك: لاحظ كتاب الصوم و الحجر منه.

قال الفقيه الأقدم، ابوالصلاح الحلبي رحمته الله: واذا انعقد النكاح استحقت الزوجة الصداق والزوج التسليم، أن كانت ممن يصح الدخول بها ببلوغها تسع سنين فما زاد وان نقصت سننها عن هذا وقف استحقاق الامرين الى حين البلوغ المذكور^١. و قال ايضاً: فأما الطلاق فان وقع قبل الدخول او بعده و قبل أن تبلغ تسع سنين... فلا عدة عليها^٢.

١. الكافى فى الفقه، تأليف الفقيه الأقدم أبى الصلاح الحلبي، من احكام النكاح، ص ٢٩٤.

٢. المصدر: فى أحكام العدة، ص ٣١٢.

و هو الذى قال المحقق الحلى رحمته الله فى شأنه فى كتاب الصلاة من المعتبر: (ص ١٥٨) مسألة: قيل تكره الصلاة إلى باب مفتوح او انسان مواجه، ذكر ذلك ابوالصلاح الحلبى رحمته الله وهو احد الأعيان ولا بأس باتباع فتواه.

وقال الشيخ الاعظم الشيخ الانصارى رحمته الله فى كتاب الطهارة فى احكام الحيض: وما تراه الصبية من الدم قبل اكمال تسع سنين قمرية ليس بحيض (الى ان قال) فالعلامة على البلوغ هى اكمال تسع سنين لا غير الا انه قد يعلم بالتاريخ وقد يستكشف عنه بالحيض (الى أن قال) ثم ان التحديد بالسن المذكور تحقيق لا تقريب كما هو مقتضى الأصل اللفظى والعملى فى جميع الحدود الشرعية المعرفة لاحكام شرعية...

وقال رحمته الله فى كتاب الصوم: مسألة، يعلم البلوغ بالسن... واما فى الانثى فالأقرب أن بلوغها بالشن با كمال التسع كما هو المشهور... ويدل عليه روايات و ماتقدم من رواية عمار لا قائل به نعم عن ابن حمزة فى باب الخمس وابن سعيد فى صوم الجامع... عشرين... وهذا القول مع احتمال الدخول فى العاشرة لم اجده مستندة الخ. أقول: قوله فالأقرب أن بلوغها.. انما هو فى قبال القول بالعشر، لا غير، فلا تغفل.

وقال العلامة رحمته الله فى المنتهى (ج ١، فى أحكام الحيض، ص ٩٥): و حد الصغرى نقص عن تسع سنين... و وجود كل واحد منهما (اي الانزال و دم الحيض) دال على البلوغ و اقل سن تبلغ له الجارية تسع سنين.

وقال رحمته الله ايضا... المرأة تؤمر بالصيام قبل سن البلوغ و هو تسع سنين او الا نزال او الحيض: ^١

و قال سماحة الحجة آية الله الخوانسارى رحمته الله: و الأخبار ببلوغ الجارية بالتسع كثيرة فلا اشكال: ^٢

١. منتهى ج ٢، كتاب الصوم ص ٥٨٥.

٢. جامع المدارك ج ٣، كتاب الحجر، ص ٣٦٥.

و فى مجمع الفائدة و البرهان قال ﷺ: و الأنثى ببلوغ تسع و يفهم من التذكرة كون البلوغ تسع اجماعياً عندنا و الأخبار المتقدمة دالة عليه.^١

و قال فى جامع المقاصد، ج ٣، ص ٨٤، و يلزمان (الصلوة) قهراً عند البلوغ و هو يحصل بالاحتلام او الانبات او بلوغ الصبى خمس عشر سنة و الأنثى تسعاً.

و نظير هذه العبارات فى تعيين بلوغ السنّى فى الجارية بتسع سنين عبارة الغنية لابن زهرة؛^٢ مهذب البارع؛^٣ تحرير العلامة؛^٤ ايضاح الفوائد، ج ٢، ص ٥١؛ مختصر النافع، كتاب الحجر.

اقول: المتحصل من الأخبار و الأقوال أن الأحكام الشرعية من وجوب رعاية الحجاب و اقامة الصلوة و ساير الفرائض و امكان الحيض و جواز الدخول و استحقاق المثوبات و العقوبات و كتابة الحسنات و السيئات و غيرها، مترتبة من حين بلوغ المرأة تسع سنين و تبين من جميع ما تقدم أن الموضوع الشرعى للأحكام الشرعية إنما هو الصبيته البالغة إلى هذا السن، سواء صدق عليها عرفاً و لغة انها بالغة ام لم يصدق، و لا مانع و لا محذور من الالتزام بمد اليلها و الحكم بمضا مينها مطلقاً، مراعياء فى ذلك كله حدودها و شرائطها على ما فصلت فى الكتب الفقهية سيما وان رعاية الحجاب و العفاف من اهمها بالنسبة اليها من دون أن تكون فيه اية كلفة و مشقة و قد قال رسول الله له «ان خَيْرَ نِسَائِكُمْ.. العفيفة...»^٥ و الله العالم.

١ . مجمع الفائدة و البرهان لمحقق اردبيلى ﷺ ص ١٩٢.

٢ . الجوامع الفقهية، ص ٥٩٤.

٣ . ج ٣، ص ٩٦ و ج ٥، ص ١٩٤.

٤ . ج ١، ص ١٤٠ و ص ٢١٨ و ج ٢، ص ٢٢٤.

٥ . وسائل الشيعة، ج ١٤، ص ١٤.

بلوغ سنی در عروة الوثقی و غیره

سؤال ۹: آیا در عروة الوثقی، بلوغ سنی دختر بیان شده است؟ در تحریر الوسیلة و منهاج الصالحین و غیر اینها چطور؟

جواب: بلی در عروة الوثقی، اول فصل حیض، بعد از آنکه خون حیض را تعریف کرده فرموده است: و یشرط أن یکون بعد البلوغ ... و البلوغ یحصل با کمال تسع سنین:

و نیز در احکام نکاح فصل ۲ مسأله ۱ فرموده است: لا یجوز وطی الزوجة قبل اکمال تسع سنین:

و در این دو فصل مسائلی مطرح و احکامی را بر بلوغ در سن نه سالگی مترتب فرموده است.

در تحریر الوسیلة کتاب الحجر مسأله ۳ آمده است:

یعرف البلوغ فی الذکر والانثی باحد امور ثلاثة الأول نبات الشعر الخشن علی العانة و لا اعتبار بالزغب والشعر الضعیف، الثانی خروج المنی یقظة او نوماً بجماع او احتلام او غیرهما الثالث السن وهو فی الذکر إكمال خمس عشرة سنة و فی الأنثی إكمال تسع سنین.

در منهاج الصالحین آیت الله خوئی رحمته الله، کتاب الحجر آمده است: و اسبابه امور: الأول الصغر، فالصغير ممنوع من التصرف حتی يبلغ و یعلم بنبت الشعر الخشن علی العانة او الاحتلام او إكمال خمس عشرة سنة فی الذکر و تسع فی الانثی.

زدن فرزند جایز نیست و دیه دارد

سؤال ۱۰: آیا جایز است پدر یا مادر فرزند خود را به منظور وادار کردن به نماز و عبادت بزنند؟ و چنانچه زدند و بدن بچه متأثر و مجروح شد وظیفه چیست؟

جواب: باید سعی کنند فرزند را با تشویق و اخلاق و نصیحت، تربیت و به نماز و

کارهای خیر عادت دهند و زدن به طوری که موجب متأثر و مجروح شدن بدن بچه شود جایز نیست و اگر به صورت او بزنند به طوری که صورت سرخ بشود باید یک مثقال و نیم شرعی طلا که هر مثقال ۱۸ نخود است به عنوان دیه به او بپردازند و اگر کبود شود سه مثقال و اگر سیاه بشود باید شش مثقال طلا بپردازند و اگر جای دیگر بدن او را به واسطه زدن سرخ یا کبود یا سیاه کنند باید نصف آنچه را که برای صورت گفته شد بدهند.

و اگر زدن موجب شود که پوست صورت یاسرپاره بشود باید یک شتر یا قیمت آن را بدهند و اگر به گوشت برسد و قدری از آن را هم ببرد باید دو شتر یا قیمت دو شتر را بدهند و اگر خیلی از گوشت را پاره کند دیه آن سه شتر یا قیمت سه شتر می باشد که باید بدهند و هرچه ضربه و زدن شدیدتر باشد دیه زیادتر می شود، حتی اگر دو جای بدن یا چند جای بدن را ولو با یک ضربه سیاه یا مجروح کند، باید بعدد جراحات وارده دیه جداگانه بدهد و خلاصه هر ضربه و جراحت مستقل، دیه مستقل و مخصوص به خود را دارد و اگر جایی از بدن، متورم شود، دیه آن با ارش و حکومت تعیین می شود.

ضمناً در این احکام فرقی بین دختر و پسر و صغیر و کبیر نیست، خواه زننده پدر یا مادر یا معلم یا غیره باشد. لازم به یادآوری است که این مقدار دیه مال خود طفل است که باید پس از بلوغ و رشد تحویل وی دهند یا از او حلالیت بطلبند.

وظایف والدین در آگاه کردن فرزندان نسبت به بلوغ و تکلیف

سؤال ۱۱: سن دختر بچه اینجانب به نُه سال رسیده است، ولی اولاً مسأله تقلید و اینکه باید از چه کسی تقلید کند را نمیداند و ثانیاً می دانم در ماه رمضان متولد شده است، از چه روزی نماز و روزه بر او واجب می شود؟

جواب: نسبت به مسأله تقلید و مرجع، وی را راهنمایی و توجیه کنید که تقلید

یک شعبه از رجوع جاهل به عالم است و نسبت به نماز و روزه او، باید ملاحظه کنید که در چه روزی از ماه رمضان متولد شده است، از همان روز، نماز و روزه بر او واجب می‌شود، مثلاً چنانچه نه سال قبل، پیش از اذان صبح روز دهم ماه متولد شده، روز دهم که نه سالش تمام شده و وارد سال دهم از سنش می‌شود، روزه روز دهم به بعد و نماز صبح دهم به بعد بر او واجب است اما اگر قبل از ظهر متولد شده روزه آن روز واجب نیست ولی نماز ظهر به بعد بر او واجب است و روزه از روز یازدهم واجب می‌شود، لذا بر والدین است که تاریخ دقیق تولد فرزندان خود را، یادداشت کنند تا ساعت و روز مکلف شدن آنها معلوم باشد و نسبت به دخترها علاوه بر سن بلوغ، تاریخ یائسه شدن آنها نیز که منشأ احکام و تکالیفی است، معلوم باشد.

بلوغ و رشد و محاکم قضایی

سؤال ۱۲: از آنجا که در عرف قانون حقوقی کشور ما و بسیاری از کشورهای جهان سن رشد متعاملین برای پسر و دختر ۱۸ سال شمسی تمام دانسته شده، همین‌طور در قوانین جزایی کشور ما و اکثر کشورها، اطفال کسانی هستند که بین ۶ سال تمام و ۱۸ سال تمام سن دارند و باید طبق قانون، در دادگاه اطفال به جرائم آنها رسیدگی شود:

۱. آیا حاکم شرع در محاکم قضایی می‌تواند در احکام کیفری این افراد که از نظر شرعی بالغ هستند، ولی زیر سن قانونی ۱۸ سال هستند تخفیفاتی قائل شود؟

۲. اگر جواب منفی است، با توجه به اینکه در اکثر کشورهای جهان برای بزهکاران زیر سن ۱۸ سال رژیم حقوقی و کیفری خاصی اعمال می‌شود که بیشتر مبتنی بر اقدامات تأمینی و تربیتی است و این امر به عنوان عرف قانونی در سطح

بین‌المللی شناخته شده است؛ آیا حاکم شرع می‌تواند با توجه به عناوین ثانویه (پیشگیری از وهن اسلام و نظام اسلامی و نیز جلوگیری از بهانه جویی سازمان‌های بین‌المللی و معاندین اسلام و نظام اسلامی و به منظور عمل اجمالی به تعهدات بین‌المللی) در بعضی از مجازات‌های این دسته تخفیف قائل شود؟

۳. آیا در موارد مذکور بین پسر و دختر تفاوتی وجود دارد؟

۴. آیا در موارد مذکور بین حدود و قصاص تفاوتی وجود دارد؟

جواب: در جواب سؤال فوق باید به نکات ذیل توجه شود:

الف) بلوغ شرعی همان است که در کتب فقهیه مقرر شده (تمام شدن پانزده سال قمری در پسر و نه سال قمری در دختر) که همین مطلب در قانون مدنی نیز تصریح شده است.

ب) در تمام مسائل کیفری افرادی که به سن مذکور رسیده‌اند مانند دیگران دارای مسئولیت کیفری می‌باشند و غیر از جنون، رافعی برای مسئولیت آنان نیست. مگر در موارد استثنایی.

ج) بهانه‌های مذکور در سؤال رافع احکام شرعی نخواهد بود. هرگاه اجرای حکمی مستلزم مفسده اعظم باشد، طبق موازین، می‌توان اجرای حکم را موقتاً با تشخیص حاکم شرع به تأخیر انداخت.

د) شرایط رشد، اختصاص به مسائل مالی دارد ﴿فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾^۱ و ربطی به مسائل کیفری ندارد.

ه) در امور فوق الذکر بین حدود و قصاص و دیات و یا پسر و دختر، در صورتی که واجد سایر شرایط باشند، فرقی وجود ندارد.

تأديب الصبيان

(تأديب و تربیت کودکان)

شکی نیست که هیچ کس حق کتک زدن به دیگری را ندارد، مگر مواردی که با دلیل شرعی و حکم قاضی شرع، استثنا شده است. زیرا روشن است که کتک زدن ظلم و ستم و اذیت و آزار به شمار می رود که در آیات و روایات از آن نهی شده است. خداوند در قرآن می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾. (سوره نحل / ۹۰) همانا خدا فرمان به عدل و احسان می دهد و به بذل و بخشش خویشاوندان امر می کند و از افعال زشت و منکر و ظلم نهی می کند و شما را پند می دهد باشد که موعظه خدا را بپذیرید. در روایات نیز کتک زدن و اذیت و آزار دیگران اکیداً ممنوع شده است.

۱. از امام صادق علیه السلام روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا ستمکارترین مردم نزد خداوند کسی است که غیر قاتل را به قتل برساند یا کسی را کتک بزند، بدون این که آن شخص او را زده باشد.^۱

۲. از امام رضا علیه السلام روایت است که پیامبر خدا فرمود: لعنت خدا بر کسی که جز قاتل را به قتل برساند یا جز کتک زننده را کتک بزند.^۲

۳. از امام صادق علیه السلام روایت است که: در قبضه شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله یادداشتی وجود داشت که در آن نوشته بود «بسم الله الرحمن الرحيم، همانا ستمکارترین مردم نزد خداوند در روز قیامت کسی است که غیر قاتل را به قتل برساند و کسی را که وی را زده است بزند».^۳

۱. «قال الصادق علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إِنَّ أَعْتَى النَّاسِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى مَنْ قَتَلَ غَيْرَ قَاتِلِهِ، وَمَنْ ضَرَبَ مَنْ لَمْ يَضْرِبْهُ» (فروع کافی ج ۷ کتاب الدیات ص ۲۷۴).

۲. «عَنِ الرَّضَا علیه السلام يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَ غَيْرَ قَاتِلِهِ أَوْ ضَرَبَ غَيْرَ ضَارِبِهِ (همان)

۳. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَجَدَ فِي ذُوَائِهِ سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله صَحِيفَةً فَإِذَا فِيهَا مَكْتُوبٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴. مرحوم شیخ صدوق از ابو حمزه ثمالی آورده است: «چنانچه کسی دیگری را شلاق بزند خداوند شلاقی از آتش به او خواهد زد».^۱
۵. از امام صادق علیه السلام روایت است که «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به صورت مسلمان سیلی بزند خداوند در روز قیامت استخوان هایش را خرد می کند و با دست و پای بسته وارد صحرای محشر می شود تا داخل دوزخ گردد مگر این که توبه کند».^۲
۶. از حضرت امام رضا علیه السلام راجع به کارگری که از دستورات کارفرما سرپیچی می کند سؤال شد که آیا زدن وی جایز است یا خیر؟ امام پاسخ داد: «زدن او جایز نیست، اگر اطاعت کرد او را نگهدارد وگرنه او را به حال خود واگذارد».^۳
۷. از امام صادق علیه السلام راجع به شخصی سؤال شد که به صورت دیگری سیلی زده و صورتش در اثر آن سیاه شده، امام در پاسخ فرمود: «اگر بر اثر سیلی صورتش سیاه شد دیه آن شش مثقال طلاست و اگر کبود شد سه مثقال است و اگر سرخ شد یک مثقال و نیم است و دیه در سایر اعضای بدن، نصف آنچه ذکر شد می باشد».^۴
۸. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است: «همانا انسان، دارای قوه عقل و فهم است و به ادب و یاد دادن، پند می گیرد و چهارپایان هستند که جز با زدن، رام نمی شوند».^۵

⇒

- إِنْ أَعْتَى النَّاسَ عَلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ قَتَلَ غَيْرَ قَاتِلِهِ وَ الصَّارِبُ غَيْرَ صَارِبِهِ (همان، ص ۲۷۵).
۱. روی الصدوق رحمته الله عَنِ الثَّمَالِيِّ (ابی حمزة) قَالَ: لَوْ أَنَّ رَجُلًا ضَرَبَ رَجُلًا سَوْطًا لَضَرَبَهُ اللَّهُ سَوْطًا مِنَ النَّارِ (من لا يحضره الفقيه، الجزء ۴، ص ۶۷ باب تحریم الدماء).
 ۲. عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَلَا وَمَنْ لَطَمَ خَدَّ مُسْلِمٍ أَوْ وَجْهَهُ بَدَّدَ اللَّهُ عِظَامَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ حَشِرَ مَغْلُولًا حَتَّى يَدْخُلَ جَهَنَّمَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ (همان، ص ۸).
 ۳. عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَجْرِ يَعْصِي صَاحِبَهُ أَوْ يَحُلُّ ضَرْبَهُ أَمْ لَا؟ فَأَجَابَ علیه السلام لَا يَحُلُّ أَنْ يَضْرِبَهُ إِنْ وَافَقَكَ أَمْسِكْهُ وَإِلَّا فَخَلِّ عَنْهُ (الوسائل، الجزء ۱۸، ص ۵۸۷).
 ۴. روی الصدوق رحمته الله فِي الصَّحِيحِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ لَطَمَ رَجُلًا عَلَى وَجْهِهِ فَاسْوَدَّتِ اللَّظْمَةُ فَقَالَ إِذَا اسْوَدَّتِ اللَّظْمَةُ فِيهَا سِنَّةٌ دَنَائِرٌ وَإِذَا اخْضَرَّتْ فِيهَا ثَلَاثَةُ دَنَائِرٍ وَإِذَا احْمَرَّتْ فِيهَا دِينَارٌ وَنُصْفٌ وَفِي الْبَدَنِ نُصْفٌ ذَلِكَ (من لا يحضره الفقيه ج ۴، ماجاء في اللطمة باب ۵۴، ح ۱).
 ۵. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام «إِنَّ الْعَاقِلَ يَنْعِظُ بِالْأَدَابِ وَ الْبَهَائِمُ لَا تَنْعِظُ إِلَّا بِالضَّرْبِ» (نهج البلاغه فیض، ذیل

⇐

مؤلف: بلکه به مقتضای روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده، بعضی گفته‌اند «فرزند را بدون جهت کتک زدن، از گناهان کبیره است».^۱

فتاوی چند نفر از فقها درباره زدن فرزند

الفقیه المحقق، مرحوم میرزای قمی رحمته الله

سؤال: آیا از برای تأدیب جایز است زدن اطفال به جهت درس و خط و غیره و آیا حدی در شرع مقدس قرار گرفته است یا نه؟

جواب: چون اطفال مولی‌علیهم می‌باشند و امر و نهی آنها، صلاح حال ایشان است، پس هرگاه ولی شرعی یا احدی بر خصت ولی شرعی مثل پدر و جد یا به رخصت حاکم یا حسب الله متوجه تربیت آنها باشند، ظاهر این است که اصل جواز تأدیب اشکال نداشته باشد چون از باب اعانة بربر و تقواست و احسانست «و ما علی المحسنین من سبیل» و کلینی به سند صحیح از غیاث بن ابراهیم روایت کرده است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَذَبَ الْيَتِيمَ بِمَا تُؤَدِّبُ مِنْهُ وَلَدَكَ وَ اضْرِبَهُ مِمَّا تَضْرِبُ مِنْهُ وَلَدَكَ»، و ظاهر روایت جواز است مطلقاً هرگاه محض احسان باشد و ضرری در آن نباشد و به هر حال اصل تأدیب احسانست و حکمت در مشروعیت آن اصلاح حال طفل است و این مقتضی آن است که به قدری که غرض حاصل شود تواند زد و حدی معین از برای آن نباشد... ولیکن مقدار آن منوط است به مقدار حاجت در حصول غرض و آن مختلف می‌شود به اختلاف اطفال و اغراض و آنچه را که ولی مصلحت داند به عمل می‌آورد و بر اعتبار ولایت شرعیه پس باید

⇒

کتاب (۳۱).

۱. امام صادق علیه السلام در ضمن شمارش گناهان کبیره فرموده است: «وَالَّذِي إِذَا دَعَا أَبُوهُ لَعَنَ أَبَاهُ وَالَّذِي إِذَا أَجَابَهُ ابْنُهُ يَضْرِبُهُ» (به فهرست وسائل الشیعة ج ۱۱، ص ۱۵ باب تعیین الکبائر و اصول کافی ج ۲ کتاب الایمان و الکفر باب الکبائر ص ۲۸۱ ح ۱۵ و مرآت العقول ج ۱۰ ص ۲۹ مراجعه شود).

فتاوی چند نفر از فقها درباره زدن فرزند ۴۳۳

معلم منصوب از جانب ولی شرعی یا حاکم شرع باشد یا خود از عدول مؤمنین باشد، نه اینکه هر رطب و یابسی که باشد اطفال را اذیت کند و مرخص باشد در این و بگوید صلاح او در این بود ... غرض تادیب صبی است در درس و مشق و تعلیم آداب و عدم تضييع اوقات ... (جامع الشتات، کتاب الدیات).

مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله

اگر بچه یکی از گناهان کبیره را انجام دهد، ولی یا معلم او می تواند به قدری که ادب شود و دیه واجب نشود او را بزند. (توضیح المسائل، مسأله ۲۸۲۰)

مرحوم آیت الله العظمی خوئی رحمته الله

اگر بچه یکی از گناهان کبیره را انجام دهد، ولی یا مثلاً معلم او با اجازه ولی می تواند به قدری که ادب شود و دیه واجب نشود او را بزند. (توضیح المسائل، مسأله ۲۸۱۹)

مرحوم آیت الله العظمی اراکی رحمته الله

سؤال: هرگاه پدر فرزند خود را به قصد تأدیب مورد ضرب قرار دهد آیا دیه دارد؟
جواب: هرگاه تأدیب طفل متوقف باشد بر ضرب، جایز است، ولی باید سرخ و کبود نشود (آخر توضیح المسائل، قسمت استفتائات، ص ۵۷۱).

مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی رحمته الله

اگر بچه یکی از گناهان کبیره را انجام دهد ولی یا دیگری با اذن ولی او می تواند به قدری که ادب شود و دیه واجب نشود او را بزند. (توضیح المسائل، مسأله ۲۸۲۰)
سؤال: معلمین در رابطه با تنبیه کودکان محصل اظهار می دارند که معلم دلسوز اگر بچه ها را کتک نزند کار تعلیم پیشرفتی ندارد، با توجه به این امر مستدعی است جواب سؤالات ذیل را مرقوم فرمایید:

۱. آیا معلم می تواند بدون اجازه ولی طفل، جهت آموزش، او را بزند یا خیر؟

۲. اگر زرد و کبود و سرخ شد آیا ولی طفل می تواند دیه را ببخشد یا خیر؟

۳. اگر نتواند دیه ها را ادا نماید وظیفه اش چیست؟

۴. اگر در اثر کتک، دست بچه خون بیاید دیه اش چه مقدار است؟

جواب ۱- جواز کتک زدن شاگرد جهت تأدیب شرعی با اجازه ولی شرعی اگر موجب دیه نشود به طور آرام بعید نیست و اگر جای ضرب، به سرخی یا کبودی یا سیاهی تغییر رنگ بدهد جایز نیست و معلم ضامن دیه است.

جواب ۲- نمی تواند

جواب ۳- مدیونست و باید احتیاط کند و نزند.

جواب ۴- در فرض سؤال دیه، یک شتر است (مجمع المسائل ج ۳ مسائل دیات ص ۱۴۰).

چند سؤال و جواب

سؤال ۱- آیا پدر یا مادر می تواند فرزند خود را برای تأدیب بزند؟

جواب - در صورت انحصار طریق تأدیب به زدن، مانعی ندارد. ولی باید سعی کنند موجب دیه نشود.

سؤال ۲- اگر پدر فرزند خود را برای تأدیب بزند، و عمل او موجب جراحت یا سیاهی یا قرمزی پوست شود، آیا دیه دارد؟ و اگر برای تشفی خاطر و در اثر غضب بزند، آیا دیه دارد یا نه؟

جواب - در هر صورت دیه ثابت است.

سؤال ۳- به خاطر فحاشی یک پسر بچه سیزده ساله، سیلی و کتک محکمی به او زدم، آیا مشغول الذمه هستم؟

جواب - بلی، اگر سیلی زدن به صورت، موجب سرخی صورت شده، باید یک مثقال و نیم شرعی طلا که هر مثقال ۱۸ نخود است به او بپردازید. و اگر موجب کبود و سبز شدن صورت گردیده سه مثقال، و اگر سیاه شده، شش مثقال شرعی طلا باید به او بپردازید. و اگر جای دیگر بدن او را به واسطه زدن سرخ یا کبود یا سیاه کرده اید،

باید نصف آنچه را گفته شد به او بدهید.

سؤال ۴ - لطفاً دیه جراحات وارده بر سر و صورت را بیان فرمایید:

جواب - به طور کلی اگر کسی پوست سر یا صورت مسلمانی را پاره کند، دیه آن یک شتر است. و اگر به گوشت برسد و قدری از آن را هم ببرد، دیه آن دو شتر است. و اگر خیلی از گوشت را پاره کند، دیه سه شتر است. و اگر به پرده نازک روی استخوان برسد، دیه چهار شتر است. و اگر استخوان نمایان شود، پنج شتر است. و اگر استخوان بشکند، دیه ده شتر است. و اگر بعضی از اجزای استخوان جابه جا شود، دیه پانزده شتر است. و اگر به پرده مغز سر برسد، دیه ۳۳ شتر است که باید به مجروح بدهد. و ظاهراً شتر خصوصیت نداشته باشد بلکه مقصود از یک شتر، $\frac{1}{3}$ دیه کامل است، بنابراین ضارب می‌تواند دیه را از اقسام دیگر، مانند طلا یا نقره انتخاب و بپردازد، و فرقی بین صغیر و کبیر و فرزند و غیره وجود ندارد.

سؤال ۵ - شخصی همسر و یا فرزند خود را کتک زده و دست او را مجروح کرده است. دیه آن چه مقدار است؟

جواب - به طور کلی دیه خراش و پارگی پوست دست، پنج مثقال طلا است. و اگر کمی از گوشت را نیز پاره کرده، دیه آن ده مثقال است. و اگر گوشت را عمقاً زیاد پاره کرده، ولی به پرده نازک روی استخوان نرسیده، دیه آن پانزده مثقال است. و اگر به پرده نازک روی استخوان رسیده و آن را پاره نکرده، دیه بیست مثقال است. و اگر پرده را پاره کرده، بیست و پنج مثقال است. و در مقدار دیات فرقی بین بزرگ و کوچک وزن و مرد و همسر و غیره نیست.

سؤال ۶ - با توجه به اینکه مسأله تنبیه بدنی، از مسائل مبتلی به در مدارس است، چنانچه تنبیه از ناحیه معلمین یا سایر مسئولین مدرسه باشد حکم آن چیست؟

جواب - در مواردی که تأدیب متوقف بر تنبیه بدنی باشد ولی اذن بدهد، تنبیه به مقداری که موجب دیه نشود، شرعاً مانعی ندارد. ولی اگر تنبیه بدنی بر خلاف

مقررات جمهوری اسلامی ایران باشد، مطلقاً جایز نیست. و موجب دیه می‌شود.

سؤال ۷- شخصی به گمان خودش با غرض عقلایی، کسی را زده است مثلاً به منظور تأدیب یا به قصد نهی از منکر باشد، آیا در این فرض دیه یا ارش ثابت است؟

جواب - بلی در هر موردی که زدن، مجوز شرعی نداشته و با اذن حاکم شرعی نباشد دیه یا ارش ثابت است.

سؤال ۸- اگر پدر فرزندش را به طوری بزند که دیه واجب شود، دیه مال کیست و آیا پدر می‌تواند آن را در مخارج آن فرزند مصرف کند؟

جواب - دیه مال خود فرزند است و پدر می‌تواند به قصد اداء دین خود، آن را در مخارج آن فرزند مصرف کند یا پس از بلوغ و رشد تحویلش بدهد یا از او حلالیت بطلبد.

لزوم پرورش و تصحیح عقاید کودکان

در جواز تأدیب کودکان بلکه استحباب یا وجوب آن در برخی از اوقات، شکی نیست و همچنین تردیدی نیست در این که امر و نهی در زمینه‌های رشد و صلاح آنان و مراقبت از لغزش‌ها و مفاسد، از کارهای نیکو و پسندیده است.

علامه کبیر مرحوم آیه الله کاشف الغطاء رحمته الله در این رابطه فرموده است:

هر مسلمانی بلکه هر انسانی باید بداند که فرزندان او، چه پسر یا دختر، امانات خدایند نزد او، و او نسبت به آنها مسؤول است و مورد مؤاخذه و حسابرسی قرار خواهد گرفت. و همان‌گونه که مراقبت از جسم و تن آنها از لحاظ خوراک و پوشاک بروی واجب است، همان‌گونه بلکه واجب‌تر از آن تربیت و پرورش روح و تصحیح عقاید آنها و سیراب کردن فکر و اندیشه آنها، همچنین تمرین آنها به نظافت، پاکیزگی و بهداشت ... و هرآنچه جزء کمالات است، می‌باشد. و این امور اصول و اساس انسانیت انسان است. و بدون اینها بشر موجودی نیست جز درازگوش یا شیطان. همان‌گونه که شخص موظف است خویش را تهذیب کرده و از عذاب الهی مصون و محفوظ بدارد. خداوند سبحان در این باره می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا

استحباب تأدیب کودکان در امور عادی ﴿٤٣٧﴾

أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿١٠٥﴾ (سوره تحریم آیه ۱۰۵) - «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌هاست نگه دارید، آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی‌کنند و آنچه را فرمان داده شده‌اند اجرا می‌نمایند».

آری، ریشه و اساس تکالیف سه چیز است:

۱. بر هرانسانی لازم است که اصول دین خود را بیاموزد و بداند که خدایی جز خدای یکتا نیست و فروع دین را فرا گیرد و در پی دستیابی به احکام شرع باشد. و فراگیری علم و دانش بر هر مسلمانی واجب است.

۲. بر هر مسلمانی لازم است آنچه را یاد گرفته به کار گیرد و بدان پایبند باشد: ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾ (سوره توبه آیه ۱۰۵) بقای علم آمیختگی آن با عمل است و الا تلف شده و از بین خواهد رفت. و در این صورت نادان بهتر از دانشمندی است که به دانش خود پایبند نیست. زیرا گواه و حجت بر دانشمند قوی‌تر است و مؤاخذه و عقوبت نسبت به وی سزاوارتر است.

۳. بر هر مسلمانی لازم است که دیگران را به وظایف خویش آگاه سازد: ﴿وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾ (سوره توبه، آیه ۱۲۲) و این وظیفه را خداوند بر عهده دانشمندان گذارده است و نادان چنین وظیفه‌ای ندارد.

بنابراین تمام دین، علم و عمل است و تمام اسلام اطاعت است و تسلیم. (پایان سخنان مرحوم کاشف الغطاء رحمته الله به نقل از انوار النعمانية ج ۲ ص ۲۰۰).

استحباب تأدیب کودکان در امور عادی

ظاهراً تأدیب کودکان در امور عادی و متعارف واجب نیست. لکن بر همگان روشن است که تأدیب و کنترل و محافظت آنها از کارهای زشت و ناپسند چون دروغ، سخن چینی، افتراء و بهتان، تنبلی و... و ترغیب و تشویق آنان به آداب نیک

و اخلاق کریمه و فضائل و کمالات پسندیده و آموزش قرآن و کتابت و خوشنویسی و حتی آموزش آداب نشستن بر سر سفره و چگونگی خوردن و آشامیدن و... از اموری است که برتری و رحجان آن بر کسی پوشیده نیست. و گواه بر اهمیت آن از نظر شرع مقدس اسلام، روایات فراوانی است که در این زمینه وارد شده است. تا جایی که بزرگانی از محدثان در کتب روایی خود بابی را به این مهم اختصاص داده‌اند و روایات متعددی از معصومین علیهم‌السلام نقل کرده‌اند.

مرحوم شیخ کلینی رحمته‌الله در کتاب کافی جزء ۶ کتاب العقیقه، ص ۴۶ بابی تحت عنوان «باب تأدیب فرزند» و بابی تحت عنوان «حق فرزندان» گشوده است که در آن روایات زیادی را در این زمینه گردآوری کرده است، که برخی از آنها را نقل می‌کنیم:

۱. امام صادق علیه‌السلام فرموده است: «کودک تا هفت سالگی مشغول بازی کودکانه است و در هفت سال دوم خواندن و نوشتن یاد می‌گیرد و در هفت سال سوم حلال و حرام را می‌آموزد».

۲. امام صادق علیه‌السلام فرموده است: «کودک را تا شش سالگی مهلت ده، سپس تا هفت سال به تأدیب وی پرداز، پس اگر تأدیب پذیر نیست وی را به حال خود واگذار».

۳. امام صادق علیه‌السلام فرموده است: «ما به کودکان دستور می‌دهیم که جمع کنند بین نماز ظهر و عصر و بین نماز مغرب و عشاء».

۴. امام کاظم علیه‌السلام فرموده است: «شخصی نزد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد و عرض کرد: یا رسول الله! حق فرزندم [برمن] چیست؟ [حضرت] فرمود: اسم نیکو برایش انتخاب می‌کنی و به آداب نیک او را تربیت می‌کنی و در جایگاه نیک قرارش می‌دهی».

۵. امام صادق علیه‌السلام از «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده که فرمود:

«رحمت خداوند بر پدر و مادری که فرزندان را به کارهای نیک یاری می‌دهند».

۶. سکونی می‌گوید: در حالی که غم و اندوه مرا فرا گرفته بود خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدم، حضرت فرمود: ای سکونی! غم و اندوهت از چیست؟ عرض کردم: صاحب دختر شده‌ام، فرمود: «ای سکونی سنگینی وی بر زمین است و روزیش

استحباب تأدیب کودکان در امور عادی ۴۳۹

با خداست. او با غیر عمر تو زندگی می‌کند و از غیر روزی تو می‌خورد. [سکونی می‌گوید:] به خدا قسم حضرت با این کلام غم و اندوه را از من زدود. سپس فرمود: نام او را چه نهاده‌ای؟ عرض کردم: فاطمه. (حضرت فرمود: آه‌آه [چون به یاد جده مظلومه‌اش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام افتاد] سپس دست خود را بر پیشانی گذاشت و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: حق فرزند بر پدر آن است که اگر پسر است، مادرش را احترام و تکریم کند و نام نیکو برایش انتخاب کند و قرآن به او تعلیم دهد و در پاکسازی او بکوشد و فن‌شنا به او بیاموزد، و اگر دختر است، مادرش را احترام و تکریم کند و نام نیک برایش انتخاب کند و سوره نور را به او یاد دهد و از یاد دادن سوره یوسف به او امتناع ورزد و در مقدمات ازدواج او تعجیل کند، اما ای سکونی! حال که نام دختری را فاطمه نهاده‌ای پس او را دشنام مده و نفرین نکن و کتک زن).

۷. امام صادق علیه السلام: از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «خداوند رحمت کند کسی را که فرزندش را در کارهای نیک یاری کند، [از حضرت سؤال شد:] چگونه او را در کارهای نیک یاری کند؟ فرمود: امور سهل و آسان او را پذیرا باشد و از مشکلات و سختی‌های او درگذرد و به او ظلم و ستم نکند و او را حقیر و پست نپندارد، و به حدود و مرز کفر نزدیک نمی‌شود مگر این که مورد عاق واقع شده یا قطع رحم نماید»، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بهشت جایگاه نیکویی است و بوی بهشت را خداوند نیکو گردانید به گونه‌ای که بوی نیکوی آن از مسیر دو هزار سال به مشام می‌رسد اما کسی که عاق شده باشد یا قطع رحم کرده باشد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد».^۱

۸. امام رضا علیه السلام فرمود: «به وعده‌هایی که به فرزندانتان می‌دهید وفا کنید، زیرا آنان گمان می‌کنند شما روزی دهنده آنها باشید، خداوند عز و جل غضب نمی‌کند برای هیچ امری آن گونه که برای زن و فرزند خشمگین می‌شود».^۲

۱. فروع کافی، ج ۶ باب برالأولاد، ح ۶.

۲. فروع کافی، ج ۶ باب برالأولاد، ح ۸.

۹. امام سجاد علیه السلام فرمود: «و اما حق کودک آن است که به او ترحم کنی و در امر تعلیم و تربیت و فرهنگ او بکوشی و نسبت به او عفو و گذشت داشته باشی و خطا و لغزش او را بیوشانی و با او با رفق و مدارا رفتار و او را کمک کنی و این امور وی را به رشد و تکامل نزدیک ترمی کند»^۱.

۱۰. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «کودک را تا هفت سالگی تربیت و هفت سال بعد تأدیب و در هفت سال سوم باید وادار به کار کرد، نهایت بلندی قامت او در ۲۳ سالگی و عقل و خردش در سی و پنج سالگی است، و آنچه پس از آن کسب می کند نتیجه تجربه های گذشته است»^۲.

۱۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «کودکت را تا هفت سالگی به بازی کودکانه خویش مهلت ده، سپس تا هفت سال به تأدیب وی پرداز و هفت سال بعد او را با خود همراه کن و نزد خود نگاه دار، اگر پیروز و رستگار نشد پس همانا او از کسانی است که خیری در آنها نیست»^۳.

۱۲. امام باقر علیه السلام فرمود: «پس از دوران شیرخوارگی پیامبر صلی الله علیه و آله: خداوند فرشته با عظمتی را بر او گمارد تا آن حضرت را به سوی کارهای نیک و فضائل اخلاقی ارشاد کند»^۴.

۱۳. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تأدیب کرد، و آن حضرت مرا تأدیب کرد و من مؤمنان را تأدیب می کنم و آداب نیکان را به ارث می گذارم».

۱۴. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «پس از دوران شیرخوارگی پیامبر صلی الله علیه و آله، خداوند فرشته با عظمتی از فرشتگان خویش را با آن حضرت همراه ساخت تا در تمام اوقات شبانه روز، ایشان را به سوی فضائل و زیبایی های اخلاق رهنمون شود. و من نیز همواره

۱. تحف العقول، رساله الحقوق.

۲. من لا یحضره الفقیه، جزء ۳، ص ۳۱۸ باب تأدیب الولد و امتحانه، باب ۱۵۲.

۳. فروع کافی، ج ۶ باب برالأولاد، ح ۸.

۴. منهاج البراعة، جز ۱۲، ص ۳۷، تحف العقول، وصیت حضرت علی به کمیل.

تابع و پیرو حضرت بودم، ایشان از آداب و اخلاق خویش بردانش و آگاهی ام افزوده و مرا به پیروی از آن امر می فرمود»^۱.

مؤلف: از نکته های ظریف و مهمی که از این روایت به دست می آید آن است که انسان برای رسیدن به مراتب رفیع کمال، پس از دوران شیرخوارگی به آموزگار و مربی نیازمند است که شایسته است بدون لحظه ای درنگ، در تمام اوقات شبانه روز همراه انسان بوده و مراقب رفتار و کردار او در نهان و آشکار باشد. همچنین سزاوار است که مربی، خودش از لغزش و خطا به دور باشد.

تأدیب کودکان در امور اخلاقی، عبادی

ظاهراین است که تأدیب کودکان در امور عادی و متعارف، مانند اطاعت والدین در امور شخصی چون رفت و آمد، انتخاب دوست، اطاعت از دستورات پدر و مادر در امور منزل و ترک معاشرت با افراد شرور و فاسق و... قطعاً از ناحیه عقل و شرع مستحب و مطلوب است، همان گونه که از اخبار بسیاری در این باب به دست می آید.

اما نسبت به تأدیب کودکان در امور عبادی و تعلیم قرآن و احکام، اخبار و روایات به صراحت بر استحباب آن تأکید کرده اند و اگر چه ظاهر برخی از روایات وجوب امر به عبادت را می رساند ولی شواهد و قرائن حاکی از استحباب آن است.

تأدیب واجب

اما تأدیب و زدن آنان نسبت به محرمات. ظاهراین است که بر حاکم شرع است آنگاه که مرتکب محرمات را نزد وی آورند. و این تأدیب را تعزیر می نامند. که این تأدیب و تعزیر از وظایف حاکم شرع است و دیگران چنین حقی ندارند، مگر اینکه از ناحیه حاکم شرع مأذون باشند. دلیل وجوب آن روایات این باب و عمل امام معصوم امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که در موارد گوناگون انجام داده اند.

۱. نهج البلاغه، فیض، خطبه ۱۹۲.

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «در کتابی از حضرت علی علیه السلام آمده است که آن حضرت یک تازیانه یا نصف تازیانه یا مقدار کمتری را به عنوان حدود الهی جاری می‌کرد، و هنگامی که پسر یا دختر نابالغی را نزد آن حضرت می‌آوردند، ایشان حدی از حدود الهی را تعطیل نمی‌کردند. سؤال شد آن حضرت چگونه تأدیب و تعزیر می‌کرد؟ فرمود: میان تازیانه یا ثلث آن را به دست می‌گرفت و به تعداد دندان‌شان آنها را تازیانه میزد و هیچ حدی از حدود الهی را تعطیل نمی‌فرمود».^۱

۲. از امام صادق علیه السلام راجع به کودک ده‌ساله‌ای که با زنی زنا کرده بود سؤال شد، حضرت فرمود: «کودک تعزیر می‌شود و حد کامل در مورد آن زن جاری می‌شود».^۲

۳. از امام صادق علیه السلام راجع به کودکی نابالغ که با زنی زنا کرده بود سؤال شد که چگونه با آنها برخورد شود؟ حضرت فرمود: «کودک کمتر از حد زده می‌شود و در مورد زن حد جاری می‌شود» سؤال شد چنانچه دختر نابالغ باشد و زانی مرد باشد چگونه؟ حضرت فرمود: «دختر کمتر از حد زده می‌شود و در مورد مرد حد جاری می‌شود».^۳

۴. از امام باقر علیه السلام راجع به کودک نابالغی که پدرش برای او زن گرفته و آن کودک نیز با همسرش همبستر شده، سؤال شد که اگر کاری که موجب حد است از او سرزنند آیا با این کیفیت حدی بر او جاری می‌شود؟ حضرت فرمود: «اما حدود کامله‌ای که در مورد مردان جاری می‌شود خیر، ولی به مقدار سن او تا کمتر از پانزده سال تازیانه زده می‌شود و حدود الهی نسبت به بندگان تعطیل نمی‌شود و حقوق مسلمانان در میان آنان باطل و ضایع نمی‌شود».^۴

۵. امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را که با پسرخوانده‌اش لواط کرده بود نزد

۱. کافی، جزء ۷، ص ۱۷۶، ح ۱۳؛ روضة المتقین، جزء ۱۰، ص ۴.

۲. کافی، جزء ۷، ص ۱۸۰، کتاب الحدود، ح ۱.

۳. همان، ح ۲.

۴. همان، ص ۱۹۸، باب حد الغلام والجارية، ح ۲.

امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام آوردند و شهود بر آن شهادت دادند. حضرت امر فرمود آن مرد را با ضربت شمشیر کشتند و پسر نابالغ را به کمتر از حد زدند و به آن پسر فرمود: اما تو نیز اگر بالغ بودی حتماً تو را هم می کشتم زیرا خودت را در معرض لواط قرار داده ای»^۱.

۶. امام صادق علیه السلام فرمود: «هر شخص بالغی از مرد یا زن چنانچه به کودک یا بزرگ، مرد یا زن، مسلمان، آزاد یا بنده ای نسبت ناروا بدهد حد بر او جاری می شود، و اگر نسبت دهنده نابالغ باشد تأدیب و تعزیر می شود»^۲.

۷. از امام صادق علیه السلام راجع به کودکی که دزدی کرده سؤال شد، حضرت فرمود: «مرتبه اول و دوم بخشیده می شود و در مرتبه سوم تعزیر می شود، پس از آن اگر تکرار کرد مقداری از نوک انگشتانش قطع می شود و اگر باز تکرار کرد از پایین تر قطع می شود»^۳.

۸. از امام باقر علیه السلام راجع به کودکی که دزدی کرده سؤال شد، حضرت فرمود: «اگر هفت ساله یا کمتر از آن است بخشیده می شود و اگر پس از هفت سالگی تکرار کرد مقداری از نوک انگشتش قطع می شود یا ساییده می شود تا خون جاری گردد. پس اگر تکرار کرد از پایین تر قطع می شود و اگر به نه سالگی رسید و باز تکرار کرد دستش قطع می شود و هیچ حدی از حدود الهی تضییع نمی شود»^۴.

۹. امام صادق علیه السلام فرمود: «دختر نابالغی را که سرقت کرده بود نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند، حضرت او را تازیانه زد ولی دستش را قطع نکرد»^۵.

وجوب جلوگیری کودکان از آنچه برای آنها زیان بار است

همان گونه که بر ولیّ جایز نیست به فرزندانش ضرر و زیان برساند همان گونه بر او واجب است آنها را از آنچه برایشان زیان آور است باز دارد زیرا اقتضای ولایت بر آنها

۱. فروع کافی، جزء ۷، ص ۱۹۹، - کتاب الحد فی اللواط، ح ۴.

۲. روضة المتقین، جزء ۱۰، ص ۱۱۳.

۳. همان، ص ۱۸۰ و ۱۸۲.

۴. همان.

مراقبت و حفظ آنهاست از تمام آنچه که برای آنها زیان آور است، از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها باشد یا غیر آن، بلکه از مهم‌ترین شؤون ولایت، حفظ جان و مال کودکان است. و این امر بر غیر ولی واجب نیست اگر چه انجام آن نیکو و پسندیده است، زیرا نیکی کردن از لحاظ شرع و عقل مطلوب است. البته مادامی که زیان در حد هلاکت و نابودی نباشد، وگرنه بر همگان واجب است. چون حفظ جان مسلمانان لازم و واجب است.

مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی رحمته الله فرموده است: «نوشاندن مسکرات به کودکان جایز نیست. بلکه واجب است آنها را از این امر باز دارند و در مورد سایر چیزهای نجس نیز که زیان بار است حکم همین است».^۱

ایشان همچنین فرموده است: «بر ولی واجب است کودکان را از آنچه که برای خودشان یا دیگران زیان آور است باز دارد و همچنین از آنچه که میداند شرع مقدس به جهت داشتن فساد (اراده عدم وجود آن را در خارج کرده) همچون زنا و لواط و غیبت و غنا باز دارد و همچنین از خوردن و آشامیدن چیزهای نجس که دارای ضرر و زیان است، اما جلوگیری آنها از خوردن چیزهای متنجس واجب نیست، بلکه حرمت خوردن و آشامیدن چیزهای متنجس بر کودکان معلوم نیست».^۲

مرحوم آیت الله خویی فرموده است: «محرمات شرعیه به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱. محرماتی که از دلیل آن چنین به دست می‌آید که شارع مقدس به هیچ وجه راضی به تحقق آنها نیست، نه توسط بالغ، نه غیر بالغ و نه توسط عاقل نه غیر عاقل، مانند قتل، زنا، لواط، میگساری و... مثلاً اگر دیدیم حیوانی قصد کشتن کسی را دارد بر ما واجب است از آن جلوگیری کنیم، چه رسد به کودکی که قصد کشتن کسی را داشته باشد. بنابراین بر ولی واجب است در چنین اموری کودک را از انجام

۱. عروة الوثقی، فی أحكام النجاسات، مسأله ۳۳.

۲. همان، فی صلاة القضاء، مسأله ۳۶.

آن باز دارد. و همچنین است خوردن آنچه که دارای ضرر و زیان است همچون سم و مانند آن که شارع مقدس خوردن آن را ممنوع کرده است.

۲. محرماتی که از دلیل آن چنین به دست می آید که انجام آن فقط توسط افراد بالغ و مکلف ممنوع است مانند خوردن و آشامیدن چیزهای نجس و متنجس. ولی خوردن و آشامیدن آن توسط کودکان نابالغ مانعی ندارد که در این قسم دوم، ممانعت اطفال لازم نیست.^۱

همچنین آن مرحوم فرموده است: «برولی واجب است کودک را از آنچه که برای او خطر دارد حفظ کند و از انجام آنچه که از نظر شارع مقدس ناپسند است، مانند زنا و لواط و میگزاساری و سخن چینی و امثال آن باز دارد. اما جلوگیری آنها از خوردن و آشامیدن چیزهای نجس و متنجس که ضرر ندارد معلوم نیست واجب باشد اگر چه جلوگیری از آنها اشکالی ندارد».^۲

مؤلف: اگر پرسیده شود که چرا از آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾

(سوره تحریم، آیه ۶). وجوب جلوگیری کودکان از محرمات را استفاده نمی کنند؟ در پاسخ می گوییم: شاید به این دلیل باشد که آیه شامل افراد بالغ اهل و عیال می شود نه کودکان نابالغ. زیرا کودکان نابالغ در معرض آتش و عذاب الهی نیستند تا حفظ و نگهداری آنها واجب باشد.

مرحوم طبرسی در کتاب ارزشمند خود، بعد از نقل این آیه مبارکه می فرماید: آنگاه که خداوند سبحان همسران پیامبر را تأدیب فرمود، به دنبال آن مؤمنان را به تأدیب همسرانشان امر و خطاب به آنها، فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا﴾ یعنی حفظ کنید و مراقبت کنید و جلوگیری کنید خودتان را و اهل و عیال خود را. و معنای آن این است که با انجام واجبات و ترک محرمات، خود و اهل و عیال خود را از آتش و عذاب الهی

۱. التنفیخ فی شرح عروة الوثقی فی احکام النجاسات، ج ۳، ص ۳۱۰، شرح مسأله ۳۲.

۲. منهاج الصالحین، ج ۱، کتاب الصلاة فی القضاء، مسأله ۷۳۶.

حفظ کنید و اهل و عیال خود را به فراخوانی آنها به اطاعت خدا و آموزش احکام به آنها و جلوگیری آنها از امور زشت و ناپسند و ترغیب و تشویق آنها به امور خیر، از آتش و عذاب الهی حفظ کنید.^۱

مؤلف: روایات بسیاری در تفسیر این آیه شریفه وارد شده است که تمام آنها ظهور در این دارد که مراد از حفظ و نگهداری اهل و عیال که آیه شریفه امر به آن فرموده امر ایشان به اطاعت الهی و نهی آنها از معصیت است:

۱. ابوبصیر می‌گوید از امام صادق علیه السلام راجع به آیه مذکور سؤال کردم چگونه اهل و عیال را حفظ و کنترل کنم؟ فرمود: «آنها را امر کن به آنچه که خدا امر کرده و از آنچه که خدا باز داشته بازدار، اگر فرمان بردند آنها را حفظ کرده‌ای و اگر نافرمانی کردند وظیفه ات را انجام داده‌ای».^۲

۲. از امام صادق علیه السلام روایت است «هنگامی که این آیه شریفه نازل شد یکی از مؤمنین گریه می‌کرد و می‌گفت من نسبت به خودم عاجز و ناتوانم در حالی که نسبت به اهل و عیالم نیز مکلفم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وظیفه تو بیش از این نیست که به آنچه که خود را به آن امر می‌کنی آنها را نیز امر کنی و از آنچه خود را نهی می‌کنی آنها را نیز نهی کنی».^۳

بنابراین آیه مزبور ظاهراً مربوط به باب امر به معروف و نهی از منکر است و از ادله این باب محسوب می‌شود و از محل بحث ما خارج است زیرا نهی غیر مکلفین واجب نیست.

اما در عین حال بعد از اندکی تأمل می‌توان گفت که آیه مبارکه شامل کودکان نیز می‌شود و فرقی بین کودک و غیر کودک در اهل و عیال نیست. و روشن و بدیهی

۱. مجمع البیان، جزء ۹-۱۰، ص ۳۱۷.

۲. تفسیر نور الثقلین، جزء ۵، ص ۳۷۲.

۳. تفسیر البرهان، جزء ۴، ص ۳۵۴.

وَجُوبِ جَلُوبِ كُودَكَانِ اَزْ اَنْجِهْ بَرای اَنها زِيان بار است ﴿٤٤٧﴾

است که امر و نهی مقدمه حفظ اهل و عیال است از آتش (عذاب الهی ولو در آینده) و نیز روشن و واضح است که اگر کودکان را از ابتدای کودکی رها و آزاد گذاشته و از ارتکاب معاصی به ویژه از انجام کارهایی چون سرقت، دشنام و اعمال منافی عفت، نهی نکنند چه بسا نسبت به انجام این امور زشت و ناپسند عادت کرده و ارتکاب آن برای آنها امری عادی و متعارف شمرده شود، بلکه با روح و سرشت آنان آمیخته گردد که در این صورت ترک آن خارج از قدرت و توان است.

مرحوم علامه مجلسی فرموده است: ظاهراً اختلاف برداشت‌ها به این جهت است که این یک امر تعزیری است و تعزیر با توجه به رأی و مصلحت امام و حکمتی است که در تعزیر کودک در این گونه امور وجود دارد. زیرا ارتکاب سرقت موجب عادت می‌شود. در تعزیر کودک ظاهراً لازم است شروط سرقت موجود باشد. و اگر کودک در شرایطی باشد که بتواند با عبور از چهار دیواری و شکستن قفل و در خفا و نهان سرقت کند به گونه‌ای که هیچ کس از آن آگاه نشود باید با تعزیری وی را به ترک آن واداشت. زیرا اگر تعزیر نشود سارقی خواهد شد که تا زنده است، نتوان وی را وادار به ترک سرقت نمود. و تجربه نشان داده است که تمام سارقین از کودکی دست به سرقت زده‌اند تا اینکه این عادت با سرشت و جان آنان آمیخته شده به گونه‌ای که ترک آن امکان پذیر نیست.^۱

مؤلف: در این زمینه مناسب است به کلام علامه کبیر مرحوم کاشف الغطاء که قبلاً نقل شد مراجعه شود و خلاصه اینکه ظاهراً بتوان از آیه مبارکه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ حفظ و جلوگیری کودک را از گناهان بروی او واجب دانست. و ورود این آیه مبارکه در سیاق آیات مربوط به همسران پیامبر اکرم ﷺ و اراده همسران مؤمنین از آن منافاتی ندارد که شامل غیرزنها نیز بشود، بلکه شمول آن نسبت به اهل و عیالی که بالغ هستند قطعی است و از سوئی نظر بر اینکه کودکان نیز از نظر عرف و لغت

۱. روضة المتقين، جزء ۱۰، ص ۱۸۲.

از اهل و عیال محسوب می‌شوند و همان‌گونه که افراد بالغ در صورت ارتکاب گناه، گرفتار عذاب الهی می‌شوند غیر بالغین نیز در معرض عذاب قرار می‌گیرند. و خداوند سبحان مؤمنان را به حفظ و نگهداری آنها از وقوع در عذاب امر فرموده است. **والله العالم**

اشاره به برخی از شیوه‌های تأدیب و تربیت

یکی از بهترین شیوه‌هایی که والدین می‌توانند از آن طریق فرزندان خود را تربیت کنند عمل خود والدین به آداب و اخلاق پسندیده و رفتار نیکو و عمل به وظایف دینی و پرهیز از زشتی‌ها و گفتار و کردار ناپسند و اجتناب از محرمات است. زیرا کودک از والدین خود الگو می‌گیرد و به شیوه آنها عمل می‌کند و راه آنان را می‌پیماید. و در حقیقت پدر و مادر رهبر و پیشوای فرزندانند، به ویژه پدر نسبت به پسر و مادر نسبت به دختر.

بنابراین گام اول تأدیب و تربیت خویش است، سپس تأدیب و تربیت فرزندان. در این زمینه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«کسی که خویش را پیشوای دیگران قرار می‌دهد قبل از اینکه به دیگران بیاموزد باید خویش را آموزش دهد و قبل از اینکه از طریق زبان و گفتار بیاموزد باید از طریق رفتار و کردار بیاموزد. و کسی که آموزگار و ادب کننده خویش است سزاوارتر به ستایش است از کسی که آموزگار و ادب کننده دیگران است»^۱.

خلاصه این که رفتار و کردار نیکوی پدر و مادر معمولاً سبب می‌شود که فرزند نیز دارای رفتار و کرداری نیکو و پسندیده باشد همان‌گونه که زشتی و آلودگی‌های ظاهری و باطنی والدین در فرزند تأثیر می‌گذارد. گواه بر این مطلب به جز آنچه که در خارج مشهود است این آیه مبارکه است: ﴿قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا﴾ (سوره مریم، آیه ۲۶). «[بنی اسرائیل آنگاه که دیدند مریم علیها السلام با اینکه شوهر نکرده، طفلی در آغوش گرفته و می‌آید، گفتند: ای

مریم! به راستی که تو کاری شگفت [و ناپسندی] مرتکب شده‌ای، ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت بدکاره بود [این بیچه را از کجا آورده‌ای؟].

این آیه مبارکه اشاره به این دارد که چون پدر و مادر و خویشان [مثل هارون] حضرت مریم علیها السلام افرادی نیک و پاک بوده‌اند بنابراین طبعاً و خواه ناخواه مریم نیز باید متأثر از حسن سیره و روش آنها بوده باشد. و چون مردم از حضرت مریم چیزی که خلاف این امر طبیعی است، مشاهده کردند، لذا تعجب کرده و به او گفتند: پدر و مادرت افراد بد و خلافکار نبودند (پس چه شده که تو این گونه شدی؟).

البته حضرت مریم علیها السلام آن گونه که خدا به او دستور داده بود، پاسخ آنها را داد. یکی دیگر از بهترین شیوه‌های تأدیب و تربیت کودکان نرمی در گفتار و ملایمت و مدارا و دوستی و رحمت و رأفت با کودک و پرهیز و دوری از درستی و خشونت است، شاهد بر این مطلب فرمایش خداوند سبحان است: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ﴾ (سوره آل عمران، آیه ۱۵۸). «[ای پیامبر!] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم‌خوی شدی، و اگر تندخوی و سخت‌دل بودی از پیرامونت پراکنده می‌شدند. بنابراین، از آنان گذشت کن».

همچنین روایات بسیاری در این زمینه است، من جمله:

۱. امام صادق علیه السلام فرموده است: «دوستی و رفیق و سازگاری از هیچ خانواده‌ای روی گردان نشد مگر این که خیر و نیکی از آنها روی گردان شد؛ «مَا زُويَ الرِّفْقُ عَنْ أَهْلِ بَيْتٍ إِلَّا زُويَ عَنْهُمْ الْخَيْرُ»^۱.

۲. از امام باقر علیه السلام روایت است که «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوستی و سازگاری و مدارا بر چیزی استوار نگشت مگر این که آن را نیکو ساخت و از چیزی جدا نشد مگر

۱. اصول کافی، جزء ۲، کتاب ایمان و کفر، ص ۱۱۸، باب الرفق.

این که آن را خوار و بی‌مقدار ساخت؛ «إِنَّ الرِّفْقَ لَمْ يَوْضَعْ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ وَلَا نُنْزِعَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ»^۱.

۳. از امام صادق (ع) روایت است که «رسول خدا ﷺ فرمود: «سه چیز است که اگر نباشد عمل بدون آن تمام و کامل نیست:

(الف) ورعی که انسان را از ارتکاب معصیت الهی باز دارد.

(ب) خلق و خوبی که با آن بتوان با مردم مدارا کرد.

(ج) حلمی که بتوان با آن جهل جاهل را رد کرد»:

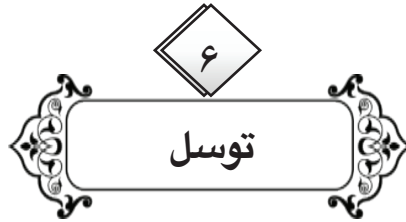
«ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَتِمَّ لَهُ عَمَلٌ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَخُلُقٌ يُدَارِي بِهِ النَّاسَ وَحِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ»^۲

یکی دیگر از شیوه‌های ارزشمند تأدیب و تربیت فرزندان، احترام گذاشتن به آنان و تلاش در تأمین خواسته‌های مشروع و نیازهای روزمره و متعارف آنهاست، زیرا اگر پدر و مادر به فرزند خود احترام گذاشته و توجه به خواسته‌ها و آرزوها و نیازهای وی داشته و در حد توان سعی در تأمین آن داشته باشند، فرزند نیز خواه‌ناخواه مطیع پدر و مادر و فرمانبردار خواهد بود و مخالفت و نافرمانی نخواهد کرد. و این مطلب امری است فطری و حقیقتی است روشن و آشکار.

البته باید دانست که برای تأدیب و تربیت کودکان راه‌ها و شیوه‌های گوناگونی وجود دارد که بر حسب شغل و موقعیت افراد متفاوت است. و بر هر فردی لازم است که از راه‌های مناسب، وظیفه خویش را نسبت به فرزندش که میوه باغ زندگی اوست ادا نموده و در این راه از هیچ تلاش و کوششی دریغ نرزد. ان شاء الله تعالی و التوفیق من الله والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

۱. اصول کافی، جزء ۲، کتاب ایمان و کفر، باب رفق، ح ۸.

۲. همان، ص ۱۱۶، ح ۱.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۱؛ «ای افراد با ایمان! تقوای الهی پیشه کنید و برای تقرب و رسیدن به او، وسیله‌ای، [مثل طاعت و عمل صالح و افراد صالح] فراهم کنید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید».

خداوند متعال در آیه مزبور، امر فرموده است که مؤمنان علاوه بر تقوای پیشگی، و پرهیزکاری، وسیله‌ای نیز برای تقرب به او انتخاب کنند، یعنی پس از داشتن ایمان و تقوا، وسیله نیز لازم و مورد امر خداوند سبحان است.

مراد از «وسیله» در آیه فوق، هرکار و هرچیزی است که باعث نزدیک شدن به خدا می‌شود. کارها و چیزهایی که وسیله و باعث نزدیک شدن به خدا می‌شوند، فراوانند، مهم‌ترین آنها ایمان به خدا و پیامبر اکرم ﷺ و جهاد و عبادات، (مانند نماز، روزه، پرداخت بدهی مالی، حج و عمره) است، همچنین صله رحم و انفاق در راه خدا و هرکار نیک و پسندیده است. همان‌گونه که اصحاب رقیم با توسل به اعمال خود نجات یافتند.^۲

۱. سوره مائده، آیه ۳۵.

۲. داستان‌شان در حلیۃ الاعمال و قصص الانبیاء آمده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «بهترین چیزی که به وسیله آن می‌توان به خدا نزدیک شد، ایمان به خدا، ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله، و جهاد در راه خدا است، همچنین کلمه اخلاص «لا اله الا الله» است، برپا داشتن نماز و پرداخت زکات است، روزه ماه رمضان و حج و عمره و صله رحم و انفاق‌های پنهان و آشکار و هر کار خیر و پسندیده است.^۱

همچنین شفاعت پیامبران، امامان، و بندگان صالح خدا، هریک وسیله و سبب قرب به پروردگارند، یعنی هریک از اینها می‌توانند واسطه و وسیله تقرب به خدا شوند، و آیه «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»^۲ شامل همه اینها می‌شود.

منظور از توسل به پیامبران و امامان و صالحان، این نیست که چیزی را از شخص آن بزرگواران مستقلاً بخواهیم، بلکه منظور این است که از آنان بخواهیم آنان از خدا بخواهند، که خدا حاجات ما را برآورد، آنها واسطه فیض شوند و میان ما و خدا وسیله و واسطه باشند.

براین اساس، انسان می‌تواند بدون واسطه، چیزی از خدا بخواهد، مثل این که بگوید: «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ»^۳ یا به وسیله غیر، از خدا بخواهد، یعنی خود مستقیماً نخواهد، بلکه دیگری را واسطه قرار دهد و به او متوسل شود و مثلاً بگوید: «يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا...»^۴ یا در مقام توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بگوید:

۱. «إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذِرْوَةُ الْإِسْلَامِ وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ وَإِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمَلَّةُ وَإِتْيَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جَنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ وَحَجُّ الْبَيْتِ وَاعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَرْحِضَانِ الذَّنْبَ وَصِلَةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاءٌ فِي الْمَالِ وَمَنْسَأَةٌ فِي الْأَجَلِ وَصَدَقَهُ السِّرِّ فَإِنَّهَا تَكْفِرُ الْخَطِيئَةَ وَصَدَقَهُ الْعَلَانِيَةُ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ وَصَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي مَصَارِعَ الْهَوَايَا....» نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

۲. سوره مائده، آیه ۳۵.

۳. سوره فرقان، آیه ۷۴.

۴. سوره یوسف، آیه ۹۷.

«یا رسول الله! از خدا بخواه مرا بیامرزد»، «از خدا بخواه بیمار مرا شفا دهد»، «دین مرا ادا کند» یا به سایر مقربان الهی متوسل شود و از آنان بخواهد که «از خدا بخواهند مشکلم را حل کند». یا در مقام توسل به امام حسین علیه السلام بگوید: «یا ابا عبد الله! از خدا بخواه توفیق تحصیل علم به من بدهد».

نیز انسان می تواند مطلبی و چیزی را هم خودش از خدا بخواهد و هم دیگری برای او بخواهد، مثل آنچه در این آیه مبارکه آمده است ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۱

«و [ای پیامبر] اگر آنان [منافقان] وقتی به خودشان ستم کردند، نزد تو می آمدند، سپس از خدا آمرزش می خواستند، و رسول خدا نیز برایشان از خدا آمرزش می خواست، خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند».

بدیهی است که این امر، در میان مردم و درخواست های روزمره آنان نیز رایج است، گاهی چیزی را مستقیماً و بدون واسطه، از غیر می خواهند، مثل این که فرزند به پدرش می گوید: «این مبلغ را به من بده»، و گاهی متوسل به غیر می شوند، مثلاً فرزند به مادرش می گوید: «به پدرم بگو فلان مبلغ را به من بدهد»، و مادر از پدر می خواهد که خواسته فرزندش را تأمین کند، گاهی نیز هم خودش می طلبد و هم متوسل به مادر می شود. در کارها و امور اجتماعی نیز چنین است.

همچنین انسان می تواند برای برآمدن حاجاتش متوسل به اشخاص متدین و صالح شود و از آن بزرگواران بخواهد، دعا کنند و از خدا بخواهند حاجاتش را برآورد، همان طور که متعارف است به اشخاص محترم و متدین می گویند: «التماس دعا» «برای ما دعا کن» و تمام این موارد توسل است و هیچ گونه شبهه ای در آن نیست.

توسل عمر به عباس عموی پیامبر ﷺ

در صحیح بخاری با دو سند نقل کرده است که: «در زمان عمر بن خطاب، قحطی و خشکسالی شد، عمر بن خطاب متوسل شد به عباس عموی پیامبر ﷺ و گفت: «بار پروردگارا! ما به سوی تو متوسل می‌شدیم به پیامبران و باران بر ما نازل می‌فرمودی، اکنون به سوی تو متوسل می‌شویم به وسیله عموی پیامبران، پس بر ما باران نازل فرما. [و پس از توسل] باران می‌آمد و سیراب می‌شدند».^۱

در صحت این روایت و در دلالت آن، نزد اهل تسنن، بحث و مناقشه‌ای وجود ندارد، و همان‌گونه که در اول صحیح بخاری آمده است، اهل تسنن گفته‌اند و معتقدند. بعد از قرآن کریم، صحیح‌ترین کتاب، صحیح بخاری است.

مؤلف: در این روایت آمده است که: «عمر بن خطاب، متوسل شد به عباس عموی پیامبر ﷺ، و این نبود مگر به خاطر خویشاوندی و قرب عباس به پیامبر ﷺ و خداوند متعال، به احترام پیامبر ﷺ باران نازل فرمود».

ضمناً از این روایت، ملاک و موارد توسل معلوم می‌شود، و آن جایی است که انسان مطلب مهمی دارد و خود را لایق و شایسته درخواست از خدا نمی‌داند، لذا دست به دامان شخص لایق و صالحی که مقرب است، می‌زند.

نیز از این روایت معلوم می‌شود که عمر قبول داشته که در مقام توسل، باید بعد از پیامبر اکرم ﷺ، به سراغ وابستگان و اقربای آن حضرت رفت.

تذکر: وهابی‌ها می‌گویند: عمر بن خطاب متوسل به عباس شد، یعنی از او خواست دعا کند، ولی ما می‌گوییم: اولاً چرا خودش دعا نکرد؟ و چرا متوسل به

۱. ان عمر بن الخطاب کان اذا قحطوا استسقی بالعباس ابن عبدالمطلب فقال: «اللهم انا کنا نتوسل الیک بنینا فتسقینا، و انا نتوسل الیک بعم بنینا فاسقنا» قال: فیسقون». (صحیح بخاری) باب صلاة الاستسقاء ح ۱۰۱، و

عباس شد؟ پس معلوم می شود اصل توسّل مشروع بوده و عمر آن را قبول داشته است. ثانیاً: ما نیز متوسّل می شویم، یعنی از پیامبر صلی الله علیه و آله و از ائمه علیهم السلام می خواهیم آن بزرگواران دعا کنند، آنان برای ما از خدا بخواهند، و این مطلب، همان است که خدا در آیه ۳۵ سوره مائده به آن امر فرموده است.

وسیله ها بسیارند: برخی از وسیله ها در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام (در سه صفحه قبل گذشت). اما برخی دیگر عبارتند از:

پیراهن حضرت یوسف علیه السلام

حضرت یوسف علیه السلام برای بازگشت بینایی پدرش حضرت یعقوب پیراهنش را وسیله قرار داد و خدا هم در آن، اثر قرار داد و بینایی حضرت یعقوب بازگشت. ﴿اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقَوُةُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾، ﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾.^۱ «این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیفکنید تا بینا شود. هنگامی که بشارت دهنده آمد، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند، ناگهان بینا شد».

البته یوسف علیه السلام می توانست مستقیماً از خدا بخواهد که بینایی پدرش بازگردد ولی متوسّل به پیراهنش شد و پیراهن تنش را وسیله قرار داد، و در آن سرّی هست که خدا دانا است، حضرت یعقوب علیه السلام نیز می توانست خود از خدا بخواهد که بینا شود، ولی نخواست تا پیراهن فرزندش وسیله شود، و در این نیز سرّی نهفته است.

آب وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله

در صحیح بخاری^۲ از جابر ابن عبدالله انصاری نقل کرده که گفت: «من بیمار و در

۱. سوره یوسف، آیه ۹۳ و ۹۶.

۲. کتاب الفرائض، ص ۱۱۶۱، ح ۶۷۲۲.

حال اغماء و بیهوشی بودم، پیامبر ﷺ با ابوبکر به عیادت آمدند. پیامبر ﷺ وضو گرفت و آب وضویش را بر من ریخت. من به هوش آمدم و از آن حضرت مسئله ارث را پرسیدم ...» «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ يَقُولُ: مَرِضْتُ فَعَادَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ أَبُوبَكْرٍ وَ قَدْ أُغْمِيَ عَلَيَّ، فَتَوَضَّأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَبَّ عَلَيَّ وَضُوئَهُ فَأَفَقْتُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ...» مسلم نیز در صحیح خود^۱ همین حدیث را با چهار سند نقل کرده است. دیگر محدثان معروف اهل تسنن نیز این حدیث را نقل کرده اند.

مؤلف: در این حدیث است که آب وضوی پیامبر ﷺ وسیله بهوش آمدن بیمار شد، ولی باید به آنها گفت: این امر چیزی نیست. بلکه آب وضوی پیامبر ﷺ قابلیت دارد وسیله زنده شدن مرده گردد.

وجه پیامبر اکرم ﷺ

بخاری در صحیحش نقل کرده است که: «سالم از پدرش حدیث کرد که گاهی یاد می آورم شعر ابوطالب را که می خواند:

وَأَبْيَضَ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ

«چهره نورانی پیامبر ﷺ که به وسیله او از ابر باران طلبیده شد» «پناهگاه یتیمان و یاور بیوه زنان است». و نگاه می کرد به چهره پیامبر ﷺ و طلب باران می کرد و آب باران از ناودان سرازیر می شد.^۲

همچنین بخاری به دو سند نقل کرده است که: «پسر عمر بن خطاب این شعر ابوطالب را می خواند.

وَأَبْيَضَ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ^۳

۱. کتاب الفرائض، ص ۷۱۳، باب میراث الکلاله ح ۱۶۱۶.

۲. صحیح بخاری، کتاب الاستسقاء، باب ۳ سؤال الناس الامام... ح ۱۰۰۸

۳. همان، کتاب الاستسقاء، باب ۳ سؤال الناس الامام... ح ۱۰۰۹ ص ۱۸۷ و صلاة المؤمن القحطانی، ج

از این روایات معلوم می‌شود که برای آمدن، باران به طور معمول، متوسل به چهره نورانی پیامبر ﷺ می‌شدند و وقتی توسل به چهره مبارک آن حضرت جایز است، توسل به جاه و مقام و امور متعلقه به آن حضرت نیز جایز است، و اشکال تراشی و هابی‌ها به دعای توسل بی‌مورد و از روی جهل آنان حتی به روایات خودشان می‌باشد.

نیز از روایتی که بخاری نقل کرده که عمر بن خطاب متوسل شد به عباس عموی پیامبر ﷺ به خاطر قرب و انتساب او به آن حضرت، معلوم می‌شود توسل به اهل بیت آن حضرت به طریق اولی جایز است.

اما این که روایات را از صحیح بخاری و مسلم آوردم، برای این است که هرگاه با اعتراض اهل تسنن، به ویژه وهابی‌ها مواجه می‌شویم، از کتاب‌هایی که نزد خودشان معتبر است، پاسخ دهیم، و گرنه روایات و دعا‌های توسل در کتب شیعیان آیدَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بسیار است و هیچ گونه شبهه و تردیدی وجود ندارد.

و اما در آیه ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾^۱ که مشرکان را مورد مذمت قرار داده است، این مذمت به خاطر این بوده که آنها بت‌ها را عبادت و پرستش می‌کردند و می‌گفتند: قصد ما از پرستش بتها، تقرب به خدا است، ﴿نَعْبُدُهُمْ﴾ و معلوم است که پرستش غیر خدا، شرك است هر چند به قصد تقرب به خدا باشد، و خلاصه مذمت ایشان، به خاطر تقرب نیست، بلکه به خاطر پرستش بتها است.

توسل به قبر پیامبر ﷺ

نیز اهل سنت روایت کرده‌اند که پس از رحلت پیامبر ﷺ، در مدینه قحطی شدید رخ داد، مردم از عایشه چاره‌جویی کردند، عایشه گفت: «أَنْظَرُوا إِلَى قَبْرِ

⇒

۳، صلاة الاستسقاء، ص ۹۹۶، همین روایات و اشعار را تحت عنوان «الاستسقاء بدعاء الصالحين» آورده است.

۱. سوره زمر ۳۹، آیه ۳. «بتها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این که ما را به سوی خدا نزدیک کنند».

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَجْعَلُوا مِنْهُ كُؤًا إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ سَقْفٌ؛ «به قبر پیامبر ﷺ نگاه کنید و از آن، دریچه‌ای به آسمان قرار دهید (باز کنید) به طوری که میان قبر و آسمان سقف نباشد»^۱.

مؤلف: هم اکنون آن دریچه برگنبد خضرا (گنبد مرقد مقدس پیامبر ﷺ) موجود است، و غرض عایشه توسل به قبر پیامبر ﷺ برای آمدن باران بوده است.

و أَخِيهِ أَسْدِ اللَّهِ مُسَمًّى بِعَلِيٍّ	بَنِيَّ عَرَبِيٍّ وَ رَسُولٍ مَدَنِيٍّ
و بِسَبْطِيهِ وَ شَبْلَانِيهِ هُمَا نَجْلَا زَكِيٍّ	وَ بَرَهْرَاءِ بَتُولٍ وَ بِأَمٍّ وَلَدَتْهَا
وَ بِمُوسَى وَ عَلِيٍّ وَ تَقِيٍّ وَ نَقِيٍّ	وَ بِسَجَادٍ وَ بِالْبَاقِرِ وَ الصَّادِقِ حَقًّا
الَّذِي يَحْكُمُ بِالْحَقِّ بِحُكْمِ آزَلِيٍّ	وَ بِذِي الْعُسْكَرِ وَ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ بِالْحَقِّ
وَ بِلَيْلٍ وَ نَهَارٍ وَ غَدَوَةٍ وَ عَشِيِّ	وَ عَلَيْهِمُ صَلَوَاتِي وَ سَلَامِي بِالْوَفِّ
بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ بِأَوْلَادِ عَلِيٍّ	وَ تَقَبَّلْ بِقَبُولٍ حَسَنٍ رَبِّ دُعَانَا

بهشت دیده آمد روی ایشان دماغ آسوده دارد، بوی ایشان
 به گفتاری از ایشان خوش دلم من خوشا ایشان و گفت و گوی ایشان
 شبهه: برخی از اهل تسنن، خصوصاً وهابی‌ها می‌گویند: «درخواست دعا و حاجت، از زنده، که قادر بر انجام آن می‌باشد، جایز است، ولی درخواست از کسی که فوت کرده و قادر بر انجام آن نیست، شرک و پرستش میت است.
 پاسخ: اولاً: ملاک عبادت و پرستش و توحید و شرک، درخواست از زنده و یا از مرده نیست، زیرا به چه دلیل، درخواست از زنده توحید است ولی درخواست از مرده شرک و پرستش میت است؟ در حالی که حقیقت عمل یکی است.
 ثانیاً: انبیاء و اولیاء و شهدا، بلکه همه انسان‌ها، پس از فوت، زنده هستند و در

عالم برزخ حیات دارند. خداوند فرموده است. ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾.^۱ «به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، نگوئید مرده‌اند، بلکه آنان زنده‌اند ولی شما درک نمی‌کنید».

و فرموده است: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾.^۲ «گروهی را که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده مپندارید بلکه آنان زنده هستند که نزد خدایشان روزی می‌خورند».

و فرموده است: ﴿التَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾.^۳ «صبح و عصر، آتش بر آل فرعون عرضه می‌شود و روزی که قیامت برپا می‌گردد، حکم می‌شود که آنان را بر سخت‌ترین عذاب وارد سازند». این آیه نیز دلالت دارد، کفار نیز پس از مرگ زنده‌اند. نیز توسل به قبر پیامبر ﷺ که عایشه دستور داد، توسل به زنده (به گفته آنها) نبوده است.

حیات پس از مرگ در صحیح بخاری

در صحیح بخاری است که: «رسول الله ﷺ در جنگ بدر امر فرمود اجساد بیست و چهار نفر از کشته شده‌های قریش را در چاهی از چاه‌های بدر ریختند و آن حضرت پس از سه روز، در حالی که اصحاب همراه ایشان بودند، تشریف آورد کنار آن چاه ایستاد و یکایک آنان را به اسم و اسم پدر صدا زده، فرمود: یا فلان پسر فلان! یا فلان پسر فلان! آیا خوشنود نمی‌شدید اگر اطاعت خدا و رسول خدا را می‌کردید؟ به درستی که ما حقانیت آنچه را خدا به ما وعده داده بود یافتیم؟، آیا شما حقانیت آنچه را خدا به شما وعده داده بود یافتید؟ عمر گفت: یا رسول الله ﷺ با اجساد بی

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۳. سوره مؤمن، آیه ۴۶.

روح صحبت می‌کنی؟ حضرت فرمود: قسم به آن کسی که جان محمد در دست او است، شما در شنیدن آنچه من می‌گویم، شنواتر از آنان نیستید.^۱ یعنی همان‌گونه که شما زنده‌ها، صدای مرا می‌شنوید آنان که مرده‌اند نیز می‌شنوند.

همین مطلب را در چند روایت دیگر با این عبارت نقل کرده است: «ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ إِنَّهُمْ أَلَانَ يَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ»؛ یعنی «رسول الله ﷺ کنار چاه بدر ایستاد و فرمود: به راستی آنها الآن، آنچه را من می‌گویم می‌شنوند».^۲

همچنین بخاری از انس نقل کرده که: «پیامبر ﷺ فرمود: هنگامی که مرده را در قبر گذاشتند و به خاک سپرده شد، میت صدای کفش پای تشیع‌کنندگان را که در حال برگشتن هستند می‌شنود و طولی نمی‌کشد که دو فرشته می‌آیند و مرده را می‌نشانند و به او می‌گویند: چه می‌گفتی در باره محمد ﷺ؟ می‌گوید: شهادت می‌دهم که او بنده خدا و رسول خداست. به او گفته می‌شود: جایگاهت را در آتش بین، خدا آن جایگاه را به جایگاهی از بهشت تبدیل کرد، پیامبر ﷺ فرمود: آن مرده هر دو جایگاه خود را می‌بیند، اما کافر یا منافق در پاسخ دو فرشته می‌گوید: نمی‌دانم، آنچه مردم می‌گفتند من هم گفتم، به او گویند: نه دانستی و نه خواندی، سپس پاره‌ای از آهن بر سر او می‌زنند، پس ضجه‌ای می‌زند که همه آن را می‌شنوند مگر جن و انس»؛ «قَالَ ﷺ: أَلْعَبْدُ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، وَ تَوَلَّى وَ ذَهَبَ أَصْحَابُهُ حَتَّى أَنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نَعَالِهِمْ، أَنَّهُ مَلَكَانِ فَأَقْعَدَاهُ فَيَقُولَانِ لَهُ...».^۳

۱. «انَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ امريوم بدر بأربعة وعشرين رجلاً من قريش ففقدوا في طوى من أطواء بدر خبيث مخبث، و كان إذا ظهر على قوم أقام بالعريضة ثلاث ليال ... ثم مشى و تبعه أصحابه ... حتى قام على شفة الركي فجعل يناديهم بأسمائهم و أسماء آبائهم، يا فلان بن فلان! و يا فلان بن فلان! أيسركم أنكم اطعمتم الله و رسوله؟ فإننا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقاً فهل وجدتم ما وعد ربكم حقاً؟ قال: فقال عمر: يا رسول الله! ما تكلم من أجساد لا أرواح لها، فقال رسول الله ﷺ «والذي نفس محمد بيده ما أنتم بأسمع منهم».

۲. صحيح بخاری، کتاب المغازی، باب قتل ابی جهل، ص ۶۷۱، ح ۳۹۷۶.

۳. صحيح بخاری، کتاب الجنائز ص ۲۱۳، باب الميت يسمع خفق النعال، ح ۲۱۳۳۸.

نیز بخاری در همین کتاب، ص ۲۲۰ (بابُ التَّعَوُّذِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، ح ۱۳۷۵) و در کتاب الجائز، ص ۲۲۱ باب عذاب القبر من الغيبة و البول، ح ۱۳۷۸ مشابه روایت قبل را از قول پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده است که فرمود: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ...»؛ «به راستی هریک از شما وقتی مرد، هر صبح و شام، جایگاهش به او نشان داده می شود».

نیز در صحیح بخاری است که: «عایشه گفت: دو زن سالمند، از زنان یهود مدینه بر من وارد شدند و گفتند: همانا اهل قبور در قبرهایشان عذاب می شوند، [عایشه گوید] پس من آنان را تکذیب کردم و خوش نداشتم تصدیقشان کنم، پس از آن که آنها رفتند، پیامبر ﷺ وارد شد، گفتم: یا رسول الله! دو پیر زن یهودی آمدند و چنین گفتند و من تکذیبشان کردم. رسول خدا ﷺ فرمود: آن دو زن راست گفته اند، اهل قبور عذاب می شوند، عذابی که همه چهارپایان می شنوند، [عایشه گوید] پس از این قضیه پیامبر ﷺ را در نماز ندیدم مگر این که پناه می برد از عذاب قبر. «قالت عایشه: دَخَلْتُ عَلَى عَجُوزَانِ مِنْ عَجَزِ يَهُودِ الْمَدِينَةِ فَقَالَتِ لِي: إِنَّ أَهْلَ الْقُبُورِ يُعَذَّبُونَ فِي قُبُورِهِمْ، فَكَذَّبْتُهُمَا وَلَمْ أَنْعَمْ أَنْ أُصَدِّقَهُمَا، فَخَرَجَتَا، وَ دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ عَجُوزَيْنِ، وَ ذَكَرْتُ لَهُ، «فَقَالَ: صَدَقْتَا، إِنَّهُمَا يُعَذَّبُونَ عَذَابًا؛ تَسْمَعُهُ الْبَهَائِمُ كُلُّهَا» فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدُ فِي صَلَاةٍ إِلَّا يَتَعَوَّذُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ»^۱.

نیز بخاری نقل کرده است: «زن یهودیه ای نزد عایشه همسر پیامبر ﷺ آمد و از او سؤالی کرد و پس از سؤال، به عایشه گفت: خدا از عذاب قبر پناهت دهد، عایشه از پیامبر ﷺ سؤال کرد: آیا مردم در قبورشان عذاب می شوند؟ پیامبر ﷺ فرمود: «پناه به خدا از عذاب قبر»؛ «فَسَأَلْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَيْعَذَّبُ النَّاسُ فِي قُبُورِهِمْ؟ فَقَالَ

۱. صحیح بخاری، کتاب الدعوات، ص ۱۱۰۶، باب التعوذ من عذاب القبر، ح ۶۳۶۶.

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَائِدًا بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ»^۱.

همچنین نقل کرده اند که: رسول الله ﷺ در زیارت اهل قبور، اموات را صدا زد و خطاب به آنان فرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ؛ يَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَ لَكُمْ؛ أَنْتُمْ سَلَفُنَا وَ نَحْنُ بِالْآثَرِ»^۲. «سلام بر شما ای اهل قبور! خدا ما و شما را بیامرزد، شما پیش از ما رفتید، ما هم به شما ملحق می شویم».

نیز نقل کرده اند که عبدالله پسر عمر در زیارت رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر گفته است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا بَكْرٍ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَتَاهُ»^۳. ثالثاً: همه مسلمانان. در سراسر جهان، در تشهد تمام نمازهایشان، می گویند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»؛ «سلام بر تو ای رسول خدا ﷺ».

براین اساس، اگر بنا باشد گفتن یا رسول الله ﷺ، یا علی العیاذ، یا حسن العیاذ و یا حسین العیاذ و مانند اینها شرك باشد، اگر بنا باشد صدا زدن اموات، حرام و موجب شرك و كفر بشود، باید - العیاذ بالله - گفته شود که پیامبر اکرم ﷺ نباید کشته شده های قریش را صدا می زد، و نباید اهل قبور را صدا می زد، و باید گفت: عبدالله عمر که گفت: یا رسول الله ﷺ، یا ابابکر، یا ابتاه، و آنان را صدا زد - طبق گفته ابن تیمیه و بن باز - مشرک است.

از آنچه به طور خلاصه بیان کردیم، معلوم شد که حتی طبق روایات معتبر اهل تسنن، انسان پس از مرگ دارای حیات است و افراد می توانند به آنان سلام کنند و به آنان که مقرب درگاه الهی هستند، متوسل شوند. و آنها را واسطه میان خود و خدا قرار دهند.

۱. صحیح بخاری، کتاب الکسوف، ص ۱۶۹، باب أَلْتَعَوَّذُ مِنَ عَذَابِ الْقَبْرِ فِي الْكُسُوفِ، ح ۱۰۴۹.

۲. صلاة المؤمن القحطاني، ص ۱۳۹.

۳. صلاة المؤمن القحطاني، ص ۱۳۹ به نقل از ترمذی، ح ۱۵۳؛ التحقيق والايضاح، تأليف عبدالله بن باز، ص ۱۰۶.

شبهه و پاسخ

برخی اهل تسنن می‌گویند: «ما قبول داریم که پیامبر ﷺ و اولیای خدا پس از مرگ حیات دارند. ولی این حیات، حیات برزخی است و ایشان قدرت برکاری ندارند، قدرت بروسیله و واسطه شدن میان زنده‌ها و خدا ندارند و مثل جمادات می‌باشند.

پاسخ ما: اولاً: طبق روایاتی که قبلاً از بخاری نقل کردیم، حتی مشرکان نیز قدرت شنیدن صدای پیامبر ﷺ را داشتند و شنیدند، و مسلمانان نیز پس از دفن، صدای کفش تشییع کنندگان خود را می‌شنوند.

همچنین در روایات خود اهل تسنن آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «ما مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَى الْإِلَهِ رَدَّ اللَّهُ عَلَى رُوحِهِ. حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ»؛ «هرکس به من سلام کند خدا روح مرا بر من برمی‌گرداند تا پاسخ سلام او را بدهم».

از این روایت که طبق آن عمل می‌کنند و آن را صحیح می‌دانند، معلوم می‌شود خدا قدرت پاسخ‌گویی را به رسول خدا می‌دهد، بنابراین چه مانعی دارد، قدرت واسطه شدن بین بنده و خدا و وسیله قرار گرفتن را هم به آن حضرت بدهد؟

به علاوه از آیاتی که درباره شهدا نازل شده معلوم می‌شود قدرت خوردن نیز دارند، همچنین عرضه کردن آل فرعون بر آتش و شنیدن مرده صدای پای تشییع کنندگان و پاسخ‌گویی به دو فرشته و با او صحبت کردن. که در صحیح بخاری آمده است. بیان‌گراین است که انسان‌ها پس از دفن و در عالم برزخ، مثل جماد نیستند.

ثانیاً: بر فرض که گفته شود اموات مثل جمادند، مگر خداوند قادر متعال، نمی‌تواند به آنان قدرت شنیدن و واسطه شدن بدهد؟ مگر پیراهن حضرت یوسف جماد و بی‌روح نبود؟ مگر خداوند آن را وسیله بازگشت بینایی حضرت یعقوب قرار نداد؟ آیا خدا قدرت دارد در پیراهن یوسف اثر قرار دهد ولی قدرت ندارد در روح انبیا

و مقربان درگاهش اثر قرار دهد؟

گاهی می‌گویند: فلان کار و فلان کار، کار خدا است و غیر خدا نمی‌تواند انجام دهد و اگر کسی چنین عقیده‌ای داشته باشد و یا مثلاً از انبیا و اولیا، فلان چیز را بخواهد، مشرک است و باید توبه کند. ولی ظاهراً آنان از قدرت خدا غافلند، و توجه ندارند که حضرت عیسی علیه السلام با قدرتی که خدا به او داد، کارهای خدایی انجام داد.

در قرآن کریم، خداوند سبحان کارهای فوق العاده را برای حضرت مسیح علیه السلام بیان کرده است: ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي...﴾^۱؛ «هنگامی از گل صورت پرنده‌ای را به اذن من می‌سازی و در آن می‌دمی، و به اذن من پرنده می‌شود، و کور مادرزاد و بیماری پیس غیر قابل علاج را به اذن من شفا می‌دهی، و مردگان را زنده می‌کنی».

خداوند سبحان در این آیه انجام این کارها را به حضرت عیسی علیه السلام نسبت داده، و نیست این، مگر به اعطای قدرت به او، از جانب خودش.

همچنین در آیه دیگر از قول حضرت عیسی علیه السلام فرموده است: ﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾^۲؛ «من برای شما از گل، شکل مرغی می‌سازم و در آن می‌دمم که به اذن خدا پرنده می‌شود، کور مادرزاد و بیماری پوستی غیر قابل درمان را شفا می‌دهم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم».

در این آیه، حضرت مسیح علیه السلام امور نامبرده را به خود نسبت می‌دهد و می‌گوید: «من از گل، مرغ می‌سازم، من در آن می‌دمم، من کور مادرزاد را شفا می‌دهم، من پیسی را درمان می‌کنم، من مرده را زنده می‌کنم». و معلوم است که آن حضرت، با اعطای قدرت الهی می‌تواند چنین کارها را انجام دهد، و با این که خالق و محیی و

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

نماز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و دعای توسل ۴۶۵

ممیت خدا است، ولی همین امور، به اراده خدا، به حضرت مسیح علیه السلام واگذار شده و او کار خدایی کرده است.

همچنین قبض ارواح و میراندن، کار خدا است: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...﴾^۱ ولی در آیه‌ای دیگر همین کار را نسبت به فرشته می‌دهد ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ...﴾^۲.

آیات در این باره بسیار است و از آنها استفاده می‌شود که خداوند، برخی کارها را که مخصوص به ذات خود می‌باشد، به برخی مقربان خویش واگذار می‌کند و قدرت انجام آنها را به افراد خاص مرحمت می‌فرماید.

نماز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و دعای توسل

نماز منسوب به امام زمان دورکعت است، در هر رکعت سوره حمد را تا ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ بخوانند و ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ را صد مرتبه تکرار کنند، بعد بقیه حمد و سوره (قل هو الله احد) را بخوانند، و بعد از نماز این دعا خوانده شود: «اللَّهُمَّ عَظُمَ الْبَلَاءُ، وَبَرَحَ الْخَفَاءُ، وَانْكَشَفَ الْغُطَاءُ، وَضَاقَتِ الْأَرْضُ وَمُنْبَعَتِ السَّمَاءُ، وَإِلَيْكَ يَا رَبِّ الْمُشْتَكَى، وَعَلَيْكَ الْمُعْوَلُ فِي الشَّدَةِ وَالرَّخَاءِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، الَّذِينَ أَمَرْنَا بِطَاعَتِهِمْ، وَعَجَّلِ اللَّهُمَّ فَرَجَهُمْ بِقَائِمِهِمْ وَأَظْهِرْ أَعْرَازَهُ، يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ، اِكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِي، يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ، اُنْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَانِي، يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ، اِحْفَظَانِي فَإِنَّكُمَا حَافِظَانِي، يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ، يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ، أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي، الْأَمَانَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ»^۳.

۱. سوره زمر، آیه ۴۲.

۲. سوره سجده، آیه ۱۱.

۳. وسائل الشیعه، ۲۰ جلدی، ج ۵، ص ۲۹۸. و چاپ آل البيت علیهم السلام، ج ۸، ص ۱۸۵.

تذکر: دو رکعت نماز مزبور را قربتاً الی الله می خوانیم . مثل همه نمازها . و در هر رکعت صد مرتبه می گوئیم: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ «خدایا ! فقط تورا عبادت می کنیم و فقط از تو کمک می جوئیم» و بعد از نماز دعا را می خوانیم و با توجه به اینکه می دانیم خداوند سبحان، پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت ﺍﻟﯩﺒﺎﺭﺍ را وسیله، و خصوصاً شفعی روز قیامت قرار داده، می گوئیم: ای محمد و ای علی! مرا در قیامت کفایت کن، از من شفاعت کن، مرا یاری و کمک نما و محافظت کن، و به امام زمان استغاثه می کنیم، و می گوئیم: ای صاحب الزمان! مرا دریاب، من امنیت و امان می خواهم، امان می خواهم، امان.»

توضیح: همه می دانیم که: کفایت کننده، یاری و امان دهنده، حافظ و فریادرس، خداوند متعال است، ولی در مواردی، این امور و غیر این ها را به غیر واگذار و غیرا وسیله و واسطه قرار داده و می دهد، مثلاً، میراندن و جان گرفتن اولاً و بالذات فعل خدا است: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾^۱ (خدا است که نفس ها را به هنگام مرگشان می ستاند). و در آیه دیگر است که ﴿يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾^۲ (فرشته مرگ که بر شما گماشته شده [جان] شما را می ستاند)، و در آیه دیگر است: ﴿وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا﴾^۳ (و حافظان و نگهبانانی بر شما می فرستد، تا وقتی که مرگ به سراغ یکی از شما آمد، فرستادگان ما [جان] او را بستانند) و ﴿فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ﴾^۴ (پس چگونه است [حالشان] هنگامی که فرشتگان [جان] آنان را می ستانند). و آیات دیگر در این راستا. که جان گرفتن و میراندن در این آیات به

۱ . سوره زمر، آیه ۴۲ .

۲ . سوره سجده، آیه ۱۱ .

۳ . سوره انعام، آیه ۶۱ .

۴ . سوره محمد، آیه ۲۷ .

فرشته نسبت داده شده و خدا آنها را وسیله قرار داده است.

نیز اولاً و بالذات میراندن و زنده کردن منحصر به قدرت خدا است: ﴿وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾^۱ «شما مرده بودید، پس شما را حیات بخشید و زنده کرد، سپس شما را می میراند و پس از آن زنده می کند».

اما گاهی این امر را در اختیار غیر قرار می دهد و او را قادر به زنده کردن و حیات بخشیدن می کند: ﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾^۲ [عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به بنی اسرائیل گفت:] من از گل برای شما چیزی به شکل پرنده می سازم، و در آن می دمم، سپس آن چیز به اذن خدا پرنده می شود، و من کور مادرزاد و پیس را شفا می دهم و مردگان را زنده می کنم و شما را به آنچه می خورید و آنچه در خانه هایتان ذخیره می کنید خبر می دهم).

خداوند سبحان در این آیه خبر داده است که قدرت خلق کردن، (اَخْلُقُ)، روح دمیدن، کور را بینا کردن، بیماری (پیس) را شفا دادن، مرده را زنده نمودن، و علم غیب داشتن به خوردنی ها و آنچه مردم در خانه های خود ذخیره کرده اند را به حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ عطا فرموده است.

همچنین در سوره حمد می گوئیم: ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ (تنها از تو استعانت و کمک می طلبیم) ولی خداوند سبحان، صبر و نماز را نیز وسیله قرار داده و فرموده است: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۳ (و به وسیله صبر و نماز یاری بجوئید).

نیز پیراهن حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ را وسیله بازگشت بینایی حضرت یعقوب قرار داد: ﴿اَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَإِلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾، ﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى

۱. سوره بقره، آیه ۲۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۳. سوره بقره، آیه ۴۵.

وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا»^۱ (این پیراهن مرا ببرید و آن را بر صورت پدرم بیندازید که بینا خواهد شد)، (سپس هنگامی که مژده رسان آمد، آن پیراهن را بر چهره او افکند، و او بینا گردید). و فرمود: ﴿فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾^۲ (پس خدا در حفظ و نگهبانی بهترین است، و او است رحم‌کننده‌ترین رحمت‌کنندگان)، و در آیه دیگر حفظ و نگهبانی را به فرشتگان واگذار کرده است: ﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ﴾^۳ (و بر شما حتماً حافظین و نگهبانانی گمارده شده است). و به طور کلی فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۴ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا داشته باشید، و وسیله‌ای به سوی او بجوئید).

بنابر آنچه از آیات استفاده می‌شود خداوند برای تقرب به خود، و برای رفع گرفتاری و شفای بیماران و غیره، وسائلی قرار داده و به آنها قدرت تأثیرگذاری داده است، و پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت ﷺ از بهترین آن وسائل می‌باشند، و علاوه بر مقام و منصب شفاعت، در آخرت، در همین دنیا نیز به آنان قدرت اثرگذاری داده، همان‌گونه که در پیراهن یوسف ﷺ این اثرگذاری را قرار داده. بنابراین، دعای بعد از نماز امام زمان ﷺ و درخواست کفایت و یاری و حفظ و امان، از آن مقربان درگاه الهی، بجا و شایسته است، و این، علاوه بر طلب شفاعت در قیامت است، هر چند برخی از بزرگان فرموده‌اند: منظور از (اکفیانی) و (أنصرانی) و (أدرکنی) در این دعا، مربوط به قیامت و تقاضای شفاعت در عالم آخرت است ولی مانعی ندارد که اعم باشد.

براین اساس هیچ اشکالی ندارد که بگوییم و معتقد شویم که خداوند متعال، به ارواح انبیا و اولیای مقرب خود، قدرت واسطه و وسیله شدن میان مؤمنان و خود را

۱. سوره یوسف، آیه ۹۳ و ۹۶.

۲. سوره یوسف، آیه ۶۴.

۳. سوره انفطار، آیه ۱۰.

۴. سوره مائده، آیه ۳۵.

استجابت دعا با توسل به خمسه طيبه ﴿٤٦٩﴾

مرحمت فرموده است و مؤمنين مى توانند به آنان متوسل شوند. و در اوقات مختلف دعاى توسل را بخوانند و به اهل بيت عصمت و طهارت متوسل شوند.

استجابت دعا با توسل به خمسه طيبه

از امام جعفر صادق عليه السلام سؤال شده كه مقصود از «كلمات» در آيه ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾^۱ چه كلماتى بوده است؟ فرمود: «مقصود، تعليم اسماء خمسه طيبه، يعنى محمد، على، فاطمه، حسن و حسين عليهم السلام است و آدم عليه السلام پس از آنكه از جانب خدا اين اسامى را دريافت كرد، با توسل به آنها، از خداوند متعال تقاضاى عفو و بخشش نمود و خدا توبه او را پذيرفت و عفو شد»^۲.

و در روايت ديگر است كه حضرت آدم عليه السلام، بر پايه عرش اسامى پيامبر و ائمه عليهم السلام راديد، پس جبرئيل به او تلقين كرد كه بگو: «يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ يَا عَلِيَّ بِحَقِّ عَلِيٍّ يَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ يَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمِنْكَ الْإِحْسَانُ» و حضرت آدم عليه السلام نام آنها را بر زبان جارى کرده و توبه اش مقبول درگاه خداوند سبحان قرار گرفت.^۳

در روايت ديگر از سلمان فارسى از پيامبر اکرم صلوات الله عليه آمده كه: «خداوند متعال فرموده است: «اى بندگان من! آگاه باشيد كه با فضيلت ترين و گرامى ترين خلق نزد من، محمد و برادرش على و امامان معصوم عليهم السلام بعد از او هستند و آنان وسيله مى باشند. آگاه باشيد! حاجتمندان و گرفتاران، چنانچه مرا به محمد و آل طاهرين آن حضرت بخوانند به بهترين وجه، حاجاتشان را برآورده و گرفتارى آنان را برطرف مى كنم»^۴.

امروز به بستر لا خفتى در روز الست بلى گفتى

۱. سپس آدم از پروردگارش كلماتى دريافت كرد و با آنها توبه نمود و خداوند توبه او را قبول كرد. [سوره بقره/ ۳۷]

۲. وسائل الشيعه، باب ۳۷، ابواب الدعاء.

۳. الدر الثمين، ذيل آيه شريفه مزبور.

۴. وسائل الشيعه، باب ۳۷، ابواب الدعاء.

به زخارف عالم حس مغرور
 پیوسته به لهو و لعب دل شاد
 الله الله توجه بی دردی
 به چه دل بسته ای به که هم نفسی؟
 می پرس ز عالم دل خبری
 دستی به دعا بردار و بگو
 به صفات کمال رحیمی تو
 یارب به حق دو سبط رسول
 به زهدات باقر علم و رشاد
 به حق موسی، به حق ناطق
 آن ثامن و ضامن اهل یقین
 یارب به نقی و کراماتش
 به هدایت مهدی دین پرور
 وین غرقه بحر معاصی را
 از بند وساوس شیطانی
 محرم به حریم خواصش کن
 این بیهده گرد هوایی را
 ناخوانده ز لوح وفا یک حرف
 در دست هوی و هوس زارست
 بگشا به کرم گره از کارش

تا کی زمعارف عقلی دور
 از موطن اصل نیاری یاد
 نه اشک روان نه رخ زردی
 یکدم به خود آی و بین چه کسی
 زین خواب گران بردار سری
 زین رنج عظیم خلاصی جو
 یارب یارب به کریمی تو
 یارب به نبی و وصی و بتول
 یارب به عبادت زین العباد
 یارب یارب به حق صادق
 یارب یارب به رضا شه دین
 یارب به تقی و مقاماتش
 یارب به حسن شه بحر و بر
 کین بنده مجرم عاصی را
 از قید علایق جسمانی
 لطفی بنما و خلاصش کن
 یارب یارب که بهایی را
 که به لهو و لعب شده عمرش صرف
 زین غم پرهان که گرفتارست
 رحمی بنما به دل زارش

يَا سَادَتِي وَ مَوَالِيَّ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكُمْ أُنْمِتِي وَ عُذَّتِي لِيَوْمٍ فَفَرِّي وَ حَاجَتِي إِلَى اللَّهِ وَ
 تَوَسَّلْتُ بِكُمْ إِلَى اللَّهِ وَ اسْتَشْفَعْتُ بِكُمْ إِلَى اللَّهِ فَاشْفَعُوا لِي عِنْدَ اللَّهِ وَ اسْتَقْدُونِي مِنْ
 ذُنُوبِي عِنْدَ اللَّهِ فَإِنَّكُمْ وَ سِيلَتِي إِلَى اللَّهِ وَ بِحُبِّكُمْ وَ بِقُرْبِكُمْ أَرْجُو نَجَاتًا مِنَ اللَّهِ فَكُونُوا عِنْدَ
 اللَّهِ رَجَائِي يَا سَادَتِي يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَ لَعَنَّ اللَّهُ أَعْدَاءَ اللَّهِ ظَالِمِيهِمْ
 مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (فرازی از دعای توسل).

«اعتکاف»^۱ به معنای توقّف و ماندن در مسجد به قصد عبادت است، و قرآن و روایات و سیره عملی پیامبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام و اجماع و عقل دلالت بر رجحان و عبادت بودن آن دارند. خداوند سبحان فرموده است: ﴿وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهْرًا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۲؛ «و ما از ابراهیم (و فرزندش) اسماعیل، پیمان گرفتیم که: خانه مرا برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع و سجده کنندگان (از هر پلیدی) پاک و پاکیزه کنید».

این آیه مبارکه دلالت دارد بر این که طواف، و اعتکاف، و رکوع و سجود در یک سیاق و راستا بوده و محبوب و مطلوب پروردگارند؛ لذا، خداوند متعال دو پیامبر عظیم الشان خود، حضرت ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح علیهم السلام را بر مهیا کردن و تطهیر بیت الله الحرام، برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع و سجده کنندگان مأمور می‌کند.

نیز خداوند سبحان فرموده است: ﴿وَلَا تَبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾^۳ «و با زنان آمیزش نکنید در حالی که در مساجد به اعتکاف پرداخته‌اید».

۱. «اعتکاف» افتعال از واژه «عکف» است، و در اصل به معنای محبوس ماندن و در مکانی مقیم شدن و ملازم چیزی بودن است (مکث و لبث)؛ و در اصطلاح شرعی، به معنای توقّف در مساجد به قصد عبادت است.

۲. سوره بقره / ۱۲۵.

۳. سوره بقره / ۱۸۷.

این آیه نیز رجحان و عبادت بودن اعتکاف را می فهماند.

امام صادق علیه السلام از پدران گرامی اش علیهم السلام نقل کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «ده روز اعتکاف در ماه رمضان، معادل دو حج و دو عمره است»؛ «اعْتِكَافُ عَشْرِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَعْدِلُ حَجَّتَيْنِ وَعُمْرَتَيْنِ».^۱

نیز در روایت است که: «امام مجتبی علیه السلام اعتکاف کرده بودند، مردی خدمت آن حضرت آمد و گفت: ای پسر رسول خدا! من به فلان شخص بدهکارم و توان پرداخت ندارم، و می خواهد مرا به زندان بيفکند. امام مجتبی علیه السلام فرمودند: سوگند به خدا نزد من مالی وجود ندارد که بدهی تو را بپردازم. آن مرد گفت: پس با آن کس که از من طلبکار است صحبت کن (واسطه شو تا مهلت دهد و زندانی نکند).

ابن مهران گوید: حضرت کفشش را پوشید که از مسجد خارج شود، به آن حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا، آیا فراموش کرده اید که در حال اعتکاف به سر می برید (و معتکف نباید از مسجد خارج شود؟) فرمود: فراموش نکرده ام، ولی از پدرم شنیدم که از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث کرد که: هر کس در برآوردن حاجت برادر مسلمانش کوشش کند، مثل این است که خداوند را به مقدار نُه هزار سال که روزهایش را روزه گرفته و شب هایش را به عبادت پرداخته باشد، عبادت کرده است».^۲

این روایت، علاوه بر این که عبادت بودن اعتکاف را می رساند، بیانگر اهمیت برآوردن حاجت مسلمان نیز می باشد.

۱. وسائل الشیعة، کتاب الاعتکاف، باب ۱، ح ۳.

۲. «وَرَوَى عَنْ مِمْوْنِ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَأَتَانَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنْ فَلَانًا لَهُ عَلَيَّ مَالٌ وَ يُرِيدُ أَنْ يَحْبِسَنِي فَقَالَ عليه السلام: وَاللَّهِ مَا عِنْدِي مَالٌ فَأَقْضِيَ عَنْكَ قَالَ فَكَلِمَةُ قَالَ فَلَيْسَ نَعْلُهُ؛ فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَ تَسِيَتْ اعْتِكَافَكَ فَقَالَ لَهُ لَمْ أَنْسَ وَلَكِنِّي سَمِعْتُ أَبِي عليه السلام يُحَدِّثُ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ مَنْ سَعَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ فَكَأَنَّمَا عَبَدَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ تِسْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ صَائِمًا نَهَارَهُ قَائِمًا لَيْلَهُ». وسائل الشیعة، ابواب اعتکاف، باب ۷، حدیث ۴.

اعتكاف ٤٧٣

سیره و عمل پیامبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام نیز بر این بوده که در ماه مبارک رمضان، - به ویژه - دهه آخر آن - در مسجد معتکف می شدند، و این عمل پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام، عبادت بودن آن را به روشنی ثابت می کند.

دلیل دیگر بر عبادت بودن اعتکاف، اجماع و اتفاق همه مسلمانان است.

چند فرع: ۱. اعتکاف در اصل، مستحب است و با نذر، قسم، عهد و یا اجاره (به لحاظ این که عمل به نذر، قسم، عهد و اجاره واجب است) انجام آن واجب می شود.

۲. اعتکاف به مقدار کمتر از سه روز صحیح نیست، ولی زیادترا از سه روز مانعی ندارد.

۳. بعد از آن که شخص دو روز در مسجد معتکف شد، اعتکاف روز سوم واجب می شود، هر چند اصل آن مستحب باشد، و اگر به مدت پنج روز در اعتکاف ماند، اعتکاف روز ششم واجب می شود، و اگر هشت روز معتکف شد، اعتکاف روز نهم واجب می شود.

۴. چنانچه اعتکاف مستحب باشد، می توانند روز اول و دوم تا قبل از مغرب، از ادامه آن صرف نظر کرده و نیت قطع اعتکاف کنند، اما اگر روز دوم را تا مغرب به قصد اعتکاف در مسجد توقف نمودند، اعتکاف روز سوم واجب می شود.

۵. کسانی که قصد اعتکاف دارند، می توانند در وقت نیت اعتکاف، شرط کنند که در ایام اعتکاف، چنانچه عارضه و عذری پیش آمد، اعتکاف را ترك کنند، و یا هر زمانی که خواستند اعتکاف خود را بهم بزنند، هر چند روز سوم باشد و عذر و عارضه ای هم پیش نیاید، به عنوان مثال، هنگام نیت در روز اول بگویند: «اللَّهُ عَلَيَّ أَنْ أَعْتَكِفَ بِشَرْطٍ أَنْ يَكُونَ لِي الرُّجُوعُ عِنْدَ غُرُوضٍ كَذَا، أَوْ مُطْلَقاً». یا به فارسی بگویند: «برای خدا بر عهده من است که برای خدا اعتکاف کنم، به شرط این که اگر فلان عارضه و فلان عذر برایم پیش آمد، بتوانم اعتکاف خود را بهم بزنم و از ادامه آن صرف نظر کنم». یا بگویند: «بر عهده من است که برای خدا اعتکاف کنم به شرط این که اگر نخواستم، آن را رها کنم و ادامه ندهم».

با چنین شرطی، هر وقت مایل بودند می‌توانند اعتکاف خود را بهم بزنند و روزه خود را افطار کنند و از مسجد خارج شوند، هر چند روز سوم باشد؛ و در این صورت، قضا نیز واجب نمی‌باشد. بلی باید این شرط هنگام نیت ذکر شود و در صورتی که قبل یا بعد از آن بگویند، اثری ندارد.

۶. یکی از شرایط صحّت اعتکاف این است که در مسجد جامع باشد و در صورت امکان در مسجد الحرام، یا مسجد النبی، یا مسجد کوفه و یا مسجد بصره اعتکاف کنند. و مسجد جامع - اعمّ از مساجد شهر و روستا - مسجدی است که در آن، عموم مردم رفت و آمد دارند و اجتماعات عمومی در آن زیاد است و در آن مسجد، با حضور قشرهای مختلف مردم، مرتباً نماز جماعت برپا می‌شود و در طول سال دایر، و رفت و آمد در آن جریان دارد.

۷. در غیر مسجد جامع - مانند: مسجد بازار - اعتکاف صحیح نیست، و در صورتی که در شهری دو مسجد جامع یا بیشتر وجود دارد، افراد می‌توانند برای اعتکاف، هر کدام از آنها را که مایل بودند، انتخاب کنند، ولی افضل، انتخاب مسجدی است که بیشتر، محلّ عبادت مردم با تقوا است، و یا جمعیت نماز جماعتش زیادتر است.

شرایط صحت اعتکاف

۱. ایمان؛ ۲. عقل؛ ۳. قصد قربت؛ (که اگر از روی ریا اعتکاف کنند، یا قسمتی از آن را ریایی انجام دهند، باطل می‌شود، و در این جهت، اعتکاف با نماز فرقی ندارد)؛ ۴. نیت اعتکاف و توقّف در مسجد، قبل از طلوع فجر (قبل از اذان صبح) تا مغرب روز سوم باشد؛ ۵. تعیین کنند که اعتکافشان واجب است (که با نذر یا غیر آن واجب شده) و یا مستحبّ است؛ ۶. روزه گرفتن در ایّام اعتکاف؛ ۷. این که اعتکاف از سه روز کمتر نباشد، و اگر کمتر از سه روز نیت کنند، اعتکاف باطل است، ولی می‌توانند بیشتر از سه روز نیت کنند، به تفصیلی که قبلاً بیان شد؛ ۸. در

محرمات حال اعتکاف ۴۷۵

مسجد جامع باشد؛ ۹. روزهای اعتکاف را باید به طور مستمر در مسجد توقف کنند و نباید از مسجد خارج شوند، مگر برای کاری ضروری، آن هم اگر طولانی شود به طوری که صورت اعتکاف بهم بخورد، اعتکاف باطل می شود، ۱۰. زن شوهردار، با اذن و رضایت شوهر اعتکاف کند؛ ۱۱. فرزند، در صورتی اعتکاف کند که اعتکافش موجب اذیت پدر و مادر نشود. و اعتکاف در تمام روزهای سال صحیح است، جز روز عید فطر و قربان که روزه گرفتن در این دو روز حرام است.

افضل اوقات اعتکاف، ماه رمضان و به خصوص دهه آخر آن است. و اینکه مرسوم شده که در ایام البیض ماه رجب اعتکاف می کنند، ظاهراً وجه آن داستان ام داود است که آن را بعد از مسائل اعتکاف نقل می کنیم. ان شاء الله.

محرمات حال اعتکاف

پنج چیز بر معتکف حرام است: ۱. امور شهویّه، مثل آمیزش، لمس کردن و بوسیدن از روی شهوت، ولی نگاه التذادی به همسر، حرام نیست؛ هرچند احتیاط است که از آن نیز اجتناب کنند. ۲. استمناء، هرچند حرام نباشد، مثل اینکه به همسرش نگاه کند و موجب خروج منی شود. ۳. بو کردن عطر و ریحان (سبزی ها و گل های خوشبو) اگر با لذت باشد. ۴. خرید و فروش؛ ولی اگر برای غذا و نیازهای روزانه ناچار باشد و نتواند کسی را وکیل در خرید کند، می تواند به مقدار حاجت خرید کند. ۵. بحث و جدال در مسائل دنیوی، دینی و علمی، در صورتی که به قصد اظهار فضل و به منظور غلبه بر مخاطب باشد؛ ولی چنانچه به قصد اثبات حق و اظهار مطلب علمی باشد، مانعی ندارد.

مبطلات اعتکاف

چیزهایی که اعتکاف را باطل می کند، عبارت است از: ۱. تمام چیزهایی که روزه را باطل می کند، ۲. مطلق آمیزش مبطل است، چه در روز واقع شود و چه در شب. هم چنین لمس و بوسیدن اگر از روی شهوت باشد، اعتکاف را باطل می کند؛ و

بنابر احتیاط، ارتکاب سایر محرمات نیز موجب بطلان اعتکاف می‌شود. اما چنانچه سهواً مرتکب یکی از محرمات اعتکاف شدند، اعتکاف باطل نمی‌شود؛ مگر آمیزش که اگر سهواً نیز انجام شود، اعتکاف باطل می‌شود.

و چنانچه اعتکاف را به یکی از مبطلات باطل کردند، در صورتی که آن اعتکاف واجب بوده، واجب است آن را قضا کنند، و هم چنین در صورتی که مستحب بوده، ولی بعد از دو روز اول، آن را باطل کنند. اما اگر مستحب بوده، و در دو روز اول آن را باطل کردند، قضا ندارد و می‌توانند از مسجد خارج شوند. و در مواردی که قضای اعتکاف واجب شود، واجب نیست قضای آن را فوراً بجا آورند.

کفاره باطل کردن اعتکاف

اگر اعتکاف واجب را با آمیزش باطل کردند، کفاره بر آنها واجب می‌شود، و کفاره باطل کردن اعتکاف، مثل کفاره باطل کردن روزه ماه رمضان است. اما اگر آن را با ارتکاب سایر محرمات باطل کردند، بنابر احتیاط مستحب، کفاره دارد و کفاره آن نیز مثل کفاره باطل کردن روزه است. البته در باره اعتکاف مسایل زیادی وجود دارد که در کتب مربوطه بیان شده و چون کمتر مورد ابتلا است، لذا از آنها صرف نظر شد.

فواید و اثرات اعتکاف

این عبادت، علاوه بر این که تأسی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و دارای ثواب عظیم می‌باشد، اثر عمیقی در تصفیه روح می‌گذارد، انسان را متوجه پروردگار می‌کند و موجب توجه مخصوص به معنویات و عالم آخرت می‌شود؛ زیرا در اعتکاف، دوری از مسائل دنیا و مادیات و زندگی حیوانی و امور شهوانی محقق می‌شود، و انسان ارتباط خود را با خانه، همسر، فرزند و سایر مظاهر و علایق دنیوی قطع، و در مقابل، ارتباطش را - با بودن در خانه خدا و با گرفتن روزه و اشتغال به تلاوت قرآن و دعا - با خالق خود هر چه بهتر و بیشتر برقرار می‌کند، به

خصوص اگر عمل امّ داود و آن سوره‌ها و دعاها را در فضای معنوی اعتکاف، با کمال توجّه و اخلاص بخواند.

آداب اعتکاف

مستحبّ است آداب و مستحبّاتی که برای روزه ماه رمضان وارد شده، رعایت کنند، چشم و گوش و زبان و اعضا و جوارح خود را از زشتی‌ها و قبایح حفظ کنند، از خشم، غیبت، تهمت، حسد، نزاع و قیل و قال پرهیز کنند، از غضب و پرخاشگری دوری نمایند، حلم و صبر و وقار و خشوع و خوف از خدا را پیشه کنند، از افراد غیر متّقی فاصله بگیرند، به دعا و قرآن و ذکر خدا مشغول باشند؛ و غیر این‌ها از آدابی که در آداب روزه نقل شده است.

از آنجا که مراسم اعتکاف، به صورت دسته جمعی برگزار می‌شود، لازم است اعتکاف کنندگان به وظایف اجتماعی و به حقوق دیگران، بیشتر توجه داشته، و آداب دعا و عبادات دسته جمعی را رعایت کنند. چه آن که رعایت حال دیگران در هنگام استراحت و در رفت و آمدها و در هنگام خواندن دعاها، لازم و ضروری است؛ و عقل، عرف و شرع بر آن تأکید دارد. در این رابطه دو مطلب بیشتر سفارش شده: ۱. کیفیت دعا خواندن. ۲. رعایت حقوق دیگران.

کیفیت دعا کردن

با تضرع و پنهانی دعا کنیم:

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾^۱؛ «پروردگار خود را از روی تضرع و در پنهانی بخوانید، [واز تجاوز دست بردارید که] او متجاوزان را دوست نمی‌دارد».

﴿وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا

تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ^۱؛ «ای پیامبر! پروردگار خود را در دل خود، از روی تضرع و خوف و آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن و از غافلان مباش».

﴿كَهَيْعَصَ * ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكِرِيَّا * اِذْ نَادَى رَبُّهُ نَدَاءً خَفِيًّا﴾^۲؛ «کاف، ها، یا، عین، صاد. این یادآوری رحمت پروردگار تو بر عبد خود زکریا است. آن گاه که مخفیانه پروردگار خود را خواند، [و دعایش مستجاب شد]».

الهی سینه‌ای ده آتش افروز در آن سینه دلی، وان دل همه سوز
هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل بی سوز، غیر از آب و گل نیست
بده دردی دل افسرده‌ام را بیافروزان چراغ مرده‌ام را
* * *

پست شو پست، تا بلند شوی بهره بفکن که بهره‌مند شوی
دانه اول فتاد پست به خاک بعد از آن، سر کشید بر افلاک

بدون سرو صدا و در خفا دعا کنید

در یکی از جنگ‌ها، سپاهیان اسلام با صدای بلند (داد و فریاد) خدا را یاد می‌کردند [دعا می‌کردند]: پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «ای مردم! آرام دعا کنید، شما شخص ناشنوا و غایب را نمی‌خوانید، شما کسی را می‌خوانید که شنوا و نزدیک شما و با شما است»؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ! اِرْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، أَمَا إِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمًّا وَلَا غَائِبًا، إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا، إِنَّهُ مَعَكُمْ»^۳.

در روایت دیگر است که: «یکی از روزها که پیامبر اکرم ﷺ معتکف بودند، در

۱. سوره اعراف / ۲۰۵.

۲. سوره مریم / ۳۰۱.

۳. مجمع البیان، جلد ۴، ص ۴۲۹ و صحیح مسلم، کتاب الذکر والدعاء والتوبة، ب ۱۳.

کیفیت دعا کردن ۴۷۹

گوشه مسجد، بعضی افراد، بدون توجه به حال دیگران، با صدای بلند به تلاوت قرآن، و نماز و دعا پرداخته بودند، صدای بلند آنها، پیامبر اکرم ﷺ را ناراحت کرد و خطاب به آنان فرمود: «تَوَجَّهْ دَاخِلَهُ بِأَسْمَاءِ رِزْقِهِ، هَمَّ شَمَا فِي حَالِ رَازٍ وَنِيازٍ بِأَسْمَاءِ خَدَا هَسْتِيدِ، پَسْ بَعْضِیْ اَزْ شَمَا، بَعْضِیْ دِیْگَرَا اَزَارْ نَدَهْدْ وَ گِرُوهِیْ صَدَایْ خُودْ رَا دَرْ هَنگَامْ قِرَائَتْ وَ دَعَا، بَرْ صَدَایْ گِرُوهِیْ دِیْگَرْ، بَلَنْدْ نَکَنْدْ». «أَلَا إِنَّ كَلَّكُمْ يُنَاجِي رَبَّهُ، فَلَا يُؤْذِ بَعْضُكُمْ بَعْضًا، وَلَا يَرْفَعَنَّ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْقِرَاءَةِ».^۱

و حضرت امام رضا علیه السلام از آباء گرامش نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: موسی بن عمران علیه السلام دعا کرد و دست به سوی پروردگار بالا برد و گفت: «ای پروردگار! آیا دور هستی، پس من با صدای بلند تورا بخوانم، یا نزدیکی تا تورا آهسته بخوانم؟ خداوند متعال به او وحی کرد که من همنشین کسی هستم که مرا یاد می‌کند»، «يَا رَبِّ أَبْعِدْ أَنْتَ فَأَنَا دِيكَ أَمْ قَرِيبٌ أَنْتَ فَأَنَا حَيْكَ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: يَا مُوسَى! أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرْنِي».^۲

نیز در روایات آمده است که: «بهترین دعا و ذکر، دعایی است که در خفا و به طور پنهانی انجام شود و بهترین روزی آن است که به اندازه کفاف باشد»، «خَيْرُ الدُّعَاءِ الذِّكْرُ الْخَفِيُّ وَ خَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي».^۳

از حضرت رضا علیه السلام نقل است که فرمود: «يَا دَعَايْ پَنَهَانِي بَنْدَه، مَعَادِلْ هَفْتَادْ دَعَايْ عَلْنِي اسْت»؛ «دَعْوَةُ الْعَبْدِ سِرًّا دَعْوَةٌ وَاحِدَةٌ تَعْدِلُ سَبْعِينَ دَعْوَةً عَلَانِيَةً».^۴ و نیز فرمود: «يَا دَعَايْ مَخْفِي تُو، نَزْدَ خَدَا اَفْضَلْ اسْت اَزْ هَفْتَادْ دَعَايْ عَلْنِي تُو»؛ «دَعْوَةُ تَخْفِيهَا اَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ سَبْعِينَ دَعْوَةً تُظْهِرُهَا».^۵

۱. کنز العمال، فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۲، ص ۳۲۳، ح ۴۱۴۰، و مسند احمد، ج ۳، ص ۹۴.

۲. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۲۲، ح ۳۴.

۳. نور الثقلین، جلد ۳، ص ۲۲۱.

۴. کافی، جلد ۲، باب اخفاء الدعاء، ص ۲۷۶.

۵. همان، ص ۲۷۴.

ادب، برترین سرمایه حضور و دعا است

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾^۱؛ «کسانی که صدای خود را نزد رسول الله کوتاه می‌کنند [و آرامش و ادب را رعایت می‌کنند] افرادی هستند که خداوند قلبهایشان را برای تقوا خالص کرده و برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی است».

در اسلام اهمیت زیادی به مسأله رعایت ادب و برخورد، همراه با احترام و اخلاق پسندیده، همه جا و با همه کس، خصوصاً در حضور محترمین و بزرگان، توصیه شده است.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است: «ادب زیوری فاخر و نواست»؛ «وَالْأَدَبُ حُلٌّ مُجَدَّدَةٌ»^۲. و نیز فرموده است: «ادب، انسان را از افتخار پدران و نیکان، بی‌نیاز می‌کند»؛ «الْأَدَبُ يُغْنِي عَنِ الْحَسَبِ»^۳.

و فرموده است: «چنانچه ادب نباشد، انسان جز چهارپایی مهمل و بی ارزش نخواهد بود»؛ «مَا الْإِنْسَانُ لَوْلَا الْأَدَبُ إِلَّا بَهِيمَةٌ مُهْمَلَةٌ»^۴.

امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «پنج چیز است که در هر کس نباشد صفات و امتیازات قابل ملاحظه‌ای ندارد (شخصیت قابل ذکری ندارد). عرض کردند: یابن رسول الله! آنها چیست؟ فرمود: دین و عقل و حیا و حسن خلق و حسن ادب»؛ «خَمْسٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتَعٍ، قِيلَ: وَ مَا هُنَّ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: الدِّينُ وَالْعَقْلُ وَالْحَيَاءُ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ حُسْنُ الْأَدَبِ»^۵.

۱. سوره حجرات، آیه ۳.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۵.

۳. بحار الانوار، جلد ۷۵، ص ۶۸.

۴. ارشاد القلوب دیلمی.

۵. بحار الانوار، جلد ۷۵، ص ۶۸.

مؤلف: از آیه شریفه فوق و چند روایت (که به عنوان نمونه نقل شد) معلوم می‌شود که دین مقدس اسلام مجموعه ای است از آداب و اخلاق پسندیده، ادب در برابر خدا، در مقابل پیامبران و امامان معصوم علیهم‌السلام، ادب در هنگام عبادات، زیارات، دعا و نیایش در مکان‌های مقدس، در مسجد الحرام، در حال طواف و سعی و در مسجد النبی و سایر مساجد و حرم امامان معصوم علیهم‌السلام. و مجالسی که به نام آن بزرگواران برپا می‌شود.

و یکی از موارد ادب آن است که صدای خود را حتی به ذکر دعا و زیارت خواندن بلند نکنند؛ زیرا این خود نوعی بی‌ادبی است. بلکه خداوند متعال به شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دستور می‌دهد که: ﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾؛ «و نمازت را زیاد بلند یا آهسته نخوان و در میان این دو، راهی [معتدل] انتخاب کن».

البته این دستور الهی، به شخص پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. که رعایت اعتدال در جهر و اخفات است. به مسلمانان دید و فهم و درک و وظیفه‌شناسی می‌دهد: به اینکه دعاها و عبادات را با آرامش، متانت و در نهایت ادب، خضوع و خشوع انجام دهند و هر چه بهتر شکوه و ادب و ابهت و عظمت مذهب حقّه خود را به نمایش بگذارند.

مایه دولت ابد ادب است پایه رفعت و خرد ادب است

جز ادب نیست در دل ابدال جز ادب نیست دأب اهل کمال

دعا مستحب، تضييع حقوق حرام

در مساجد، حرم ائمه علیهم‌السلام و اماکن زیارتی خصوصاً در مکه معظمه و مدینه منوره، لازم است دعا خواندن به گونه‌ای باشد که مستلزم بی‌اعتنایی به حقوق

دیگران یا هتک و بی احترامی به سایر دعاکنندگان نباشد، لازم است از هرگونه سروصدا که موجب حواس پرتی دیگران می شود، پرهیز نمود.

باید توجه داشت که دیگر افراد نیز حقی دارند و می خواهند با حال و با توجه دعا کنند و معلوم است که داد و فریاد برخی افراد، موجب بی احترامی و حواس پرتی و سبب تضییع حقوق دیگران می شود، و اینان چگونه می خواهند با داد و فریاد، به درگاه الهی راه یابند، با بی احترامی به دیگران و تضییع حقوق سایر دعاکنندگان، چگونه می خواهند مورد عنایت خدا قرار گیرند؟

امام صادق علیه السلام می فرماید: «به خدا سوگند حق مؤمن از حق کعبه بزرگ تر است!»، «وَاللَّهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِأَعْظَمَ حَقًّا مِنَ الْكَعْبَةِ»^۱.

و در روایت دیگر است که: «امام علیه السلام مقابل کعبه معظمه ایستاد و فرمود: چقدر بزرگ و عظیم است حق توای کعبه! و به خدا سوگند حق مؤمن از حق تو بزرگ تر و عظیم تر است»، «أَنَّهُ وَقَفَ حِیَالَ الْكَعْبَةِ ثُمَّ قَالَ مَا أَعْظَمَ حَقَّكَ يَا كَعْبَةُ وَاللَّهِ إِنَّ حَقَّ الْمُؤْمِنِ لِأَعْظَمَ مِنْ حَقِّكَ»^۲.

و همان حضرت فرمود: «حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله و حرمت مؤمن اعظم از حرمت کعبه است»، «حُرْمَةُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَالْمُؤْمِنِ أَعْظَمُ مِنْ حُرْمَةِ الْبَيْتِ»^۳.

از روایات فراوان استفاده می شود که رعایت حقوق دیگران لازم است و مسلمانان باید حق یکدیگر را محترم بدانند و معلوم است که دعا با صدای بلند و چه بسا به صورت دسته جمعی - در جایی که برخی مشغول نماز، دعا و خواندن قرآن هستند - موجب حواس پرتی و تضییع حق آنان می شود. به علاوه فضیلت آهسته و آرام دعا کردن و خضوع و خشوع، از دست می رود و چه بسا آمیخته به ریا و یا موجب تنفر

۱. سفینه البحار، جلد ۱، باب الألف بعد الخاء، ص ۵۴.

۲. همان، جلد ۲، باب الحاء بعد القاف، ص ۲۹۱.

۳. کافی، ج ۴، ص ۵۶۸.

ديگران مي شود. و خداوند راضي نيست با خواندن دعا، همراه سروصدا و جنجال، حق ديگران ضايع و چه بسا موجب اذيت و آزار آنان شود. بلكه لازم است در اماكن عمومي، مثل حرم معصومين عليه السلام و مساجد، اين مسائل رعايت شود.

مسائل اعتكاف

١. اعتكاف بايد در مسجد جامع باشد و در مساجد جامع روستا هم صحيح است؛ هر چند روستاها به هم نزديك باشند. ٢. محوطه و حياط مسجد حكم مسجد را ندارد و صحن مسجد اگر عرفاً جزء مسجد محسوب است و در آن ولو برخي اوقات نماز اقامه مي شود، و يا از داخل شبستان، صف جماعت به صحن متصل مي شود (مثل مسجد امام قم) اعتكاف در آن صحيح است. ٣. صرف غذا در محوطه مسجد به مقدار ضرورت جايز است و ضرري به صدق اعتكاف نمي زند.
٤. از شرايط صحت اعتكاف اين است كه در مسجد جامع باشد، يعني مسجد عمومي كه محل اجتماع عامه مردم است و اختصاص به اهل يك محله و گروه خاصي نداشته باشد، مثل مسجد اعظم و مسجد امام در قم و مسجد امام و مسجد جمعه در تهران و در مسجد محله ها، اگر صدق كند كه مسجد جامع است، اعتكاف صحيح است. ٥. اگر صحن و حياط مسجد به گونه اي است كه در آن نماز مي خوانند و عرفاً مسجد محسوب مي شود، مي توان در آن توقف كرد؛ وگرنه نبايد در آن توقف كرد. ٦. اعتكاف بايد در يك مسجد انجام شود و نبايد در وسط اعتكاف، به مسجد ديگري بروند. ٧. اگر شخصي در مسجد، جاي فرد ديگري را غصب كرد و معتكف شد، اعتكافش باطل نيست، ولي مرتكب خلاف شده است.
٨. اگر معتكف، مكان معينی از مسجد را برای اعتكاف اختيار کرده است، در اثنای آن می تواند جای خود را عوض کند و در مكان ديگري از همان مسجد اعتكاف را ادامه دهد. ٩. چنانچه مسجد جامع داراي طبقه پايين (زيرزمين) و بالا

باشد، اعتکاف در آنها صحیح است، و می‌توان در اثنای اعتکاف از طبقه همکف، مثلاً به طبقه پایین یا بالا رفت. ۱۰. اعتکاف روی بام مسجد جامع صحیح است، و در اثنای اعتکاف، می‌توانند برای دعا و یا استراحت روی بام مسجد توقّف کنند.

۱۱. چنانچه راهرو و متعلّقات مسجد جزء مسجد محسوب باشد که عرفاً از مسجد تلقّی شود و احکام مسجد بر آن مترتب گردد، اعتکاف در آنها مانع ندارد و الاّ صحیح نیست؛ و اگر شک دارند که جایی جزء مسجد است یا نیست، اعتکاف در آن صحیح نیست. ۱۲. بیماری که روزه برایش ضرر دارد نمی‌تواند اعتکاف کند، بلی می‌تواند در مسجد مشغول دعا بشود و ثواب دارد. ۱۳. زن‌ها می‌توانند معتکف شوند و اگر در روزهای عادت، قرص بخورند و معتکف شوند، اعتکاف آنان صحیح است. البته اعتکاف زن، باید با اذن شوهر باشد. ۱۴. مستحاضه کثیره یا متوسطه می‌تواند معتکف شود و صحیح است. ۱۵. طفل ممیّز می‌تواند اعتکاف کند و عمل او صحیح است. ۱۶. اعتکاف به نیابت از اموات صحیح است. ۱۷. شخص می‌تواند برای خودش اعتکاف کند و ثواب آن را به هر چند نفر که مایل بود، از اموات و احیاء هدیه کند. ۱۸. فرزند می‌تواند بدون اذن پدر و مادر اعتکاف کند، ولی اگر اعتکاف او موجب اذیت پدر و مادر باشد، جایز نیست. ۱۹. در مواردی که اعتکاف را باطل کرده و باید آن را قضا کند، قضای آن فوری نیست. ۲۰. شخص اجیر اگر در روزها و ساعات معین اجیر شده و اعتکاف او مانع از عمل به اجاره است، بدون اذن صاحب کار، اعتکاف او صحیح نیست و باید اذن بگیرد. ۲۱. زنی که در روز سوّم اعتکاف حائض شود، باید از مسجد خارج شود و اعتکاف او باطل شده، ولی قضا یا کفاره بر او واجب نیست. ۲۲. شخصی که در وطن نذر کرده است سه روز روزه مستحبّی در سفر بگیرد، می‌تواند در مکه معظمه، یا در مشهد و غیر آن که مسافر است، اعتکاف کند و آن سه روز روزه نذری را بگیرد. ۲۳. روحانی که معتکف شده، نمی‌تواند برای امامت جماعت به مسجد دیگر برود، و یا برای سخنرانی از

مسجد خارج شود. ۲۴. اگر معتکف در روز سوّم اعتکاف، برای غسل مستحبّی از مسجد خارج شود، اعتکاف باطل نمی‌شود. ۲۵. معتکف باید تا مغرب روز سوم در مسجد بماند. ۲۶. کسی که در روز سوّم، از مسجد خارج شود و عمداً مدتی را از مسجد بیرون بماند، اگر بدون عذر موجه باشد، باید آن را قضا کند، ولی کفاره واجب نیست. ۲۷. کسی که در روز سوّم از مسجد خارج شود و مدّتی، هر چند غیر عمد، از مسجد بیرون بماند، اگر به مقداری باشد که صورت اعتکاف بهم بخورد، اعتکاف باطل می‌شود و باید قضای آن را بجا آورد. ۲۸. مستحاضه (کثیره یا متوسطه) هر بار بعد از خروج ضروری از مسجد، برای ورود به مسجد غسل لازم ندارد، و همین که اغسال یومیّه را برای نمازها انجام دهد، کفایت می‌کند. ۲۹. شانه زدن و ناخن گرفتن در حال اعتکاف کراهت دارد. ۳۰. شوخی، باعث بطلان اعتکاف نمی‌شود و حرام نیست، بلکه مکروه است. ۳۱. استفاده از کِرم، پماد یا صابون بودار، برای معتکفی که حسّ بویایی ندارد، اشکال ندارد. ۳۲. پماد چرب کننده یا مرطوب کننده پوست، اعتکاف را باطل نمی‌کند. ۳۳. اذن پدر و مادر نسبت به فرزند، اگر اعتکاف او مستلزم اذیت آنها باشد، لازم است.

داستان امّ داود

علامّه مجلسی رحمّه الله فرموده است: و بدان که عمده اعمال نیمه رجب، دعای امّ داود است که ابن بابویه و شیخ طوسی و سیّد بن طاووس رحمهم الله به سندهای معتبر آن را روایت کرده‌اند، و برای برآمدن حاجات، کشف کربات و دفع ظلم ظالمان مجرب است.

خلاصه روایاتش آن است که: فاطمه مادر داود بن الحسن، نوه امام حسن مجتبی علیه السلام و دایه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت را به شیر داود شیر داده بود، چنین نقل می‌کند: چون محمّد بن عبدالله بن الحسن در مدینه خروج کرد، منصور دوانیقی لشکر فرستاد، او و برادرش ابراهیم را شهید کردند و عبدالله بن

الحسن و جمعی از سادات حسنی را با غل و زنجیر از مدینه به عراق بردند که داوود نیز در میان ایشان بود. امّ داوود گفت: چون مدّتی از حبس فرزند من گذشت و از او خبری به من نرسید، پیوسته دعا و تضرّع می‌کردم و از صلحا، نیکان و برادران مؤمن درخواست دعا می‌کردم، ایشان نیز در دعا کوتاهی نمی‌کردند، اما مطلقاً اثر استجابت نمی‌یافتم، گاه خبر به من می‌رسید که داوود را کشته‌اند و گاه می‌گفتند که او را با پسر عموهایش زنده در زیر عمارت گذاشته‌اند؛ روز به روز مصیبت من زیادتر و اندوه من بیشتر می‌شد، تا جایی که از غم او شکسته و پیر شدم و از ملاقات او ناامید گردیدم. تا آن که شنیدم حضرت صادق علیه السلام بیمار شده است. به عیادت آن حضرت رفتم، احوال گرفتم و دعا کردم؛ چون خواستم برگردم، حضرت فرمودند: از داوود چه خبر داری؟ (من شیر داوود را به آن حضرت داده بودم.) چون نام داوود را شنیدم، گریستم و عرض کردم: فدای تو شوم، داوود کجاست؟! او در عراق محبوس بوده و من از ملاقات او قطع امید کرده‌ام؛ و از شما التماس دعا دارم که او را دعا کنید، او برادر رضاعی شماست. حضرت فرمودند: چرا غافلی از دعای استفتاح و دعای اجابت و نجاح؟ و آن دعایی است که درهای آسمان برای آن گشوده می‌شود و ملائکه از خواننده آن استقبال کرده و او را به اجابت دعایش بشارت می‌دهند. دعایی که از مجیب الدّعاوت، محجوب نمی‌گردد و خواننده آن را به غیر از بهشت ثوابی نیست. امّ داود گفت: عرض کردم: ای فرزند طاهرین و راستگویان! آن دعا چیست؟ حضرت فرمودند: ای مادر داود! ماه محترم، یعنی ماه رجب، نزدیک شده و آن ماهی است مبارک و محترم، و حرمت آن عظیم، و دعاها در آن مستجاب است، و چون آن ماه درآید، روزهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم آن را که ایّام البیض اند، روزه بدار. [و دعا و عملی را که می‌گویم بخوان].

پس حضرت، کیفیت آن عمل و دعا را تعلیم او کرده و فرمود: این دعا را حفظ کن و به همه کس تعلیم مکن که می‌ترسم به دست کسی افتد که آن را برای امر باطل

و نامشروعی بخواند. به درستی که این دعا بسیار شریف بوده و مشتمل است بر اسم اعظم خدا و هر که آن را بخواند، البته حاجت او برآورده می‌شود، و اگر درهای زمین و آسمان، همه بسته شود یا درها، میان تو و حاجت حایل باشند، چون این دعا را بخوانی، البته حق تعالی رسیدن تو را به خواسته‌ات آسان می‌گرداند، و حاجت تو را برمی‌آورد.

هر که این دعا را بخواند، خداوند آن را مستجاب می‌گرداند، خواه مرد باشد یا زن، و اگر جن و انس، همه دشمن فرزند تو باشند، خداوند قادر، کفایت شرّ دشمنان از او می‌کند و زبان ایشان را می‌بندد و ایشان را منقاد فرزند تو می‌گرداند.

امّ داود گفت: حضرت این دعا را برای من نوشت و به خانه برگشتم و چون ماه رجب داخل شد، آنچه حضرت فرموده بود، به عمل آوردم و در شب شانزدهم، نماز شام را ادا کردم و از روزه افطار نموده، قدری عبادت کردم و به خواب رفتم. در خواب، جمیع ملائکه و پیامبران و شهدا و عبّاد را که من برایشان صلوات فرستاده بودم دیدم.

حضرت رسول خدا ﷺ مرا خطاب فرمود: ای مادر داود! بشارت باد تو را، این جماعت را که می‌بینی، همه برادران و یاوران و شفیعان تو هستند و از برای تو طلب آمرزش می‌کنند؛ و بشارت می‌دهند تو را به آن که حاجت برآورده شده است، پس، بشارت دهند تو را به آمرزش خدا و خشنودی خدا، و خدا تو را جزای خیر دهد، شادباش، که حق تعالی فرزند تو را حفظ می‌کند و به تو برمی‌گرداند. **إن شاء الله.**

امّ داود گفت: پس از آن که از خواب بیدار شدم - آن قدر زمان که، سوار تندروی، از عراق به مدینه آید - داوود به نزد من آمد و گفت: ای مادر! من در عراق در زندان بسیار تنگ و در بند زنجیری سنگین، و از خلاص شدن ناامید بودم. چون شب نیمه ماه رجب فرا رسید، در خواب دیدم که بلندی‌های زمین هموار گردید و تو را دیدم که بر روی حصیر نماز خود نشسته بودی و بر دور تو مردانی چند بودند که

سرهای ایشان در آسمان بود و پاهایشان در زمین، و تسبیح و تنزیه خدا می کردند. پس، یکی از ایشان که از همه خوشروتر و خوشبوتر بود، و جامه های بسیار پاکیزه در بر داشت، و گمان کردم حضرت رسالت پناه ﷺ، جدّ من است، به من خطاب کرد: بشارت باد تو را ای فرزند پیرزن صالحه! که حق تعالی دعای مادرت را در حقّ تو مستجاب کرد. چون بیدار شدم، فرستادگان منصور دوانیقی به در زندان رسیده، به طلب من آمده بودند، در نیمه شب مرا به نزد منصور بردند، پس امر کرد که زنجیرها را از تن من برداشتند و ده هزار درهم به من عطا کرد و دستور داد که مرا بر شتر راهوار سوار کنند و به سرعت به مدینه بیاورند. امّ داود گفت: من داوود را به خدمت حضرت صادق علیه السلام بردم. حضرت فرمود: سبب خلاص تو آن بود که منصور، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دید که به او فرمود: فرزند مرا رها کن، و الاّ تو را در این آتش می اندازم؛ چون نظر کرد، دریای آتشی در زیر پای خود دید و از خواب بیدار شد، و از کرده خود پشیمان گردید و تو را رها کرد.

کیفیت عمل امّ داوود

امّ داود گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: روز سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم ماه رجب را روزه بگیر و در روز پانزدهم در وقت زوال (ظهر شرعی) غسل کن... و به روایت دیگر، نزدیک به زوال، غسل کن، و چون ظهر شد، پاکیزه ترین جامه های خود را بپوش و به خانه خلوتی برو و سعی کن که کسی به نزد تو نیاید تا تو را مشغول گرداند و با تو سخن بگوید. ابتدا هشت رکعت نماز نافله ظهر را بجا آور و رکوع و سجده آنها را با خشوع و به طور کامل انجام بده، بعد نماز ظهر را با آداب و با خشوع کامل بجا آور، پس از آن، دو رکعت نماز بخوان و بعد از آن صدمرتبه بگو: «یا قاضی حوائج الطّالِبِینَ»، بعد هشت رکعت نافله عصر، و نماز عصر را با آداب و با کمال خشوع بخوان، پس از آن که از نماز فارغ شدی، رو به قبله بنشین و «حمد» را صدمرتبه، «توحید» را صدمرتبه، و «آیه الکرسی» را ده مرتبه بخوان، بعد از اینها

روزه ماه رجب و بدل آن ۴۸۹

سوره‌های «انعام»، «بنی اسرائیل»، «کهف»، «لقمان»، «یس»، «الصافات»، «حم سجده»، «جمعتق»، «حم دخان»، «فتح»، «واقعه»، «ملک»، «ن والقلم»، «اذا السماء انشقت»، و مابعدش را تا آخر قرآن بخوان، و چون از اینها فارغ شدی، همچنان که رو به قبله نشسته‌ای، این دعا را بخوان: **صَدَقَ اللَّهُ الْعَظِيمُ، الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ....** تا آخر که در مفاتیح و سایر کتب ادعیه آمده است.

یادآوری: در این روایت نیامده است که حضرت فرموده باشند این اعمال، در مسجد و در حال اعتکاف انجام شود؛ بنابراین، کسانی که از اعتکاف معذور هستند، و یا برای آنها مشکل است، می‌توانند عمل ام‌داود را در غیر مسجد و در غیر حال اعتکاف بجا آورند؛ و حتی (مثلاً) می‌توانند فقط روز سوم که نیمه رجب است، در مسجد حاضر و اعمال را در مسجد، همراه اعتکاف کنندگان انجام دهند، همچنین می‌توانند در ایام البیض هر ماهی که خواستند انجام دهند.^۱

روزه ماه رجب و بدل آن

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «ماه رجب ماه بزرگ خداست و ماهی در حرمت و فضیلت به آن نمی‌رسد، ماه رجب ماه خداست و ماه شعبان ماه من است و ماه رمضان ماه امت من است، کسی که یک روز از ماه رجب را روزه بگیرد، موجب خشنودی خدا گردد و غضب الهی از او دور گردد و دری از درهای جهنم بر روی او بسته می‌گردد...» و روایات در فضیلت روزه ماه رجب بسیار است.

سؤال: اگر کسی به هر جهت نتوانسته در ماه رجب روزه بگیرد و بخواهد به جای روزه عملی انجام دهد که ثواب روزه را داشته باشد چه عملی انجام دهد؟
جواب یکی از بدل‌های روزه مستحبی این است که اگر قدرت مالی دارد صدقه بدهد.

۱. به زادالمعاد، اعمال نیمه رجب و اقبال الأعمال، اعمال نیمه رجب، مراجعه شود.

در کتاب شریف کافی (ج ۴، ص ۱۴۴) چهار روایت از ائمه علیهم السلام نقل کرده که فرموده‌اند: «چنانچه کسی به جهت عذری روزه‌های مستحبی را نگرفته است، برای هر روز یک مد طعام (۷۵۰ گرم) صدقه بدهد و یا درهم (پول) بدهد».

و در روایتی است که به امام صادق علیه السلام عرض کرد روزه گرفتن بر من سخت است، حضرت فرمود:

«لَدَرَاهِمُ تُصَدِّقُ بِهِ أَفْضَلُ مِنْ صِيَامِ يَوْمٍ» ثُمَّ قَالَ: «وَمَا أُحِبُّ أَنْ تَدَعَهُ؛» «یک درهم صدقه بدهی افضل است از یک روز روزه، و دوست ندارم صدقه دادن را ترک کنی».^۱
 بدل دیگر برای کسی که به هر جهت موفق نشده روزه‌های مستحبی را بگیرد، بر آوردن حاجت مؤمنین است.

در کتاب شریف کافی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«مَنْ مَشَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ يَطْلُبُ بِذَلِكَ مَا عِنْدَ اللَّهِ حَتَّى تُقْضَى لَهُ، كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِذَلِكَ مِثْلَ أَجْرِ حَجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ مَبْرُورَتَيْنِ، وَ صَوْمِ شَهْرَيْنِ مِنْ أَشْهُرِ الْحُرْمِ وَ اعْتِكَافِهِمَا فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ... فَارْعَبُوا فِي الْخَيْرِ؛» هر کس در راه برآوردن حاجت برادر مؤمنش گام بردارد تا آن را به نتیجه برساند و مقصودش ثواب خدا باشد (با قصد قربت انجام دهد) خدای عزوجل برایش مانند پاداش حج و عمره قبول شده، و روزه دو ماه از ماه‌های حرام (ماه رجب، ذی القعدة و ذی الحجه و محرم) با اعتکاف آنها در مسجدالحرام بنویسد .. [تا آنکه فرمود] پس در کار خیر رغبت و کوشش کنید».^۲

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ وَ بُعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَ صِدْقَ الْيَتَةِ وَ عِزَّانَ الْحُرْمَةِ وَ أَكْرَمَنَا بِالْهُدَى وَ الْإِسْتِقَامَةِ وَ سَدِّدْ أَلْسِنَتَنَا بِالصَّوَابِ وَ الْحِكْمَةِ ... وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

۱. الکافی، ج ۴، ص ۱۴۴، ح ۵.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۱۹۴، ح ۹.

خمس و پاسخ برخی شبهات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

اصل وجوب خمس، ضروری اسلام است و انکار آن موجب کفر است. دلیل وجوب خمس قرآن کریم و روایات متواتر و اجماع شیعه و اهل تسنن است. این رساله^۱ به منظور اشاره به برخی ادله وجوب خمس و برطرف نمودن بعضی از شبهات که عمدتاً در مدینه منوره، از جانب گروهی خاص و مغرض، طرح و شایع می‌گشت، نوشته شد، لذا از پرداختن به مسائل و فروع مربوط به خمس خودداری نمودم و سعی شده مختصر و در حد روشن شدن اصل وجوب خمس و پاسخ گویی به مغرضان و تفرقه افکنان و کسانی که القای شبهه می‌کنند، نوشته شود.

بر این اساس: دو آیه‌ای که درباره خمس نازل شده، همراه توضیحی کوتاه می‌آورم، و برخی شبهه‌ها را با پاسخ آنها بازگو می‌کنم، پس از آن از باب تیمن و تبرک روایاتی از اهل بیت علیهم‌السلام نقل می‌کنم، و در ادامه عبارات چند نفر از مراجع معظم تقلید را ارائه نموده، و اشاره‌ای به حکمت تشریع خمس و مصرف آن می‌نمایم. و در پایان روایاتی از کتب معتبر اهل تسنن در باره خمس نقل می‌کنم، **إِنْ شَاءَ اللَّهُ. وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.**

۱. این رساله در سال ۱۳۸۵ چاپ شد و بعد هم به صورت‌های مختلف چاپ گردید.

آیه اول: قال الله تبارک و تعالی:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ﴾؛^۱
بدانید هرگونه بهره و غنیمتی به دست آورید خمس آن، (یک پنجم آن) خاص خدا و رسول خدا و خویشان پیامبر و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه می باشد، اگر به خدا و آنچه بر بنده خود، در روز جدایی حق از باطل، نازل کردیم، ایمان آورده اید.

این آیه مبارکه یکی از ادله وجوب خمس است.

در این آیه روی سخن به عموم مؤمنان است، هرچند در مورد جنگ بدر نازل شده است.

همچنین کلمه «غنمتم» شامل هر نوع بهره و هر گونه فایده ای می شود و اختصاص به غنائم جنگی ندارد، زیرا غنائم جنگی، یکی از مصادیق غنائم و بهره ها است.

در آیه مبارکه، نکاتی وجود دارد که اهمیت خمس را به اثبات رسانده و روشن می سازد.

اول: خداوند سبحان در این آیه مبارکه سخنش را با امر به تحصیل علم و ترغیب و فراگیری این دستور آغاز و فرموده است: (و اعلموا) (بدانید) در صورتی که نسبت به مانند نماز و روزه و تکالیف دیگر تنها امر فرموده است. ﴿أَقِمُْوا الصَّلَاةَ﴾ ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾، و....

دوم: این دستور را با کلمه «أَنَّ» که برای تأکید و نشانه عنایت و اهتمام به خمس است، نازل فرموده است.

۱. سوره انفال (۸)، آیه ۴۱.

شبهه و پاسخ ۴۹۳

سوم: خداوند سبحان در آیه مبارکه، پس از «أَنْ»، کلمه «ما» آورده که موصوله و مبهم است و سپس آن را با کلمه «شیء»، که مبهم دیگری است، تفسیر و تبیین فرموده تا بفهماند که مراد از «غنیمت» در این آیه، عام است و شامل قلیل و کثیر و هر فائده‌ای که بر آن «شیء» (چیز) صدق کند، می‌شود.

چهارم: پس از بیان این دستور فرموده است: ﴿إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلْنَا عَلَى عَبْدِنَا﴾؛ «اگر به خدا و به آن چه بر پیامبر ﷺ نازل کرده‌ایم، ایمان آورده‌اید». و ظاهر این است که این قسمت از آیه اولاً تأکید است بر لزوم پرداخت خمس، ثانیاً اشاره بر این دارد که تنها ادعای ایمان، دلیل مؤمن بودن و ایمان داشتن نیست، بلکه ایمان و مؤمن بودن، منوط به این است که انسان در برابر همه دستورات، خصوصاً دستورهای مالی، تسلیم و به آن پایبند و عامل باشد.

شبهه و پاسخ

برخی گفته و می‌گویند: آیات قبل و بعد این آیه، در زمینه جهاد و جنگ وارد شده است و این دلیل است که مورد وجوب خمس غنائم جنگی است.

پاسخ: مورد، مخصوص نمی‌شود و الا باید گفته شود: این دستور مخصوص جنگ بدر و مخصوص مؤمنانی است که در این جنگ شرکت داشته‌اند (چون این آیات در رابطه با جنگ بدر نازل شده است و شامل سایر جنگ‌ها و سایر مؤمنانی که در جنگ‌های دیگر شرکت داشته‌اند نمی‌شود)، با این که احدی چنین حرفی نزده و قطعاً صحیح نیست.

خلاصه معلوم است که سیاق و شأن نزول، عمومیت آیه را تخصیص نمی‌زند و هیچ مانعی ندارد که معنا و مفهوم آیه، یک معنای کلی و حکم عمومی باشد و این گونه احکام در قرآن و روایات فراوان است که حکم، کلی است و مورد و مصداق جزئی می‌باشد.

مثلاً در آیه ۲۳۳ سوره بقره، یک قانون کلی به صورت ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾! (هیچ کس بیش از آن چه قدرت دارد تکلیف نمی‌شود.) بیان شده است، در حالی که مورد آیه، درباره اجرت زنان شیرده است و به پدر نوزاد، دستور داده شده است به اندازه توانایی خود به آنها اجرت بدهد، ولی آیا ورود آیه، در چنین مورد خاص، می‌تواند جلوی عمومیت این قانون عدم تکلیف به مالا یطاق را بگیرد؟

نیز در آیه ۷ سوره حشر، فرموده است: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾ (هر چه پیامبر برای شما می‌آورد بگیرید و از هر چه نهی می‌کند خودداری کنید.)

این آیه یک حکم کلی را درباره لزوم پیروی از فرمان‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان کرده است در حالی که مورد نزول آن اموالی است که در مورد خاصی به دست آمده بود.

بر این اساس، آیه ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ...﴾ هرچند در ضمن آیات جهاد وارد شده ولی می‌گوید:

هر درآمدی، از هر موردی بدست شما آمد، که یکی از آنها غنائم جنگی است، خمس آن را بپردازید.

خصوصاً با توجه به کلمه «أَنَّ» و «مَا» و «شَيْءٍ» که تأکید و کم و زیاد بودن را مورد عنایت قرار داده است.

یادآوری: به طوری که نقل شده،^۱ مفسرین اهل تسنن نیز مانند قرطبی، در تفسیرش «الجامع لاحکام القرآن ۸: ۱۱» و غیر او قبول دارند و اعتراف کرده‌اند که آیه مبارکه ظاهر در عموم است و «غنمتم» در آیه، شامل ارباح مکاسب و هرگونه فایده‌ای می‌شود، ولی گفته‌اند، اجماع (اهل تسنن) قائم است بر اختصاص آیه به خصوص غنائم جنگی، و به خاطر اجماعی که ادعا کرده‌اند گفته‌اند: خمس ارباح مکاسب واجب نیست.

۱. در کتاب المستند فی شرح العروه الوثقی، ج ۲۵، ص ۱۹۶.

ولی پاسخ آنها این است که این اجماع برخلاف ظاهر قرآن کریم است و معلوم است که اجماع ادعایی حجیت ندارد، لذا نمی‌تواند آیه شریفه را تخصیص بزند.

آیه دوم: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ (حشر/ ۷) «هرآنچه را خدا از اموال آبادی‌ها به پیامبر برگشت داده است، از آن خدا و پیامبر و خویشان [او] و یتیمان و مسکینان است».

سلیم بن قیس گوید: شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

به خدا سوگند، ما هستیم کسانی که خدا از ذی القربی (خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله) قصد فرموده و آنها را همدوش خود و پیامبرش قرار داده و فرموده است:

﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ﴾ این سهم مخصوص ما است و برای ما از صدقه (زکات) سهمی قرار نداد، خدا پیامبرش را و ما را گرمی داشت از این که فضول و چرک مال مردم را به ما بخوراند.^۱

علاوه بر این دو آیه، روایات متواتری که از طریق اهل بیت علیهم السلام رسیده و همچنین روایاتی که خود اهل تسنن درباره خمس نقل کرده‌اند (بعداً آنها را متذکر می‌شوم)

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ نَحْنُ وَاللَّهِ الَّذِينَ عَنِ اللَّهِ بِذِي الْقُرْبَى الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَنَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ مِنَّا خَاصَّةً وَلَمْ يَجْعَلْ لَنَا سَهْمًا فِي الصَّدَقَةِ أَكْرَمَ اللَّهُ نَبِيَّهُ وَ أَكْرَمَنَا أَنْ يُطْعِمَنَا أَوْسَاخَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ (اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجه، ص ۵۳۹، باب، الفیء و الانفال و تفسیر الخمس، ح ۱).

مؤلف: توضیح کامل دلالت این آیه مبارکه بر وجوب خمس در کتاب شریف المستند شرح خمس عروة الوثقی مرحوم آیت الله خویی رحمته الله، ج ۲۵، ص ۳۵۸ و کتاب شریف الخمس مرحوم آیت الله شیخ مرتضی حائری، فصل اول، المدخل ص ۱۵ بیان شده است، طالبین به این دو کتاب مراجعه کنند.

و اجماع و اتفاق همه فقها و علمای اسلام، عمومیت وجوب خمس و عدم اختصاص آن را به خصوص غنائم جنگی ثابت می‌کند. و از باب نمونه بخشی از یک روایت را می‌آورم.

علی بن مهزیار در روایتی صحیح از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: اما غنیمت‌ها و فایده‌ها، پس خمس اینها در هر سال واجب است، خداوند متعال فرموده است: «بدانید هر چیزی که به عنوان غنیمت و فایده به دست آورید، یک پنجم آن برای خدا و رسول خدا و خویشان رسول خدا و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان [که از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند] می‌باشد...».

«فَأَمَّا الْغَنَائِمُ وَالْفَوَائِدُ فَهِيَ وَاجِبَةٌ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ عَامٍ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ﴾ فَالْغَنَائِمُ وَالْفَوَائِدُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَهِيَ الْغَنِيمَةُ يَغْنَمُهَا الْمَرْءُ وَالْفَائِدَةُ يُفِيدُهَا...»^۱.

شبهه در باره معنای «غنیمت» و پاسخ آن

برخی مدعی شده و می‌شوند که غنیمت و غنائم به معنای خصوص غنائم جنگی است، ولی در پاسخ آنان گفته می‌شود که چنین نیست، زیرا: همان‌گونه که در کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و «مجمع البحرین» (واژه غنم) و تفسیر «مجمع البیان» (ج ۴، ۵۴۴) و کتب اهل لغت آمده است «غنیمت» بر هر فایده‌ای اطلاق می‌شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اباذر فرمود: «يَا أَبَاذَرٍّ! إِغْتَنِمْ خُمْسًا قَبْلَ خُمْسٍ، شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَصِحَّتَكَ، قَبْلَ سُقْمِكَ، وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ، وَفَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ، وَحَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ»^۲؛ «پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار: ۱. جوانی را قبل از پیری،

۱. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۴۹، باب ۸ از ابواب ما یجب فیہ الخمس، ذیل ح ۵.

۲. مکارم الاخلاق، وصایاه صلی الله علیه و آله لأبی ذر.

۲. سلامتی را قبل از بیماری، ۳. بی‌نیازی را قبل از تهیدستی، ۴. آسایش خاطر را پیش از گرفتاری، ۵. زندگی را پیش از مرگ».

و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الطَّاعَةَ غَنِيمَةً الْأَكْبَاس»؛ «خداوند اطاعت را غنیمت و بهره هوشمندان قرار داده است».^۱

در نامه‌ای فرموده است: «وَ اغْتَنِمْ مَنْ اسْتَفْرَضَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ»؛^۲ «هر کس در هنگام بی‌نیازیت از تو قرض خواست غنیمت شمار» (به او قرض بده) که در قرض دادن، غنیمت و فایده‌ای است که به دست می‌آید).

و فرموده است: «مَنْ اخَذَهَا لِحَقِّ وَ غَنَمَ»؛ «و کسی که به آئین خدا عمل کند به سرمنزله مقصود می‌رسد و بهره می‌برد».^۳

شبهه دیگر و پاسخ ما

برخی شبهه کرده می‌گویند:

درباره خمس تنها یک آیه نازل شده است، چرا درباره آن این مقدار اهمیت قائل شده و آن را مطرح می‌کنید؟

پاسخ: اولاً؛ در قرآن کریم درباره خمس دو آیه نازل شده که در صفحات قبل گذشت.

ثانیاً؛ بر فرض که یک آیه بیشتر نازل نشده باشد، مگر برای اثبات یک حکم کلی، یک آیه کفایت نمی‌کند؟ آیا برای وجوب حج تمتع غیر از آیه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾؛ آیه دیگری نازل شده است؟

۱. مکارم الاخلاق، وصایا لابی ذر، وصایا علیه السلام لابی ذر.

۲. نهج البلاغه، نامه ۳۱، ضمن وصیت‌های آن حضرت به امام حسن علیه السلام.

۳. همان، نامه ۵۳.

۴. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

آیا برای تازیانه زدن زناکار، غیر از آیه ﴿الرَّائِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً...﴾^۱ آیه دیگری نازل شده است؟ آیا برای حکم کلی قطع ید سارق جز آیه ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۲ نازل شده است؟ و هكذا.

ثالثاً: بسیاری از احکام و واجبات، قطعی و مسلم است، با اینکه حتی یک آیه هم درباره آنها به طور صریح نازل نشده است، بلکه تنها از طریق روایات به اثبات رسیده است، مثلاً وجوب نماز آیات که مورد اتفاق همه مسلمانان است، به وسیله روایات ثابت شده است، نیز برخی غسل‌های واجب مورد اتفاق، با روایات ثابت شده و در قرآن، نامی از آنها به میان نیامده است، همچنین سقوط نماز و روزه از زن حائض و نفساء، از طریق روایات محرز و ثابت شده است، همچنین بسیاری از واجبات نماز و جزئیات آن، مانند: تشهد، تعداد رکوع‌ها و سجده‌های هر نماز، تعداد رکعات نمازها ... به وسیله روایات ثابت شده و آیه‌ای درباره آنها نازل نشده است.

مناظره‌ای کوتاه

یکی از اهل تسنن گفت: درباره خمس تنها یک آیه نازل شده است، شما به چه حسابی در این حد آن را مطرح و مردم را به پرداخت خمس ملزم می‌کنید. گفتیم: اولاً: دو آیه نازل شده است، ثانیاً: شما قبول دارید که یک آیه درباره خمس نازل شده و در عین حال به ما (شیعیان اعتراض می‌کنید، ولی ما) به شما «اهل تسنن» اعتراض داریم و سؤال می‌کنیم: آیا درباره برگزاری نماز بر اموات، در مسجد الحرام و مسجد النبی، آیه‌ای نازل شده است؟ آیا در قرآن کریم، حتی اشاره‌ای به این نحو نماز خواندن شده است؟ کجای قرآن است که در حرمین شریفین (مسجد الحرام و

۱. سوره نور، آیه ۲.

۲. سوره مائده، آیه ۳۸.

مسجدالنبی) در پنج وقت نماز، خصوصاً در مسجدالنبی و در کنار مرقد مقدس پیامبر اکرم ﷺ فریاد بزنید و آن همه نمازگزار را از خواندن نافله و تعقیبات بازدارید و به خواندن نماز براموات و حتی گاهی برای نماز بر جنازه یک طفل، دعوت کنید؟ بلکه آیا برای برگزاری چنین نمازی، با این خصوصیات حتی یک روایت از پیامبر اکرم ﷺ در دست دارید؟ آیا آن حضرت حتی یک نماز میت به این صورت خوانده است؟ سپس اضافه کردم و گفتم: این که شما در ماه مبارک رمضان و غیر آن، آنگونه به افطار کردن در مسجد الحرام و مسجدالنبی اهمیت می‌دهید، آیا در باره آن حتی یک آیه نازل شده است؟ آیا از پیامبر اکرم ﷺ یک روایت معتبر صادر شده است؟

نماز تراویح که در ماه رمضان در مسجدالحرام و مسجدالنبی، با آن شکوه برگزار می‌کنید، آیا حتی در یک آیه، یا یک روایت به آن اشاره شده است؟! همین که این اعتراض و سؤال را به طور جد مطرح کردم، سر به زیر انداخت و گفت: حق با شما است، اما حاضر نشد بحث را ادامه دهم و خدا حافظی کرد.

برخی روایات خمس

۱. سماعه گوید: از حضرت ابوالحسن (علیه السلام) از خمس پرسیدم، فرمود: «در هر فایده‌ای که مردم به دست آورند، کم باشد یا زیاد خمس است.»^۱
۲. یکی از تجار فارس، که شیعه و از موالی حضرت امام رضا (علیه السلام) بود، به آن حضرت نامه نوشت و درباره خمس اجازه خواست، حضرت در جواب او مرقوم فرمودند:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، همانا خدا وسعت دهنده و کریم است، در مورد عمل ضامن ثواب است و در مورد مخالفت، ضامن کیفر و مجازات است، هیچ مالی

۱. عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (علیه السلام) عَنِ الْخُمْسِ فَقَالَ فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ (اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴۵، کتاب الحجّة، باب الفی و الأنفال و تفسیر الخمس، ح ۱۱. و وسائل الشیعه، کتاب الخمس، باب ۸، از ابواب ما یجب فیہ الخمس، ص ۳۵، ح ۶.

حلال نیست جز از راهی که خدا آن را حلال کرده است و پرداخت خمس، کمک ما است، همانا ما به وسیله خمس می‌توانیم دین را تقویت و یاری نموده و نیازهای کسانی را که سرپرستی آنها به عهده ما است و نیازهای شیعیان را تأمین کنیم و آبروی خود را در برابر دشمنان حفظ نماییم، پس خمس را از ما دریغ نکنید و خودتان را از دعای ما محروم نسازید و بدانید که پرداختن خمس موجب گشایش رزق و وسعت درآمد شما و مغفرت و پاک شدن شما از گناه و ذخیره آخرتتان خواهد بود، مسلمان کسی است که به آنچه با خدا پیمان بسته وفا کند، نه اینکه با زبان اقرار کند و در عمل و قلب مخالف باشد، والسلام.^۱

۳. و امام محمد باقر علیه السلام فرموده است: «هر کس چیزی از مال خمس داده نشده را بخرد، عذرش نزد خدا پذیرفته نیست، زیرا چیزی را خریده که برای او حلال نمی‌باشد.»^۲

۴. گروهی از شیعیان خراسان خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدند و درخواست کردند که ایشان را از پرداخت خمس معاف دارد، آن حضرت فرمود: «این چه دورویی است، به زبان خود با ما اظهار دوستی و اخلاص می‌کنید ولی حقی را که خدا برای ما قرار داده و ما را برای آن، - و آن خمس است - از ما دریغ می‌دارید:

۱. عَنْ سَهْلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ الطَّبْرِيِّ قَالَ: كَتَبَ رَجُلٌ مِنْ تَجَارِ فَارِسَ - مِنْ بَعْضِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام - يَسْأَلُهُ الْإِذْنَ فِي الْخُمْسِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ ضَمِنَ عَلَى الْعَمَلِ الثَّوَابَ وَ عَلَى الصِّيقِ الْهَمَّ لَا يَحُلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهِ أَحَلَّهُ اللَّهُ إِنَّ الْخُمْسَ عَوْنٌ عَلَى دِينِنَا وَ عَلَى عِيَالِنَا وَ عَلَى أَمْوَالِنَا وَ مَا تَبَدَّلُهُ وَ نَشْتَرِي مِنْ أَغْرَاضِنَا مِمَّنْ نَخَافُ سَطْوَتَهُ فَلَا تَزْوُوهُ عَنَّا وَ لَا تَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعَاءَنَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ وَ تَمْحِصُ ذُنُوبَكُمْ وَ مَا تَمْهَدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمٍ فَاقْتَبِكُمْ وَ الْمُسْلِمُ مَنْ يَفِي لِلَّهِ بِمَا عَاهَدَ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ وَ خَالَفَ بِالْقَلْبِ وَ السَّلَامُ (اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجة، باب الفیء و الأنفال، ص ۵۴۷، ح ۲۵. و وسائل الشیعه، ج ۶،

کتاب الخمس، ص ۳۷۵، باب ۳، ابواب انفال، ح ۲).

۲. وسائل، ابواب ما يجب فيه الخمس، حدیث ۵.

بدهی [خمس آن لازم است].^۱

۷. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «برای هیچ کس حلال نیست با پول متعلق خمس چیزی بخرد، مگر این که خمس آن را بپردازد.»^۲
۸. شیخ صدوق رحمه الله فرموده است: روایت شده که: «یک درهم در راه حج خرج کردن بهتر است از یک میلیون درهم که در راه خرید دیگری خرج شود و یک درهم حق امام علیه السلام را به امام دادن مثل یک میلیون درهم است که در راه حج خرج شود.»^۳

غاصبان خمس

۱. از حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل است که فرمودند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَعَنَهُ اللَّهُ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ اسْتَحَلَ مِنْ أَمْوَالِنَا دِرْهَمًا؛ به نام خداوند بخشنده مهربان، نفرین خدا و فرشتگان و مردم بر کسی باد که حتی یک درهم از اموال ما را در مصارف شخصی خود حلال داند.^۴

۲. و فرمودند: و اما کسانی که اموال ما را در اختیار دارند (وجوه شرعیه؛ سهم امام علیه السلام و غیره) بدانند که هر کس ذره‌ای از آنها را در غیر راه ما به مصرف برساند،

۱. عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ يَزِيدَ قَالَ: كَتَبْتُ جُعِلْتُ لَكَ الْفِدَاءُ تُعَلِّمُنِي مَا الْفَائِدَةُ وَمَا حَدُّهَا رَأَيْكَ أَتَقَاكَ اللَّهُ أَنْ تَمَنَّيَ عَلَيَّ بَيِّنَ ذَلِكَ لِكُنِّي لَا أَكُونُ مُقِيمًا عَلَى حَرَامٍ لَا صَلَاةَ لِي وَلَا صَوْمَ فَكَتَبَ الْفَائِدَةُ مِمَّا يُفِيدُ إِلَيْكَ فِي تِجَارَةٍ مِنْ رِبْحِهَا وَحَزْتُ بَعْدَ الْغَرَامِ أَوْ جَائِزَةً (اصول کافی، ج ۱، کتاب الحج، ص ۵۴۵، باب: الفی و الأنفال، ح ۱۲).

۲. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: «وَلَا يَجِلُّ لِأَخِي أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخُمْسِ شَيْئًا حَتَّى يَصِلَ إِلَيْنَا نَصِيبُنَا.» (وسائل الشیعه، ج ۶، کتاب الخمس، ابواب انفال، ص ۳۷۸، باب ۳، ح ۹).

۳. وَرَوَى أَنْ دِرْهَمًا فِي الْحَجِّ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ دِرْهَمٍ فِي غَيْرِهِ وَدِرْهَمٌ يَصِلُ إِلَى الْإِمَامِ مِثْلُ أَلْفِ دِرْهَمٍ فِي حَجِّ (وسائل الشیعه، کتاب الحج، ج ۸، ابواب وجوب الحج، باب ۴۲، ص ۸۲ ح ۱۱).

۴. وسائل الشیعه، کتاب الخمس، باب ۳، از ابواب انفال، ح ۷؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۰۰ «توقیعات الناحیه المقدسه».

همانا آتش جهنم را می خورد.^۱

۳. نیز نقل است که فرمودند: و اما سؤال تو درباره کسی که اموال ما (سهم امام علیه السلام و وجوه شرعیه) در دست او است و او استفاده از آنها را بر خود حلال می شمرد و از آنها در جهات شخصی بهره برادری می کند، پس چنین کسی ملعون است و در قیامت ما دشمنان اویم.^۲

۴. و از همان حضرت علیه السلام نقل است که فرمودند: بر هیچ کس جایز نیست که بدون اجازه صاحب مالی، در آن مال تصرف کند، پس چگونه تصرف در اموال ما بدون اجازه و رضایت خاطر ما، روا خواهد بود؟ بدان که هر کس ذره ای از اموال ما را در غیر راه ما مصرف کند، آن چه را بر او حرام بوده، بر خود حلال شمرده است، و هر کس ذره ای از اموال ما را ناروا بخورد همانا آتش سوزانی را بلعیده است و به زودی به جهنم واصل خواهد شد.^۳

نظربرخی از فقها و مراجع عظام

مرحوم آیت الله العظمی خوئی رحمته الله

اشکال و خلافتی در وجوب خمس در شریعت اسلام، وجود ندارد و قرآن کریم و روایات متواتر، بر آن تصریح فرموده اند، بلکه وجوب آن ضروری و قطعی است، در

۱. «وَأَمَّا الْمُتَلَبِّشُونَ بِأَمْوَالِنَا فَمَنْ اسْتَحْلَلَ مِنْهَا شَيْئًا فَأَكَلَهُ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ النَّيِّرَانَ» (همان، ص ۲۸۳).

۲. «... وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرٍ مَنْ يَسْتَحِلُّ مَا فِي يَدِهِ مِنْ أَمْوَالِنَا وَ يَتَصَرَّفُ فِيهِ تَصَرُّفَهُ فِي مَالِهِ مِنْ غَيْرِ أَمْرِنَا فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مَلْعُونٌ وَ نَحْنُ خُصَمَاؤُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ...» (احتجاج مرحوم طبرسی، ج ۲، ص ۲۹۹؛ وسائل الشیعه، کتاب الخمس، باب ۳، از ابواب انفال، ح ۶).

۳. «فَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالٍ غَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ فَكَيفَ يَحِلُّ ذَلِكَ فِي مَالِنَا مَنْ فَعَلَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَمْرِنَا فَقَدْ اسْتَحْلَلَ مِنَّا مَا حَرَّمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ أَكَلَ مِنْ أَمْوَالِنَا شَيْئًا فَإِنَّمَا يَأْكُلُ فِي بَطْنِهِ نَارًا وَ سَيَصْلَى سَعِيرًا» (احتجاج مرحوم طبرسی، ج ۲، ص ۲۹۹).

حدی که منکر آن در زمره کافرین قرار می گیرد.^۱

مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی رحمته الله

اصل وجوب خمس، اجمالاً ضروری اسلام و انکار آن موجب کفر است.^۲

حضرت امام خمینی رضوان الله علیه

خداوند متعال خمس را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ذریه آن حضرت - کثر الله نسلهم المبارک - در عوض زکات قرار داده است، به لحاظ اکرام و احترام آن بزرگواران، و هر کس از پرداخت درهمی از آن امتناع کند، از ظلم کنندگان به آن بزرگواران و از غاصبین حقوق آنها است. امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند متعال صدقه را بر ما حرام کرد، در مقابل، خمس را برای ما نازل فرمود، پس صدقه بر ما حرام است و خمس برای ما فریضه و کرامت می باشد و حلال است.»^۳

حکمت تشریع خمس

خداوند سبحان برای حفظ حرمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بزرگداشت اهل بیت و ذریه آن حضرت، صدقه و زکات را بر آنان حرام کرده و در مقابل، خمس را برای آن بزرگواران حلال و فرض و پرداخت آن را بر مسلمانان واجب فرموده است.

۱. لا اشکال كما لا خلاف في وجوب الخمس في الشريعة الاسلامية وقد نطق به الكتاب العزيز والسنة المتواترة، بل قد قامت عليه الضرورة القطعية على حد يندرج منكره في سلك الكافرين (المستند، في شرح العروة الوثقى، ج ۲۵، الخمس، ص ۳).

۲. کتاب مجمع المسائل، ج ۱، مسائل خمس، چاپ چهارم، ص ۲۸۸، پاسخ سؤال ۱.

۳. وهو الذي جعله الله تعالى لمحمد صلی الله علیه و آله وذريته - كثر الله نسلهم المبارک - عوضاً عن الزكاة - التي هي من أوساخ أيدي الناس - إكراماً لهم، ومن منع منه درهماً كان من الظالمين لهم والغاصبين لحقهم، فعن مولانا الصادق عليه السلام: «إن الله لا إله إلا هو لما حرم علينا الصدقة أنزل لنا الخمس، فالصدقة علينا حرام، والخمس لنا فریضة، والكرامة لنا حلال» (تحریر الوسیله، کتاب الخمس).

مصرف خمس ۵۰۵

خمس حقی است که خداوند متعال آن را برای خود و برای پیامبر اکرم ﷺ و برای اهل بیت طاهرینش، واجب کرده است.

تشریع خمس، به منظور گرامی داشت مقام والای خاندان پیامبر ﷺ و ظاهر ساختن جایگاه رفیع آن بزرگواران و حفظ حقوق پیامبر اکرم ﷺ در مورد آن عزیزان است.

تشریع خمس، به منظور زنده نگاه داشتن راه و رسم و احیای اهداف عالیه آن فدائیان راه اسلام و قرآن است.

تشریع خمس، به منظور تقویت دین و ترویج مذهب و حفظ مکتب و آثار اهل بیت عصمت و طهارت ﷺ است.

و از اینجا معلوم شد که اگر هر کس خمس را خودش به مصرف برساند، و مثلاً به فقرا و راه‌های خیر مصرف کند. اولاً هدف از تشریع خمس تأمین نشده، و ثانیاً برائت ذمه یقینی حاصل نمی‌کند، بلی زکات، صدقات، کفارات، مظالم عباد و... مخصوص فقرا است.

مصرف خمس

دو آیه‌ای که دلیل اولیه خمس و تشریع خمس است و در ابتدای رساله آوردم، مصرف خمس را به طور اجمال تبیین و تعیین فرموده، و در روایات اهل بیت ﷺ نیز شرایط و جزئیات آن بیان و مشخص شده است. و خلاصه آن این است:

در عصر حضور، خمس حق واحدی است که متعلق به امام معصوم ﷺ است.

در روایت صحیح است که: از حضرت امام رضا ﷺ از تفسیر آیه شریفه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ﴾...

سؤال شد که سهم خدا مال کیست؟ آن حضرت فرمود: «مال رسول الله ﷺ است و سهم رسول الله ﷺ مال امام است» از آن حضرت سؤال شد، اگر از اصناف، ایتام،

مساکین، و ساداتی که در راه مانده‌اند گروهی بیشتر و گروهی کمتر باشند، امام به چه نحو عمل می‌کند؟ حضرت فرمود: «امر و اختیار آن با امام است، مگر ندانسته‌ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چگونه عمل می‌کرد؟ آیا روش و عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله این نبود که به هر نحو مصلحت می‌دانست عمل می‌کرد؟ امام نیز همان‌گونه عمل می‌کند و همان اختیار را دارد»^۱.

از سویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین و غیر آن، عترت علیهم السلام را عدل قرآن کریم قرار داده و امر فرمود که مسلمانان، مانند تمسک به قرآن مجید، به عترت نیز متمسک شوند و به اوامر و دستورات آن بزرگواران عمل نمایند.

و اما در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام (عصر حاضر) باید توجه داشت که امر خمس با مجتهد جامع الشرائط است و لازم است خمس را به ایشان یا به نماینده ایشان بدهند، یا به مصرفی که اجازه می‌دهد برسانند. زیرا فقها و مجتهدان جامع الشرائط، به مقتضای نیابت عامه و ادله ولایت فقیه - که در کتب مربوطه بررسی و تبیین شده است - و لا اقل از باب امور حسبيه که از شئون و وظائف مجتهد جامع الشرائط است.^۲ باید خمس را قبول و به مصرفی که صلاح می‌دانند برسانند و بر مؤمنین واجب است که خمس خود را به آنها بپردازند و بدانند که قوام و رونق حوزه‌های علمیه، در کشورها و شهرها و شهرستانها، منوط و وابسته به خمس و پرداخت خمس است، بدانند مصون

۱. عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى» فَقِيلَ لَهُ فَمَا كَانَ لِلَّهِ فَلَمَنَ هُوَ فَقَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ فَقِيلَ لَهُ أَفَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ صِنْفٌ مِنَ الْأَصْنَافِ أَكْثَرَ وَ صِنْفٌ أَقَلٌّ مَا يُصْنَعُ بِهِ قَالَ ذَاكَ إِلَى الْإِمَامِ أَرَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَيْفَ يَصْنَعُ أَلَيْسَ إِنَّمَا كَانَ يُعْطَى عَلَى مَا بَرَى كَذَلِكَ الْإِمَامُ (وسائل الشيعه، ج ۶، ص ۳۶۲، ابواب قسمه الخمس، باب ۲، ح ۱).

۲. ولایت فقیه و امور حسبيه را در کتاب: «ولایت فقیه، از دید فقها و مراجع» توضیح داده‌ام.

ماندن حوزه‌های علمیه و استقلال و اقتدار مراکز فقه و فقاہت، یعنی مکتب اهل بیت علیهم‌السلام رهین پرداخت به موقع خمس است، و بدانند که نظر مراجع معظم تقلید در مصرف آن، رعایت اهم و مهم است، و بدانند که به نظر مراجع بزرگوار، از اهم مصارف آن، در عصر غیبت، حفظ حوزه‌های علمیه و اقامه اساس دین و مکتب و ترویج و نشر احکام و معارف اسلام و آثار نبوت و امامت است. و بدانند یکی از مصارف مهم آن، تأمین زندگی سربازان امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف است، سربازانی که احکام و سنن نبوی و آثار و رهنمودهای علوی را فرا گرفته و خود را برای دفاع از تجاوز متجاوزین به حریم دین و مذهب، آماده می‌کنند.

تأمین مخارج طلاب علوم دینی است که عمر عزیز و تمام وقت خود را، با تمام وجود و با همه توان، صرف تحصیل علم فقه و اصول و تفسیر نموده و به طور شبانه‌روزی، سرگرم دین‌شناسی و درس و تدریس و تحقیق و تدوین علوم و معارف الهی‌اند. مشغول مطالعه و نوشتن مطالب علمی و اخلاقی هستند، مشغول تربیت شاگردان مکتب امام صادق علیه‌السلام هستند. اهل علمی که برای تبلیغ و ترویج احکام و ارشاد و موعظه و هدایت و نصیحت مردم خود را آماده می‌کنند تا در فرصت‌های مناسب - مانند ماه مبارک رمضان، محرم و صفر - حرکت کرده، به اطراف و گوشه و کنار بروند و اقامه نماز جماعت و اقامه مجلس وعظ و ارشاد و هدایت نمایند، مردم را به انجام وظایف دینی و اخلاقی دعوت و آنان را به تهذیب نفس و تقویت روح و دین‌مداری و قرب به پروردگار دعوت نمایند. آنان را امر به معروف و نهی از منکر کنند. از مفسد اخلاقی و اجتماعی و اختلاف برحذر دارند. و به لحاظ همین فوائد است که امام صادق علیه‌السلام (طبق روایتی) فرمود: «یک درهم در راه حج خرج کردن بهتر است از یک میلیون درهم که در راه خیر دیگر مصرف شود، و یک درهم حق امام علیه‌السلام را به امام دادن، مثل یک میلیون درهم است که در راه حج خرج شود».^۱

۱. وسائل الشیعه، کتاب الحج، باب ۴۲ من ابواب وجوب الحج، ح ۱۱.

مصرف سهم امام عَلَيْهِ السَّلَام فَرَجَهُ الشَّرِيف

مرحوم آیت الله العظمی خوئی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، در مصرف سهم مبارک امام فرموده است:
و مصرفه ما یوثق برضاه عَلَيْهِ السَّلَام بصرفه فيه ... و اللازم مراعاة الالهم فالاهم و من أهم مصارفه في هذا الزمان الذي قل فيه المرشدون و المسترشدون اقامة دعائم الدين و رفع أعلامه و ترویج الشرع المقدس و نشر قواعد و أحكامه و مؤنة أهل العلم الذين يصرفون أوقاتهم في تحصيل العلوم الدينية الباذلون أنفسهم في تعليم الجاهلين و ارشاد الضالين و نصح المؤمنين و وعظهم و اصلاح ذات بينهم و نحو ذلك مما يرجع الى اصلاح دينهم و تکميل نفوسهم و علو درجاتهم عند ربهم تعالی شأنه و تقدست اسمائه.^۱
از ترجمه عبارات صرف نظر کردم، چون نقطه نظرهای آن مرحوم و محتوای کلام ایشان، در ضمن عبارت گذشته بیان شد.

ممتاز بودن حوزه‌های علمیه شیعه

همه ادیان و مذاهب برای اداره امور و شؤون دینی و مذهبی خود، دارای بودجه هستند و پیروان آنها برای حفظ و ترویج دین و مذهب خویش مبلغی در اختیار مسئولین مربوطه قرار می‌دهند. و به طور کلی برخی با صدقات، برخی با نذورات، گروهی با زکوات، موقوفات، هدایا، و حتی برخی با پرداخت حق افتاء و یا با بودجه دولتی و غیر اینها، امور و شؤون دینی خود را تأمین می‌کنند، اما حوزه‌های علمیه شیعه و علما و طلاب محترم، بحمد تعالی افتخار می‌کنند که استقلال دارند و به هیچ حزب و گروهی وابسته نیستند و به عنوان سرباز امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام از سهم مبارک امام که متعلق به آن حضرت است استفاده و امرار معاش می‌نمایند، که البته باید وظیفه سربازی خود را به خوبی انجام دهند و

۱. منهاج الصالحین، ج ۱، کتاب الخمس، ذیل مسأله ۱۲۶۵.

خود را مدیون بدانند و لااقل به مقداری که از وجوه مصرف می کنند، خدمت نمایند، إن شاء الله، والتوفیق من الله.

مصرف خمس زیر نظر مراجع

مرحوم سید علیه السلام در کتاب شریف «عروة الوثقی» کتاب الخمس فرموده است:
النصف من الخمس الذي للإمام عليه السلام أمره في زمان الغيبة راجع إلى نائبه و هو
المجتهد الجامع للشرائط، فلا بدّ من الإيصال إليه أو الدفع إلى المستحقين بإذنه.^١
الخوئي السيستاني: سهم الإمام ملك للإمام الحجة عليه السلام أرواحنا له الفداء، و ينحصر
مصرفه الذي أذن فيه المرجع في موردین: ١- دفع ضرورات المؤمنين المتدينين.
٢- ترويج الدين ونشره و بيان أحكامه.

و مرحوم آیت الله العظمی خویی علیه السلام فرموده است: «و لا يجوز للمكلف أو الوكيل
المأذون بالصرف، أن يصرفه في غير هذين الموردين إلا بإذن خاص من المرجع، يقول
السيد الخوئي علیه السلام و السيد السيستاني عليه السلام في منهاج الصالحين في بيان مصرف سهم
الإمام عليه السلام (يصرف سهم الإمام في كل ما يوثق برضا الإمام عليه السلام بصرفه فيه كدفع
ضرورات المؤمنين المتدينين، واللازم مراعاة الأهم فالأهم، ومن أهم مصارفه في هذا
الزمان إقامة دعائم الدين ورفع أعلامه و ترويج الشرع المقدس و نشر قواعده و أحكامه،
ومؤنة أهل العلم الذين يصرفون أوقاتهم في تحصيل العلوم الدينية الباذلين أنفسهم في
تعليم الجاهلين وإرشاد الضالين و نصيح المؤمنين و وعظهم)». ^٢

سؤال ١- أرجو التفضل بتوضيح ضابطة استحقاق طالب العلم لحق الإمام

١. فصل في قسمة الخمس و مستحقه، مسأله ٧.

٢. الرافد فی أحكام خمس الارباح و الفوائد، طبقاً لفتوى سماحة آية الله العظمی ابوالقاسم الموسوی الخوئی، و سماحة آية الله العظمی السيد علی الحسيني السيستاني، ص ٤٢٨، طبعة منقحة و موثقة من مكتب المرجعية فی النجف الاشرف.

بحيث يرتفع الإشكال، وأرجو بيان المقدار المطلوب من الإشتغال كحد أدنى، فقد كثر الاشكال فيه؟

السيد السيستاني: إذا كان يصرف أوقاته في طلب العلم على النهج المتعارف في الحوزات العلمية قاصداً بذلك التأهل لترويج الدين والمذهب ويؤمل من نفسه ذلك، فله الصرف في مؤنته من سهم الإمام عليه السلام - بإذن الحاكم الشرعي - مع عدم التجاوز عن المستوى المعيشي لذوي الدخل المتوسط من المؤمنين في منطقته.^١

سؤال ٢- إذا لم يكن الصرف في مؤنة المؤمن من موارد الضرورة، فما حكم الوكيل الذي صرف السهم المبارك في ذلك، حيث كان المرتكز في الأذهان أن الصرف في مطلق مؤنة الفقراء المؤمنين من موارد مصرف سهم الإمام؟
السيد السيستاني: لابد من ضمان الخمس إذا كان مقصراً.^٢

سؤال ٣- هل يجوز صرف سهم الإمام عليه السلام في مؤنة المؤمنين ممن لا يملك مؤنته اللائقة بحاله، كأن يدفع له ليصرفه في معاشه و معاش عياله و زواجه و زواج أولاده وتهيئة المسكن وأمثال ذلك؟

الخوئي، السيستاني: مورد صرف سهم الإمام عليه السلام هو رفع ضرورات المؤمنين، والضرورة أضيق من الفقر، نعم إذا كانت حاجته ملحّة كما إذا وقع في ورطة من أمره بحيث يضطّره فيدفع له بما تندفع به الضرورة فحسب، كما لو احتاج إلى مال لإجراء عملية جراحية وأمثالها، نعم الزواج للشباب يعتبر من الضرورات الملحة، لكن يجب الاستئذان من المرجع أو وكيله في التصرف بسهم الإمام على كل حال.^٣

١. الرافد، ص ٤٣٣.

٢. همان، ص ٤٣٣.

٣. الرافد، ص ٤٣٠.

شرائط مستحق سهم السادة

سؤال ٤- ما هي الشروط المعتبرة في بني هاشم الذين يستحقون الخمس؟^١
 الخوئي، السيستاني: يتصور بعض المؤمنين أنه يجوز لكل السادة الأخذ من الخمس حتى لو لم يكن السيد فقيراً، ولكن هذا التصور خاطيء، فلا يستحق الخمس من السادة حتى طلبة العلم منهم إلا الفقراء^٢ من الأيتام والمساكين وأبناء السبيل، بل يشترط في مستحق سهم السادة عدة أمور، منها: الفقر: أي يكون فقيراً لا يملك قوت سنته لنفسه وعائلته لا بالفعل ولا بالقوة، ويكفي في ابن السبيل الفقر في بلد التسليم ولو كان غنيا في بلده إذا لم يتمكن من السفر بقرض ونحوه.^٣

سؤال ٥. إذا شخص الوكيل عنوانا لصرف سهم الإمام، ولم يحرز الأخذ رضاه بذلك فهل يجوز له التصرف فيه اعتمادا على تشخيص الدافع؟
 الخوئي، السيستاني: يلزم على المتصرف في سهم الإمام عليه السلام أن يحرز رضا الإمام عليه السلام بذلك، فلا يجزي إحراز الدافع رضا الإمام عليه السلام.^٤

بخشیدن خمس جایز نیست

مؤلف: جایز نیست خمس را از دهنده خمس بگیرند و به او ببخشند. چرا که: خمس ملک شخصی کسی نیست و هیچ کس نمی تواند و حق ندارد آن را در غیر مصارف معین شده، مصرف کند.

قال السيد في العروة الوثقى:
 لا يجوز للفقير ولا للحاكم الشرعي اخذ الزكاة من المالك ثم الرد عليه المسمى

١ . منهاج الصالحين مسألة ١٢٠٩ ومسألة ١٢٩٣.

٢ . والمقصود بالفقير هو الذي لا يملك قوت سنته لنفسه وعائلته لا بالفعل ولا بالقوة (الرافد، ص ٤٣٤).

٣ . الرافد، ص ٤٣٥.

٤ . الرافد، ص ٤٣٤.

بالفارسية بدست گردان، أو المصالحة معه بشيء يسير، أو قبول شيء منه بأزيد من قيمته أو نحو ذلك فإن كل هذه حيل في تفويت حق الفقراء، و كذا بالنسبة إلى الخمس والمظالم و نحوهما، نعم لو كان شخص عليه من الزكاة أو المظالم أو نحوهما مبلغ كثير و صار فقيراً لا يمكنه أدائها و أراد أن يتوب إلى الله تعالى لا بأس بتفريغ ذمته بأحد الوجوه المذكورة و مع ذلك إذا كان مرجو التمكن بعد ذلك الأولى أن يشترط عليه ادائها بتمامها عنده.^١

و قال آية الله العظمى خويي رحمته الله: «اما ما هو المتعارف في غالب البلاد او جميعها من مسامحة الوكيل او المجاز من قبل الحاكم الشرعي مع المالك فلم يثبت جوازه لا للحاكم فضلاً عن وكيله...»^٢.

سؤال ٦- هل للمجاز من قبلكم في الحقوق الشرعية صلاحية أن يهب بعض الخمس لمن اشتغلت ذمته به، أو يصالحه بالأقل رعاية لحاله أو لكي لا يمتنع عن أداء الخمس بالمرة؟ وإذا لم تكن له هذه الصلاحية فما هي موارد المصالحة المسموحة له بمقتضى إجازته؟ وما هو موقف الوكيل ممن اشتغلت ذمته بالخمس سابقاً ثم أصبح عاجزاً عن دفعه حاضراً ولا يتوقع قدرته على ذلك في المستقبل المنظور؟

السيد السيستاني: لا يصح إسقاط شيء من الخمس الثابت على المكلف، وعليه المبادرة إلى إخراجه بتمامه، ولو لم يكن يتيسر له أدائه إلا تدريجاً رجع إلى الحاكم الشرعي أو وكيله لتفسيطه عليه، ولو لم يكن متمكناً من أدائه حالا ولا يتوقع تمكنه منه مستقبلاً فعليه أن ينوي أدائه لو حصلت القدرة عليه، ولا إثم عليه في هذه الحالة، وأمّا المصالحة فموردها الحقوق المشتبهة حيث يشك المكلف في تعلّق الخمس ببعض أمواله، أو في اشتغال ذمته بشيء منه فيصالحه الحاكم

١. العروة الوثقى: كتاب الزكاة، ختام فيه مسائل متفرقة السادسة عشر.

٢. مستند العروة، ج ٢٤، ص ٣٢٦.

الشرعي أو المأذون من قبله بنسبة الإحتمال.^١

سؤال ٧- لو أرجع الوكيل جزءاً من الخمس إلى الدافع يصرفه على نفسه لكونه مستحقاً فهل يجوز ذلك؟

السيد السيستاني: إذا كان هاشمياً فلا يجوز إعطاؤه من سهم السادة الذي دفعه، وكذا لا يجوز السيد السيستاني رحمته الله إعطاؤه من سهم الإمام الذي دفعه.^٢

سؤال ٨- لو استأذن المكلف من الوكيل الشرعي في جزء من حق الإمام، فصرفه على شخص لا اعتقاد فقره ثم تبين عدم استحقاقه، فهل تبرأ ذمته من الخمس؟
السيد السيستاني: لا تبرأ ذمته من الخمس إذا قَصَّر في الفحص، بل وإن لم يقصّر على الأحوط وجوباً.^٣

سؤال ٩- هل للوكيل عن المرجع أن يصالح المكلف بأقل من الخمس الثابت عليه، كما لو كان المكلف يملك مليون ريال وجب فيها الخمس فبدل أن يأخذ خمسها ٢٠٠٠٠٠ ريال يصالحه على ١٨٠٠٠٠ ريال مثلاً؟

الخوئي، السيستاني: ليس للوكيل عن المرجع الحق في ذلك، وأما المصالحة فموردها الحقوق المشتبهة حيث يشك المكلف في تعلق الخمس ببعض أمواله أو في اشتغال ذمته بشيء منه فيصالحه الحاكم الشرعي أو المأذون من قبله بنسبة الإحتمال، فالمصالحة في غير موردها لا اعتبار بها ويجب على المكلف دفع الخمس الباقي.^٤

سؤال ١٠- هل للمجاز من قبلكم في الحقوق الشرعية صلاحية أن يهب بعض الخمس لمن اشتغلت ذمته به أو يصالحه بالأقل رعاية لحاله أو لكي لا يمتنع عن

١. الرافد، ص ٥٢٩.

٢. الرافد، ص ٤٣٢.

٣. الرافد، ص ٤٣٢.

٤. الرافد، ص ٥٢٩.

أداء الخمس بالمرة؟ وإذا لم تكن له هذه الصلاحية فما هي موارد المصالحة المسموحة له بمقتضى إجازته؟ وما هو موقف المجاز ممن اشتغلت ذمته بالخمس سابقاً ثم أملق وأصبح عاجزاً عن دفعه حاضراً ولا يتوقع قدرته على ذلك في المستقبل المنظور؟

السيد السيستاني: لا يصح إسقاط شيء من الخمس الثابت على المكلف، وعليه المبادرة إلى إخراجه بتمامه، ولو لم يكن يتيسر له أدائه إلا تدريجاً رجع إلى الحاكم الشرعي أو وكيله لتفسيطه عليه، ولو لم يكن متمكناً من أدائه حالاً ولا يتوقع تمكنه منه مستقبلاً فعليه أن ينوي أدائه لو حصلت القدرة عليه، ولا إثم عليه في هذه الحالة.

و أما المصالحة فموردها الحقوق المشتبهة حيث يشك المكلف في تعلق الخمس ببعض أمواله أو في اشتغال ذمته بشيء منه فيصالحه الحاكم الشرعي أو المأذون من قبله بنسبة الاحتمال.^١

سؤال ١١- هل للوكيل عن المرجع أن يعفي المكلف عن بعض ما عليه من الخمس أو يتسامح معه في المحاسبة كأن لا يحسب عليه خمس ما يستخدمه في المؤنة وإن كان مما مضى عليه الحول قبل استخدامه فيها؟

السيد السيستاني: ليس للوكيل إسقاط شيء من الحق الشرعي أو التسامح في المحاسبة ولا تبرأ ذمة المكلف بذلك.^٢

سؤال ١٢- هل للوكيل أن يأذن في تأخير الخمس إلى أسبوع أو أسبوعين أو أكثر والتصرف في العين؟

السيد السيستاني: ليس له الإذن في التصرف في المال المتعلق للخمس، وإنما يمكنه إجراء المداورة أو المصالحة و تحويل الخمس إلى ذمته في فرض وقوع

١. الرافد، ص ٥٤٩.

٢. الرافد، ص ٥٣١.

المكلف في المشقة الشديدة.^١

سؤال ١٣- مؤمن أقرض مؤمناً مبلغاً من المال، و الآن هو عاجز عن تسديده، وطلب من أحد الوكلاء احتسابه على المدين خمسة من سهم الإمام، فهل يأذن سماحة السيد في ذلك أم يكون الاحتساب بنسبة ما للوكيل من صلاحية فقط؟

السيد السيستاني: مجرد اشتغال ذمة شخص بدين مهما كان قدره وكان لا يقدر على أدائه لا يكون مبرراً لصرف سهم الإمام عليه السلام فيه، كيف! ووظيفة الدائن أن يمهل المدين المعسر حتى الميسرة.^٢

سؤال ١٤- إذا كان للمكلف ديون عند الناس و حال عليها الحول و يمكنه أخذها لكتّه لا يريد ذلك و لا يريد أن يخمسها الآن، فهل لوكيلكم أن يأذن له في تأجيل دفع الخمس إلى حين استلامه ولو كان بعد عشر سنوات؟

السيد السيستاني: ليس للوكيل الإذن في ذلك.^٣

سؤال ١٥- ما هي حدود صلاحيات الوكيل من جهة الخمس؟

الخوئي، السيستاني: هو وكيل عن المرجع في قبض الخمس، و أمّا التصرف فيه فتختلف الصلاحيّة فبعضهم وكيل في القبض فقط من دون تصرف، و بعضهم وكيل في القبض وفي التصرف بنسبة معينة من الخمس كالثلث مثلاً يصرفها في موارد الموقرة شرعاً و يرسل الباقي للمرجع، و بعضهم وكيل في التصرف في الخمس وكالةً مطلقة يصرفه في موارد الموقرة شرعاً، و كلُّ وكيل يعمل بمقتضى ماله من صلاحيّات.^٤

١. الرافد، ص ٥٣١.

٢. الرافد، ص ٤٣٢.

٣. همان.

٤. الرافد، ص ٥٢٨.

خمس، دین و بدهی مالی است

باید توجه داشت که خمس از بدهی‌ها و دین است و مال متعلق خمس، مال مشترک است که یک پنجم آن مال مستحقین خمس می‌باشد و تصرف در مال مشترک، بدون اذن و رضایت شریک حرام است.

در توضیح المسائل مراجع (احکام خمس مسأله ۱۷۹۰) فرموده‌اند: تا خمس مال را ندهد نمی‌تواند در آن مال تصرف کند، اگرچه قصد دادن خمس را داشته باشد.

و در مسأله ۱۷۹۵ فرموده‌اند:

انسان نمی‌تواند در مالی که یقین دارد خمسش را نداده‌اند تصرف کند.

همچنین در شرایط مکان نمازگزار (مسأله ۸۷۵) فرموده‌اند:

تصرف در ملک میتی که خمس یا زکات بدهکار است، حرام و نماز در آن باطل است.

و در کتاب «العروة الوثقی» (فصل فی مکان المصلی، مسأله ۱۴) فرموده است:

«من مات و علیه من حقوق الناس كالمظالم أو الزكاة أو الخمس لا يجوز لورثته التصرف في تركته ولو بالصلاة في داره قبل أداء ما عليه من الحقوق».

و در توضیح المسائل مراجع (احکام وصیت، مسأله ۲۷۱۹) فرموده‌اند:

حجی که بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که مثل خمس و زکات و مظالم ادا کردن آنها واجب می‌باشد باید از اصل مال میت بدهند، اگرچه میت برای آنها وصیت نکرده باشد.

و در همان توضیح المسائل (مسأله ۲۷۰۱) فرموده‌اند:

کسی که نشان‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است باید فوراً بپردازد و اگر نمی‌تواند بپردازد ... باید وصیت کند که بپردازند.

روایات اهل تسنن در مسأله خمس

در «صحیح بخاری»، یک باب وجود دارد، تحت عنوان «باب: اداء الخمس من الدین» (پرداخت خمس از دین است).

(بخاری) در این باب و ابواب دیگر، هفت روایت آورده است.

۱. از ابن عباس نقل کرده است که گفت:

هیأت اعزامی (نمایندگان قبیله عبدالقیس) خدمت رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای رسول خدا، بین ما و تو کفار قبیله مُضَرّ قرار دارند و ما نزد تو نمی‌آئیم مگر در ماه حرام (که مردم از امنیت عمومی برخوردارند) پس به ما دستوری بده تا به آن عمل کنیم و به آنان که با ما نیامده و پشت سر ما هستند (از ما حرف شنوی دارند) بیاموزیم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «شما را به چهار چیز امروز از چهار چیز نهی می‌کنم: ایمان به خدا - شهادت به لا اله الا الله - و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات و روزه ماه رمضان و امری که من شما را به این که خمس هرگونه درآمد و بهره‌ای را که به دست می‌آورید پردازید...»^۱.

مؤلف: واضح است که در این روایت، فرض جنگ و مقاتله نیست، و نمی‌توان گفت، در این روایت از خمس، غنائم جنگی اراده شده است. بلکه مراد خمس هرگونه بهره و فایده است.

۲. همچنین در دو روایت نقل کرده که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «و فی الرکاز

۱. صحیح بخاری - چاپ دوم، مکتبه دارالسلام ریاض - کتاب فرض الخمس، باب ۲، ص ۵۱۳، باب: اداء الخمس من الدین. حدیث (۳۰۹۵): حدثنا أبو النعمان: حدثنا حماد عن أبي جبره الضبعي قال: سمعت ابن عباس رضي الله عنه يقول: قدم وفد عبدالقيس فقالوا: يا رسول الله، إنا هذا الحي من ربيعة بيننا وبينك كفار مضر، فلسنا نصل إليك إلا في الشهر الحرام، فمرنا بأمر نأخذ به و ندعوا إليه من وراءنا، قال: «أمرکم بأربع و أنهاکم عن أربع: الإيمان بالله، شهادة أن لا إله الا الله، - و عقد بیده - و إقام الصلاة، و إيتاء الزكاة، و صيام رمضان، و أن تؤدوا لله خمس ما غنمتم، و أنهاکم عن الدباء، و النقیر، و الحنتم و المزقت.»

الخمس».^۱ (در گنج خمس است.)

۳. نیز از ابن عباس نقل کرده که گفت: پیامبر اکرم ﷺ در گنج خمس قرار داد:

«انما جعل النبي ﷺ في الرِّكَازِ الْخُمْسِ».^۲

۴. نیز از ابن عباس نقل کرده که او از شخصی به نام «حسن» بازگو کرده که وی گفته است: در عنبر و لؤلؤ خمس است، سپس ابن عباس گفته است: «ولی پیامبر اکرم ﷺ در گنج خمس قرار داده است.» «و قال الحسن: في العنبر و اللؤلؤ الخمس فإنما جعل النبي ﷺ في الرِّكَازِ الْخُمْسِ».^۳

۵. همچنین در «بخاری»^۴ از مالک و ابن ادريس نقل کرده که این دو نفر گفته‌اند: «گنج، پنهان شده زمان جاهلیت است، در کم و زیاد آن خمس است.» «الرِّكَاز دفن الجاهلیه فی قلیله و کثیره الخمس».

۶. در ذیل همین روایت از شخصی به نام «حسن» نقل کرده که وی گفته است: «چنانچه چیزی را در زمین دشمن پیدا کردی در آن خمس است.» «وإن وجدت اللقطة فی ارض العدو ففیها الخمس».

۷. مالک بن انس نیز، در کتاب «الموطأ» با سند از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده که فرمود: «فی الرِّكَازِ الْخُمْسِ» «در گنج خمس است.»^۵

اقوال اهل تسنن در وجوب خمس معادن و گنج

در کتاب «الفقه علی المذاهب الخمسه»، ص ۱۸۶ آمده است که: حنفی‌ها

۱. صحیح بخاری، کتاب الزکاه، ص ۲۴۴ باب ۶۶: فی الرِّكَازِ الْخُمْسِ، ح ۱۴۹۹ و قبل از ح ۱۴۹۹.

۲. صحیح بخاری، کتاب الزکاه، ص ۲۴۳، باب ۶۵، ما یستخرج من البحر، ذیل ح ۱۴۹۷.

۳. صحیح بخاری، کتاب الزکاه، ص ۲۴۳، باب ۶۵، ما یستخرج من البحر، ذیل ح ۱۴۹۷.

۴. همان، ص ۲۴۴، باب ۶۶، فی الرِّكَازِ الْخُمْسِ، ذیل ح ۱۴۹۸.

۵. الموطأ، کتاب الزکاه، باب ۴، زکاه الرِّكَازِ، ص ۱۸۳، ح ۹.

گفته اند: خمس معدن واجب است، کم باشد یا زیاد.
 همچنین نقل کرده است که، مذاهب چهارگانه اهل تسنن گفته اند: خمس گنج واجب است، کم باشد یا زیاد.
 نیز در کتاب «الفقه على المذاهب الأربعة» (کتاب الزکاه) (المعادن والركاز)، آمده است که: حنفی ها گفته اند: گنج و معدن، مثل طلا و نقره و مس و آهن و سایر فلزات و آنچه در زمین مدفون بوده و به دست آید، خمس دارد و واجب است خمس آنها را بدهند.

مالکی ها و شافعی ها گفته اند: خمس طلا و نقره که از زمین استخراج شود، واجب است، گنج، چه طلا باشد یا نقره، یا غیر اینها، باید تخمیس شود، خمس آنچه از مردم جاهلیت به دست آید - کم باشد یا زیاد - واجب است.
 مؤلف: از مجموع این روایات و گفته ها معلوم شد که دلیل وجوب خمس تنها یک آیه نیست.

نیز روشن شد که خمس اختصاص به غنائم جنگی ندارد و کلمه «غنمتم» در آیه شریفه کلی و عام است و شامل هر درآمدی می شود.
 همچنین ثابت و مبرهن شد که در کتب اهل تسنن نیز روایات بسیاری وجود دارد که غیر غنائم جنگی هم خمس دارد. و علمای مذاهب چهارگانه آنان نیز گفته اند: خمس معادن و گنج... واجب است.

مضافاً بر این روایات و علاوه بر آیه ۷ سوره حشر، روایات از طریق اهل بیت عليهم السلام متواتر است مبنی بر این که معنا و مراد از «غنمتم» در آیه شریفه ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ هرگونه بهره و فایده ای است که به دست می آید.

اهل تسنن به جای خمس، زکات می گیرند

اهل تسنن، آیات و روایات مربوط به خمس را نادیده گرفته و توجیه می کنند، و

حتی به روایاتی که در «صحیح بخاری» راجع به خمس آمده و آنها را در همین رساله آورد، توجه نکرده و عمل نمی‌کنند. و همان‌گونه که طبق نقل «صحیح بخاری»، ابوبکر از پرداخت خمس به حضرت زهرا (علیها السلام)، امتناع کرد و پرداخت،^۱ پیروان او نیز مدعی هستند که خمس واجب نیست و نمی‌دهند، ولی به جای خمس زکات می‌گیرند و می‌گویند: بر مردم واجب است زکات سرمایه‌ها و درآمد کسب و کار خود را بپردازند، می‌گویند: بر کارمندانی که حقوق بگیرند و ماهانه دریافت می‌کنند، واجب است زکات حقوق خود را بپردازند.

بن باز (مفتی پیشین عربستان در کتابش تحفة الاخوان) گفته است: پول‌های نقدی زمان ما و مال التجاره‌های فعلی که در دست مردم است به منزله طلا و نقره است و کسی که زکات اینها را ندهد حکم کسی را دارد که زکات طلا و نقره را نمی‌دهد.^۲

۱. «صحیح بخاری» [کتاب المغازی (ص ۷۱۹)] باب: غزوه خیبر، حدیث (۴۲۴۰، ۴۲۴۱): از عایشه نقل کرده است: فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرستاد نزد ابوبکر و از وی ارث پدرش رسول الله (صلی الله علیه و آله) را از غنیمت مدینه و فدک و خمس خیبر مطالبه کرد... ابوبکر از پرداخت آن خودداری کرد و چیزی به فاطمه نداد پس فاطمه بر ابوبکر خشم و غضب نمود و با وی قهر کرد و تا زنده بود با او حرف نزد و پس از شش ماه بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وفات کرد، وقتی از دنیا رفت شوهرش علی (علیه السلام) شبانه او را دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد و خود علی (علیه السلام) بر جنازه فاطمه (علیها السلام) نماز خواند و تا فاطمه (علیها السلام) زنده بود علی (علیه السلام) در بین مردم احترام داشت، اما پس از فوت فاطمه (علیها السلام) علی (علیه السلام) ملاحظه کرد که مردم نسبت به او بی توجه شده، به طوری که گویی او را نمی‌شناسند.

عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِمَّا آفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكَ وَ مَا بَقِيَ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ «لَا تُورَثُ مَا تَرَكَتَاهُ صَدَقَةٌ...» فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَذْفَعَ إِلَيَّ فَاطِمَةَ ﷺ مِنْهَا شَيْئاً فَوَجَدْتُ * فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرْتُهُ فَلَمْ تَكَلِّمْهُ حَتَّى تُؤْفِقْتُ وَ عَاشْتُ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَلَمَّا تُؤْفِقْتُ دَفَنْتَهَا زَوْجَهَا عَلِيٌّ ﷺ لَيْلًا وَ لَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا عَلِيٌّ وَ كَانَ لِعَلِيِّ مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ حَيَاةَ فَاطِمَةَ فَلَمَّا تُؤْفِقْتُ اسْتَنْكَرَ عَلِيٌّ وَجْهَ النَّاسِ ...

* وجد: وجداً عليه: غضب - المنجد في اللغة. - وجد يجدو جدا عليه، براو خشم گرفت، براو غضب کرد - منجد الطلاب.

۲. و حکم من ترک زکاة العملة الورقية و عروض * التجارة، حکم من ترک زکاة الذهب و الفضة لانها حلت

همچنین بن باز گفته است: کسی که چند نوع تجارت دارد، مانند اینکه سرمایه تجارتش لباس، ظرف و غیر اینها است، چنانچه سال بر آنها بگذرد و قیمت آنها به حد نصاب برسد واجب است زکات آنها را بدهد. (تحفة الاخوان، ص ۱۴۸).

نیز گفته است: کسانی که مالک سهام هستند و آنها را برای تجارت سرمایه گذاری کرده اند، وقتی سال بر آنها گذشت، باید زکات سهام را بدهند، همان گونه که باید زکات سایر سرمایه ها را که زمین و ماشین و غیر اینها است، بدهند و اگر زمین و ماشین را اجاره می دهند وقتی سال بر مال الاجاره آنها گذشت و به حد نصاب رسید باید زکات مال الاجاره را بدهند مانند سایر درآمدها. (همان، ص ۱۴۹).

نیز گفته است: حقوق بگیران باید تاریخ گرفتن حقوق خود را یادداشت کنند، اگر سال بر آن گذشت، باید زکات آن را بدهند.^۱

همچنین گفته است: چنانچه الماس و عقیق و مانند اینها سرمایه تجارت باشد باید مانند سایر درآمدهای تجاری زکات آنها را بپردازند.^۲ (همان، ۱۵۱)

نیز گفته است: اقسام میوه ها و سبزیجات اگر مال التجاره باشند چنانچه سال بر آنها بگذرد و قیمت آنها به حد نصاب برسد باید زکات آنها را از قیمت آنها بدهند، مانند سایر سرمایه های کسب و تجارت.^۳

در کتاب «الفقه علی المذاهب الأربعة»^۴ نیز آمده است که جمهور فقها گفته اند:

⇒

محلها وقامت مقامها (تحفة الاخوان، تألیف عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، ص ۱۴۰).

*عروض، جمع عرض، هوما لیس بذهب او فضة: الفقه علی المذاهب الأربعة کتاب الزکاة، زکاة الاوراق المالیه. ۱. «علیه ان یضبط بالکتابه ما یدخره من مرتباته ثم یرکبه اذا حال علیه الحول... کل وافر شهریزی اذا حال علیه الحول...» (همان، ص ۱۴۹)

۲. همان، ص ۱۵۲

۳. همان.

۴. جلد ۱، کتاب الزکاة، زکاة الاوراق المالیه، ص ۶۰۵.

زکات اوراق که مالیت دارد واجب است، چون با آنها به جای طلا و نقره معامله می‌شود. و فقط حنبلی‌ها گفته‌اند: به اوراق نقدی زکات تعلق نمی‌گیرد مگر اینکه تبدیل به طلا یا نقره شود.

همچنین در کتاب مزبور آمده است:

مال التجارة یا قیمت آن و سود حاصل از آنها و درآمدهایی که از غیر کسب و تجارت به دست می‌آید - مانند حقوق کارمندان - چنانچه سال بر آنها بگذرد واجب است زکات آنها را بپردازند.

نیز در کتاب: «تفسیر العشر الآخر من القرآن الکریم» تألیف، «محمد بن سلیمان الأقرش» ص ۱۰۵ گفته است:

زکات قیمت‌ها (پول‌ها) دو نوع است، زکات طلا و نقره یک چهارم است (ربع العشر ۲۵٪) [تا آنکه گفته است:] و سرمایه تجارت با چهار شرط زکات دارد و شرایط آن را بیان کرده است.

مصرف زکات به نظراهل سنت

راجع به مصرف زکات، بن باز در همان کتاب (ص ۱۴۵) گفته است:

کسانی که در مراکز اسلامی مشغول تعلیم و دعوت به سوی خدا (مبلغ و مأمور به امر به معروف و نهی از منکر) هستند، چنانچه فقیر باشند، از کسانی هستند که سزاوارتر به زکات می‌باشند.^۲

وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَّشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ
الظَّاهِرِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

۱. الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، کتاب زکاة الاوراق المالية.

۲. تحفه الاخوان، ص ۱۴۵.

بسم الله الرحمن الرحيم

أُثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ، وَ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَاءِ وَالضَّرَاءِ، وَ
صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ النَّجَبَاءِ، سَيِّمًا الْإِنَامِ الشَّهِيدِ،
إِبْنِ الشَّهِيدِ وَأَبُو الشُّهَدَاءِ

سَلَامٌ مِنَ اللَّهِ نَحْوَ جَنَابِهِمْ فَإِنَّ سَلَامِي لَا يَلِيقُ بِشَأْنِهِمْ
﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ (آل عمران: ۱۶۹)
قال الصادق عليه السلام:

«كُلُّ الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ سِوَى الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام»؛^۱ «هر بی تابى و
گریه، مکروه است، جز بی تابى و گریه بر حسین عليه السلام».

هیچ گاه حسین عليه السلام در محضر امام صادق عليه السلام یاد نشده، که امام صادق عليه السلام آن
روز را تا شب لبخند بزند، و فرمود: «الْحُسَيْنُ عِبْرَةٌ^۲ كُلِّ مُؤْمِنٍ»؛ «حسین عليه السلام مایه اشک
ریختن هر مؤمن است».^۳

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۵، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۱۰؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰.

۲. عِبْرَةٌ، از واژه (عَبَرَ) به معنای اشک و اندوه و پند گرفتن است.

۳ و ۴. کامل الزیارات.

امیر مؤمنان علی علیه السلام حسین علیه السلام را نگریست و فرمود:

«يَا عَبْرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ»؛ «ای مایه اشک ریختن هر مؤمن».^۱

حسین علیه السلام عرض کرد: آیا من چنین هستم؟

علی علیه السلام فرمود: آری ای پسر من.^۲

از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود:

«أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ، لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ». «من کشته شده اشک هستم، هیچ

مؤمنی مرا یاد نکرد مگر اینکه در چشمش اشک جاری شد».^۳

أُمِرُّ عَلَى جَدَثِ الْحُسَيْنِ فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكَاةَ

يَا أَعْظَمًا لَزَلْتِ مِنْ وَظَفَاءٍ سَاكِبَةٍ رَوِيَّةٍ

ای رهگذر! به قبر حسین بن علی گذر کن و پیام دوستان و عاشقان آن حضرت را

به استخوان های مقدس و پاکش برسان و بگو: ای استخوان ها! شما دائماً با اشک

چشم دوستان حسین سیراب هستید، اشک ها می ریزد و شما را سیراب می کند.

گریه بر امام حسین علیه السلام در نماز

برخی از فقها و مراجع عظام فرموده اند:

گریه بر سید الشهداء علیه السلام، در حال نماز، اشکال ندارد، زیرا گریه بر آن حضرت از

افضل طاعات است.^۴

برخی دیگر فرموده اند: «گریه بر آن حضرت در حال نماز اشکال ندارد، زیرا گریه بر

آن جناب از افضل قُرَبَات است».^۵

۴. (وُظَفَاء): از واژه (وُظَفَ) ابری که به زمین نزدیک و پرباران است.

۵. (ساکبه): از واژه (سَكَبَ) آبی است که پی در پی جریان دارد.

۶. ۱ و ۲ و ۳. (العروة الوثقى): مبطلات الصلاة، حاشیه مسأله ۴۳.

۷. یادآور می شوم: یکی از مبطلات نماز، گریه کردن برای امور دنیا است.

اشکال تراشی ها و پاسخ ما

چون ماه محرم، ماه عزا و مصیبت حضرت سید الشهداء علیه السلام فرا می رسد، برخی افراد نادان یا مغرض، شروع به اشکال تراشی و چون و چرا می کنند، مثلاً می گویند: گریه چه فایده ای دارد؟

گریه کننده ها و عزاداران، به نماز و واجبات اهمیت نمی دهند، تا نیمه شب عزاداری می کنند و نماز صبحشان قضا می شود.

شعرهای نامناسب و احياناً دروغ و یا برخلاف شؤون امام حسین و اهل بیت آن حضرت علیه السلام خوانده می شود.

مخارج بیش از حد و چه بسا اسراف و تبذیر صورت می گیرد.

در عزاداری ها از آلات لهو و لعب استفاده می شود.

آمرزش گناهان و ترتب آن همه ثواب بر گریه و تباهی و بر شرکت در مجلس عزاداری سید الشهداء علیه السلام، بعید و غیر قابل قبول است. و خلاصه از ترتب آثار بزرگ بر عزاداری آن امام مظلوم علیه السلام چشم پوشی می نمایند.

البته برخی از آنچه مطرح و می گویند، یا می نویسند، بجا و صحیح است که باید اصلاح شود. ولی نباید مطالب را مخلوط و از یک زاویه نگاه کرد.

سزاوار نیست، بلکه بی انصافی است که آثار و برکات و فواید حاصل از عزاداری و مجالس و اجتماعات مربوط به شهدا، خصوصاً سید الشهداء علیه السلام را نادیده گرفت.

شایسته نیست روایات متواتری را که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در اهمیت، فضیلت و ثواب گریه و عزاداری بر ابا عبد الله الحسین علیه السلام وارد شده، نادیده گرفت.

جهل و نادانی است که سیره عملی ائمه علیهم السلام را در محرم و غیر محرم، دور از نظر و نشنیده گرفت.

کم لطفی است که توصیه ها و روش فقهای بزرگ، مراجع تقلید و علمای عظیم الشان را در طول تاریخ اسلام، نسبت به مجالس عزاداری و گریه آنان بر سید

مظلومان و ياران با وفایش، بدون جهت و بدون توجه به آثار و برکات آن، تلقی کرد. به علاوه، برپایی عزای برای سید الشهداء عليه السلام نوعی اعتراض به ظالمان و حمایت از مظلومان است، اشک ریختن در عزای اباعبدالله عليه السلام عامل تقویت حس عدالتخواهی و انتقام‌جویی از ستمگران و زمینه‌سازی برای تجمع نیروهای پیرو حسین عليه السلام در راه دفاع از حق است، عزاداری برای شهید، انتقال فرهنگ شهادت و ظلم‌ستیزی به نسل‌های آینده است، گریه و تظاهر به گریه^۱ و شرکت در مجالس عزای سیدالشهداء عليه السلام نوعی اعلان هم‌بستگی به اهل حق و اعلان بیزاری و نفرت از اهل باطل است، تشکیل مجالس و همراهی با عزاداران حسینی، تولی و تبری و نشانه‌های دو فرع از فروع دین است.^۲

بنابراین، شایسته نیست، افرادی که خود را شیعه، بلکه مسلمان می‌دانند با گریه و عزاداری بر امام حسین عليه السلام، مخالفت یا اشکال‌تراشی کنند، و در جایی که عده‌ای از دانشمندان اهل تسنن روایات بسیاری در رابطه با عزاداری و گریه بر آن امام مظلوم نقل کرده و حتی کتاب‌هایی مستقل در این رابطه نوشته‌اند،^۳ برخی شیعیان، با زبان و قلم، یا با بی‌توجهی به عزاداری‌ها، القای شبهه کنند.

آری، اشکال‌تراشی و چون و چرا درباره عزاداری و گریه بر سیدالشهداء عليه السلام مثل آن است که گفته شود:

۱. تباهی، تظاهر به گریه است، به اینکه انسان خود را به صورت و به حالت گریه درآورد، سرش را به زیر اندازد و به حالت حزن و اندوه درآید.

۲. بکا و تباهی، حاکی از سوز دل و تأثر نفس است و این حالت به خاطر شنیدن مصائب وارده بر سیدالشهداء عليه السلام است. گریه، یا خود را به حالت گریه‌کننده درآوردن، نشانه‌ی علاقه و محبت است، علامت و اعلان تولی، یعنی دوستی اهل بیت پیامبر ﷺ است. گریه و خود را به حالت گریه‌کننده درآوردن، به خاطر مصائب وارده بر اهل بیت و سیدالشهداء عليه السلام، به معنای تنفرو بیزاری جستن و تبری از دشمنان اهل بیت و ظالمان و ستمگران است.

۳. برخی روایات که اهل سنت نقل کرده‌اند در ص ۶۰۱ آمده است.

در سفر حج و عمره، در انجام مراسم و زیارت، چه بسا اسراف ها و تبذیرها و حوادث و... اتفاق می افتد، پس نباید انجام شود.

در ولیمه هایی که برای جشن ازدواج و غیر آن داده می شود اسراف ها، تبذیرها و حتی مفاسد اخلاقی وجود دارد، پس باید به طور کلی تعطیل شود.

در بازار و فروشگاه ها معاملات ربوی، اجناس تقلبی، رفت و آمدهای زنان بدحجاب و... صورت می گیرد، پس باید همه آنها بسته شود.

از انگور و برخی میوه ها شراب درست می شود، پس نباید درخت انگور کشت شود. بلکه پا را فراتر گذاشته و گفته شود: چون بر خلقت آدم فساد و خون ریزی مترتب شده است، اصلاً نباید آدم خلق شود.

﴿قَالُوا اتَّجَعَلُ فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ (بقره / ۳۰) «[فرشته ها به خدا] گفتند: آیا موجودی را در زمین قرار می دهی که در آن به فساد و تباهی پرداخته و خون ریزی کند».

آری ایجاد شبهه و چون و چرا و طرح اشکال نسبت به تمام امور و چیزها، ممکن و بسیار سهل و بدون مؤونه است و هرکس به راحتی می تواند القای شبهه کند و آن را دامن بزند.

ولی احادیث بسیار و سیره عملی پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار  و گریه آنان بر مظلوم کربلا و تشکیل مجلس عزا برای آن بزرگوار، حجت قاطع و روشنی است بر فضیلت گریه و ارزش و اهمیت تشکیل مجالس عزا و سوگواری برای احیای نام و یاد ابا عبدالله الحسین .

احادیث و روایات و سیره عملی پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار  حجت و دلیل است بر آنان که اشکال تراشی کرده و می کنند، حجت است بر کسانی که چه بسا در صدد خاموش کردن نور خدا هستند. ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَمَّ نُورُهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (سوره توبه / آیه ۳۲) «می خواهند نور خدا را با دهان خود

خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند».

بنابراین علاقه‌مندان به حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) هرگز فریب وسوسه مغرضان و نادان‌ها را نخورند - که بحمد خدا تعالی نخورده و نخواهند خورد - و دست از ولای سیدالشهداء (علیه السلام) برندارند و بدانند، هر کس در عزای مظلوم کربلا بگردد، یا بگریاند، یا خود را به صورت گریه کننده در آورد، استحقاق بهشت را خواهد داشت، زیرا گریه نشانه محبت است و محبت ناشی از اعتقاد و ایمان و معرفت است و چیزی به مرتبه ایمان نمی‌رسد، چرا که ایمان امری قلبی است و مصدر اعمال جوارح و اعضای بدن است و اشکی که از چشم جاری می‌شود حاکی از محبت و علاقه به امام حسین (علیه السلام) است.

و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»؛ «انسان با محبوب خود محشور خواهد شد».^۱

و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ فَاخْتَارَنَا وَ اخْتَارَ لَنَا شِيعَةً يَنْصُرُونَنَا وَ يَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَ يَبْذُلُونَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَنْفُسَهُمْ فِينَا أَوْلِيَّكَ مِنَّا وَ إِلَيْنَا؛ «خداوند تبارک و تعالی به سوی زمین نظر کرد، و ما را برگزید، و برای ما (نیز) پیروانی برگزید که ما را یاری می‌کنند، برای شادی ما شاد می‌شوند و برای اندوه ما غمگین، مال و جان خویش را در راه ما نثار می‌کنند، آنان از ما هستند و به سوی ما می‌آیند».^۲

به علاوه، از رفتار و گفتار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) استفاده می‌شود که آن بزرگواران، هر یک در عصر و زمان خود گرفتاری‌ها و مصائب امام حسین (علیه السلام) را

۱. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۰۵.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷ و خصال صدوق، ح اربع مائة.

یاد کرده و گریسته‌اند و مسلمانان را نیز با وعدهٔ ثواب و أجر بسیار، تشویق به عزاداری و گریه بر آن مظلوم کرده‌اند.

لذا لازم شد درباره گریه بر سید الشهداء علیه السلام رساله‌ای مستقل نوشته شود، تا عزاداران آن حضرت، قدر و منزلت گریه بر آن مظلوم را بهتر شناخته و بیش از پیش به آن اهمیت دهند، به مجالس عزا و گریه بر آن بزرگوار، بیشتر توجه کنند. و به همین منظور حقیر بی‌بضاعت، این رساله را تنظیم نموده و در ضمن آن، جزوه «سیاست الحسینی» علامه کبیر مرحوم آیت الله کاشف الغطاء را نقل کردم و علی الله التوکل و من الله التوفیق.

ای کاخ دین شده ز قیام تو استوار
اسلام از وجود تو گردیده پایدار
بر فرق کائنات بود پرچمت بلند
هستی همیشه تا که پیا هست روزگار

بسیط روی زمین، باز بساط غم است	محیط عرش برین، دائرهٔ ماتم است
باز چرا مهر و ماه تیره چو شمع عزاست	باز چرا دود و آه، تافلک اعظم است
ماتم جانسوز کیست گرفته آفاق را؟	که صبح روی جهان تیره چو شام غم است
شور حسینی است باز که باد و صد سوز و ساز	نه در عراق و حجاز، در همه عالم است
به حلقهٔ ماتمش سدره نشین نوحه گر	به زیر بار غمش قامت گردون خم است
عزای سالار دین، دلیل اهل یقین	سلیل عقل نخست، سلاله خاتم است
خزان گلزار دین، ماه محرم بود	در او بهار عزا، همواره خرم بود

حوادث مربوط به ولادت امام حسین علیه السلام

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «فاصله بین ولادت امام حسن و امام حسین علیه السلام، شش ماه و ده روز بود»^۱.

شیخ مفید رحمته الله در مقنعه و شیخ طوسی در تهذیب و شهید در دروس فرموده‌اند:

ولادت امام حسین علیه السلام در آخر ماه ربیع الاول بوده است و این فرموده مطابق روایت فوق است، ولی طبق نقل مشهور (که ولادت سوم شعبان بوده) فاصله بین ولادت آن دو بزرگوار حدود ده ماه و بیست روز است.^۱

از حضرت رضا علیه السلام روایت است که فرمود:

اسماء بنت عمیس گوید: «هنگامی که امام حسین علیه السلام متولد شد، پیامبر به خانه فاطمه علیه السلام آمد، و فرمود: فرزندم [حسین علیه السلام] را نزد من بیاور. نوزاد را در پارچه سفیدی پیچیدم و او را به پیامبر صلی الله علیه و آله دادم، پیامبر صلی الله علیه و آله در گوش راستش اذان، و در گوش چپش اقامه گفت، و سپس او را در آغوش گرفت و گریه کرد، اسماء می گوید: عرض کردم: پدر و مادرم فدایت چرا گریه می کنی؟ فرمود: به خاطر این پسرم گریه کردم. گفتم: این پسر تازه متولد شده، گریه ندارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ من فرمود: «بعد از من گروه ستمگر، او را می کشند، خداوند بهره ای از شفاعت مرا به آنها نمی رساند». «تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَةُ مِنْ بَعْدِي لَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي».

آنگاه به من فرمود: این سخن مرا به فاطمه علیه السلام خبر نده، زیرا عهد او به تولد این نوزاد، تازه و زائواست و توان شنیدن چنین خبر ناگواری را ندارد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: نام این فرزندم را چه گذاشتی؟

علی علیه السلام پاسخ داد: من در نام گذاری او از پیامبر صلی الله علیه و آله پیشی نمی گیرم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من نیز در نام گذاری او از خدایم پیشی نمی گیرم، طولی نکشید جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند علی علیه السلام را سلام می رساند و می فرماید نام پسر را همانم پسر هارون (برادر موسی علیه السلام) قرار بده. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود نام او چیست؟ جبرئیل عرض کرد: نامش شُبیراست، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زبان من عربی است. جبرئیل گفت: نامش را حسین علیه السلام بگذار. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله نام او را حسین علیه السلام گذاشت.

اسماء می‌گوید: روز هفتم ولادت امام حسین ﷺ پیامبر دو گوسفند چاق، به عنوان عقیقه قربانی کرد، یک ران آن را با یک دینار به قابله داد و موی سر حسین ﷺ را تراشید و به اندازه وزن آن، نقره صدقه داد، و به سر حسین ﷺ عطر مالید و فرمود: مالیدن خون از جاهلیت است.^۱

علاقه و محبت پیامبر ﷺ به حسین ﷺ

۱. شیخ صدوق رحمته الله از براء بن عازب نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که حسین ﷺ را در بر گرفته بود و می‌فرمود: «خدایا! من حسین را دوست می‌دارم، تو نیز او را دوست بدار»؛ «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَاحِبَّهُ».^۲
۲. نیز ابن قولویه در کامل الزیارات گوید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حسین از من است و من از حسینم، خداوند کسی را که حسین ﷺ را دوست بدارد، دوست دارد، حسین نوه‌ای از نوه‌های پیامبر است.» «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا، حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ».^۳
۳. نیز از یعلی بن عامری نقل می‌کند که گفت: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه کسی می‌رفتیم که آن حضرت را به میهمانی دعوت کرده بود، پیامبر صلی الله علیه و آله در راه حسین ﷺ را دید که با کودکان بازی می‌کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی او رفت، و دست گشود تا او را بگیرد، ولی حسین ﷺ از این سو به آن سو می‌دوید، سرانجام پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که می‌خندید او را گرفت، سر حسین ﷺ را در میان دو دست مبارکش نگه داشت، و دهانش را بر دهان حسین ﷺ نهاد و او را بوسید، آنگاه فرمود: «حسین از من است و من از حسینم، خداوند دوست دارد کسی را که حسین را

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۹.

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۱۵.

۳. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۶.

دوست بدارد، حسین علیه السلام سبطی از اسباط [نوه‌ای از نوه‌های من] است.^۱

۴. احمد بن شعیب نسائی. از محدّثین مشهور اهل سنّت. نقل کرده است که: شخصی آمد نزد عبدالله عمرو از او پرسید، اگر در لباس نمازگزار خون مگس باشد، حکم آن چیست؟

عبدالله از او پرسید! اهل کجایی؟ گفت: اهل عراق هستم.

عبدالله رو به حاضران کرد و گفت: «نگاه کنید، این شخص از خون مگس می‌پرسد، و حال این که پسر رسول خدا را کشتند، و من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره او و برادرش فرمود: اینها دو گل خوشبوی من از دنیا هستند»؛ «انْظُرُوا هَذَا يَسْأَلُنِي عَنْ دَمِ الْبُعُوضِ وَقَدْ قَتَلُوا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ فِيهِ وَ فِي أَخِيهِ هُمَا رِيحَانَتَيَّ مِنَ الدُّنْيَا».^۲

۵. هم‌چنین، نسائی نقل کرده است که: «اسامة بن زید گفت: شبی با پیامبر کاری داشتم، وقتی خدمت آن حضرت رفتم، دیدم چیزی روی زانوی آن حضرت است و روی آن را پوشانده است، بعد از آن که صحبت‌م تمام شد، گفتم: این چیست که در بر گرفته‌اید؟

پیامبر صلی الله علیه و آله روپوش را کنار زد، ناگاه دیدم حسن و حسین علیهما السلام روی زانوی پیامبرند، پس فرمود: «این دو پسران من، و پسران دخترم هستند، بار پروردگارا! تو می‌دانی من اینها را دوست دارم، پس تو هم دوستشان دار»؛ «هَذَا ابْنَايَ وَ ابْنَاتِي، اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي أُحِبُّهُمَا فَاحْبَبْهُمَا».^۳

۶. ابوهیره نقل می‌کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه بار در حق حسین علیه السلام چنین دعا کرد: «خداوندا! من حسین را دوست می‌دارم، پس او را دوست بدار، و کسانی را که او

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۶.

۲. خصائص نسائی، ص ۳۸.

۳. همان، ص ۲۶.

را دوست دارند نیز دوست بدار؛ «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَ أَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ».^۱

لطف امام علیه السلام و بخشش به قدر معرفت

مردی بادیه نشین (اعرابی) خدمت سید الشهدا علیه السلام آمد و گفت: یابن رسول الله! من ضامن دیه کامل شده ام ولی توان مالی ندارم، لذا با خود گفتم باید از کریم ترین مردم سؤال کنم و کسی کریم تر از اهل بیت رسالت علیهم السلام سراغ ندارم.

حضرت فرمود: ای برادر عرب! از توسته سؤال می پرسم اگر یکی را جواب دادی یک سوم آن دیه را می دهم، و اگر دو سؤال را پاسخ دادی، دوسوم را می دهم و اگر هرسه سؤال را پاسخ دادی تمام بدهی تو را خواهم داد.

آن مرد گفت: یابن رسول الله! چگونه روا باشد که مثل شما که از اهل علم و شرف هستید، از این حقیر بادیه نشین سؤال کند؟ حضرت فرمود که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ» هبه و بخشش به اندازه معرفت کسی است که به او هبه و بخشش می شود، آن مرد عرض کرد، هرچه خواهی سؤال کن، اگر دانستم، جواب می دهم، وگرنه از شما یاد می گیرم.

حضرت فرمود: افضل اعمال چیست؟ گفت: ایمان به خداوند تعالی.
فرمود: مردم را چه چیز از هلاکت نجات می دهد؟ عرض کرد: توکل و اعتماد به خدا.
فرمود: زینت انسان در چه چیز است؟ عرض کرد: علمی که به آن عمل باشد.
فرمود: اگر بدین زینت دست نیابد؟ عرض کرد، مالی که با آن بخشش و جوان مردی باشد.

فرمود: اگر این را نداشته باشد؟ گفت: فقر و ناداری که با آن صبر باشد.
فرمود: اگر این را نداشته باشد؟ گفت: اگر هیچ کدام از اینها را نداشته باشد، صاعقه ای از آسمان فرود آید و او را بسوزاند که او اهلیت غیر این را ندارد.

حضرت خندید و تمام دیه را با انگشتی گرانقیمت به او عطا کرد.

«فَقَالَ الْحُسَيْنُ (علیه السلام) أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ، الْإِيمَانُ بِالله. فَقَالَ الْحُسَيْنُ (علیه السلام) فَمَا النَّجَاةُ مِنَ الْمَهْلَكَةِ؟ فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ، الثِّقَّةُ بِالله، فَقَالَ الْحُسَيْنُ (علیه السلام) فَمَا يُزَيِّنُ الرَّجُلَ؟ فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ، عِلْمٌ مَعَهُ حِلْمٌ، فَقَالَ: فَإِنْ أَخْطَاهُ ذَلِكَ، فَقَالَ: مَعَهُ مُرُوءَةٌ، فَقَالَ: فَإِنْ أَخْطَاهُ ذَلِكَ، فَقَالَ: فَقَرَّ مَعَهُ صَبْرٌ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ (علیه السلام): فَإِنْ أَخْطَاهُ ذَلِكَ فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ فَصَاعِقَةٌ تَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ فَتُحْرِقُهُ فَإِنَّهُ أَهْلٌ لِدَلِكْ فَصَحَّحَكَ الْحُسَيْنُ (علیه السلام) وَرَمَى بِصُرَّةٍ إِلَيْهِ فِيهَا أَلْفٌ دِينَارٍ وَأَعْطَاهُ خَاتَمَهُ...» آن مرد پول‌ها و انگشترا گرفت و این آیه مبارکه را تلاوت کرد: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱.

امام حسین (علیه السلام) چراغ پرفروغ هدایت

در روایت است که حضرت سید الشهدا (علیه السلام) بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آن حضرت فرمود:

«خوش آمدی ای ابا عبدالله، ای زینت آسمان‌ها و زمین‌ها!» ابی بن کعب که حاضر بود، گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) با وجود شما چگونه می‌شود دیگری زینت آسمان‌ها و زمین‌ها باشد؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ای ابی! سوگند به آن خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرده و مقام نبوت به من داده، به طور یقین، حسین بن علی (علیه السلام) در آسمان‌ها بزرگ‌تر است از روی زمین، و به طور حتم بر سمت راست عرش خدای عزوجل نوشته است: حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است، حسین پیشوای خیر و عزت و فخر و علم و ذخیره است.»

«قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (علیه السلام) دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَعِنْدَهُ أَبِي بْنُ كَعْبٍ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله): مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ! قَالَ أَبِي وَ

كَيْفَ يَكُونُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ! أَحَدٌ غَيْرُكَ؟! قَالَ يَا أَبَى وَ
الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ
لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: مِصْبَاحٌ هُدًى وَ سَفِينَةُ النِّجَاةِ وَ إِمَامٌ خَيْرٌ وَ يُؤْمِنُ وَ
عِزٌّ وَ فَخْرٌ وَ عِلْمٌ وَ ذُخْرٌ...»^۱

مؤلف: از این روایت و امثال آن معلوم می شود که نام و یاد حسین علیه السلام علاوه بر
فوائد اجتماعی، فوائد بسیار مهم شخصی نیز دارد، در مجالسی که به نام آن
حضرت برپا می شود، مردم هدایت می شوند، از اخلاق و احکام اسلامی آگاه شده،
درس دین داری، غیرت و مردانگی در راه دین، صبر و استقامت در برابر دشمنان
حق و حقیقت، نماز و عبادت و دعا و توجه به قرآن را که سیره امام علیه السلام و یارانش
بوده فرامی گیرند و لااقل به برخی از آنها عمل می کنند، در زیارت اربعین آن حضرت
نیز آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: «بَذَلْ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ
خَيْرَةَ الضَّلَالَةِ»؛ «و جانش را در راه تو فدا نمود تا بندگان را از نادانی و حیرت و
ضلالت و گمراهی نجات دهد.»

براین اساس برگویندگان است که در مجالس سیدالشهدا علیه السلام اصل را بر ارشاد و
هدایت و آگاه کردن مردم از اهداف عالی و بسیار مقدس آن حضرت قرار دهند،
حاضران نیز غرض اولیه شان پی بردن به هدف و خواست امام حسین علیه السلام باشد که
در این صورت از مجالس نتیجه کامل گرفته می شود.

همی نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافست اگرچه گریه بر آلام قلب تسکین است

بین که مقصد عالی او چه بود ای دوست

که درک آن سبب عزّوجاه و تمکین است

اخلاق امام حسین علیه السلام

از اشعار منسوب به ابا عبد الله الحسین علیه السلام است که فرمودند:

۱. سَبَقْتُ الْعَالَمِينَ إِلَى الْمَعَالِي بِحُسْنِ خَلِيقَةٍ وَ عُلُوِّ هِمَّةٍ

۲. وَلَا خَ بِحِكْمَتِي نُورُ الْهُدَى فِي لِيَالِي فِي الضَّلَالَةِ مُذْلِهَمَةٍ

۳. يُرِيدُ الْجَا حِدُونَ لِيُظْفِنُوهُ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّهُ

۱. در پرتو اخلاق نیک و همت بلند بر همه جهانیان پیشی گرفتم.

۲. و به برکت حکمت و تدبیر من، نور هدایت در دل شبها و در تاریکی های گمراهی آشکار گشت.

۳. منکران حق و حقیقت خواستند آن نور را خاموش کنند، ولی خداوند نمی خواهد مگر تکمیل و تمامیت آن را.^۱

تواضع آن بزرگوار

روایت است که روزی به گروهی از فقرا گذشت، آنان نان خشکی در سفره گذاشته و مشغول خوردن بودند، همین که امام علیه السلام را دیدند، از آن حضرت دعوت کردند. حضرت سیدالشهدا علیه السلام از مرکب پیاده شد و فرمود: «خداوند متکبران را دوست نمی دارد، و نزد آنان نشست و با آنان مختصری میل کرد، و پس از آن فرمود: من دعوت شما را پذیرفتم، شما نیز دعوت مرا قبول کنید، و آنان را به خانه برد، و دستور داد هر چه تهیه کرده بودند، آوردند و با نهایت احترام از ایشان پذیرایی فرمود».^۲

سخاوت امام حسین علیه السلام

مردی وارد مدینه شد و پرسید: کریم ترین مردم کیست؟

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۷۳.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۷.

گفتند: حسین بن علی علیه السلام.

سراغ حضرت را گرفت تا داخل مسجد شد، امام علیه السلام مشغول نماز بود، بعد از نماز، در مدح آن جناب اشعاری سرود.

امام علیه السلام به قنبر فرمود: از مال حجاز چیزی مانده است؟ عرض کرد: آری، چهار هزار دینار.

امام علیه السلام فرمود: آنها را حاضر کن که مردی سزاوارتر از ما آمده است.

حضرت به خانه آمد و عباى خود را که بُرد یمانی بود، از دوش برداشت و آن دینارها را در عبا پیچید و از پشت در به آن مرد داد و در مقام عذرخواهی از او چند شعر سرود. آن مرد دینارها را گرفت و همین که اشعار عذرخواهی امام علیه السلام را شنید گریه کرد، حضرت فرمود: چرا گریه می‌کنی، گویا عطای ما را کم شمردی؟ عرض کرد: خیر، بلکه گریه من برای این است که دستی با این جود و بخشش چگونه زیر خاک پنهان می‌شود.^۱

گذشت و بزرگواری آن حضرت علیه السلام

عصام بن المصطلق شامی گفت: داخل مدینه شدم، وقتی حسین بن علی علیه السلام را دیدم، از روش نیکوی آن حضرت تعجب کردم، عداوت و دشمنی پیشین که از پدر آن جناب داشتم، مرا وادار کرد بغض و کینه‌ام را ظاهر سازم، لذا به آن حضرت گفتم: تو پسر ابوترابی؟ فرمود: آری، [عصام گوید:] من هر چه به زبانم آمد به آن بزرگوار گفتم. حضرت با کمال مهربانی به من نگاه کرد و فرمود: **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾** * **وَإِنَّمَا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** * **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ** ﴿اعراف / ۱۹۹ - ۲۰۲﴾؛

«عفو و گذشت پیشه کن (عذر خطاکاران را بپذیر) و به نیکی دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه جویی مکن). و چنانچه از جانب شیطان به تو وسوسه شود، به خدا پناه بر که او شنوا و داناست. پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند! به یاد (خدا) می افتند، و ناگهان بینا می گردند».

سپس آن حضرت فرمود: آسوده خاطر باش، و کار را بر خود آسان گردان، و برای من و خودت از خدا طلب مغفرت کن، همانا اگر از ما طلب کمک کنی، کمکت می کنیم، اگر از ما چیزی بخواهی به تو می دهیم، اگر از ما راهنمایی و ارشاد بخواهی، راهنمایی و هدایت می کنیم.

عصام گفت: من از رفتار زشت خود پشیمان شدم، همین که امام (علیه السلام) حس کرد من شرمنده شده ام، فرمود: ﴿لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ (یوسف/۹۲)؛ «امروز ملامت و سرزنشی بر شما نیست، خداوند شما را می بخشد، و او مهربانترین مهربانان است».

پس از آن به من فرمود: تو از اهل شام هستی؟ گفتم: آری، فرمود: «شِنْشَنَّةٌ أَعْرِفُهَا مِنْ أَخْزَمٍ»؛ این دشنام و ناسزاگویی توبه ما، عادت و خوی مردم شام است [که معاویه در میان آنان رواج داده است]، پس از آن فرمود: هر حاجتی داری، با خاطر آسوده و روی گشاده، بدون خجلت و شرمساری، از ما بخواه که حاجت تو نزد ما به بهترین وجه برآورده است.

عصام گفت: از این اخلاق شریف آن حضرت، در مقابل جسارت ها و دشنام ها که از من سرزد، چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم در زمین فرو روم، و بعد از این جریان از نزد آن جناب دور شدم و از آن پس، شخصی دوست داشتنی تراز آن حضرت و پدرش نزد من نبود.^۱

زهد و عبادت امام حسین علیه السلام

روایت است که آن بزرگوار بیست و پنج حج با پای پیاده بجا آورد، و شتران را از پشت سریدک می کشیدند، مبادا آن حضرت را به بخل متهم کنند و بگویند از خرج کردن در سفر بخل می ورزد.^۱

هم چنین، شخصی به نام مسروق گفت: روز عرفه بر امام حسین علیه السلام وارد شدم، دیدم ظرف های غذا مقابل آن حضرت و اصحابش گذاشته شده، و آنان در حالی که روزه بودند، قرآن تلاوت می کردند و منتظر وقت افطار بودند، چند مسئله از آن جناب پرسیدم و جواب فرمود، آنگاه خدمت امام حسن علیه السلام رفتم، دیدم مردم نزد آن حضرت جمع هستند و سفره غذا گسترده و مردم غذا می خورند، من وقتی چنین دیدم متحیر شدم، آن جناب چون حال مرا دید فرمود: ای مسروق! چرا غذا نمی خوری؟ گفتم: ای مولای من! من روزه دارم، و چیزی را متذکر شدم، فرمود: آن چه در نظرت آمده بگو.

عرض کردم: پناه می برم به خدا از آن که شما دو برادر اختلاف پیدا کنید! بر حسین علیه السلام وارد شدم، دیدم روزه است و منتظر افطار، و خدمت شما رسیدم، شما را به این حال می بینم!

امام مجتبی علیه السلام وقتی این سخن را از من شنید، مرا در آغوش گرفت و فرمود: «آیا ندانستی که خداوند متعال ما را دو مقتدای امت قرار داد؟ مرا مقتدای افطار کنندگان از شما قرار داد و برادرم را مقتدای روزه داران شما، تا در وسعت باشید».^۲

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «حسن و حسین علیه السلام دو امام و دو مقتدا هستند، خواه

۱. مناقب ابن شهر آشوب.

۲. همان.

قیام کنند و خواه قیام نکنند؛ «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ علیهما السلام إمامانِ قَما أَوْ قَعدا»^۱.

این بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره به این است که حسن و حسین علیهما السلام دو امام، پیشوا و مقتدای مؤمنان هستند، خواه موقعیت ایجاب کند که با دشمنان دین و انسانیت کنار آیند، و به خاطر مصلحت امت دشمن را به حال خود واگذارند - همان گونه که امام مجتبی علیه السلام با معاویه چنین رفتار کرد - و خواه قیام کنند و با دشمنان حق و حقیقت بجنگند.

فلسفه قیام و شهادت سید الشهدا علیه السلام

حضرت سیدالشهدا علیه السلام از بزرگ ترین مردان فداکار است که روزگار هرگز صحنه قیام مقدس او را از یاد نخواهد برد و تاریخ بشریت همیشه به فداکاری او سربلند گشته و به آن افتخار می کند.

سیدالشهدا علیه السلام و یارانش در راه احیای حق و حقیقت با کمال سربلندی و عزت به شهادت رسیده و به اسارت برده شدند. و این نهضت آنگاه بود که حکومت آل ابوسفیان، دین و حق و حقیقت را بازیچه خودخواهی و تبه کاری قرار داده و به نام خلافت اسلامی همه چیز اسلام را محو و نابود کرده بود. در چنین موقعیتی امام حسین علیه السلام بدون کمترین بیم و هراس به قیام پرافتخاری دست زد که در نتیجه آن دست آل ابوسفیان برای همیشه از دامان مقدس خلافت اسلامی کوتاه گشت و هستی دامنه دار آل ابوسفیان بطور کلی نابود و برچیده شد و اثری از آنان باقی نماند.

امام حسین علیه السلام هنگام خروج از مدینه منوره، چنین نوشت:

«اینک من از مدینه برای رفاه طلبی و نشاط و ریاست طلبی و فساد و ظلم کوچ

۱. مناقب ابن شهر آشوب، و بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۱.

نمی‌کنم، بلکه خروج و قیام من برای طلب اصلاح در میان امت جدّم صلی الله علیه و آله می‌باشد و می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، و به سیره و روش جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام رفتار کنم. آن کس که سخنم را بپذیرد، خداوند پاداش رهروان حق را به او می‌دهد، و اگر نپذیرد، صبر و استقامت می‌کنم تا خداوند بین من و آنان به حق داوری فرماید که او برترین داوران است؛ «وَإِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا، وَلَا لِمُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْأَعْصَالِحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي صلی الله علیه و آله أُرِيدُ أَنْ أُمَرَّ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأُسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي صلی الله علیه و آله وَأَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ علیه السلام، فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرَ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ».^۳

نیز نزدیک کربلا، در ضمن خطبه‌ای به اصحابش فرمود: «آیا نمی‌نگرید که به حق عمل نمی‌شود، و از باطل جلوگیری نمی‌گردد؟ با این وضع، مؤمن باید به لقای خدایش [شهادت] اشتیاق یابد، همانا من در این شرایط زشت و ظالمانه، مرگ را جز سعادت و نیک بختی و زندگی با ظالمان را جز ذلت و ناراحتی، نمی‌نگرم؛ به راستی مردم، دنیا پرستند (بنده دنیایند) و دین تنها بر سر زبان آنها است، دین تا آنجا که زندگی‌شان را رو به راه سازد، دورش بچرخند و چون در معرض آزمایش قرار گیرند، دین داران اندک گردند؛ «أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحَقَّقًا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا إِنَّ النَّاسَ عِبِيدُ الدُّنْيَا، وَالدِّينُ لَعَقٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَادَرَتْ مَعَائِشُهُمْ فَإِذَا مُحِصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ».^۴

۱. اَشْرَ: از باب عِلَمَ به معنای فرح و سرور. (مجمع البحرين، واژه اشر)

۲. بَطْرَ: شدّت فرح، طغیان و سرکشی همان، واژه بطر.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۴. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱ و تحف العقول، سخنان آن حضرت.

بزرگ فلسفه نهضت حسین این است
 که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است
 حسین مظهر آزادی و آزادی است
 خوشا کسی که چنینش مرام و آیین است
 نه ظلم کن به کسی نه به زیر ظلم برو
 که این مرام حسین است و منطق دین است
 همی نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافیست
 اگر چه گریه بر آلام قلب تسکین است
 ببین که مقصد عالی او چه بُد، ای دوست
 که درك آن سبب عزّ و جاه و تمکین است
 ز خاک مردم آزاده بوی خون آید
 نشان شیعه و آثار پیروی این است
 ز خون سرخ شهیدان کربلا خوش دل
 دهان غنچه و دامن لاله رنگین است

بذل مال و جان در راه سیدالشهداء علیه السلام

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:
 «خداوند تبارک و تعالی به سوی زمین نظر کرد، و ما را برگزید، و برای ما (نیز)
 پیروانی برگزید که ما را یاری می‌کنند، برای شادی ما شاد می‌شوند و برای اندوه ما
 غمگین، مال و جان خویش را در راه ما نثار می‌کنند، آنان از ما هستند و به سوی
 ما می‌آیند»؛ «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اِطَّلَعَ عَلَى الْأَرْضِ فَاخْتَارَنَا وَاخْتَارَ لَنَا شِيعَةً يَنْصُرُونَا
 وَيَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَيَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَيَبْذُلُونَ أَمْوَالَهُمْ وَأَنْفُسَهُمْ فِينَا، أُولَئِكَ مِنَّا وَإِلَيْنَا»^۱.

همچنین در روایت مناجات حضرت موسی علیه السلام با خداوند سبحان آمده است:
حضرت موسی عرض کرد: پروردگارا! به چه جهت اُمّت محمد را بر سایر اُمّت‌ها فضیلت دادی؟

خدای متعال فرمود: به جهت ده خصلت. حضرت موسی عرض کرد: آن خصلت‌ها چیست؟ تا به بنی اسرائیل امر کنم انجام دهند.
خداوند فرمود آن ده خصلت عبارت است از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، جمعه، جماعت، قرآن، علم و عاشورا.

حضرت موسی عرض کرد: پروردگارا! عاشورا چیست؟ فرمود: گریه و تباکی و مرثیه و عزاداری بر مصیبت فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم. ای موسی! در آن زمان هیچ بنده‌ای نیست که بر عزای فرزند مصطفی گریه یا تباکی کند، مگر این‌که بهشت برای او حتمی است. و هیچ بنده‌ای نیست که مقداری از مالش را در محبت فرزند پیامبر انفاق کند به طعام یا غیر آن، مگر این‌که خداوند در دنیا هر دره‌می را به هفتاد درهم به او برکت دهد، و به فضل خدا وارد بهشت گردد و گناهانش آمرزیده شود. سوگند به عزّت و جلالم، هیچ مرد و زنی نیست که در روز عاشورا یا غیر آن [برای عزای امام حسین علیه السلام] قطره‌ای اشک بریزد مگر این‌که برای او ثواب صد شهید نوشته شود.^۱

روزی مثل روز امام حسین علیه السلام نیست

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که فرمود: «روزی امام حسین علیه السلام بر امام حسن علیه السلام وارد شد، وقتی چشم وی بر برادر افتاد، گریست! امام حسن علیه السلام فرمود: ای اباعبدالله! چه چیز باعث گریه تو شد؟ گفت: گریه من برای مصائب و گرفتاری است که به تومی رسد.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸، ح ۱۴؛ مجمع البحرین، ج ۳، واژه عَشْر، ص ۴۰۵.

امام حسن علیه السلام فرمود: آن چه به من می رسد زهری است که به من می دهند، ولی، «لَا يَوْمَ كَيْفُومِكَ»؛ روزی چون روز تو نیست، هزاران نفر به سوی تو می آیند، همه مدّعی آن می باشند که از امت جدّ تو هستند، و خود را مسلمان می نامند و بر قتل و ریختن خون تو اجتماع می کنند، و بر هتک حرمت و اسارت اهل بیت تو، و غارت خیام تو همدست می شوند، و در این هنگام از آسمان بر بنی امیه لعنت فرود آید، و آسمان خون بارد، و هر چیز بر تو بگرید، حتّی وحوش در بیابان و ماهی در دریا.^۱

گریه بر امام حسین علیه السلام عبادت است

از عمل و رفتار و گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام استفاده می شود که گریه بر سیدالشهدا علیه السلام از عبادات بسیار با ارزش و از وسایل تقرب به خدا، و موجب آمرزش گناهان است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و همه معصومین علیهم السلام در عصر و زمان خود مصائب امام حسین علیه السلام را یاد کرده و گریه کرده اند، و بدیهی است هر عمل مذهبی را که مسلمانان به عنوان واجب یا مستحب، انجام می دهند، منشأ و سرچشمه آن عمل، سیره و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است، که خود انجام داده و به مسلمانان نیز دستور دادند که همانند خودشان انجام دهند، یعنی همان گونه که مثلاً نمازهای واجب و مستحب را بجا آوردند، گریه و عزاداری بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام را انجام داده و به مسلمانان نیز دستور انجام آنها را دادند.

حتی اینکه ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «چنانچه کسی به جهت ستمی که به ما شده محزون باشد نفّس کشیدنش ثواب تسبیح دارد، و اندوه او برای ما عبادت است، و مخفی داشتن اسرار ما جهاد در راه

خداست»؛ سپس فرمود: «لازم است این حدیث با آب طلا نوشته شود»؛ «نَفْسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنَا تَسْبِيحٌ، وَ هَمُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ، وَ كَيْثَمَانُ سِرِّنا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ ثُمَّ قَالَ: «يَجِبُ أَنْ يَكْتَبَ هَذَا الْحَدِيثُ بِالذَّهَبِ»^۱. بنابراین گریه و عزاداری بر امام حسین علیه السلام جزء برنامه‌های دینی مسلمانان، و از اعمال مستحبه و عبادتی مستقل است، و اجرو ثواب و آثار مخصوص به خود را دارد. همان‌گونه که توبه اثر مخصوص به خود را دارد.

عزاداری و گریه بر امام حسین علیه السلام

وظیفه همه مسلمانان است

طبق آیات قرآن کریم و روایات وارده از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، وظیفه عموم مسلمانان است. با هر مذهب و مسلکی. که برای حضرت سید الشهداء ابا عبدالله الحسین علیه السلام عزاداری و گریه کنند و لاقل محزون و خود را شبیه گریه کنندگان قرار دهند. حقیر به برخی از آیات و روایات اشاره می‌کنم.

اول: خداوند سبحان خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ (شوری / ۲۲) «ای پیامبر! بگواز شما [در برابر ابلاغ رسالت] هیچ پاداشی نمی‌خواهم جز دوستی اهل بیت».

طبق این آیه مبارکه بر همه مسلمانان است که اهل بیت علیهم السلام را دوست داشته باشند و لازمه دوستی و نشان محبت آن است که هنگام حزن آنها محزون و هنگام شادی آنان شاد باشند، در ایام مصائب آن بزرگواران، خصوصاً در مصیبات کربلا و سیدالشهدا علیه السلام گریان و بر سر و سینه زنند، همان‌گونه که اگر برای دوست عزیز خود پیش‌آمدی ناگوار رخ دهد، عمل می‌کنند.

حضرت یعقوب علیه السلام به خاطر محبتی که به فرزندش حضرت یوسف علیه السلام داشت

به قدری گریه کرد که نابینا شد. ﴿وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾. (یوسف / ۸۴)

ابن کثیر در تفسیرش - که از معتبرترین کتابهای تفسیر در نزد اهل تسنن است - ذیل آیه ﴿ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا﴾ گفته است: حضرت یعقوب (علیه السلام) از بسیاری گریه نابینا شد. «وَكَانَ قَدْ عَمِيَ مِنْ كَثَرَةِ الْبُكَاءِ».

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سبب علاقه و محبتی که به برخی از یارانش داشت و آنها در جنگ صفین شهید شده بودند، در حالی که خطبه ایراد می کرد، از آنان یاد نمود و در همان حال دست به محاسن شریف خود گرفت و زمانی طولانی اشک ریخت و گریه کرد.

قال (علیه السلام): «أَيْنَ الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَمَضُوا عَلَى الْحَقِّ أَيْنَ عَمَّارٍ وَأَيْنَ ابْنِ التَّيْهَانِ وَأَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَأَيْنَ نَظَرَاوَهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَةِ وَأُبْرِدَ بِرُءُوسِهِمْ إِلَى الْفُجْرَةِ. قَالَ ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ فَأَطَالَ الْبُكَاءَ...»^۱؛ «کجایند آن برادرانم که راه را به حقیقت طی کردند، و براساس حق از دنیا گذشتند؟ عَمَّار، ابن تیهان، و ذوالشهادتین کجایند؟ سایر برادرانشان که مانند آنها بودند، کجایند؟ که بر شهادت پیمان بستند و سرهای پاکشان برای تبهکاران فرستاده شد».

مؤلف: آیا مقام شهدای کربلا بیشتر و برتر از شهدای صفین نبود؟ آیا اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در میان ما بود، بیش از آنچه بر یاران شهید خود گریه کرد، بر شهدای کربلا گریه نمی کرد؟

دوم: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ﴾ (احزاب / ۲۱)؛ «یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد».

این آیه شریفه به همه مسلمانان می‌گوید، هرکس به خدا و روز قیامت امیدوار است، در اعمال و رفتارش به پیامبر (صلی الله علیه و آله) تأسی می‌کند و همانند آن حضرت عمل می‌نماید و یکی از اعمال پیامبر (صلی الله علیه و آله) این بود که به هر مناسبتی بر امام حسین (علیه السلام) گریه می‌کرد، حتی روز ولادت آن حضرت، از شهادتش خبر داد و اشک ریخت.

نیز اهل تسنن در کتاب‌های معتبر خود روایات بسیاری درباره گریه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر حسین (علیه السلام) نقل کرده‌اند، که برخی از آنها را در همین رساله آورده‌ام.

بر این اساس، هر فرد مسلمان - شیعه یا سنی - چنانچه به خدا و روز قیامت امیدوار است، باید رفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) را الگو قرار دهد و در عزاداری و گریه بر سیدالشهداء (علیه السلام) به پیامبر (صلی الله علیه و آله) تأسی کند، و نیت و غرضش اقتدا و همراهی با آن حضرت باشد.

سوم: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مناسبت‌های متعدد و با عباراتی گوناگون مسلمانان را مخاطب قرار داد و فرمود:

«همانا من دو چیز گرانبها و ارزشمند در میان شما بر جای می‌گذارم، که اگر به آن دو تمسک کنید بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد، [اول:] کتاب خدا، [دوم:] عترتم «اهل بیت» و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند»؛ «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمُ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، كِتَابُ اللَّهِ وَ عِزَّتِي؛ اهل بیتی و اِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»^۱.

مؤلف: طبق این حدیث شریف که شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند، گفتار و رفتار اهل بیت (علیهم السلام) همانند قرآن کریم حجت است و بر همه مسلمانان، تا روز قیامت واجب است از آن بزرگواران پیروی و تبعیت کنند و از جمله گفتار و رفتارشان تأکید بر عزاداری و گریه بر سیدالشهداء (علیه السلام) است و خود نیز گریه کردند و مجلس عزای برقرار نمودند. بر این

۱. جامع احادیث الشیعه مرحوم آیه الله العظمی بروجردی (رحمه الله)، ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص ۳۲.

اساس، وظیفه همه مسلمانان است که در عزاداری بر امام حسین علیه السلام از اهل بیت علیهم السلام پیروی کنند و این عبادت را نیز مانند سایر عبادات قربۀ الی الله انجام دهند.

یادآوری: بدیهی است که گریه و عزاداری پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام به منظور بهشت رفتن، یا بخشش گناهان، یا برآمدن حاجات و امثال این امور نبوده است، لذا بر مؤمنین ایدهم الله تعالی است که هدف و غرضشان رضای خدا و تقرب الی الله و پیروی و تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام باشد، هرچند ضمن عزاداری، دعا نیز می شود و امید است حاجات برآورده شود، و البته که آمرزش نیز حاصل گردد، زیرا خداوند سبحان وعده داده و فرموده است: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ (هود / ۱۱۴)؛ «یقیناً نیکی ها بدی ها را از میان می برد».

چهارم: گریه و جاری شدن اشک نشان رقت قلب است، و خشکی چشم و گریه نکردن علامت شقاوت و سخت دلی است و خداوند سبحان از دل سخت و شقاوت قلوب مذمت فرموده است. ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ (بقره / ۷۴)؛ «سپس دل های شما بعد از آن، سخت شد، مانند سنگ یا سخت تر».

نیز پیامبر صلی الله علیه و آله به اباذر فرمود: «ای اباذر! کسی که توان گریه دارد، باید گریه کند و کسی که توان گریه ندارد قلبش را محزون دارد و خود را به حالت گریه کننده ها درآورد، یقیناً دل سخت، از رحمت خدا دور است، ولی شما متوجه نیستید؛ «يَا ابَاذِرُ! مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَبْكِيَ فَلْيَبْكِ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيُشْعِرْ قَلْبَهُ الْحُزْنَ وَلْيَبْكُ، إِنَّ الْقَلْبَ الْقَاسِيَ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»^۱.

و همان حضرت فرمود: «از نشانه های شقاوت خشکی چشم و سختی دل است»؛ «مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعُيُونِ وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ»^۲.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۸۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۳۰، ح ۱.

مؤلف: روایات در مدح گریه و مذمت خشکی چشم بسیار است.^۱

در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز روایاتی نقل شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مواردی گریه کرد، در فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد، هنگام عیادت از سعد بن عبادہ گریه کرد، به زیارت قبر مادرش رفت و کنار قبر مادرش گریه کرد و همراهانش را نیز گریانند، وقتی خبر شهادت جعفر طیار رسید گریه کرد و در همان دو کتاب است که صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) گریه کردند، فاطمه زهرا (علیها السلام) گریه کرد.^۲

از آنچه نقل کردم معلوم شد که گریه و رقت قلب از صفات پسندیده و محبوب خداوند سبحان است، و چه بهتر که گریه و رقت قلب در عزای سید الشهداء (علیه السلام) و اصحاب آن حضرت باشد، همان گونه که امام سجاد (علیه السلام) پس از واقعه کربلا تا پایان عمر گریه کرد، و در زیارت ناحیه مقدسه است که حضرت حجت خطاب به جدش، سید الشهداء (علیه السلام) گفته است: «اگر نبودم یاریت کنم، اکنون هر صبح و شام برایت ناله می‌کنم و به جای اشک خون گریه می‌کنم».

بلکه چه نیکوتر که بر مصائب و مظلومیت همه معصومین (علیهم السلام) عزاداری و اشک بریزیم همان گونه که در دعای ندبه وارد شده: «فَعَلَى الْأَعْطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ آلِهِمَا فَلْيُنِكَ الْبَاكُونَ وَ إِيَّاهُمْ فَلْيَنْدُبِ النَّادِبُونَ وَ لِيُمَثِّلَهُمْ فَلْيَتَذَرِفِ الدُّمُوعُ وَ لِيُصْرِخِ الصَّارِخُونَ وَ يَضْجُ الصَّاجُونَ وَ يَعِجُّ الْعَاجُونَ» (پس باید بر اهل بیت پاک محمد و علی (علیه السلام) گریه کرد و ندبه سرداد و برای چنین عزیزانی باید اشک‌ها جاری شود و همه زاری و شیون کنند و ناله‌های جانسوز برکشند).

۱. به سفینه البحار، ماده بکی، و بحار، ج ۹۳، ص ۳۲۸ مراجعه شود.

چشم گریان چشمه فیض خداست	گریه بر هر درد بی درمان دواست
میل بنده جانب زاری کند	چون خدا خواهد که غفاری کند
وی همایون دل که او بریان بود	حبذا چشمی که او گریان بود
دل شود مرآت حسن لایزال	گریه بزدايد ز دل زنگ ملال

۲. روایات را در کتاب «روزهای مدینه، ص ۳۳۳ تا ۳۴۰» آورده‌ام.

و در دعا می خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَ عَيْنٍ لَا تَدْمَعُ»^۱
 «خدایا! به تو پناه می برم از دلی که خاشع نباشد و چشمی که اشکش جاری نشود». نیز در روایتی آمده است که: «بلال بعد از رحلت پیامبر (ص) اذان نگفت، تا اینکه مردم از او تقاضا کردند یکبار دیگر مثل زمان پیامبر (ص) اذان بگوید: بلال شروع به اذان گفتن کرد و هنگامی که گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» صدای گریه مرد و زن مدینه بلند شد و مانند روز رحلت پیامبر (ص) ضجه زدند و گریه سردادند. بلال به مردم گفت: «شما را مژده می دهم که هر چشمی بر رسول خدا (ص) بگرید، آتش آن چشم را مس نمی کند و نمی سوزاند»؛ «قَالَ أَبَشِّرْكُمْ أَنَّهُ لَا تَمُوتُ النَّارُ عَيْنًا بَكَتَ عَلَى النَّبِيِّ (ص)»^۲.

پنجم: گریه و عزاداری بر سید الشهداء (ع) عبادتی است که هیچ عبادتی به پایه آن نمی رسد، آثار و برکاتی دارد که هیچ عمل خیری به درجه آن نمی رسد، فوائد و نتیجه هایی از مجالس عزای سید الشهداء (ع) عاید مسلمانان و عالم اسلام شده و می شود که از عزاداری سایر معصومین (ع) چنین نشده و نمی شود.

هاله ای بر چهره از نور خدا دارد حسین (ع) جلوه هر پنج تن آل عبا دارد حسین (ع)
 آشنای عشق را بی آشنا خواندن خطاست در غریبی هم هزاران آشنا دارد حسین (ع)
 و گریه ها و روضه های حضرت زینب (ع) در کربلا دوست و دشمن را گریانند و گروه توابون را به وجود آورد، خطبه ها و گریه های اهل بیت در کوفه مقدمه قیام سلیمان صرد و مختار و برافراشته شدن پرچم «یا لثاراتِ الْحُسَيْنِ (ع)» شد. و در پی آن قتله شهدای کربلا نابود شدند.^۳

۱. بحار الأنوار ج ۹۸ ص ۳۱۴.

۲. روایت را تلخیص نمودم، کامل آن را در کتاب «روزهای مدینه، ص ۳۳۹» به نقل از کتاب «التاریخ القوم» آورده ام.

۳. فوائد طبی گریه خصوصاً برای اطفال:

گریه‌ها و عزاداری‌ها باعث نهضت‌ها و انقلاب‌ها گردید و تا دوره خودمان که دیدیم همان حسین‌گوها انقلاب ایران را به رهبری امام خمینی علیه السلام به ثمر رساندند، و سپس هشت سال دفاع مقدس را با استقامت پشت سر گذاشته و سربلند از عهده برآمدند.

شرایط قبولی گریه و عزاداری را رعایت کنیم

همان‌گونه که عبادات دیگر شرایطی دارد و قبولی آنها منوط به رعایت آن شرایط است، گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام نیز چنین است و در این جهت با سایر عبادات فرقی ندارد. (شرایط آن از قبیل خلوص و بی‌ریایی و ایمان و تقوا است که ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ (مائده / ۲۷)؛ «خدا، تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد».

مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمته الله فرموده است:

«چقدر شایسته و لازم است: سلسله جلیله اهل منبر و ذاکرین مصیبت سید مظلومان را که دامن همّت بر کمر زدند و پرچم تعظیم شعائر الله را بر دوش کشیدند... ملتفت باشند که این عبادت مانند سایر عبادات است و این عمل آنگاه عبادت شود که در هنگام به جای آوردن، جز رضای خداوند و خوشنودی رسول خدا و ائمه

⇒

علاوه بر فوائد معنوی که برای گریه از خوف خدا، یا برای امور آخرت، یا به منظور اظهار علاقه و محبت نسبت به اولیای خدا می‌باشد، گریه دارای فوائد بسیار خوب جسمانی نیز می‌باشد. خصوصاً گریه اطفال. امام صادق علیه السلام فرموده است: در «بینی اطفال رطوبتی است که اگر در آنها باقی بماند، به بیماریهای بزرگ مبتلا می‌شوند و با گریه و ریزش اشک آن رطوبت‌ها از سرشان خارج می‌شود و بدن‌ها و چشمانشان صحیح و سالم می‌ماند. لذا هنگامی که طفل گریه می‌کند نباید پدر و مادر او را از گریه بازدارند و باید بدانند که گریستن به نفع کودک و باعث سلامت اوست».

«اعْرِفْ يَا مُفَضَّلُ مَا لِلْأَطْفَالِ فِي الْبُكَاءِ مِنَ الْمُنْفَعَةِ وَ اعْلَمْ أَنَّ فِي أَدْمَعَةِ الْأَطْفَالِ رُطُوبَةً إِنْ بَقِيََتْ فِيهَا أَخَذَتْ عَلَيْهِمْ أَخْذًا جَلِيلَةً وَ عَلَاءَ عَظِيمَةً مِنْ ذَهَابِ الْبَصَرِ وَ غَيْرِهِ وَ الْبُكَاءُ يَسِيلُ تِلْكَ الرُّطُوبَةَ مِنْ رُءُوسِهِمْ فَيَقْبِضُهُمْ ذَلِكَ الصِّحَّةَ فِي أَبْدَانِهِمْ وَ السَّلَامَةَ فِي أَبْصَارِهِمْ...».

هدی (علیه السلام) غرض و مقصدی در نظر نباشد و از مفاسدی که بر این کار بزرگ طاری و ساری شده در حذر باشند که مبدا العیاذ بالله اقدام کنند در این عبادت عظیم برای تحصیل مال یا جاه، یا مبتلا شوند به دروغ گفتن و افترا بستن بر خدای تعالی و بر حجج طاهره و علمای اعلام و غنا خواندن...».

همچنین فرموده است:

«شایسته است که شیعیان عموماً و ذاکرین خصوصاً، ملتفت شده، که در این سوگواری و عزاداری بر وجهی سلوک کنند که زبان نواصب دراز نشود و اختصار بر واجبات و مستحبات کرده، از استعمال محرمات احتراز نمایند و شیطان را در این عبادت بزرگ که اعظم شعائر الله است راه ندهند و از معاصی کثیره که روح عبادت را می برد، پرهیزند خصوصاً ریا و کذب...»^۱.

مؤلف: «با توجه به آنچه به طور اشاره بیان شد، شایسته است که انسان عاقلانه فکر و کار کند، عاقلانه و عالمانه بگوید و بنویسد، چه نیکو و پسندیده است که دانشمندان راه حل ارائه دهند، با تذکر و ارشاد، اشتباهات و لغزش ها را به حداقل برسانند، برای هر چه بهتر برگزار شدن عزاداری ها کوشش کنند و فواید عظیم گریه و عزاداری را به طوری که مناسب هدف، شأن و عظمت سیدالشهدا (علیه السلام) است بازگو کنند، هدف والا و مقصد عالی آن حضرت را تبیین و برای جامعه روشن سازند تا نتیجه ای که لازم است، از مجالس سیدالشهدا (علیه السلام) گرفته شود.»

لباس سیاه در عزای سیدالشهدا (علیه السلام)

پوشیدن لباس سیاه فی نفسه مکروه است، ولی در عزای سیدالشهدا و سایر

۱. منتهی الآمال، باب پنجم، در تاریخ امام حسین (علیه السلام)، نصح و تحذیر. و در صفحات بعد نیز ضمن بیان آداب عزاداری مطالب دیگری از ایشان نقل می کنم. ان شاء الله.

معصومین (علیه السلام) نه تنها مکروه نیست، بلکه رجحان دارد، چون از مصادیق شعائر مذهبی و دینی و نشانه حزن و همدردی با اهل بیت (علیه السلام) است، به علاوه اظهار تولّی و تبری نیز می باشد، و نقل شده که پس از شهادت سیدالشهدا (علیه السلام) زنان بنی هاشم لباس سیاه و خشن پوشیدند و خود را از گرما و سرما حفظ نمی کردند، و امام سجاد (علیه السلام) برای آنان که در حال ماتم بودند غذا آماده می کرد.^۱

ثواب گریه بر امام حسین (علیه السلام) در کلمات معصومین (علیه السلام)^۲

۱. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) داستان شهید شدن امام حسین (علیه السلام) و محنت هایی را که بر آن جناب وارد می شود، به دخترش فاطمه (علیه السلام) خبر داد، حضرت فاطمه (علیه السلام) گریه شدیدی کرد و عرض کرد: پدر جان! آن واقعه در چه زمانی است؟
فرمود: در زمانی که من و تو و علی نیستیم.

گریه حضرت فاطمه (علیه السلام) شدیدتر شد و عرض کرد: پدر جان! پس چه کسی برای او گریه و عزاداری می کند؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«ای فاطمه! زنان اُمّت من برای زنان اهل بیتم و مردان آنان برای مردان اهل بیتم گریه می کنند. و نسلی بعد از نسل، هر ساله مراسم عزاداری برپا

۱. قال السبزوای فی مذهب الاحکام (ج ۵، ص ۳۴۸). یعد نقل ما دلّ علی کراهة لبس السّواد. قال فی الحدائق: لا یبعد استثناء لبس السّواد فی مأتم الحسین (علیه السلام) من هذه الاخبار لما استفاضت به الأخبار من الأمر باظهار شعائر الأحزان، ویشهد له تقریر الامام (علیه السلام) ففی خبر عمرو بن علی بن الحسین (علیه السلام) قال: لما قتل الحسین بن علی (علیه السلام) لبس نساء بنی هاشم السّواد والمسوح وكنّ لا یشتکین من حرّ ولا برد، وكان علی بن الحسین (علیه السلام) یعمل لهنّ الطعام للمأتم. (وسائل الشیعه، چاپ آل البيت، ج ۳، ص ۲۳۸، باب ۶۷، ابواب الدفن، ح ۱۰).

۲. تنها در وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۶۶، ص ۳۹۱ تا ۳۹۹، بیست روایت در استحباب گریه بر سیدالشهدا و مصائب اهل بیت (علیه السلام) آمده است.

ضمناً ممکن است برخی روایات که در این بخش آورده ام از حیث سند مخدوش باشد ولی در جمع تواتر معنوی دارند، به علاوه محل نقل آنها را بازگو کرده ام.

می‌کنند، و چون روز قیامت شود، توزن‌ها را و من‌مردها را شفاعت می‌کنیم، و هر کس که بر مصیبت‌های حسین (علیه السلام) گریه کرده باشد، دستش را گرفته و او را داخل بهشت می‌بریم. ای فاطمه! هر چشمی روز قیامت گریان است مگر چشمی که بر مصائب حسین (علیه السلام) گریه کند که او به نعمت‌های بهشتی خندان و شادمان خواهد بود.^۱

۲. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) حسین (علیه السلام) را نگریست و فرمود: «یا عَبْرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ؛ ای مایه اشک ریختن هر مؤمن.»

حسین (علیه السلام) عرض کرد: آیا من چنین هستم؟
علی (علیه السلام) فرمود: آری، ای پسر من!^۲

۳. از امام حسین (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ، لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ؛» «من کشته شده اشک هستم، هیچ مؤمنی مرا یاد نکند مگر این که از چشمش اشک جاری شود.»^۳

۴. هیچ‌گاه حسین (علیه السلام) در محضر امام صادق (علیه السلام) یاد نشد، که امام صادق (علیه السلام) آن روز تا شب لبخند بزند، و می‌فرمود: «أَلْحُسَيْنُ عَبْرَةٌ كُلِّ مُؤْمِنٍ.» «حسین (علیه السلام) مایه اشک ریختن هر مؤمن است.»^۴

أُمِرُّ عَلَى جَدِّ الْحُسَيْنِ فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةُ يَا أَعْظَمًا لَزَلْتُ مِنْ وَطْفَاءٍ^۶ سَاكِبَةٍ^۷ رَوِيَّةٍ

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۲، ح ۳۷.

۲. کامل الزیارات.

۳. همان.

۴. عَبْرَةٌ، از واژه عَبَّرَ به معنای اشک و اندوه و پند گرفتن است.

۵. کامل الزیارات.

۶. وَطْفَاءٌ: از واژه (وَطَفَ) ابری که به زمین نزدیک و پرباران است.

۷. (ساکب): از واژه (سَكَبَ) آبی است که پی در پی جریان دارد.



ثواب گریه بر امام حسین علیه السلام در کلمات معصومین علیهم السلام

وَإِذَا مَرَرْتَ بِقَبْرِهِ فَاطْلُبْ بِهِ وَقِفِ الْمَطِيَّةَ^۱ وَأُنْكِ الْمَطَهَّرَ لِلْمَطَهَّرِ وَالْمُطَهَّرَةَ النَّفْسَ^۲
كَبْكَاءٍ مُعْوَلَةٍ^۳ أَتَتْ يَوْمًا لِوَاحِدِهَا الْمَمِيَّةُ^۳

ای رهگذر! به قبر حسین بن علی گذر کن و پیام دوستان و عاشقان آن حضرت را به او برسان.

ای رهگذر! پیام دوستان و علاقه‌مندان حسین را به استخوان‌های مقدس و پاکش برسان و بگو:

ای استخوان‌ها! شما دائما با اشک چشم دوستان حسین سیراب هستید، اشک‌ها می‌ریزد و شما را سیراب می‌کند.

اگر روزی شما را از آب منع کردند، اگر حسین را با لب تشنه سربردند، شیعیان، دائما اشک خود را نثار شما می‌کنند.

ای گذرکننده، اگر به قبر حسین گذر کردی، تنها به رساندن پیام اکتفا مکن، بلکه در کنار قبر آن حضرت توقف کن، مرکب را نگهدار، خیلی هم نگهدار، توقف کن و مصائب حسین را یاد نما و اشک بریز، اشک بریز و اشک بریز، نه مثل یک انسان عادی، بلکه مثل آن زنی که تنها یک فرزند داشته و آن فرزند را از دست داده است، چنین زنی چگونه در مرگ تک‌فرزندش اشک می‌ریزد، تو هم برای حسین علیه السلام مثل آن زن، اشک بریز، اشک بریز، برای آن پاک، فرزند پدری پاک، فرزند مادری پاک.

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

۱. (مطیة): از واژه (مَطَوٌّ) مرکب سواری است.

۲. (مُعْوَلَة): از واژه (عَوَّلَ) شیون و گریه و زاری است و مقصود از (مُعْوَلَة) در این شعر، زنی است که با صدای بلند گریه و شیون می‌کند، برای مرگ تنها یک فرزند که داشته است.

۳. اشعار از سید حمیری است که در محضر امام صادق علیه السلام خوانده است.

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
کین صبح تیره باز دمید از کجا کز او
کار جهان و خلق جهان جمله در هم است
گویا طلوع می‌کند از مغرب آفتاب
کاشوب در تمامی ذرات عالم است
گر خوانمش قیامت کبرا بعید نیست
این رستخیز عام که نامش محرم است
در بارگاه قدس که جای ملال نیست
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند
گویا عزای اشرف اولاد آدم است

روز اول ماه محرم

۵. ریان فرزند شیب گوید: «روز اول محرم خدمت حضرت رضا (علیه السلام) رسیدم، به من فرمود: پسر شیب! آیا روزه‌داری؟ عرض کردم: نه، فرمود: این روزی است که زکریا به درگاه پروردگار خود دعا کرد و گفت:

﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ (آل عمران / ۳۸)؛

«پروردگارا مرا از سوی خود ذریه‌ای پاک ببخش، که همانا توشنونده دعایی.»

خداوند متعال دعای او را مستجاب کرد و به ملائکه فرمود: تا زکریا را در حالی که در محراب مشغول نماز بود ندا کردند که خداوند تورا به یحیی بشارت می‌دهد.

پس هر کس این روز را روزه بدارد و خدای را بخواند، او را اجابت کند، چنان که دعای زکریا را مستجاب کرد.

آنگاه فرمود:

ای پسر شیبیب! محرم ماهی است که مردم جاهلیت در گذشته همواره حرمت آن را نگاه می داشتند و به خاطر احترامش ستم و جنگ را در آن حرام می دانستند، اما این امت نه حرمت ماه و نه حرمت پیامبر خود را نگاه داشتند، و در این ماه ذریه او را کشتند، زنانش را اسیر کردند، و اثاث او را به غارت بردند، خداوند هرگز آنان را نیامرزد.^۱

ای پسر شیبیب! اگر می خواهی برای چیزی گریه کنی برای حسین بن علی علیه السلام گریه کن، زیرا او را مانند گوسفند ذبح کردند و هیجده مرد از خاندانش با او کشته شدند که در روی زمین مانند آنان نبود. برای کشته شدن او هفت آسمان و زمین گریستند، و چهار هزار فرشته برای یاری او به زمین آمدند، چون او را کشته یافتند پیوسته نزد قبر آن حضرت تا هنگام ظهور حضرت قائم آشفته موی و گردآلود بمانند، پس، از یاران او خواهند بود، و شعار آنان «یا لثارات الحسین» است (ای انتقام گیرندگان خون حسین علیه السلام بپا خیزید). ای پسر شیبیب! پدرم از پدرش از جدش حدیث کرد که چون جدم حسین علیه السلام کشته شد از آسمان خون و خاک سرخ بارید.

ای پسر شیبیب! اگر بر حسین علیه السلام گریه کنی چندان که اشک تو بر گونه هایت روان گردد، خداوند هر گناهی که کرده باشی؛ کوچک یا بزرگ، اندک یا بسیار بیامرزد.^۲

ای پسر شیبیب! اگر دوست داری که خداوند متعال را ملاقات کنی در حالی که گناهی بر تو نباشد، حضرت حسین علیه السلام را زیارت کن.

۱. يٰۤاَيُّهَا شَيْبِيبُ! اِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لِّشَيْءٍ فَاَنْبَلِكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يَذْبَحُ الْكَبْشُ، وَ قُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَّةٌ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ شَيْهُونَ. وَلَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَنَحْنُ لِقَتْلِهِ، وَلَقَدْ نَزَلَ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ لِنَصْرِهِ فَوَجَدُوهُ قَدْ قُتِلَ، فَهُمْ عِنْدَ قَبْرِهِ شَعْتُ غَيْرِي إِلَى أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ عليه السلام فَيَكُونُونَ مِنْ أَنْصَارِهِ، وَشَعَارُهُمْ يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ عليه السلام.

۲. اِنْ بَكَيتَ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعُكَ عَلَى خَدَيْكَ غَفَرُ اللَّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتَهُ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا. قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا.

ای پسر شیبیب! اگر دوست داری که در غرفه‌های بهشتی همنشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خاندانش باشی، کشندگان حضرت حسین علیه السلام را لعنت کن.

ای پسر شیبیب! اگر می‌خواهی که ثوابت مانند ثواب کسانی باشد که با حضرت حسین علیه السلام شهید شدند هرگاه یاد او کنی بگو: «یا لیتنی کنت معهم فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا»؛ «کاش با آنها بودم و به رستگاری بزرگ نائل می‌شدم».

ای پسر شیبیب! اگر دوست داری که در درجات بالای بهشت با ما باشی، برای اندوه ما اندوهناک و از شادی ما شادمان باش، و بر توباد ولایت و دوستی ما، که اگر مردی سنگی را دوست بدارد خدا او را در روز قیامت با آن سنگ محشور گرداند.^۱

ایام محرم و مجلس عزای نزد امام رضا علیه السلام

۶. دِعْبِلُ خُزَاعِی گفت: در ایام محرم در خراسان خدمت حضرت رضا علیه السلام رفتم، دیدم آن حضرت بسیار محزون و اندوهناک نشسته و اصحابش در حضور آن حضرت بودند، وقتی مرا دید، فرمود: «مَرْحَبًا بِكَ يَا دِعْبِلُ، مَرْحَبًا بِنَاصِرِنَا بِیَدِهِ وَ لِسَانِهِ»؛ «آفرین بر تو، خوش آمدی ای دعبل، آفرین به یاور ما با دست و زبانش».

سپس فرمود: ای دعبل! دوست دارم اشعاری بخوانی، زیرا این ایام، روزهای حزن و اندوه ما اهل بیت است و روزهای شادی دشمنان ما، به خصوص بنی‌امیه است. ای دعبل! کسی که برای مصائب ما گریه کند و دیگران را گرچه یک نفر باشد بگریاند، پاداشش بر خداست.

ای دعبل! کسی که چشمانش برای ما اشک بریزد، و برای مصائب ما که از جانب دشمن به ما رسیده بگیرد، خداوند در قیامت او را با ما و در صف ما محشور گرداند. ای دعبل! کسی که برای مصائب جدّم حسین علیه السلام گریه کند، خداوند گناهانش را بیامزد.

۱. امالی صدوق، مجلس بیست و هفتم، ح ۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، ص ۳۹۳ ب ۶۶.

سپس امام علیّه السلام برخاست و پرده‌ای آویزان کرد و اهل بیتش پشت پرده نشستند تا برای سیدالشهدا علیّه السلام گریه کنند، آنگاه به من فرمود:

ای دعبل! برای حسین مرثیه بخوان، تو تا زنده هستی، یاور و مدّاح ما می‌باشی. تا می‌توانی از یاری ما خودداری نکن. [دعبل گوید:] با این سخن امام علیّه السلام اشک من جاری شد و مقداری گریه کردم و این اشعار را خواندم:

أَفَاطِمُ لَوْ خَلَّتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا وَقَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِشَطِّ فُرَاتٍ
إِذَا لِلطَّمْتِ الْخَدَّ فَاطِمٌ عِنْدَهُ وَأَجْرِيَتْ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ
أَفَاطِمُ قَوْمِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَأَنْدُبِي نُجُومَ سَمَاوَاتٍ بِأَرْضِ فَلَاتٍ

ای فاطمه علیّه السلام! اگر گمان می‌کردی حسینت علیّه السلام به خاک افتاده، و با لب تشنه کنار نهر فرات شهید گشته است.

سیلی به صورت خود می‌زدی، و اشک چشمانت را بر صورتت جاری می‌کردی. ای فاطمه علیّه السلام! ای دختر بهترین انسان‌ها، برخیز و برای ستارگان آسمانی که در بیابان پهناور افتاده‌اند زاری کن...^۱

پیامبر ﷺ از شهادت حسین علیّه السلام خبر داد

۷. شیخ مفید رحمه الله در ارشاد نقل کرده که: امّ الفضل بر رسول خدا ﷺ وارد شد و گفت: یا رسول الله! دوش خوابی ناپسند دیدم! رسول خدا ﷺ فرمود: چیست؟ گفت: آن خوابی سخت ناخوش است. فرمود: چیست؟ گفت: دیدم گویی پاره‌ای از گوشت تن تو بریده و در دامن من نهاده شد. رسول خدا ﷺ فرمود: خوابی که دیدی خیر است، فاطمه علیّه السلام فرزندی آورد و او در دامن تربیت تو باشد. پس فاطمه علیّه السلام حسین علیّه السلام را آورد. امّ الفضل گفت: او در دامن من بود چنان که رسول خدا فرمود. پس روزی او را نزد رسول خدا ﷺ بردم، آنگاه نظرم به دیده او افتاد، دیدم اشک

می‌ریزد، گفتم: پدر و مادرم فدای تو یا رسول الله! تو را چه می‌شود؟ فرمود: جبرئیل نزد من آمد و خبر داد که امت من فرزند مرا می‌کشند و مشتی از تربت را که سرخ رنگ بود، برای من آورد.

۸. نیز نقل است که: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را بعد از تولدش گرفت و سپس در حالی که می‌گریست، وی را به صفیه دختر عبدالمطلب سپرد و فرمود: خداوند لعنت کند قومی را که کشنده تو باشند و این را سه بار تکرار فرمود. صفیه عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد! چه کسی او را می‌کشد؟ فرمود: گروه جفاکار از بنی‌امیه.

و در روایت دیگر است که: روزی امام حسین علیه السلام در دامن پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود و با آن حضرت بازی می‌کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را می‌خنداند. عایشه گفت: یا رسول الله! چقدر محبت شما به این طفل زیاد است؟!

حضرت فرمود: وای بر تو! چگونه او را دوست نداشته باشم در حالی که میوه دل من و نور چشمم می‌باشد، به راستی این امر حتمی است که به زودی امت من او را خواهند کشت و هر کس بعد از شهادتش او را زیارت کند، خداوند ثواب یک حج از حج‌های مرا برای او می‌نویسد، عایشه عرض کرد: یا رسول الله! یک حج از حج‌های شما؟! فرمودند: بلی، دو حج از حج‌های من، عایشه عرضه داشت: دو حج از حج‌های شما؟! فرمودند: بلی، و پیوسته عایشه تعجب می‌کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله بر تعداد حج‌ها افزودند تا به نود حج با عمره از حج‌ها و عمره‌های خودشان رساندند.^۱

مؤلف: ظاهراً تفاوت ثواب‌ها به خاطر تفاوت زائران باشد که در چه حدّ از معرفت نسبت به امام و با چه نیت و با چه پول و با چه کیفیت و در چه زمان و در چه مدّت به زیارت رفته و بروند؟

اندوه پیامبر ﷺ پس از ولادت حسین ﷺ

۹. هنگامی که مژده تولد سبط پیامبر اکرم به آن حضرت داده شد، بلافاصله به خانه دخترش فاطمه ﷺ شتافت، در حالی که قدم‌هایش را سنگین برمی‌داشت و غم و اندوه بر او چیره گشته بود، پس با صدایی گرفته و اندوهناک صدا زد: ای اسماء! پسر من نزد من بیاور.

اسماء، وی را به آن حضرت داد. پیامبر او را در آغوش گرفت و در حالی که می‌گریست بسیار او را می‌بوسید. اسماء پریشان شد و عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد از چه رو می‌گریی؟!

پیامبر ﷺ در حالی که چشمانش پر از اشک بود، به وی پاسخ داد: به خاطر این پسر من می‌گیرم.

اسماء حیرت زده شد و معنای کلام پیامبر ﷺ را متوجه نشد، لذا به حضرت عرض کرد: این پسر، تازه به دنیا آمده است، پیامبر ﷺ با صدایی آمیخته به غم و اندوه، فرمود: گروه جفاکار بعد از من او را می‌کشند، خداوند شفاعتم را از آنان دور سازد... سپس با اندوه برخاست و محرمانه به اسماء فرمود: این خبر را به فاطمه ﷺ مده، چرا که وی تازه زایمان کرده است.

«ثُمَّ قَالَ: يَا أَسْمَاءُ! لَا تُخْبِرِي فَاطِمَةَ بِهَذَا فَإِنَّهَا قَرِيبَةٌ عَهْدٍ بِوِلَادَتِهِ»^۱.

گریه پیامبر ﷺ بر سیدالشهدا ﷺ

۱۰. از امام صادق ﷺ نقل است که: پیامبر اکرم ﷺ در خانه ام‌سلمه بود و به او فرمود: کسی بر من وارد نشود، ام‌سلمه گوید: پس حسین ﷺ آمد و من نتوانستم جلوی او را بگیرم و نزد پیامبر ﷺ رفتم و من دنبال او وارد شدم، دیدم حسین ﷺ بر

سینه ایشان نشسته و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گردد و در دست او چیزی است که می‌گرداند؛
 آنگاه فرمود: ای ام سلمه! اینک جبرئیل مرا خبر می‌دهد که این فرزند کشته گردد و
 این تربت از محل شهادت اوست، آن را نزد خود نگاه دار وقتی خون شد، بدان که
 حبیب من حسین کشته شده است.

ام سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! از خدا بخواه این شر را از او دفع کند. فرمود:
 از خدا خواستم، اما به من وحی فرمود:

«او را به سبب شهادت درجه‌ای است، که هیچ یک از آفریدگان به آن نمی‌رسد.
 و او را شیعه‌ای است که شفاعت می‌کنند و شفاعت آنها پذیرفته می‌شود و مهدی از
 فرزندان حسین است؛ پس خوشا کسی که از دوستان حسین علیه السلام و شیعه او است،
 والله رستگاران در روز قیامت ایشانند».^۱

۱۱. نیز از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود:

«روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدن ما آمد پس طعامی نزد او آوردم و ام ایمن ظرفی
 خرما و کاسه‌ای از شیر و سرشیر به هدیه آورد، آن را نزد آن حضرت گذاشتیم، از آن
 بخورد و چون از خوردن دست کشید، برخاستم بردستش آب ریختم چون دست
 بشت روی و محاسن را به تری دست بمالید، و به مسجدی در کنار خانه به
 سجده رفت و بسیار گریست. آنگاه سر برداشت و هیچ کس از اهل بیت جرأت
 نکرد چیزی بپرسد، پس حسین علیه السلام برخاست و آهسته رفت تا برزانی آن حضرت
 نشست، پس سر او را به سینه چسبانید و چانه خویش بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله نهاد و
 گفت: ای پدر! از چه گریه می‌کنی؟ پیامبر فرمود: ای فرزند! من به شما نظر کردم و
 از دیدن شما مسرور شدم، چنان که پیش از آن این‌گونه شادمان نشده بودم، پس
 جبرئیل بر من فرود آمد و مرا خبر داد که شما کشته می‌شوید، و محلّ کشته شدن

پیامبر ﷺ فرزندش ابراهیم را فدای حسین ﷺ کرد ۵۶۳

شما از هم دور است. پس خدای را حمد کردم و خیر شما را از او خواستم. حسین ﷺ گفت: ای پدر! پس قبور ما را با این دوری و جدایی چه کسی زیارت می‌کند؟ و چه کسی به دیدن ما می‌آید؟ پیامبر فرمود: گروه‌هایی از امت من، که بدین زیارت، نیکی و ارتباط و دوستی مرا خواهند، و من هم در موقف به دیدن آنها روم و بازوهای آنها را بگیرم و از احوال و شداید موقف برهانم.^۱

۱۲. از امام باقر ﷺ نقل است که فرمود:

«هرگاه حسین ﷺ بر پیامبر ﷺ وارد می‌شد، او را به سوی خود می‌کشید، آنگاه به امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرمود: او را نگاه دار، سپس خم می‌شد و او را می‌بوسید و می‌گریست، حسین ﷺ عرض کرد: ای پدر! چرا گریه می‌کنی؟ پیامبر فرمود: ای فرزند! جای شمشیرها را در بدن تو می‌بوسم و گریه می‌کنم. عرض کرد: ای پدر! آیا من کشته می‌شوم؟ فرمود: بلی، سوگند به خدا که تو و پدرت و برادرت کشته می‌شوید. عرض کرد: ای پدر! جایی که کشته می‌شویم از یکدیگر جداست؟ فرمود: آری ای فرزند! عرض کرد: پس از امت تو، چه کسی ما را زیارت می‌کند؟ فرمود: زیارت نمی‌کند مرا و پدر و برادرت و تو را مگر صدیقان از امت من».^۲

پیامبر ﷺ فرزندش ابراهیم را فدای حسین ﷺ کرد

۱۳. از ابن عباس روایت است که گفت: نزد پیامبر ﷺ بودم در حالی که فرزندش ابراهیم بران چپش بود و حسین بن علی ﷺ بران راستش، و پیامبر گاهی این و گاه آن را می‌بوسید که جبرئیل با پیامی از پروردگار جهانیان فرود آمد و هنگامی که از نزد آن حضرت رفت، فرمود: جبرئیل از جانب پروردگارم نزد من آمد و به من گفت: ای محمد! پروردگارت به تو سلام می‌رساند و به تو می‌فرماید: هر دو را برای تو

۱. نفس المهموم، ثواب گریه بر حسین ﷺ، ح ۲۷.

۲. نفس المهموم، ثواب گریه بر حسین ﷺ، ح ۳۵.

نمی‌گذارم، پس یکی از آنها را فدای دیگری کن.

پس پیامبر به «ابراهیم» نگاه کرد و گریست، سپس فرمود: اگر ابراهیم بمیرد، غیر از من کسی بر او غمگین نمی‌شود، در حالی که مادر حسین، فاطمه و پدرش علی، پسر عموی من که از گوشت و خون من است. هرگاه حسین بمیرد، دخترم سوگوار می‌شود و عموزاده‌ام به سوگ می‌نشیند و من بر او غمناک می‌شوم و من سوگ خود را بر سوگ آن دو ترجیح می‌دهم، ای جبرئیل! ابراهیم گرفته شود، ابراهیم را فدای حسین کردم. پس سه روز بعد، ابراهیم درگذشت. و پیامبر (صلی الله علیه و آله) هرگاه حسین را می‌دید که به سایش می‌آید، او را می‌بوسید و بر سینه‌اش می‌فشرد و بر لبانش بوسه می‌زد و می‌فرمود: فدای کسی شوم که پسر ابراهیم را فدایش کردم.^۱

آزمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره سه چیز

۱۴. ابن قولویه از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است:

آن شب که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را به آسمان بردند به او خطاب شد: خدای تعالی تورا در سه چیز امتحان می‌کند تا صبر تورا بداند.

پیامبر عرضه داشت: پروردگارا! امر تورا گردن نهم و توان صبر ندارم مگر به توفیق تو، پس آن سه چیز کدام است؟

خطاب شد اولین آن‌ها: گرسنگی است، و این که اهل حاجت را بر خود و خاندان خود مقدم داری. عرض کرد: پذیرفتم ای پروردگارا! و پسندیدم و حکم تورا گردن نهادم، و توفیق و صبر از جانب تو است.

اما دومین آن: پس تکذیب و ترس شدید، و بذل جان در راه من، و جنگ با اهل

۱. زندگانی امام حسین (علیه السلام) تألیف: باقر شریف قرشی، مترجم، ج ۱، ص ۱۱۲، به نقل از تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۰۴.

کفر به مال و جان، و صبر بر آزاری که از آنها و از اهل نفاق به تو رسد، و رنج و زخم در جنگ. پیامبر عرضه داشت: پروردگارا! پذیرفتم و پسندیدم، و حکم تو را گردن نهادم، و توفیق و صبر از جانب تو است.

اما سؤم: پس آن چه خاندان تو را پس از تو رسد از قتل، اما برادرت پس دشنام شنود و درشتی و سرزنش بیند و محروم شود و سختی و ستم کشد و سرانجام به قتل رسد. عرض کرد: ای پروردگارا! تسلیم شدم و پذیرفتم، صبر و توفیق از توست.

اما دخترت... [و مصائب او را خبر داد، تا این که فرمود:] دو پسر آورد، یکی از آنها به خیانت و حيله کشته شود، و جامه های او را بر بایند، و طعن زند به خنجر، و این کارها را امت تو کنند. عرض کرد: پروردگارا! اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ، پذیرفتم و تسلیم شدم و صبر و توفیق از جانب تو است.

اما پسر دیگرش، پس امت تو او را به جهاد خوانند، آن گاه او را به زاری بکشند، و فرزندان و هر کس از خاندان که با او باشند، و حرم او را تاراج کنند، پس از من یاری جوید. و قضای من به شهادت او و کسانی که با او هستند گذشته است، و کشته شدن او بر اهل زمین حجت است، پس اهل آسمان ها و زمین ها بر او گریه کنند از جزع، و فرشتگانی که نصرت او را در نیافتند هم گریان باشند. آن گاه از صلب او مردی بیرون آورم و تو را به وسیله او یاری کنم، و شَبَح او نزد من زیر عرش است.^۱

گریه رسول خدا ﷺ بر مصائب اهل بیت علیهم السلام

۱۵. از ابن عباس نقل است که گفت: نزد رسول خدا ﷺ نشسته بودم حسن علیهما السلام آمد، پیامبر چون او را دید گریست و فرمود: نزد من بیا، نزد من بیا، پس حسن را بر زانوی راست بنشانید. آن گاه حسین علیهما السلام آمد، پیامبر چون او را نگریست، گریست و آنچه به حسن فرموده بود به او فرمود و او را بر زانوی چپ بنشانید، آن گاه فاطمه علیها السلام

۱. نفس المهموم، ثواب گریه بر حسین علیهما السلام، ح ۴۰.

آمد، او را هم که دید گریست و همان‌گونه فرمود و پیش روی بنشانید، آن‌گاه علی علیه السلام آمد و او را دید و گریه کرد و همان‌گونه فرمود و بر جانب راست نشانید. یاران آن حضرت گفتند: یا رسول الله! هیچ یک از این‌ها را ندیدی مگر این که گریستی، آیا میان آنان کسی نیست که از دیدن وی شادمان گردی؟

پیامبر فرمود: سوگند به آن که مرا به نبوت مبعوث کرد و بر همه مردم برگزید، بر روی زمین کسی نزد من محبوب‌تر از اینان نیست، و گریه من برای آن مصائبی است که پس از من به آنان برسد، و یاد آوردم آن چه با این فرزندم حسین علیه السلام مرتکب شوند، گویا او را می‌بینم به حرم و قبر من پناهنده است و کسی او را پناه ندهد و به زمینی که مقتل و مصرع او است رود و آن زمین کرب و بلاست، گروهی از مسلمانان او را یاری کنند که آنها بهترین شهدای امت من در روز قیامت باشند، گویا سوی او می‌نگرم که تیری به جانب او افکنده‌اند و از اسب به زیر افتاده است و او را مظلومانه، مانند گوسفند سربزند. [ابن عباس گوید] آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله ناله برآورد و گریست و آنها را که برگرد او بودند بگریانید و فریاد آنان بلند شد. پس برخاست و فرمود: خدایا! به تو شکایت می‌کنم از آن چه براهل بیت من از امت من واقع می‌شود.^۱

پیامبر صلی الله علیه و آله خاک کربلا را به امّ سلمه داد

۱۶. از امّ سلمه نقل است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله شبی از نزد ما بیرون رفت و غیبت آن حضرت طول کشید، آن‌گاه ژولیده موی و گردآلود آمد و مشت او بسته بود، عرض کردم: یا رسول الله! چه می‌شود که تو را ژولیده موی و گردآلود می‌بینم؟ فرمود: در این شبانگاه مرا به موضعی از عراق بردند که آن را کربلا گویند، و در آن جا کشتارگاه فرزندم حسین و جماعتی از فرزندان و اهل بیت مرا به من نشان دادند، و از خون‌های آنان برداشتم و اکنون در دست من است، و دست بگشود و

۱. نفس المهموم، ح ۳۸، از احادیث ثواب گریه بر امام حسین علیه السلام.

فرمود: این را بگیر و نگاه دار. پس آن را گرفتم، دیدم چیزی مانند خاک اما سرخ است، و آن را در ظرفی شیشه‌ای نهادم و سر آن را بستم و نگاه داشتم. چون حسین (علیه السلام) به جانب عراق بیرون شد شیشه را بیرون می‌آوردم هر روز و شب می‌بوییدم و به آن نگاه می‌کردم و برای مصیبت آن حضرت می‌گریستم، چون روز دهم محرم شد، روزی که حسین (علیه السلام) کشته شد آن را اول روز بیرون آوردم چنان بود که بود، و چون آخر روز بیرون آوردم ناگهان دیدم خونی تازه و سرخ است، و در خانه خود فریاد زدم و گریستم، و اندوه خویش پوشیده داشتم مبدا دشمنان در مدینه بشنوند و در شادمانی شتاب کنند. پس آن روز و وقت را پیوسته در خاطر خود نگاه می‌داشتم تا خبر شهادت آن حضرت را آوردند و حقیقت آشکار شد.^۱

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کربلا نماز خواند و گریه کرد

۱۷. هرثمه بن مسلم گوید: «در جنگ صفین با علی بن ابی طالب (علیه السلام) بودم، چون برگشتیم، در کربلا منزل کرد و نماز خواند و از خاکش برگرفت و بویید، سپس فرمود: خوشا به تو ای خاک پاک، باید از تو گروهی محشور شوند که بی حساب وارد بهشت شوند، هرثمه نزد همسرش که از شیعیان حضرت امیر (علیه السلام) بود برگشت و گفت: مولایت ابوالحسن (علیه السلام) در کربلا فرود آمد و نماز خواند و از خاکش برگرفت و بویید و گفت: خوشا به تو ای خاک، از تو مردانی محشور شوند که بی حساب به بهشت روند، همسر هرثمه گفت: ای مرد! امیرالمؤمنین (علیه السلام) جز حق نگوید. چون حسین (علیه السلام) به کربلا آمد، هرثمه گفت: من در لشکر ابن زیاد بودم، چون به کربلا رسیدم، سخن علی (علیه السلام) به یادم آمد، رفتم خدمت حسین (علیه السلام) و سلام کردم و آنچه از پدرش در آنجا شنیده بودم به او گفتم. فرمود: تو با ما هستی یا در برابر ما؟ گفتم: نه این و نه آن، من کودکانی در خانه دارم، و از عبیدالله بر آنها می‌ترسم، فرمود: پس به

۱. نفس المهموم، ح ۲۹، از احادیث گریه برسید الشهدا (علیه السلام).

جایی برو که کشتن ما را نبینی و ناله ما را نشنوی، سوگند به خدایی که جان حسین به دست اوست، امروز کسی نباشد که فریاد ما را بشنود و ما را یاری نکند مگر آنکه خدایش او را بررو در دوزخ افکند»^۱.

روز قیامت، هرچشمی گریان است مگر...

۱۸. روایت است که رسول خدا ﷺ فرمود: «هرچشمی در قیامت گریان است، مگر چشمی که برای مصائب حسین عليه السلام گریه کرده باشد، [صاحب] چنین چشمی در قیامت خندان و شادان به نعمت‌های بهشت است». «كُلُّ عَيْنٍ بَاكِیَّةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنٌ بَكَتْ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهَا ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِبَعِثِ الْجَنَّةِ»^۲.

گریه پیامبر ﷺ در حال احتضار

۱۹. از ابن عباس نقل است: چون بیماری رسول خدا ﷺ سخت شد، حسین عليه السلام را به سینه خود چسبانید و عرق آن حضرت، هنگام رحلت بر او روان بود و می‌فرمود: یزید را با من چکار؟ خداوند او را مبارک نگرداند، خدایا! یزید را لعنت کن. آن‌گاه بیهوشی آن حضرت را فراگرفت و در این حالت دراز کشید، و باز به هوش آمد و

۱. هرثمة بن ابی مسلم، قال: غزونا مع علی بن ابی طالب علیه السلام صغیرین، فلما انصرفنا نزل بکربلا فصلی بها ثم رفع الید من تربتها فشمها، ثم قال: واهلک ایتها التربة لیحشرن منک اقواماً یدخلون الجنة بغير حساب، فرجع هرثمة الی زوجته وكانت شیعة لعلی علیه السلام فقال: الا احذثک عن ولتیک أبی الحسن؟ نزل بکربلا فصلی ثم رفع الید من تربتها فقال: واهلک ایتها التریق لیحشرن منک اقوام یدخلون الجنة بغير حساب، قالت: ایها الرجل، فان امیرالمؤمنین لم یثل الا حقاً، فلما قدم الحسین علیه السلام قال: هرثمة کنت فی البعث الذین بعثهم عبیدالله بن زیاد، فلما رأیت المنزل ذکرت الحدیث، فجلست علی بعیری ثم صرت الی الحسین علیه السلام فسلمت علیه فاخبرته بما سمعت من ابيه فی ذلك المنزل الذی نزل به الحسین علیه السلام فقال: معنا انت ام علينا؟ فقلت: لامعک و لاعلیک، هلفت صبیبة اخاف علیهم عبیدالله بن زیاد، قال: فوالذی نفس الحسین بیده لا یسمع الیوم و اعیتنا احد فلا یعیننا الا اکبه الله لوجهه فی جهنم». امالی شیخ صدوق رحمه الله، مجلس بیست و هشتم، ح ششم.

حسین علیه السلام را بر سینه گرفت و هر دو دیده اش اشک می ریخت و می فرمود: البته من و کشنده تونزد خداوند عزوجل به یکدیگر می رسیم.^۱

حرارتی که، هرگز سرد نمی شود

۲۰. امام صادق علیه السلام فرمود: روزی امام حسین علیه السلام به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد، حضرت به او نظر کرد و او را روی زانوی مبارک خود نشانید و فرمود: «همانا به خاطر کشته شدن حسین علیه السلام حرارتی در دل های مؤمنان است که هرگز سرد نمی شود»؛ «إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ علیه السلام حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا». سپس فرمود: پدرم فدای کشته هراشکی. به امام عرض شد: یابن رسول الله! کشته هر اشک، یعنی چه؟ فرمود: هیچ مؤمنی متذکرا و نمی شود مگر این که گریان شود.^۲

خواب هند و گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله

۲۱. در کتاب مناقب روایت شده: هند مادر معاویه روزی به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پس از اجازه، خوابی را که دیده بود چنین تعریف کرد: در خواب دیدم آفتاب بر فراز سرم آمد، و از آن آفتاب، آفتابی دیگر آشکار شد، سپس ماه سیاه و ظلمانی از عورت من بیرون آمد، و از آن ستاره تاریک متولد شد، و آن ستاره بر آن آفتاب دوم حمله کرد و آن را بلعید، آنگاه آسمان، ظلمانی و تاریک شد، و ستاره هایی سیاه پدیدار شدند و جهان را فراگرفتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این خواب، غمگین شد و اشک از چشمانش سرازیر گشت، سپس دوبار به هند فرمود: از این جا بیرون برو، که اندوه مرا تازه کردی و خبر مرگ دوستان را به من دادی.

۱. نفس المهموم، ح ۳۷، از احادیث ثواب گریه بر امام حسین علیه السلام.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸، ب ۴۹، مزار، ح ۱۳.

هند از آنجا خارج شد، پيامبر ﷺ عرض کرد: خدايا! هند و نسل او را لعنت کن. بعضی از حاضران از تعبير خواب پرسيدند، پيامبر فرمود: آفتاب اول، علی عليه السلام و آفتاب دوم، حسين عليه السلام و آن ماه سياه معاويه، و آن ستاره تاريک پسرش يزيد است، که با فرزندم حسين عليه السلام می جنگد و او را به شهادت می رساند، و هنگام شهادتش، آفتاب سياه شده و آسمان تيره و تار می گردد، و تيرگی، جهان را فرا گیرد، و آن ستارگان سياه، بنی اميه اند که بر جهانيان مسلط گردند.^۱

گريه رسول خدا ﷺ بر مسلم بن عقیل

شيخ صدوق رحمه الله از ابن عباس روايت کرده است که: روزی اميرالمؤمنين عليه السلام خدمت پيامبر اکرم ﷺ عرض کرد: يا رسول الله! عقیل را دوست داری؟ پيامبر فرمود: بلی، به خدا سوگند! عقیل را به دو جهت دوست می دارم، یکی به جهت خودش و دیگری به جهت محبت و مودت پدرش ابوطالب که او را دوست می داشت. [سپس پيامبر ﷺ فرمود:] (مسلم) فرزند عقیل در راه محبت فرزند تو کشته خواهد شد، دیده های مؤمنان بر او اشک خواهند ریخت و ملائکه مقرب بر او صلوات خواهند فرستاد. آنگاه رسول خدا ﷺ گريست تا قطرات اشک بر محاسن مبارکش جاری شد، سپس فرمود: از آنچه بعد از من توسط دشمنان دین، به عترتم وارد خواهد شد، نزد خداوند عالميان شکايت می کنم.

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّكَ لَتُحِبُّ عَقِيلًا؟ قَالَ: إِي وَاللَّهِ، إِنِّي لَأُحِبُّهُ وَوَلَدَهُ لَمَقْتُولٌ فِي مَحَبَّةٍ وَلَدِكَ، فَتَدْمَعُ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ، وَتُصَلِّي عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ، ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى جَرَتْ دُمُوعُهُ عَلَى صَدْرِهِ، ثُمَّ قَالَ: إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مَا تَلْقَى عِترَتِي مِنْ بَعْدِي»^۲.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷ به نقل از امالی صدوق رحمه الله.

از این روایت معلوم می‌شود، جا دارد مؤمن بر مظلومیت و غربت و شهادت حضرت مسلم گریه کند، همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن بزرگوار گریه کرد و تأسی به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز ایجاب می‌کند که بر مسلم گریه و عزاداری کنیم.

صیحه حضرت زهرا علیها السلام در صحرای محشر

۲۲. از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: «چون روز قیامت شود، قبه‌ای برای فاطمه علیها السلام نصب می‌کنند، آنگاه، حضرت امام حسین علیه السلام با تن بی‌سر نمودار می‌شود، فاطمه علیها السلام از دیدن او چنان صیحه بزند که در صحرای محشر فرشته مقربی و نبی مرسل و بنده مؤمنی نماند مگر آن که با فاطمه علیها السلام هم‌ناله می‌شود».^۱

۲۳. نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود:

«چون روز قیامت شود، فاطمه علیها السلام می‌آید و گروهی از زنان همراه او می‌باشند، به فاطمه خطاب می‌شود که: داخل بهشت شو، فاطمه علیها السلام عرض می‌کند: من داخل بهشت نمی‌شوم تا بدانم با فرزندم حسین چه کردند، بعد از آن، خطاب می‌شود: ای فاطمه! به قلب محشر نگاه کن، چون نگاه کند، می‌بیند حسین علیه السلام بدون سر ایستاده است، در این هنگام فاطمه چنان فریادی از دل پر درد برآورد که من نیز از فریاد او صیحه می‌زنم و فرشتگان از صیحه و ناله ما صیحه بزنند، در این لحظه خشم خدا شدید می‌شود».^۲

۲۴. هم چنین از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در روز قیامت، سر حسین علیه السلام در حالی که به خون آغشته است، برای فاطمه علیها السلام ممثل (نمایان) می‌شود، وقتی فاطمه علیها السلام سر حسین علیه السلام را آن گونه می‌بیند، صیحه می‌زند: «وا ولداه»، «واثمرة فؤاده» و از صیحه او فرشتگان مدهوش می‌شوند و اهل

۱. ثواب الأعمال، شیخ صدوق رحمه الله، عقاب من قتل الحسين بن علی علیه السلام، [۸۳۸]، ح ۳۰.

۲. ثواب الأعمال شیخ صدوق رحمه الله، عقاب من قتل الحسين بن علی علیه السلام، [۸۱۴]، ح ۵.

محشر ندا کنند: ای فاطمه! خدا بکشد کشته فرزندت را»^۱.

فاطمه زهرا عليه السلام و پيراهن و سر حسين عليه السلام

۲۵. از امام صادق عليه السلام نقل است که: حضرت زهرا عليه السلام در حالی که پيراهن خون آلود حسين عليه السلام را در دست دارد، وارد صحرای محشر می شود و عرض می کند: پروردگارا! این پيراهن فرزند من است و تومی دانی که با او چه کردند...^۲

۲۶. و ابن عباس از امیرالمؤمنین عليه السلام نقل کرده که فرمود: «روزی رسول خدا ﷺ بر دخترش فاطمه عليه السلام وارد شد... [تا آن که رسول خدا ﷺ به فاطمه عليه السلام فرمود:] چون وارد صحرای محشر شوی، منادی پروردگار از زیر عرش ندا دهد به گونه ای که همه خلایق بشنوند: ای مردم! چشم های خود را فرو بندید، اینک فاطمه صدیقه، دختر پیامبر ﷺ می خواهد عبور کند... این وقت جبرئیل نزد تو آید و بگوید: ای فاطمه! حاجت خود را بخواه، تومی گویی: حسن و حسين مرا به من نشان دهید، جبرئیل گوید: نگاه کن که چه می بینی؟ [پیامبر فرمود:] ای فاطمه! نگاه می کنی، حسين خود را با سر بریده می بینی که خون از رگ های گردن او می ریزد. و می گویی: پروردگارا! امروز حق مرا از کسانی که به من ظلم کردند بگیر»^۳.

شفاعت حضرت زهرا عليه السلام

۲۷. از پیامبر اکرم ﷺ نقل است که فرمود: «روز قیامت که می شود، منادی از زیر عرش ندا می دهد: ای اهل محشر! چشمان خود را فرو ببندید تا فاطمه دختر محمد بگذرد، پس فاطمه عليه السلام با پيراهن آغشته به خون حسين، عبور می کند و پای عرش

۱. ثواب الأعمال شيخ صدوق عليه السلام، عقاب من قتل الحسين بن علي عليه السلام، [۸۴۵]، ح ۱۰.

۲. مجالس شيخ مفید، مجلس ۱۵.

۳. ریاحین الشریعة، ج ۱، ص ۲۶۱، به نقل از: فوات بن ابراهیم.

می ایستد و می گوید: پروردگارا! تویی قهار عادل، بین من و قاتل فرزندم حکم کن، سپس می گوید: پروردگارا! شفاعت مرا درباره کسی که برای مصیبت فرزندم گریه کرده است بپذیر: «اللَّهُمَّ اشْفَعْنِي فِيمَنْ بَكَى عَلَى مُصِيبَتِهِ». [پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:] «پس خدا برای دخترم حکم می کند و شفاعتش را برای گریه کنندگان بر حسین می پذیرد»؛ «وَيُشَفِّعُهَا اللَّهُ فِيهِمْ»^۱.

گریه امیرالمؤمنین علیه السلام بر سیدالشهدا علیه السلام

۲۸. ابن عباس گوید: من با امیرالمؤمنین به صفین می رفتم، چون به «نینوا» در کنار فرات رسیدیم با فریاد بلند فرمود: ای ابن عباس! این جا را می شناسی؟ گفتم: نه یا امیرالمؤمنین! فرمود: اگر مثل من، آن را می شناختی از آن نمی گذشتی تا مثل من گریه کنی؛ و گریه طولانی کرد که محاسن شریفش از اشک چشمانش تر شد و اشکش بر سینه اش روان گردید و من هم گریستم، و می فرمود: آه آه، چیست میان من و خاندان ابوسفیان؟ چیست میان من و آل حرب؟ حزب شیطان و دوستان کفر؟ صبرا یا ابا عبدالله، پدرت هم آن چه تواز آنها بینی خواهد دید. سپس آب خواست، وضوی نماز گرفت و آن چه خواست نماز خواند و سخن پیش را تکرار کرد و در آخر گفتارش ساعتی خوابش برد و بیدار شد و فرمود: یابن عباس! عرض کردم: حاضر، فرمود: خواب خود را که اکنون دیدم برایت بگویم؟ گفتم: چشمانت به خواب رفت و خیر است یا امیرالمؤمنین.

فرمود: در خواب دیدم مردانی از آسمان فرود آمدند و پرچم های سفید داشتند و شمشیرهای سفیدی در کمر داشتند که می درخشید و گرد این زمین را خط کشیدند، و سپس دیدم این نخل ها شاخه ها را به زمین زدند و مضطرب شدند و

۱. عبرات المصطفین فی مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۹۸، به نقل از موده القریبی.

خون تازه از آنها جوشید و دیدم جگر گوشه و نور دیده ام حسین در میان خون ها غرق شده و دادرس می خواهد و کسی به دادش نمی رسد، و آن مردانی که از آسمان فرود آمدند به او فریاد می کنند: صبر کنید ای آل رسول! که در دست بدترین مردم کشته می شوید، و ای ابا عبدالله! این بهشت است که مشتاق تو است، و سپس مرا تسلیت گفتند و افزودند: ای ابوالحسن! مژده بگیر که در روز قیامت خدا به وسیله او چشمت را روشن کند.

سپس بیدار شدم و به حق آن که جان علی به دست او است، صادق مصدق ابوالقاسم برای من حدیث کرد که من در موقع بیرون رفتن به سمت اهل بغی، آن سرزمین را خواهم دید، و این زمین کرب و بلا است که حسینم و هفده تن از اولاد من و فاطمه در آن دفن شوند و آن در آسمان ها معروف است و زمین «کرب و بلا» نامبرده شود چنان چه بقعه حرمین و بقعه بیت المقدس نامبرده شود.^۱

روز قیامت هرچشمی گریان است جز...

۲۹. حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: «روز قیامت هرچشمی گریان و هرچشمی بی خواب و خوفناک است، مگر دیده کسی که خداوند او را به کرامت و بزرگی مختص گردانیده و برگزینی های حضرت حسین و خاندان پیامبر (علیه السلام) گریسته باشد».

۳۰. و نیز فرمود: «همانا خداوند به زمین توجه و ما را اختیار کرد، و برای ما شیعیان ما را انتخاب کرد. شیعیان، ما را یاری می کنند، با شادی ما شاد می شوند و با حزن ما محزون می گردند، مال و جان خود را در راه ما می بخشند، ایشان از ما هستند و به سوی ما برمی گردند».^۲

۱. نفس المهموم، ح ۳۲، از احادیث گریه بر امام حسین (علیه السلام).

۲. خصال شیخ صدوق (رحمه الله)، حدیث اربع مائة.

گریه امیرالمؤمنین علیه السلام بر عطش سیدالشهدا علیه السلام

۳۱. عبدالله بن قیس می‌گوید: در جنگ صفین وقتی که طرفداران معاویه، شریعه فرات را تصرف کردند، ابویوب اعور، فرمانده لشکر دشمن بود، و سپاه معاویه را برای دفع سپاه علی علیه السلام از وصول به آب تحریک می‌کرد. جمعی از سپاه علی علیه السلام بر اثر شدت تشنگی به محضر علی علیه السلام آمده و شکایت کردند، آن حضرت جمعی از لشکرش را برای سرکوبی ابویوب فرستاد، آنها رفتند، ولی شکست خورده بازگشتند. حضرت علی علیه السلام دلتنگ شد، در این هنگام حسین علیه السلام عرض کرد: اگر فرمان دهی من می‌روم و آب را از تصرف ابویوب درمی‌آورم.

علی علیه السلام اجازه داد، حسین علیه السلام همراه جمعی به سوی ابویوب رفته و حمله کردند و براو و لشکرش پیروز شدند و خود را به آب رساندند و مراجعت کردند، علی علیه السلام با دیدار حسین علیه السلام گریست، حاضران گفتند: این نخستین فتح به برکت حسین علیه السلام است، چرا گریه می‌کنی؟
آن حضرت فرمود:

«به یاد آوردم که به زودی حسین علیه السلام در کنار شطّ کربلا، لب تشنه کشته می‌شود، اسب او شیهه کنار فریاد زند و بگوید: وای از این ظلم و ستمی که از ناحیه این امت رخ داد، که پسر دختر پیامبرشان را کشتند»؛

«ذَكَرْتُ أَنَّهُ سَيُقْتَلُ عَطْشَانًا بِطَفٍّ كَرْبَلَا حَتَّى يَنْفُرَ فَرَسُهُ وَيُحْمِجَ وَيَقُولُ الظَّلِيمَةُ الظَّلِيمَةُ لِأُمَّةٍ قَتَلَتْ ابْنَ بَنَاتِ نَبِيهَا»^۱.

امام حسین علیه السلام برای گریه کنندگانش طلب آمرزش می‌کند

۳۲. شیخ صدوق رحمه الله نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۱۴۹، ح ۱۰، و بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۶، ح ۲۳.

حسین بن علی علیه السلام با پدر و مادر و برادرش در منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله است و گاهی بر جانب راست عرش قرار دارد و می‌گوید: پروردگارا! وفا کن به وعده‌ات که با من کرده‌ای، [تا آن که گوید:]

«و نظر می‌کند به آنان که براو می‌گیرند، و برای آنان طلب آمرزش می‌کند، و از پدران خود می‌خواهد که برای گریه کنندگان براو طلب آمرزش کنند، و می‌گوید: ای گریه کننده بر من! اگر بدانی آن چه از ثواب‌ها، خدا برای تو مهیا کرده است، هر آینه شادی تو زیاده از اندوه تو خواهد بود، و از حق تعالی درخواست می‌کند که هر گناه و خطایی که گریه کننده براو، انجام داده است بپارزد؛

«وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى مَنْ يَبْكِيهِ فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ يَسْأَلُ أَبَاهُ الْإِسْتِغْفَارَ لَهُ، وَ يَقُولُ: أَيُّهَا الْبَاكِي لَوْ عَلِمْتَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ لَفَرَحْتَ أَكْثَرَ مِمَّا حَزَنْتَ، وَ إِنَّهُ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَ خَطِيئَةٍ»^۱.

گریه امام سجاد علیه السلام

۳۳. امام صادق علیه السلام فرمود: علی بن الحسین بر پدرش حسین بن علی علیه السلام بیست سال یا چهل سال^۲ گریست. و هیچ گاه طعامی نزد آن حضرت گذاشته نشد مگر این که بر حسین علیه السلام می‌گریست، تا این که یکی از غلامانش به آن حضرت عرض کرد: یا بن رسول الله! فدایت شوم، بر شما می‌ترسم هلاک شوید!

فرمود:

﴿إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (یوسف / ۸۶)؛

۱. بحار، ج ۴۴، ص ۲۹۲ و وسائل الشیعه، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۱۷.

۲. تردید از راوی است، و ظاهراً ۲۰ سال صحیح نباشد، و با توجه به این که عمر شریف امام سجاد علیه السلام بعد از قضیه عاشورا ۳۴ یا ۳۵ سال می‌باشد، محتمل است عدد ۴۰ تقریبی باشد، یعنی تا پایان عمر گریه می‌کرد.

«همانا پریشان حالی و اندوهم را جز به خدا نمی‌گویم و از جانب خدا می‌دانم آن چه را که شما نمی‌دانید».

«إِنِّي لَمْ أَذْكُرْ مَضْرَعَ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا خَنَقْتَنِي الْعَبْرَةُ لَذَلِكَ»؛ «هیچ وقت متذکر شهادت اولاد فاطمه نمی‌شوم مگر این که به جهت آن، گریه گلویم را می‌گیرد».^۱

۳۴. یکی از غلامان علی بن الحسین (علیه السلام) گوید: روزی مولای خود را دیدم که در ایوانی در سجده می‌گردد: به حضرتش عرض کردم: مولایم، علی بن الحسین! آیا وقت آن نرسیده که اندوه شما پایان یابد؟

حضرت سراز سجده برداشته و فرمود: وای بر تو! به خدا سوگند، کمتر از آن چه من دیدم به یعقوب رسید، و او به خدا شکوه کرد تا آن جا که فرمود: ﴿يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ﴾ (یوسف / ۸۴) و اسفا بر فراق یوسف. و او فقط یک فرزند را گم کرده بود! و من پدرم و گروهی از اهل بیتم را دیدم که در کنارم کشته، و سربریده شدند. وَأَنَا رَأَيْتُ أَبِي وَجَمَاعَةً مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي يُذَبْحُونَ حَوْلِي!^۲

گریه فرشتگان، جنیان، پرندگان و آسمان‌ها

۳۵. نیز در فرازی از خطبه امام سجاد (علیه السلام) که در مسجد جامع دمشق در نزد یزید ایراد فرمود چنین آمده است: من پسر کسی هستم که فرشتگان آسمان برای مصائب او گریستند، من پسر کسی هستم که جنیان در زمین، و پرندگان در هوا برای او ناله کردند.

«أَنَا ابْنُ مَنْ بَكَتْ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ نَاحَتْ عَلَيْهِ الْجِنَّ فِي الْأَرْضِ، وَالطَّيْرُ فِي الْهَوَاءِ».

و هم چنین در فرازی از خطبه امام سجاد (علیه السلام) در نزدیک مدینه آمده است:

۱. کامل الزیارات، ص ۱۰۷، ب ۳۵، ح ۱، امالی صدوق، ص ۱۴۱، م ۲۹، ذیل ح ۵.

۲. کامل الزیارات، ص ۱۰۷، ح ۲.

هفت آسمان استوار، و هفت دریا با امواجش، و آسمان‌ها با ارکانش، و زمین با اعماقش، و درختان با شاخه‌هایشان، و ماهیان در اعماق دریاها، و فرشتگان مقرب، و همه اهل آسمان‌ها گریستند.

«فَلَقَدْ بَكَتِ السَّبْعُ الشَّدَادُ لِقَتْلِهِ، وَبَكَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا، وَالسَّمَاوَاتُ بِأَرْكَانِهَا، وَ الْأَرْضُ بِأَرْجَائِهَا، وَالْأَشْجَارُ بِأَغْصَانِهَا»^۱.

پاداش گریه بر حسین علیه السلام

۳۶. امام سجاد علیه السلام فرمود: «هر مؤمنی که چشمانش برای کشته شدن حسین علیه السلام اشک بریزد، تا این که قطرات اشک برگونه‌اش سرازیر شود، خداوند به خاطر آن او را جاودانه در غرفه‌های بهشت ساکن کند؛

«أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ دَمْعَةً، حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدَّيْهِ، يَوَّءُهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ غُرَفًا يَسْكُنُهَا أَحْقَابًا»^۲.

گریه و روضه هنگام بازگشت به مدینه

۳۷. کاروان کربلا در بازگشت از سفر، نزدیک مدینه، خیمه‌ای زدند، حضرت به بشیر فرمود: مردم مدینه را خبر کن، بشیر مردم را خبر کرد و مردم مدینه به سمت خیمه امام هجوم آوردند و اجتماع کردند، بشیرگوید:

امام سجاد علیه السلام از خیمه بیرون آمد، در حالی که دستمالی بدست داشت و اشک دیدگانش را با آن پاک می‌کرد، کرسی گذاردند و حضرت بر کرسی نشست، ولی گریه، آن بزرگوار را فرا گرفته بود و نمی‌توانست خودداری کند، صدای گریه و شیون مردم نیز بلند بود، زن و مرد به آن حضرت نگاه می‌کردند و با صدای بلند گریه

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۱؛ وسائل الشیعه، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۳.

می‌کردند و تسلیت می‌گفتند، آن سرزمین یکپارچه شیون شد، حضرت سجاد علیه السلام پس از گریه بسیار با دست اشاره فرمود و مردم را امر به آرامش کرد، سپس آن حضرت حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود:

«ای مردم! همانا خداوند که حمد و سپاس بر او باد، ما را به مصیبت‌های بزرگی مبتلا کرد و رخنه بزرگی در اسلام پدید آمد، اباعبدالله الحسین علیه السلام و خانواده‌اش را کشتند، و زنان و کودکان را اسیر کردند، و سربریده‌اش را بر نوک نیزه زده، در شهرها گردانیدند، و این مصیبتی بود که ماندنی ندارد. ای مردم! کدام یک از مردان شما می‌تواند پس از کشته شدن امام حسین شاد و خرم باشد؟ یا کدام یک از شما می‌تواند اشک دیدگانش را نگه دارد و از سرازیر شدن آن جلوگیری کند؟ با این که هفت آسمان به آن سختی، و دریاها با آن همه امواج، و آسمان‌ها با ارکانشان، و زمین از همه جوانب و درخت‌ها با شاخه‌هایشان، و ماهی‌ها و انبوه آب دریاها و فرشتگان مقرب خدا و اهل آسمان‌ها، همه و همه برای کشته شدنش گریستند. ای مردم! آن چه دلی است که برای کشته شدنش شکافته نشود؟ و یا کدام قلبی است که ناله نکند؟ یا کدام گوشی است که این رخنه‌ای را که در اسلام پدید آمد بشنود و کرنشود [و آن را بزرگ نشمارد].

ای مردم! ما از شهر و دیار خود رانده شدیم و در بدر بیابانها، و دور از وطن گردیدیم، گویی که اهل ترک و کابلیم، بدون هیچ گناهی که از ما سرزده باشد و کار ناخوشایندی مرتکب شده باشیم، و یا رخنه‌ای در اسلام وارد آورده باشیم. چنین رسمی در نسل‌های پیشین نشنیده‌ایم، این یک کار نوظهوری بود. به خدا قسم اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به جای آن وصیت و سفارش‌هایی که در حق حرمت و حمایت ما فرمود، به کشتن و غارت ما امر می‌کرد، از آن چه با ما رفتار کردند بیشتر نمی‌توانستند، **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. چه مصیبت بزرگ و دردناک و دلخراش و ناگوار و تلخ و جانسوزی

بود، ما اجر این مصیبت‌ها را از خداوند خواهیم که او عزیز و غالب و منتقم است.^۱

امام سجاد (علیه السلام) تا زنده بود گریه کرد

۳۸. از امام صادق (علیه السلام) نقل است که فرمود: «امام سجاد (علیه السلام) برای مصائب پدرش، چهل سال گریه کرد، در حالی که روزهایش را روزه می‌گرفت و شب‌هایش را با عبادت به سر می‌برد. هرگاه وقت افطار می‌شد، برای آن حضرت غذا آورده و می‌گفتند: افطار کنید، امام سجاد (علیه السلام) می‌فرمود: فرزند رسول خدا ﷺ گرسنه کشته شد، پسر رسول خدا تشنه کشته شد؛ «قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ جَائِعاً، قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَاناً». این جمله‌ها را پیوسته تکرار می‌کرد و می‌گریست، تا این که غذایش از اشک‌های چشمش‌تر می‌شد، و هم چنین آب آشامیدنی آن حضرت با اشک چشمانش مخلوط می‌شد و حال او این‌گونه بود تا به لقاء الله پیوست.^۲

خداوند عوض کشته شدن حسین (علیه السلام) به او چه داد؟

۳۹. از محمد بن مسلم نقل است که گفت: از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمودند:

خداوند تعالی در عوض کشته شدن حسین (علیه السلام) امامت را در ذریه او قرار داد و شفا را در تربت او و اجابت دعا را در زیر قبه او مقرر کرد، و ایامی که زائر، به زیارت او رود و باز گردد از عمرش محسوب نشود.

محمد بن مسلم گفت: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: این پاداش‌ها به خاطر آن حضرت به مردم می‌رسد، پس خود حضرت را چه پاداشی باشد؟ فرمود: خداوند او را

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۷۴.

۲. لهوف، ص ۲۲۶.

به پیامبر خود ملحق کند و در درجه و منزلتش با او باشد.
 آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ (طور/ ۲۱).^۱ «و کسانی که ایمان آوردند، و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در بهشت) به آنان ملحق می کنیم.»

گریه و عزا در روز عاشورا

۴۰. امام باقر (ع) در رابطه با زیارت روز عاشورا، از دور و نزدیک به علقمه فرمود:
 روز عاشورا برای حسین (ع) گریه و ندبه کن، و دستور بده کسانی که در خانه ات هستند گریه و عزاداری کنند، و در خانه عزا برپا کن، و برای سیدالشهدا (ع) جزع و بی تابی نما و اهل خانه در مصیبت حسین (ع) به یکدیگر تسلیت بگویند، و من ضامن ثواب حج و عمره برای شما هستم...

از حضرت سؤال شد: چگونه به یکدیگر تسلیت بگوییم؟

فرمود: بگویند: «عَظَّمَ اللَّهُ أُجُورَنَا بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ (ع)، وَ جَعَلَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الظَّالِمِينَ بِثَأْرِهِ مَعَ وَلِيِّهِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)». سپس فرمود: اگر می توانید روز عاشورا برای کار دنیا خارج نشوید که روز نحسی است؛ «وَأَنْ إِسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَنْشَرَ يَوْمَكَ فِي حَاجَةٍ فَافْعَلْ فَإِنَّهُ يَوْمٌ نَحْسٍ».^۲

مجلس عزا در خانه امام صادق (ع)

۴۱. نقل است که سید حمیری بر امام صادق (ع) وارد شد، حضرت دستور داد اهل بیتش پشت پرده بنشینند و مرثیه سید را گوش کنند و گریه کنند، سپس به سید فرمود: مرثیه بخوان، سید این اشعار را خواند.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۲۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۲۰.

أُمِرُّ عَلَى جَدِّ الْحُسَيْنِ فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الرِّكْيَةِ...^۱

اشک امام صادق (علیه السلام) بر صورت مبارکش جاری شد و صدای گریه و شیون زن‌ها از پشت پرده بلند گردید، امام (علیه السلام) به سید فرمود: از خواندن خودداری کن.^۲

گریه امام صادق (علیه السلام)

۴۲. روایت است: نزد امام صادق (علیه السلام)، نام امام حسین (علیه السلام) برده شد، آن حضرت بسیار گریه کرد، حاضران نیز گریه کردند، پس از آن، امام (علیه السلام) سرش را بلند کرد و گفت: حسین (علیه السلام) فرمود: من کشته گریه‌ام، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند مگر آن‌که گریان می‌شود.^۳

مرثیه خوانی و گریه امام صادق (علیه السلام)

۴۳. ابوعماره مُنشد گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: ای اباعماره! در مرثیه حسین (علیه السلام) برایم اشعاری بخوان. من خواندم و حضرت گریست. باز خواندم و آن حضرت گریست، به خدا سوگند پیوسته شعر می‌خواندم و آن حضرت می‌گریست، تا از اندرون خانه صدای گریه شنیدم. پس امام (علیه السلام) فرمود: ای ابا عماره! هر کس در مرثیه حسین بن علی (علیه السلام) شعری بخواند و پنجاه نفرا بگریاند بهشت پاداش اوست. و هر کس در رثای حسین (علیه السلام) شعری بخواند و چهل نفرا بگریاند بهشت اجراست. و هر کس در مرثیه حسین (علیه السلام) شعری بخواند و سی نفرا بگریاند بهشت از برای اوست. و هر کس در رثای حسین (علیه السلام) شعری بخواند و بیست تن را بگریاند بهشت از آن اوست.

۱. تذکر: اشعار و معنای آنها در ص ۵۵۵ گذشت.

۲. کامل الزیارات.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۸۸.

و هر کس در عزای حسین علیه السلام شعری بخواند و ده نفر را بگریاند بهشت برای اوست.

و هر کس در عزای حسین علیه السلام شعری بخواند و یک تن را بگریاند مزدش بهشت خواهد بود.

و هر کس در مرثیه حسین علیه السلام شعری بخواند و خود بگیرد بهشت از آن اوست.
و هر کس در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند و تباهی کند (یعنی خود را به صورت گریه کننده ها درآورد) بهشت برای اوست.^۱

هیچ زنی از بنی هاشم خضاب نکرد تا...

۴۴. امام صادق علیه السلام فرمود: پس از واقعه شهادت حسین علیه السلام، هیچ زنی از ما بنی هاشم خضاب نکرد، و روغن معطر به خود نزد، و سرمه بر چشم نکشید، و شانه نزد تا هنگامی که سر عبیدالله بن زیاد را به مدینه آوردند، و ما همواره بعد از حادثه کربلا، حلقه اشک بر چشم داریم، و در نزد جدّم [امام سجّاد علیه السلام] هرگاه نام حسین علیه السلام برده می شد می گریست، به طوری که محاسنش غرق در اشک می شد، و هر کس او را می دید گریه می کرد، و فرشتگانی در کنار قبر حسین علیه السلام هستند که می گیرند، گریه ای که همه فرشتگان آسمان و زمین به گریه می افتند.

هنگامی که حسین علیه السلام شهید شد، دوزخ مانند عزا داران ناله کرد، و صدایی هولناک برآورد، به طوری که از آن صدا نزدیک بود زمین به لرزه درآید و بشکافد... [تا آن که فرمود:]

«هیچ چشمی نزد خدا محبوب تر از چشمی که بر حسین گریان است، نیست و هیچ اشکی نزد خدا محبوب تر از اشکی که برای حسین ریخته شود، نیست. هیچ

۱. کامل الزیارات، ص ۱۰۵، ح ۲، امالی صدوق، ص ۱۴۱، م ۲۹، ح ۶، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲، ح ۱۵؛ وسائل، ج ۱۴، ص ۵۹۵، ب ۱۰۴، ح ۴؛ ثواب الأعمال، ص ۸۴.

گریه کننده بر حسین نیست مگر این که به فاطمه (علیه السلام) صله کرده و فاطمه (علیه السلام) را یاری کرده است، و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) صله کرده و حق ما را ادا کرده است، و روز قیامت، هر چشمی گریان است مگر چشمی که بر حسین گریه کرده است، که روز قیامت روشن است و به او مژده می دهند و مسرور خواهد بود؛ «وَمَا مِنْ عَيْنٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ، وَلَا عَبْرَةٍ مِنْ عَيْنٍ بَكَتْ وَ دَمَعَتْ عَلَيْهِ، وَ مَا مِنْ بَاكِ يُنْكِيهِ إِلَّا وَقَدْ وَصَلَ فَاطِمَةَ (علیه السلام) وَ أَسْعَدَهَا عَلَيْهِ وَ وَصَلَ رَسُولَ اللَّهِ وَ آدَى حَقَّنَا...»^۱

دعای امام صادق (علیه السلام) برای زائران و گریه کنندگان

۴۵. معاویه بن وهب گوید: برای وارد شدن بر امام صادق (علیه السلام) اجازه خواستم که به من گفته شد: داخل شو. من وارد شدم و آن حضرت را در نمازگاهش یافتیم. پس نشستیم تا این که نمازش را به جای آورد. شنیدم که او با پروردگارش مناجات می کرد و می فرمود: ای آن که ما را به کرامت مخصوص گردانیده و به وصیت، ویژگی فرموده ای، به ما وعده شفاعت داده، علم گذشته و آینده را عنایت کرده ای و دل هایی از مردم را هواخواه ما ساخته ای، مرا و برادران [دینی] ام را و زائران قبر پدرم حسین (علیه السلام) را بیمار، آنان که اموال خود را خرج می کنند و برای رسیدن به برونیکی ما و امید به صله ما که نزد تو است و شادمان ساختن پیامبرت (صلی الله علیه و آله)، و اجابت فرمان ما و ناراحت کردن دشمنانمان حرکت می کنند، و با این کار رضای تو را می خواهند، پس به جای ما، آنان را خشنودی عنایت فرما، و در شب و روز محافظتشان کن، و بر خانواده و فرزندانمان که در پی خود بر جای گذاشته اند، به نیکی کرامتی برسان، و به آنان بیخشای برترین چیزی را که در غربت از وطن هایشان از تو آرزو کرده اند، و آن چه را که به خاطر آن ما را بر فرزندان و خویشاوندان و نزدیکانشان، برتری داده اند.

خداوندا! دشمنان ما به خاطر خارج شدنشان بر آنان خرده گرفتند، ولی این کار، آنان را از حرکت به سوی ما باز نداشت و این مخالفتی است از آنان با کسانی که با ما مخالفت کرده اند، پس رحم کن بر آن چهره‌هایی که آفتاب آنها را تغییر داده، رحمت فرما آن گونه‌هایی که بر قبر ابا عبدالله علیه السلام نهاده شده اند، رحمت نما آن چشمانی را که اشک‌هایشان، در دلسوزی، برای ما جاری شده است، مهربانی کن بر آن دل‌هایی که برای ما پریشانی کرده و سوخته اند و رحمت کن آن فریادی را که برای ماست.

خداوندا! من آن جانها و آن بدنها را به تو می‌سپارم تا آن‌گاه که آنان را در روز تشنگی، کنار حوض برسانی.

آن حضرت، همچنان در حالی که در سجده بود، خداوند را به این دعا فرامی‌خواند. هنگامی که فراغت یافت، گفتم: فدای تو گردم! این را که شنیدم اگر برای کسی می‌بود که خدای را نمی‌شناخت، گمان می‌کردم که ذره‌ای از آتش را نچشد، به خدا! آرزو کردم حسین را زیارت کنم و به حج نرفته باشم.

حضرت علیه السلام فرمود: چقدر به آن حضرت نزدیک هستی، پس چه چیزی تو را از زیارت وی باز می‌دارد؟ چرا آن را ترک می‌کنی؟

معاویه بن وهب گفت: نمی‌دانستم که مطلب تا این حدّ مهم باشد.

حضرت فرمود: ای معاویه! آنان که برای زائرانش در آسمان دعا می‌کنند، بیش از کسانی هستند که در زمین برای آنان دعا می‌کنند. ای معاویه! این کار را ترک مکن که هر کس آن را ترک کند، از حسرت چنان خواهد دید که آرزو می‌کند قبرش نزد او باشد.

آیا دوست نداری خداوند تو را از جمله کسانی ببیند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه و ائمه علیهم السلام، برایش دعا می‌کنند؟ آیا دوست نداری که فردا از کسانی باشی که [از قبر] خارج می‌شوند در حالی که گناهی بر آنان نباشد که به آن بازخواست شوند؟

آيا دوست نداري فردا از كساني باشي كه با رسول خدا ﷺ مصافحه مي كنند؟^۱

گريه فرشتگان بر امام حسين عليه السلام

۴۶. امام صادق عليه السلام فرمود: خداوند چهار هزار فرشته خلق کرده که ملازم قبر امام حسين عليه السلام ژولیده و غبارآلود هستند و برای او تا روز قیامت گريه می کنند...^۲.
نیز آن حضرت فرمود: خداوند متعال هفتاد هزار فرشته آفرید که هر روز در حال افسردگی و اندوه و غبارآلود، بر امام حسين عليه السلام درود می فرستند و برای زائرانش دعا می کنند.

نظير اين مطلب در روايت ديگر آمده، با اين جمله:

آن فرشتگان تا قیامت برای مصائب حسين عليه السلام می گریند.^۳

۴۷. ابان بن تغلب می گوید: امام صادق عليه السلام فرمود:

«خداوند چهار هزار فرشته ژولیده موی و گردآلود را ملازم مرقد حسين عليه السلام کرده، که برای مصائب آن حضرت تا روز قیامت گريه کنند، کسی که مرقد آن حضرت را با معرفت زیارت کند، آن فرشتگان او را بدرقه کنند تا او به وطنش برسد، و اگر بیمار شود، او را صبح و شب عیادت کنند، و اگر بمیرد، در کنار جنازه اش حاضر شده و برای او تا قیامت طلب آمرزش نمایند».^۴

۴۸. نیز آن حضرت فرمود:

خداوند چهار هزار فرشته را ملازم قبر حسين عليه السلام کرد. آنها اندوهگین و ژولیده هستند. از آغاز بامداد تا ظهر برای مصائب حسين عليه السلام گريه می کنند. وقتی که

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۰؛ ابواب المزار، باب ۳۷، ص ۳۲۰، ح ۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۰.

۳. همان، ص ۲۲۲.

۴. همان، ص ۲۲۳.

حضور فرشتگان در مجلس عزا ۵۸۷

بعد از ظهر فرا می‌رسد، آن چهار هزار فرشته به آسمان بالا می‌روند و به جای آن‌ها، چهار هزار فرشته دیگر کنار قبر حسین (علیه السلام) می‌آیند، و هم‌چنان تا طلوع فجر می‌گریند...^۱

ای خرگه عزای تو این طارم کبود لبریز خون ز داغ تو پیمانه وجود
تنه‌ها نه خاکیان به عزای تو اشک ریز ماتم سراسرست بهر تو از غیب تا شهود

حضور فرشتگان در مجلس عزا

۴۹. ابن قولویه (رحمه الله) از زید شحام نقل کرده که گفت: با جماعتی از اهل کوفه نزد امام صادق (علیه السلام) بودیم. پس جعفر بن عفان بر آن حضرت وارد شد، امام صادق (علیه السلام) او را نزدیک خود طلبید و به او فرمود: ای جعفر! عرض کرد: بلی، خدا مرا فدای شما کند. حضرت فرمود: به من خبر رسیده است که تو در رثای حسین (علیه السلام) شعر می‌گویی و نیکو می‌گویی. عرض کردم: آری، خدا مرا فدای تو کند. حضرت فرمود: بخوان. پس من برای آن جناب شعر خواندم و آن بزرگوار گریست و کسانی که گرد او بودند گریستند و اشک‌ها بر گونه‌ها و محاسن آن حضرت جاری شد. آن‌گاه فرمود: ای جعفر! سوگند به خدا که فرشتگان حاضر بودند و سخن تو را درباره حسین (علیه السلام) شنیدند و چنان‌که ما گریستیم، گریستند بلکه بیشتر. و حقا که خداوند در این ساعت بهشت را بر تو واجب گردانید و تو را آمرزید. ای جعفر! آیا بیش از این بگویم؟ عرض کردم: بلی، ای سید من! فرمود: هیچ کس نیست که درباره حسین (علیه السلام) شعری بگوید و بگرید و بگریاند مگر این که خداوند بهشت را بر او واجب گرداند و او را بیامرزد.^۲

مجلس عزا و بیان احادیث ائمه (علیهم السلام)

۵۰. شیخ صدوق (رحمه الله) نقل کرده است که: امام صادق (علیه السلام) به فضیل فرمودند:

۱. همان، ص ۲۲۲.

۲. وسائل، ج ۱۰، ابواب المزار، ص ۴۶۴، باب ۱۰۴، ح ۱.

«آيا دور هم جمع مي شويد و ذكرا حاديت ما مي كنيد؟ عرض كرد: آري فدايت شوم. فرمودند: اين نوع مجالس را دوست دارم، پس [با اين گونه مجالس] امر ما را زنده كنيد، خدا رحمت كند كسي كه امر ما را زنده كند. اي فضيل! هر كس ما را ياد كند يا نزد او يادي از ما بشود و به اندازه بال مگسي از ديده اش اشك جاري گردد، خداوند گناهان او را مي آمرزد، اگر چه به اندازه كف دريا باشد»؛

«تَجْلِسُونَ وَ تَتَحَدَّثُونَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ: إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسُ أَحِبُّهَا، فَأَحْيُوا أَمْرَنَا، فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَى أَمْرَنَا. يَا فَضِيلُ! مَنْ ذَكَرْنَا أَوْ ذُكِّرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ وَلَوْ مِثْلَ جَنَاحِ اللَّذْبَابِ، غَفَرَ اللَّهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ»^۱.

اگر از رفتن به كربلا معذوريد

در خانه خود براي حسين عليه السلام عزاداري كنيد

۵۱. ابن قولويه روايت کرده كه مسمع بن عبدالملك بصری گفت: در حضور امام صادق عليه السلام بودم، حضرت به من فرمود: تو با اين كه از اهالي عراق هستي، در زيارت مرقد حسين عليه السلام حاضر نشدي؟

عرض كردم: آري، حاضر نشدم. فرمود: چه چيز تو را از آن بازداشت؟ گفتم: من مردی از اهالی بصره هستم، و در آن جا جماعتي از دوستان خليفه حضور دارند، دشمنان ما و دشمنان امير مؤمنان علي عليه السلام نيز بسيارند، ما ايمن نيستيم كه در نزد سليمان بن عبدالملك [خليفه وقت] چنين شناخته شده، و مورد آسيب او قرار گيريم.

امام صادق عليه السلام فرمود: آيا آن ستمی را كه آنها بر ما روا داشته اند به ياد نمي آوري؟ عرض كردم: چگونه فراموش كنم؟ آن قدر [در خانه ام] مي گريم و

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲، ح ۱۴؛ وسائل الشيعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۲.

گرسنه می نشینم، که اهل بیتم آثار گریه و گرسنگی را در چهره من می نگرند. امام صادق علیه السلام فرمود:

رحمت خدا بر اشک چشمت، تو در صف گریه کنندگان بر مصائب ما هستی، و از آنان هستی که در شادی ما شاد، و در اندوه ما اندوهگین، و در خوف ما خائف و در ایمنی ما آسوده اند، آگاه باش که به زودی به هنگام مرگ با پدرانمان دیدار می کنی، و می بینی که به فرشته مرگ، سفارش تو را می کنند، و به تو بشارت دهند به چیزی که چشمت را روشن کند. آن گاه فرشته مرگ از مادر به تو مهربان تر شود.

آن گاه امام گریه کرد و من نیز گریستم. سپس بعد از حمد و ثنا فرمود:

ای مَسْمَع! زمین و آسمان در آن هنگام که امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شد، از روی مهر و عطوفت برای مصائب ما گریه می کنند، و گریه فرشتگان برای ما افزون است، هر که برای مصائب ما گریه کند، قبل از آن که اشکش جاری شود، خداوند او را بیامرزد. و اگر قطره ای از آن اشک، بر آتش دوزخ بیفتد، آن را خاموش خواهد کرد. و قلبی که برای مصائب ما محزون است، هنگام مرگ شادمان خواهد بود، و این شادمانی همراه او است تا در کنار حوض کوثر نزد ما آید، که این حوض از ورود او شاد می شود، و او را از غذاها و نوشیدنی که هرگز تصور آن را نمی کرد سیر و سیراب خواهد کرد...^۱

امام صادق علیه السلام و مرثیه خوانی

۵۲. ابوهارون گفت: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، حضرت فرمود: برای من مرثیه بخوان، من شروع کردم مرثیه خواندن، حضرت فرمود: همان گونه بخوان که نزد خودتان می خوانید، آن گونه بخوان که با سوز و رقت باشد، به طوری که نزد قبر حسین علیه السلام می خوانید، پس من این شعر را خواندم:

۱. کامل الزیارات، ص ۱۰۸ وسائل، ج ۱۰، ابواب المزار، ص ۳۹۶، باب ۶۶، ح ۱۶.

أُمِرَّ عَلَى جَدَّتِ الْحُسَيْنِ فَقُلْ لَاءَ عَظْمِهِ الرَّكِيَّةُ.

در کربلا به قبر حسین (علیه السلام) گذر کن، و به استخوان های پاکش بگو...
حضرت گریه کرد. من ساکت شدم، فرمود: بخوان، من اشعار را تا پایان خواندم،
حضرت فرمود: باز هم مرثیه بخوان من این شعر را خواندم:
يَا مَرْيَمُ قَوْمِي فَأَنْدُبِي مَوْلَاكَ وَعَلَى الْحُسَيْنِ فَأَسْعِدِي بَيْتَكَ
ای مریم به پا خیز و برای مولایت ندبه و نوحه سرایی کن، و با گریهات بر
حسین (علیه السلام) سعادتمند شو.

پس حضرت گریه کرد، زن ها نیز گریه و شیون کردند و پس از آرام شدن، حضرت
فرمود: ای ابا هارون! هر کس برای حسین (علیه السلام) مرثیه بخواند و ده نفر را بگریاند بهشت
برای او است، پس یکی یکی کم کرد تا آنکه فرمود: هر کس مرثیه بخواند و یک نفر را
بگریاند بهشت برای او لازم شود، و هر که امام حسین را یاد کند و گریه کند بهشت او
را واجب می شود.^۱

امام صادق (علیه السلام) و روزه روز عاشورا

۵۳. در کتاب «کافی» از زراره روایت شده که گفت: از امام صادق (علیه السلام) درباره
روزه گرفتن روز تاسوعا و عاشورا سؤال کردم، حضرت فرمود: «تاسوعا روزی است
که امام حسین (علیه السلام) و یارانش در کربلا محاصره شدند، و سپاه شام برای کشتن
آنها گرد هم آمدند، و پسر مرجانه [ابن زیاد] و عمر سعد از این کار شادمان
گشتند، و امام حسین (علیه السلام) در تنگنا قرار گرفت». سپس فرمود: «اما روز عاشورا،
روزی است که حسین (علیه السلام) و یارانش کشته شدند»، سؤال کردم: آیا روزه ای در
چنین روز مقرر شده است؟

۱. وسائل، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۱۰۴، ص ۴۶۵، ح ۳.

فرمود: «خیر، هرگز! به خدای کعبه سوگند، این روز، روز روزه نیست، بلکه روز اندوه و مصیبت است که بر اهل آسمان و زمین و همه مؤمنان وارد شده، و روز شادی برای پسرمرجانه و آل زیاد و مردم شام است که خداوند بر آنان و فرزندانشان غضب کرده است، این روز، روزی است که همه نقاط زمین جز زمین شام برای مصائب آن گریه کردند، پس کسی که آن روز را روزه بگیرد، یا به آن تبرک جوید، خداوند او را با آل زیاد واژگونه قلب، و مورد خشم قرار دهد، و کسی که در چنین روزی کالایی را تهیه کرده و به خانه اش ببرد و ذخیره کند، خداوند تا قیامت نفاقی در دلش افکند، و برکت را از او و خاندانش سلب نماید، و شیطان در همه این امور با او شرکت و همراهی نماید»^۱.

حسین علیه السلام ثار الله است

۵۴. امام صادق علیه السلام فرمود: خون جدم حسین علیه السلام خونی است که خداوند عالم این خون را طلب خواهد کرد و هیچ مصیبتی مثل مصیبت حسین علیه السلام به فرزندان فاطمه علیه السلام نرسیده و نخواهد رسید، به راستی که آن حضرت با هفده نفر از اهل بیت خود شهید شد که برای دین خدا جهاد کردند و برای خدا صبر کردند، پس خدا آنان را به بهترین پاداش های صبرکنندگان، پاداش عطا کرد.

چون قیامت برپا شود پیامبر صلی الله علیه و آله بیاید و حضرت سید الشهداء با او باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست خود را بر سر مبارک حسین علیه السلام گذارده و خون از آن جاری باشد، پس بگوید: پروردگارا! از اتم سؤال کن که به چه جهت فرزند مرا کشتند؟

امام صادق علیه السلام پس از نقل این واقعه فرمود: هر جزع و گریه ای مکروه است، جز جزع و بی تابی و گریه بر امام حسین علیه السلام.^۲

۱. فروع کافی، ج ۴، باب صوم عرفة و عاشورا، ص ۱۴۷، ح ۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۱۳.

هرگاه آب نوشيديد حسين عليه السلام را ياد كنيد

۵۵. ابن قولويه، از داود رقی نقل کرده که گفت: نزد امام صادق عليه السلام بودم، آن حضرت آب خواست، چون نوشيد دیدم گريه اش گرفت و چشمانش پراز اشک شد، آن گاه فرمود: ای داود! خدا لعنت کند قاتل حسين عليه السلام را، هيچ بنده ای آب ننوشد که ياد حسين عليه السلام کند و لعن بر قاتل او فرستد مگر آن که خدای تعالی برای او صدهزار حسنه نويسد و صدهزار گناه او را محو کند و صدهزار درجه مقام او را بالا برد و چنان باشد که صدهزار بنده آزاد کرده است و خداوند او را خرم و خوش دل محشور گرداند.^۱

فضيلت و ثواب گريه بر سيدالشهداء عليه السلام

۵۶. محمد بن مسلم از امام باقر عليه السلام نقل می کند که فرمودند: هر مؤمنی که برای کشته شدن حسين عليه السلام اشک بريزد تا بر گونه اش جاری شود، خداوند او را در غرفه هایی از بهشت جای دهد که همیشه^۲ در آن جا ساکن باشد.^۳

فضيل بن يسار نقل می کند که امام صادق عليه السلام فرمودند: هر کس نزد او يادی از ما اهل بيت شود، و از چشمانش ولوبه قدر بال پشه ای اشک بيايد، گناهانش آمرزیده شود هر چند مانند کف درياها زياد باشد.^۴

۵۷. حضرت رضا عليه السلام فرمود: هر کس مصيبت ما را ياد کند و برای آن چه با ما کرده اند بگريد، در روز قيامت با ما، و در درجه ما باشد. و هر کس مصيبت ما را به ياد ديگران آورد و بگريد و بگرياند، چشمانش گريان نشود روزی که همه چشم ها

۱. کامل الزيارات، ص ۱۱۴، باب ۳۴، ح ۱. نفس المهموم، ح ۱۹، از احاديث ثواب گريه بر حسين عليه السلام.

۲. در روايت «احقاب» است و «احقاب» به معنای زمان کثير است و در اين جا کنایه از «دوام و هميشگي» است.

۳. کامل الزيارات، ص ۱۰۴، ب ۳۲، ح ۹؛ وسائل الشيعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۱۵.

۴. وسائل الشيعه، ج ۱۴، ص ۵۰۰، باب ۶۶، ابواب مزار، ح ۱.

گریان است. و هر کس در مجلسی بنشیند که امر ما در آن احیاء می شود، دلش نمیرد روزی که همه دل ها می میرد.^۱

۵۸. نیز از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمود:

«هر مؤمنی که چشمانش برای کشته شدن حسین بن علی علیه السلام اشک بریزد تا بر گونه اش روان گردد خداوند او را در بهشت در غرفه ها جای دهد که روزگاری در آن بماند. و هر مؤمنی که چشم او اشک بریزد تا بر گونه اش روان شود برای رنج و آزاری که در دنیا از دشمن به ما رسید، خداوند او را در بهشت جای می دهد. و هر مؤمنی که در راه ما رنجی بیند و چشم او گریان شود تا اشکش بر دو گونه اش روان شود از زحمت و رنجی که درباره ما به او رسیده است، خداوند رنج و زحمت روز قیامت را از روی او بگرداند و او را از غضب و آتش خود ایمن فرماید».^۲

۵۹. امام صادق علیه السلام فرمود: برای هر چیزی ثواب [معینی] است، جز برای گریه در مصائب ما؛ «لِكُلِّ شَيْءٍ ثَوَابٌ إِلَّا الدَّمْعَةَ فِينَا».^۳

نیز آن حضرت در ضمن حدیث مشروحی فرمود: کسی که در نزدش یادی از حسین علیه السلام شود، و از چشمش به اندازه پر مگسی اشک خارج گردد، پاداش او در پیشگاه خدا کمتر از بهشت نیست.

و نیز فرمود: پاداش او این است که خداوند دوزخ را بر او حرام گرداند.^۴

۶۰. حنّان گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم بعضی می گویند: پاداش زیارت حسین علیه السلام معادل پاداش حج و عمره است؟ فرمود: تعجب نکن، حسین علیه السلام را زیارت کن، و به او جفا نکن، زیرا او آقای شهیدان، و آقای جوانان بهشت است،

۱. همان، ج ۱۴، ص ۵۰۲، باب ۶۶، ابواب المزار، ح ۴.

۲. کامل الزیارات، باب ۳۲، ص ۱۰۶، ح ۱ و نفس المهموم، ثواب گریه بر امام حسین علیه السلام، ح ۱۱.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۶۶، ابواب المزار، باب ۱۰۴، ح ۶.

۴. کامل الزیارات، ص ۱۱۱.

شبيه او يحيى بن زكريا است [كه طاغوت بنى اسرائيل به جرم نهى از منكر، سرش را از تن جدا نمود] كه آسمان براى مصيبت اين دوگريه كرد...^۱

حضرت امام رضا علیه السلام و مصيبت روز عاشورا

۶۱. شيخ صدوق رحمته الله از ابراهيم بن ابى محمود نقل كرده است كه گفت: حضرت امام رضا علیه السلام فرمود:

«محرّم ماهى است كه مردم جاهليت جنگ را در آن حرام مى دانستند، ولى خون ما در آن ماه حلال شمرده شد و حرمت ما هتك شد و فرزندان و زنان ما اسير شدند و آتش در خيام ما افروخته گشت و هر چه در آن بود به تاراج رفت و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در باره ما مراعات نكردند، روز كشته شدن حسين علیه السلام چشمان ما را آزوده كرد و اشك هاى ما را روان ساخت، عزيز ما در زمين كربلا بى حرمت شد و اندوه و بلا نصيب ما گشت تا روز معين».

۶۲. نيز حضرت امام رضا علیه السلام فرمود:

«پس گريه كنندگان بايد بر حسين علیه السلام گريه كنند براى اين كه گريه براى گناهان بزرگ را مى ريزد. آن گاه فرمود: چون ماه محرّم مى شد پدرم را خندان نمىديدند و اندوه بروى غالب بود تا ده روز مى گذشت و چون روز دهم مى شد آن روز، روز مصيبت و اندوه و گريه او بود و مى فرمود: اين روزى است كه حسين علیه السلام در آن روز كشته شد»؛

«فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيُنِكِ الْبَاكُونَ، فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ. ثُمَّ قَالَ علیه السلام: كَانَ أَبِي علیه السلام إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا يُرَى ضَاحِكًا، وَكَانَتْ الْكَابَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى تَمُضِيَ عَشْرَةُ أَيَّامٍ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ، يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ، وَيَقُولُ: هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ علیه السلام».^۲

۱. كامل الزيارات.

۲. وسائل الشيعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۸.

ترک کار در روز عاشورا

۶۳. حسن فضال از پدرش از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«هر کس سعی در قضای حوائج خود را در روز عاشورا ترک کند، خداوند حوائج دنیا و آخرت او را برآورد و هر کس روز عاشورا، روز مصیبت و اندوه و گریه او باشد خداوند روز قیامت را روز شادی و سرور او قرار دهد؛ پس چشم او به خاطر ما در بهشت روشن شود. و هر کس روز عاشورا را روز برکت خواند و برای خانه خود چیزی اندوخته کند، خداوند آن چیز را بر وی مبارک نگرداند، و روز قیامت با یزید و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد لعنهم الله محشور شود در درک اسفل جهنم»؛

«مَنْ تَرَكَ السَّعْيَ فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَاءٍ قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَ مَنْ كَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءٍ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ، يَجْعَلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَجِهِ وَ سُرُورِهِ وَ قَرَّتْ بِنَا فِي الْبَحْنَانِ عَيْنُهُ، وَ مَنْ سَمَّى يَوْمَ عَاشُورَاءٍ يَوْمَ بَرَكَهٍ وَ آذَخَرَ لِمَنْزِلِهِ فِيهِ شَيْئًا لَمْ يُبَارِكْ لَهُ فِيهَا أَذَخَرَ، وَ حُشِرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ يَزِيدٍ وَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ إِلَى أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ النَّارِ»^۱.

و امام باقر علیه السلام در ضمن روایتی فرمود: اگر می‌توانید، روز عاشورا برای کار دنیا خارج نشوید که روز نحسی است؛ «وَأَنْ إِسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَنْشَرِ يَوْمَكَ فِي حَاجَةٍ فَافْعَلْ فَإِنَّهُ يَوْمٌ نَحْسٍ»^۲.

صلوات خدا بر گریه کننده بر حسین علیه السلام

۶۴. از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است که فرمود: «آگاه باشید، خداوند متعال صلوات و رحمت می‌فرستد بر کسانی که از روی رحمت و شفقت در مصیبت حسین علیه السلام گریه می‌کنند، و صلوات و رحمت می‌فرستد بر کسانی که

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۷.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۲۰.

سینه‌شان از عداوت و غیظ دشمنان حسین علیه السلام پُر است و آنها را لعنت می‌کنند». «وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى الْبَاكِينَ عَلَى الْحُسَيْنِ رَحْمَةً وَ شَفَقَةً وَ اللَّاعِينَ لِأَعْدَائِهِمْ وَ الْمُؤْتَلِّينَ عَلَيْهِمْ غَيْظًا وَ حَقًّا»^۱.

امام زمان و عزاداری و گریه بر حسین علیه السلام

۶۵. علامه مجلسی رحمته الله ضمن زیارت مفصلی که ظاهراً از ناحیه مقدسه صادر شده، چنین نقل کرده است:

«وَأُقِيمَتْ لَكَ الْمَأْتَمُ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ وَ لَطَمْتَ عَلَيْكَ الْخُورُ الْعَيْنُ، وَ بَكَتِ السَّمَاءُ وَ سُكَّانُهَا، وَ الْجِنُّانُ وَ خَزَائِنُهَا وَ الْهَضَابُ وَ أَقْطَارُهَا، وَ الْبَحَارُ وَ حَيْثَانُهَا، وَ الْجِنَانُ وَ وَلَدَانُهَا، وَ الْبَيْتُ وَ الْمَقَامُ وَ الْمَشْعَرُ الْحَرَامُ وَ الْحِلُّ وَ الْحَرَامُ»^۲؛

«برای تو در اعلیٰ علیین (عالم ملکوت) مجالس ماتم برپا شد. حوریان بهشتی در عزای تو بر سر و صورت زدند و آسمان و ساکنانش، و بهشت و نگهبانانش، کوه‌ها و دامنه‌هایش، و دریاها و ماهیانش، و باغ‌های بهشتی و نوجوانانش، خانه کعبه و مقام ابراهیم، و مشعرالحرام و اطراف آن همگی در ماتم تو گریستند».

و در زیارت ناحیه مقدسه چنین آمده است:

«اگر روزگار مرا به تأخیر انداخت و دست تقدیر مرا از یاری تو بازداشت، و نبودم که با کسانی که با تو کارزار کردند بستیزم، و با کسانی که با تو دشمنی داشتند به نبرد برخیزم، اینک هر صبح و شام برای ناله می‌کنم، و به جای اشک برای خون می‌گیرم، از روی حسرت بر تو و اندوه و تأسف بر مصیبت‌هایی که بر تو وارد شد، تا این که در اثر سوز جان فرسای مصیبت‌ها و غصه جان‌کاه و اندوه فراوان بمیرم»؛

«فَلَيْتَ أَخَّرْتَنِي الدُّهُورَ وَ عَاقَبَنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمُقْدُورُ وَ لَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِبًا وَ

۱. بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۳۰۴ ح ۱۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۳.

لِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِبًا فَلَاءَ نَذْبَتَكَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً وَ لَاءَ بَكَيْنٍ لَكَ بَدَلُ الدُّمُوعِ دَمًا، حَسْرَةً عَلَيْكَ وَ تَأْسُفًا عَلَى مَا دَهَاكَ وَ تَلَهُّفًا حَتَّى أُمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ وَ غَضَّةِ الْأَعْكِيَابِ^۱.

روضه خوانی جبرئیل و گریه حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام

۶۶. صاحب کتاب «الدَّر الثَّمِين» در تفسیر آیه شریفه ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾ (بقره / ۳۷) «پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت که آن کلمات باعث پذیرفته شدن توبه او گردید»، روایت کرده است که: حضرت آدم در پایه عرش، اسامی پیامبر و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام را دید، پس جبرئیل به او تلقین کرد که بگو: یا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ، یا عَالِی بِحَقِّ عَلِی، یا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ، یا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ مِنْكَ الْأَخْسَانُ.

حضرت آدم چون نام حسین عَلَيْهِ السَّلَام را بر زبان جاری کرد اشکش جاری شد و قلبش شکست، و فرمود: ای برادر، جبرئیل! چرا در یاد کردن پنجمی، قلبم می شکند و اشکم جاری می شود؟ جبرئیل عرض کرد: این فرزند توبه مصیبتی مبتلا می شود که همه مصیبت ها در مقابل آن کوچک است. فرمود: ای برادر! آن چه مصیبتی است؟ جبرئیل پاسخ داد: با لب تشنه غریب و بی کس و تنها کشته می شود، و برای او هیچ یاور و معینی نباشد. «يُقْتَلُ عَطْشَانًا غَرِيبًا وَ حِيدًا فَرِيدًا، لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَ لَا مُعِينٌ».

ای آدم! چنانچه او را ببینی، مشاهده می کنی که می گوید:

داد از تشنگی، فریاد از کمی یاور، به نحوی که تشنگی بین او و آسمان حائل شود مانند دود (یعنی از شدت تشنگی آسمان را چون دود ببیند) و هیچ کس او را اجابت نکند مگر به ضربه های شمشیر و چشاندن مرگ؛ «وَ عَطْشَاءُ، وَ قِلَّةُ نَاصِرَاهُ، حَتَّى يَحُولَ الْعَطْشُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ، فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ إِلَّا بِالشُّيُوفِ وَ شُرْبِ الْخُثُوفِ».

پس او را ذبح کنند چون گوسفندی که از قفا سر ببرند، و دشمنانش وسائل او را به غارت ببرند، و سراو و يارانش را به همراه اهل بيتش در شهرها بگردانند. اين گونه در علم خداوند متان گذشته است. پس آدم و جبرئيل چون مادر جوان مرده گريستند.^۱

گريه ابراهيم خليل (عليه السلام) بر امام حسين (عليه السلام)

۶۷. فضل بن شاذان گوید: از امام رضا (عليه السلام) شنيدم که می فرمود: چون خداوند متعال به ابراهيم خليل (عليه السلام) امر کرد که به جای فرزندش اسماعيل، گوسفندی را که برای او فرستاده بود قربانی کند، حضرت ابراهيم آرزو کرد کاش مأمور می شد اسماعيل را در راه خداوند ذبح کند، و مأمور به کشتن گوسفند به جای آن نمی شد، تا آن که دل او به کشتن عزيزترين فرزندش به درد می آمد، و بدین وسيله به بالاترين درجات افراد مصيبت دیده و پاداش آنها دست می یافت.

خداوند به او وحی فرستاد: ای ابراهيم! محبوب ترين خلق من پيش تو کیست؟ پاسخ داد: خدايا! خلقی را نیافریدی که نزد من از حبيب تو محمد (صلی الله علیه و آله) محبوب تر باشد.

فرمود: آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟ ابراهيم پاسخ داد: او را بیشتر دوست دارم.

خداوند فرمود: آیا فرزند او را بیشتر دوست می داری یا فرزند خودت را؟ پاسخ داد: فرزند او را.

خداوند فرمود: آیا کشته شدن فرزند او به دست دشمنانش دل تو را بیشتر به درد می آورد یا قربانی کردن فرزندت به دست خود؟ پاسخ داد: پروردگارا! کشته شدن او به دست دشمنانش بیشتر دل مرا به درد می آورد.

فرمود: ای ابراهيم! گروهی که ادعا می کنند از امت محمد (صلی الله علیه و آله) هستند فرزندش

حسین را از روی ظلم و دشمنی مانند گوسفند می‌کشند و با این عمل مستوجب سخط و خشم من می‌شوند.

حضرت ابراهیم [از آن چه شنید آزرده خاطر گشته و] به جزع آمد و قلبش رنجور شد و گریست.

خداوند به او وحی فرمود: ای ابراهیم! فدا کردم جزع تو را بر فرزندت اسماعیل اگر او را قربانی می‌کردی، به جزع و گریه بر حسین علیه السلام، و بر تو ارزانی داشتم بالاترین درجات مصیبت دیدگان را، و این است معنای گفتار خداوند: فدیة بزرگی را فدای او کردیم.^۱ ﴿وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾ (صافات / ۱۰۷).

گریه حضرت زکریا علیه السلام بر امام حسین علیه السلام

۶۸. از جمله سؤال‌های سعد بن عبدالله از حضرت حجت این بود که مرا از تأویل ﴿كَهَيِّعَص﴾ (مریم / ۱) خبر دهید؟ حضرت فرمودند: این حروف از خبرهای غیبی است که خداوند بنده‌اش حضرت زکریا علیه السلام را بر آن مطلع کرده و بعد از آن برای حضرت محمد ﷺ نقل فرموده است، و داستان از این قرار است:

حضرت زکریا از خدا سؤال کرد: که اسماء خمسه طیبه را به او تعلیم کند، جبرئیل نازل شد و به او تعلیم کرد. هرگاه زکریا حضرت محمد و علی و فاطمه و حسن علیه السلام را یاد می‌کرد، اندوه او می‌رفت و ناراحتی‌اش برطرف می‌شد، و چون حضرت حسین علیه السلام را یاد می‌کرد، گریه او را می‌گرفت و اشکش جاری می‌شد و نفس او بند می‌آمد.

روزی عرض کرد: پروردگارا! چه می‌شود که چون آن چهار بزرگوار را یاد می‌کنم از هم و غم می‌رهیم، و چون حسین علیه السلام را یاد می‌کنم اشکم می‌ریزد و به هیجان می‌افتم؟ پس خداوند متعال او را از قضیه آن حضرت خبر داد و فرمود: «كهيعص»،

«كاف» اشاره به كربلاست، و «هاء» هلاکت عترت طاهره، و «ياء» يزيد كه به حسين عليه السلام ظلم مي كند [و او را مي كشد] و «عين» عطش آن حضرت و «صاد» صبر آن جناب است.

چون زكريا اين واقعه را شنيد سه روز از مسجد بيرون نيامد، و مردم را از داخل شدن منع كرد، و پيوسته گريه و ناله كرد و عرضه داشت:

خدايا! آيا دل بهترين خلق خود را در مصيبت فرزندش به درد مي آوري! الهي! آيا بر ساحت مقدس او گرفتاري اين مصيبت بزرگ را نازل مي كني؟ آيا لباس اين مصيبت را بر تن علي و فاطمه عليه السلام مي پوشاني! و آيا سختي اين مصيبت را بر حريم آنان روا مي داري؟
آن گاه عرض كرد: خدايا! فرزندی به من عنايت فرما كه در پيري چشم من به او روشن گردد، و محبت او را در دل من زياد كن، و سپس مرا به مصيبت او مبتلا كن، چنان كه حبيب خود را مبتلا به مصيبت فرزندش خواهی كرد.

سرانجام خداوند يحيى عليه السلام را به زكريا عطا فرمود، و او را به مصيبتش مبتلا كرد، حمل يحيى شش ماه بود چنان كه حمل حضرت حسين عليه السلام نيز شش ماه بود.^۱

ای در عزات آدم و حوا گریسته	با ساکنان عالم بالا گریسته
پیغمبران مرسل و ذرات کائنات	از هفت ارض تا به ثريا گریسته
این بس برای غربت ای باعث نجات	گبر و يهود و قوم نصارا گریسته
هم ساکنان معبد و هم واقفان دير	هم جاثلیق، پير کلیسا گریسته
آن ظلم ها كه شد به تودردشت كربلا	هم دوست گريه كرد و هم اعدا گریسته
حوران باغ خلد، برای تو ای شهيد	اندر جنان به همرو لعا گریسته
بر کشته تو ای شه بی غسل و بی كفن	مجنون وار، زينب و ليلا گریسته
مادام عمر، سيد سجاد ناتوان	اندر عزات، ای شه والا گریسته

اندر این غم نی همین ارض و سما بگریستند
 اهل عالم از ثریا تا ثری بگریستند
 در عزای آن لب محروم از آب فرات
 ماهی اندر آب و مرغ اندر هوا بگریستند
 آفتاب و ماه و عرش و کرسی و لوح و قلم
 در غم شاه شهید کربلا بگریستند
 اولیا گشتند بهر مرتضی زاری کنان
 انبیا جمله برای مصطفی بگریستند

عزرداری و گریه بر امام حسین علیه السلام در روایات اهل سنت^۱

۱. در کتاب (نهاية الطلب وغاية السؤال) از ابن عباس روایت شده است که گفت:
 در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودم، آن حضرت امام حسین علیه السلام را برزانوی راست و فرزند
 خود ابراهیم را برزانوی چپ نشانده بود و گاهی از روی حسین و گاهی از روی
 ابراهیم می‌بوسید که جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمد! خدایت سلام
 می‌رساند و می‌فرماید: این دو فرزند را برای تو جمع نخواهد کرد و یکی را از تو باز
 خواهد گرفت، اینک بیندیش و هر کدام را که خواهی انتخاب کن.
 پیامبر بر چهره حسین و ابراهیم نگریست و گریه کرد و فرمود: اگر حسین فوت کند از
 فقدان او دل من و علی و فاطمه هر سه خواهد سوخت، ولی اگر ابراهیم وفات کند، تنها
 دل من خواهد سوخت، این بود که فقدان ابراهیم را قبول کرد و او را فدای حسین نمود و
 پس از سه روز ابراهیم مریض شد و وفات یافت. از آن به بعد هرگاه حسین نزد رسول خدا

۱. برخی از این روایات قبلاً از کتب محدثان شیعه نقل شد و به لحاظ اهمیت آنها مجدداً آنها را از کتب
 اهل سنت آوردم.

می آمد او را می بوسید و به سینه خود می فشرد، و دندانهای او را می مکید، و می فرمود:

«فَدَيْتُ مَنْ فَدَيْتُهُ بِأَبْنِي إِبْرَاهِيمَ» فدای کسی شوم که پسرم ابراهیم فدای او شد.^۱

صاحب کتاب فوق به اسناد خود به «سعید بن جبیر» از «ابن عباس» روایت کرده است که گفت: خدای عزوجل به محمد صلی الله علیه و آله وحی کرد که به خاطر قتل یحیی بن زکریا علیه السلام هفتاد هزار نفر را کشتم و به خاطر پسر دختر تودو برابر آن را خواهم کشت.^۲

۲. احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده که فرمود:

«إِنَّ مَنْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ دَمْعَةً أَوْ قَطْرَةً بَوَّأَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْجَنَّةَ».^۳

«هرکس برای قتل حسین علیه السلام چشمانش گریان شود، یا قطره ای اشک بریزد، خداوند او را در بهشت جای خواهد داد».

۳. و از کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» در باب مناقب حسن و حسین علیه السلام روایت کرده که گفت:

«إِنَّ النَّبِيَّ رَأَى فِي الْمَنَامِ وَهُوَ يَنْكِي فَقِيلَ لَهُ: مَا يُنْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ أَنْفًا».^۴ پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدند که گریه می کند، عرض شد، ای رسول خدا! چه چیز شما را می گریاند؟ فرمود: هم اکنون، حسین علیه السلام کشته شد.

۴. طبرانی در کتاب «المعجم الكبير» در ترجمه حسین علیه السلام از «احمد بن رشد» از «عمرو خالد حرانی» از «ابن لهيعة» از «ابی الاسود» از «عروة بن زبير» از عایشه روایت کرده که گفت: حسین بن علی علیه السلام هنگامی که کودک نوپایی بود بر رسول خدا وارد شد در حالی که به پیامبر وحی می شد، او برشانه پیامبر نشست و در همان حال که پیامبر صلی الله علیه و آله خم شده بود، بر پشت پیامبر مشغول بازی شد، جبرئیل به رسول خدا

۱. خطیب، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۰۴.

۲. خطیب، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۰۴.

۳. بنا به نقل ذخائر العقبی، احمد بن حنبل، ص ۱۹.

۴. ترمذی، صحیح، ج ۲، ص ۳۰۶؛ حاکم، مستدرک، ج ۴، ص ۱۹؛ ذخائر العقبی، ص ۴۸.

گفت: آیا او را دوست داری؟

پیامبر فرمود: چرا فرزندم را دوست نداشته باشم، جبرئیل گفت: امت تو او را بعد از تو خواهند کشت، جبرئیل آن گاه دست خود را دراز کرد و تربتی سرخ رنگ برای پیامبر آورد و گفت: در این سرزمین، این پسر تو کشته می شود و اسم آن «طف» است (طف یعنی ساحل فرات) همین که جبرئیل از نزد رسول خدا رفت و آن تربت در دست پیامبر بود و می گریست، فرمود: ای عایشه! جبرئیل مرا خبر داد که پسر من حسین در سرزمین طف کنار فرات کشته می شود، و امت من بعد از من دچار فتنه و امتحان می گردد.

عایشه می گوید: سپس پیامبر در حالی که گریه می کرد از حجره من بیرون آمد و در جمع یارانش حاضر شد که در آن میان علی علیه السلام و ابوبکر و عمرو حدیفه و ابوذر بودند. پیامبر فرمود: جبرئیل اینک مرا خبر داد که این پسر من حسین بعد از من در سرزمین طف کشته می شود و این تربت را برای من آورده است و خبر داد مرا که آرامگاه او در این خاک است.^۱

مؤلف: اهل تسنن در باره این که جبرئیل، رسول خدا صلی الله علیه و آله را از قتل حسین علیه السلام خبر داد و نمونه ای از تربت کربلا را به او داد، هیچده حدیث آورده اند.

و در پیشگویی علی علیه السلام از شهادت امام حسین شش حدیث نقل کرده اند، و درباره فرمان رسول خدا به وجوب یاری حسین یک حدیث، و در این که رسول خدا قاتلان آن حضرت را لعن کرد هشت حدیث ذکر کرده اند، و در این که رسول خدا تربت حسین را به ام سلمه داد و فرمود: هر وقت دیدی که مبدل به خون شد، بدان که حسین مرا کشته اند و خواب ام سلمه در ایام شهادت آن حضرت و خواب

۱. ماوردی، اعلام النبوة، ص ۸۳؛ در باب ۱۲ آن به همین اسناد و همین لفظ آورده، خوارزمی، مقتل ج ۱،

ص ۱۵۹؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷ و ۱۸۸؛ صواعق، ص ۱۱۵؛ سیوطی، خصائص، ج ۲،

ص ۱۲۵ و ۱۲۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۳.

عبدالله بن عباس، پنج حدیث نقل کرده‌اند.

و در این که طائفه جن در عزای حسین گریستند، پنج حدیث روایت کرده‌اند.
۵. مسلم در صحیح خود در تفسیر آیه: ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ﴾^۱ گفت:
هنگامی که حسین بن علی (علیه السلام) به قتل رسید، آسمان براو گریه کرد و گریه‌اش
سرخ‌ی آن بود.^۲

۶. ثعلبی در تفسیر همین آیه گفته است: قبل از کشته شدن حسین (علیه السلام) سرخی
شفق نبود و نیز ثعلبی روایت کرده و گفته است:

مَظْرِنَا دَمَا بِأَيَّامِ قَتْلِ الْحُسَيْنِ؛^۳ روز قتل حسین برای ما از آسمان خون بارید.
۷. بخاری به سند خود از «ابن ابی نعیم» روایت کرده که گفت: نزد پسر عمر بودم
که مردی از او از خون مگس پرسید، عبدالله عمر پرسید تو اهل کجائی؟
گفت: اهل عراقم، عبدالله عمر رو کرد به حاضران مجلس و گفت: این مرد را
بنگرید که از خون مگس می‌پرسد، در حالی که خون پسر پیغمبر را می‌ریزد، با این که
من خودم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم می‌فرمود حسن و حسین دوری‌خانه من از دنیايند.
بخاری این حدیث را به طریقی دیگر در کتاب (بدء الخلق) (باب مناقب حسن و
حسین (علیه السلام)) آورده و در کتاب دیگرش «ادب المفرد ص ۱۴» نقل کرده است، ترمذی
هم آن را در صحیح خود و دیگر صاحبان مسانید در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند.^۴
۸. «ام فضل دختر حارث» روایت کرده است: حسین در آغوش من بود که بر
رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شدم در حالی که حسین را با خود داشتم. پس او را در دامن

۱. سوره دخان، آیه ۲۹.

۲. سیوطی، در ذیل همین آیه و طبری در تفسیرش ج ۲۵، ص ۷۴ نقل کرده‌اند.

۳. ابن حجر، صواعق، ص ۱۱۶؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۵؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۸۹.

۴. ترمذی، صحیح، ج ۲، ص ۳۰۶؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۸۵، ۹۳، ۲۲۴ و ۱۵۳؛ ابو داود
طیالسی، مسند، ج ۸، ص ۱۶۰.

رسول خدا ﷺ گذاشتم، سپس متوجه شدم که چشمان پیامبر خدا ﷺ از اشک لبریز شده‌اند. به آن حضرت گفتم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم فدای تو باد! تو را چه می‌شود؟

حضرت فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و مرا خبر داد که اتم این پسر را خواهند کشت». ام فضل پریشان شد و عرض کرد: این کشته می‌شود؟ و به حسین اشاره نمود. حضرت فرمود: آری. و جبرئیل تربتی سرخ رنگ از تربتش را برای من آورد. ام فضل به گریه پرداخت و غم و اندوهی فراوان بر او دست یافت.^۱

۹. «جناب ام سلمه» روایت کرده است: شبی رسول خدا به بستر رفت تا بخوابد، پس پریشان برخاست. باز به خواب رفت و پریشان بیدار شد، کمتر از آنچه بار اول از او دیده بودم، پس از آن خوابید و بیدار شد، در حالی که خاک سرخ رنگی در دست او بود و آن حضرت آن را می‌بوسید، به ایشان گفتم: ای رسول خدا! این خاک چیست؟

حضرت فرمود: «جبرئیل مرا خبر کرد که این (حسین) در سرزمین عراق کشته می‌شود. پس به جبرئیل گفتم: خاک زمینی را که در آن کشته می‌شود به من نشان ده، و این تربت اوست».^۲

۱۰. «ام سلمه» روایت کرده است: روزی پیامبر ﷺ در خانه‌ام نشسته بود، پس فرمود: «کسی بر من وارد نشود». من منتظر ماندم، پس حسین داخل شد و من صدای گریه پیامبر را شنیدم و دیدم که حسین در آغوش (یا در کنار وی) نشسته بود، و آن

۱. حاکم، مستدرک، ج ۳، ص ۱۷۹ و ۱۷۶. و در روایت ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۶۲ از اُم فضل است که گفت: روزی پیامبر ﷺ بر من وارد شد در حالی که حسین نزد من بود. پس او را گرفت و مدتی وی را به بازی مشغول کرد، سپس چشمانش اشکبار شدند، به ایشان عرض کردم: چه چیزی تو را می‌گریاند؟ حضرت فرمود: «این جبرئیل است که مرا خبر می‌دهد که: اتم این پسر را می‌کشند».

۲. حاکم، مستدرک ج ۴، ص ۳۹۸؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۲۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۸۹؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۸.

حضرت دست بر او می کشید و می گریست. به او گفتم: به خدا من متوجه نشدم تا این که وارد شد.

حضرت به من فرمود: «جبرئیل همراه ما در خانه بود و گفت: آیا او را دوست داری؟ گفتم: آری. گفت: امت تو او را در سرزمینی که به آن «کربلا» گفته می شود، خواهند کشت. پس جبرئیل مقداری از خاک آن را گرفت و به پیامبر نشان داد»^۱.

۱۱. عایشه روایت کرده است: حسین بن علی بر رسول خدا ﷺ وارد شد در حالی که به آن حضرت وحی می شد، پس روی پیامبر جست در حالی که پیامبر به طرف زمین خم شده بود. جبرئیل گفت: ای محمد! آیا او را دوست داری؟ فرمود: «چرا پسر من را دوست نداشته باشم؟» گفت: امت تو او را پس از تو خواهند کشت. پس جبرئیل دست خود را دراز کرد و خاک سفید رنگی را برای آن حضرت آورد و گفت: در این سرزمین است که این پسر تو کشته می شود و نام آن «طف» است. هنگامی که جبرئیل از نزد رسول خدا ﷺ رفت، در حالی که آن خاک در دست آن حضرت بود و می گریست، فرمود: «ای عایشه! جبرئیل به من خبر داد که پسر من حسین در سرزمین طف کشته می شود، و این که امت من پس از من دچار فتنه خواهند شد». سپس در حالی که می گریست، به سوی اصحاب خود خارج شد که علی (عليه السلام)، ابوبکر، عمر، حذیفه، عمار و ابوذر در میان آنان بودند، آنان به سوی آن حضرت شتافتند و گفتند: «یا رسول الله! چه چیزی تو را می گریاند؟»

حضرت فرمود: «جبرئیل به من خبر داد که پسر من حسین پس از من در سرزمین طف کشته می شود، و این خاک را برای من آورد، و به من خبر داد که قبر وی در آن خواهد بود»^۲.

۱. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۲۶؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۶.

۲. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷؛ و در تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۰۹، آمده است که پیامبر ﷺ خاکی که جبرئیل آن را آورده بود، گرفت و شروع به بوییدن آن کرد و می گفت «وای بر کرب و بلا!».

۱۲. «زینب دختر جحش» همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است: پیامبر نزد من خوابیده بود، در حالی که حسین علیه السلام در خانه، چهار دست و پا می‌رفت. پس، از او غفلت کردم تا این‌که نزد پیامبر رسید و بر شکم آن حضرت بالا رفت. سپس پیامبر به نماز برخاست و او را به آغوش کشید و هرگاه به رکوع و سجود می‌رفت، وی را بر زمین می‌گذاشت و چون برمی‌خاست او را بر می‌داشت. هنگامی که نشست، دستان خود را به دعا بلند کرد و گفت... پس چون نماز را به پایان رساند به آن حضرت گفتم: «یا رسول الله! امروز دیدم چیزی را انجام دادی که قبلاً ندیده‌ام انجام داده باشی».

حضرت فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد که پسر من کشته می‌شود».

گفتم: «پس در این صورت به من نشان بده، و او خاکی سرخ رنگ برایم آورد».^۱

۱۳. «ابن عباس» روایت کرده است: حسین در آغوش پیامبر صلی الله علیه و آله بود، پس جبرئیل گفت: آیا او را دوست داری؟ فرمود: «چگونه او را دوست نداشته باشم، در حالی که وی میوه دل من است؟». گفت: امت تو او را خواهند کشت، آیا می‌خواهی موضع قبر او را به تو نشان دهم؟ پس مشتی گرفت و ناگهان خاک سرخ رنگی بود.^۲

۱۴. «ابو امامه» روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به همسرانش فرمود: این کودک (یعنی حسین) را نگریانید، و آن روز، روز ام سلمه بود، پس جبرئیل فرود آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به درون خانه رفت و به ام سلمه فرمود: «نگذار کسی بر من وارد شود». پس حسین آمد و چون دید پیامبر در خانه است، خواست داخل شود، ولی ام سلمه او را به آغوش گرفت و او را لالایی می‌داد و آرام می‌کرد. هنگامی که گریه‌اش شدید شد، وی را رها کرد، پس داخل شد تا اینکه در آغوش پیامبر صلی الله علیه و آله نشست. جبرئیل به

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۹.

۲. همان، ص ۱۹۱.

پیامبر گفت: امت تو این پسر را خواهند کشت.

حضرت فرمود: «او را می‌کشند در حالی که به من ایمان دارند؟!».

جبرئیل گفت: آری، او را می‌کشند. و جبرئیل خاکی را گرفت و به آن حضرت گفت: در فلان مکان کشته می‌شود. پس رسول خدا ﷺ خارج شد در حالی که حسین را به آغوش گرفته، اندوهگین و افسرده بود. ام سلمه گمان کرد که آن حضرت از وارد شدن کودک براو غمگین شده است، پس عرض کرد: ای پیامبر خدا! فدای تو گردم! فرمودی این کودک را نگرینید و به من دستور دادی که نگذارم کسی بر تو وارد شود و او آمد و من او را رها کردم. پیامبر پاسخی به وی نداد و به سوی اصحابش خارج شد در حالی که غرق در اندوه و غم بود، پس به آنان فرمود: «امت من این را می‌کشند (و به حسین اشاره فرمود).

ابوبکر و عمر روی به آن حضرت کردند و گفتند: ای پیامبر خدا! آیا در حالی که مسلمان باشند؟!»

فرمود: «آری، و این تربت اوست...»^۱.

۱۵. «انس بن حارث» از پیامبر ﷺ روایت کرد که فرمود: «این پسر (و به حسین اشاره نمود) در سرزمینی که به آن کربلا گفته می‌شود، کشته می‌شود، پس باید هر کس آن (حادثه) را شاهد باشد، او را یاری نماید».

هنگامی که حضرت حسین به سوی کربلا خارج شد، انس همراه آن حضرت رفت و در خدمت ایشان شهید شد.^۲

۱۶. «ام سلمه» روایت کرده: حسن و حسین در حضور پیامبر در خانه‌ام بازی می‌کردند، پس جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! امت تو این پسر را پس از تو

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۹.

۲. ابن الوردی، تاریخ، ۱، ص ۲۳۳.

خواهند کشت (و به حسین اشاره نمود).

رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست و او را به سینه خود فشرد در حالی که تربتی در دست او بود، پس آن را می‌بویید و می‌گفت: «وای بر کرب و بلا!» و آن را به ام سلمه داد و به وی فرمود: «هرگاه این خاک به صورت خون در آمد، بدان که پسرم کشته شده است».

«ام سلمه» آن را در شیشه‌ای گذاشت و هر روز آن را واری می‌کرد و می‌گفت: «آن روز که به صورت خون در می‌آیی، روزی عظیم خواهد بود...»^۱.

۱۷. پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دید که سگی سیاه و سفید، خورش را می‌لیسد، در تعبیر آن فرمود: شخصی، فرزندش حسین را می‌کشد، پس شمر بن ذی الجوشن ابرص بود که امام حسین را کشت.^۲

۱۸. «ام سلمه» روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حسین بن علی در پایان شصت (سال) از هجرتم کشته می‌شود».^۳

۱۹. «معاذ بن جبل» روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد و فرمود: «من محمد هستم که آغازها و پایان‌های سخن به من داده شده است، پس مرا اطاعت کنید تا زمانی که در میان شما هستم. و هرگاه از دنیا برده شوم، بر شما باد به کتاب خدای عزوجل که حلال آن را حلال بدارید و حرامش را حرام بشمارید، مرگ به سوی شما خواهد آمد ... فتنه‌ها همچون پاره‌های شب تاریک به طرف شما رو می‌آورد ..

معاذ گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله تا پنج نفر از خلفا را شمرد و فرمود: «یزید» خداوند یزید را خیر ندهد سپس چشمان آن حضرت اشکبار شد و فرمود: «از قتل حسین به من خبر

۱. طبرانی، المعجم الكبير (در شرح حال امام حسین)، ج ۳، ص ۱۱۴.

۲. تاریخ الخميس، ج ۲، ص ۲۹۹.

۳. طبرانی، المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۰.

داده شد، و تربتش را برای من آوردند و از قاتلش باخبر گشتم. در میان قومی کشته نشود و آنان از او دفاع نمایند مگر این که خداوند میان سینه ها و قلب هایشان جدایی بیفکند و بدانشان را بر آنان مسلط گرداند و آن ها را پراکنده سازد...». آنگاه خلفای بنی امیه را بر شمرد تا اینکه فرمود: «ولید»^۱ دهمین و فرعون آنها است که شریعت اسلام را ویران می کند و سرانجام به دست فردی از خانواده اش به قتل می رسد.

۲۰. «ابن عباس» روایت کرده است: هنگامی که دو سال از تولد حضرت حسین (عليه السلام) گذشت، پیامبر (ص) به سفری رفت. پس وقتی که در میانه راه بود، ایستاد و گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و چشمانش به اشک نشست. پس در مورد آن پرسیده شد. فرمود: «این جبرئیل است که مرا از سرزمینی در کنار فرات خبر می دهد که به آن کربلا گفته می شود، فرزندم حسین بن فاطمه (عليها السلام) در آن جا کشته می شود». جمعی از صحابه به آن حضرت روی کرده و عرض کردند: «یا رسول الله! چه کسی او را خواهد کشت؟»

آن حضرت با کلماتی بریده و اندوه بار به آنان پاسخ داد: «مردی که او را یزید نامند. خداوند به وی برکت ندهد و گویی که به قتل گاه و آرامگاه حسینم می نگرم در حالی که سر او را به هدیه می برند. به خدا هر کسی به سرفرزندم حسین (عليه السلام) بنگرد و شاد گردد، خداوند میان قلب و زبانش جدایی می افکند». و چون از سفر بازگشت، در حالی که اندوهگین بود، به منبر رفت و مسلمانان را اندرز داد، در حالی که دو نوه و دو گل خود را همراه داشت و سر به سوی آسمان برداشت و گفت: «خداوندا!

۱. «ولید بن یزید بن عبد الملك بن مروان»، پادشاه فاسق که همه حرمت های خدا را هتک نمود و به حج رفت تا برام کعبه شراب بنوشد و او بر این امت از فرعون بر امتش شدیدتر بود، آن گونه که در حدیث است. همو بود که مصحف را با تیر زد و مسلمانان به سبب اظهار الحاد و بدعت ها و آشکار کردن فسق، بر او خشم گرفتند و برضد وی شوریدند و او را به قتل رساندند. این مطلب در تاریخ خلفاء ص ۲۵۰. ۲۵۲ آمده است.

من محمد بنده و پیامبر تو هستم، و این دو بهترین عترت و نیکوترین ذریه و ریشه من و کسانی هستند که در امتم باقی می‌گذارم... خداوندا! جبرئیل مرا خبر داده که این فرزندم (و اشاره به حسین نمود) کشته می‌شود و فرو گذاشته می‌گردد، خداوندا! او را در قتلش برکت فرما، و وی را از سروران شهدا قرار ده که توبه هر چیزی توانا هستی. خداوندا! آن‌که او را بکشد و فروگذارد، برکت عطا مفرما...».

صحن مسجد یک پارچه فریادی خروشان از گریه و زاری شد. پس پیامبر به آن‌ها فرمود: «آیا گریه می‌کنید و او را یاری نمی‌دهید؟ خداوندا! تاولی و یاور او باش!!».

ابن عباس گوید: پیامبر هم چنان رنگ برگشته و با چهره‌ای افروخته باقی ماند، پس بار دیگر به منبر رفت و برای مردم خطبه شیوای مختصری ایراد فرمود، در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود، سپس فرمود: «ای مردم! من در میان شما دو چیز گران‌بها بر جای گذاشته‌ام: کتاب خدا و عترتم را که از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. همانا من در مورد آن‌ها از شما درخواست نمی‌کنم جز آن‌چه را که پروردگارم مرا به آن فرمان داده است، مودت نسبت به خویشانم؛ پس بنگرید که فردا کنار حوض در حالی با من روبرو نشوید که عترتم را به خشم آورده باشید.

همانا روز قیامت سه پرچم از این امت بر من وارد خواهد شد؛ گروهی با پرچمی سیاه و تاریک که فرشتگان از آن در هراس می‌شوند و در برابر من می‌ایستند، از آن‌ها می‌پرسم کیستید؟ آن‌ها مرا از یاد می‌برند و می‌گویند: ما اهل توحید از عرب هستیم. پس می‌گویم: من احمد پیامبر عرب و عجم هستم. آن‌ها می‌گویند: ما از امت تو هستیم ای احمد! به آن‌ها می‌گویم: پس از من، با عترتم و با کتاب پروردگارم چگونه رفتار کردید؟ آنان می‌گویند: کتاب را ضایع و پاره پاره کردیم، و اما عترت تو را بر آن بودیم تا آن‌ها را از روی زمین برداریم. پس، روی خود را از آنان می‌گردانم و آنان تشنه‌کام و رو سیاه برمی‌گردند.

سپس جمعی با پرچم دیگری بر من وارد می‌شوند که از پرچم نخست سیاه‌تر باشد. به آن‌ها می‌گویم: شما کیستید؟ آن‌ها مانند گروه قبلی می‌گویند: ما از اهل توحید هستیم، ما امت تو هستیم. به آنان می‌گویم: پس از من با ثقلین اصغر و اکبر، با کتاب خدا و با عترتم چگونه رفتار کردید؟ می‌گویند: با ثقل اکبر، مخالفت کردیم و ثقل اصغر را فرو گذاشتیم و آنان را در همه حال تارومار کردیم. به آن‌ها می‌گویم: از نزد من دور شوید. آنان تشنه کام و رو سیاه می‌روند.

سپس گروهی با پرچم دیگری بر من وارد می‌شوند که نور افشانی می‌کند. به آنان می‌گویم: شما کیستید؟ می‌گویند: ما کلمه توحید هستیم. ما امت محمدیم و ما باقی ماندگان اهل حق می‌باشیم که کتاب پروردگارمان را بر گرفتیم و حلال آن را حلال و حرامش را حرام دانستیم، و ذریه پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله را دوست داشتیم و آن‌ها را یاری کردیم به آن‌چه خودمان را یاری کردیم، همراه آنان جنگیدیم و با مخالفانشان نبرد کردیم. پس من به آن‌ها می‌گویم: مژده باد شما را که من پیامبرتان هستم، شما در سرای دنیا آن‌گونه بودید که خود توصیف کردید. سپس به آنان از حوض خود می‌نشانم و آن‌ها سیراب می‌روند. همانا جبرئیل مرا با خبر ساخته که اتمم فرزندم حسین را در سرزمین کرب و بلا می‌کشند که لعنت خدا تا پایان روزگار بر کشنده و فروگذارنده او باد...»^۱

مؤلف: فَقَدْ ظَهَرَ مِنْ هَذِهِ الْأَخْبَارِ الَّتِي هِيَ قَلِيلٌ مِنْ كَثِيرٍ مِمَّا وَرَدَ فِي بَابِ مَحْبُوبِيَّةِ الْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ عَلَى مَصَائِبِ آلِ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله سَيِّمًا الْحُسَيْنِ علیه السلام إِنَّهُ الْبَتُولُ علیه السلام أَنَّ أَعْظَمَ الْعِبَادَاتِ بَعْدَ آدَاءِ الْوَاجِبَاتِ إِقَامَةُ مَجْلِسِ عَزَاءِ هَؤُلَاءِ السَّادَاتِ عَلَيْهِمْ أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَالْتِحَيَّاتِ.

۱. زندگانی امام حسین علیه السلام، تألیف باقر شریف، ج ۱، به نقل از الفتوح، ج ۴، ص ۲۱۶.

(لازم به ذکر است که اکثر روایات این بخش از همین کتاب است).

شبهه

بعضی می‌گویند چگونه گناهان بزرگ و فراوان با گریه بر حسین علیه السلام عفو می‌شود و آیا می‌توان گفت یک نفر در تمام عمر گناه کرده است ولی اتفاقاً قطره اشکی در عزای حسین علیه السلام ریخته و در نتیجه گناهانش بخشیده شود؟

پاسخ

نظیر روایات گریه بر امام حسین علیه السلام زیاد است و باید معنی آنها را فهمید تا شبهه برطرف شود و پاسخ اجمالی مستفاد از آیات و روایات این است که خداوند سبحان، برخی بندگان را که عبادتی خاص یا کار خیری مخصوص انجام داده‌اند، از باب تفضل به خاطر ترک بعضی از عبادات یا ارتکاب برخی گناهان مؤاخذه و عقوبت نمی‌کند و این منافات ندارد با وجوب قضای عبادات فوت شده و وجوب ادای حقوق مردم، یا وجوب اجرای حدّ بر کسی که مرتکب گناه موجب حدّ شده است، و در عین حال برای روشن شدن بیشتر موضوع، از باب نمونه یک آیه و سه روایت نقل می‌کنم: خداوند سبحان فرموده است: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾. (زمر / ۵۳)

[ای محمد] «بگو: ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید، از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می‌آمرزد».

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که یک یتیم را نگهداری کند و زندگی او را اداره نماید فاصله او با من در بهشت به اندازه فاصله بین انگشت سبابه و انگشت وسط است؛ «مَنْ كَفَلَ يَتِيمًا وَ كَفَلَ نَفَقَتَهُ كُنْتُ أَنَا وَ هُوَ فِي الْجَنَّةِ كَهَاتَيْنِ وَ قَرَنَ إصْبَعَيْهِ الْمُسَبَّحَةِ وَالْوُسْطَى»^۱.

و همان حضرت فرمود: کسی که ابزار کار خود را برداشته برای به دست آوردن

مخارج زن و بچه اش به سراغ کار می رود مانند کسی است که شمشیر برداشته به جهاد در راه خدا می رود (یعنی این عمل ثواب جهاد را دارد). «الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱.

و فرمود: وقتی معلم به کودک بسم الله یاد داد، خداوند برای معلم و پدر و مادر کودک و خود کودک برات آزادی از جهنم می نویسد؛ «إِنَّ الْمُعَلِّمَ إِذَا قَالَ لِلصَّبِيِّ بِسْمِ اللَّهِ كَتَبَ اللَّهُ وَلِلصَّبِيِّ وَلِوَالِدَيْهِ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ»^۲.

و امثال آیه و روایات فوق زیاد است. بنابراین باید این قبیل آیات و روایات را با آیات و روایات دیگر کنار هم گذاشته تا معنی آنها معلوم شود و به طور خلاصه مستفاد از آیات و روایات آن است که گناهان بردو قسم اند: یک قسم قابل عفو است، مانند ظلم به نفس و اسراف و تبذیر در مال شخصی و یک قسم قابل عفو نیست مانند تصرف و خوردن مال مردم و ظلم به زیردستان.

خداوند می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (آل عمران / ۱۲۴)؛ «آنان که عمل زشت مرتکب شدند و یا به نفس خود ظلم کردند نا امید نباشند و خداوند را یاد نمایند و از بدی ها و گناهان توبه کنند و بدانند که تنها بخشنده، پروردگار است و بس. لکن پس از توبه دیگر از روی علم و عمد اعمال بد سابق را تکرار نکنند».

مؤلف: فاحشه، عمل قبیحی است که عقل و طبع انسانی از آن متنفر است و در آیه دیگر کلمه فاحشه آمده است: ﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا﴾ (اعراف / ۲۸) که ظاهراً فاحشه یک نوع رفتار و کردار ناپسند است، مانند بی بندوبار بودن در برابر نامحرمان و بی حیایی و بی عفتی و فحش دادن، چون در جاهلیت، هنگام طواف کعبه، برهنه می شدند و فقط عورتین خود را با یک پارچه سه گوش

۱. من لایحضر، ج ۳، ص ۱۶۵.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۶.

مستور می نمودند و گرد کعبه می گشتند و عبادتشان کف زدن و سوت کشیدن بود.

﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً﴾. (انفال / ۳۵)

وقتی سؤال می کردند که چرا برهنه می شوید؟ می گفتند: با این لباس ها گناه کرده ایم و عبادت در چنین لباسی قبول نمی شود و نیز سؤال می شد که این چه عبادتی است؟ کف زدن و سوت کشیدن که عبادت نشد؟ می گفتند: پدرانمان اینگونه عبادت می کردند و خدا امر نموده است.

خداوند در مقام رد آنان این اعمال را فاحشه خوانده و فرموده است: ﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً...﴾. پس از این آیه معنی فاحشه را که در آیه قبل بود فهمیدیم.

و ظلم به نفس عبارت است از اسراف در غذا و آنچه که به نفس انسانی ضررزند. اکنون توجه می فرمایید که خداوند وعده عفو گناهانی از قبیل کارهای زشت و ناپسند و ظلم به نفس را داده است، اما در خصوص ظلم به مردم و خوردن اموال دیگران وعده عفو نداده است.

در آیه ای که در ابتدا آوردم، آمده است: آنان که اقدام بر ضرر خود نمودند مأیوس از رحمت خدا نباشند و خداوند تمام گناهانی که از این قبیل باشد می بخشد و نفرمود: ستمگران و ظالمین به مردم ناامید نباشند.

راجع به اموال ایتام می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾؛^۱ کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و تعدی می خورند، به طور حتم بدانند که شکم های خود را مملو از آتش نموده اند و به زودی به سوی جهنم کشیده می شوند.

راجع به کم فروشان فرموده است: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ * أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ *

لَيَوْمٍ عَظِيمٍ^۱؛ ویل (که یکی از چاه‌های سخت جهنم است) مخصوص عده‌ای است که هنگام خرید جنس پیمانانه را سرریز می‌کنند ولی در وقت فروش پیمانانه را پر نمی‌کنند و از وزن کم می‌گذارند، آیا اینان زنده شدن روز عظیم و سخت قیامت را باور نمی‌کنند.

نیز می‌فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ * مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ...﴾^۲ «و خدا را از آنچه ستمکاران انجام می‌دهند، بی‌خبر مپندار. مسلماً آنان را برای روزی که چشم‌ها در آن خیره می‌شود به تأخیر می‌اندازد.»

در باره ربا فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾^۳ «ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید، [تقوا داشته باشید] و اگر به راستی مؤمن هستید، آنچه را از ربا باقی مانده رها کنید [مطالبه نکنید و نگیرید] و از رباخواری دست بردارید، و اگر چنین نکردید با خدا و رسول اعلان جنگ دهید».

در باره دزد می‌فرماید: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾. (مائده / ۳۸) «دست مرد وزن دزد را قطع کنید».

خلاصه از آیات معلوم می‌شود که خداوند ظلم و ستم به مردم را هرگز عفو نمی‌کند، بلکه دستور اکید می‌دهد که باید دست دزد قطع شود و خائن به ناموس باید مجازات شود و آدم کش باید کشته شود، همچنین از روایات همین معنا استفاده می‌شود، از باب نمونه:

۱. سوره ابراهیم، آیات ۴۲ و ۴۳.

۲. سوره مطففین، آیات ۱ تا ۵.

۳. سوره بقره، آیه ۲۷۸ و ۲۷۹.

۱. حضرت امیر علیه السلام فرمود: «الظلم ثلاثة: ظلم لا يُغفَرُ وهو الشُّركُ بالله و ظلم لا يُتركُ، وهو ظلمُ العبادِ بعضهم بعضاً. وظلم يُرجى لصاحبه وهو ظلمُ العبادِ أنفسهم»^۱.
 ظلم بر سه گونه است: ظلمی که قابل عفو نیست و آن شرک به خداوند است و ظلمی که مرتکبش رها نمی شود و بالاخره به پای میز حساب کشیده می شود و آن ظلم به مردم است و ظلمی که قابل بخشش است و آن ظلم به نفس می باشد.
۲. جابر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: ای جابر! آیا کسانی که خود را شیعه می دانند به همین اکتفا می کنند که بگویند ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست می داریم؟ نه به خدا قسم شیعه ما نیست مگر کسی که خدا ترس و مطیع و فرمانبر او باشد و شیعه شناخته نمی شود مگر به تواضع و فروتنی و امانت و زیاد به یاد خدا بودن و به نماز و روزه گرفتن و به پدر و مادر نیکی کردن و با همسایگان خوش رفتاری نمودن و به فقرا و مستمندان کمک دادن و به یتیمان رسیدگی کردن و به راستی سخن گفتن و به قرآن خواندن و به جز خیر و خوبی چیزی پشت سر مردم نگفتن و در بین قبیله خود معروف به امین بودن.
- جابر گوید گفتم: یابن رسول الله! امروزه کسی را با این صفات که بیان فرمودید نمی شناسم، حضرت فرمود: ای جابر! فریب این حرف ها را که می زنند مخور، آیا برای انسان کافی است که بگوید من علی علیه السلام را دوست می دارم ولیکن عمل نداشته باشد و اگر کسی بگوید من رسول الله را دوست دارم و او افضل از علی علیه السلام است و در عین حال از پیغمبر پیروی نکند به طور حتم و یقین بداند که دوستی تنها به او نفعی نمی دهد. پس از خدا بترسید و آنچه فرموده است عمل کنید، خداوند با کسی خویشی ندارد، بهترین بنده ها نزد خدا، پرهیزکارترین و مطیع ترین افراد هستند.
- ای جابر! سوگند به خدا، نزدیک به خدا نمی توان شد مگر به سبب اطاعت و

۱. سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۷۷، «ظلم».

بدانید که ما برات آزادی از آتش نداریم و احدی نمی‌تواند با خدا احتجاج کند و هر کس خدا را اطاعت کند دوست ما است و هر کس عصیان خدا نماید دشمن ما است و دوستی ما حاصل نمی‌شود مگر به عمل و ورع و پرهیزکاری.^۱

۳. مرحوم شیخ انصاری در مکاسب محرمة در باب غیبت، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هیمن که روز قیامت نامه عمل افرادی را به دستشان می‌دهند، بعضی افراد در نامه عمل خود نگاه می‌کنند، می‌بینند حسنات و اعمال نیک او در آن ثبت نشده است. عرضه می‌دارد: پروردگارا این نوشته مال من نیست، ندا می‌آید که در کار خدا اشتباه راه ندارد، تو غیبت فلان کس را کردی لذا حسنات به او منتقل شد. پس از او دیگری می‌بیند که اعمال و حسنات زیادی در نامه عملش ثبت شده است، ندا می‌آید که فلان کس غیبت تو را کرد و در عوض اعمال نیک او به تو منتقل شد.

۴. در روایت دیگر است که پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود: چه کسی مفلس است؟ گفتند: مفلس کسی است که نه درهم دارد، نه مال، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مفلس از امت من کسی است که روز قیامت نماز، روزه، زکات و... می‌آورد، ولی به کسی فحش داده، به دیگری ظلم کرده، کتک زده، تهمت زده، مال کسی را خورده... پس

۱. قال صلی الله علیه و آله یا جابر! اکتفی من ینتحل التشیع ان یقول بحبنا اهل البیت فوالله ما شیعتنا الا من اتقی الله و اطاعه وما کانوا یعرفون یا جابر الا بالتواضع والتخضع والامانة و کثرة ذکر الله والصوم والصلوة والبر بالوالدین والتعاهد للجیران من الفقراء واهل المسکنة والغارمین والایتام و صدق الحدیث و تلاوة القرآن وکف اللسن عن الناس الامن خیر وکانوا امناء عشائهم فی الاشیاء. قال جابر فقلت یا بن رسول الله ما نعرف الیوم احدا بهذه الصفة. فقال: یا جابر! لا تذهبن بک المذاهب حسب الرجل ان یقول احب علیا واتولاه ثم لم یکن مع ذلك فعلا فلو قال انی احب رسول الله فرسول الله خیر من علی ثم لا یتبع سیرته ولا یعمل بسنته مانفعه حبه ایاه شیئاً فاتقوا الله اعملوا لما عند الله لیس بین الله و بین احد قرابة احب العباد الی الله عزوجل اتقاهم و اعملهم بطاعته یا جابر! والله ما یتقرب الی الله تعالی الا بالطاعة وما معنا برائة من النار ولا علی الله لاحد من حجة من کان الله مطیعاً فهو لنا ولی و من کان الله عاصياً فهو لنا عدو و ما تنال ولا یتنا الا بالعمل والورع. (کافی، ج ۲، ابواب ایمان و کفر).

حسناتش را به آنها می دهند و تمام می شود، سپس گناهان بقیه را بر دوش او می گذارند و به جهنمش می فرستند:

روي عنه عليه السلام قال لأصحابه: «اتذَرُونَ مِنَ الْمُفْلِسِ؟ قالوا: الْمُفْلِسُ فِينَا مَنْ لَا دِرْهَمَ لَهُ وَلَا مَتَاعَ، فَقَالَ: إِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ أُمَّتِي مَنْ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصَلَاةٍ وَزَكَاةٍ، وَيَأْتِي وَ قَدْ شَتَمَ هَذَا، وَقَذَفَ هَذَا وَأَكَلَ مَالَ هَذَا، وَسَفَكَ دَمَ هَذَا، وَضَرَبَ هَذَا، فَيُعْطَى هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، وَ هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، فَإِنْ فَنِيَتْ حَسَنَاتُهُ قَبْلَ أَنْ يُقْضَى مَا عَلَيْهِ أُخِذَ مِنْ خَطَايَاهُمْ فَطُرِحَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ طُرِحَ فِي النَّارِ»^۱.

۵. و در وسائل الشیعه، ابواب انفال، حدیث ۳، از محمد بن زید نقل می کند که چند نفر آمدند خدمت حضرت رضا علیه السلام و خواستند که حضرت خمس را به آنان ببخشد و بر آنان حلال کند که دیگر خمس ندهند. حضرت فرمود: عجب دورویی و بهتان است که شما با زبان اظهار دوستی ما می کنید ولیکن حقی را که خدا برای ما قرار داده است از ما منع می کنید. بعد سه مرتبه فرمود: خمس را بر احدی از شما حلال نمی کنم.

«قال عليه السلام: مَا أَمَحَلَ هَذِهِ تَمَحُّضُونَ الْمَوَدَّةَ بِالْإِسْتِئْكَامِ وَ تَزَوُّنَ عَنَّا حَقًّا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا وَ جَعَلَنَا لَهُ وَ هُوَ الْخُمْسُ لَا نَجْعَلُ لَا نَجْعَلُ لَا نَجْعَلُ لِأَحَدٍ مِنْكُمْ فِي حِلٍّ».

۶. در همان کتاب، روایت ۷، از اسدی نقل می کند که نامه ای از امام زمان علیه السلام توسط محمد بن عثمان عمری (یکی از نواب حضرت ولی عصر) به دست من رسید. عبارت این است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ اسْتَحَلَّ مِنْ أَمْوَالِنَا دِرْهَمًا حَرَامًا».

«به نام خداوند بخشنده مهربان، لعنت خدا و فرشته ها و تمامی مردم بر کسی که حتی یک درهم از مال ما را حلال بداند».

خلاصه: از مطالب گذشته معلوم شد که حقوق مردم نزد خداوند سبحان بسیار

۱. مهذب الاحکام سبزواری، ج ۲۱، ص ۱۵۳.

محترم است. اموال و نفوس و ناموس مردم به هیچ وجه نباید به خطر افتد و معلوم شد که دست دزد عضو فاسد و بی ارزش است. همان دستی که محترم بود و قیمت داشت، و اگر کسی قطعش می کرد پانصد مثقال طلا دیه بدهکار می شد، با یک خیانت، با یک دزدی از ارزش می افتد و بریده می شود تا عبرت دیگران گردد و امنیت عمومی محفوظ بماند.^۱

به هر حال، آیات صریحاً بیان فرمودند که ظلم به مردم قابل عفو نیست. ائمه اطهار علیهم السلام با صدای رسا فرمودند: محبت تنها کافی نیست و ما برای کسی که عمل ندارد برات آزادی نداریم.

البته معلوم است که حاضر شدن در مجلس عزای امام حسین علیه السلام و رقت قلب و گریه نمودن، انسان را از بسیاری از کارهای زشت باز می دارد و لا اقل در همان مجلس توجهی پیدا می کند، توبه می نماید. تصمیم می گیرد که پس از این ظلم نکند، حقوق مردم را ادا نماید، بدگویی و سخن چینی و نمایی و غیبت را رها کند.

تأکید بر عزاداری و گریه برای چیست؟

بعد از واقعه دلخراش کربلا و فداکاری سیدالشهدا علیه السلام، ائمه علیهم السلام در هر فرصت و به هر مناسبتی، حسین علیه السلام را یاد می کردند و مردم را به گریه و عزاداری برای آن حضرت ترغیب و تشویق می فرمودند. بلکه شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از شهادت

۱. یکی از اشکال تراشان به اسلام شعر ذیل را سروده و برای یکی از علما فرستاد:

ید بخمس مئین عسجد و دیت ما بالها قطعت فی ربع دینار

دستی که پانصد مثقال طلا دیه اش می شود چرا برای ربع دینار قطع شود؟

آن عالم شعر زیر را سروده برایش فرستاد:

عز الامانة اغلاها و ارخصها ذل الخيانة فاعلم حکمة الباری

عزت امانت آن دست را گران قیمت نمود، لکن ذلت و پستی خیانت او را از ارزش ساقط کرد. پس تراز حکمت احکام الهی آگاه شو.

حسین علیه السلام با توجه به آثار و برکات و مقصد عالی سیدالشهدا علیه السلام برای آن حضرت گریه ها کرده و مسلمانان را نیز به گریه بر آن بزرگوار تشویق و برای زیارتش ثواب های فوق تصوّر، بیان فرمود.

امام صادق و امام رضا علیه السلام بر حسین علیه السلام گریه کردند و در خانه خود مجلس عزّا برپا کردند و مرثیه خوانی را رونق بخشیدند.

اکنون سؤال این است که این همه تأکید برای چیست !؟

آیا برای این که امام حسین علیه السلام در آن روز گریه کننده نداشت، تشویق کردند که مسلمانان امروز بر او بگریند؟ فکر اسلام، فکر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بالاتراز این است. آیا برای این است که به دشمنان آن حضرت مرده باد بگویند تا آنان بمیرند؟ که چنین نیست و آنان مردند و به جهنم واصل شدند.

آیا برای این است که همه افراد، به طور دربست و بی چون و چرا، با گریه بر امام حسین علیه السلام به بهشت بروند و هیچ حساب و کتابی مطرح نباشد؟ که یقیناً چنین نیست و خدا اجازه نمی دهد، هر چند باب شفاعت باز است ولی ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾ (انبیا/ ۲۸) «و آنها جز برای کسی که خدا راضی است شفاعت نمی کنند» و ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ (بقره/ ۲۵۵) «کیست که در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند».

امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَحِقًّا بِالصَّلَاةِ»^۱. «شفاعت ما اهل بیت به کسی که نماز را سبک شمارد، نمی رسد».

بنابراین جهت تشویق به گریه و عزاداری، اینها نیست، بلکه از مضامین روایات و زیارات و دعا های وارده بعد از زیارات استفاده می شود که تشویق و ترغیب به عزاداری و گریه، ایجاد ارتباط بین مسلمانان و امام حسین علیه السلام است. هدف این

۱. وسائل الشیعه، ابواب الفرائض، باب ۵، ح ۶.

است که مسلمانان فکر و مسلک حسین (علیه السلام) را زنده نگهدارند. معرفت و محبت بیشتر نسبت به آن حضرت پیدا کنند، روحیات و اخلاق و اعمال او را فرا گیرند و به یکدیگر بیاموزند. پا جای پای او بگذارند، روش بنی امیه و یزید در جامعه ایجاد نشود، ظلم و ستم تکرار نشود، به جای روش و فکریزیدی، روش و فکر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمومنین (علیه السلام) و ائمه معصومین (علیهم السلام) حاکم شود.

خود امام حسین (علیه السلام) مقصد و هدفش را در وصیتی که به برادرش محمد حنفیه و در خطبه‌ای که در نزدیکی کربلا برای همراهان خود خواند بیان فرمود. (هر دو قسمت در صفحه ۵۴۰ و ۵۴۱ گذشت).

در زیارت آن بزرگوار می‌گوییم:

«گواهی می‌دهم که نماز را بپا داشتی و زکات را پرداختی و امر به معروف و نهی از منکر کردی و خدا و رسولش را اطاعت کردی تا به شهادت رسیدی»؛
 «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَطَعْتَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَتَّى آتَيْكَ الْيَقِينَ».

و در زیارت اربعین می‌خوانیم: «وَبَدَّلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»؛ «و جانش را در راه توفدا نمود تا بندگان را از نادانی و حیرت و ضلالت و گمراهی نجات دهد».

این بود گوشه‌ای از هدف والا و با ارزش و سعادت بخش سید الشهداء (علیه السلام).

امام صادق (علیه السلام) در ضمن روایتی که در صفحه ۵۸۸ نقل کردم ابتدا به یادآوری احادیث و احیای امر دین، تشویق فرموده و پس از آن تشویق به عزاداری و گریه کرده است، یعنی گریه و عزاداری پس از احیای دین و در کنار ذکر احادیث، موجب آمرزش گناهان است.

از این مختصر، روشن شد که غرض از تشویق به عزاداری و گریه و تشکیل مجالس برای سیدالشهداء و حتی دیگر معصومین (علیهم السلام)، توجه پیدا کردن و توجه دادن به دین و اهداف آن بزرگواران و توجه دادن به احکام الهی و شناخت مسائل دین است.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

«همانا بر جانب راست عرش نوشته شده است: «حسین چراغ پر فروغ هدایت و کشتی نجات است»؛ «إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ مِنْ يَمِينِ الْعَرْشِ الْحُسَيْنِ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ»^۱.

پرسش و پاسخ در باره عزاداری

جا دارد در ادامه این بحث، وجه سفارش به گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام را به صورت پرسش و پاسخ بیاورم:

سؤال: در ایام محرم چه می کنید؟

جواب: عزاداری می کنیم.

سؤال: برای چه کسی عزاداری می کنید؟

جواب: برای امام حسین علیه السلام.

سؤال: امام حسین علیه السلام کیست؟

جواب: پسر علی و فاطمه دختر پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین است.

سؤال: چرا برای او عزاداری می کنید؟

جواب: چون شهید شده است.

سؤال: آیا از جهت این که فرزند علی و فاطمه علیه السلام است برایش عزاداری می کنید؟

جواب: خیر.

سؤال: آیا چون کشته شده، برایش گریه و عزاداری می کنید؟

جواب: خیر، زیرا افراد بسیاری کشته شده اند و ما به این جهت که کشته شده

برای او گریه و عزاداری نمی کنیم.

سؤال: آیا اکنون عزاداری می کنید که آن حضرت را زنده کنید یا دشمنانش را

نابود سازید؟

جواب: خیر، برای زنده کردن او عزاداری نمی‌کنیم، برای نابودی دشمنانش نیز عزاداری نمی‌کنیم، چون حسین (علیه السلام)، را خدا زنده کرده و برای ابد زنده است. ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ (آل عمران / ۱۶۹). دشمنان او را نیز خدا نابود کرد، چنانچه حضرت زینب (علیه السلام) به ابن زیاد علیه اللعنة والعذاب فرمود: به زودی تواز بین خواهی رفت و برادرم در پیشگاه خدا با تو مخاصمه خواهد کرد.

سؤال: پس برای چه گریه و عزاداری می‌کنید؟

جواب: گریه و عزاداری ما بر امام حسین (علیه السلام) جهاتی دارد، این است که آن حضرت در برابر ظالمان و ستمگران که می‌خواستند دین خدا را از بین ببرند و روش خودخواهی و خودسری را پیش گیرند و خیر و مصلحت امت اسلام و مسلمانان را به باد فنا دهند، ایستاد و مبارزه و مقاومت کرد و در این راه گذشتی کرد که هیچ کس تا این اندازه گذشت نکرده است.

البته همیشه مردانی بوده و هستند که در راه حق، ایستادگی کرده و می‌کنند و تا حدی هم فداکاری کرده و می‌کنند، از جان و مالشان گذشته‌اند، اما برای هیچ‌کس پیش نیامده که مثل امام حسین (علیه السلام) مقاومت و فداکاری را به این درجه برساند. امام حسین (علیه السلام) در این جهت بی نظیر و یگانه است. همانند پیدا نکرده و بر همه مقدم است و به همین جهت سیدالشهدا خوانده شده است.

سر سلسله مردم آزاد حسین است

آن کس که در این ره سرو جان داد حسین است

مردی که چو کوهی به بر تیشه بیداد

دامن به کمر بر زد و استاد حسین است

همچنین گریه و عزاداری و مجلس گرفتن ما برای امام حسین (علیه السلام) برای آن است که؛ فکر و عقیده و مرام آن حضرت را در جامعه و در خودمان زنده نگاه داریم، فکر و روح و روش و عمل سیدالشهدا را بازگو کرده و به آن پایبند شویم. گریه و عزاداری و

اجتماعات ما برای این است که از آن حضرت سرمشق گرفته، پا جای پای او بگذاریم. برای این است که ما مسلمانان سربلند و سرفراز باشیم، نه این که ملتی زبون، ذلیل، توسری خور و بدبخت و زیر دست ستمگران یزیدی صفت، بیچاره و عقب افتاده و از آزادی و حریت محروم باشیم.

زیرا ظلم و ستم اختصاص به یک زمان و یک مملکت و یک شهر و یک مکان ندارد، بلکه به صورت‌های مختلف، در همه زمان‌ها و مکان‌ها وجود دارد و هر انسان و هر مسلمان حسینی، باید ایستادگی و استقامت و در حدّ خودش فداکاری کند، هر مسلمانی در برابر ستم و ستمگر مکلف و مسؤول است، و این درس را باید از مرام و روش و از مجالس امام حسین (علیه السلام) فرا بگیریم.

تا چند چو یخ فسرده بودن چون موش در آب مرده بودن

می‌باش چو خار حربه بردوش تا خرمن گل کشی در آغوش

آری، امام (علیه السلام) آن قیام و استقامت و مبارزه را فرمود تا این که اولاً: به تکلیف خود عمل کرده باشد، ثانیاً، سرمشق و الگوی مسلمانان و آزادمردان جهان باشد.

زیرا مبارزه آن بزرگوار بایزید، مبارزه شخصی نبود، یعنی شخص امام حسین (علیه السلام) با شخص یزید رقابت و هم چشمی نداشت. برای ریاست و مال و جاه دنیا مبارزه نکرد، بلکه مبارزه عقیدتی بود. مقابله دو نوع فکر و روش بود.^۱

۱. توضیح اینکه: مبارزه دو نوع است: گاهی یک نفر با دیگری مبارزه می‌کند برای مال دنیا، برای منصب و مقام و ریاست بر مردم. که اگر این هم به مقام و منصب او برسد، کار او را می‌کند ولی می‌خواهد این به جای او در آن پست و مقام باشد. این را می‌گویند: مبارزه شخصی و با هدف و غرضی دنیوی.

گاهی مبارزه، مبارزه عقیدتی و فرهنگی است. یعنی فردی پیدا می‌شود که منصب و حکومت نمی‌خواهد و خواهان دنیا نیست، بلکه می‌بیند عده‌ای شیوه ناپسند و ضد دین و بشریت را پیش گرفته‌اند که مردم را در دنیا بدبخت و در آخرت اهل جهنم می‌کنند، او در برابر آن عده و آن روش می‌خواهد مردم را به راه و روشی هدایت کند که در دنیا و آخرت سعادت‌مند شوند، و از روی عقیده و به منظور نجات انسان‌ها

آداب عزاداری

پرهیز از گناه و دروغ

از امام صادق عليه السلام پرسیدند: آیا جایز است ما به حکایاتی که نقل می‌کنند گوش دهیم؟ حضرت فرمود: «کسی که به کلام شخصی گوش دهد، مثل آن است که او را عبادت کرده باشد، پس اگر گوینده، از جانب خدا و سخن حق گوید، شنونده خدا را عبادت نموده، و اگر گوینده از جانب شیطان سخن گوید، شنونده عبادت شیطان نموده است»؛ «مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبْدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبْدَ اللَّهَ، وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ الْإِيسِ فَقَدْ عَبْدَ الْإِيسِ»^۱.

در این راستا مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله،^۲ به عزاداران و ذاکرین و مرثیه خوان‌ها چند تذکر داده است که خلاصه آنها چنین است:

اقامه عزا و گریه بر سیدالشهدا علیه آلاف التحية والسلام از عبادات است و شایسته می‌باشد که شیعیان و به ویژه ذاکرین و مرثیه خوان‌ها، ملتفت باشند، در این عبادت بزرگ که اعظم شعائر الله است، از ریا، غنا، دروغ و سایر گناهان، که روح عبادت را می‌برد، پرهیز کنند.

در این عبادت و این سوگواری، طوری رفتار نکنند که زبان دشمنان باز شود، از استعمال محرمات، از نقل داستان‌های مظنون الکذب، اجتناب کنند، از خواندن

⇒

مبارزه می‌کند، به قصد اطاعت پروردگار قیام و استقامت می‌کند. و مبارزه همه انبیا و اولیا از این قبیل بوده است.

مبارزه امام حسین عليه السلام با یزید نیز، از این نوع مبارزه بود، بر سر همین عقیده و با همین هدف قیام کرد و در این راه به شهادت رسید. صلوات الله و سلامه علیه..

۱. وسائل الشیعه، آل البيت، ج ۱۷، ص ۱۵۳ و کافی، ج ۶، ص ۴۳۴.

۲. منتهی الآمال، باب پنجم، در تاریخ امام حسین عليه السلام: خاتمه.

اشعاری که مناسب با مقام مقدس امام حسین علیه السلام و اهل بیت آن حضرت نیست، خودداری کنند، از کتاب هایی که اعتبار آنها ثابت نیست، نقل قول نکنند، شیطان را در این عبادت بزرگ راه ندهند.

سپس به آیات و روایاتی که در مذمت کذب وارد شده، اشاره کرده و فرموده است:
و اما کذب، پس آیات و اخبار در مذمت آن و مفسد آن در دنیا و آخرت، بی شمار است و حق تعالی لعنت خود را بر کاذبین قرار داده و فرموده است: ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (نحل / ۱۰۵) «فقط کسانی دروغ می بندند [مرتکب دروغگویی میشوند] که ایمان نیاورده اند». و اگر در مذمت کذب جز همین آیه کریمه نبود، هر آینه کافی بود، تا چه رسد به آیات و روایات کثیره.

و مرحوم حاجی نوری رحمه الله در کتاب «لؤلؤ و مرجان» مفسد و آثار دروغ را که از آیات و روایات استفاده فرموده، به چهل عدد شماره نموده و آنها چنین است:
۱. دروغ فسق است، «لَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ» و دروغ فاسق، ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ﴾ (حجرات / ۶).

۲. دروغ قول زور و با بت پرستی در یک جا ذکر شده: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَعْوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ (حج / ۳۰).

۳. دروغگو ایمان ندارد. ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (نحل / ۱۰۵).

۴. دروغ را اثم می نامند، مانند خمر و قمار.

۵. دروغگو، مبعوض خداوند است.

۶. روی دروغگو سیاه است.

۷. دروغ از شراب بدتر است.

۸. دروغگو، بوی دهنش متعفن و گندیده است.

۹. به اندازه یک میل فرشته از وی دوری کند.

۱۰. خدای تعالی او را لعنت کند. ﴿أَنْ لَّعْنَتَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ (نور / ۷).

﴿فَتَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ (آل عمران / ٦١).

۱۱. بوی گند دهان دروغگوبه عرش می‌رسد.
۱۲. حمله عرش، دروغگورا لعنت کنند.
۱۳. دروغ، مخرب ایمان است.
۱۴. دروغ، مانع چشیدن طعم ایمان است.
۱۵. دروغگو، تخم عداوت و کینه در سینه‌ها بکارد.
۱۶. دروغگو، مروتش از همه خلق کم‌تر است.
۱۷. به جهت یک دروغ، هفتاد هزار فرشته، دروغگورا لعن کنند.
۱۸. دروغ، علامت نفاق است.
۱۹. دروغ، کلید خانه‌ای است که تمام خبائث در اوست.
۲۰. دروغ، فجور و دروغگو، فاجر است.
۲۱. دروغگو، رأیش در مقام مشورت پسندیده نیست.
۲۲. دروغ، زشت‌ترین مرض‌های نفسانیه است.
۲۳. دروغ، انگشت پیچ شیطان است.
۲۴. دروغ، بدترین ریاها است.
۲۵. دروغ، مورث فقر است.
۲۶. دروغ، محسوب از خبائث است.
۲۷. دروغ، فراموشی آورد.
۲۸. دروغ، دری است از درهای نفاق.
۲۹. دروغگو، در قبر به عذابی مخصوص معذب باشد.
۳۰. دروغ، دروغگورا از نماز شب محروم کند، پس از روزی محروم شود.
۳۱. دروغ، سبب خذلان الهی است.
۳۲. دروغ، سبب گرفتن صورت انسانی از دروغگواست.

۳۳. دروغ، بزرگ‌ترین خباثت است.

۳۴. دروغ، از کبائر است.

۳۵. دروغ، از ایمان دور و معجانب اوست.

۳۶. دروغگو، از بزرگ‌ترین گناهکاران است.

۳۷. دروغ، صاحبش را هلاک کند.

۳۸. دروغ، حسن و طراوت و بها را از صاحبش می‌برد.

۳۹. دروغگو، قابل برادری نیست و از برادری و مصاحبت با او نهی کرده‌اند.

۴۰. خدای تعالی او را هدایت نکند و راه حق را به او نشان ندهد. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ (زمر / ۳) «خداوند آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی‌کند.» (سپس فرموده است):

و چون مفاسد دروغ را دانستی، پس بدان جمله‌ای از فحول فقها، مطلق کذب را از گناهان کبیره شمرده‌اند، چه مفسده بر او مترتب بشود و چه نشود، و اگر مفسده بر او مترتب شود خصوصاً اگر دینی باشد و سبب ضعف عقیده مسلمانی یا افترا بی به امامی یا توهین به اهل بیت علیهم‌السلام شود، البته صد مرتبه بدتر، و گناهانش بیشتر است.

و اگر کذب بر خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام باشد که حالش معلوم و مبطل روزه و موجب کفاره است.

و در عقاب الأعمال از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم روایت کرده که فرمود: «مَنْ قَالَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^۱ «هر کس چیزی را که من نگفته‌ام به من نسبت دهد، پس باید جایگاه خویش را در آتش مهیا کند».

و اطلاق این خبر مقتضی آن است که اگر دروغ یک کلمه هم باشد، موجب

دخول در آتش است.

و از اين جهت از مرحوم فقيه زاهد، جناب حاج ملا محمد ابراهيم کلباسي طاب ثراه نقل شده که: وقتی يکی از فضايی با ديانت اهل منبر در محضر آن جناب در ذيل قصه‌ای گفت که سيدالشهداء (عليه السلام) فرمود: يا زينب! يا زينب! آن فقيه پرهيزکار، بی محابا در ملا عام به آواز بلند فرمود: خدا دهنّت را بشکند، امام دو دفعه يا زينب نفرمود، بلکه يک دفعه فرمود.

اينک سلسله جليله اهل منبر حال خود را در اين باب ملاحظه کنند و از مفساد کذب في الجملة آگاه شوند و مطالب دروغ و روايات مجعوله را ترک کنند، و اختصار کنند بر مطالبی که ناقل آن ثقة باشد.

سيد بن طاووس در كشف المحجّة از رسائل کلينی نقل کرده که آن بزرگوار به سند خود روايت کرده از حضرت امام محمد باقر (عليه السلام) و از جمله فقرات آن اين است: «وَلَا تُحَدِّثْ إِلَّا عَنْ ثِقَةٍ وَإِلَّا فَتَكُونَ كَذَّابًا وَ الْكِذْبُ ذُلٌّ»؛ «مطلبی نقل مکن مگر از شخص مورد اطمینان وگرنه دروغگو خواهی بود و دروغ ذلت است».

و در نهج البلاغه است که حضرت اميرالمؤمنين (عليه السلام) در طيّ مکتوب خود به حارث همدانی نوشته: «وَلَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ فَكَفَى بِذَلِكَ كِذْبًا». «نقل مکن از برای مردم هر چه را که شنیدی که همین بی مبالائی در نقل، برای دروغگویی کافی است».

و نيز از حضرت امام جعفر صادق (عليه السلام) روايت است که در ذيل خبری فرمود: «آيا نشنیدی که کفایت می کند در دروغگویی مرد، آن که نقل کند آنچه را که شنیده».

علامه مجلسی (رحمه الله) در بيان اين خبر فرموده که: «دلالت می کند بر اين که سزاوار نيست نقل کلام کسی که اطمینان به نقل او نيست» و به اين مضامين روايات بسيار است. [سپس مرحوم محدّث قمی فرموده است]:

و بايد دانست همچنان که دروغ گفتن مذموم و منهي است، گوش دادن به

خبرهای کاذب و حکایات و قصص دروغ نیز مذموم است، حق تعالی در مذمت یهودان و بیان صفات خبیثه ایشان می‌فرماید: ﴿سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ﴾^۱ «گروهی از یهود به سخنان دروغ، بسیار گوش می‌دهند [با اینکه می‌دانند دروغ است] و آنها را به گروه دیگری از یهود منتقل و آنان دروغ‌ها را با دقت گوش می‌دهند و قبول و اطاعت می‌کنند».

و به فاصله یک آیه باز اهتمام کرده و فرموده: ﴿سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ... أَكَاوُنَ لِلْسُّخْتِ...﴾^۲ «بسیار به سخنان دروغ گوش می‌دهند و فراوان حرام می‌خورند».

و این دو آیه کریمه، تهدیدبلیغی است بر شنیدن دروغ مطلقاً. نیز خداوند فرموده است: ﴿وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾^۳ از قول زور اجتناب کنید. و قول زور به دروغ نیز تفسیر شده و اجتناب متحقق نخواهد شد مگر به دوری کردن از دروغ به همه جهت، چه به گفتن باشد یا به نوشتن یا گوش دادن و نحو آن، نیز حق تعالی از جمله نعمت‌های بهشت، نشنیدن سخن لغو و پوچ و گوش نکردن کلام دروغ را قرار داده، پس به قاعده مقابله معلوم می‌شود که شنیدن کلام دروغ عذاب است و مخصوص دوزخیان می‌باشد.

و نیز در آن کتاب روایت است که از آن حضرت پرسیدند از آیه کریمه: ﴿يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾^۴ «گمراهان از آنان پیروی می‌کنند» فرمود: «هُمُ الْقَصَاصُ» ایشان قصه خوانانند. (داستان‌هایی که واقعیت ندارد، بازگو می‌کنند)

و در تفسیر آیه کریمه ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾^۵ «هرگاه کسانی را دیدی که در آیات ما به یاهو گویی و سخن بی‌منطق می‌پردازند از آنان روی گردان [مجلسشان را ترک کن] تا به سخنی

۱. مائده / ۴۱ و ۴۲.

۲. مائده / ۴۱ و ۴۲.

۳. حج / ۳۰.

۴. شعراء / ۲۲۴.

۵. انعام / ۶۸.

دیگر بپردازند». فرمود: از جمله آنان قصه خوانان هستند، یعنی آنان نیز از کسانی اند که باید از مجالسشان اعراض کرد و سخنانشان را گوش نکرد.^۱

پرهیز از ریا

مؤلف: ریا عبارت از این است که انسان آنچه را که باید برای خدا انجام دهد، برای خودنمایی، برای کسب شهرت، برای اینکه نزد مردم جایگاهی پیدا کند و انسان خوبی شناخته شود، انجام دهد.

مرحوم حاجی در ادامه عبارات قبل فرموده است:

ریا از گناهان کبیره و نوعی شرک است و موجب بطلان عمل می شود. کسی که به ریاکاری عادت کند، قهراً از خدا و اخلاق پسندیده دور می گردد و عملش از معنویت تهی و بی فایده می شود.

آیات و روایات در مذمت ریا و ریاکار بسیار است. خداوند سبحان فرموده است: ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ﴾ (ماعون / ۵ تا ۷)؛ «وای بر نمازگزارانی که در نماز خود مسامحه و سهل انگاری می کنند، آنچنان کسانی که ریا می کنند [و عبادات خود را به جهت خودنمایی و ظاهرسازی به جای می آورند]».

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «زمانی بر مردم فرا می رسد که باطن آنها زشت و آلوده می شود، در حالی که ظواهرشان زیبا و آراسته است و این به خاطر طمع در دنیا است و علاقه ای به پادشاهای پروردگارشان ندارند، دین آنها ریا و خودنمایی می شود و خوف خدا در دل آنها وجود ندارد، خداوند آنها را به عذاب سختی گرفتار می کند و هر قدر خدا را مانند شخص غرق شده بخوانند هرگز دعایشان مستجاب نمی شود». «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَخْبُثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ، وَ تَحْسُنُ فِيهِ عَلَانِيَتُهُمْ، طَمَعاً

۱. لؤلؤ و مرجان حاجی نوری رحمته الله.



چرا خدا یزید را آفرید؟

فِي الدُّنْيَا لَا يُرِيدُونَ بِهِ مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ، يَكُونُ دِينُهُمْ رِيَاءً، لَا يُخَالِطُهُمْ خَوْفٌ، يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ فَيَدْعُوْنَهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ»^۱.

و در روایت دیگر است که پیامبر ﷺ فرمود: «انسان ریا کار در روز قیامت با چهار نام صدا زده می شود، ای کافر! ای فاجر! ای حيله گر! و ای زیانکار! عملت نابود شد و اجرت باطل گشت، امروز هیچ راه نجاتی نداری، پاداش خود را از کسی بخواه که از برای او عمل کردی»؛ «إِنَّ الْمُرَائِي يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعَةِ أَسْمَاءٍ: يَا كَاْفِرُ! يَا فَاجِرُ! يَا غَادِرُ! يَا خَاسِرُ! حَبَطَ عَمَلُكَ، وَبَطَلَ أَجْرُكَ، فَلَا خَلَاصَ لَكَ الْيَوْمَ فَالْتَمِسْ أَجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ»^۲.

و نیز از آن حضرت مروی است که: آتش و اهل آتش صیحه و فغان می کشند از اهل ریا. عرضه داشتند: یا رسول الله! آتش نیز به فغان می آید؟ فرمود: بلی از حرارت آتشی که ریاکاران به آن معذب باشند.

و نیز فرموده که: بهشت تکلم کرد و گفت: به درستی که من حرامم بر هر که بخیل و ریاکار است، و نیز فرموده: به درستی که آنچه من بیشتر از همه چیز بر شما می ترسم شرک اصغراست، گفتند: یا رسول الله! شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریا.

و احادیث در این باب بسیار است و ریا در هر عملی داخل شود، به فتوای فقها، آن عمل باطل و از درجه قبول هابط است.^۳

چرا خدا یزید را آفرید؟

در جریان کربلا، این پرسش پیش آمده که اصلاً چرا خدا افرادی مانند یزید و شمرا را آفرید؟

البته نظیر این پرسش را فرشته ها از خدا نمودند: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي

۱. اصول کافی، ج ۲، باب الریاء، ح ۱۴.

۲. وسائل الشیعه، چاپ آل البيت، ج ۱، ص ۶۹، ح ۱۶.

۳. منتهی الآمال، باب پنجم، تاریخ امام حسین (علیه السلام) در مفسد دروغ و ریا، به نقل از حاجی نوری (رحمه الله).

جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾ (بقره/۳۰)؛ «و [ای محمد! یاد کن] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشین قرار خواهم داد، فرشته‌ها گفتند: آیا در روی زمین کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد می‌کند و خون‌ها می‌ریزد، حال اینکه ما با ستایش تو، به تسبیح و تقدیس تو می‌پردازیم؟ [خدا] پاسخ داد: من چیزها و حقایقی می‌دانم که شما نمی‌دانید».

خدا پاسخ سربسته داده، که شما از حقیقت و مصالح آینده اطلاع ندارید، و فقط یک جانب قضیه را ملاحظه می‌کنید، ولی خدا تمام جوانب را مدّ نظر قرار می‌دهد. فرشته‌ها فکر می‌کردند هدف از خلقت آدم تنها عبادت است، و حال اینکه خود را مصداق کامل این هدف می‌دانستند، لذا گفتند: ما تسبیح و حمد و تقدیس تو را بجا می‌آوریم. ﴿وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾، ولی آنها خبر نداشتند که از نسل همین آدم، انسانهایی مانند پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) و انبیای دیگر و معصومین بزرگوار مثل امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و ائمه (علیهم السلام)، پای به عرصه وجود خواهند گذاشت.

آری فرشتگان آگاه نبودند که تنها یک ضربت امیرالمؤمنین (علیه السلام) افضل از عبادت همه عبادت کنندگان است، ولی خداوند در مراحل بعد، آنها را آزمایش کرد و حقیقت امر را بر آنها روشن ساخت، تا آنکه به نادانی خود اعتراف کردند. ﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا﴾ (بقره/۳۲)؛ «گفتند: پروردگارا! تو منزهی، ما از اسرار آفرینش آگاهی نداریم».

چرا شیطان آفریده شد؟

شبیه پرسش قبل، سؤال از این است که چرا خدا شیطان را آفرید؟ پاسخ اینکه: اولاً شرّ و بدی، هر چند به نظر ابتدایی بزرگ جلوه کند، ولی مانع خیر فراوان نمی‌شود، و چه بسا موجودی سبب شرّ باشد، اما همان موجود، خیر

چرا شیطان آفریده شد؟ ۶۳۵

فراوانی در پی داشته باشد، چه بسا هواپیمایی سقوط کند و یکجا، صدها نفر کشته شوند، اما از همین صنعت، خیر فراوان هم عاید می‌شود. هزاران نفر به راحتی جابجا می‌شوند، باران و برف، چه بسا تلفات و خساراتی به بار آورد، اما فواید و برکاتش به مراتب بیش از عوارضش می‌باشد، و خلاصه، شرّ قلیل، مانع خیر کثیر نمی‌شود.

پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این را هم بدان

ثانیاً: خداوند رحمان، شیطان را، شیطان نیافرید، بلکه او هم مخلوقی مانند سایر مخلوقین خدا بود، لذا سال‌ها دوشادوش فرشته‌ها خدا را عبادت کرد، تا آنجا که فرشته‌ها او را از جنس خود پنداشتند، ولی همین شیطان با آن همه سابقه، از اختیار خود سوء استفاده کرد، و در اثر حسادت و تکبر، سربه طغیان نهاد، و رانده درگاه الهی شد، پس خدا شیطان را شیطان نیافرید، بلکه او بعدها به اختیار خود منحرف گردید و شیطان شد.

ثالثاً: شیطان وسیله تکامل است، چون انسان در میان تضادها و کشمکش‌ها رشد می‌کند، هنگامی که انسان دشمنی نیرومند در برابر خود می‌بیند، به فکر دفاع می‌افتد و ترقی می‌کند، و تا دشمنی سرسخت نباشد، استعدادها به کار نمی‌افتد، بر این اساس باید گفت: حکمت الهی اقتضا کرده که شیطان را بیافریند، و مصالحی در خلقت او نهفته است که بشر توان درک آنها را ندارد، و شاید یکی از مصالح، آن باشد که شیطان یکی از دو طرف اختیار انسان است، به این معنا که خدا دعوت به نیکی و خیر و بهشت می‌کند، و شیطان، در مقابل، دعوت به شر و گناه و آتش جهنم می‌کند، و این انسان است که اگر بخواهد می‌تواند ندای خدا را لبیک گوید، و اگر بخواهد ندای شیطان را، و این همان امر بین الامرین است که ائمه علیهم‌السلام بیان فرمودند.

از امام جعفر صادق علیه‌السلام است که فرمود: «استکبار، اولین معصیت است که با آن، خدا نافرمانی شد، شیطان گفت: پروردگارا! مرا از سجده آدم معاف دار، و درازاء آن من تو را عبادتی می‌کنم که هیچ فرشته مقرب، و هیچ پیامبر مرسل، تو را آن‌گونه

عبادت نکند، خداوند متعال فرمود: من نیاز به عبادت تو ندارم، و تنها عبادت من به صورتی است که خود می‌خواهم، نه آن گونه که تو می‌خواهی». «فَقَالَ إِبْلِيسُ: رَبِّ أَغْفِنِي مِنَ السُّجُودِ لِأَدَمَ وَ أَنَا أَعْبُدُكَ عِبَادَةً لَمْ يَعْْبُدْهَا مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ، فَقَالَ جَلَّ جَلَالُهُ: لَا حَاجَةَ لِي فِي عِبَادَتِكَ، وَإِنَّمَا عِبَادَتِي مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ»^۱.

مؤلف: از این روایت استفاده می‌شود که عبادات توقیفی است و باید آن‌گونه انجام شود که خدا امر فرموده، و عبادت خودساخته و سلیقه‌ای عبادت نیست و باطل است، بلکه اگر به عنوان عبادت خدا انجام شود، دروغ و گناه و بدعت و موجب مواخذه و عذاب است، بلکه اگر عملی معلوم نباشد که عبادت و مأموریه است یا نیست، جایز نیست به قصد ورود انجام دهند، مگر به قصد رجاء و امید ثواب.

پاسخ اینکه چرا یزید آفریده شد؟

از وجهی که برای خلقت شیطان بیان شد، وجه خلقت یزید نیز روشن می‌شود، زیرا همان‌گونه که خدا در پاسخ فرشتگان فرمود: «من حقایق و مصالحی می‌دانم که شما نمی‌دانید»؛ «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، در باره آفرینش یزید و همکارانش نیز همین پاسخ جاری است، که «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ». و همان برکاتی که از نسل آدم به عرصه وجود آمدند و آن همه برکات حاصل شد، از واقعه جانسوز کربلا نیز همان برکات و بلکه به مراتب افزون‌تر، حاصل گردید و تا قیامت ادامه خواهد داشت.

و خلاصه شر و بدی محدود، مانع خیر و برکات نامحدود نمی‌شود. و برکات شهادت امام حسین عليه السلام تا قیام قیامت فراگیر و بر همه آشکار است.

به علاوه: خدا یزید و همراهانش را یزید و یزیدی نیافرید، بلکه همچون شیطان، آنها خودشان با اختیار خود، یزید و یزیدی شدند، ریاست طلبی و پست و مقام، آنها را منحرف و یزید و یزیدی کرد، اشعار عمر سعد، پیش از پذیرفتن مأموریتش برای کربلا

۱. مواهب الرحمن، ج ۱، ص ۱۹۴، والمیزان، ج ۱، ص ۱۲۶.

معروف است، حتی شمر در جنگ صفین در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بود. و اینها اولین و آخرین نبودند که منحرف شدند، پسر نوح نیز با بدان نشست و بد شد، «بلعم بن باعورا» کسی بود که خدا اسم اعظم را به او اعطا فرمود، و مستجاب الدعوه بود، ولی با اختیار خود، به فرعون تمایل پیدا کرد و منحرف گردید و سرانجام، او آن شد که خدا در باره اش فرمود: ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾ (اعراف / ۱۷۶)؛ «مثل او همچون مثل سگ است»^۱. و خلاصه خدا بلعم را به فطرت پاک آفرید، همچنین خدا طلحه و زبیر را از ابتدا دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام نیافرید، بلکه آنها، به فطرت پاک آفریده شدند، و لذا سالها در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد با حضرت امیر علیه السلام بودند، ولی حب ریاست و مقام آنها را به آن سو کشاند و کردند آنچه را نبایستی می کردند، و در یک کلام: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ (یونس / ۴۴)؛ «به راستی خدا به مردم هیچ ستمی روا نمی دارد، و این مردمند که به خود ستم می کنند».

سیاست حسینی

علامه کبیر آیت الله کاشف الغطاء رحمته الله

چرا سیدالشهدا علیه السلام خانواده اش را همراه برد؟

از علامه کبیر، حضرت آیت الله کاشف الغطاء رحمته الله^۲ سؤال شده که:

هرگاه قبول کنیم که حضرت سیدالشهدا علیه السلام به کشته شدن خود و اسیری اهل و عیالش آگاه بود، چطور راضی شد عائله اش را همراه بیاورد که مورد هتک و اسارت قرار گیرند و چه فایده عقلایی بر اسارت آنها مترتب بود که بتواند با بی حرمتی هایی که بنی امیه نسبت به آنها روا داشتند، برابری کند...؟

۱. به سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۸۲ و قصص الانبیاء، ضمن داستان حضرت موسی علیه السلام مراجعه شود.

۲. آیت الله کاشف الغطاء رحمته الله از مراجع مشهور شیعه بوده که در سال ۱۲۲۶ ه. ق در نجف اشرف متولد شده

و در سال ۱۲۸۹ ه. ق وفات نموده است. (زندگانی شیخ انصاری، ص ۴۶۹).

ابتدا فرزندش مرحوم عبدالحليم آل كاشف الغطاء پاسخ داده است، ولى آيت الله كاشف الغطاء آن پاسخ را كامل ندانسته و خودش پاسخ داده و آن چنين است.

اين گونه سؤال ها در مذهب ما جاى بحث و نظر نيست، زيرا اعمال ائمه عليه السلام در دوره زندگاني، مانند عمل مردى است كه پادشاهى، تمام لياقت و كفايت او را شناخته و صدق اطاعت او را دانسته و براى تبليغ و راهنمايى به سوى قومى فرستاده است، و راه مخصوص به او نشان داده و فرموده است به قدر مويى از راه منحرف نشود، هريك از پيامبران و ائمه را از ابتدائى نمايندگى و دعوت، تا زمان شهادت شان بنا به اقتضاى موقع و مصالح دوران، طومار مخصوص است كه همه مأموريت ها و سرگذشت هاى آنها از كشته شدن و زهر خوردن و قربانى دادن در راه خدا و اسارت اهل بيت نوشته و قيد شده است.

و چون ما ائمه را معصوم و منصوص از جانب الله مى دانيم، لذا زحمت سؤال و بحث از اين حكمت ها و اسرار از ما برداشته شده است.

حتى گاهى خود نماينده نيز از مضمون طومار بى خبر است، گاهى مى بيند در طومار نوشته شده است. برتولازم است كه در فلان وقت جان خود را با كشته شدن در راه خدا بذل كنى، او هم بى چون و چرا قبول مى كند، و حق سؤال و چون و چرا از حكمت و مصلحت خدا ندارد، و مانند آفتاب براو روشن و يقين است كه قضاى اين حكم، از عالى ترين حكمت و مصلحت سرچشمه گرفته است.

و همه اين نظريات، يك سلسله عقايدى است كه دليل و برهان محكم دارد و به يكدیگر مربوط و وابسته است، و فروع يك اصل و شاخه هاى يك ريشه است، و آن اصل عبارت است از ثابت كردن عنايت ازلى و قوه قاهر و باشعور. و همين قوه است كه اين عوالم را اداره مى كند، پس از اينكه اين عنايت را ثابت كرديم و به آن اعتقاد داشتيم، ثابت كردن فروع اين نظر آسان است.

زيرا از خارج مى دانيم كه از لوازم اين عنايت، برانگيختن رهبران و راهنمايى

است که در اقصی مراتب کمال بشری هستند، و برای هدایت ناقصین از ابناى جنس خود مأموریت پیدا می‌کنند، و راهنمایی ممکن نیست مگر با گردن نهادن و یقین داشتن به معصومیت راهنمایان از خطا و لغزش، و همچنین مؤید بودن رهبران به این عنایت است. و پس از اینکه این مبادی و مقدمه را با دلیل قبول کردیم مجال شك و ریب و انتقاد و اعتراض نماند، گرچه یکی از مأموریتها و کارهای معصومین به نظر ناقص و عقل کوتاه ما خالی از فایده و حکمت دیده شود و بیهوده جلوه کند.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (نساء/ ۶۵)؛ «به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند». [تا آنکه فرموده است:]

هرگاه حسین علیه السلام می‌خواست پستی و پلیدی و ناپاکی یزید بد سیرت را به جزاز راه شرع و دین، طوری به اهل دنیا نمایش دهد که همه را متأثر سازد و اثرش را برای ابد در دل‌ها بگذارد، چه راهی بهتر از این بود که با بردن اهل و عیال و عترت خود، ثابت کند که آن پست فطرت، حرمت خانواده نبوت را نگه ندارد و آنها را از شهری به شهری و از بیابانی به بیابان دیگر اسیربرد و انتقام مردان را از زنان و اطفال معصوم و خردسال بگیرد؟

اکنون می‌پرسم کدام قهر و غلبه بر یزید پلید بالاتر و برتر از نمایاندن این جنایات شرم‌آور است؟ اما کشته شدن پیش‌عرب آسان‌ترین و عادی‌ترین اعمال بود که هیچ نوع بدی و تعجب نداشت، و حضرت حسین علیه السلام می‌دانست که یزید و ابن‌زیاد دارای همچو خباثت و دنائت‌اند و خواست که پست فطرتی آنها را به مردم نشان دهد تا دلیل محسوسی در دست آنها باشد تا در آینده غالب آنها مغلوب و پیروزمندشان، شکست یابد.

آری در ظاهر یزید حسین علیه السلام و انصارش را کشت، اما در باطن، حسین علیه السلام یزید

و همه بنی امیه را بدتر از هزار مرتبه کشتن، کشت! یزید آنها را یک روز کشت و امام حسین علیه السلام او را و قومش را تا ابد و هر روز کشت.

از تو می‌پرسم! کدام غلبه و پیروزی برتر و کدام کشتن بزرگ‌تر است؟ این فلسفه را حتی دیگران از ملل غیراسلامی نیز درک کرده‌اند و مستشرق آلمانی (مسیو ماربین)^۱ نیز به این نکته اشاره کرده و گفته است:

«چون حسین علیه السلام دشمنی بنی امیه را با بنی هاشم می‌دانست و هم یقین داشت که پس از کشته شدنش عیال و اطفال او را اسیر می‌برند و این کار ناشایست آنها به مقصود او یاری خواهد کرد و اثر بزرگی در دل‌های مسلمانان خصوصاً عرب خواهد گذاشت، چنان که می‌بینیم از این جهت اهل و عیال خود را برداشت، آنها را از مدینه برد [تا اینکه مستشرق گوید:] چون نظریه آنهایی که از بردن اهل و عیال مانع می‌شدند، محدود و افکارشان کوتاه بود و مقاصد عالی حضرت حسین علیه السلام را درک نمی‌کردند، این بود که آخر چیزی که به آنها جواب داد این بود که گفت:

«خدا چنین خواسته و جدم چنین امر کرده است».

گفتند: هرگاه می‌خواهی به طرف مرگ رهسپار شوی علت بردن اطفال و زنان چیست؟ گفت: «خدا خواسته که آنها را اسیر بیند...».

می‌گوییم: این جواب چنان نیست که مستشرق آلمانی آن را جواب اقناعی پنداشته و دفاع موقتی گمان کرده است. بلکه در حقیقت امر چنین بوده است و خداوند، او را بدین کار امر کرده بود تا یزید را رسوا سازد و ناپاکی درونیش را به مردم نشان دهد.

ما نمی‌گوییم که طریق رسوایی یزید منحصر بود به قبول هتک حرمت عیال، اما می‌گوییم: این هم یکی از راه‌هایی بود که تأثیر بزرگی در مقصود داشت. و اگر کسی

۱. مسیو ماربین یکی از فلاسفه و دانشمندان معروف آلمانی است.

بگوید: در دین ما جایز نیست که شخصی زنان را در معرض هتک حرمت بگذارد، خصوصاً که کار آسان و ساده باشد.

گوییم: آری، چنین است هرچه دین به آن اجازه ندهد، غیرت نیز به آن راضی نشود، و آن این است که انسان هرگز عرض خود را در محلی که معرض هتک حرمت واقع باشد نگذارد که سبب لکه دار شدن شرافت و خراب شدن ایوان عفت و شکست تالار نجابت باشد، اما در محل هتک حرمت ظاهری که بندهای قدس و پاکیزگی و عزت و مناعت، به آن محکم شود، جای ایراد و انتقاد نیست و این پاک سیرتان (سلام الله علیهم) هر وقت سفر کردند پرده پوش و مخدره بودند و «مانند ستارگانی بودند که کسی قدرت دسترسی به آنها را نداشت».

يَشْعُ عَلَى وَجْهِ الْبَرَّاقِ نُورُهَا فَحَسِبَ رَأً أَنَّهُنَّ سَوَافِرُ

«نور چهره شان بررو بند و نقاب، روشنی می انداخت و بیننده می پنداشت آنان روبازند».

غرض این است که این جواب محکم و متین است و از حقیقت نیز بهره ای دارد و هرگاه ناقد، به آن قانع نباشد وجه دومی دارد و آن این است که:

حضرت حسین (علیه السلام) همواره از اوان رشد تا جوانی بلکه تا آخرین نفس زندگانی، عادتش شهادت و عزت نفس و مناعت طبع و کرامت بود که از جمیع حرکات و سکنات و احوال، ملکاتش نمایان می شد.

و اگر بخواهیم شواهدی برای این گفته بیاوریم، کتاب جداگانه ای لازم و آنگاه مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

به نظر می رسد که حضرت امام حسن (علیه السلام) هنگامی که با معاویه صلح کرد شروطی پیشنهاد کرد که معاویه به هیچ کدام از آنها وفا نکرد، حضرت حسین (علیه السلام) و یارانش نیز در آنجا بودند. پس از اینکه حاضران بیعت کردند، معاویه از حضرت حسین (علیه السلام) نیز بیعت خواست حضرت امام حسن (علیه السلام) فرمود: او را رها کن زیرا او بیعت نکند، اما

متعرض تو نخواهد شد. معاویه گفت: ما از وی به همین قدر خرسندیم.

پس از آنکه کارها به سود معاویه تمام شد، حسین علیه السلام هر موقع که در مجالس شام یا حجاز میان جمعی حاضر می‌شد با معاویه مجادله و مناظره می‌کرد. و حرف‌های درشت به سوی او می‌افکند. و با سخن‌های برنده‌تر از شمشیر بر پیشانی معاویه می‌زد، از این جا است که گفته‌اند: «رُبَّ قَوْلٍ أَنْفَذَ مِنْ صَوْلٍ»؛ «ای بسا سخنی است که از حمله نافذتر و برنده‌تر است». معاویه همه این‌ها را می‌دید و از وی تحمل می‌کرد. زیرا عزت نفس و مناعت طبع امام حسین علیه السلام را می‌دانست.

در دوره بیست ساله خلافت معاویه، حضرت حسین علیه السلام طعم خضوع و خواری را نچشید، تا معاویه به درك واصل شد.

حضرت حسین علیه السلام از بیعت یزید نیز خودداری کرد و چنین صلاح دانست که از مدینه هجرت کند تا تمام عالم اسلامی را از بیعت نکردن خود با یزید باخبر سازد، از این جهت از مدینه با اهل و عیال خود به قصد مکه بیرون آمد و راه اصلی را پیش گرفت. به او گفتند: هرگاه از این راه نروی چنان‌که «ابن زبیر» نرفت، بهتر است، فرمود: قسم به خدا هرگز از این راه جدا نشوم و بیراهه نروم و خدا هرچه خواهد پیش آورد.

آری، حضرت حسین علیه السلام در خود همچو روح بزرگی را پرورش داده بود و زمانی که خواست از مکه به عراق برود نفس کریم و همت بلند او مانع شد که خود و اولاد و غلامانش مانند آدم‌های ترسو و خوار، پنهان و پراکنده بیرون روند. و حاضر شد که با بالاترین مظاهر جلال و بزرگی و هیبت و حشمت و فرسلطنت مسافرت کند.

و معلوم است که مسافرت با حرم و عائله، لازمه فخامت و عظمت و شوکت و جلالت است که بدون آن بدست نیاید، و اگر حضرت حسین علیه السلام از وطنش خارج می‌شد و خانواده‌اش را در خانه می‌گذاشت، مسافرت او بیشتر به مسافرت اشخاص پست و اهل غارت و دزدان و راهزنان شبیه می‌گردید، و حاشا که حضرت این نوع مسافرت را بر خود روا می‌دانست.

این بود که با کمال وقار و متانت و آرامی و سنگینی مانند مسافرت بزرگ‌ترین شاهان جهان از جنبه قدرت و سلطنت به راه افتاد.

در طی راه چه گذشت؟

زینهار مپنداری که من در این گفته مبالغه می‌کنم، هرگز؛ زیرا اگر به بعضی خصوصیات سفر حضرت دقت کنی شواهد محکمی به این ادعای ما پیدا می‌کنی، از جمله:

کمی در قضیه حرّ نگاه کن که در همه کتاب‌های مقتل و معتمدترین تاریخ‌ها متفقاً نوشته‌اند که هنگامی که حضرت حسین علیه السلام در بیابان بی‌آب و علف با حرّ ملاقات کرد در حالی که او و یارانش از تشنگی بی‌حال و بی‌جان شده بودند و افراد آنها به هزار سوار و هزار اسب می‌رسید، حضرت حسین علیه السلام به جوانانش فرمود: «قوم او را سیراب کنید و آبها را پایین بیاورید و اسب‌ها را آب دهید».

یاران حسین علیه السلام جام‌ها و کاسه‌ها را از آب پر می‌کردند و جلواسبی می‌گرفتند و همین‌که سه چهار نفس آب می‌خورد و سیر می‌شد، برمی‌داشتند و جلواسبی دیگر می‌گذاشتند تا اینکه همه اسب‌ها تا رأس آخر سیراب شدند.

اکنون با دقت و هوش بیندیش و بر تعجب بیفزای، و بدان که مراتب رحم و مهر و شفقت و دلسوزی و عاطفه و نازک دلی حضرت حسین علیه السلام تا چه اندازه بود، در حالی این قوم را سیراب کرد که از دشمنان وی بشمار می‌رفتند و از طرف ابن‌زیاد آمده بودند تا راه را براو ببندند ...

آب خود با دشمنان تشنه قسمت می‌کند عزت و آزادگی بین تا کجا دارد حسین حتی در میان اینان شخصی بود بنام «علی بن طعان المحاربی عراقی» که طرز آب خوردن از آب‌خوری ندانست و نفهمید که دهانه آب‌خوری را چسان کج کند که نریزد، و هنگامی که آب می‌خورد آب از گوشه لبها به لباسش می‌ریخت. حضرت با آن همه جلالت از اسب پیاده شد و آب‌خوری را با دست مبارك کج نگاه داشت تا

اینکه وی را سیراب کرد.

و دیگر بیندیش در صحرای بی آب و علف و خشک و بایر و ریگزاری که آب به قیمت طلا، بلکه به قیمت جان بدست نیاید، و گاهی دو سه روز یا بیشتر اصلاً آب پیدا نشود. این چه سخاوت و این چه روح بزرگ و این چه آقایی است که دشمن نیز از آن برخوردار می شود؟

و باز فکر کن که موکب حضرت حسین (علیه السلام) چه دستگاه سلطنتی و چه اندازه وسیع بود که از آب همراه خود لشکر حرّ را سیراب نمود.

و هرگاه آنچه «طریحی» در «مجمع البحرین» نقل کرده است که: حضرت امام حسین (علیه السلام) وقتی به کربلا رسید زمین «نینوی» و «غاضریه» را از بنی اسد به شصت هزار درهم خرید و با آنها شرط کرد که زوارش را به قبرش راهنمایی کنند و آنها را مهمانی دهند و در قبال این شرط، زمین را دوباره پس از آنکه پولش را پرداخت نمود، به آنها وا گذاشت.

اکنون ای سؤال کننده! آیا همچنان می پنداری که حسین (علیه السلام) آدم کوچکی از قبیله عرب و آدم خسیس و لئیمی بود، چنان که زیبر شایسته این صفات بود؟ گویند: زیبر به سپاهیان خود گفته بود: «اَكَلْتُمْ تَمْرِي وَ عَصَيْتُمْ اَمْرِي» خرمای مرا خوردید و امر مرا اطاعت نکردید.

خیر، این حسین (علیه السلام) بزرگ تراز آن است که به گمان آید، حسین (علیه السلام) بزرگ تراز آن است که برای رهایی جان خود، حرمت حرم خدا را ببرد، چنان که ابن زیبر چنین کرد. حسین (علیه السلام) بزرگ تراز آن است که برای خلاصی خود، خانواده اش را بی خبر گذارد تا خبر او را از مسافران پیرسند...

اما آنچه پنداشتی که قبول هتک حرمت به خانواده چیزی است که آدم غیور به آن اقدام نکند. این پندار غلط است. زیرا چنان که گفتیم هتک حرمت هنگامی بد است که دامن عفت را آلوده سازد، اما آنچه حلقه عفت و پرده عصمت را محکم

کند مانعی ندارد.

اکنون ای ناقد، آیا پس از این همه توضیح، قانع شدی و دانستی که حضرت حسین علیه السلام صاحب چه مقام و منزلت عظیم و منیع بود؟... [تا آنکه فرموده است:]
وجه سوم: در اینجا وجه سومی نیز هست، و آن اینکه: عرب‌ها هرگاه می‌خواستند مرگ را استقبال کنند و از جنگ فرار نکنند، به عبارت دیگر، یا بمیرند و سعادت شهادت یابند و یا فاتح و شاهد پیروزی را در بر گیرند، عیال و اولاد خود را با خود می‌بردند که به طعن و ضرب دشمن صبر کنند، خانواده را پشت سر خود قرار می‌دادند و دشمن را روبرو، بخاطر این که فرار نکنند و تسلیم نشوند و حرم و اهل خود را به دست خواری و اسارت نسپارند و این کار، ننگ بزرگ و عاری سترک به شمار می‌رفت، و در تاریخ شواهد بسیاری برای این می‌یابیم.

وجه چهارم: وجه چهارم که از همه وجوه بهتر و به حقیقت نزدیک‌تر است این است: پس از آنکه قبول کردیم حضرت حسین علیه السلام به خواست و امر خدا گردن نهاد و فرمانبرداری کرد، گوییم: این وجه هرچند تفصیل زیاد دارد، و اینجا مجال بحث نیست، اما به اختصار بیان می‌کنم.

ما هم مانند سؤال کننده، قبول داریم که حضرت حسین علیه السلام می‌دانست که شهید خواهد شد، بلکه می‌دانست همه آنهایی که با او بودند از مردان و حتی بسیاری از بچه‌ها نیز جز پسرش زین العابدین علیه السلام که بیمار بود کشته می‌شوند، و این مطلب را هم از خارج می‌دانیم که بنی‌امیه و پیروانش به دروغ تبلیغ می‌کردند که حسین علیه السلام به امام زمان خود یزید! نافرمانی کرده است، و حضرت با قیام و نافرمانی خود ظالم و یاغی است، و ظالم نیز محکوم به مرگ است. ﴿فَقَاتِلُوا آلَ بَنِي نُوَافَةَ حَتَّى تَفِىءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ...﴾ (حجرات ۹) و این فتوا و دروغ‌گویی بر حسین علیه السلام بدتر از کشته شدن بود، و این مس‌زRANDOD و نقد قلب را گرچه هر عارف و صراف می‌شناخت، اما مردم به حکم ناچاری، سلطنت یزید را گردن نهاده و قبول کرده

بودند، و ذلت و خواری سراپای آنها را فراگرفته بود، و خوف و هراس و تقیه در دلشان رخنه کرده بود، مخصوصاً بعد از آنکه از کار حضرت حسین علیه السلام فراغت یافتند، بر هیچ کس ذره‌ای رحم نکردند، و چنان که حضرت حسین علیه السلام روز شهادت فرمود، و امروز نیز می‌بینیم که مردم بنده دینار و دنیا هستند و ادعای دین زبانی است. بنابراین چه کسی می‌توانست و قدرت این را داشت که در این زمان از حقیقت طرفداری کند یا آن را آشکار سازد؟ خصوصاً که شمشیرهای یزید و ابن‌زیاد بالای سرشان برق می‌زد، اموالشان در معرض تاراج بود، و می‌دانیم که خوف و هراس چه اثری در دل‌ها دارد. و هرگاه حسین علیه السلام کشته نمی‌شد و خانواده شریف و نزدیکان محترمش اسیر نمی‌گردیدند و نطق‌های غرای امام سجاد علیه السلام و بعضی خانم‌ها حقیقت را به مردم آشکار و روشن نمی‌کرد، شاید دو سال از واقعه کربلا نمی‌گذشت که دشمنانش شایع و ثابت می‌کردند که (استغفرالله) حضرت حسین علیه السلام ظالم و سرکش بود، و به حکم شریعت جدش کشته شد. و همین‌طور نیز در تاریخ می‌نوشتند و همه می‌خواندند و باور می‌کردند!

پس گفتن این حرف که حضرت حسین علیه السلام نیز بهتر بود مثل برادرش امام حسن علیه السلام صلح کند تا خود کشته و عیال و بستگانش اسیر نمی‌شدند، خطای بزرگ است، چون این کار محال بود؛ زیرا چنان که می‌دانیم بعضی نواصب در قرون وسطی گفته‌اند: حضرت به شمشیر جدش کشته گردید. این را نیز حضرت می‌دانست. آری اینها در نزد حسین علیه السلام معلوم بود.

زیرا او نشانه حق، نور هدایت، مجسمه شهادت، روح غیرت و مناعت بود. و این حرفها درباره او مصیبتی است که بالاتر آن متصور نیست.

حال بر ما است که بیندیشیم با این وضع، برای دفع این افترا و دروغ و رهایی مسلمانان از گمراهی و هلاکت، باید از چه کسی یاری جست؟ آیا از مردانی که می‌دانستند کشته می‌شوند؟ یا از زین‌العابدین علیه السلام اسیر و گرفتار؟ و کیست که پس از کشته شدن

حسین علیه السلام حق را آشکار و دلیل را روشن سازد و راه دین را از چاه بی دینی نشان دهد و قضیه را دنبال کند؟ آیا غیر از زین العابدین علیه السلام کسی بود که این مرام و تصمیم را از پیش ببرد و در مجامع و مجالس عمومی، خطبه بخواند؟ آن هم خطبه هایی با آن بلاغت و رسایی و با آن دلائل و براهین محکم؟ و باز آن زمان را کمی پیش چشم بیاوریم و اوضاع آن دوره را فکر کنیم که آیا قوی ترین و تواناترین پهلوانان و مردان دنیا می توانست این کار را بکنند؟ و بر فرض محال اگر کسی پیدا می شد که خود را فدای راه حق و حقانیت کند، مگر به او مهلت می دادند که به مقصود و مرام خود برسد؟

آیا نشنیده ای یا نخوانده ای که عبدالله بن عقیف عضدی، آن نابینای بصیر که یک چشم او در جنگ جمل و دیگری در صفین از بین رفته و نابینا شده بود، اما خدا ده چشم در دل او باز کرد و جهاد با دست را از او برداشت، گرچه با زبانش کار ده شمشیر کرد، تا در این راه نیز جام شهادت نوشید. عبدالله هنگامی که خطبه ابن زیاد ملعون را از بالای منبر کوفه شنید که پس از کشتن حضرت حسین علیه السلام می گفت: «ستایش خدای را سزااست که امیرالمؤمنین (امیرالفاستقین!) یزید و یارانش را یاری کرد و دروغگو پسر دروغگورا هلاک گردانید».

غیرت عبدالله به جوش آمد و به حمایت حق برخاست و در این کار خطیر و ترسناک خود را فدا کرد. و جانش را از دست داد. برپا خواست و خطبه او را قطع کرد و گفت: دروغگو پسر دروغگو تو هستی و پدرت هست. و آنکه تو را مأموریت داده است. ای دشمن خدا! ... فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را می کشید و در منابر مسلمانان حرف ها می زنید؟

ابن زیاد خشمگین شد و پرسید: کیست حرف می زند؟! عبدالله جواب داد: منم! ... ای دشمن خدا! آیا فرزندان و ذریه پاک پیامبر را که خدا پلیدی را از آنان برداشته می کشی، و گمان می کنی مسلمان هستی؟ آه. کجایند اولاد مهاجرو انصار تا انتقام کشتگان را از تو ملعون بن ملعون بگیرند؟

در این وقت غضب ابن زیاد بیشتر شد چنان که رگ های گردنش ورم کرد، و گفت: او را پیش من بیاورید! جلادان برپا خاستند که او را بگیرند، اما اشراف قبایل نگذاشتند و او را نجات دادند و به منزلش بردند.

دریغا که از دست این ظالم، برای همیشه رهایی نیافت و بالأخره احضارش کردند و گردنش را با آزار و شکنجه بسیار زدند و بدنش را در ریگزار یا خرابه ای بدار آویختند. و ابن زیاد به این کار موفق نشد مگر پس از جنگ های زیاد و تحریک و تفرقه انداختن میان قبایل.

آری، در آن وقت جز عبدالله عفیف رضی الله عنه، کسی به ابن زیاد اعتراض نکرد گرچه زیدبن ارقم نیز زمانی که سر حضرت حسین علیه السلام را در پیش ابن زیاد دید که با چوب دستی خود می زند گفت: چوبت را از این دو لب بردار، قسم به خدا دیده ام که رسول خدا آنها را می بوسید، سپس زیدبن ارقم گریه کرد.

ابن زیاد خبیث به او گفت: آیا به این فتحی که خدا نصیب امیر کرده است گریه می کنی؟ اگر تو مرد پیرو خرفت و بی عقل نبودی سرت را بر باد می دادم.

زید، در این حال بیرون آمده و با صدای بلند می گفت: ای مردم! بنده و غلام، اکنون پادشاه شده، ای جماعت عرب! شما بعد از این در شمار بندگان خواهید بود، زیرا پسر دختر رسول خدا را کشتید و ابن مرجانه را بر خود امیر کردید.

جز از این دو نفر مرد بزرگ و با همت، کسی دیگر را که به ابن زیاد اعتراض کند اطلاع ندارم، گرچه این دو اعتراض در دو مورد و در آن زمان تعصب و ترس بسیار با ارزش بود، اما چه تأثیری داشت و چه اثری در آن موقع کرد؟ آیا غیر از کلماتی که از دهان برآمد و در هوا پخش شد و فراموش گردید نتیجه ای داد؟ و آیا به ایجاد انقلاب و شورش بر ضد بنی امیه و آزادی مردم و جوشش افکار و شعله ور ساختن آتش عصیان، برای خون خواهی کفایت کرد؟ ... نه .. هرگز ... بلکه کار به کوشش و فداکاری و اقدام بیشتر احتیاج داشت، آری کار، به مبارزه و پافشاری زیاد و ادامه خطبه های آتشین و سخنان مهیج و شمردن بدی ها و گناهان و انتقاد عملیات

این دولت ستمکار و حکومت غدار نیازمند بود، زیرا تنها بدین وسیله، می توان در مردم روح شورش و قیام به وجود آورد، تا ظلم و ظالم ریشه کن شود و ریشه جور و ستم و استبداد از بیخ و بُن بریده و قطع گردد.

مجلس ابن زیاد

اکنون ای ناقد! به من بگو کدام مردان آن دوره می توانستند بر ضد این جور و ستم قیام کنند؟ آیا نتیجه این گفتنی ها جز این بود که اگر یک مرد انقلابی در آن زمان حرفی می زد، فوری او را می گرفتند و می کشتند و در زیر حرارت آفتاب به دار می زدند؟ آیا ابن زیاد ملعون حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) را با آن همه بیماری و اسارتش «با اینکه در قانون عرب، اسیر کشته نمی شود» به جهت جزئی جواب، به کشتن امر نکرد؟

هنگامی که از مجادله و مباحثه علیا مخدره زینب (علیها السلام) عاجز شد و از میدان معارضه با آن زن شیردل با ذلت و خواری به در رفت، به امام زین العابدین (علیه السلام) رو نهاد، و پرسید: این جوان کیست...؟ گفتند: علی بن الحسین (علیه السلام) است... گفت: آیا علی در کربلا کشته نشد؟.. امام فرمود: برادری داشتم علی نام، مردم او را کشتند. ابن زیاد گفت: خدا او را کشت. امام فرمود: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَئْمَنَةَ حِينَ مَوْتِهَا﴾^۱ ابن زیاد گفت: ای پسر! هنوز به رد جواب من جرأت دارید؟... بگیری دش و گردنش را بزنی! در این حال زینب (علیها السلام) امام را در برگرفت و به ابن زیاد گفت: آیا آن همه خون ها که از ما ریختی تو را کفایت نکرد؟.. هرگاه عزم کشتن او را دارید مرا هم با او بکشید. آن ستمگر طاغی گفت: عجباً به رحم و خویشی! قسم به خدا گمان می کنم می خواهد پیش از برادرزاده اش بمیرد؟.. رهایش کنید!.. و این رهایی نه از جهت رحم و دلسوزی بود، بلکه دید که ناخوشی و اسیری و زخم زنجیر کار امام را یکسره کرده و احتیاج به کشتن او نیست.

آری! امام، بیمار بود و سالم و زنده ماندن او خارق العاده و به خلاف مجاری اسباب به شمار می‌رود و خواست خدا و قضای او این بود که امام زنده بماند، گرچه ظاهراً زینب علیها السلام در نگهداری او سبب بود، اما باطناً خواست خدا او را نگه داشت.

وجه پنجم: شاید حضرت امام حسین علیهما السلام می‌دانست که بیماری پسرش او را از مرگ یا کشتن رها نسازد و دشمنان به بیماری او رحم نکنند و بکشند، لذا خواهر گرامی اش علیامخدره زینب علیها السلام را برای دفاع و اظهار حق لازم می‌دانست و از این جهت او و سایر اهل حرم را با خود برد.

منظور ما از اطاله کلام در این مقام، برای این است که پیش خواننده کیفیت حال معلوم گردد. که عموماً زبان‌ها بسته شده و لرز و ترس بر دل‌ها افتاده بود، چنان‌که با مختصر حرفی گردن‌ها زده می‌شد و خون‌ها به هدر می‌رفت، در این حال چه کسی می‌توانست این امانت حق و صدق را به جایش رساند و حق را یاری و باطل را محو کند؟

آری! آزاد مردان وحی و رسالت و شیر زنان حریت به بهترین وجه و کاملترین شکل به این وظیفه قیام کردند، و این بار سنگین را که پهلوانان نیرومند از برداشتن آن ناتوان و قهرمانان شیرصفت از حمل آن عاجز بودند برداشتند و به منزل رسانیدند.

حضرت حسین علیهما السلام می‌دانست که او و جمیع یاران و خانواده‌اش کشته می‌شوند و مردی زنده نمی‌ماند که شدت بدی این جنایت بزرگ را برای عموم مردم گمراه کشف کند. و اگر این قسمت مهم مهمل بماند کشته شدن او بیهوده خواهد شد. و غرض و غایت از این فداکاری به هدر خواهد رفت.

لذا از بردن این مخدرات و پرده‌نشینان عفت، چاره نداشت تا این مقصود عالی و شرعی را تکمیل کند. و می‌دانست که بنی‌امیه هرچه هم در کشتن و ارتکاب حرام و اعتنا نکردن به عادات و رسوم عرب و شرایع اسلامی بی‌پروا باشند، اما از کشتن

زنان عاجزند و نتوانند زن مصیبت زده‌ای را که برای خاموش کردن آتش درونی و تسکین دادن آلام خود حرفی زده، بکشند. و روز عاشورا گرچه بنی‌امیه عده‌ای از زنان را مانند اطفال نیز کشتند، اما زمان جنگ اختصاصاتی دارد که در سایر مواقع نمی‌توان به آن عمل کرد.

آری، ابن زیاد هرچه هم طغیان می‌کرد و بی‌شرمی و بی‌احتیاطی نشان می‌داد، نمی‌توانست و قدرت نداشت و محال بود در موقع صلح و آرامش زنی را که اسلحه‌ای جز دلِ دردناک و زبان پاک ندارد بکشد. نه! هرگز! ابن زیاد این جرأت و جسارت را نداشت و نمی‌توانست شیرزنی مانند علیا مخدره زینب کبری (علیها السلام) را بکشد. حتی قادر نبود دست ناپاکش را به نیت زدن، به سوی او دراز کند، چنان‌که می‌دانیم هنگامی که زینب (علیها السلام) با جواب دندان‌شکن، دهان او را شکست و خرد کرد و روی سیاهش را سیاه‌تر گردانید و با سیلی این نفرین و تحکم «تَكَلَّكَ أُمَّكَ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ»: (مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه) صورت او را کبود نمود، دنیا در نظری بصیرت او سیاه گردید. به طوری که همه حاضرین مجلس متوجه بغض و خفگی وی شدند.

حتی ابن زیاد به قدری خود را باخت که دیوانه‌وار خواست به‌کاری خلاف عادت عرب نیز دست زده و علیا مخدره زینب کبری (علیها السلام) را بزند. اما «عمرو بن حرث» که از بزرگ‌ترین پیشوایان سپاهی ابن سعد بود و امیر پیاده نظام بشمار می‌رفت و در جنگ صفین نیز از خواص حضرت امیر (علیها السلام) بود به ابن زیاد اعتراض کرد و دلیل آورد که زینب کبری (علیها السلام) زن است! و ابن زیاد ناچار شد زدن حضرت زینب را ندیده انگارد، ولی نفس پلیدش او را واداشت که به علیا حضرت، شماتت کند، جلال و جبروت سلطنت و سیطره‌اش را به او نشان دهد. حتی به خانم بی‌حرمتی روا داشت و پرسید: این که خود را از اغیار پوشیده است کیست؟

گفته شد: زینب دختر علی (علیه السلام) است.

شماتت‌کنان به خانم گفت: دیدی که خدا با برادرت حسين عليه السلام و خانواده متکبرش چه کرد؟ زينب با یک دل محکم و ثابت که از يقين و ايمان زره پوشيده بود با تحقير و توهين به مال و سلطنش پاسخ داد: «مادرت در عزایت بنشیند!.. ندیدم از طرف خدا مگر زیبایی و خوشی. زیرا برادرم و یارانش قومی بودند که خدا بر ایشان سعادت را مقدر کرده بود، قیام و مبارزه کردند و به آرامگاه و آسایشگاه ابدی خود رفتند. و چه زود است که خدای بزرگ تو را نیز با آنها در يك جا جمع کند، محاکمه و محاجه شروع شود، آنگاه خواهی دید که پیروز چه کسی خواهد بود. و اکنون آن زمان را بیندیش که فتح و پیروزی با که خواهد بود؟ و ذلت و خواری نصیب چه کسی خواهد بود؟»

صورت زشت ابن‌زید با سیلی و تازیانه این جواب به‌قدری سیاه و دردمند شد که راهی برای انتقام و تشفی خاطر نیافت جز اینکه با فحش و دشنام خود را رسوای خاص و عام کرد و چنین گفت: ستایش خدای را که مردان شما را کشت و رسوا نمود و اخبار شما را تکذیب کرد!.

خانم بی‌ترس و بی‌پروا جواب داد: «فاسق، رسوا گردد و فاجر دروغ گوید، و او جز ما است، حضرت حسين عليه السلام و یارانش ظهر عاشورا روی اسبان نجیب خود با شمشیرهای بُرنده و سفید و نیزه‌های درخشان و برق مانند، با یک دل آهنین و پابرجا ایستاده در حالی که با بهترین و فاخرترین لباس‌های عزت، ملبس و با تاج شرف و فخر متوج بودند. هیچ‌یک از ایشان شهید نمی‌شد مگر اینکه چند نفر از دشمنان را به خاک مذلت و رسوایی می‌افکند. همه شادان و خندان بودند. زیرا می‌دانستند که پس از مدت کمی در منزل‌های بهشت و در بالاترین قصرهای آن جا خواهند گرفت. این بود جایگاه حسين عليه السلام و یارانش در روز عاشورا...»

اما زينب دختر علی عليه السلام و مخدرات خانواده‌اش در مجلس ابن‌زید در زنجير اسارت مقید بودند، پيش چشمان آنان جز دشمن شماتت‌کننده و جز قاتل کسی

نبود. حامی نداشتند، یتیمان و کنیزگان و خدمتکاران دور و برش بودند. فکراین اوضاع دلها را آب و جگرها را کباب و عقلها را حیران می‌کند.

آری اندیشه این داستان، پرده هوش را می‌گشاید و خردها را خرد و زبانها را لال می‌کند و زرنگ‌ترین مردم در این موقع نمی‌تواند کلمه‌ای حرف زند.

آیا ترس داری بگویی موقعیت علیا حضرت زینب کبری علیها السلام با این وصف در پیش ابن زیاد بزرگ‌تر و خطرناک‌تر از جایگاه حسین علیها السلام و یارانش در روز عاشورا پیش ابن سعد بود؟ بلی!.. بگو و مترس. من گفته‌ام تو را ثابت خواهم کرد.

آیا در این ساعت وحشتناک شنیده‌ای که زبان حضرت زینب علیها السلام پیش دشمن شماتت‌گر گرفته شود یا دلش از ترس بلرزه درآید؟ یا ذره‌ای خواری و مسکنت و تواضع از خود نشان دهد؟ یا از ایراد خطبه‌های بلیغ ناتوان شود؟ آن هم خطبه‌هایی که تواناترین خطبا با دل آرام و قلبی خرسند و خاطر جمع و فارغ، از آوردن و گفتن آن عاجز است...

بلی!... هرگاه یکی از خطبه‌های حضرت زینب علیها السلام را خطیبی ماهر پس از چند روز و شب مطالعه و تمرین در جای امن و آرامش بیاورد حتماً آن را یکی از آیات بلاغت و اعجاز فصاحت و رمز قدرت و توانایی گوینده‌اش حساب کنند. و حال آنکه زینب کبری علیها السلام آن خطبه‌های غرا و معجزه‌آسا را میان جمع مردان و بدهتا و بدون زحمت فکر، بیان فرموده است. آن هم چنان که دانستی جایی که در مثل گویند: «میان دست و پنجه شیر غضبناک».

در برابر زینب کبری علیها السلام

باری، همین که ابن زیاد ملعون علیا حضرت را چنان سخت و صلب و شجاع و مبارز دید و دانست که ترس به دل فولادین او راه ندارد و از هیچ شماتتی نهراسد و از میدان نبرد، ترسید که یک دفعه مردم را به ضد او برانگیزد، و او را رسوای عالم و عالمیان

سازد، و پرده نخوت و سلطنت او را چنان بدرد که با صد بار رفو مرمت نپذیرد، و از اوج عزت به قعر جهنم واژگون اندازد، ناچار شد که سرذلت و خواری در پیشگاه جلالت علیا حضرت زینب علیها السلام خم کند و آتش خشم خود را با آب حلم فرو نشاند.

زبان نحس و نجسش را به مدح علیا مخدره برگشود و گفت: به جان و عمرم قسم که این خانم بی اندازه فصیح و بلیغ و شجاع و سخن آراست!... اما پدرش از وی شجاع تر و دلیرتر بود.

من می گویم: نه، ای پسر مرجانه!... این خانم تنها شجاع نیست، بلکه نمونه و مثل اعلای صبر و بردباری و رمز غلبه حق بر باطل است. او با زبان برنده تراز شمشیر و دل محکم تراز فولاد می خواهد اساس سلطنت مکرو حيله و دروغ و تزویر را از روی زمین برکند و به روی آن، شالوده حکومت انصاف و عدالت را برقرار سازد...

ای پسر مرجانه!... این زن شیردل دختر رادمرد خطیبی است که فصاحت و شجاعت را به مردم آموخت. این زینب کبری دختر بتول زهرا است، نه مانند مرجانه و سمیه بی آبرو و رسوا! که پرچم های فسق و تردامنی در جاهلیت بالای پشت بام آنها می لرزید و آبروی برباد رفته آنها را دوباره بیاد می داد. این زینب دختر طاهره عذرا است، نه مانند هند بی شرم و حیا!...

ای خواننده گرامی! زینهار گمان کنی که شجاعت زینب علیها السلام یکی دو مرتبه بود، بلکه هرگاه که کارش به دشواری می رسید و غم و اندوه بیشتر می گردید و تماشاچیان ازدحام می کردند و انبوه و زیاد می شدند (در موقع ورود به کوفه و خروج از آن و در قصر و دارالاماره و مجلس ابن زیاد و یزید) خانم با یک دل فولادین مجادله می کرد، و دلایلی برای اثبات حقانیت خود می آورد و خطبه می خواند و مردم را به حیرت وامی داشت.

خطبه هایی می خواند که از یک نفر خطیب فصیح و نابغه، نظیر آنها دیده نشده و چنان با وقرو متانت خطبه انشا می کرد که گویی ذره ای خوف و هراس و ناراحتی

درد دل او نیست. و حال آنکه اسیر بود و به کوفه طوری اسیر آمد که دل سنگ به حال او از رقت آب می شد و خود اهل کوفه با آن همه شقاوت به حال او گریه می کردند. اکنون وقت آن است که وضع و حال بیمار کربلا را نیز در نظر مجسم کنیم در حالی که بیماری لاغرو ناتوانش کرده بود، خطاب به مردم فرمود: مردان شما ما را می کشند و زنانتان بر ما گریه می کنند، میان ما و شما قیامت حکمیت و داوری با خدا است.

در نتیجه این نطق های مؤثر و دلسوز بود که مردان و زنان باهم گریه کردند. سپس امام فرمود: آیا به خاطر ما گریه می کنید؟.. نوحه سرایی می کنید؟ پس چه کسانی بودند که مردان ما را کشتند!

نطق شیرزن کربلا

بشر بن حزیم الاسدی گوید: که به زینب دختر علی نگاه کردم، زن عفیفه ای فصیح تر و شیواتر از آن ندیدم. گویا از زبان امیرالمؤمنین علی علیه السلام حرف می زد. هنگامی که به مردم اشاره کرد که خاموش و ساکت باشید! نفسها برگشت و زنگها از صدا افتاد!.. بعد گفت:

حمد و ستایش خدا را و رحمت بر پدرم محمد صلی الله علیه و آله و فرزندش باد. اما بعد، ای اهل کوفه! ای اهل حيله و مکر!.. آیا گریه می کنید؟ هنوز اشک چشمها خشک نشده و صداها ساکت و خاموش نگردیده است. مَثَلِ شما مَثَلِ زنی است که رشته خود را تاب داده پس از تاب خوردن و محکم شدن دوباره باز کند.

تا اینکه فرمود: آیا گریه و ندبه می کنید؟.. آری!.. قسم به خدا زیاد گریه کنید و کم بخندید، زیرا این ننگ و عار برای شما بس است؟ وای بر شما! آیا می دانید که جگر رسول خدا را پاره کرده اید و بانوان او را میان مردم گردانیده اید و خون او را ریخته اید؟ آیا تعجب می کنید که آسمان خون ببارد؟ بدانید که عذاب آخرت

دردناکتر و خوارکننده تر است. در آنجا کسی به شما یاری نخواهد کرد. اینها کودکان و اطفالند که دست هایشان را با طناب بهم بسته اند و پیش یزید می برند. و یزید از نشئه انس و طرب تحریک شده است، و آرزو می کند که پیران و بزرگان و کشتگان بدر مانند عتبه، شبیه و ولید حاضر بودند و می دیدند که چطور یزید انتقام آنها را گرفت و گذشته از اینکه مردان را به عوض آنها کشت، زنان را نیز اسیر کرد.

مرحوم کاشف الغطاء در ادامه فرموده است:

این صدای یزید پلید است که می گوید: لَيْتَ أَشْيَاخِي يَبْدُرُ شَهْدُوا. و آن خانم که برپا ایستاده علیا حضرت زینب کبری علیها السلام است. گویی خطبه می خواند!... گوش بده چه می گوید؟ خدایا آن خانم، آیا از ازدحام و انبوه جمعیت و همه مردم و هیبت سلطنت نمی ترسد؟

وه، چقدر شجاع و پدل است! گویی ذره ای ترس و لرز در دل او آفریده نشده است. خطبه را گوش کن که چه اندازه فصیح است. بلی، همین خطبه ها بود که کمر و ستون فقرات دستگاه سلطنت یزید پلید را شکست و خرد کرد. و از شمشیر بُرنده پهلوانان براو کارگتر افتاد، و او را از یک تکه کهنه زنان و از ریزه های ناخن، پست تر و بی ارزش تر و رسواتر کرد.

نطق شیرزن کربلا در مجلس یزید

زینب علیها السلام برپا ایستاد و چنین فرمود: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ﴾ (روم/ ۱۰) «سپس سرانجام کسانی که اعمال زشت مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند». ای یزید! آیا گمان کردی که چون اقطار زمین و آفاق آسمان ها را گرفتی و ما را مانند اسیران پیش خود آوردی از این رو ما را نزد خدا خوار و خود را عزیز گردانیدی؟ و این توانایی و چیرگی تو بر ما از جهت منزلت و قرب توبه خدا است؟ حاشا... بینی خود را

پرباد و غرور کردی. شانه‌ها را بالا انداختی چون روزگار برون فوق مراد خود یافتی شاد و مسرور و مست و مخمور شدی و ملک و سلطنت ما را به قهر گرفتی. ای یزید! آرام [آرام باش] قدری بپا [و مراقب خود باش] آیا سخن خدا را فراموش کردی که می‌فرماید:

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيُذَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ (آل عمران/ ۱۷۸) «تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم، به سودشان است! ما به آنان مهلت می‌دهیم فقط برای اینکه برگناهان خود بیفزایند و برای آنها عذاب خوارکننده‌ای است».

«ای پسر آزاد شده! ای غلام‌زاده! آیا از عدالت است که زنان و فرزندان و کنیزان خود را پشت پرده نگهداری و دختران پیامبر ﷺ را از پس پرده عصمت و خُدرات بیرون آری؟ و از جایی به جایی اسیربری و بی‌پرده میان مردم بگذاری؟ بلی!.. از پسر کسی که جگر بزرگان و پاکان را به دندان جویده و گوشتش از خون شهیدان مایه و قوت گرفته است امثال این کارها عجیب نیست. آیا گمان کردی که به پرده‌نشین کردن خانواده خود و کنیزانت و اسیر نمودن دختران پیامبر ﷺ آنان را خوار کردی و آرزوی تو برآورده خواهد شد که می‌گویی «لَاءَهْلُوا وَ اسْتَهْلُوا فَرَحًا» و آنها جواب خواهند داد.

حاشا، زود باشد که تونیز به آنها ملحق شوی و جزای اعمال بد خود را ببینی؟ ای یزید! کاش لال می‌شدی و نمی‌گفتی آنها را که گفتی، و شل می‌شدی و نمی‌کردی آنها را که کردی. برای محاکمه تو، خدا و جد بزرگوarم محمد ﷺ کافی است. و به زودی تو و یاران تو پاداش جنایات و ستمهای خود را خواهید دید».

اکنون ای خواننده گرامی! از شما می‌پرسم از روی انصاف و حقیقت به من بگو، آیا بزرگ‌ترین نقاشان جهان و زبردست‌ترین بازیگران دنیا می‌توانند کاریکاتور و حال یزید پلید مغرور و متکبر و غفلت و شادی او را از فتح و پیروزی بهتر از این تصویر و مجسم کند؟ چه کسی می‌تواند دشمن را با دلیل و منطق و برهان سرکوب و ذلیل و

خوار کند، و در آن حال با بيانی رسا و کلماتی شیوا و جمله‌هایی در حد اعلای فصاحت به مردم تبليغ کند؟...

و به این هم قانع نشده و بخواهد در حضور جمع و پیش مردم، بدی و خواری باطل و عزت و شرف حق را بی پروا ثابت کند؟ و از هیچ قدرت و سلطنت نترسد؟ و از این حد نیز بگذرد و بخواهد پستی منزلت و بی ارزشی مقدار و بدی کار و ناپاکی گوهر و تبار دشمن را روبه‌رو به مردم بشناساند؟ و خود را بالاتر نشان دهد و بگوید که از گفتگو با تو عار دارم؟ زیرا تو پست‌تر از آنی که طرف گفتگوی من شوی و قدر و ارزش تو پیش من بسیار کم و کوچک است و سرکوبی و مذمت تو بسیار بزرگ و با ارزش.

اما افسوس چشم‌ها با اشک آلوده شد و سینه‌ها با آه سوزنده و گرم همراه. و عجب این است که حزب نجیب خدای رحمن، با دست آزاد شده شیطان کشته شود.

سپس حضرت زینب علیها السلام خواست که صبر و اراده و متانت و استقامت خود را بشناساند، فرمود: «خوبی و بدی کارها در آخر معلوم گردد و شرف و خواری در آینده دانسته شود و مردم همیشه به عاقبت کار توجه دارند».

و برای اینکه شرافت پدر و مادر خود را برساند، فرمود: «کشته شدن و شهادت بر پدران من غیر از شرافت و افتخار نتیجه نداد، و بر دشمنان ما جز عار و ننگ بار نیاورد».

ای یزیدِ پلید!... هرچه توانی حيله کن و هرچه دانی کوشش نما. قسم به خدا! هرگز نام ما از دلها محو و از یادها فراموش نشود [و به اصطلاح ما]:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است در جریده عالم دوام ما
ای یزید! عار و ننگ کارهایت از دامن آلوده تو و روزگار، سترده نشود، زیرا فکر تو جز دروغ و حيله نیست. و از ایام عزت و نخوت تو بیش از چند روز نمانده است. جمعیت تو به زودی پراکنده شود، آنگاه ببینی روزی را که منادی ندا کند: ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ (هود/۱۸)؛ «نفرین و لعنت خدا بر ستمگران». و سپاس خدا را که اول ما را با

سعادت و آخر ما را با رحمت و شهادت قرین ساخته. «وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ».

این بود قسمتی از خطبه‌ای که بهترین نمونه بلاغت و فصاحت و معجزه‌ای از معجزات بیان است؛ و آیا باور نداری که هر سطر و جمله آن از هزاران زخم دردناک بر یزید سخت‌ترو جان‌فرساتر بود؟

شک داری که همین خطبه و نظایرش ضربت کوبنده‌ای بود که به سلطنت یزید و معاویه وارد شد؟

و باز تردید داری که مقام علیا حضرت زینب و ام‌کلثوم و فاطمه صغری و رباب و سکینه در کوفه و شام و جاهای دیگر هرگاه از مقام حامیان آنان در روز عاشورا بالاتر نباشد پائین‌ترین نیست؟...

و باز قبول نداری که هرگاه حضرت حسین علیه السلام در خانه پیش فرزندان خود کشته می‌شد و مقصد و مرام او را این آزادگان و شیرزنان دنبال نمی‌کردند خونش هدر می‌رفت و نتیجه غایی بدست نمی‌آمد و کسی هم انتقامش را نمی‌گرفت؟ و کشته شدن او عینا مانند کشته شدن عبدالله بن زبیر و برادرش مصعب و دیگران می‌شد که یادشان به کلی از خاطرها فراموش شده و مرامشان بی‌اثر مانده است.

آری، برای هر هوشمند عارفی پوشیده نیست که علت بزرگ انقلاب و تحریک ملت‌ها و شوراندن مردم برضد یزید همانا این خطبه‌های سحرآمیز بود که در اعماق دل شنوندگان نفوذ می‌کرد، و عاطفه و حس انسانیت آنها را برمی‌انگیخت. هرگاه از واقعه فجیع کربلا و کارهای بعد آن باخبر شدی تصدیق خواهی کرد که افکار مردم را به زیان بنی‌سفیان آماده نکرد و تخت و دستگاه سلطنت یزید را در اندک مدتی واژگون نساخت مگر کسی که این خطبه‌های بلیغ را انشاء کرد.

نتیجه اسارت و خطبه‌های پس از واقعه کربلا

بعد از واقعه کربلا شورش‌ها برضد یزید پلید پی‌درپی به وقوع پیوست تا اینکه

يزيد به درك رفت. و جمعيت توبه‌كنندگان «توايين» تشكيل نيافت و مختار عليه‌الرحمه براي گرفتن خون شهيدان قيام نكرد مگر در سايه اين خطبه‌هاي زينب و خواهرانش، زيرا حضرت حسين عليه السلام مي‌دانست كه به اين عمل خطرناك اقدام نكنند مگر اين شيرزنان. اين بود كه بر خود واجب دانست آنها را با خود ببرد. اما نه تنها براي اظهار مظلوميت، بلكه از نقطه نظر سياسي و فكر عميق، و اين عمل براي تكميل مقصود و رسيدن به نهايت مرام و آرزو كه عبارت از واژگون كردن دولت يزيد و خاتمه دادن به اوج قدرت او بود لازم ديده مي‌شد. زيرا در دوره يزيد، دين معني اصلي خود را از دست داده و عبارت شده بود از: ميمون‌بازي و سگ‌بازي، مي‌گساري، شراب‌خواري، فسق و فجور، ساز و طنبور. و نزديك بود كه بوي دين محمد صلى الله عليه وآله را، اين گريه‌ها و بي‌اعتنايي و بي‌ديني، بكلي از جهان ببرد.

خدا به اين شيرزنان و آزادگان و قهرمانان جزاي خير دهد، و بر هر مسلمان كه حس اسلاميت دارد واجب است كه از اعمال آنان و حضرت حسين عليه السلام قدرداني كند. و جا دارد كه خواهران مسلمان به وجود اين بانوان شجاع و ناطق و شيردل بر ديگران افتخار كنند.

بنا بر مقدمات مذكور ثابت شد كارهايي از خانم‌ها ساخته است كه از مردان، نظير آنها برنياید، گرچه تمام جديت و كوشش خود را بكار برند. زيرا كارهاي زنان در دل دولت‌ها و كشورها و آزادي‌اندیشه‌ها و انقلاب افكار تأثير بزرگ و بسزائي دارد. و اين رمزي از رموز دولت امام و نکته‌اي از نكات سياست حسيني بود.

هرگاه از علم امامت حضرت حسين عليه السلام قطع نظر كنيم، اين قدر بايد قبول داشته باشيم كه او هم بشر بود و مي‌خواست مانند ديگران حق خود را بگيرد و از يزيد انتقام بكشد و او را از بالاي تخت سلطنت به تخته مرگ و ذلت فرود آورد، و از قصر بلند و عالي به گودال قبريندازد، و از آقايي به غلامي برگرداند. و مي‌خواست به دولت و قدرت پدر و پسر خاتمه دهد، و براي يزيد پليد در اداره مملكت بهره و نصيبي نگذارد.

حضرت حسین علیه السلام با تدابیر فلسفی و سیاست دقیق و قربانیه‌ها و فداکاری‌ها توانست بنیان و ارکان سلطنتی را که معاویه در مدت بیست سال محکم کرده بود ظرف چند روز از بیخ برکند و برسرپدر و پسر کوبد.

کوشش معاویه درباره یزید پلید جز عار و ننگ و خواری و لعنت دائمی فایده نداد، حتی خود نیز در نتیجه این عمل نمونه‌های مکر و حيله و ستم و جور و رمزهرپستی و دشمن‌هرفضیلت به شمار می‌رفت. و همه اینها در سایه سیاست حضرت حسین علیه السلام و فداکاری و جانبازی او در راه حق و اهل بیتش که ضرب‌المثل هر رحمت و نعمت و برکت شدند، محقق گردید. حقا چه اشخاص بزرگی بودند و چه بزرگواری‌ها از خود نشان دادند. و پس از این گفتگو درباره از خودگذشتگی حضرت حسین علیه السلام باز نکاتی بسیار و رموز بی‌شمار و اسرار زیاد ماند که مجال نوشتن نشد. **پایان سیاست الحسینیه**

اسارت اهل بیت علیهم السلام به قیام امام علیه السلام شکوه و جلال بخشید

مؤلف: عصر تاسوعا تکلیف یک سره شد و امام حسین علیه السلام در شب عاشورا به اصحاب خود اطلاع داد که فردا به شهادت می‌رسند، و آنان را آزاد گذاشت که از تاریکی شب استفاده کنند و بروند، ولی چرا امر نکرد بروند؟ چرا اجازه داد بمانند؟ بلکه آنان را تشویق به شهادت فرمود. چرا نفرمود اهل بیتش بروند؟

پاسخ روشن است، زیرا شهادت اصحاب و حضور و اسارت اهل بیت آن حضرت، به قیام مقدس امام علیه السلام شکوه و جلال و عظمت بخشید، اگر اینها ضمیمه نشده بود، شهادت امام علیه السلام اهمیت لازم را پیدا نمی‌کرد.

خلاصه بایستی از آب ممنوع شود، علی اصغر برای جرعه آبی شهید گردد، قاسم و عبدالله و سایر شهدا با وضع دلخراشی به شهادت برسند، زینب باشد و کنار قتلگاه، دشمن را بگریاند، اطفال مورد هجوم دشمن قرار گیرند، و صحنه‌های دلخراش به وجود آید، باید صبر و استقامت زنان و کودکان هنگام اسارت نمایان

گردد، و خطبه هايشان مردم كوفه و شام را بگريانند، همچنين مي بايست رقيه باشد و در خرابه شام جان دهد و صدها حادثه ديگر به وجود آيد تا حسين (عليه السلام) مصباح الهدى و سفينة النجاة ابدى و همگاني شود، گويندگان و شعرا و مرثيه سرايان، ميدان سخن داشته و مردم با جوش و خروش گرد هم آيند و هدف مقدس امام (عليه السلام) را به ثمر برسانند.

آرى، برنامه امام حساب شده بود، همان گونه كه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا» «صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ».

زینب آمد شام را یکباره ویران کرد و رفت	اهل عالم را ز کار خویش حیران کرد و رفت
بر فراز نی سر قرآن ناطق را چو دید	با عمل آن بی قرین تفسیر قرآن کرد و رفت
خطبه غزّا بیان فرمود در کاخ یزید	کاخ استبداد را از ریشه ویران کرد و رفت
شام غرق عیش و عشرت بود هنگام ورود	وقت رفتن شام را شام غریبان کرد و رفت

مرقد حضرت رقيه (عليها السلام) در شام

در منتخب التواريخ (ص ۳۸۳) است كه: سيد ابراهيم دمشقى سه دختر داشت، دختران او سه شب پي در پي خوابديدند كه حضرت رقيه فرمود: به پدرتان بگويد قبر مرا آب گرفته است آن را تعمير كنيد.

شب چهارم خود سيد آن حضرت را در خواب ديد كه به او عتاب كرد، چرا قبر مرا تعمير نمي كنيد؟ سيد به اتفاق چند نفر مرد صالح خاك قبر را کنار زدند، ديدند در لحد آب جمع شده است، بدن شريف را كه در پارچه اى پيچيده بود درآوردند و سه روز روى دست نگهداشتند، و قبر را تعمير و آماده نمودند و جسد مطهر را در قبر گذاشتند.

هنگامى كه سيد جسد مطهر را در قبر گذاشت دعا كرد و از خدا خواست به بركت حضرت رقيه فرزند پسرى به او عطا كند، و خداوند سبحان به احترام دختر مظلومه، رنجديده و شهيده سيدالشهدا (عليه السلام) پسرى به سيد عطا فرمود، و اين كرامت

از آن مخدره شایع و موجب توجه بیشتر مردم گردید.

ما جام جهان نمای ذاتیم ما مظهر جمله صفاتیم
گو مرده بیا که ما حیاتیم گو تشنه بیا که ما فراتیم

اهل بیت سیدالشهدا علیهم السلام، صغیر و کبیر، دختر و پسر ندارند و خداوند به احترامشان حاجات را برآورده می‌کند.

افرادی که شام رفته‌اند توجه مردم حتی اهل سنت را به آن بزرگوار دیده‌اند، دعا و توسل و عبادات خالصانه زائران آن حضرت را در حرم مطهرش مشاهده کرده و مقام و منزلت رفیع و مجلّش را ملاحظه کرده‌اند، از سویی آثار یزید و معاویه را با بیست سال حکومت و کاخ‌نشینی و سلطنت شنیده و دیده‌اند، ولعن و نفرین و نفرت از آن را ملاحظه کرده و می‌کنند و همین است حقیقت: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (شعر/۲۲۷) «و به زودی آنها که ستم کردند می‌دانند که بازگشت‌شان (سرانجام و پایان کارشان) کجا است».

این سرنوشت ذلت‌بار در همین دنیا آشکار می‌گردد، و آن عزّت و جلال نیز در همین دنیا دیده می‌شود. به دیوار حرم مقدس حضرت رقیه این اشعار نوشته است:

زائرین قبر من این شام عبرتخانه است

مدفنم آباد و کاخ دشمنم ویرانه است

دختری بودم سه ساله دستگیر قوم دون

مرغ بی‌بال‌وپری را این قفس کاشانه است

بود سلطانی ستمگر صاحب قدرت یزید

فخر می‌کرد او که مستم در کفم پیمانه است

داشت او کاخی مجلل دستگاهی با شکوه

خود چه مردی کز غرور سلطنت دیوانه است

داشتم من بستری از خاک و بالینی ز خشت
همچو مرغی کو بسا محروم آب ودانه است
تکیه می زد او به تخت سلطنت با کبر و جد
این تکبر ظالمان را عادت روزانه است
محو شد آثار او پاینده شد آثار من
ذلت او، عزت من، هر دو جاویدانه است

مداح و مرثیه خوان لایق

امام صادق علیه السلام فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَفْدِي الْإِنْسَانَ وَيَمْدَحُنَا وَيَرْتِي لَنَا.»

«حمد خدا را که در میان مردم، کسانی را قرار داده که به سوی ما می آیند و ما را مدح می کنند و برای ما مرثیه می خوانند»^۱.

همه می دانیم که حسین علیه السلام در راه حق و در راه مبارزه با باطل کشته شد. ائمه علیهم السلام خواستند مکتب حسین علیه السلام در دنیا جاوید بماند. شهادت او به صورت یک مکتب عالی، مکتب مبارزه حق با باطل برای همیشه باقی بماند. خواستند قیام مقدس آن حضرت به صورت یک مشعل فروزان، دنیا را روشن و زنده کند. قیام حسین علیه السلام ندای حق دوستی و حق طلبی بود، ندای حریت و آزادی بود، ندای مبارزه با ظلم و ستم بود. ائمه علیهم السلام خواستند این ندا به وسیله مرثیه خوانان لایق و شاعران با کفایت به گوش جهانیان برسد. در زمان خودشان افرادی را تربیت کردند به نام مرثیه خوان، تأکید کردند، تشویق نمودند، جایزه دادند، وعده های اخروی دادند و در نتیجه چه شعریابی به وجود آوردند، چه افراد لایقی تحویل جامعه اسلامی دادند. دعبل خزاعی پیدا شد؛ کمیت اسدی به وجود آمد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۱۰۵، ص ۴۶۸، ذیل ح ۷.

این دو نفر مرثیه خوان بودند. اما نه مثل بعضی از مرثیه خوانهای زمان ما. اشعار دعبل را مطالعه کنید. مرثیه های کمیت را ببینید. اشعار ابن الرومی و ابوفراس را بخوانید که همه عربی است.

آری این مرثیه خوان ها در زمان خود با اشعار حماسی خویش مکتب حسین علیه السلام را نشان دادند. کمیت اسدی با اشعارش از یک سپاه مجهز برای بنی الامیه بیشتر ضرر داشت. این مرد برای پول مرثیه نمی خواند، بلکه برای خدا، برای زنده نگه داشتن هدف و مکتب حسین علیه السلام شعر می خواند. دنیا را تکان می داد. دستگاه ظلم و استبداد را متزلزل می ساخت.

عبدالله بن حسن بن علی علیه السلام تحت تأثیر اشعار کمیت قرار گرفت. یک مزرعه داشت، سند آن را به کمیت داد؛ کمیت گفت محال است قبول کنم. من مرثیه خوان سیدالشهدا هستم. برای خدا شعر خواندم. بالاخره با اصرار تمام سند را به او داد. پس از مدتی سند را آورد و گفت: من از شما تقاضایی دارم، آیا پذیرفته است؟ عبدالله گفت: البته که پذیرفته است، بفرما. همین که از او قول گرفت که خواهش او را بپذیرد، سند را تحویل داد. باز بنی هاشم برایش پول جمع کرده فرستادند، قبول نکرد ولی این مرد به خاطر اشعارش چه رنج ها کشید. چه روزگارها بدید و سرانجام در خانه یوسف بن عمرو ثقفی حاکم کوفه هشت نفر بر سرش ریختند و با شمشیر به بدنش زدند و در زیر ضربه شمشیرها به یاد اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بود و آخرین سخنش این بود: اَللّٰهُمَّ اَلْ مُحَمَّدٍ اَللّٰهُمَّ اَلْ مُحَمَّدٍ، و به درجه شهادت رسید.

دعبل شاعر دیگر می گفت: من پنجاه سال است که دار خود را روی دوش گرفته، به این سو و آن سو می روم.

به هر حال، اینان مرثیه خوانانی بودند که ائمه علیهم السلام تربیت کرده و آنان مرثیه خواندند، حماسه ها آفریدند و از بنی الامیه و بنی العباس انتقاد کردند و سرانجام آنها

را مفتضح و رسوا نموده و نابودشان ساختند.

همه شنیده و خوانده ایم که متوکل دستور داد قبر امام حسین علیه السلام را خراب کنند، زوار را منع نمایند، نام حسین علیه السلام را نبرند و شاید هم فکر کنید که متوکل با امام حسین علیه السلام خصومت شخصی داشته است، در صورتی که چنین نبوده، بلکه آن روز نام حسین علیه السلام در اثر توصیه و تأکید ائمه علیهم السلام به عزاداری و در اثر به وجود آمدن مثل کمیت‌ها و دعبل‌ها پدر متوکل را درمی‌آورد.

متوکل دید با وجود نام حسین علیه السلام و این مرثیه‌خوان‌ها دیگر نمی‌تواند متوکل باشد. می‌دید حسین شهید و از دنیا رفته، از خود حسین زنده بیشتر برایش مزاحمت دارد. لذا در صدد میراندن نام حسین علیه السلام برآمد. اما آن توصیه‌ها نگذاشت حسین علیه السلام بمیرد، نامش بمیرد، مرامش بمیرد، مکتبش بمیرد.

حسین علیه السلام را به صورت شعرو مرثیه زنده نگهداشتند. خلاصه، مرثیه‌های زمان ائمه علیهم السلام تا وقتی که از تعلیمات ائمه علیهم السلام پیروی می‌کردند نقش مؤثر و فوق العاده‌ای داشت.

بد نیست در اینجا یکی از مرثیه‌خوانان آن زمان را بشناسیم و چگونگی زندگی او را بدانیم و در ضمن گوشه‌ای از تاریخ را هم متذکر شویم.

داستان سُدیف و سَفاح و کشته شدن بنی‌امیه

در تاریخ آمده است که چون عبدالله سفاح، اوّل خلیفه عباسی به خلافت رسید، از راه حيله بنای دوستی با بنی‌امیه نهاد و به آنها احسان‌ها می‌کرد. روزی از روزها غلام سفاح وارد شد و گفت: ای خلیفه، شخص سخنور و فصیحی با لباس ژولیده و گردآلود می‌خواهد با شما ملاقات کند. سفاح گفت: این مرد دوست قدیمی ما سدیف است، اجازه بده وارد شود.

بنی‌امیه همین که نام سدیف را شنیدند بیمناک شدند و تعجب کردند که

چگونه زنده است. چون در زمان بنی امیه و دوران خلافتشان روزی در موسم حج در مسجدالحرام همین سدیف با صدای بلند مدح بنی هاشم و مذمت بنی امیه می نمود. بنی امیه او را زدند و به قدری اذیت کردند که گمان بردند کشته شد. لذا او را در گودالی انداختند و رفتند. زن خیرخواهی، سدیف را به منزلش برد و معالجه کرد و سدیف از ترس بنی امیه در بیابان ها و دره ها منزل گرفته و همیشه مخفی بود. خلاصه سدیف وارد مجلس سفاح شد و سفاح از او احترام کرد و به او خلعت بخشید. بنی امیه از این پیش آمد مضطرب و ناراحت شدند. سدیف در خلوت با سفاح ملاقات کرد و گفت: چه شده که این گونه با بنی امیه گرم گرفته ای؟

سفاح گفت: این دوستی حيله ای است که بعد معلوم می شود. سفاح روزی از روزها به غلامان خود دستور داد جشن مفصلی سر پا کنند و گفت: می خواهم خلعت عمومی بدهم. تمام بنی امیه را دعوت کردند و لشکریان را دستور داد مسلح باشند و در پس پرده مهیای کشتار شوند و تمام بنی امیه را به قتل برسانند. مجلس آراسته شد. بنی امیه همه بر کرسی های مخصوص به خود قرار گرفتند. سفاح به غلامش دستور داد که نام یک یک از بزرگان را ببرد تا بیایند و خلعت خود را بگیرند.

غلام از بنی هاشم شروع کرد که اشرف طوائف هستند و با صدای بلند گفت: کجاست عبیده بن الحارث بن عبدالمطلب بیاید و خلعت خود را بگیرد. سدیف با صدای بلند گفت: ای خلیفه، ابوعبیده در جنگ بدر به دست شیبه که از طائفه بنی امیه است کشته شد. سفاح گفت نام او را از دفتر قلم بزن و نام دیگری را بخوان.

غلام گفت: حمزه بن عبدالمطلب کجا است بیاید خلعت خود را بگیرد!

سدیف گفت: در جنگ بدر وحشی به دستور هند جگرخوار حمزه را کشت و هند جگر او را بیرون آورد و در دهان گذاشت تا بجود و از این جهت او را آكلة الاکباد گویند. سپس انگشتان او را قطع کرد و به ریسمان کشید و به گردن آویخت.

سفاح گفت: نمی دانستم، نام او را هم قلم بزن و دیگری را بخوان. غلام ندا در داد: عقیل بن ابی طالب کجاست؟ بیاید جایزه خود را بگیرد. سدید با صدای بلند جواب داد که وقتی عقیل از شام به مدینه می رفت، همین طایفه او را در بین راه کشتند. سفاح گفت: نمی دانستم، دیگری را بخوان. غلام صدا زد که مسلم بن عقیل کجا است؟ بیاید خلعت خویش را بگیرد! سدید ندا در داد که همین طایفه بنی امیه که اینجا نشسته اند مسلم را در کوفه کشتند و بدنش را از بالای دارالاماره به زیر انداختند و ریسمان به پایش بستند و در بازارها کشیدند.

سفاح گفت: از او بگذر و نام دیگری را بخوان. غلام صدا زد که شخص اول اسلام علی بن ابی طالب علیه السلام کجاست، بیاید خلعت خود را بگیرد! سدید گفت: ابن ملجم آن حضرت را شهید کرد و معاویه شادی ها نمود و شام را چراغانی کرد.

سفاح گفت: از او بگذر و دیگری را بخوان. غلام گفت: حسن بن علی علیه السلام آن سبط اکبر کجا است، بیاید خلعت خویش را بگیرد! سدید گفت: معاویه زهری فرستاد و جعده ملعونه همسر آن حضرت، به وعده های دروغین معاویه او را مسموم کرد.

سفاح گفت: از او هم بگذر و نام دیگران را ببر. غلام گفت: کجاست حسین بن علی علیه السلام، سید جوانان اهل بهشت، بیاید و خلعت خود را بگیرد!

سدیف گفت: آه آه، از حسین نپرس که همین طایفه به دستور یزید در کربلا کنار

فرات آن حضرت را بالب تشنه کشتند. اصحاب و یاران و جوانانش را شهید کردند، سراورا بالای نیزه با اهل بیتش به کوفه و شام بردند و یزید شادی ها کرد.

سفاح گفت: آه آه، من نمی دانستم از حسین علیه السلام هم بگذرد دیگران را بخوان. غلام گفت: کجاست عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام بیاید خلعت خود را بگیرد!

سدیف گفت: همین طایفه او را در زمین کربلا بالب تشنه شهید کردند. سفاح گفت: از او نیز بگذرد.

غلام ندا داد: کجاست زید بن علی بن الحسین علیه السلام بیاید جایزه خود را بگیرد. سدیف گفت: به دستور هشام بن عبدالملک او را کشتند و بدنش را به دار آویختند و به قدری بالای دار ماند که پرنده ها در شکم او آشیانه درست کردند و پس از چند سال استخوان های او را سوزاندند و خاکسترش را به باد دادند و پس از او فرزندش یحیی را نیز کشتند.

سفاح گفت: دیگری را صدا بزن.

غلام گفت: ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس کجاست، بیاید جایزه خود را بگیرد.

سدیف هیچ نگفت و سکوت کرده، سر به زیر انداخت.

سفاح صدا زد: ای سدیف، حالات موالی و دوستان خود را گفתי و اکنون که نوبت به حال برادر من رسید سکوت نمودی؟ تو را قسم می دهم به خدا که سرگذشت او را نیز بیان کن.

سدیف گفت: خجالت می کشم ولیکن چون قسم دادی می گویم. مروان که از این طایفه است او را گرفت و سرش را در انبانی از پوست گاو نمود و پس از رسوایی ها که به سراو آورد آنقدر به او تازیانه زد تا جان سپرد.

در این هنگامه که خون سفاح به جوش آمده بود و تمام بنی الامیه که نشسته

بودند سخت مضطرب شده، هر لحظه احساس خطر می کردند. یکی از آنها به نام یزید بن عبدالملک از میان جمعیت فریاد زد که: ای سديف! وای بر تو! با این گونه عبارات می خواهی خليفه را بر ما غضبناك کنی؟

سديف گفت: آری، مقصود من همین است و بس.

سفاح صدا به گريه بلند کرد و اشعاری بدین مضمون خواند.

بنی امیه گمان کردند که بنی هاشم از ایشان راضی می شوند.

با اینکه حسين عليه السلام و زید را کشتند، گمان دروغ بردند، و پس از آن صيحه زد و صدا به گريه بلند کرد و کلاه از سر برگرفت و به تخت خود کوبید و ندا در داد: «يا لثاراتِ الحُسَيْنِ عليه السلام يا لثاراتِ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ». یعنی ای خونخواهان حسين عليه السلام، ای خونخواهان فرزندان عبدالمطلب.

همین که لشکریانش چنین شنیدند طبق قرار قبلی، از پشت پرده ریختند در مجلس و با شمشیرهای کشیده به بنی امیه حمله کردند و تمام آنان را از دم شمشیر گذراندند و اطراف قصر را محاصره کرده حتی یک نفر از آنان جان در نبردند. خون عمارت را فرا گرفته اجساد آنها روی هم انباشته شد. بعد سفاح بلافاصله دستور داد سفره آوردند و روی اجساد نیمه جان آنان فرش انداخته و با سديف و عده ای از بنی هاشم مشغول غذا خوردن شدند. تا آخر^۱.

آری این سديف به جرم اینکه در شأن و مقام بنی هاشم شعر می گفت و مردم را از فجایع بنی امیه آگاه می ساخت سال های سال در کوه ها و بیابان ها زندگی کرد تا وقتی شنید که سفاح سر کار آمده، خوشنود شد و روح تازه ای در کالبدش دمیده شد و در مجلس سفاح نیز اشعار عجیبی خواند.

خلاصه اینکه مرثیه خوان اگر خواست به آن ثواب های موعود برسد باید با نیتی

۱. تاریخ ابی مخنف، ج ۷، ص ۲۲۳؛ مجمع البلدان، ج ۲، ص ۳۳۵. (داستان مزبور مفصل بود، خلاصه کردم).

خالص هدف مقدس حسینی علیه السلام را در لباس اشعار صحیح در برابر جمعیت مجسم کند و منظور ائمه علیهم السلام همین بود و انتظارشان از شیعه همین است.

حاجی نوری و مرثیه خوان‌های نالایق

مرحوم حاجی نوری اعلی الله مقامه، استاد حاج شیخ عباس قمی رحمته الله در کتاب لؤلؤ و مرجان که راجع به مرثیه خوانی و مرثیه خوانان نوشته، دو موضوع را شرط اول مرثیه خوانی ذکر کرده است: اول خلوص نیت، دوم راستی و راستگویی. و در اطراف این دو مطلب این چنین فرموده است:

یکی از علمای بزرگ هند به من نامه‌ای نوشت و از وضع مرثیه خوانی در هند شکایت کرد که مرثیه خوانان اینجا زیاد دروغ می‌گویند و از من خواسته که کتابی در این باره بنویسم شاید جلو دروغ‌ها گرفته شود، لکن این عالم هندی گمان کرده است که فقط در هند مرثیه خوان‌ها دروغ می‌گویند و در ایران و سایر بلاد اسلامی همه مرثیه خوانان راست‌گو و مرثیه‌های صحیح تحویل می‌دهند. دیگر نمی‌داند که مرکز پخش روضه دروغ اینجاهاست. (بعد مرقوم داشته که:) و این تقصیر علما است که جلوگیری نمی‌کنند. تقصیر اهل علم است که مراقب نیستند، اگر اهل علم از این دروغ‌ها جلوگیری می‌کردند کار به این خرابی نمی‌رسید و مرثیه خوانان به این درجه بی‌باک و متجری نمی‌شدند و مذهب حقه امامیه و اهلش به این درجه مورد مسخره قرار نمی‌گرفتند و این مجالس شریفه به این اندازه بی‌رونق و بی‌برکت نمی‌شد. پایان کلام حاجی نوری رحمته الله.

مؤلف: بعضی گمان می‌کنند که منظور و هدف تنها گریاندن است، لذا تمام فکرشان این است که مردم را بگریانند ولو با دروغ‌های شاخ‌دار، و با تهمت و حرفهای خلاف شأن ائمه علیهم السلام. در صورتی که این فکر غلط و خطای محض است و اگر بنا بود که هدف تنها گریاندن باشد دیگر نیازی به مرثیه خواندن و اسم

حسین علیه السلام بردن نبود، می گفتند مردم را بگریانید و لوبه وسیله آلات ساز و نواز.^۱
 اَللّٰهُمَّ اَرْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ، وَبُعْدَ الْمَعْصِيَةِ، وَصِدْقَ النَّيَّةِ، وَعِزَّانَ الْحُرْمَةِ، وَاَكْرَمَنَا
 بِالْهُدَى وَالْاِشْتِقَامَةِ، وَسَدِّدْ اَلْسِنَتَنَا بِالصَّوَابِ وَالْحِكْمَةِ.

ای اشک ماتمت به رخ ملت آبرو وی از طفیل خون تو اسلام سرخ رو
 اسلام زنده کردی و خود کشته گشته ای وی یافته ز فیض تو دین نبی علو

برخی اشعار و مرثی

سلام ما سلام ما به خاک کربلای تو	سلام ما سلام ما به صحن و بارگاه تو
سلام ما سلام ما به زینب و سکینه ات	سلام ما سلام ما به تلّ زینبیه ات
سلام ما سلام ما به همّت و به صبر تو	سلام ما سلام ما به زائران قبر تو
سلام ما سلام ما به اکبر و به اصغر تو	سلام ما سلام ما به نازنین برادرت
سلام ما سلام ما به آه جان گداز تو	سلام ما سلام ما به آخرین نماز تو
سلام ما سلام ما به جسم پاره پاره ات	سلام ما سلام ما به ناله های خواهرت

سلام ما سلام ما به جسم پاک و اطهرت

۱. معروف است که روزی سیف الدوله با گروهی از رجال و درباریان نشسته بود، ناگاه ابونصر فارابی با لباس محلی مخصوصی به طور ناشناس وارد مجلس شد و در صدر مجلس برای خود جا باز کرد و بلافاصله از کیسه خود چند عدد نی بیرون آورد و آنها را مرتب کرد و شروع به نواختن و دمیدن در آنها نمود و تمام حاضرین را خندانند. بعد ترتیب نی ها را عوض کرد و طوری نی زد که تمام حاضرین گریان شدند، سپس ترتیب نی ها را عوض کرد و به گونه ای نواخت که همه حاضران و حتی دربانان خوابشان برد و همین که خواب رفتند از مجلس خارج شد و دربانان هم از رفتن او آگاه نشدند.
 خلاصه اگر صرف گریاندن و اشک ریختن اثر داشت با آلات ساز و نواز هم به خوبی ممکن بود مردم را گریانند. پس معلوم می شود که هدف چیز دیگری است و آن اجرا و ثواب ها در صورتی است که انسان به قصد قربت و برای خدا مرثیه بخواند و آن گونه که ائمه علیهم السلام خواسته اند مشی نماید.

* * *

که روشن کنی روی این بزمگاه
ز باد حوادث فرو مرده پاک
بینند جانبازی خاکیان
ز قربانی خود شود شرمسار
بینند جگرگوشه را غرق خون

نکو تر بتاب امشب ای روی ماه
بسا شمع رخشنده تابناک
بتاب ای مه امشب که افلاکیان
بینند خلیل خداوندگار
محمد سر از غره آرد برون

* * *

مثل قیام تو دگر کس ندید
عقل بود زنده ز پیکار تو
از تو بود در همه جا یادگار
داد قیام تو جهان را نجات
خم ننمودی به بر زور و زر
خیره شد از کار تو چشم عقول
چشم دل از دیدن آن روشن است
گشته بشر را به خدا رهنمون
نغمه سر باختن و انقلاب
رائحه همت و مردانگی
عالم جان را همه بخشد صفا
مکتب جانبازی و دلدادگی است
کی بشر افسرده مباش و زبون
رعد شو و سخت برآور خروش
کاخ ستم را بنما واژگون
چند کشی ذلت و مانی خموش

ای شه آزاده حسین شهید
دین بود ارزنده ز آثار تو
عدل و فضیلت شرف و افتخار
خون تو بخشید به قرآن حیات
رفت سرت بر سر نی لیک سر
نگ مذلت ننمودی قبول
کرب و بلای تویکی گلشن است
هر طرفش تازه گلی غرق خون
آید از آن گلشن خوش رنگ آب
خیزد از آن نفحه فرزانی
آید از آن باغ، نسیم وفا
کرب و بلا مکتب آزادگی است
رسم شده این سخن آن جا بخون
خیز بر افراد ستمگر به جوش
خیز بینداز به ره، سیل خون
خیز چو مردان مجاهد بکوش

* * *

اول صلا به سلسله انبیا زدند زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند اهل ستم به پهلوی خیرالنسا زدند افروختند و بر حسن مجتبی زدند بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند فریاد بر در حرم کبریا زدند	بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند نوبت بر اولیا چو رسید آسمان طپید آن در که جبرئیل امین بود خادمش پس اخگری ز آتش الماس ریزها وز تیشه ستیزه در آن دشت کوفیان پس ضربتی کزان جگر مصطفی شکافت اهل حرم دریده گریبان گشاده مو

* * *

در خاک و خون فتاده به میدان کربلا خون می چکید از سر ایوان کربلا زان گل که شد شکفته به بستان کربلا خوش داشتند حرمت مهمان کربلا خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا فریاد العطش ز بیابان کربلا کردند رو به خیمه سلطان کربلا مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد	کشتی شکست خورده طوفان کربلا گر چشم روزگار بر او فاش می گریست نگرفته دست دهر گلابی به غیراشک از آب هم مضایقه کردند کوفیان بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید ز آن تشنگان هنوز به عیوق می رسد آه از دمی که لشگر اعدا نکرده شرم خاموش محتشم که دل سنگ آب شد

* * *

که از عطش به فلک ناله یتیمان بود که تا سه روز تنش روی خاک عریان بود عزیز فاطمه در آفتاب سوزان بود سراقدی که در او جبرئیل دربان بود به حلق خشک علی اصغر آب پیکان بود	مگر به کرب و بلا آب قیمت جان بود کفن دریغ مگر بود بهر شاه شهید به زیر سایه چتر زر ابن سعد لعین ز کینه فرقه بی آبرو زدند آتش گلوی جمله تراز آب خوشگوار فرات

* * *

چرا از هم‌رهان دوش ای سر خونین جدا بودی؟
 چرا پر خاک و پر خاکستری دیشب کجا بودی؟
 که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر؟
 مگر درد تو را این‌گونه دارویی دوا بودی؟
 به مهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی؟
 بریدی از چه با ما، روزی آخر آشنا بودی؟
 گرفتار جفای شمر ما بودیم دیشب را
 تو در دست که ای سر، تا سحرگه مبتلا بودی؟
 تو را چون بود سر در کوفه تن در کربلا جانا؟
 دل ما سوی کوفه چشم ما در کربلا بودی
 یکی گوید تو را جا بود در کنج تنور ای سر
 یکی گوید به زیر طشت پنهان از جفا بودی
 نه در خورد تو بود ای گنج شایان کنج مطبخ‌ها
 تو آخر روزی ای سر زینت عرش خدا بودی

* * *

زینب چو دید پیکر آن شه بروی خاک	از دل کشید ناله به صد درد سوزناک
کای خفته خوش به بستر خون دیده بازکن	احوال ما بین و سپس خواب نازکن
ای وارث سریر امامت به پای خیز	بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
طفالان خود به ورطه بحر بلا نگر	دستی به دستگیری ایشان دراز کن
برخیز صبح شام شد ای میر کاروان	ما را سوار بر شتر بی جهاز کن
یادست ما بگیر و از این دشت پهراس	بار دگر روانه به سوی حجاز کن

* * *

یکتا‌گهری ز صدر زین افتاده آویزه عرش بر زمین افتاده

افسوس که در واقعه کربلا از خاتم انبیا نگین افتاده

* * *

قامت را چو قضا بهر شهادت آراست
 با قضا گفت مشیت که قیامت برخاست
 راستی شور قیامت ز قیامت خبری است
 بنگرد دیده کج بین اگر از منظر راست
 زنده در قبر دل ما وطن اصلی تو است
 جان مایی و تو را قبر حقیقت دل ماست
 دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت
 آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست
 نه بقا کرد ستمگر نه بجا ماند ستم
 ظالم از دست شد و پایه مظلوم بجاست
 ما فقیریم و گدا بر سر کوی تو ولی
 پادشاه است فقری که در این کوچه گداست
 تو در اول سرو جان باختی اندر ره دوست
 تا بدانند خلائق که فنا شرط بقاست
 رفت بر عرشه نی چون سرت ای عرش خدا
 کرسی و لوح و قلم بهر عزای تو بپاست

* * *

آه از آن ساعت که از شام بلا	زینب آمد بر زمین کربلا
با زبان حال آن زار حزین	بازمین کربلا گفت این چنین
کای زمین از عرش اعلا برتری	چون مقام زاده پیغمبری
در تو پیش دیده خونبار ما	شد جدا از تن سر سالار ما
ای زمین اندر تو سبط مصطفی	شد تنش پامال سم اسبها

در تو من بی یار و بی یاور شدم دستگیر فرقه کافر شدم
گوبه من قبر علی اکبر کجاست قبر عباس علمدارم کجاست

* * *

الا ای جگر گوشه فاطمه که بردی دل از خلق عالم همه
من از کودکی عاشقت بوده‌ام قبولم نما گرچه آلوده‌ام
من از ریزه خواران خوان توأم اگر چه بدم، میهمان توأم
مبادا برانی مرا از درت به پهلوی بشکسته مادرت

* * *

ستم ندیده کسی در جهان مقابل زینب
نسوخت هیچ دلی در زمانه چون دل زینب
نگشت شاد دلش از غم زمانه زمانی
ز آب غم بسرشتند گوئیا دل زینب
نه آب بود نه نانی نه شمعی و نه چراغی
چو گشت کنج خرابه مقام و منزل زینب
چگونه شرح غمش را کسی تواند گفت
که جز خدای نباشد کس آگه از دل زینب
میان لشگر اعدا به راه شام نبودی
به غیر معجر نیلی به چهره حایل زینب
به دور ناقه او کوفیان به عشرت و شادی
سر حسین به سنان پیش روی محمل زینب

* * *

پس از توجان برادر چه رنج‌ها که کشیدم چه شهرها که نگشتم چه کوچه‌ها که ندیدم
به سخت جانی خود اینقدر نبود گمانم که بی تو زنده ز دشت بلا به شام رسیدم

برون نمود در آن دم چو شمر پیرهنش را به تن ز پنجه غم جامه هر زمان بدریدم
 میان کوچه و بازار شام پای برهنه سراز خجالت نامحرمان به جیب کشیدم
 شدم چو وارد بزم یزید بازوی بسته هزار مرتبه مرگ خود از خدا طلبیدم

* * *

الهی سنگرم آماده کن، جنگیدنش با من
 تو توفیق شهادت ده، به میدان رفتنش با من
 بهای خون من باشد شفاعت از گنه کاران
 عنایت کن تو این منصب، بخون غلطیدنش با من
 جوانان را به میدان شهادت رهبری باید
 تو اکبر را مهیا کن، کفن پوشاندنش با من
 دو گل از مجتبی باقی است ای محبوب بی همتا
 پذیرا شو تو از او، زحمت گل چیدنش با من
 علم کردم قد مردی که قد قامت، علم گردد
 علم را دست عباسم بده کوبیدنش با من
 به شوق دیدن شش ماهه ای، شش ماهه می گوید
 که ای تیرسه شعبه گریه کن، خندیدنش با من
 چوزینب این سخن ها را شنید از پور زهرا گفت
 اگر خنجر ببرد حنجرت، بوسیدنش با من

* * *

طوبی لِأَرْضٍ حَلَّ فِي أَكْنَافِهَا جَسَدُ الْحُسَيْنِ قَطَابُ ذَاكَ الْمَوْضِعِ
 قَدْ قُدِّسَتْ أَرْضُ الطُّفُوفِ وَبُورِكَتْ لَمَّا اعْتَدَى لَكَ فِي ثَرَاهَا مَضْجَعُ
 لَكَ تَرْبَةٌ فِيهَا الشِّفَاءُ، وَ قُبَّةٌ فِيهَا الدُّعَاءُ إِلَى الْمُهَيِّمِ يُرْفَعُ

* * *

ندا آمد که دریای محبت در تلاطم ها است
 بگفتا کشتی بی بادبان را لنگری دارم
 ندا آمد که صیاد قضا را صید در کار است
 بگفتا قاسم و عباس و عون و جعفری دارم
 ندا آمد که نیکوتر از این ها صید می خواهد
 بگفتا هیجده ساله علی اکبری دارم
 ندا آمد که شمشیر از تو دارد چشم انعامی
 بگفتا بار الها بهر خنجر حنجری دارم
 ندا آمد غل و زنجیر دشمن را چه خواهی کرد
 بگفتا عابد بیمار زار لاغری دارم
 ندا آمد که سیلی صورت گل برگ می خواهد
 بگفتا چون سکینه یک پریشان دختری دارم
 ندا آمد چه داری مایه بازار محنت را
 بگفتا بار الهی همچوزینب یک مهینه خواهری دارم
 ندا آمد که در ویرانه باشد جای ناموست
 بگفتا نیست باکم چون که گنج محشری دارم

* * *

آن اباالفضل که خوانند مه انجمنش	ای فدای نفس قدسی او جان منش
آیت صولت و شرمندگی و عزّ و وقار	روشن از چهره تابنده وجه حسنش
به جوان مردی و سقایی و پرچم داری	جامه ای دوخته خیاط ازل بر بدنش
به سخن لب چو گل باغ و لایت بگشود	خم فلک گشت که تا بوسه زند بردهنش
آن چنان تاخت به میدان شهادت که فلک	آفرین گفت بر آن بازوی لشکر شکنش
خواست دستش چورسد زود به دامن وصال	شد جدا زودتر از سایر اعضا ز تنش

* * *

آمد به خیمه‌گاه و وداع حرم نمود این‌را نشاند دربر و برخ فشاند اشک بر کودکان نمود به حسرت همی نگاه او سوی رزمگاه شد و در قفای او	در اهل‌بیت شور قیامت به پا نمود آن را گذاشت بر دل و از دل کشید آه وز خیمه‌گاه، گشت روان سوی حرب‌گاه فریاد و آه و بانگ و آه

* * *

لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور نه جسم یوسف زهرا چنان لگدکوب است	که تا برون نکند خصم بدمنش ز تنش تنی نماند که پوشند پیرهن و یا کفنش کزو توان به پدر بُرد بوی پیرهنش

* * *

به مرکز باز شد سلطان ابرار فلک سنگی فکند از دست دشمن چو زد از کینه آن سنگ جفا را که گلگون گشت روی عشق سرمد به دامان کرامت خواست آن شاه دلی روشن‌تر از خورشید روشن یکی الماس و ش تیری ز لشکر به شکر وصل، فخر نسل آدم تَرَكْتُ الْخَلْقَ طَرّاً فِي هَوَاكَ وَلَوْ قَطَّعْتَنِي فِي الْحَبِّ إِرْباً	که آساید دمی از زخم پیکار به پیشانی وجه‌الله احسن شکست آینه ایزد نما را چو در روز اُحُد روی محمّد که خون از چهره بزدايد به ناگاه نمایان شد ز زیر چرخ جوشن گرفت اندر دل شه جای تا پر به رو افتاد و می‌گفت اندر آن دم و اَيَّتَمْتُ الْعِيَالَ لِكَيْ اَرَاكَ لَمَّا حَنَّ الْفُؤَادُ اِلَى سِوَاكَ

مرثیه شب یازدهم

اگر صبح قیامت را شبی هست، آن شب است امشب

طیب از من ملول و جان ز حسرت بر لب است امشب

برادر جان یکی سر بر کن از خواب و تماشا کن
 که زینب بی تو چون در ذکر یارب یارب است امشب
 جهان پر انقلاب و من غریب، این دشت پر وحشت
 تو در خواب خوش و بیمار در تاب و تب است امشب
 سرت مهمان خولی و تنت با ساربان همدم
 مرا با هر دو اندر دل، هزاران مطلب است امشب
 صبا از من به زهرا گو بیا شام غریبان بین
 که گریان دیده دشمن، به حال زینب است امشب

* * *

خیمه‌ها می‌سوزد و شمع شب تارم شده
 در شب بیماریم آتش پرستارم شده
 پیش از این سقای ما بودی علمدار حسین
 امشب اما جای او، آتش علمدارم شده
 بس که اشک آمد به چشمم خواب شب را راه نیست
 درد آتش از چه در چشمان خونبارم شده

* * *

ای بانوی بهشت بیا حال ما ببین
 بنگر به حال زار جوانان هاشمی
 ما را به صد هزار بلا مبتلا ببین
 مردانشان شهید و زنان در عزای ببین

در زیارت ناحیه مقدسه است که:

وَأَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا إِلَى خِيَامِكَ قَاصِدًا مُحَمِّمًا (مُحَمِّمًا) بَاكِيًا، فَلَمَّا رَأَيْنِ
 النَّسَاءَ جَوَادَكَ مَخْزِيًا، وَ نَظَرْنَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلُوتًا، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ، نَاشِرَاتِ
 الشُّعُورِ، عَلَى الْخُدُودِ لَاطِمَاتِ، لِلْوُجُوهِ سَافِرَاتِ، وَ بِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتِ، وَ بَعْدَ الْعِزِّ

مُذَلَّلَاتٍ وَإِلَى مَضْرَعِكَ مِبَادِرَاتٍ. وَ الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ، وَ مُوَلِّغٌ سَيْفُهُ عَلَى نَحْرِكَ، قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ، ذَابِحٌ لَكَ بِمُهَنَّدِهِ، قَدْ سَكَنْتَ حَوَاسُكَ، وَ خَفَيْتَ أَنْفَاسُكَ، وَ رُفِعَ عَلَى الْقَنَاةِ رَأْسُكَ، وَ سُبِّي أَهْلُكَ كَالْعَبِيدِ، وَ صُفِّدُوا فِي الْحَدِيدِ، فَوْقَ أَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ، تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ حَرُّ الْهَاجِرَاتِ، يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِي وَ الْفُلُوتِ، أَيْدِيهِمْ مَغْلُولَةٌ إِلَى الْأَعْنَاقِ، يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ^۱

* * *

زینب دختر امیرالمؤمنین علیه السلام با جد بزرگوار خود صلی الله علیه و آله چنین درد دل می کند:
وَ مُحَمَّدَاهُ، صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالِدِمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، مَحْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَ الرِّدَا، بِأَبِي مَنْ أَضْحَى عَسْكَرُهُ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ نَهْبًا، بِأَبِي مَنْ لَا غَائِبٌ فَيَرْتَجَى، وَلَا جَرِيحٌ فَيُدَاوَى وَبَنَاتُكَ سَبَايَا، إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى.^۲

پس با زبان پر گله آن بضعه بتول	رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول
این کشته فتاده به هامون حسین توست	وین صید دست و پا زده در خون حسین توست
وین نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی	دود از زمین رسانده به گردون حسین توست
این ماهی فتاده به دریای خون که هست	زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست
این خشک لب فتاده ممنوع از فرات	کز خون او زمین شده جیحون حسین توست
این غرقه محیط شهادت که روی دشت	از موج خون او شده گلگون حسین توست
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین	شاه شهید ناشده مدفون حسین توست

* * *

پس روی در بقیع و به زهرا خطاب کرد	مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد
کای مونس شکسته دلان حال ما ببین	ما را غریب و بی کس و بی اقربا ببین
اولاد خویش را که شفیعیان محشرند	در ورطه عقوبت اهل دغا ببین

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۲.

۲. لهوف سید ابن طاووس رحمته الله.

در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان و اندر جهان مصائب ما بر ملا بین
نی نی در ابر خروشان به کربلا طوفان سیل فتنه و موج بلا بین
تن های کشتگان همه در خاک و خون نگر سرهای سروران همه بر نیزه ها بین
آن تن که بود پرورشش در کنار تو غلطان به خاک معرکه کربلا بین

* * *

خاموش محتشم که دل سنگ آب شد بنیاد صبر و خانه طاق خراب شد
خاموش محتشم که از این شعر جانگداز مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد

بازگشت به مدینه

برخیز حال زینب خونین جگر پیرس از دختر ستم زده حال پسر پیرس
با کشتگان به دشت بلا گر نبوده ای من بوده ام حکایتشان سر به سر پیرس
از ماجرای کوفه و از سرگذشت شام یک قصه ناشنیده حدیث دگر پیرس
از کودکانت از سفر کوفه و دمشق پیمودن منازل و رنج سفر پیرس
دارد سکینه از تن صد پاره اش خبر حال گل شکفته ز مرغ سحر پیرس
از چشم اشکبار و دل بی قرار ما کردیم چون به سوی شهیدان گذر پیرس
بال و پریم ز سنگ حوادث به هم شکست برخیز حال طایر بشکسته پر پیرس

* * *

ای شه آزاده حسین شهید مثل قیام تو دگر کس ندید
دین بود ارزنده ز آثار تو عقل بود زنده ز پیکار تو
عدل و فضیلت شرف و افتخار از تو بود در همه جا یادگار
خون تو بخشید به قرآن حیات داد قیام تو جهان را نجات
رفت سرت بر سر نی لیک سر خم ننمودی به بر زور و زر
نگ مذلت ننمودی قبول خیره شد از کار تو چشم عقول

چشم دل از دیدن آن روشن است	کرب و بلای تو یکی گلشن است
گشته بشر را به خدا رهنمون	هر طرفش تازه گلی غرق خون
نغمه سر باختن و انقلاب	آید از آن گلشن خوش رنگ آب
رائحه همت و مردانگی	خیزد از آن نفعه فرزانیگی
عالم جان را همه بخشد صفا	آید از آن باغ، نسیم وفا
مکتب جانبازی و دلدادگی است	کرب و بلا مکتب آزادگی است
کی بشر افسرده مباش و زیون	رسم شده این سخن آن جا بخون
رعد شو و سخت برآور خروش	خیز بر افراد ستمگر به جوش
کاخ ستم را بنما واژگون	خیز بینداز به ره، سیل خون
چند کشی ذلت و مانی خموش	خیز چو مردان مجاهد بکوش

* * *

درس آزادی به دنیا داد، رفتار حسین علیه السلام
 بذر همت در جهان افشاند، افکار حسین علیه السلام
 جان خود را در ره صدق و صفا از دست داد
 زین سبب تا حشر باشد گرم، بازار حسین علیه السلام
 با قیام خویش بر اهل جهان معلوم کرد
 تابع اهل ستم گشتن بود عار حسین علیه السلام
 حق و باطل را به خون خویش کرد از هم جدا
 آری آری تا ابد بر جاست آثار حسین علیه السلام
 زندگی پیکار باشد در ره اندیشه‌ها
 باشد این گفتار شیرین و گهربار حسین علیه السلام
 گر نداری دین به عالم، لااقل آزاده باش
 این کلام نغم می‌باشد، ز گفتار حسین علیه السلام

مرگ با عزّت ز عیش در مذلّت بهتر است
 نغمه‌ای می‌باشد از لعل دُرر بار حسین علیه السلام
 نی ریاست، نی دو رنگی، نی دغل در کار بود
 بهر ترویج حقیقت بود پیکار حسین علیه السلام
 جان و مال و یاورانش شد فدای راه حق
 رادمردان را بود سرمشق رفتار حسین علیه السلام
 داد درس یاری و جانبازی و مردانگی
 بر همه اهل جهان، عباس سردار حسین علیه السلام

* * *

بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند
 نوبت بر اولیا چو رسید آسمان طپید
 آن در که جبرئیل امین بود خادمش
 پس اخگری ز آتش الماس ریزها
 وز تیشه ستیزه در آن دشت کوفیان
 پس ضربتی کرآن جگرمصطفی شکافت
 اهل حرم دریده گریبان گشاده مو
 اول صلا به سلسله انبیا زدند
 زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
 اهل ستم به پهلوی خیر لנסا زدند
 افروختند و بر حسن مجتبی زدند
 بس نخل‌ها ز گلشن آل عبا زدند
 بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند
 فریاد بر در حرم کبریا زدند

* * *

کشتی شکست خورده طوفان کربلا
 گر چشم روزگار بر او فاش می‌گریست
 نگرفته دست دهر گلابی به غیر اشک
 از آب هم مضایقه کردند کوفیان
 بودند دیو و دده همه سیراب و می‌مکید
 ز آن تشنگان هنوز به عیوق می‌رسد
 در خاک و خون فتاده به میدان کربلا
 خون می‌چکید از سر ایوان کربلا
 ز آن گل که شد شکفته به بستان کربلا
 خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
 خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
 فریاد العطش ز بیابان کربلا

آه از دمی که لشگر اعدا نکرده شرم کردند رو به خیمه سلطان کربلا

* * *

خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار	روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار
ابری به بارش آمد و بگریست زار زار	موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه
گفتی فتاد از حرکت چرخ بی قرار	گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن
افتاد در گمان که قیامت شد آشکار	عرش آن زمان به لرزه درآمد که چرخ پیر
شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار	آن خیمه ای که گیسوی حورش طناب بود
گشتند بی عماری و محمل، شترسوار	جمعی که پای محملشان داشت جبرئیل
روح الامین ز روح نبی گشت شرمسار	با آن که سرزد این عمل از امت نبی
نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد	وانگه ز کوفه خیل الم رو به شام کرد

* * *

شورِ نشور و وا همه را در گمان فتاد	بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد
هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد	هم بانگ نوحه، غلغله درشش جهت فکند
هر جا که بود طایری از آشیان فتاد	هر جا که بود آهوپی از دشت پا کشید
چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد	شد وحشتی که شور قیامت زیاد رفت
بر زخم های کاری تیغ و سنان فتاد	هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد
بر پیکر شریف امام زمان فتاد	ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان
سرزد چنان که آتش از او در جهان فتاد	بی اختیار نعره هذا حسین از او

* * *

عمرم تمام گشته اجل بر سر آمده	خواهر برو به خیمه که جانم برآمده
شمر لعین گرفته به کف خنجر آمده	خواهر برو به خیمه که از بهر کشتنم
کامم دگر ز فیض شهادت برآمده	خواهر برو که نوک سنان ساخت کارمن
زین تیرو نیزه ای که بر این پیکر آمده	خواهر برو که حالت جان دادم رسید

خواهر برو که کار حسینت تمام شد خواهر برو که صبح امید تو شام شد
خواهر برو که طایر روحم ز سر شده بس نوک نیزه بر جگرم کارگر شده
خواهر برو مدار دگر انتظار من خواهر برو که نوک سنان ساخت کار من

* * *

مگر به کرب و بلا آب قیمت جان بود که از عطش به فلک ناله یتیمان بود
کفن دریغ مگر بود بهر شاه شهید که تا سه روز تنش روی خاک عریان بود
به زیر سایه چتر زر ابن سعد لعین عزیز فاطمه در آفتاب سوزان بود
ز کینه فرقه بی آبرو زدند آتش سرادقی که در او جبرئیل دربان بود
گلوی جمله تراز آب خوشگوار فرات به حلق خشک علی اصغر آب پیکان بود

* * *

چرا از هم‌رهان دوش ای سر خونین جدا بودی؟
چرا پر خاک و پر خاکستری دیشب کجا بودی؟
که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر؟
مگر درد تو را این‌گونه دارویی دوا بودی؟
به مهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی؟
بریدی از چه با ما، روزی آخر آشنا بودی؟
گرفتار جفای شمر ما بودیم دیشب را
تو در دست که ای سر، تا سحرگه مبتلا بودی؟
تورا چون بود سردر کوفه تن در کربلا جانا؟
دل ما سوی کوفه چشم ما در کربلا بودی
یکی گوید تو را جا بود در کنج تنور ای سر
یکی گوید به زیر طشت پنهان از جفا بودی

نه در خورد تو بود ای گنج شایان کنج مطبخ‌ها

تو آخر روزی ای سر زینت عرش خدا بودی

* * *

نه شاه تشنه لبان بر جدال طاقت داشت	نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت
عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید	هوا ز جور مخالف چو قیرگون گردید
اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد	بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد

* * *

مرا اندر مشام جان برآید	شمیم جانفزای کوی بابم
که بوی مشک ناب و عنبر آید	گمانم کربلا شد عمه نزدیک
در این صحرا صدای اصغر آید	به گوشم عمه از گهواره گور
که استقبال زنها اکبر آید	مهار ناقه را یک دم نگه دار
قبول خاطر زارت گر آید	ولی ای عمه دارم التماسی
ترا از گریه کام دل برآید	که چون اندر سر قبر شهیدان
دوباره شمر دون با خنجر آید	در این صحرا مکن منزل که ترسم

* * *

لاله سان سوخت ز داغ علی اکبر جگرت	ای شهیدی که لب تشنه بریدند سرت
توجه کردی که لب تشنه بریدند سرت	تشنه لب هیچ مسلمان نکشد کافر را
نه طبیعی به کنار و نه انیسی به برت	تشنه و بی کس و دل خسته و بی یار و غریب
کس نیامد بجز از ناوک پیکان به برت	کس به پهلوی توننشست بجز خنجر و تیر
با وجودی که بدی ساقی کوثر پدرت	بر لب خشک تو آبی پسر سعد نریخت
گر لب خشک تو را بنگرد و چشم ترت	ناله فاطمه، خشک و تر عالم سوزد
دید سر زینب دلسوخته در طشت زرت	واژگون چون نشد این طشت که در بزم یزید
که به خاکستر و گاهی به سنان است سرت	گاه در شام بطشت زر و گاهی در دیر

نامه تشنه لبان را بیر ای باد صبا به سر تربت زهرا اگر افتد گذرت
 بگو ای بانوی جنت سری از غرفه برآر غرقه در لجه خون بین تن شمس و قمرت
 تو دل آسوده ای از چشمه کوثر سیراب دخترانت همه لب تشنه و بی سرپسرت
 روزی آخر خبری از دل بیمار بپرس مگر از حالت بیمار نباشد خبرت

* * *

زینب چو دید پیکر آن شه بروی خاک از دل کشید ناله به صد درد سوزناک
 کای خفته خوش به بستر خون دیده بازکن احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن
 ای وارث سریر امامت به پای خیز بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
 طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر دستی به دستگیری ایشان دراز کن
 برخیز صبح شام شد ای میر کاروان ما را سوار بر شتر بی جهاز کن
 یادست ما بگیر و از این دشت پهراس بار دگر روانه به سوی حجاز کن

* * *

فلک با عترت خیر البشر لختی مدارا کن
 مدارا کن به آل الله و شرم از روی زهرا کن
 فلک آن شب که خرگاه ولایت را زدی آتش
 دو کودک از میان گم شد بگرد ای چرخ و پیدا کن
 به صحرا ام کلثوم است و زینب هر دو در گردش
 توهم با این دو خاتون جستجو در کوه و صحرا کن
 اگر پیدا نگشتند این دو طفل نازنین امشب
 مہیای عقوبت خویش را از بهر فردا کن
 گمانم آن که با زاری به زیر خار جان دادند
 تو گل‌های نبوت را به زیر خار پیدا کن

* * *

یکتا گهری ز صدر زین افتاده آویزه عرش بر زمین افتاده
افسوس که در واقعه کربلا از خاتم انبیا نگین افتاده

* * *

حسین بن علی کو نور عین مصطفی بودی
سرور سینه بی کینه خیرالنساء بودی
چو جد و باب و مادر آن جهان دانش و بینش
وجودش باعث ایجاد کل ماسوی بودی
فغان و آه از آن روزی که آن سلطان کم لشکر
به دشت کربلا غمگین ز جور اشقیا بودی
به حنجر، خنجرش بنهاد چون شمار از پی کشتن
هنوزش لعل لب مشغول بر ذکر خدا بودی
شدش خاک زمین کربلای پر بلا بستر
شهی کز پر جبریل امینش متکا بودی
قرین اشک و آه از جور و ظلم لشکر اعدا
به دشت نینوایش اهل بیت بینوا بودی
جناب سید سجاد از خوف بدانندیشان
تن زار و رخ زردش بسان کهریا بودی

* * *

خرم دلی که منبع انهار کوثر است کوثر کجا ز دیده پر اشک بهتر است
نام حسین و کرب بلا هر دو دل ربا است نام علی اکبر از آن دل ربا تر است
رفتم به کربلا به سر قبر هر شهید دیدم که مرقد شهدا مشک و عنبر است

شش گوشه یک مزار، در آن هفت کشور است
 پایین پای قبر حسین قبر اکبر است
 هفتادویک شهید چو خورشید انور است
 زان گوشه رواق که نزدیکی در است
 گفتا حبیب نور دو چشم مظاهر است
 دیدم صدای زینب مظلوم اطهر است
 دیدم که با دو صد غم و افغان برابر است
 گفتم چرا جدا ز شهیدان دیگر است
 منظور او ادب به جناب برادر است

* * *

جلوه هر پنج تن آل عبا دارد حسین
 در غریبی هم هزاران آشنا دارد حسین

* * *

ای صد هزار جان گرامی فدای او

هریک مزار و مرقدشان چار گوشه داشت
 پرسیدم از کسی سببش را به گریه گفت
 پایین پای قبر علی اکبر جوان
 بردست راست قبر یکی پیر جلوه گر
 پرسیدم از مخادم آن کین مزار کیست؟
 رفتم به خیمه گاه، شنیدم به گوش دل
 رفتم به سوی خیمه بیمار کربلا
 نزدیک نهر علقمه دیدم یکی شهید
 گفتا خموش باش که عباس با وفا

هاله‌ای بر چهره از نور خدا دارد حسین
 آشنای عشق را بی آشنا خواندن خطاست

بوی بهشت می‌وزد از کربلای او

* * *

لبریز خون ز داغ تو پیمانه وجود
 ماتم سراسر بهر تو از غیب تا شهود

ای خرگه عزای تو این طارم کبود
 تنها نه خاکیان به عزای تو اشک ریز

* * *

شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین

روی دل با کاروان کربلا دارد حسین

از حریم کعبه جدش به اشکی شست دست

مروه پشت سر نهاد اما صفا دارد حسین

می‌برد در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم

بیش از اینها حرمت کوی منا دارد حسین

بس که محمل‌ها رود منزل به منزل با شتاب
کس نمی‌داند عروسی یا عزا دارد حسین

* * *

این همه دانند که روز نبرد	کس نکند ناله و اظهار درد
چون به سر نعل برادر رسید	شاه چرا گفت که پشتم شکست
دید که لشکر همه در هلهله	کف زن و شادی کن و در ولوله
یعنی که شاه‌ها علمت سرنگون	جسم علم دار تو شد غرق خون
گفت فلک روز غریبی رسید	گوی به زینب که اسیری رسید
در شب آینده دگر خواب نیست	گوبه سکینه که دگر آب نیست

* * *

مرا ام‌البنین دیگر مخوانید	به آه و ناله‌ام یاری نمایید
بنالم بهر عباسم شب و روز	شده آهم به جانم آتش افروز
به دشت کربلا آن مه جبینم	شنیدم بوده سقای حسینم
به دریا پا نهاد و تشنه برگشت	حسینش تشنه بود از آب لب بست
زنخلستان چو برسوی خیم شد	ز دست اشقیا دستش قلم شد

* * *

لب شیرین و چوب تلخ سخت است مزین ظالم که زینب پای تخت است

علی اصغر

انّ فی الجنة نهراً من لبن	لعلی و حسین و حسن
گل نورسته من رو تو به خواب	اصغر خسته من رو تو به خواب
حیف از جسم تو و زخم سنان	حیف از روی تو و نوک سنان
گل و گل دسته من رو تو به خواب	دست و پا بسته من رو تو به خواب

اصغر خسته من رو تو به خواب گل پژمرده من رو تو به خواب
خواب رو، خواب که بابت شده مات اصغر خسته من رو تو به خواب

لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی

کیف استسقی لطفلی فأبوا أن یرحمونی

* * *

گفت آیا قوم، روح پیکرم این است آن همه اصغر بُدُند و اکبرم این است
حجت کبرای روز محشرم این است ثانی حیدر علی اصغرم این است
این که بدین کودکی گناه ندارد یا که سر رزم این سپاه ندارد
آب دهید آن که را پناه ندارد گو که بس افسرده است و آه ندارد
ناگه از آن قوم از سعادت محروم حرمله اش تیر کین فکند به حلقوم

رد شد و سرزد به قلب احمد مرسل

* * *

قامت را چو قضا بهر شهادت آراست با قضا گفت مشیت که قیامت برخاست
راستی شور قیامت ز قیامت خبری است بنگرد دیده کج بین اگر از منظر راست
زنده در قبر دل ما وطن اصلی تو است جان مایی و تو را قبر حقیقت دل ماست
دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست
نه بقا کرد ستمگر نه بجا ماند ستم ظالم از دست شد و پایه مظلوم بجاست
ما فقیریم و گدا بر سر کوی تو ولی پادشاه است فقیری که در این کوچه گداست
تو در اول سرو جان باختی اندر ره دوست تا بدانند خلایق که فنا شرط بقاست
رفت بر عرشه نی چون سرت ای عرش خدا کرسی و لوح و قلم بهر عزای تو بیاست

* * *

شه فرود آمد به دشت کربلا پس بگفت با آن زمین پر بلا
ای زمین ای تربت عنبر سرشت ای به رتبت برتر از خاک بهشت

ای زمین از عرش اعلا برتری
بعد از این خاک تو باشد مدفنم
خزّمی کن ای زمین شاهت رسید
سوی تو از مکه تازان آمدم
آمدم تا در تو جان فانی کنم
این من و این اکبر و این اصغرم
حالیا برگو مرا مدفن کجاست
راست برگو ای زمین اندر کجا
گو به من قبر علی اکبر کجاست
در کجا جسم مرا عریان کنند
در کجا شمر از قفا بُرد سرم

چون مقام زاده پیغمبری
تا قیامت در تو باشد مسکنم
فخر کن بر آسمان ماهت رسید
خود نه تنها با جوانان آمدم
در تو هفتاد و دو قربانی کنم
قاسم و عباس و عون و جعفرم
مدفن قربانیان من کجاست
دست عباسم شود از تن جدا
قتلگاه قاسم مضطر کجاست
پای مالم از سم اسبان کنند
ساریان اندر کجا آید برم

* * *

الهی بهر قربانی به درگاهت سر آوردم
پی ابقاء قد قامت، به ظهر روز عاشورا
علی را در غدیر خُم، نبی بگرفت روی دست
علی انگشتر خود را به سائل داد اما من
پی آزادی نسل جوان از بند استعمار
برای گشتن دوانان به دشت کربلا یا رب
برای آن که قرآنت نگردد پایمال خصم
برای آن که همدردی کنم با مادرم زهرا
اگر با گشتن من دین تو جاوید می گردد
به پاس حرمت بوسیدن لب های پیغمبر

نه تنها سر برایت، بلکه از سر بهتر آوردم
برای گفتن الله اکبر، اکبر آوردم
ولی من روی دست خود علی اصغر آوردم
برای ساریان انگشت با انگشتر آوردم
برادر زاده ای چون قاسم فرّخ فر آوردم
چو عباس همایون فرّ، امیر لشکر آوردم
برای سُم مرکب ها خدایا بپیکر آوردم
برای خوردن سیلی سه ساله دختر آوردم
برای خنجر شمر ستمگر حنجر آوردم
لبانی تشنه یا رب بهر چوب خیزر آوردم

* * *

الا ای جگر گوشه فاطمه	که بردی دل از خلق عالم همه
من از کودکی عاشقت بوده‌ام	قبولم نما گرچه آلوده‌ام
من از ریزه خواران خوان توأم	اگر چه بدم، میهمان توأم
مبادا برانی مرا از درت	به پهلوی بشکسته مادرت

زینب علیها السلام آمد بر سر قبر حسین علیه السلام

زینب آمد بر سر قبر حسین	گفت با آن پاره تن، با شور و شین
اَلسَّلام ای کشته راه خدا	اَلسَّلام ای نور چشم مصطفی
اَلسَّلام ای شاه بی غسل و کفن	اَلسَّلام ای کشته دور از وطن
اَلسَّلام ای تشنه آب فرات	اَلسَّلام ای کشتی بحر نجات
بهر تو امروز مهمان آمده	خواهرت از شام ویران آمده
چون تورفتی بی کس و یاور شدم	دستگیر فرقه کافر شدم
آتش کین کوفیان افروختند	خیمه ما را به آتش سوختند
اَلغرض از کوفه تا شام خراب	گرچه ما دیدیم ظلم بی حساب
لیک دارم شکوه‌ها از اهل شام	کز سر دیوار و از بالای بام
آه از آن ساعت که از روی غضب	زاده سفیان یزید بی ادب
در حضور خواهر گریان تو	چوب می‌زد بر لب و دندان تو

حضرت قاسم

عموفدای تو گردم بدار دست از جنگ	مکن مقاتله شاهای دمی نمای درنگ
تو جنگ می‌کنی و جان برفت ز اعضا میم	شکست زیر سم اسب استخوان‌هایم
بیا بیا که رسیده است وقت مردن من	بیا بیا که بود وقت جان سپردن من

من ز سرتا پا حنابندان شدم آنچه اندر وهم ناید آن شدم

بلاغت زینب کبری علیه السلام

در بلاغت چون علی و در صبوری چون حسین
در شهادت چون حسین و در حیا چون مادر است
از کمال علم و تقوی شد عقیده نام او
همچو زهرا از همه زنهای عالم برتر است

* * *

ستم ندیده کسی در جهان مقابل زینب	نسوخت هیچ دلی در زمانه چون دل زینب
نگشت شاد دلش از غم زمانه زمانی	ز آب غم بسرشتند گوئیا دل زینب
نه آب بود نه نانی نه شمعی و نه چراغی	چو گشت کنج خرابه مقام و منزل زینب
چگونه شرح غمش را کسی تواند گفت	که جز خدای نباشد کس آگه از دل زینب
میان لشگر اعدا به راه شام نبودی	به غیر معجز نیلی به چهره حایل زینب
به دور ناچه او کوفیان به عسرت و شادی	سر حسین به سنان پیش روی محمل زینب

* * *

ای زمین کربلا قنداقه اصغر چه شد؟
نخل سرو قامت عباس آب آور چه شد؟
ای زمین کربلا برگو شبیه مصطفی
آن تن صد پاره اندر خاک و خون اکبر چه شد؟
ای زمین کربلا کو یوسف گم گشته ام
آنکه داغش زد مرا بر جان و دل اخگر چه شد؟
ای زمین کربلا نبود مرا صبر و قرار
از حسینم ده خبر آن کشته‌ی خنجر چه شد؟

ای زمین کربلا دیدم تنش عریان ولی

گو سلیمان مرا انگشت و انگشت چه شد؟

* * *

پس از توجان برادر چه رنج‌ها که کشیدم	چه شهرها که نگشتم چه کوچه‌ها که ندیدم
به سخت جانی خود اینقدر نبود گمانم	که بی تو زنده ز دشت بلا به شام رسیدم
برون نمود در آن دم چو شمر پیر هنت را	به تن ز پنجه غم جامه هر زمان بدریدم
میان کوچه و بازار شام پای برهنه	سراز خجالت نامحرمان به جیب کشیدم
شدم چو وارد بزم یزید بازوی بسته	هزار مرتبه مرگ خود از خدا طلبیدم

بازگشت زینب علیها السلام به کربلا

در بر گرفت قبر برادر چو جان خویش	بر رخ فشاند اشک غم از دیدگان خویش
گفتا ز شام قافله بی‌کسان رسید	بردار سرز خاک و ببین خواهران خویش
از گریه کن خموش برادر سکینه را	بی مهر بینمت ز چه با دختران خویش

* * *

آتش به آشیانه مرغی نمی‌زنند	گیرم که خیمه، خیمه آل عبا نبود

* * *

چو مرغ پر شکسته ز آشیان پریدند	بروی خار مگیلان ز بیم جان دویدند
جفا ز کعب نی و تازیانه و سیلی	بجان خویش از آن قوم بی حیا بخریدند
بغیر دشمن خون‌خوار اندر آن صحرا	کسی به یاری خود اندر آن دیار ندیدند
بگرد زینب مظلومه کودکان یکسر	چو هاله گرد قمر صف زدند و صیحه کشیدند

غارت خیمه‌ها

چو کار شاه و لشگر بر سر آمد	سوی خرگه سپه، غارتگر آمد
به دست آن گروه بی مروت	به یغما رفت میراث نبوت

هر آن چیزی که بُد در خرگه شاه	فتاد اندر کف آن قوم گمراه
زدند آتش هم آخر خیمه‌گه را	که سوزانید دودش مهر و مه را
به خرگه شد محیط آن شعله نار	همی شد تا به خیمه شاه بیمار
بتول دومین شد در تلاطم	نمودی دست و پای خویشتن گم
گاهی در خیمه و گاهی برون شد	دل از این غصه‌اش دریای خون شد
من از تحریر این غم ناتوانم	که تصویرش زده آتش به جانم
اگر دردم یکی بودی چه بودی	وگر غم اندکی بودی چه بودی

برخی اصحاب امام علیه السلام

ای هواخواهانِ جان‌بازِ حسین	همدم و همراه و هم‌راز حسین
مرحبا جان‌های پاک و جسم پاک	جسمتان برخاک و جانتان برسماک
مرحبا پروانگان سوخته	بهر آن شمع‌ی که حق افروخته
مزد آن صبر و وفا در نشأتین	داد یزدانتان ز دیدار حسین
تشنه لب دادید جان در پای آب	آبتان بخشید ز کوثر بوتراب
آنچنان رفتند پیش یارشان	جان فدای یارشان و کارشان
گر ندانستی بدان ای ذوفنون	معنی انا الیه راجعون

عابس بن ابی‌شبيب شاکری: یکی از اصحاب با وفای حضرت سیدالشهدا علیه السلام،

عابس (بیض‌الله وجهه) است. این بزرگوار از ارادتمندان خاص امیرالمؤمنین علیه السلام بوده

است. او مردی شجاع، عابد و نماز شب‌خوان و از بزرگان قبیله «همدان» است، روز

عاشورا چون قدم به میدان نهاد، احدی جرأت نکرد برابر او آید، شمشیر به دست به

سوی لشکر عمر سعد رفت و فریاد زد: «أَلَا رَجُلٌ، أَلَا رَجُلٌ؟»؛ مردی نیست که به

میدان آید؟ عمر سعد خطاب به لشکرش فریاد زد: وای بر شما، عابس را سنگباران

کنید، از اطراف، آن جناب را سنگ زدند، آن بزرگ مرد چون چنان دید، زره از تن و

خود از سردور انداخت و به زبان حال گفت:

وقت آن آمد که من عریان شوم جسم بگذارم، سراسر جان شوم
آنچه غیر از شورش و دیوانگی است اندر این ره روی در بیگانگی است
آزمودم مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی، پابندی است

* * *

راوی گوید او را دیدم که بیش از دویست تن از لشکر را عقب می راند و سرانجام گرداگردش را گرفتند و شهیدش کردند. سلام الله علیه.^۱

شهادت عَمْرٍ بنِ قَرْظَه انصاری: پس از مسلم بن عوسجه، عمرو بن قَرْظَه انصاری از خیمه بیرون آمد و از حسین علیه السلام اجازه خواست. امام علیه السلام به او اجازه داد، عمرو عاشقانه جنگید و بسیار کوشید تا سربازان فراوانی از لشکر ابن زیاد را کشت. این قهرمان رشید هم جنگ می کرد و هم سنگر دفاع را داشت، هر تیری که به سوی حسین علیه السلام پرتاب می شد دست خود را سپر می کرد و هر شمشیری که به طرف حسین علیه السلام می آمد به جان می خرید تا آن که بر اثر کثرت زخم، تاب و توانش رفت و روی به جانب حسین علیه السلام کرد و گفت: ای پسر پیامبر! وفاداری کردم؟ امام علیه السلام فرمود: آری و چون تو پیش از من به بهشت می روی، سلام مرا به رسول خدا ابلاغ کن و به عرض برسان که من نیز به دنبال تو می آیم، پس آن قدر جنگید تا شهید شد. رضوان الله علیه.^۲

جهاد و شهادت حبیب: حبیب بن مظاهر بعد از نماز ظهر خدمت مولایش سیدالشهدا علیه السلام عرض کرد: یابن رسول الله اینک خدمت جدّت می روم، اگر پیامی داری بفرما.

حضرت فرمود: تواز جدّ و پدرم یادگار هستی، و پیری تو را دریافته، چگونه راضی شوم که به میدان روی! حبیب گریان شد و گفت: می خواهم در نزد جدّت روسفید

۱. نفس المهموم، مدح اصحاب الحسین علیه السلام.

۲. نفس المهموم، مدح اصحاب الحسین علیه السلام.

باشم و پدر و برادرت مرا از یاری کنندگان شما محسوب دارند.^۱ در این هنگام حصین بن نمیر ملعون به میدان آمد و رجز خواند، و حبیب را به مبارزه طلب کرد. حبیب پس از وداع با سیدالشهدا (علیه السلام) وارد میدان شد، و مردانه بر حصین حمله کرد و ضربتی بر او فرود آورد که بینی او را قطع نمود و حصین از هول و هیبت آن ضربت از اسب در غلطید، و عده‌ای دورش را گرفتند و او را از دست حبیب خلاص کردند و از سویی لشکرا بن سعد به حبیب حمله نمودند و او چون شیر آشفته که به گله روباه حمله کند، بر آنان حمله کرد و عده‌ای را به جهنم فرستاد، و پی در پی حمله می‌کرد و مبارز می‌طلبید و رجز می‌خواند:

ببین اخلاص این پیر هنرمند	چه خواهد کرد در راه خداوند
رجز خواند و نسب فرمود و آنگاه	مبارز خواست از آن قوم گمراه
چنان رزمی نمود آن پیر هوشیار	که بر نام‌آوران تنگ آمدی کار

سرانجام يك نفر از لشکرا بن سعد به نام بدیل بن صریم تمیمی ضربتی بر حبیب زد، و آن بزرگوار روی زمین افتاد. حصین بن نمیر - که در ابتدا از حبیب ضربت خورده و در گوشه‌ای افتاده بود - منتظر فرصت بود تا ضربت حبیب را تلافی کند، لذا در این هنگام که حبیب روی زمین افتاد، باشتاب نزدیک شد و ضربتی بر سر حبیب زد و آن جناب را شهید کرد.

بدیل بن صریم پیش دستی نمود و سر حبیب را از بدن جدا کرد. حصین گفت: ای بدیل من در کشتن حبیب با تو شرکت داشتم، سر او را به من بده، بدیل گفت: خیر، چنین چیزی نمی‌شود، حصین گفت: فقط سر را به من بده تا به گردن اسبم ببندم و در میان سپاه جولان دهم تا بدانند من در کشتن حبیب شریک هستم، و پس از آن سر را به تو باز گردانم. بدیل این پیشنهاد را پذیرفت و حصین سر را گرفت

۱. فرسان الهیجاء، ص ۹۷، به نقل از مهیج الأحزان.

و برگردن اسبش آویخت و در میان لشکر جولان داد و پس از آن سر را به بدیل بازگرداند.^۱

در بحار روایت کرده که: «بَانَ الْإِنْكَسَارُ فِي وَجْهِ الْحُسَيْنِ مِنْ قَتْلِ الْحَبِيبِ وَ قَالَ عليه السلام: عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَ حُمَاةَ أَصْحَابِي». «از کشته شدن حبیب آثار شکستگی در چهره اباعبدالله آشکار گردید، و فرمود: خود و اصحابم را به حساب خدا واگذار می‌کنم».

و در مقتل ابومخنف است که: با کشته شدن حبیب آثار شکستگی در چهره سیدالشهدا علیه السلام ظاهر گردید، و فرمود: «يَا حَبِيبُ لَقَدْ كُنْتَ فَاضِلًا تَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ»؛ «ای حبیب! همانا تو مردی فاضل بودی، قرآن را در یک شب ختم می‌کردی».^۲

روایت است که وقتی لشکر به کوفه برگشتند بدیل تمیمی سر حبیب را به گردن اسب خویش آویخته، رو به دارالاماره می‌رفت. قاسم پسر حبیب که در آن وقت هنوز به حد بلوغ نرسیده بود، سر پدر را دید، دنبال آن سوار را گرفت و چشم از سر پدر بر نمی‌داشت، بدیل گفت: ای پسر چه شده که چشم از این سر بر نمی‌داری؟ و برای چه همراه من می‌آیی؟ قاسم گفت: ای مرد! این سر پدر من حبیب بن مظاهراست، اگر ممکن است آن را بده تا دفن کنم، بدیل گفت: خیر ممکن نیست، زیرا امیر عبیدالله زیاد راضی نمی‌شود که این سر دفن گردد، به علاوه من می‌خواهم این سر را نزد ابن زیاد ببرم و جایزه بگیرم.^۳

در فرسان الهیجاء، نقل کرده که شیخ جعفر شوشتری رحمته الله در خواب دید داخل خیمه سیدالشهدا علیه السلام شد، حضرت او را پهلوی خود نشانند، و به حبیب بن مظاهر

۱. فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۹۹.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۰۰.

فرمود: ای حبیب! شیخ جعفر میهمان ما است، و فعلاً آب نداریم، ولی سویق (قاووت) هست، آن را برای او بیاور. حبیب ظرفی از سویق با قاشق آورد، شیخ جعفر گوید: من چند قاشق سویق خوردم، و بیدار شدم، و از برکت آن به بخشی از رموز اخبار مربوط به مصائب امام حسین علیه السلام دست یافتم و توانستم آنها را بیان کنم.^۱ مزار و مرقد این شهید بزرگوار مستقل و در سمت در ورودی قبله حرم، به فاصله ده متری ضریح مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام واقع است.

در مقتل دمه الساکبة، ج ۴، و غیره است که: وقتی اصحاب و یاران سید الشهدا به درجه شهادت رسیدند، آن حضرت نگاهی به اطراف خود نمود، خیمه های آنها را خالی دید و به میدان نظر کرد و اصحاب خود را روی خاک افتاده دید، گریه شدیدی کرد (بَکَا بُکَاءً شَدِيداً) و یکایک اصحاب خود را صدا زد «فَنَادَى! يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، يَا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ، يَا زَهْرَةَ، يَا حَبِيبَ بْنَ أَبِي عَلِيٍّ ... يَا أَبِطَالَ الصَّفَا وَ يَا فَرَسَانَ الْهَيْجَاءِ مَا لِي أُنَادِيكُمْ فَلَا تَجِيبُونِي، قَوْمُوا عَنْ نَوْمِكُمْ أَيُّهَا الْكَرَامُ وَ ادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطَّغَاةَ اللَّثَامَ».

ز جا خیزید اصحاب کبارم که من اینسان غریب و بی سپاهم
ز جا خیزید ای رعنا جوانان ببینید از جفا در این بیابان
عیال من غریب و بی پناهند گرفتار اسیر این سپاهند

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ وَ أَنَاخَتْ بِرَحْلِكَ
عَلَيْكُمْ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي
لِزِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ

۱. فرسان الهیجاء و نفس المهموم، و منتهی الآمال. (تلخیص شد).

صلوات و برکات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱؛ «به راستی خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود و رحمت می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید! شما هم براو صلوات بفرستید و - به سلامی که در شأن پیامبر ﷺ است - سلام کنید.»^۲

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ، بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ، وَ بَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ، وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

«خدایا! درود فرست بر محمد و خاندان محمد که جانشینان پسندیده اویند، بهترین درودهایت را و بهترین برکات را بر آنان ارزانی دار و سلام و رحمت و برکات خدا براو و برایشان باد.»

۱. سوره احزاب ۳۳، آیه ۵۶.

۲. از امام صادق (ع) از معنای «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» پرسیدند، فرمود: «التَّسْلِيمُ لَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ جَاءَ بِهِ» بحار، ج ۹۴، ص ۶۰، ح ۴۶. معنای تسلیم پیامبر ﷺ شدن، تسلیم و پذیرفتن هر چیزی است که آن حضرت آورده است.

در اهمیت صلوات و برکات آن همین بس که خداوند سبحان در ابتدا، خود صلوات فرستاده است، سپس خبر داده که فرشتگان نیز صلوات می‌فرستند، پس از آن امر فرموده است که مؤمنین نیز صلوات بفرستند.^۱

و ظاهراً خداوند سبحان، دعا و ذکر انجام نداده جز صلوات.

در روایت است که: مردی یهودی از حضرت امیر ع از برتری پیامبر بر سایر انبیاء ع پرسید و گفت: خدا امر کرد فرشته‌ها بر آدم سجده کردند، ولی بر حضرت محمد ص چنین مقامی نداد.

امیرالمؤمنین ع فرمودند: «خداوند متعال افضل از آنچه به آدم داد، به محمد ص عطا فرمود، و آن این است که خداوند سبحان بر محمد ص صلوات فرستاد و امر کرد فرشته‌ها بر آن حضرت صلوات بفرستند، و تمام خلقت را متعبد و متعهد و امر کرد که تا قیامت بر آن حضرت صلوات بفرستند و فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲. و هر کس در حیات، یا در ممات محمد ص بر او صلوات بفرستد، خداوند به هر صلواتی ده صلوات بر او می‌فرستد و ده حسنه به او عطا می‌کند، و خداوند اجابت دعای امت محمد ص را متوقف کرد بر اینکه پیش از دعایشان بر آن حضرت صلوات بفرستند، پس این منزلت و مقام که خدا برای محمد ص قرار داد، بزرگ‌تر و عظیم‌تر است از آنچه به آدم ع عطا فرمود».^۳

۱. صلوات و سلام خدا و ملائکه بر پیامبر ص ترفیع درجه و اظهار شرافت و منزلت آن حضرت است، لذا گفته شده: «تشریف الله محمداً ص بقوله: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ ابلاغ من تشریف آدم بالسجود».

۲. سوره احزاب ۳۳، آیه ۵۶.

۳. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۶۹.

صلوات فرستادن، مانند حج، واجب است

به مقتضای آیه مبارکه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱ (که خدا به مؤمنین امر فرموده است، صلوات بفرستند)، بر هر مکلفی - لا اقل - در عمر یک مرتبه صلوات فرستادن واجب است، همان گونه که بر هر مکلف مستطیع، یک مرتبه انجام مناسک حج واجب است، و این غیر از صلوات‌هایی است که در نمازها وارد شده، یعنی فرضاً اگر کسی اصلاً نماز نمی‌خواند که در تشهد آن صلوات بفرستد، چنانچه حتی یک صلوات هم نفرستد، دو واجب مستقل را ترك کرده است: یکی نماز و دیگری صلوات، و ترك هریک از آنها عقابی جداگانه دارد، به علاوه جمعی از علمای گذشته فتوا داده اند که هرگاه مکلف، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را متذکر شد یا نام آن حضرت نزد او برده شد - چه در نماز و در حال خواندن حمد و سوره باشد، یا در اذان و اقامه و یا غیر اینها - واجب است صلوات بفرستد و در این مسأله فرقی نیست که نام مبارک آن حضرت را ببرند مثل «محمد»، «احمد»، یا کنیه یا لقب آن حضرت را متذکر شوند، مثل «ابوالقاسم»، «مصطفی»، «رسول» و «نبی»، یا با ضمیر یادآور آن بزرگوار شوند، مثل «عنه» در جایی که ضمیر «عنه» به آن حضرت برگردد.

همچنین اگر نام یا کنیه یا لقب آن حضرت را نوشتند، صلوات را نیز بنویسند، بلکه اگر قلباً متذکر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شدند، صلوات بفرستند، هر چند ظاهر روایت آن است که مراد، تذکر و یادآوری زبانی است نه درونی و قلبی، و در هر حال در روایت صحیح است که: «هروقت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را یاد کردی، یا کسی آن حضرت را نزد تو یاد کرد، چه در اذان باشد یا غیر آن، صلوات بفرست»؛ «وَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ كُلَّمَا ذَكَرْتَهُ

أَوْ ذَكَرَهُ ذَاكِرٌ فِي أَذَانٍ وَ غَيْرِهِ»^۱.

روشن جهان ز نور جمال محمد ﷺ است خرم ز چشمه های کمال محمد ﷺ است
ما دست کی زنیم به دامن دیگران تا دامن محمد ﷺ و آل محمد ﷺ است

صلوات بر انبیاء و ائمه علیهم السلام

هرگاه کسی انبیاء یا ائمه اطهار. صلوات الله علیهم. را یاد کرد و نام آن بزرگواران را به زبان جاری ساخت و یا شنید، بر آنان صلوات بفرستد.

و در زیارت ائمه بقیع علیهم السلام می خوانیم: «وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ رَحْمَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا». «خداوند متعال صلوات ما را بر شما، رحمت برای ما قرار داد، و كفاره گناهانمان ساخت». در زیارت حضرت زهرا علیها السلام می خوانیم: «السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكِ وَ عَلَى رُوحِكِ». و همچنین در زیارت آن حضرت می خوانیم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهَا صَلَوةً تَزِيدُ فِي مَحَلِّهَا عِنْدَكَ وَ شَرَفِهَا لَدَيْكَ...»

نیز مستحب است هرگاه کسی نام هریک از معصومین علیهم السلام را به زبان آورد، یا نام آنها را شنید، بگوید: صلوات الله علیه یا بگوید: صلوات الله و سلامه علیه. مثلاً اگر گفت: حضرت علی، بگوید: صلوات الله و سلامه علیه. و اگر نام آن حضرت را شنید، بگوید: صلوات الله و سلامه علیه. نیز اگر مثلاً گفت: حضرت رضا، یا نام آن حضرت را شنید، بگوید: صلوات الله و سلامه علیه.

نقل است که مرد صالحی پیامبر ﷺ را در خواب دید، از حضرت سؤال کرد کدامیک از فرزندان را زیارت کنم با توجه به اینکه مشاهد آنها پراکنده است؟ رسول خدا فرمود آنکس که به تو نزدیک تر است.

گفتم: مقصودت رضا علیها السلام هست؟

۱. وسائل الشیعه، باب ۴۲، از ابواب اذان و اقامه، ح ۱.

حضرت ﷺ سه مرتبه فرمود: بگو صلی الله علیه [وآله]^۱

بِهَشْتِ دیده، آمد روی ایشان	دماغ آسوده دارد بوی ایشان
شود مشکین، نسیم صبحگاهی	گرامیزد به خاک کوی ایشان
چو حضرت، گرسر آب حیات است	بخوریک شربت آب از جوی ایشان
به گفتاری از ایشان خوش دلم من	خوشا ایشان و گفت و گوی ایشان

خدا و فرشتگان بر مؤمنین صلوات می فرستند

در اهمیّت و برکات صلوات، همین بس که خداوند سبحان و فرشتگانش بر شما مؤمنین صلوات می فرستند.

﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾^۲؛ «او است آن [خدایی] که بر شما صلوات [رحمت] می فرستد، و فرشتگانش نیز بر شما صلوات می فرستند [برای شما طلب رحمت می کنند] تا شما را از تاریکی ها به سوی نور بیرون آورد، و [خدا] به مؤمنان همواره مهربان و رحمتگر است.»^۳

صلوات بر پرداخت کننده بدهی و انفاق کننده

خداوند سبحان به پیامبر ﷺ امر فرموده است که بر افرادی که صدقات و بدهی های مالی خود را پرداخت می کنند صلوات بفرستد و به آنها دعا کند که این صلوات و دعای پیامبر ﷺ در خصوص این مورد، دارای برکاتی ویژه است. ﴿خُذْ

۱ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۳۲۹.

۲. سوره احزاب ۳۳، آیه ۴۳.

۳. صلوات خدا بر مؤمنان، رحمت و آمرزش است. صلوات فرشتگان بر مؤمنان دعا و طلب فروفرستادن رحمت از خدا است.

مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛^۱ «ای پیامبر! از اموالشان صدقه‌ای [بدهی مالی] بگیر که بدان وسیله پاکشان می‌سازی و رشدشان می‌دهی، و بر آنان صلوات بفرستی، [برای آنان دعا کن!] که صلوات [و دعای تو] آرامشی است برای ایشان، و خدا شنوایی است دانا».

هرگاه مؤمنی در راه خدا چیزی انفاق کند، آن را مایه تقرب به خدا و وسیله صلوات و دعای پیامبر ﷺ می‌شمرد. ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲؛ «و از میان بادیه‌نشینان کسانی هستند که به خدا و روز قیامت ایمان دارند و آنچه را انفاق می‌کنند، وسیله تقرب نزد خدا و صلوات و دعا‌های رسول [خدا] برمی‌شمردند، آگاه باشید، این [انفاق‌ها] برای آنان مایه تقرب است، خدا به زودی آنان را در رحمت خویش درمی‌آورد، به راستی خدا آمرزنده‌ای است مهربان و رحمت‌گر».

خدا بر صابران صلوات می‌فرستد

خداوند سبحان، پاداش صابران را صلوات خود بر آنان قرار داده است. ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾^۳؛ «قطعاً همه شما را با اموری اندک همچون ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود میوه‌ها آزمایش می‌کنیم و بشارت بده به صابران. آنها که وقتی مصیبت به آنها می‌رسد می‌گویند: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا

۱. سوره توبه ۹، آیه ۱۰۳.

۲. سوره توبه ۹، آیه ۹۹.

۳. سوره بقره ۲، آیه ۱۵۵ تا ۱۵۷.

يك صلوات در برابر هزار صلوات ۷۰۹

إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿﴾ ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم. اینها همانها هستند که صلوات و رحمت خدا شامل حالشان شده و هدایت یافتگانند».

همچنین در روایت است که در محضر امام جعفر صادق عليه السلام نام سلمان فارسی برده شد، آن حضرت پس از تعریف و تکریم سلمان فرمودند: «فَصَلِّواُتُ اللهُ عَلَى سَلْمَانَ»^۱؛ «صلوات خدا بر سلمان».

و سلیمان بن خالد گفت: به امام صادق عليه السلام گفتم: آیا جایز است بر مؤمنین صلوات فرستاد؟ فرمودند: آری به خدا سوگند بر مؤمنین صلوات فرستاده می‌شود، خدا بر آنها صلوات فرستاده است، آیا نشنیده‌ای قول خدا را: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ﴾^۲؛ «او [خدا] است که بر شما صلوات می‌فرستد».^۳

يك صلوات در برابر هزار صلوات

هر کس يك صلوات بفرستد، خداوند هزار بار در هزار صف از فرشته‌ها بر او صلوات فرستند...

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند: «إِذَا ذُكِرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكَثِّرُوا الصَّلَاةَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَاةً وَاحِدَةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ أَلْفَ صَلَاةٍ فِي أَلْفِ صَفٍّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَلَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِمَّا خَلَقَهُ اللَّهُ إِلَّا صَلَّى عَلَى الْعَبْدِ لِصَلَاةٍ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ صَلَاةٍ مَلَائِكَتِهِ، فَمَنْ لَمْ يَرْغَبْ فِي هَذَا فَهُوَ جَاهِلٌ مَغْرُورٌ، قَدْ بَرِئَ اللَّهُ مِنْهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ»^۴. «چون نام پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستاد، خداوند هزار بار در هزار صف از فرشته‌ها بر او صلوات

۱. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۴۸، ح ۶۵.

۲. سوره احزاب، آیه ۴۳.

۳. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۷۰.

۴. اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء، ص ۴۹۲، ح ۶.

فرستد، و چیزی از مخلوقات خدا نماند جز اینکه بر این بنده صلوات فرستد، چون خدا و فرشتگان براو صلوات فرستند، و هر کس در این فضیلت رغبت نکند، نادان و مغرور است و خدا و رسول و خاندانش از او بیزارند».

یعنی: چنانچه کسی بر پیامبر ﷺ صلوات نفرستد، و خود را از چنین ثواب و فضیلت بزرگ و با ارزش محروم گرداند، جاهل و فریب خورده است، به علاوه، خدا و پیامبر ﷺ و خاندانش هم از او بیزارند.

تا قادر بر نطق و کلام هستی بفرست مدام بر محمد صلوات
همچنین، از پیامبر اکرم ﷺ نقل است که فرمودند: «هر کس در نوشته‌ای صلوات بر من را بنویسد، تا وقتی نام من در آن نوشته بماند، فرشته‌ها برای نویسنده صلوات، طلب مغفرت می‌کنند». «قَالَ ﷺ: مَنْ صَلَّى عَلَيَّ فِي كِتَابٍ لَمْ تَزَلْ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَغْفِرُ لَهُ مَا دَامَ اسْمِي فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ»^۱.

ثواب صلوات دسته جمعی

فرشته‌ای که قدرت محاسبه همه چیز را دارد، از شمارش ثواب صلوات دسته جمعی مؤمنین عاجز است.

از پیامبر اکرم ﷺ روایت است که فرمودند:

شب معراج در سیر آسمانی خود فرشته‌ای را دیدم که هزار دست داشت و در هر دست او هزار انگشت بود، و مشغول حساب کردن بود و با انگشتانش شماره می‌کرد.

به جبرئیل گفتم: این فرشته کیست و چه چیزی را حساب می‌کند؟

گفت: این فرشته، موکل بر قطرات باران است و حساب می‌کند چند قطره باران از آسمان بر زمین فرود آمده است.

۱. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۷۱ به نقل از منیة المرید.

حضرت به او فرمود: آیا تعداد قطرات باران را که از ابتدای آفرینش بر زمین باریده می‌دانی؟

عرض کرد: قسم به خداوندی که تو را به حق به سوی آفریدگانش فرستاده است نه تنها می‌دانم چند قطره باران از آسمان به زمین نازل شده است بلکه تفصیل آن را هم می‌دانم که چند قطره در دریا و چند قطره در خشکی و چند قطره در آبادی و چند قطره در باغ و چند قطره در شوره زار و چند قطره در گورستان فرود آمده است.

رسول خدا ﷺ فرمود: من از حفظ و یادآوری او تعجب کردم، و او که چنین دید عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ! با همه این قدرتی که از نظر دستها و انگشتان و حفظ و یادآوری دارم از محاسبه يك چیز ناتوانم. سؤال کردم: حساب کدام چیز است؟ عرض کرد: «هرگاه گروهی از امت شما در مجلسی اجتماع کرده باشند و چون نام مبارك شما برده شود بر شما صلوات فرستند، من از شمارش ثواب آنها عاجزم». «قَوْمٌ مِنْ أُمَّتِكَ يَخْضُرُونَ مَجْمَعًا فَيَذْكُرُ اسْمُكَ عِنْدَهُمْ فَيُصَلُّونَ عَلَيْكَ، فَأَنَا لَا أَقْدِرُ عَلَى خَضِرِ ثَوَابِهِمْ».^۱

صلوات خدا و فرشتگان

از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روایت است که فرمودند: «هر که ده بار بر محمد و آل محمد صلوات الله و سلامه عليهم، صلوات بفرستد خدا و فرشتگانش صدبار براو صلوات می‌فرستند، و هر که صدبار صلوات فرستد، خداوند و فرشتگانش هزار بار براو صلوات فرستند [سپس به راوی فرمود: آیا گفتار خدای عزوجل را نشنیده‌ای (که فرموده است:) او است آن خداوندی که صلوات (رحمت) فرستد بر شما و فرشتگانش [نیز بر شما صلوات فرستند] تا شما را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی

بیرون آرد و خدا بر مؤمنان مهربان است». «مَنْ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَشْرًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ مَلَائِكَتُهُ مِائَةَ مَرَّةٍ، وَ مَنْ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ مِائَةَ [مَرَّةٍ] صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ مَلَائِكَتُهُ أَلْفًا، أَمَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾». (سوره احزاب، آیه ۴۳)^۱

اول و آخر دعا صلوات بفرستید

هرگاه کسی به درگاه خدا حاجتی دارد باید دعایش را با صلوات شروع و به صلوات ختم نماید.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: «هرگاه کسی به درگاه خدای عزوجل حاجتی دارد، باید با صلوات بر محمد و آتش شروع کند و سپس حاجت خود را بخواهد، و در آخر هم با صلوات بر محمد و آتش پایان دهد، زیرا خدای عزوجل، کریم تر از آن است که دو طرف دعا را بپذیرد و وسط دعا را واگذارد. زیرا صلوات بر محمد و آل محمد محبوب نیست [و بدون برخورد به حجاب و مانعی بالا می رود و مستجاب می شود]». «مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، ثُمَّ يَسْأَلْ حَاجَتَهُ، ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يَقْبَلَ الظَّرْفَيْنِ وَيَدْعَ الْوَسْطَ إِذْ كَانَتِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَا تُحْبَبُ عَنْهُ».^۲

نماز بدون صلوات، نماز نیست

نمازگزار، در تشهد هر نمازی که می خواند - واجب یا مستحب - باید صلوات بفرستد، والا نمازش نماز نیست و باطل است.

شافعی نیز که یکی از چهار امام اهل سنت است در اشعارش چنین گفته است:

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۳، باب الصلاة على النبي صلی الله علیه و آله، ح ۱۴.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۴، ح ۱۶.

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضٌ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ
كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْكُمْ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ^۱

ای اهل بیت رسول خدا ﷺ، حب و دوستی شما. از طرف خدا در قرآن واجب شده است. در عظمت قدر شما همین بس که. هرکس بر شما صلوات نفرستد نماز برایش نیست.

در میزان اعمال چیزی سنگین تر از صلوات نیست

از یکی از دو امام باقر و صادق علیهما السلام روایت شده که فرمودند: «روز قیامت، در میزان اعمال چیزی سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست، و چه بسا شخصی که اعمالش را در میزان گذارند و سبک باشد، پس صلواتی را که فرستاده ظاهر سازد و آن را در میزان اعمال خود گذارد، پس به سبب آن، کفه اعمالش سنگین گردد و بر کفه دیگر بچربد». «ما فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ أَثْقَلُ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَتَوْضِعَ أَعْمَالُهُ فِي الْمِيزَانِ فَيَمِيلُ بِهِ فَيُخْرَجُ الصَّلَاةُ عَلَيْهِ فَيَضَعُهَا فِي مِيزَانِهِ فَيَرْجَحُ [به]^۲»
و پیامبر فرمودند: «هرکس در ماه رمضان زیاد بر من صلوات بفرستد، روزی که میزانها سبک است، خدا میزانش را سنگین کند»؛ «مَنْ أَكْثَرَفِيهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ عَلَيَّ ثَقَلَ اللَّهُ مِيزَانَهُ يَوْمَ تَخْفُفُ الْمَوَازِينُ»^۳

صلوات در نماز بر اموات

در نماز بر اموات، باید صلوات بفرستیم. زیرا نماز بر اموات، در حقیقت دعا برای آمرزش اموات است و در تکبیر دوم آن باید بگوییم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ

۱. الصّواعق المحرقة، ص ۸۸ و صفحات آخر کتاب اثنی عشریه.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۴، ح ۱۵.

۳. امالی شیخ صدوق رحمه الله، مجلس ۲۰، ح ۴.

مُحَمَّدٍ». ولی خداوند سبحان، پیامبر ﷺ را، از نماز و صلوات بر مرده منافقان نهی فرمود. ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾؛ «ای پیامبر! و هرگز بر احدی از آنان [منافقان] که مُردند، نماز مخوان و صلوات نفرست و بر قبر احدی از آنها [به دعا و طلب آمرزش] نایست». این نهی بیان گر عدم لیاقت منافقین از بهره‌وری برکات صلوات و دعا است.

نماز لیلۃ الدفن و صلوات

از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمودند: «شبِی سخت‌تر از شب اول قبر نمی‌گذرد، پس به اموات رحم کنید به صدقه دادن، و چنانچه توان صدقه نداشتید، یک نفر از شما دو رکعت نماز بخواند، در رکعت اول سوره «حمد» و «آیة الکرسی» و در رکعت دوم «حمد» و ده مرتبه «سوره قدر» و بعد از سلام نماز بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ابْعَثْ ثَوَابَهَا إِلَى قَبْرِ فُلان بن فُلان» (و به جای لفظ «فلان» نام میت را ببرد) پیامبر ﷺ فرمودند چنانچه این عمل را انجام دادید، خداوند در همان شب اول قبر و همان ساعت، هزار فرشته که با هریک لباس و حوله است به سوی قبر اومی‌فرستد».^۲

با صلوات از شفاعت همه انبیاء بهره‌مند شویم

از حضرت زهرا (علیها السلام) روایت شده که فرمود: «شبِی هنگام خواب پدرم به من فرمود: ای فاطمه! قبل از اینکه بخواب روی چهار عمل بجا آور: ۱. یک ختم قرآن بنما، ۲. پیامبران را شفیع خود گردان، ۳. مؤمنان را از خود شاد و خوشنود نما، ۴. حج و عمره بجا آور.»

گفتم: ای پدر! مرا به چهار چیز امر فرمودی که در این وقت کم قدرت انجام آنها را

۱. سوره توبه ۹، آیه ۸۵.

۲ العروة الوثقی، فصل فی صلاة الیلة الدفن، به نقل از کفعمی و موجز ابن فهد.

ندارم، آن حضرت تبسم کرد و فرمود: ای فاطمه! در وقت خواب ۱. سه مرتبه سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را قرائت کن، گویا ختم قرآن نموده‌ای، ۲. بر من و بر پیامبران قبل از من صلوات فرست، [به این نحو: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَصَلِّ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ»]. روز قیامت ما (انبیاء) شفیعان تو خواهیم بود، ۳. برای مؤمنین طلب مغفرت کن، [بگو: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ] که به این وسیله آنان را خوشنود کرده‌ای، ۴. بگو: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» که با گفتن این تسبیحات همانند این است که حج و عمره بجا آورده‌ای.^۱

صلوات بر یکایک چهارده معصوم علیهم السلام

همه می‌دانیم محبت و اظهار علاقه به یکایک معصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین، فرض و واجب است، همان گونه که خداوند سبحان فرموده است: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؛ «[ای پیامبر!] بگو: بر این [رسالت و زحماتم] مزدی جز دوستی نزدیکان [اهل بیت] از شما نمی‌طلبم». و از سویی همه می‌دانیم که نتیجه محبت و جلب رضایت پیامبر صلی الله علیه و آله، عاید خود ما می‌شود، همان گونه که خدا به آن خبر داده و فرموده است: ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرِ فَهَوَ لَكُمْ﴾؛ «[ای پیامبر!] بگو: آنچه اجر و پاداش از شما خواستم آن برای خودتان است».

بر این اساس بر ما است که اجر رسالت را ادا کنیم و رضایت و خوشنودی پیامبر صلی الله علیه و آله را تحصیل و به دست آوریم، و برای به دست آوردن آن، راه‌های بسیاری وجود دارد، یکی از آن راه‌ها، اظهار دوستی و علاقه به آن بزرگواران به وسیله صلوات فرستادن به یکایک آنان است، تا ضمن عرض ارادت و درود، تولاّی خود را در گفتار

۱. ریاحین الشریعة، ج ۱، ص ۲۲۳ به نقل از خلاصة الاذکار ملا محسن فیض رحمه الله.

۲. سوره شورا ۴۲، آیه ۲۳.

۳. سوره سبأ ۳۴، آیه ۴۷.

نیز آشکار سازیم، و چه بهتر که بعد از نمازهایمان صلوات بفرستیم و بریکایک آنان سلام عرض کنیم خصوصاً بر حضرت حجت عَیْهَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى:

بر عارض روی ماه مهدی عَیْهَ السَّلَامُ صلوات بر جذبه هرنگاه مهدی عَیْهَ السَّلَامُ صلوات
ما را نبود چو هدیه‌ای در خور او پیوسته به پیشگاه مهدی عَیْهَ السَّلَامُ صلوات

صلوات بر پیامبران و بر ملائکه بعد از صلوات بر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مستحب است هرگاه نام پیامبران را بردیم، ابتدا بر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صلوات بفرستیم بعد بر آنها.

ابن عمار گفت: نزد حضرت امام جعفر صادق عَیْهَ السَّلَامُ از برخی پیامبران یاد کردم و بر او صلوات فرستادم. حضرت فرمودند: «هرگاه نام یکی از پیامبران را بردی، اوّل بر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آل صلوات بفرست، بعد بر آن پیامبر، صلی الله علی محمد و آله و علی جمیع الانبیاء».^۱

و از حضرت امیرالمؤمنین عَیْهَ السَّلَامُ سؤال کردند از «روح» در آیه يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ فرمود: «الرُّوحُ غَيْرُ الْمَلَائِكَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»^۲
نیز در ضمن زیارت امیرالمؤمنین عَیْهَ السَّلَامُ این جمله آمده است «صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْحَافِينَ بِكَ»^۳

در شب و روز جمعه بسیار صلوات بفرستید

از حضرت امام جعفر صادق عَیْهَ السَّلَامُ روایت است که فرمودند: جمعه، شبش نورانی است و روزش بسیار روشن است، پس در شب و روز جمعه بسیار بگویید: «سُبْحَانَ

۱. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۴۸، ح ۵ و «العروة الوثقی»، فصل فی الصلاة علی النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مسأله ۷.

۲. سوره نحل (۱۶)، آیه ۲.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۴، ح ۶.

۴. مزار کبیر، ص ۲۵۵؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۳۳۲، ح ۳۰.

الله و الله اكبر ولا اله الا الله» و بسیار بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله صلوات بفرستید. «إِنَّ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ لَيْلَةٌ غَرَاءٌ وَيَوْمُهَا أَزْهَرُ، فَأَكْثِرُوا فِيهِمَا مِنَ التَّسْبِيحِ وَالتَّكْبِيرِ وَالتَّهْلِيلِ وَالثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»^۱.

و همان حضرت نقل کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «شب و روز جمعه بر من بسیار صلوات بفرستید. از آن حضرت پرسیدند: صلوات بسیار چند عدد است؟ فرمودند: اقل آن صد صلوات است و هر چه بیشتر بهتر».

قال: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَكْثِرُوا مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ فِي اللَّيْلَةِ الْغُرَاءِ وَالْيَوْمِ الْأَزْهَرِ، لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَيَوْمُ الْجُمُعَةِ، فَقِيلَ إِلَى كَمِ الْكَثِيرِ؟ قَالَ: إِلَى مِائَةٍ وَمَا زَادَتْ فَهُوَ أَفْضَلُ»^۲.

و روایت دیگر است که: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: «چون عصر روز پنجشنبه شود خداوند فرشته‌هایی از آسمان به زمین می‌فرستد، و با آنها قلم‌هایی از طلا و صحیفه‌هایی از نقره (سفید) است و تا غروب روز جمعه چیزی نمی‌نویسند مگر صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله. «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْخَمِيسِ عِنْدَ الْعَصْرِ أَهْبَطَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَلَائِكَةً مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ مَعَهَا صَحَائِفٌ مِنْ فِصَّةٍ بِأَيْدِيهِمْ أَقْلَامٌ مِنْ ذَهَبٍ تَكْتُبُ الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ إِلَى عِنْدِ غُرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ»^۳.

همچنین نقل است که شب جمعه ده بار از خدا بخواهیم که بر پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات بفرستد به این عبارت: «يَا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِّيَّةِ، يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ، يَا صَاحِبَ الْمَوَاهِبِ السَّيِّئَةِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خَيْرِ الْوَرَى سَجِيَّةً، وَاعْفِرْ لَنَا يَا ذَا الْعُلَى فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ»^۴.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمودند: «در روز جمعه، نزد من

۱. بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۲۶.

۲. کافی، ج ۳، ص ۴۲۸، بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۳۱۳.

۳. بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۳۶۱.

۴. مفاتیح الجنان، اعمال شب جمعه.

هیچ عبادتی محبوبتر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست». «ما مِنْ شَيْءٍ يُعْبَدُ اللَّهُ بِهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»^۱

نیز روایت شده که بهترین اوقات صلوات در روز جمعه بعد از عصر است، به اینکه صد مرتبه گفته شود: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ»^۲

و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمودند: صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام در بین نماز ظهر و عصر معادل هفتاد رکعت نماز است و کسی که بعد از نماز عصر روز جمعه بگوید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ، وَ بَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ، وَ السَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى أَزْوَاجِهِمْ وَ أَجْسَادِهِمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. برای او مثل ثواب عمل جنّ و انس در آن روز خواهد بود.^۳

مؤلف: روایات در فضیلت صلوات، خصوصاً در شب و روز جمعه بسیار است که به خاطر اختصار، به همین مقدار اکتفا کردیم. والتوفیق من الله.

ذکر ما این است دائم الاوقات بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او صلوات

یارب! به محمد صلی الله علیه و آله و به زهرا علیها السلام صلوات بر شیر خدا، علی علیه السلام اعلی صلوات

بر حسن حسن علیهما السلام، جمال نیکوی اولاد علی علیه السلام و آل طاهای صلوات

صلوات در موارد متفرقه

صلوات برای استجابت دعا و برآمدن حاجات

از حضرت امام رضا علیه السلام نقل است که فرمودند: «برای مستجاب شدن دعاها و

۱. کافی، ج ۳، ص ۴۳۹.

۲. بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۳۵۲.

۳. مفاتیح الجنان، اعمال روز جمعه.

آمزش گناهان و رسیدن به آرزوها و زیاد شدن روزی‌ها و از دوستان بهشتی شدن پیامبر ﷺ، این صلوات را که از اسرار آل محمد ﷺ است بخوانید: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ فِی الْاَوَّلِیْنَ، وَ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ فِی الْاٰخِرِیْنَ، وَ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ فِی الْمَلَاِیِ الْاَعْلٰی، وَ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ فِی الْمُرْسَلِیْنَ، اَللّٰهُمَّ اَعْطِ مُحَمَّدًا الْوَسِیْلَةَ وَالشَّرَفَ وَالْفَضِیْلَةَ وَالْدَّرَجَةَ الْكُبْرٰی، اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَمَنْتُ بِمُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ وَ لَمْ اَرَهُ فَلَا تَحْرِمْنِیْ یَوْمَ الْقِیَمَةِ رُؤْیَتَهُ، وَارْزُقْنِیْ صُحْبَتَهُ، وَ تَوَفَّنِیْ عَلٰی مِلَّتِهِ، وَاسْقِنِیْ مِنْ حَوْضِهِ مَشْرَبًا رَوِیًّا سَائِعًا هَنِئًا لَا اَظْمَأُ بَعْدَهُ اَبَدًا، اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ، اَللّٰهُمَّ كَمَا اَمَنْتُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ وَ لَمْ اَرَهُ فَارِنِیْ فِی الْجَنّٰنِ وَجْهَهُ، اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّدٍ عَنِّیْ تَحِیَّةً كَثِیْرَةً وَ سَلَامًا.^۱

مؤلف: از برکات این صلوات نیز بهره‌مند شوید. که گفته شده ثواب ده هزار صلوات دارد. «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَيِّدِنَا وَ نَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ مَا اخْتَلَفَ الْمَلَوْنُ وَ تَعَاقَبَ الْعَصْرَانُ وَ كَرَّ الْجَدِیدَانِ وَ اسْتَقْبَلَ الْفَرْقَدَانِ وَ یَلْبِغُ رُوحَهُ وَ اَزْوَاحُ اَهْلِ بَيْتِهِ مِنْی التَّحِیَّةِ وَ السَّلَام.»^۲ «خدایا! درود فرست بر مولا و آقا و پیامبر ما محمد و خاندانش، تا آنگاه که روز و شب در رفت و آمدند، و بامداد و شامگاه، پی در پی واقع شوند، و روز و شب به دنبال هم می‌رسند، و آن دو ستاره بزرگ و کوچک روی می‌آورند، و سلام و درود مرا به ارواح پیامبر و خاندانش برسان.»

همچنین فرستادن این صلوات، برای برآمدن حاجات، رجاء مانعی ندارد. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی فَاطِمَةَ وَ اَبِیْهَا وَ بَعْلُهَا وَ بَيْنِهَا بَعْدَدِ مَا اَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ.

سلام و صلوات به پیامبر ﷺ می‌رسد

از امام صادق علیه السلام است که فرمودند: خدا فرشته‌ای را بر قبر پیامبر ﷺ موکل کرده

۱. بحارالانوار، ج ۸۶، ص ۹۶ به نقل از ثواب الاعمال، ص ۱۴۱.

۲. امالی شیخ طوسی رحمه الله

است، و هرگاه یکی از شما صلوات یا سلام بر آن حضرت فرستاد، آن فرشته به عرض پیامبر ﷺ می‌رساند.^۱

صلوات همراه مصافحه

نقل شده که فرمودند: «دو نفر که برای خدا با یکدیگر مصافحه (دست بهم دهند) و صلوات فرستند، پیش از آنکه از هم جدا شوند، خداوند مهربان هر دو را می‌آمزد».^۲

مؤذن و شنونده اذان صلوات بفرستند

در روایت صحیح است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: «هر وقت نام مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بردی، یا شخصی نام آن حضرت را نزد تو برد، بر پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات بفرست، در اذان باشد یا غیر اذان».

«وَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ كُلَّمَا ذَكَرْتَهُ أَوْ ذَكَرَهُ ذَاكِرٌ عِنْدَكَ فِي أَذَانٍ أَوْ غَيْرِهِ».^۳

مؤلف: همان گونه که ملاحظه می‌کنید، امام علیه السلام در این روایت امر فرموده است که با بردن نام پیامبر صلی الله علیه و آله، یا شنیدن آن، صلوات بفرستید. و ظاهر امر وجوب است و صاحب وسائل نیز فرموده است: «بَابُ وَجُوبِ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ كُلَّمَا ذَكَرَ فِي أَذَانٍ أَوْ غَيْرِهِ»^۴ همچنین در روایتی که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل گفت: از رحمت خدا دور باد کسی که نام تو نزد او برده شود و بر تو صلوات نفرستد».
[پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:] و من آمین گفتم.^۵

۱. میزان الحکمة.

۲. روایات در فضیلت مصافحه بسیار است: بحار، ج ۵، ص ۳۲۳ و ج ۷۶، ص ۱۹ و سفینه البحار، ج ۵، ص ۱۱۹ مراجعه شود.

۳. وسائل الشیعه، چاپ آل البيت، ج ۵، ص ۴۵۱، باب ۴۲، ابواب اذان و اقامه.

۴. همان.

۵. وسائل الشیعه، کتاب الجهاد، باب ۴۲، حدیث ۱۳.

نیز «مسلم» در صحیحش نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمودند: «وقتی مؤذن اذان می‌گوید، جمله‌های اذان را همراه او حکایت کنید و بر من صلوات بفرستید. به راستی که هر کس بر من صلوات بفرستد خداوند به هر صلواتی ده صلوات بر آن کس می‌فرستد». قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا سَمِعْتُمُ الْمُؤَذِّنَ فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ ثُمَّ صَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلَاةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ عَشْرًا»^۱

و نظیر همین روایت از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام نقل شده و در ادامه فرمودند: «وَلَا تَدْعُ ذِكْرَ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ»^۲، در هیچ حال دست از ذکر خدا برمدار.

صلوات در اثنای نماز

مرحوم سیّد رحمته الله در کتاب شریف «العروة الوثقی» فرموده است: هر کس آنگاه که نام پیامبر ﷺ را به زبان آورد یا شنید، مستحب است بر آن حضرت صلوات بفرستد، اگر چه در نماز یا در اثنای قرائت باشد، بلکه احوط ترک نکردن است، زیرا که جماعتی از علما، فتوی به وجوب آن داده‌اند، و فرقی نیست که اسم آن بزرگوار ذکر شود یا کنیه یا لقب آن حضرت، یا به ضمیر ذکر شود، و در خبر صحیح است که: «صلوات بفرست بر پیامبر ﷺ هر وقت نام او را بردی یا آنکه کسی نام آن حضرت را نزد تو به زبان آورد، در اذان باشد یا غیر اذان»، و از آن بزرگوار روایت است که فرمودند: «هرگاه نام من نزد کسی برده شود و فراموش کند صلوات بر من بفرستد (غفلت کند و صلوات نفرستد) خداوند او را در راه بهشت به خطا می‌اندازد (راه بهشت را گم می‌کند)»^۳.

⇒

ضمناً روایات مربوط به فضیلت صلوات را به نقل از اهل تسنن در روزهای مدینه، ص ۱۸۸ به بعد آورده‌ام که بیش از صد روایت است.

۱. صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب استحباب القول مثل قول المؤذن لمن سمعه، ص ۱۹۸، ح ۳۸۴.

۲. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۱۵۳، ح ۱۲.

۳. يُسْتَحَبُّ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ حَيْثُ مَا ذَكَرْ أَوْ ذَكَرَ عِنْدَهُ وَلَوْ كَانَ فِي الصَّلَاةِ وَفِي أَثْنَاءِ الْقِرَاءَةِ بَلِ الْأَحْوَطُ

⇐

سه فرع: اول. چنانچه کسی در اثنای قرائت حمد و سوره و یا سایر جاهای نماز، نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را شنید، صلوات بفرستد و آن را تأخیر نیاندازد و بعد از فرستادن صلوات، نماز را ادامه دهد، بلکه احتیاط این است که فرستادن صلوات را در اثنای نماز ترك نکند، چون جمعی از علما فتوا به وجوب آن داده‌اند.

دوم: چنانچه در اثنای تشهد نام پیامبر صلی الله علیه و آله را شنید، به صلواتی که در تشهد واجب است اکتفا نکند و دو صلوات بفرستد، همچنین اگر نام مبارک آن حضرت تکرار شد، صلوات را تکرار کند.^۱

سوم: در صلوات، کیفیت خاصی معتبر نیست و هر عبارتی که دلالت بر صلوات کند، کفایت می‌کند، مثل «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ» یا «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ» یا «رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» ولی به هر عبارت و کیفیتی که صلوات فرستاد، اضافه کردن آل ترك نشود.

صلوات در رکوع و سجود نماز

مستحب است قبل از ذکر رکوع یا بعد از آن صلوات بفرستیم، همچنین مستحب است قبل از ذکر سجده یا بعد از آن صلوات بفرستیم.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: «نمازگزار، در رکوع و سجود نمازش صلوات بفرستد، و صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد مثل تکبیر و تسبیح است و معادل ده حسنه می‌باشد».^۲

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: «کسی که در رکوع و سجود و قیامش

⇒

عَدَمَ تَزَكُّهَا لِفَتْوَى جَمَاعَةٍ مِنَ الْعُلَمَاءِ بِوُجُوبِهَا» وَ فِي الْخَبَرِ الصَّحِيحِ: «وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ كُلَّمَا ذَكَرْتَهُ أَوْ ذَكَرَهُ ذَاكِرٌ عِنْدَكَ فِي الْأَذَانِ أَوْ غَيْرِهِ»، وَ فِي رَوَايَةٍ: «مَنْ ذَكَرْتُ عِنْدَهُ وَنَسِيَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ خَطَأً اللَّهُ بِهِ طَرِيقَ الْجَنَّةِ». العروة الوثقى، فصل في الصلاة على النبي صلی الله علیه و آله

۱. همان، مسأله ۱ و مسأله ۲.

۲. وسائل الشیعه، باب ۲۰ از ابواب رکوع، حدیث ۱.

صلوات در قنوت نماز ۷۲۳

صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد خداوند علاوه بر ثواب اینها، ثواب دیگری به مقدار ثواب رکوع و سجود و قیام، به او عطا فرماید.^۱

صلوات در قنوت نماز

مستحب است در اول قنوت و در پایان آن صلوات بفرستیم، زیرا قنوت در نمازها دعا و طلب حاجات است و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: «هرگاه یکی از شما دعا کرد، ابتدا کند به صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله، چون صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله مقبول عند الله است و این طور نیست که خداوند بعضی از دعا را قبول کند و بعضی را ردّ نماید».^۲

و از همان حضرت نقل شده که فرمودند: «کسی که حاجتی از خدا دارد، ابتدا صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، پس از آن حاجتش را بطلبد و در پایان نیز صلوات بفرستد، همانا خداوند عزوجل کریم تر از آن است که دوطرف دعا را مستجاب کند و وسط آن را واگذارد، هر جا صلوات بر محمد و آل محمد باشد حجابی وجود ندارد».^۳

و برخی از علما فرموده‌اند: از قنوت‌های جامع و کامل که موجب برآمدن حاجات است، این قنوت است: «سُبْحَانَ مَنْ ذَانَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ بِالْعُبُودِيَّةِ، سُبْحَانَ مَنْ تَفَرَّدَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاَفْضِ حَوَائِجِيْ وَحَوَائِجَهُمْ بِحَقِّ حَبِيْبِكَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِيْنَ».^۴

۱. سفينة البحار، ج ۵، ص ۱۶۹.

۲. إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ مَقْبُولَةٌ وَلَمْ يَكُنْ اللَّهُ تَعَالَى لِيَقْبَلَ بَعْضَ الدَّعَاءِ وَيَرُدَّ بَعْضًا. وسائل الشيعة، باب ۳۶، ابواب الدعاء، ح ۱.

۳. وسائل الشيعة، باب ۳۶، ابواب الدعاء، ح ۱۱.

۴. العروة الوثقى، فصل فى القنوت، مسأله ۶.

مؤلف: این قنوت برگرفته از قنوت‌های مفصل است و در عین اینکه کوتاه است، مشتمل است بر تمجید و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر و آل آن حضرت و طلب مغفرت برای مؤمنین و مؤمنات، لذا همه شرایط دعا در آن جمع و به مستجاب شدن نزدیک است.

صلوات بعد از هر نماز کامل کننده نماز است

اهمیت و برکات صلوات از اینجا روشن می‌شود که نماز در صورتی به مرتبه کمال می‌رسد که بعد از آن بر محمد و آلش صلوات فرستاده شود.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: «همانا کمال روزه به پرداخت زکات فطره است، همان گونه که تمامیت و کمال نماز به صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله است، چون کسی که روزه بگیرد و زکات فطره‌اش را عمداً نپردازد، برای او روزه نیست، و کسی که بعد از نماز صلوات نفرستد برایش نماز نیست».

«إِنَّ مِنْ تَمَامِ الصَّوْمِ إِعْطَاءُ الزَّكَاةِ. يَعْنِي: الْفِطْرَةَ. كَمَا أَنَّ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مِنْ تَمَامِ الصَّلَاةِ، لِأَنَّهُ مَنْ صَامَ وَلَمْ يُؤَدِّ الزَّكَاةَ فَلَا صَوْمَ لَهُ إِذَا تَرَكَهَا مُتَعَمِّدًا، وَلَا صَلَاةَ لَهُ إِذَا تَرَكَ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله»^۱.

و از حضرت امام رضا علیه السلام نقل است که فرمودند: «هر کس بعد از نماز صبح و نماز مغرب، آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...﴾ را بخواند و صلوات بفرستد، خداوند حاجات دنیا و آخرت او را برآورده می‌کند»^۲.

صلوات و سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نماز

«بزنطی» صحابی معروف حضرت رضا علیه السلام گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض

۱. وسائل الشیعه، کتاب الزکاة، ابواب زکاة الفطرة، باب ۱، ح ۵.

۲. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۵۸، ح ۳۸. روایت تلخیص شد

کردم بعد از نماز فريضة، صلوات و سلام بر پيامبر ﷺ چگونه است؟ فرمودند: می‌گویی:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ نَصَحْتَ لِأُمَّتِكَ، وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ، وَعَبَدْتَهُ حَتَّى آتَيْكَ الْيَقِينَ، فَجَزَاكَ اللَّهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفْضَلَ مَا جَزَى نَبِيًّا عَنْ أُمَّتِهِ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ»^۱.

بهترین ذکر و خوشترین نغمات هست برختم مرسلین صلوات
مرجا بر کسی که بفرستد دائما بر محمد ﷺ و علی ﷺ صلوات

صلواتِ عِذْلِ تَسْبِيح و تکبیر است

شیخ صدوق رحمته الله از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که فرمود: «صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام در پیشگاه خداوند عزوجل معادل (عِذْلِ) تسبیح و تهلیل و تکبیر است»؛ «الْصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ التَّسْبِيحَ وَالتَّهْلِيلَ وَالتَّكْبِيرَ» یعنی صلوات فرستادن، مثل «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» گفتن است، واین دود ذکر شریف، هم سنگ یکدیگرند، یکی تسبیح و تقدیس و تکبیر پروردگار است و دیگری تشریف و تعظیم و تکریم نبوت و امامت است.^۲

اشرف اعمال مؤمنان صلوات است

روایت است که امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: «اشرف اعمال مؤمنان، با

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۸۱.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۴.

تفاوت مراتبی که میان آنان هست، همانا صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله است. «إِنَّ أَشْرَفَ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِينَ فِي مَرَاتِبِهِمُ الَّتِي قَدْ رَبَّبُوا فِيهَا مِنَ الشُّرَى إِلَى الْعَرْشِ، الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ».^۱ یعنی مؤمنان هرچند از نظر ایمان و تقوا و اعمال، متفاوت هستند و چه بسا تفاوت و مراتبشان بسیار زیاد است، اما در عین حال، اشرف اعمال همه آنها صلوات است، پس همه مؤمنین از برکات صلوات بهره برند و خود را مانند منافقان محروم ن سازند. ان شاء الله والتوفيق من الله.

صلوات در حال طواف و سعی

در روایت است که: عبدالرحمن بن نعیم گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: من مشغول طواف شدم و دعایی نخواندم جز صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و در حال سعی نیز همین گونه عمل کردم (فقط صلوات فرستادم). حضرت فرمودند: «عطا نشد به احدی افضل از آنچه به تو عطا شد»؛ «مَا أُعْطِيَ أَحَدٌ مِمَّنْ سَأَلَ أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيَ».^۲

و در روایت دیگر است که: یعقوب بن شعیب گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: هنگام طواف، وقتی مقابل حجرالاسود رسیدم چه بگویم؟ فرمودند: «تکبیر بگو و بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله صلوات بفرست»؛ «فَقَالَ: كَبِّرْ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ».^۳

نیز روایت است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که مشغول طواف بود، وقتی رسید مقابل رکن یمانی، فرمود: در این مکان فرشته ای است که قدرت شنیدن صحبت های مردم روی زمین به او عطا شده است، پس هر کس بر پیامبر صلی الله علیه و آله

۱. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۶۲، ح ۴۹. روایت تلخیص شد

۲. وسائل الشیعه، چاپ آل البيت علیهم السلام، ج ۱۳، ص ۳۳۶، باب ۲۱ ابواب طواف، ح ۱.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۳۶، باب ۲۱ ابواب طواف، ح ۲.

صلوات بفرستد، صلوات او را به پیامبر ﷺ می‌رساند.^۱

در مجالستان صلوات را فراموش نکنید

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: همیشه به امر خدای تعالی فرشتگانی در سیرند، هنگامی که به مجلسی می‌رسند که در آن ذکر خدا و صلوات است به یکدیگر می‌گویند: در این مجلس شرکت کنیم، وقتی حضور یافتند، هنگامی که اهل مجلس دعا کردند، آنها آمین می‌گویند، و هنگامی که صلوات فرستادند، همراه آنها صلوات می‌فرستند و به یکدیگر می‌گویند، خوشا به حال افراد این مجلس که خدا آنان را مورد عفو و مغفرت قرار داد.

و همان حضرت فرمودند: هر گروهی که در مجلسی جمع شوند و در آن مجلس ذکر خدا نگویند و صلوات نفرستند، آن مجلس برای آنها حسرت و باعث غم و غصه خواهد بود.^۲

همچنین پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «جمع نشدند قومی در مجلسی که خدا را یاد نکردند و بر پیامبرشان صلوات نفرستادند مگر اینکه روز قیامت آن مجلس برای آنها حسرت و اندوه خواهد بود، چنانچه خدا بخواهد عفویشان می‌کند و اگر بخواهد ایشان را مؤاخذه می‌نماید.» «مَا جَلَسَ قَوْمٌ مَجْلِسًا لَمْ يَذْكُرُوا اللَّهَ، وَلَمْ يُصَلُّوا عَلَى نَبِيِّهِمْ ﷺ؛ إِلَّا كَانَ مَجْلِسُهُمْ عَلَيْهِمْ تَرَةً^۳ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. إِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُمْ، وَإِنْ شَاءَ أَخَذَهُمْ»^۴.

۱. همان، ص ۳۳۷، ح ۳.

۲. عدّة الدّاعی، ص ۲۵۹.

۳. تیره از وَتَر برون عده به معنای نقص و ملامت است. مجمع البحرين

۴. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۱۶، و کتاب «فضل الصلاة على النبی ﷺ»، اثر: قاضی ابی اسحاق.

سه گروه نفرین شده‌اند

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «جبرئیل به من گفت: کسی که اسم تو نزد وی برده شود، و بر تو صلوات نفرستد، خدا او را [از رحمت خود] دور گرداند، من گفتم: آمین، و کسی که ماه رمضان را درک کند و آمرزیده نشود، خدا وی را [از رحمت خود] دور گرداند، من گفتم: آمین. گفت: کسی که پدر و مادر، یا یکی از آن دو را درک کند و آمرزیده نشود، خدا وی را [از رحمت خود] دور گرداند، من گفتم: آمین». «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: قَالَ لِي جَبْرَائِيلُ مَنْ ذُكِرْتَ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيْكَ، فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ فَقُلْتُ آمِينَ، فَقَالَ وَمَنْ أَدْرَكَ شَهْرَ رَمَضَانَ فَلَمْ يُغْفَرْ لَهُ، فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ قُلْتُ آمِينَ، قَالَ وَمَنْ أَدْرَكَ أَبَوَيْهِ أَوْ أَحَدَهُمَا فَلَمْ يُغْفَرْ لَهُ، فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ فَقُلْتُ: آمِينَ»^۱.

و در روایت دیگر است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بالای منبر رفت و روی پله اول فرمود: «آمین» روی پله دوم باز فرمود: «آمین» روی پله سوم نیز فرمود: «آمین» اصحاب عرض کردند: بر چه چیز آمین گفتی؟ فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و همین که بر پله اول منبر بالا رفتم گفتم: ذلیل باد (از رحمت خدا دور باد) کسی که نام تو نزد او برده شود و بر تو صلوات نفرستد»، پس من گفتم: «آمین» همین که بر پله دوم بالا رفتم گفتم: «ذلیل باد (از رحمت خدا دور باد) کسی که پدر و مادرش را درک کند و [پدر و مادرش زنده باشند و بتواند به آنها خدمت کند و خوشنودشان نماید و موجبات آمرزش خود را فراهم کند، ولی کوتاهی کرده و در نتیجه] داخل بهشت نشود» من گفتم: «آمین». همین که بر پله سوم بالا رفتم گفتم: «ذلیل باد (از رحمت خدا دور باد) کسی که ماه رمضان را درک کند و آمرزیده نشود» من گفتم: «آمین»^۲.

۱. وسائل الشیعه، کتاب الجهاد، باب ۴۲، ح ۱۳

۲. ارتقی النبی صلی الله علیه و آله علی المنبر درجۃ فقال: «آمین» ثم ارتقی الثانية فقال: «آمین»، ثم ارتقی الثالثة فقال:

با صلوات گناهان را جبران کنیم

در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ كَفَّارَةً لِّذُنُوبِنَا»؛ «و خداوند سبحان [بر ما مَتَّ نهاد و] صلوات ما را بر شما [اهل بیت علیهم‌السلام]، کفاره گناهان ما قرار داد».

و از حضرت امام رضا علیه‌السلام نقل است که فرمودند: چنانچه کسی نتواند کفاره گناهانش را بپردازد، بر محمد و آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم بسیار صلوات بفرستد، به راستی که صلوات گناهان را محو و نابود می‌کند.^۱

و در زیارت ائمه بقیع علیهم‌السلام می‌خوانیم: «وَجَعَلَ صَلَاتِنَا عَلَيْكُمْ رَحْمَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِّذُنُوبِنَا»؛ «و خداوند سبحان صلوات ما را بر شما رحمت و کفاره گناهان ما قرار داد».

و از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل است که فرمودند: «صلوات بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم گناهان را بهتر از آبی که آتش را خاموش کند از بین می‌برد».

الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم أَمْحَقُ لِلْخَطَايَا مِنَ الْمَاءِ لِلنَّارِ^۲

نیز روایت است که: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم هنگام ورود در مسجد صلوات می‌فرستاد و می‌گفت: «رَبِّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ»؛ «پروردگارا گناهان مرا ببخش و درهای رحمت را برای من بگشا».

و هنگام خروج از مسجد باز صلوات می‌فرستاد و می‌گفت: «رَبِّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي

⇒

«آمین»، ثم استوی فجلس. فقال أصحابه رضی الله عنهم: علی ما أَمَّنْتَ؟

فقال صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم: «أتانی جبریل علیه‌السلام فقال: رَغِمَ أَنْفُ امْرِئٍ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ، فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيْكَ، فَقُلْتُ: آمِينَ.

فقال: رَغِمَ أَنْفُ امْرِئٍ أَدْرَكَ أَبُوبِهِ، فَلَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ، فَقُلْتُ: آمِينَ.

فقال: رَغِمَ أَنْفُ امْرِئٍ أَدْرَكَ رَمَضَانَ، فَلَمْ يُغْفَرْ لَهُ، فَقُلْتُ: آمِينَ» (بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۷۲).

۱. مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يُكَفِّرُ بِهِ ذُنُوبَهُ فَلْيَكْثُرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا. سفينة

(البحار، ج ۵، ص ۱۷۰).

۲. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۵۷، ح ۳۳.

وَأَفْتَحْ لِي أَبْوَابَ فَضْلِكَ؛ «بار پروردگارا گناهان مرا ببخش و درهای فضلت را بر من بگشا».^۱

آن کس که قدم به راه حق بگذارد کی دست ز دامان علی علیه السلام بردارد
 با حبّ محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و آتش در لحظه احتضار جان بسپارد

فضائل صلوات در روایات گوناگون

روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

۱. کودکان خود را به خاطر گریه آنان، کتک زنید، زیرا گریه آنها در چهار ماه اول که به دنیا آمده‌اند، گواهی به «لا اله الا الله» است و چهار ماه دوم، صلوات بر پیامبر و آل پیامبر صلی الله علیه و آله است و چهار ماه سوم، دعا برای پدر و مادر است. «لَا تَضْرِبُوا أَطْفَالَكُمْ عَلَى بُكَائِهِمْ فَإِنَّ بُكَائَهُمْ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ شَهَادَةٌ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ وَأَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ الدُّعَاءُ لِوَالِدَيْهِ».^۲

۲. و فرمود: «الصَّلَاةُ عَلَىَّ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِي تَذْهَبُ بِالتَّفَاقِ»^۳؛ «صلوات بر من و اهل بیتم نفاق را می‌برد».

۳. در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: «کسی که يك مرتبه بر شما صلوات بفرستد، خداوند ده صلوات بر آن کس می‌فرستد، و ده درجه او را بالا می‌برد».^۴

۱. میزان الحکمة، ج ۷، ص ۱۶۴.

۲. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۵۵، ح ۲۸.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۲.

۴. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إِنَّ جَبْرِئِيلَ علیه السلام أَتَانِي فَقَالَ: مَنْ صَلَّى عَلَيْكَ وَاحِدَةً، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ عَشْرًا، وَرَفَعَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ». نقل از کتاب «فضل الصلاة على النبي صلی الله علیه و آله» اثر قاضی ابی اسحاق، متولد ۱۹۹ هـ. ق و متوفی

۲۸۲ هـ. ق، چاپ دوم، سال ۱۴۲۱ هـ. ق، دارالمدينة المنورة.

۴. همچنین فرمودند: «جبرئیل بر من نازل شد و گفت: هر کس بر تو صلوات بفرستد و بر تو سلام کند، من بر او سلام می‌کنم، پس من برای خدا سجده شکر کردم، و این سجده شکر برای خدا به خاطر این بود که چنین مرتبتی در اتم وجود دارد که خدا در ازای هر صلواتی بر او سلام می‌کند و ده حسنه برای او می‌نویسد».^۱
۵. نیز فرمودند: «هر بنده‌ای که بر من صلوات بفرستد، ملائکه به تعداد صلوات او، بر او صلوات می‌فرستند، حال هر کس خواست کم فرستد و هر کس خواست بیش».^۲
۶. و فرمود: «افضل روزها روز جمعه است و روز جمعه ثواب اعمال چند برابر می‌شود. پس در روز جمعه بر من زیاد صلوات بفرستید، بدرستی که صلوات شما بر من عرضه می‌شود».^۳
۷. و فرمود: «بر من صلوات بفرستید همانا هر جا باشید صلوات شما به من می‌رسد».^۴
۸. و فرمود: «همانا بخیل کسی است که نام من نزد او برده شود و بر من صلوات نفرستد».^۵
۹. و فرمود: «کسی که صلوات فرستادن بر من را فراموش کند راه بهشت را گم می‌کند».^۶

۱. قال رسول الله ﷺ: «أتاني جبريل قال: من صلى عليك صليْتُ عليه، و من سلَّم عليك سلَّمْتُ عليه. فسجدت لله شكرا و هذه سجدةٌ سجدتها شكرا لربي فيما آتاني في أمتي». همان
۲. قال رسول الله ﷺ: «ما من عبدٍ يُصَلِّيَ عَلَيَّ، الا صلت عليه الملائكة ما صَلَّى عليَّ. فليقلَّ من ذلك، أو ليكثر» (اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۲، ح ۷).
۳. أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال: «إِنَّ من أفضل أيامكم يَوْمُ الْجُمُعَةِ فَإِنَّهُ يَوْمٌ يُضَاعَفُ فِيهِ الْأَعْمَالُ فَأَكْثَرُوا عَلَيَّ مِنَ الصَّلَاةِ فِيهِ، فَإِنْ صَلَّاتُكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ» (بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۶۵).
۴. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «... وَ صَلُّوا عَلَيَّ، فَإِنَّ صَلَّاتُكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُمَا كُنْتُمْ».
۵. أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «إِنَّ الْبَخِيلَ لَمَنْ ذُكِرْتُ عَنْده، فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ» (بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۶۱، ح ۴۷).
۶. قال رسول الله ﷺ: «من نسي الصلاة عليَّ، خَطِيءٌ طريق الجنة». بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۶۰، ح ۴۴

۱۰. و فرمود: «بر من صلوات بفرستید همانا صلوات شما پاکی شما است.»^۱

۱۱. و به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: «وقتی داخل مسجد شدی بگو: «بِسْمِ اللَّهِ، وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، وَاعْفِرْ لَنَا، وَ سَهِّلْ لَنَا أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ...»^۲

۱۲. و فرمود: «کسی که بر من صلوات بفرستد روز قیامت شفاعت او بر من حتم می شود.»^۳

۱۳. و فرمودند: «گل سرخ، سید ریحان‌ها و گل بهشت است، و هر کس بخواند پیامبر صلی الله علیه و آله را ببوید، گل سرخ (گل محمدی) ببوید.»^۴

۱۴. در روایت دیگر است که: یکی از فرزندان امام هادی علیه السلام گل سرخی به دست پدر بزرگوارش داد، حضرت آن را گرفت و بوید و به چشمانش نهاد و صلوات فرستاد و فرمود: «چنانچه به شخصی گلی هدیه کنند و آن را بگیرد و ببوید و بر چشمانش بگذارد و صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام بفرستد، خداوند حسناتش را بنویسد و لغزش‌هایش را محو نماید.»^۵

۱۵. نیز از امام صادق علیه السلام نقل است که: «هرگاه گل و گیاه خوش‌بویی به دست کسی آمد و آن را بوید و بر چشم نهاد و صلوات فرستاد، خداوند او را مورد مغفرت

⇒ قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «من ذُكِرْتُ عنده فلم يُصَلِّ عَلَيَّ، خَطِيءٌ طَرِيقَ الْجَنَّةِ». (بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۴۹، ح ۸)

۱. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «صلوا عَلَيَّ، فَإِنْ صَلَاتِكُمْ عَلَيَّ زَكَاةٌ لَكُمْ». (بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۵۴، ح ۸)

۲. عن فاطمه قالت: قال لي رسول الله صلی الله علیه و آله: «إِذَا دَخَلْتَ الْمَسْجِدَ فَقُولِي: بِسْمِ اللَّهِ، وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَاعْفِرْ لَنَا وَسَهِّلْ لَنَا أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ...»

۳. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «من صَلَّى عَلَيَّ، أَوْ سَأَلَ لِي الْوَسِيلَةَ؛ حَقَّتْ عَلَيْهِ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

۴. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۴۳۴.

۵. کافی، ج ۶، باب الرياحین، ص ۵۴۵، ح ۵.

قرار می‌دهد.^۱

۱۶. در «صحیح بخاری» و «مسلم» و «مسند احمد حنبل» شانزده روایت است که: از رسول خدا ﷺ سؤال کردند: چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ حضرت فرمود: بگویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ...»^۲.

۱۷. در روایت است که هرگاه عصبانیت به شما دست داد (به جای پرخاش) صلوات بفرستید و از شر شیطان به خدا پناه برید.^۳

۱۸. از پیامبر ﷺ نقل است که فرمودند: «بر من زیاد صلوات بفرستید، به راستی صلوات بر من در قبر نور است و هنگام عبور از پل صراط نور است و در بهشت نیز نور است»؛ «أَكْثَرُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ، فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَيَّ نُورٌ فِي الْقَبْرِ وَ نُورٌ عَلَى الصِّرَاطِ وَ نُورٌ فِي الْجَنَّةِ»^۴.

۱۹. از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمودند: «هنگام عطسه صلوات بفرستید و نیز هرگاه مطلب یا چیزی را فراموش کردید، صلوات بفرستید تا متذکر شوید»^۵.

۲۰. و امام باقر علیه السلام فرمودند: هرگاه یکی از شما عطسه کرد بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ»^۶.

۲۱. و امام صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه خودت عطسه کردی و یا شنیدی شخصی

۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۷۱، ح ۳.

۲. این روایات را از کتب اهل سنت در «روزهای مدینه» آورده‌ام و همچنین در بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۴۸، ح ۶ آمده است.

۳. مکرم الاخلاق.

۴. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۷۰.

۵. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۵۰ و ۵۱.

۶ و ۴. وسائل الشیعه، ابواب العشرة، باب ۶۳، ح ۱ و ۲.

عطسه کرد بگو: «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآهْلِ بَيْتِهِ».

برکات صلوات متفاوت است

ملاحظه شد که در روایات برای صلوات پادشاهای متفاوتی بیان شده، و در برخی آمده بود که خداو فرشتگانش بر کسی که صلوات فرستد، صلوات می فرستند، در برخی آمده بود که ده صلوات، یا ده درجه برای او منظور می شود. ظاهراً منشأ این تفاوت، به خاطر تفاوت صلوات فرستنده ها است، به خاطر اختلاف در نیتها، برداشتها، معرفت ها، هدف ها، و سایر اغراض است.

برخی شناخت کامل از حقیقت صلوات و معنای آن دارند و صلوات را برای ارزش خود صلوات می فرستند، برای اطاعت از امر الهی و عمل به آیه مبارکه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ...﴾ صلوات می فرستند، برخی برای محبت خالصانه به پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت صلوات می فرستند، برای ترفیع درجات معنوی آن بزرگواران و ادای گوشه ای از حقوق آن عزیزان صلوات می فرستند، ولی برخی صلوات می فرستند برای خودشان، برای رفع گرفتاری و بهبود زندگی و بهبود بیماری و حاجات دنیوی خودشان، و اکثر ختم صلواتها که در زمان ما شایع است، بر همین اساس است.

البته این تفاوت در همه عبادات وجود دارد، در حج و زیارات، برخی برای شهرت، برخی برای سیاحت، برخی برای تجارت و برخی برای گرفتن حاجت و برخی هم برای ادای وظیفه و بندگی و عبودیت می روند.

در رفتن به زیارات و گرفتن مجالس، برخی فقط به حاجات دنیوی و رفع گرفتاری و امور دنیوی توجه دارند و گمان می کنند معصومین علیهم السلام آنهمه مصائب تحمل کردند برای اینکه حاجتمندان و گرفتاران به سراغ آنها بروند، البته توسل به آن بزرگواران به جای خود و با شرایطش محفوظ است ولی باید توجه داشت که مسأله، فوق این امور است.

خلاصه: صلوات از عبادات است و هر عبادتی به لحاظ انجام دهنده آن، دارای مراتبی است، مرتبه عالی آن، منوط به کمال توحید و خداشناسی و اخلاص و محبت به خداوند سبحان است.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: عبادات بر سه قسم است و عبادت کنندگان سه گروهند، گروهی از روی ترس عبادت می‌کنند، این عبادت بردگان است، گروهی برای ثواب و به طمع بهشت عبادت می‌کنند، این عبادت، عبادتِ مزدبگیران و کارگران است و گروهی فقط به خاطر محبت به خدا و اطاعت از فرمان او عبادت، می‌کنند و این عبادت، عبادتِ احرار و افضل عبادات است.^۱

البته هر سه قسم صحیح است و بر هر قسمی برکاتی مترتب می‌شود، ولی تفاوت از زمین تا آسمان است، و همین تفاوت منشأ تفاوت روایات در بیان مراتب پاداش صلواتها است. والله العالم.

ختم صلوات

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: هر کس صد مرتبه بگوید: «یا رَبِّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» صد حاجت او برآورده می‌شود، سی حاجت از حوائج دنیا و باقی برای آخرت.

«مَنْ قَالَ: يَا رَبِّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، مِائَةً مَرَّةً قُضِيَتْ لَهُ مِائَةُ حَاجَةٍ ثَلَاثُونَ لِلدُّنْيَا وَالْبَاقِي لِلْآخِرَةِ».^۲

و از حضرت امام رضا علیه السلام نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس در روز جمعه صد مرتبه بر من صلوات بفرستد، خداوند شصت حاجت او را برآورده می‌کند، سی حاجت از حاجات دنیوی و سی حاجت از حاجات اخروی».

۱. وسائل الشیعه، باب ۹، ابواب مقدمات عبادات، ح ۱.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۳، ح ۹ و بحار، ج ۹۴، ص ۷۰.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ صَلَّى عَلَى يَوْمِ الْجُمُعَةِ مِائَةَ مَرَّةٍ قَضَى اللَّهُ لَهُ سِتِّينَ حَاجَةً، مِنْهَا ثَلَاثُونَ لِلدُّنْيَا وَ ثَلَاثُونَ لِلْآخِرَةِ.^۱

و امام صادق (ع) فرمودند: هر کس در روز صدمرتبه بگوید: «رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ» خداوند صد حاجت او را برآورده می‌کند، سی حاجت از حوائج دنیا و هفتاد حاجت از حوائج آخرت.^۲

ما جام جهان نمای ذاتیم ما مظهر جمله صفاتیم
گوشنه بیا که ما فراتیم گوئمرده بیا که ما حیاتیم

مرده دلان بروند سراغ اهل بیت (ع) تا به برکت مواعظ و نصایح آن بزرگواران دلشان نورانی و زنده شود. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...﴾^۳ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که [پیامبر از سوی خدا] شما را به چیزی فراخواند که به شما حیات می‌بخشد (دل شما را زنده می‌کند) اجابت کنید».

بهره بری از صلوات بدون شرط نیست

در صحت صلوات، هیچ قید و شرطی معتبر نیست و هر کس در هر حالی که هست می‌تواند صلوات بفرستد، اما مشمول برکات صلوات شدن، منوط به شرایط و رفع موانع است، و اصولاً بهره‌دهی و استفاده نمودن از هر چیزی، مشروط به شرایطی است که ابتدا باید شرایط را شناخت، سپس درصدد تحصیل آنها برآمد (مثل وضو برای نماز). بعلاوه باید موانع را شناسایی و آنها را برطرف ساخت. و اینکه کسی فکر

۱. بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۶۰، ح ۴۳.

۲. همان، ص ۵۹، ح ۴۰.

۳. سوره انفال ۸، آیه ۲۴.

کند چیزی و عبادتی بدون شرط است و مطلقاً مفید و مؤثر است، در اشتباه قرار گرفته و باید او را آگاه ساخت، همان گونه که ائمه علیهم‌السلام عبادتی را با فایده آن بیان فرموده، و بلافاصله شرط آن را هم ذکر کرده‌اند.

حضرت امام رضا علیه‌السلام در حدیث سلسله الذهب فرمودند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» حصن (قلعه) خداست، هر کس داخل آن شد از عذاب خدا در امان است». (وبلافاصله فرمود: «با شرایطش و من از شرایط آن هستم»؛ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي، فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي [فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَى] أَمَّا بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»^۱.

و حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند: هر کس با اخلاص بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» داخل بهشت می‌شود، و اخلاصش این است که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» میان او و حرام‌های خدا پرده شود و او را از حرام‌های خدا بازدارد.^۲

یعنی: اثرگذاری این جمله مبارک مشروط به اخلاص است و اینطور نیست که هر کس «هرچند مثل معاویه و یزید باشد» آن را به زبان آورد داخل بهشت می‌شود. و در روایتی آمده است که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از معنای اخلاص پرسیدند، فرمود: اخلاص عمل کردن است به آنچه من بر آن مبعوث شده‌ام و دوستی اهل بیت؛ «إِخْلَاصُهَا أَلْعَمَلُ بِمَا بُعِثْتُ بِهِ وَحُبُّ أَهْلِ بَيْتِي»^۳.

و حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند: «به راستی شفاعت ما نخواهد رسید به کسی که نماز را سبک شمارد»؛ «إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَخَفًّا بِالصَّلَاةِ»^۴.

همچنین خدا خطاب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ

۱. العروة الوثقى، مستحبات الكفن، الحادى عشر.

۲. وسائل الشیعه، کتاب الجهاد، باب ۲۳، ابواب جهاد النفس، ح ۱۲. و سفینه البحار، ج ۳، ص ۲۰۵.

۳. امالى شیخ طوسى، مجلس ۲۴، ح ۱۲۰۷ / ۱۲.

۴. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲.

فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً^۱؛ «و [ای پیامبر] اگر مسلمانان وقتی که به خودشان ستم کردند [و مرتکب خلاف شدند] نزد تومی آمدند سپس از خدا آمرزش می خواستند و تونیز برایشان استغفار و طلب آمرزش می کردی، خدا را بسیار توبه پذیر و رحم کننده می یافتند».

ولی نسبت به منافقان خطاب به پیامبر ﷺ فرمود: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ﴾^۲؛ «[ای پیامبر] بر منافقان یکسان است چه برایشان استغفار کنی، یا برایشان استغفار نکنی، خدا هرگز آنان را نمی آمرزد».

چرا استغفار و طلب مغفرت پیامبر ﷺ برای گروهی مفید است اما برای منافقان فایده ندارد؟ آیا نقص در استغفار است؟ یا، نقص در استغفار کننده است؟ خیر، نقص در هیچ کدام نیست، بلکه چون مفید و مؤثر واقع شدن شرط دارد و آن ایمان است [و نفاق مانع است و نقص در عدم قابلیت منافق است].

در دعای ندبه می گوئیم

ای خدا ! اولیاء و معصومین علیهم السلام را برای خود و برای دین خود برگزیدی و نعمت های بزرگ و دائمی خود را برای آنان اختیار کردی، بعد از آنکه با آنان شرط کردی که نسبت به مقامات دنیوی که آمیخته به زر و زیورهای این دنیای پست است، بی اعتنا و بی رغبت باشند و ایشان نیز بر این شرط ملتزم و متعهد شدند، و تو هم می دانستی که آن بزرگواران به تعهد خود وفا خواهند کرد، پس آنان را پذیرفتی و مقرب درگاه خویش قرارشان دادی و نام بلند و ثنای آشکار و ابدی را به آنها عطا فرمودی. «بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّيْنِيَّةِ وَ زُخْرُفِهَا وَ زِينَتِهَا، فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ، وَ عَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ، فَاقْبَلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ، وَ قَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيِّ، وَ الشَّأْنَ الْجَلِيِّ»

۱. سوره نساء ۴، آیه ۶۴.

۲. سوره منافقون ۶۳، آیه ۶.

و در زیارت حضرت زهرا علیها السلام می‌خوانیم: «یا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكَ اللهُ الَّذِي خَلَقَكَ، قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ، فَوَجَدَكَ لِمَا امْتَحَنَكَ صَابِرَةً...»؛ «[فاطمه] ای آزموده و امتحان شده که خدای خالقت تورا آزمود و امتحان کرد. پیش از آنکه تورا بیافریند. و در آن آزمون و امتحان تورا صبرکننده یافت...»

اکنون ملاحظه می‌کنید که خداوند سبحان، حتی مقام نبوت و امامت و سیّده نساء عالمیان شدن را منوط به شرط قرار داده، و این مناصب والا را بدون قید و شرط به کسی نداده است.

دیدنِ عالم نیز، شرط دارد

در کتابی که در باره اخلاق نوشته شده بود، خواندم که مرحوم مولی محمد مهدی نراقی رحمته الله پس از نوشتن کتاب شریف جامع السعادات، چند نسخه از آن را برای علمای نجف فرستاد و پس از چندی خودش مشرف شد، علما و بزرگان حوزه علمیه نجف به دیدن ایشان رفتند جزیک نفر از علمای معروف، به ایشان گفتند به دیدن آیه الله نراقی بروید، قبول نکرد و نرفت، مرحوم نراقی به دیدن ایشان رفت، ولی آن عالم به وی اعتنا نکرد، بار دوم مولی محمد مهدی نراقی به دیدن آن عالم بزرگ رفت، باز به او اعتنا نکرد و به بازدید او نرفت، مجدداً مرحوم نراقی تصمیم می‌گیرد به دیدن آن عالم معروف برود، همراهانش به وی می‌گویند او به شما بی حرمتی کرده و نباید نزد او بروید، مرحوم نراقی می‌گوید: علت این امر بر من پوشیده است و لابد جهتی دارد و من باید به وظیفه خود عمل کنم و باز نزد آن عالم می‌رود، در این دفعه مورد استقبال گرم آن عالم قرار می‌گیرد و بیش از حدّ به او احترام می‌کند، از ایشان پرسیدند: چرا در دفعات قبل اعتنا نکردی و این بار در این حدّ احترام نمودی؟ گفت: خواستم امتحان کنم و ببینم آنچه در کتابش از اخلاقیات نوشته، خودش عمل می‌کند، و دیدم عمل می‌کند، لذا از او تجلیل کرده و جبران گذشته را نمودم.

آری، به دیدن عالم رفتن و احترام او را داشتن هم شرط دارد، آن وقت برخی توقع دارند با فرستادن چند صلوات، یا انجام کاری دینی مذهبی، بدون قید و شرط، به همه خواسته‌ها و حوائجشان برسند و دعاهايشان به هدف اجابت برسد.

هرچه هست از قامت ناسازبی اندام ماست
ورنه تشریف تو بر اندام کس کوتاه نیست

شرایط بهره بردن از صلوات

۱. شرط اول: اولین شرط اساسی برای صحت و قبولی همه عبادت و از جمله صلوات و برکات آن، علاوه بر اسلام، ایمانست. یعنی اعتقاد به ولایت و امامت ائمه معصومین علیهم‌السلام است.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «ای علی! هرگاه بنده‌ای به مدّت عمر نوح که در میان قومش قیام کرد [نهمصد و پنجاه سال] به عبادت خدا پردازد، و به مقدار کوه احد طلا داشته باشد و در راه خدا انفاق کند، و به قدری عمر کند تا بتواند هزار سال حجّ به جا آورد، و بعد (در بهترین مکان) بین صفا و مروه به ناحق کشته شود، اما ولایت تو را قبول نداشته باشد، بوی بهشت به مشام او نمی‌رسد و داخل آن نمی‌شود».

«يَا عَلِيُّ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَ اللَّهِ مِثْلَ مَا قَامَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ، وَكَانَ لَهُ مِثْلُ أُحُدٍ ذَهَبًا فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَمَدَّ فِي عُمُرِهِ حَتَّى يَحْجَّ أَلْفَ عَامٍ عَلَى قَدَمَيْهِ، ثُمَّ قُتِلَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ مَظْلُومًا، ثُمَّ لَمْ يُؤَالِكَ يَا عَلِيُّ، لَمْ يَشُمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَلَمْ يَدْخُلْهَا»^۱.

و حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام فرمودند: «بالاترین مرتبه امر دین و کلید آن، و درب ورودی همه چیز و مایه خرسندی خدای رحمان، اطاعت از امام است، بعد از

۱ دیلمی، فردوس الاخبار، ج ۳، ص ۴۰۹ - ۴۱۰؛ کنانی، تنزیه الشریعه، ج ۱، ص ۳۹۸؛ خوارزمی، المناقب،

شناسایی او. [تا آنکه فرمودند:] همانا چنانچه کسی شبها را به عبادت بپا خیزد و روزها را روزه بگیرد، و تمام اموالش را صدقه دهد، و در تمام دوران عمرش حج بجا آورد، اما ولایت ولی خدا را نشناسد، تا از او پیروی کند، و تمام اعمالش با راهنمایی وی باشد، برای او ثواب و پاداشی نخواهد بود، و نزد خدای عزوجل حقی نخواهد داشت و از اهل ایمان نباشد».

عن زرارۃ عن ابی جعفر علیه السلام فی حدیث، قال: ذرّوة الأمر، وسنانه ومفتاحه، وباب الاشیاء، ورضی الرحمان، الطاعة للامام بعد معرفته، أما لو أنّ رجلاً قام ليله، وصام نهاره، وتصدّق بجميع ماله، و حجّ جميع دهره، ولم يعرف ولاية وليّ الله فيوالیه، و يكون جميع أعماله بدلالته إليه، ما كان له على الله حق في ثوابه، ولا كان من اهل الايمان.^۱

در روایت دیگر نقل کرده است که حضرت امام سجاد علیه السلام از اصحابش پرسید: «چه مکانی افضل مکان‌ها است؟ گفتند: خدا و پیامبر و فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعلم و آگاه ترند، فرمود: افضل مکان‌ها در مسجد الحرام، بین رکن و مقام است (رکن حجر الاسود و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام) و چنانچه کسی به مقدار حضرت نوح که در میان قومش عمر کرد (نهمصد و پنجاه سال) عمر کند و روزها روزه بگیرد و شبها در بین رکن و مقام بپا ایستد و عبادت نماید و سرانجام خدا را بدون ولایت ما ملاقات کند، آن عباداتش هیچ نفعی برای او نخواهد داشت».

«عن ابی حمزة الثمالی، قال: قال لنا علی بن الحسین علیه السلام ای البقاع افضل؟ فقلنا: الله و رسوله و ابن رسوله اعلم، فقال لنا: افضل البقاع ما بین الرکن والمقام، ولو أنّ رجلاً عمّر ما عمّر نوح فی قومه، الف سنة الاّ خمسين عاماً، يصوم النهار، و يقوم اللیل فی ذلك المكان، ثمّ لقی الله بغير ولايتنا لم ينفعه ذلك شيئاً».^۲

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب مقدمة العبادات، باب ۲۹، ح ۲. این روایت در اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹،

باب دعائم الاسلام، ح ۵، به طور مفصل آمده است.

۲. وسائل الشیعة، همان، ح ۱۲

علامه مجلسی رحمته الله علیه فرموده است: «امامیه اتفاق دارند بر اینکه شرط قبولی و صحت اعمال، ایمان است و از جمله ایمان، اقرار به ولایت همه ائمه علیهم السلام و امامت آن بزرگواران است، و روایات در این باره از شیعه و سنی متواتر و غیرقابل تردید است». «واعلم انّ الامامیه اجمعوا على اشتراط صحة الاعمال وقبولها بالایمان الذی من جملته الاقرار بولایة جمیع الأئمة علیهم السلام و امامتهم والاخبار الدالة علیه متواترة بین الخاصة والعامة»^۱

۲. شرط دوم: شرط دوم خلوص است (یعنی باید فقط برای خدا صلوات بفرستیم و نه برای خودنمایی و ریاکاری) و باید توجه داشته باشیم که خلوص، روح و حقیقت همه عبادات و من جمله صلوات است، که اگر نباشد عبادت و صلوات، مرده و بی خاصیت، بلکه شرک و گناه است.

خداوند سبحان فرموده است: ﴿فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾^۲ «پس خدا را خالصانه عبادت کن» ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾^۳؛ «آگاه باشید! عبادتِ خالص تنها برای خداست».

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمودند: به راستی، خدا قبول نمی‌کند، مگر از کسی که عبادت را محض او انجام دهد، سپس آیه ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ را قرائت فرمود.^۴

۱. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۶۶

مؤلف: علامه مجلسی رحمه الله در باب مربوط به بطلان عبادت بدون ولایت هفتاد و یک روایت نقل کرده است. (همان، از ص ۱۶۶ تا ۲۰۲ و این علاوه بر روایاتی است که در بابهای دیگر به مناسبت نقل کرده است).

۲. سوره زمر، آیه ۲.

۳. سوره زمر ۳۹، آیه ۳.

۴. إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا مِمَّنْ أَخْلَصَ لَهُ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ آيَةَ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ. (تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص

شرایط بهره بردن از صلوات ۷۴۳

و خلاصه باید روح و قلب را از صفات رذیله و اخلاق ناپسند پاک کرد و با دلی پاک خدا را خواند.

پیامبر ﷺ در خطبه‌ای که به مناسبت ورود به ماه مبارک رمضان ایراد کرد، فرمود: «فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بِنِيتٍ صَادِقَةٍ وَقُلُوبٍ طَاهِرَةٍ»^۱ «خدا را با نیت‌های راست (صادقانه) و دل‌های پاک بخوانید و از او مسألت کنید».

رو مجرد شو مجرد را بین دیدن هر چیز را شرط است این و امام جعفر صادق علیه السلام از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمودند:

زمانی برای مردم پیش آید که باطنشان پلید و ظاهرشان زیبا و نیکو باشد و از ظاهرسازی خود، رضا و خشنودی خدا را نمی‌طلبند و مقصودشان خدا نیست، بلکه برای طمع دنیا ظاهرسازی می‌کنند، دینشان ریا و خودنمایی باشد و ترس از خدا در وجودشان نباشد، خدا آنان را مجازات و به عقاب عمومی و فراگیر مبتلا سازد، پس مانند کسی که غرق شده، دعا می‌کنند و خدا مستجاب نمی‌کند.

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال، قال رسول الله ﷺ: «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَخْبُثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ وَ تَحْسُنُ فِيهِ عِلَانِيَتُهُمْ طَمَعًا فِي الدُّنْيَا لَا يُرِيدُونَ بِهِ مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ يَكُونُ دِينُهُمْ رِيَاءً لَا يُخَالِطُهُمْ خَوْفُ يَعْْمُهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ فَيَدْعُونَهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ»^۲.

ظاهرش چون گور کافر پر حلال باطنش قهر خدا عزوجل
از برون طعنه زند بر بایزید وز درونش ننگ میدارد یزید

۱. امالی شیخ صدوق رحمه الله، مجلس ۲۰، ح ۴.

۲. (اصول کافی، جلد ۲، باب الریا، ص ۲۹۶، ح ۱۴)

ظاهرش چون بوذر و سلمان بود باطنش همچون ابوسفیان بود

۳. شرط سوم: برای مستجاب شدن دعا و به برکات صلوات رسیدن، حلال بودن روزی است.

مردی به پیامبر ﷺ گفت: چه کنم تا دعایم مستجاب شود؟ حضرت فرمودند: خوراکت را پاک و حلال گردان و حرام داخل شکمت مکن.^۱

و فرمود: «کسی که دوست دارد دعایش مستجاب شود باید خوراک و کسبش را پاک و حلال گرداند». «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ فَلْيُطَيِّبْ مَطْعَمَهُ وَ مَكْسَبَهُ»^۲.

بنابراین با کسب و خوراک حرام نباید انتظار داشت که دعا مستجاب شود.

نیز از پیامبر اکرم ﷺ نقل است که فرمود:

در بیت المقدس فرشته ای است که هر شب ندا می دهد: هر کس حرام (هرچند کم و ناچیز باشد) بخورد، خدا از او نه عمل مستحبی را قبول می کند، و نه واجبی را؛ «قَالَ ﷺ: إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يَنَادِي عَلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ كُلَّ لَيْلَةٍ مَنْ أَكَلَ حَرَامًا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا وَ الصَّرْفُ النَّافِلَةُ وَ الْعَدْلُ الْفَرِيضَةُ»^۳.

لقمه نانی که باشد شبهه ناک	در حریم کعبه ابراهیم پاک
گر به دست خود فشاندی تخم آن	ور به گاو چرخ کردی شخم آن
ور مه نودر حصادش داس کرد	ور به سنگ کعبه اش دست آس کرد
ور به آب زمزمش کردی عجین	مریم آیین پیکری از حور عین
ور بخواندی برخمیرش بی عدد	فاتحه باقل هو الله احد
ور بدی از شاخ طوبی آتشش	ور بدی روح الامین هیزم کشش

۱. ظَهَرَ مَا كَلَّكَ وَلَا تُدْخِلْ بَطْنَكَ الْحَرَامَ. (وسائل الشیعه، باب ۶۷، ابواب دعاء، ح ۵).

۲. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۷۲.

۳. بحار الانوار، جلد ۱۰۳، ص ۱۶، ح ۷۲.

ورتو بر خوانی هزاران بسمله
بر سر آن لقمه پرولوله
عاقبت خاصیتش ظاهر شود
نفس از آن لقمه تورا قاهر شود
در ره طاعت تورا بی جان کند
خانه دین تورا ویران کند
درد دینت را بود ای مرد راه
چاره خود کن که دینت شد تباه

۴. شرط چهارم: اینکه به واجبات مثل نماز و روزه و حج و ... سایر احکام شرع پایبند باشیم.

امام باقر علیه السلام فرمود: «إِنَّمَا تُقْبَلُ النَّافِلَةُ بَعْدَ قَبُولِ الْفَرِيضَةِ وَإِذَا لَمْ يُؤَدِّ الرَّجُلُ الْفَرِيضَةَ لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ النَّافِلَةُ وَإِنَّمَا جُعِلَتِ النَّافِلَةُ لِيَتِمَّ بِهَا مَا أُفْسِدَ مِنَ الْفَرِيضَةِ»^۱
«مستحب وقتی قبول می شود که واجب قبول شود، و هرگاه مردی واجب را انجام ندهد مستحب از او قبول نخواهد شد».

۵. شرط پنجم: برای استفاده از برکات صلوات، حمد و ثنای الهی بجا آوردن است.
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: «إِيَّاكُمْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدُكُمْ رَبَّهُ شَيْئًا مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا، حَتَّى يَبْدَأَ بِالثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الْمَدْحَةِ لَهُ، وَ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ الْإِعْتِرَافِ بِالذَّنْبِ ثُمَّ يَسْأَلُ اللَّهُ حَوَائِجَهُ».^۲ «مبادا هیچ یک از شما از خدا تقاضایی کند، مگر این که ابتدا حمد و ثنای الهی را به جا آورد، سپس صلوات بر محمد و آلش بفرستد، پس از آن به گناهش اعتراف نماید، پس از آن حاجاتش را از خدا مسألت کند».

۶. شرط ششم: باید روح و قلب را از صفات رذیله و اخلاق ناپسند پاک کرد و با دلی پاک خدا را خواند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه ای که به مناسبت ورود به ماه مبارک رمضان ایراد کرد، فرمود:

۱ کافی ج ۳، ص ۲۶۹ ح ۱۱
۲ بحار الأنوار، جلد ۹۳، ص ۳۱۲ و ۳۱۵.

«فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بِنِيتٍ صَادِقَةٍ وَقُلُوبٍ طَاهِرَةٍ»^۱ «خدا را با نیت‌های راست (صادقانه) و دل‌های پاک بخوانید و از او مسألت کنید.

رو مجرد شو مجرد را ببین دیدن هر چیز را شرط است این

موانع بهره‌مند شدن از صلوات

اگر بخواهیم صلوات‌های ما به نتیجه برسد و از برکات آنها بهره‌مند شویم، اولاً باید شرایطی را که قبلاً به آنها اشاره شد، فراهم نماییم، ثانیاً، باید موانع خنثی‌کننده و فاسدکننده عبادات و من جمله صلوات را برطرف سازیم.

یکی از موانع بزرگ بد اخلاقی در خانه و در جامعه است، رفتار زشت و ناشایست است. حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: «خُلِقَ بَدْعَمَلٌ رَا فَاَسَدٌ مِی کُنْد (از اثر می‌اندازد) همان گونه که سرکه عسل را فاسد می‌کند (از خاصیت می‌اندازد)».

«الْخُلُقُ السَّيِّئُ يُفْسِدُ الْعَمَلَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ»^۲

بد اخلاقی در خانه و فشار قبر

از امام صادق علیه السلام نقل است که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر دادند سعد معاذ از دنیا رفته است، آن حضرت با اصحاب خود آمدند و دستور داد سعد را غسل دهند و خود آن جناب بر آستانه در ایستاد و چون حنوط و کفنش کردند و تابوتش را برداشتند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با پای برهنه و بدون عبا او را تشییع کرد و گاهی سمت راست تابوت را می‌گرفت و گاهی سمت چپ را، و هفتاد هزار فرشته، او را تشییع کردند و در این حال پیامبر سر به آسمان بلند کرد و فرمود: مثل سعد نیز (که مجروح جنگی و شهید است) از فشار قبر در امان نیست، و رفتند تا به محل دفن رسیدند،

۱. امالی شیخ صدوق رحمه الله، مجلس ۲۰، ح ۴.

۲. صحیفه الرضا علیه السلام.



گناهان، مبطل عبادات است

[پس از نماز براو] پیامبر ﷺ شخصاً میان قبر رفت و لحد سعد را درست کرد و خشت براو چید و می فرمود: گِل بدهید و میان خشت ها گِل می زد، و چون تمام شد و خاک براو ریخت و قبرش را ساخت، فرمود: «من می دانم قبر کهنه می شود و اثرش ناپدید می گردد، ولی خدا دوست دارد هر کس کاری انجام می دهد، محکم کاری نماید». «وَلَكِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْكَمَهُ»، پس از آنکه روی قبر را صاف کردند، مادر سعد گفت: ای سعد! بهشت بر تو گوارا باد، پیامبر ﷺ فرمود: ای مادر سعد! آرام باش و بر پروردگارت حتم مکن که سعد بهشتی است، زیرا سعد گرفتار فشار قبر شد.

پس از بازگشت پیامبر ﷺ، مردم به آن حضرت گفتند: یا رسول الله! ما دیدیم با سعد رفتاری کردی که با هیچ کس آن گونه رفتار نکردی، شما با پای برهنه و بدون عبا دنبال جنازه اش رفتی، فرمود: فرشته ها با پای برهنه و بدون عبا دنبال جنازه اش بودند و من به آنها تأسی کردم، گفتند: سمت راست و چپ تابوتش را گرفتی؟ فرمود: دستم به دست جبرئیل بود و هر جا را او می گرفت، می گرفتم. گفتند: شما دستور غسلش را دادی و براو نماز خواندی و او را به دست خود در قبر و لحد نهادی؟ و در عین حال فرمودی که سعد گرفتار فشار قبر شد. فرمود: آری، او با خاندان خود بد اخلاقی و تندخویی می کرد.^۱

گناهان، مبطل عبادات است

همچنین از موانع به ثمر رسیدن دعاها و صلوات ها، گناهان و پای بند نبودن به دستورات دین است، (که در حقیقت دهن کجی به احکام شرع مقدس و هتک حرمت پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام و در رأس همه بی اعتنایی به قرآن کریم است).

۱. امالی شیخ صدوق رحمه الله، مجلس شصت و یکم، ح ۲، و بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۰۷، ح ۶۷ و ص

در روایت است که پیامبر ﷺ فرمودند: «کسی که بگوید سبحان الله، خدا برای او در ازای آن، درختی در بهشت برایش می‌کارد، و کسی که بگوید لا اله الا الله، خدا برای او در ازای آن، درختی در بهشت برایش می‌کارد، و کسی که بگوید الله اکبر، خدا برای او در ازای آن، درختی در بهشت برایش می‌کارد، مردی از قریش گفت: ای رسول خدا ﷺ! همانا درختان ما در بهشت بسیار است (چون این ذکرها را بسیار گفته‌ایم).

پیامبر ﷺ فرمودند: آری، ولی پرهیزد از اینکه شعله‌های آتش بفرستید و آنها را بسوزانید، و این همان است که خداوند فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و رسول خدا را اطاعت و فرمان برید، و اعمالتان را باطل و تباه مسازید.»

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِهَا شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِهَا شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِهَا شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ شَجَرَنَا فِي الْجَنَّةِ لَكَثِيرٌ قَالَ نَعَمْ وَلَكِنْ إِيَّاكُمْ أَنْ تُرْسَلُوا عَلَيْهَا نِيرَانًا فَتُحْرِقُوهَا وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾^۲.

همچنین از پیامبر ﷺ نقل است که فرمودند: حضرت موسیٰ علیهِ السَّلَام گذرش به مردی افتاد که در حال سجده بود، موسیٰ علیهِ السَّلَام رفت و در بازگشت ملاحظه کرد آن مرد همچنان در سجده است، گفت: ای مرد! اگر حاجت توبه دست من بود برآورده می‌کردم، خدا به حضرت موسیٰ علیهِ السَّلَام وحی کرد که: ای موسیٰ! اگر آن قدر سجده را طولانی کند که گردنش قطع شود، دعایش را مستجاب نخواهم کرد، مگر آن که، آنچه را من نمی‌پسندم ترک کند و آنچه را می‌خواهم انجام دهد.^۳

۱. سوره محمد، آیه ۳۳.

۲. سوره محمد، آیه ۳۳؛ بحار الانوار ج ۹۳، ص ۱۶۸.

۳. وسائل الشیعه، باب ۶۷، ابواب الدعاء، ح ۷.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که: مردی سه سال دعا کرد و از خدا طلب فرزند کرد و دعایش مستجاب نشد، گفت: پروردگارا! آیا از من دوری و صدایم را نمی شنوی، یا به من نزدیکی ولی جوابم را نمی دهی؟ شب در خواب شخصی را دید که به او گفت: سه سال دعا کردی، اما با زبانی آلوده به فحش (با زبانی که با آن فحش می دهی) و با دلی ناپاک و با نیتی ناخالص، [اگر می خواهی دعایت مستجاب شود] زبان آلوده به بدگویی را از دهانت بیرون کن، دلت را پاک گردان، و نیتت را خالص و صادق کن، آن گاه دعا کن تا دعایت مستجاب شود، پس آن مرد چنین کرد و دعا کرد و دعایش مستجاب شد.^۱

و شخصی به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: با این که خداوند فرموده است: «مرا بخوانید، من شما را اجابت می کنم» چرا ما دعا می کنیم و اجابت نمی کند؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: «قلب و فکرتان در هشت چیز خیانت کرده است [لذا دعایتان مستجاب نمی شود]: و آن هشت چیز عبارت است از:

۱. شما خدا را شناخته اید، اما حق او را ادا نکرده اید، به همین جهت شناخت شما سودی به حالتان نداشته است!

۲. شما به فرستاده او پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده اید، سپس با ستش به مخالفت برخاسته و دین او را از بین بردید، پس ثمره ایمان شما کجاست؟

۳. کتاب او را خوانده اید ولی به آن عمل نکرده اید، گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم، ولی طبق آن عمل نکردید و اطاعت ننمودید.

۴. شما می گوئید: از مجازات و کیفر خدا می ترسیم، اما همواره کارهایی می کنید که شما را به کیفر خدا نزدیک می سازد، پس ترس شما کجا است؟

۵. می گوئید: به پاداش الهی علاقه داریم، اما همواره کاری انجام می دهید که

شما را از پاداش الهی محروم می‌سازد. پس اشتیاق شما به بهشت کجاست؟

۶. نعمت خدا را می‌خورید و حق شکر او را به جانی نمی‌آورید.

۷. به شما دستور داده است که دشمن شیطان باشید [و شما طرح دوستی با او

می‌ریزید] ادعای دشمنی با شیطان دارید، اما عملاً با او مخالفت نمی‌کنید!

۸. شما عیوب مردم را نصب العین ساخته و عیوب خود را پشت سر

افکنده‌اید....، با این حال چگونه انتظار دارید دعایتان به اجابت برسد؟ در

حالی که خودتان درهای آن را بسته‌اید؟ (سپس فرمود): تقوا پیشه سازید، اعمال

خویش را اصلاح کنید، امر به معروف و نهی از منکر کنید، تا دعای شما به

اجابت برسد.^۱

نیز از موانع بزرگ، غیبت است: از پیامبر ﷺ نقل است که فرمودند: «هر که

غیبت مرد یا زن مسلمانی را بکند، خداوند متعال چهل شبانه‌روز نماز و روزه او را

قبول نمی‌کند، مگر این که آن کس که غیبتش شده، غیبت‌کننده را ببخشد». «مَنْ

۱. إِنَّ قُلُوبَكُمْ خَائِتٌ بِئِمَانٍ خِصَالٍ:

أُولَٰئِكَ: أَنْكُمْ عَرَفْتُمْ اللَّهَ فَلَمْ تُؤَدُّوا حَقَّهُ كَمَا أَوْجَبَ عَلَيْكُمْ، فَمَا أَغْنَتْ عَنْكُمْ مَعْرِفَتُكُمْ شَيْئًا.

وَالثَّانِيَةُ: أَنْكُمْ آمَنْتُمْ بِرَسُولِهِ ثُمَّ خَالَفْتُمْ سُنَّتَهُ وَأَمْتُمْ شَرِيعَتَهُ فَأَيْنَ ثَمَرَةُ إِيْمَانِكُمْ.

وَالثَّالِثَةُ: أَنْكُمْ قَرَأْتُمْ كِتَابَهُ الْمُنْزَلَ عَلَيْكُمْ فَلَمْ تَعْمَلُوا بِهِ وَقُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ثُمَّ خَالَفْتُمْ.

وَالرَّابِعَةُ: أَنْكُمْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ تَخَافُونَ مِنَ النَّارِ وَأَنْتُمْ فِي كُلِّ وَقْتٍ تَقْدُمُونَ إِلَيْهَا بِمَعَاصِيكُمْ فَأَيْنَ خَوْفُكُمْ.

وَالْخَامِسَةُ: أَنْكُمْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ تَرْغَبُونَ فِي الْجَنَّةِ وَأَنْتُمْ فِي كُلِّ وَقْتٍ تَفْعَلُونَ مَا يُبَاعِدُكُمْ مِنْهَا فَأَيْنَ رَغْبَتُكُمْ فِيهَا.

وَالسَّادِسَةُ: أَنْكُمْ أَكَلْتُمْ نِعْمَةَ الْمَوْلَى وَلَمْ تَشْكُرُوا عَلَيْهِ.

وَالسَّابِعَةُ: أَنَّ اللَّهَ أَمَرَكَ بِعِدَاوَةِ الشَّيْطَانِ وَقَالَ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا فَعَادَيْتُمُوهُ بِلا تَوَلَّى وَ

وَالْيَتْمُومُ بِلا مُخَالَفَةٍ.

وَالثَّامِنَةُ: أَنْكُمْ جَعَلْتُمْ عُيُوبَ النَّاسِ نُصَبَ عُيُوبِكُمْ وَ عُيُوبَكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ تَلُومُونَ مَنْ أَنْتُمْ أَحَقُّ بِاللَّومِ مِنْهُ

فَأَيُّ دُعَاءٍ يُسْتَجَابُ لَكُمْ مَعَ هَذَا وَقَدْ سَدَدْتُمْ أَبْوَابَهُ وَ طُرُقَهُ؟ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا أَعْمَالَكُمْ وَ أَخْلِصُوا

سَرَائِرَكُمْ وَ أَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَسْتَجِيبَ اللَّهُ لَكُمْ دُعَاءَكُمْ.

سفينة البحار، ج ۳، باب الدال بعده العين، ص ۵۷.

اغْتَابَ مُسْلِمًا أَوْ مُسْلِمَةً لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ تَعَالَى صَلَاتَهُ وَلَا صِيَامَهُ أَزْبَعِينَ يَوْمًا وَلَيْلَةً إِلَّا أَنْ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ»^۱.

و از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «هر کس بر علیه مؤمن (بر ضرر مؤمن) داستانی بگوید، و قصدش ریختن آبرو و کوبیدن شخصیت او باشد، که از چشم مردم بیفتد، خداوند او را از دوستی خودش به دوستی شیطان براند و خارجش کند، و شیطان هم او را نپذیرد و او را به دوستی خود قبول نکند»؛ «مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رَوَايَةً يَرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ^۲ وَ هَذَمَ مَرْوَعَتِهِ^۳ لَيْسَ قُطْ مِنْ أَغْنِي النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وَلَايَتِهِ إِلَى وَلَايَةِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ»^۴.

براین اساس، چنین شخصی چه توقع دارد صلوات بفرستد و به برکات آن برسد؟

امربه معروف و نهی از منکر کنیم

همچنین باید در حد توان و تا آنجا که اسلام اجازه داده است، از امر به معروف و نهی از منکر کوتاهی نکرد و از شیوع مفاسد جلوگیری نمود.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: «لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَيَنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيَسْلُطَنَّ اللَّهُ شِرَارَكُمْ عَلَى خِيَارِكُمْ فَيَدْعُو خِيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ»^۵. «باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و گر نه خداوند، اشرار و بدان را بر خوبان شما مسلط می‌کند و هر چه دعا کنید مستجاب نخواهد شد».

براین اساس، کسی که نه تنها امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کند، بلکه خود

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۸، ح ۵۳.

۲. شین: شَانْ شیناً، ضد زانه، به معنای بدگویی و رسوا کردن و آبروی فرد را در جامعه ریختن است.

۳. مروءة: مَرَأً يَمَرُ مَرَوءة (کسهوله) قد تقلب الهمزة واواً و تدغم، فيقال: مروءة (اقرب الموارد، مَرَأً).

۴. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۸.

۵. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۸ و ج ۹۷، ص ۹۳.

علناً منکرات و مفساد اجتماعی را دامن می‌زند و محرمات الهی را - حتی به طور آشکار - مرتکب می‌شود، چگونه توقع استعجاب دعا دارد؟ چگونه انتظار دارد به سادگی به برکات صلوات برسد و گاهی می‌گویند دعا کردیم، مستعجاب نشد، صلوات فرستادیم، چرا به نتیجه نرسیدیم؟! ولی نمی‌گویند چرا زبانمان را پاک نکردیم! چرا از حرفهای بیهوده پرهیز نکردیم! چرا از محرمات الهی، اجتناب ننمودیم؟! چرا دل و روحمان را از صفات رذیله و اخلاق ناپسند پاک نکردیم؟! چرا از تندخویی و بدخلقی و حرام‌خواری توبه نکردیم. مگر نمی‌دانیم و یا نمی‌خواهیم بدانیم که:

عروس حضرت قرآن، نقاب آنگه براندازد

که دارُ الْمُلْكِ ايمان را مجرد بیند از غوغا

عجب نبود که از قرآن نصیبت نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی، نبیند چشم نابینا

گراز آتش همی ترسی، به مال کس مشو غرّه

که اینجا صورتش مال است و آنجا شکش اذرها

متفرقات

وظیفه پیشوا

قال امیرالمؤمنین (علیه السلام): «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ اِمَامًا فَعَلَيْهِ اَنْ يَبْدَأَ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ، وَلْيَكُنْ تَأْدِيَةُ بَسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيَةِ بِلْسَانِهِ، وَ مُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا اَحَقُّ بِالْاَجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ».

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «آن که خود را در مرتبه پیشوایی قرار می‌دهد باید پیش از مؤدب نمودن مردم به مؤدب نمودن خود اقدام کند، و پیش از آنکه دیگران را به گفتار ادب نماید، باید به کردارش مؤدب به آداب کند، و آن که خود را بیاموزد و

ادب کند به احترام سزاوارتر است از کسی که فقط دیگران را بیاموزد و ادب کند.^۱

هشدار امام علیه السلام به عموم مردم از عذاب آخرت

«وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ؛ «ای مردم! بدانید که پوست نازک بدن شما طاقت آتش را ندارد». «فَارْحَمُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنَّكُمْ قَدْ جَزَّئْتُمُوهَا فِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا؛ «پس به خود رحم کنید، زیرا شما خود را در دنیا به مصائب و رنجها امتحان کرده‌اید». آیا مشاهده کرده‌اید که یکی از شما به خاطر خاری که به پایش، یا به بدنش فرو می‌رود، یا پایش می‌لغزد و زمین می‌خورد و آسیب می‌بیند، یا پایش را روی ریگ داغ و سوزان می‌گذارد، چگونه ناله سر داده و اظهار درد می‌کند؟ پس چگونه طاقت خواهد داشت یکی از شما هنگامی که میان دو طبقه از آتش قرار گیرد، در حالی که هم‌خواب و بسترش سنگ سوزان، و همنشین او شیطان گردد؟ «فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَائِفَتَيْنِ مِنْ نَارٍ ضَجِيعٍ حَجَرٍ وَ قَرِينِ شَيْطَانٍ» (تا آنکه فرموده است) «أَيُّهَا الْبُفْنُ الْكَبِيرُ الَّذِي قَدْ لَهَزَهُ الْقَتِيرُ كَيْفَ إِذَا التَّحَمَّتْ أَطْوَاقُ النَّارِ بِعِظَامِ الْأَعْنَاقِ! وَ نَشَبَتِ الْجَوَامِعُ حَتَّى أَكَلَتْ لُحُومَ السَّوَاعِدِ» «ای پیر سالمند، که پیری، عمرتورا فانی و تمام کرده! چگونه خواهی بود وقتی غل و گردن‌بند آتشین به استخوان‌های گردنت پیوندند، و غلها و زنجیرها به دست‌ها وصل شود، تا آنکه گوشت‌های ساعدت را بخورد».

«ای مردم! خدا را خدا را! اکنون که در تندرستی و سلامتی هستید، در آزادی خود بکوشید، از نماز شب و روزه کمک بگیرید، اموالتان را انفاق کنید و بخل نورزید...»^۲

چه خوش باغی است باغ زندگانی	گرایمن بودی از باد خزانگی
خوش است این کهنه دیر پرفسانه	اگر مردن نبودی در میانه
از این سرد آمد این کاخ دلاویز	که چون جا گرم کردی گویدت خیز
اگر صد سال مانی وریکی روز	بباید رفت از این کاخ دل افروز

۱ نهج البلاغه، حکمت ۷۳، ترجمه انصاریان.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۰. تلخیص شد.

زن و فرزند و مال و دولت و زور همه هستند همراه تالب گور

آماده باش برای سفر آخرت

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَاسْتَعَدَّ لِرُؤْسِهِ وَ عَلِمَ مِنْ أَيْنَ وَ فِي أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ»؛^۱ «رحمت خدا بر کسی که به فکر خود باشد، و خود را برای قبر آماده کند، و فکر کند از کجا آمده و در کجا هست و به کجا می رود».

روزها فکر من این است و همه شب سخنم که چرا غافل از احوال دل خویشتم؟
از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می روم؟ آخرنمایی وطنم
من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم آن که آورد مرا باز برد در وطنم
مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک دوسه روزی قفسی ساخته اند از بدنم

کارها را خوب انجام دهید

و همان حضرت فرمودند: «در انجام کار شتاب مکن، بلکه سعی کن آن را خوب انجام دهی، زیرا مردم از مدت انجام کار نمی پرسند، بلکه از خوبی آن می پرسند؛
«لَا تَطْلُبْ سُرْعَةَ الْعَمَلِ وَ اطْلُبْ تَجْوِيدَهُ فَإِنَّ النَّاسَ لَا يَسْأَلُونَ فِي كَمْ فَرَعٍ مِنَ الْعَمَلِ
إِنَّمَا يَسْأَلُونَ عَنْ جَوْدَةِ صَنْعَتِهِ».^۲

شهادت حضرت زهرا علیه السلام و سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام

در اصول کافی از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده که فرمود:
«إِنَّ فَاطِمَةَ علیها السلام صِدِّيقَةُ شَهِيدَةٍ». «همانا فاطمه علیها السلام بسیار راستگو و شهیده بود».^۳
علامه مجلسی رحمته الله فرموده است: این روایت دلالت دارد که حضرت فاطمه علیها السلام شهیده بود، و شهیده بودن او از متواترات است...^۴

۱. الوافی، ج ۱، ص ۱۱۶.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چهار جلدی، ج ۴، ص ۵۶۳ و ۲۰ جلدی، ج ۲۰، ص ۲۶۷.

۳. اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجة، ص ۴۵۸، باب مولد الزهرا علیها السلام، ح ۲.

۴. مرآت العقول، ج ۵، ص ۳۱۸.

هم چنین در اصول کافی و در نهج البلاغه است که حضرت امیر علیه السلام پس از دفن حضرت زهرا علیه السلام روبه جانب قبر پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و گفت:

«سلام بر توای رسول خدا! از جانب من و از جانب دخترت...».

سپس گفت: «وَسُئِبْتُكَ إِبْتِثَكَ بِتَظَاغُرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا فَأَخَفَهَا السُّؤَالَ وَاسْتَخْبَرَهَا الْحَالَ... فَبِعَيْنِ اللَّهِ تُدْفَنُ إِبْتِثَكَ سِرًّا وَتُهَضَّمُ حَقُّهَا وَتُمنَعُ إِرْثُهَا...»^۱ «به زودی دخترت خبر می دهد که امتت برای غصب حق و ظلم به او، همدست شدند، پس همه سرگذشت را از او بپرس و گزارش را از او بخواه... در برابر نظر خدا، دخترت پنهان به خاک سپرده شد و حقش پایمال گشت و از ارثش جلوگیری شد...».

منع فاطمه علیه السلام از فدک و دفن شبانه

بخاری از عایشه نقل کرده است:

عن عائشة: أَنَّ فَاطِمَةَ علیه السلام بِنْتُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أُرْسِلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكَ وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمُسٍ خَيْرٍ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا نُورِثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً...».

فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئًا فَوَجَدَتْ^۲ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمُهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تُوفِّيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيٌّ لَيْلًا وَلَمْ يُوْذَنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا، وَكَانَ لَعَلِيٍّ مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ حَيَاةَ فَاطِمَةَ، فَلَمَّا تُوفِّيَتْ اسْتَنْكَرَ عَلِيٌّ وَجْهَ النَّاسِ...^۳

فاطمه علیه السلام دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد ابوبکر فرستاد و از وی ارث پدرش رسول الله را از غنیمت مدینه و فدک و خمس خیبر مطالبه کرد... ابوبکر از پرداخت آن خودداری کرد و چیزی به فاطمه نداد. پس فاطمه بر ابوبکر خشم و غضب کرد و با وی قهر کرد و

۱. همان، ح ۳، و نهج البلاغه، از خطبه ۲۰۲. یادآوری: چند جمله مزبور از کافی، ج ۱، ص ۴۵۸ است.

۲. وَجَدَ: وَجَدَا عَلَيْهِ: غَضِبَ: الْمُنْجِدُ فِي اللُّغَةِ: وَجَدَ يَجِدُ وَجَدَا عَلَيْهِ، بِرَأَوْ خَشَمَ گِرفت، بِرَأَوْ غَضِبَ کرد (منجد الطلاب).

۳. «صحيح بخاری»، كتاب المغازی، ص ۷۱۹، باب: غزوة خیبر، حدیث ۴۲۴۰، ۴۲۴۱.

تا زنده بود با او حرف نزد. و پس از شش ماه بعد از رسول خدا ﷺ وفات یافت، وقتی از دنیا رفت، امیرالمؤمنین علی علیه السلام شبانه او را دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد و خود بر جنازه فاطمه علیه السلام نماز خواند و تا فاطمه علیه السلام زنده بود علی علیه السلام میان مردم احترام داشت. اما پس از فوت فاطمه علیه السلام، علی علیه السلام ملاحظه کرد که مردم نسبت به او بی توجه شده، به طوری که گویی او را نمی شناسند.

نیز بخاری در جای دیگر روایت کرده است:

... عن ابن شهاب قال: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ أَنَّ عَائِشَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا سَلَامٌ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَأَلَتْ أَبَا بَكْرٍ الصَّدِيقَ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَقْسِمَ لَهَا مِيرَاثَهَا: مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ؟ فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا نُورَثُ، مَا تَرَكَنا صَدَقَةً»، فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتُهُ حَتَّى تُؤْفِكَ، وَعَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، قَالَتْ: وَكَانَتْ فَاطِمَةُ تَسْأَلُ أَبَا بَكْرٍ نَصِييَهَا مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ خَيْبَرٍ وَفَدَكٍ وَصَدَقَتِهِ بِالْمَدِينَةِ، فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ عَلَيْهَا ذَلِكَ...؛^۱ عایشه خبر داد که فاطمه علیه السلام بعد از رحلت رسول الله ﷺ از ابوبکر مطالبه ارث و آنچه از رسول الله ﷺ به جای مانده بود کرد، ابوبکر گفت: رسول الله ﷺ فرموده است: کسی از ما ارث نمی برد و آنچه ما بعد از خود بجا بگذاریم صدقه است. عایشه گوید: فاطمه علیه السلام غضب کرد و ابوبکر را ترك کرد و تا زنده بود با او حرف نزد و از او دوری کرد (با ابوبکر برای همیشه قهر کرد)، و فاطمه علیه السلام شش ماه بعد از رسول الله ﷺ زنده بود. عایشه گفت: فاطمه علیه السلام سهم ماترك رسول خدا ﷺ از خيبر و فدک و صدقه مدینه آن حضرت را از ابوبکر مطالبه کرد و ابوبکر از تحویل دادن آنها به فاطمه علیه السلام خودداری کرد.

مؤلف: در این روایت و روایت قبل آمده است که فاطمه علیه السلام با ابوبکر قهر کرد و با

۱. «صحيح بخارى»، كتاب فرض الخمس، ص ۵۱۲، حديث ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳.

او حرف نزد تا شش ماه که پس از آن هم با همان حال ناراحتی و قهر، از دنیا رفت و همین است معنای «مَاتَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ هِيَ سَاخِطَةٌ عَلَيْهِ» «فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ وفات کرد در حالی که بر ابوبکر غضبناک بود»^۱ و در هر حال در روایات اهل تسنن نیز آمده است که قهر کردن مسلمان با مسلمان دیگر جایز نیست.

بخاری پنج روایت با سندهای مختلف نقل کرده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ^۲. «حلال نیست مسلمان بیش از سه شبانه روز با برادرش قهر کند».

«مسلم نیز در صحیحش» سه روایت آورده مبنی بر این که قهر بودن بیش از سه شبانه روز حرام است. حدیث [۲۵۶۰]. و حدیث [۲۹۶۱]. و حدیث [۲۹۶۲] از ابوهریره نقل کرده که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: لَا هَجْرَةَ بَعْدَ ثَلَاثٍ^۳. طبق دو روایتی که «بخاری» از عایشه نقل کرده است:

حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ با ابوبکر قهر کرد و شش ماه بعد از پدر بزرگوارش زنده بود و در این مدت، قهر با ابوبکر را ادامه داد، با این که طبق روایات «بخاری» و «مسلم» قهر بودن بیش از سه شبانه روز جایز نیست، لذا اهل تسنن درباره ادامه قهر حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ با ابوبکر به دست و پا افتاده و جواب قانع کننده ای ندارند.

منظور از آوردن این چند روایت از صحیح ترین کتاب های اهل تسنن این است که هر گاه به ما «شیعیان» بگویند: چرا نسبت به فلان شخص بی اعتنا هستید؟ بگوییم: کسی که فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ را دشمنان کرد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دشمنان کرده است و

۱. و این مطلب همان است که بخاری در دو روایت فوق از عایشه نقل کرده است که «فوجدت فاطمة على ابوبکر (ای غضبت علیه حتی توفیت).

۲. کتاب الأدب، ۶۲، باب الهجرة، ص ۱۰۶۰، ح ۶۰۷۳ تا ۶۰۷۷.

۳. صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة و الآداب ۸، باب تحريم الهجر فوق ثلاث....، ص ۱۰۹۶، ح ۲۵۶۰، ۲۹۶۱، ۲۹۶۲.

کسی که پاره تن پیامبر ﷺ با او قهر کرد و تا زنده بود همچنان با او قهر بود، در حقیقت پیامبر اکرم ﷺ با او قهر کرده و قهر بوده است و شخص مسلمان نمی تواند نسبت به چنین کسی خوشبین باشد و به او اعتنا کند. ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾^۱.

سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از دفن حضرت زهرا (علیه السلام)

حضرت امیر (علیه السلام) بعد از نماز و راز و نیاز سوزناک با پروردگار، و اینکه فاطمه (علیه السلام) را از تاریکی ها به نور منتقل کرده، رو به جانب مرقد مطهر پیامبر ﷺ کرد و گفت:

«الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ ابْنَتِكَ وَ زَائِرَتِكَ وَالْبَائِتَةِ فِي الثَّرَى بِبُقْعَتِكَ الْمُخْتَارِ اللَّهُ لَهَا سُرْعَةُ اللَّحَاقِ بِكَ قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ عَفَا عَنْ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ تَجَلَّدِي...»؛ «سلام و درود من بر تو ای رسول خدا و سلام بر تو از جانب دخترت و نور چشمت و زائر تازه واردت که از امشب به بعد در جوار بقعه ات آرامید و خداوند او را زودتر از همه و با سرعت به تو رسانید، یا رسول الله! صبرم در مرگ برگزیده ات کم شد، و بردباری و تحملم از رفتن سیده بانوان ضعیف و ناتوان گردید».

«قَدْ اسْتَرْجَعْتُ الْوَدِيعَةَ وَ اخَذْتُ الرَّهْيْنَةَ وَ اخْتَلِسْتُ الزَّهْرَاءُ... يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ وَ أَمَّا لَيْلِي فَمُسْهَدٌ...»؛ «یا رسول الله! اینک این ودیعه گران قدر پس داده شد و این گروگان گران بها برگردانده شد و زهرا ناگهان از نظرها پنهان و مفقود گردید... اما اندوه و حزن من سرمد و همیشگی است، و اما شب تار من همه شب تا به سحر بیداری است».

«وَ سَتُنَبِّئُكَ ابْنَتُكَ بِتَظَاوُرِ أَمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا فَاحْفَظِي السُّؤَالَ وَ اسْتَخْبِرِيهَا الْحَالَ فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُعْتَلَجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلَى بَيْتِهِ سَبِيلًا وَ سَتَقُولُ وَيَحْكُمُ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمَا...»؛ «ای رسول خدا! به همین زودی دخترت آگاهت می کند از همدستی و پشتیبانی امت بر هضم و ظلم و غصب حقوق ما،

پس از دختری سؤال کن و خبر بگیر و بخواه که او خبرهای فراوان دارد، و در سینه خویش غم و غصه و رازهای بسیاری داشته که نتوانست به کسی اظهار نماید، اکنون ای رسول خدا، به طور کامل از او پرسش نما و به زودی خبر خواهد داد که این امت بعد از تو چه ها بر سر ما آوردند و خدا برای دختری حکم خواهد کرد و او بهترین حکم کنندگان است»^۱.

نَفْسِي عَلَى زَفَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِي
لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَإِنَّمَا أَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي

بر احوالم بیارای ابرخون از آسمان امشب
که می سازم به دست خود گل اندر گل نهان امشب
مکن ای دیده منعم گرجای اشک خون گریم
که می گریم من از هجران زهرای جوان امشب
حسن نالان، حسین گریان، پریشان زینبین از غم
چه سان آرام بنمایم من این بی مادران امشب
نشینم تا سحرگاه بر سر قبرت من دلخون
چو بلبل از فراق سرکنم آه و فغان امشب
گرفتم آن که برخیزم به سوی خانه برگردم
چه گویم گرز من خواهند مادر کودکان امشب
زمین با پیکر رنجیده زهرا مدارا کن
که این پهلوشکسته بر تو باشد میهمان امشب

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۵۸، و بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۳. (روایت تلخیص شد).

متفرقات دیگر، چهل روایت

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ای مردم! دنیا سرای گذر و آخرت خانه همیشگی است، از سرای گذر، برای خانه دائمی توشه بگیرید، ... انسان وقتی از دنیا می رود، مردم می گویند از مال دنیا چه گذاشت؟ و فرشتگان گویند چه فرستاد؟» **«قَالَ النَّاسُ مَا تَرَكَ وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّم»**.^۱

۲. حضرت رضا علیه السلام فرمود: «خدا رحمت کند کسی را که امر [ولایت و امامت] ما را زنده کند، به حضرت عرض شد چگونه امر شما را زنده کند؟ فرمود: علوم ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، همانا اگر مردم زیبایی سخنان ما را بدانند به طور حتم از ما تبعیت و پیروی می کنند» [ولایت و امامت و پیشوایی ما را قبول و از ما اطاعت می کنند]؛ **«رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا فَقُلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ قَالَ يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ يُعَلِّمُهَا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا»**.^۲

۳. امام صادق علیه السلام فرمود: «قلب حرم خداست، پس در حرم خدا غیر خدا را ساکن مگردان»؛ **«الْقَلْبُ حَرَمٌ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ فِي حَرَمِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ»**.^۳

نقل شده که روزی بهلول وارد کاخ متوکل شد، متوکل به او گفت: کاخ مرا چگونه دیدی؟ بهلول گفت: «خوب کاخی است اگر دو عیب وجود نداشت، متوکل گفت: آن دو عیب چیست؟ گفت: اگر از مال حلال خرج آن کرده ای، پس تو اسراف کرده ای، و خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد، و اگر از مال حرام خرج آن کرده ای، پس تو خائنی و خدا خیانتکاران را دوست ندارد».^۴

۴. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «از رحمت خدا دور است (ملعون است)

۱. نهج البلاغه، ذیل خطبه ۲۰۰.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۷، ح ۶۹.

۳. جامع الاخبار، چاپ آل البيت، ص ۵۰۸.

۴. جامع الاخبار، چاپ آل البيت، ص ۵۰۸.

کسی که ریاست طلب باشد، از رحمت خدا دور است کسی که قصد ریاست داشته باشد، از رحمت خدا دور است کسی که درباره ریاست با خودش (در اندرونش) سخن بگوید «مَلْعُونٌ مِّن تَرَأْسِ مَلْعُونٍ مِّن هَمِّ بِهَا مَلْعُونٌ كُلُّ مَنْ حَدَّثَ بِهَا نَفْسَهُ»^۱

۵. و همان حضرت فرمود: «دانش مردم را در چهار امر یافتیم، یک: خداشناسی، دو: خودشناسی، سه: وظیفه شناسی، چهار: انحراف شناسی؛ «وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ فِي أَرْبَعٍ: أَوَّلُهَا: أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ . وَ الثَّانِيَةُ: أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ . وَ الثَّالِثَةُ: أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ . وَ الرَّابِعَةُ: أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ»^۲.

۶. پیامبر ﷺ فرمود: «چهار خصلت از گنج های بهشت است، کتمان (پنهان کردن) حاجت، کتمان صدقه، کتمان بیماری و کتمان مصیبت، (حادثه ناگوار)» «أَرْبَعَةٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ كِتْمَانُ الْحَاجَةِ وَ كِتْمَانُ الصَّدَقَةِ وَ كِتْمَانُ الْمَرَضِ وَ كِتْمَانُ الْمُصِيبَةِ»^۳

۷. پیامبر ﷺ فرمود: «ننشستند گروهی که خدا را یاد کردند مگر آنکه منادی از آسمان ندا می دهد، برخیزید که خدا لغزش های شما را به حسنات تبدیل کرد و شما را مورد مغفرت قرار داد»؛ «مَا جَلَسَ قَوْمٌ يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا نَادَى بِهِمْ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ قَوْمُوا فَقَدْ بَدَّلَ اللَّهُ سَيِّئَاتِكُمْ حَسَنَاتٍ وَ غَفَرَ لَكُمْ جَمِيعاً»^۴.

صفات مؤمن برخلاف کافر است

۸. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مؤمن آسان گیر، نرم خو، باگذشت، بلند نظر و

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۲۸.

۲. بحار الأنوار (الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار ﷺ) : ۷۵ / ۳۲۸ ، للعلامة الشيخ محمد باقر المجلسي ، طبعة مؤسسة الوفاء ، بيروت / لبنان ، سنة : ۱۴۱۴ هجریة .

۳. أمالی مفید، مجلس اول، ح ۴.

۴. تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۲۴۸.

خوش خلق است، ولی کافر سختگیر، درشت خو، سنگدل، بداخلاق و زورگوست
 «الْمُؤْمِنُ هَيِّنٌ لِّئِنْ سَمَحَ لَهُ خُلُقٌ حَسَنٌ وَ الْكَافِرُ فَظٌّ غَلِيظٌ لَهُ خُلُقٌ سَيِّئٌ وَ فِيهِ
 جَبَرِيَّةٌ»^۱.

با وجود اعلم، نصب غیر اعلم خیانت است

۹. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: «کسی که فردی از مسلمانان را به منصبی بگمارد در حالی که می داند کسی دیگر از او اعلم و داناتر به قرآن و سنت در بین مسلمانان وجود دارد، همانا به خدا و پیامبر و همه مسلمانان خیانت کرده است»؛ «مَنِ اسْتَعْمَلَ عَامِلًا وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّ فِيهِمْ أَوْلَىٰ بِذَلِكَ مِنْهُ وَ أَعْلَمَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ»^۲

سخن چین بدبخت هیزم کش است

۱۰. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «بهشت برفتنه گران و سخن چین هایی که کارشان سخن چینی است حرام گردیده است»؛ «الْجَنَّةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الْفَتَّانِينَ الْمَشَائِينَ بِالنَّمِيمَةِ»^۳
 مؤلف: سخن چینی، حرف های افراد را به اینجا و آنجا بردن و فتنه انگیزی و بدبینی نسبت به یکدیگر ایجاد کردن است.

خداوند سبحان به پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرموده که: «به سخن کسانی که زیاد قسم می خورند و بسیار عیب جویی و سخن چینی می کنند، گوش نکن»؛ «وَلَا تُطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ»^۴.

۱۱. و از امام صادق علیه السلام است که پیامبر صلی الله علیه و آله [به اصحاب] فرمود: «آیا شما را به

۱. وسائل الشیعه، چاپ آل البيت، ج ۱۲، باب ۱۰۶، من ابواب احکام العشرة، ص ۱۵۹، ح ۴.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۴۲، باب ۱۹ من ابواب جهاد العدو، ح ۲.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۶۹، ح ۲.

۴. سوره قلم، آیه ۱۰-۱۱.

بدترین افراد آگاه کنم؟ گفتند بلی یا رسول الله، فرمود: «آنان که به سخن چینی روند، و میان دوستان جدایی افکنند و برای مردم پاک دامن، عیب جویی و عیب تراشی کنند»؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَلَا أُنبِّئُكُمْ بِشِرَارِكُمْ؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: الْمَشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ، الْمُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْأَحْبَةِ، الْبَاغُونَ لِلْبِرَاءِ الْمَعَايِبُ»^۱.

میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است

وصیّ خود باشیم

۱۲. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «يَا ابْنَ آدَمَ كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ فِي مَالِكَ وَاعْمَلْ فِيهِ مَا تُؤْتِرَانِ يُعْمَلُ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ»^۲؛ «ای فرزند آدم! خودت وصیّ خود در مال خویش باش و آن گونه در اموال خود عمل کن که دوست داری پس از مرگت عمل کنند».

برگ عیشی به گور خویش فرست	کس نیارد ز پس تو پیش فرست
عاقل امروز کند درد دل خویش دوا	که پس از مرگ میسر نشود درمانش
غم خویش در زندگی خور که خویش	به مرده نپردازد از حرص خویش
به غم خواری چون سرانگشت تو	نخارد کسی در جهان پشت تو

در خوش گفتاری پنج فایده است

۱۳. امام سجاد (علیه السلام) فرمود: خوش گفتاری ثروت را زیاد می کند، روزی را رشد می دهد، عمر را طولانی می کند، فرد را نزد اهلش محبوب می کند و او را بهشتی می نماید؛ «الْقَوْلُ الْحَسَنُ يُثْرِي الْمَالَ وَ يُنْمِي الرِّزْقَ وَ يُنْسِي فِي الْأَجَلِ وَ يُحِبُّ إِلَى الْأَهْلِ وَ يُدْخِلُ الْجَنَّةَ»^۳.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۶۹.

۲. نهج البلاغه، ترجمه انصاریان، حکمت ۲۵۴.

۳. خصال شیخ صدوق (علیه السلام)، باب پنج گانه، حدیث ۱۰۰.

از خوش سخنی لب کسی ریش نشد با خوش سخنان کسی بداندیش نشد
چیزی است کلام خوش که گوینده آن هرچند کرم نمود درویش نشد
۱۴. و امام صادق علیه السلام فرمود: «در مؤمن شش صفت وجود ندارد، مؤمن سختگیر نیست، بی خیر نیست، لجباز نیست، دروغگو، حسود و ستمگر نیست» «سِتَّةٌ لَا تَكُونُ فِي الْمُؤْمِنِ الْعُسْرُ وَ التَّكَدُّ وَ اللَّجَاجَةُ وَ الْكَذِبُ وَ الْحَسَدُ وَ الْبَغْيُ»^۱.

با چه کسی همنشین باشیم

۱۵. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «حواریون حضرت عیسی علیه السلام از او پرسیدند با چه کسی همنشین باشیم؟ فرمود: با کسی که دیدنش شما را به یاد خدا بیندازد و سخنش بر علم شما بیفزاید، و کردارش شما را به آخرت تشویق کند»؛ «قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى: يَا رُوحَ اللَّهِ، مَنْ نُجَالِسُ؟ قَالَ: مَنْ تَذَكَّرَكُمْ اللَّهُ رُؤْيَاهُ، وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ، وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ»^۲.

هم نشین تواز توبه باید تا تورا عقل و دین بیفزاید

با رفتار خوب دشمن را دوست صمیمی کنید

۱۶. خداوند سبحان فرموده است: «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»^۳؛ «هرگز خوبی با بدی یکسان نیست، [ای پیامبر] همیشه بدی را به بهترین عمل پاسخ بده، تا آن کس که با تو دشمن است، دوست صمیمی تو گردد».

۱. خصال شیخ صدوق رحمته الله علیه، باب شش گانه، حدیث ۱۵.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۹.

۳. سوره فصلت، آیه ۳۴.

عاقبتِ عاشق دروغگو

شیخ بهائی رحمته الله علیه در کشکولش نقل کرده که مردی در حال مردن بود، به او گفتند: بگو: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ». او به جای شهادتین این شعر را خواند:

يَا رَبُّ قَائِلَةٍ يَوْمًا وَقَدْ تَعَبْتُ أَيْنَ الطَّرِيقِ إِلَى حَمَامٍ مُنْجَابٍ

«چه شد آن زنی که خسته شده بود، و پرسید راه حمام منجاب کجاست». و سبب اینکه این شعر را به جای شهادتین می خواند، آن بود که روزی زن پاکدامن خوش صورتی می خواست برود به حمام معروف به حمام «منجاب» و راه را گم کرده و خسته شده بود، مردی را بر در منزی دید، از او پرسید حمام منجاب کجاست؟ مرد به منزل خود اشاره کرد و گفت: حمام این است، زن وارد منزل او شد، مرد فوراً وارد منزل شد و در را بر روی زن بست و خواست با او زنا کند، زن که خود را گرفتار دید، برای نجات خود اظهار داشت، من هم مایلیم، ولی فعلاً بدنم کثیف و بدبو است، علاوه گرسنه هم هستم، تو برو هرچه زودتر مقداری عطر و غذا تهیه کن، تا خودم را خوش بو کنم و غذایی بخورم، بعد من در اختیار تو خواهم بود، مرد باور کرد و از خانه خارج شد، زن از فرصت استفاده نمود و بلافاصله از خانه خارج و خود را نجات داد، مرد وقتی برگشت زن را ندید و دائماً در فکر آن زن بود و جز حسرت و ناراحتی و ناکامی چیزی عایدش نشد و تا لحظه آخر عمر همچنان در فکر آن زن بود و سرانجام به جای کلمه شهادتین آن شعر را خواند و (خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) شد، و این است عاقبت دروغگویی و قصد گناه.

کمال ایمان به سه خصلت است

۱۷. از حضرت رضا علیه السلام نقل است که فرمود: «مؤمن نیست مگر کسی که دارای سه خصلت باشد، سنتی از پروردگار و سنتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سنتی از امام و ولی

خود، سنتی که باید از پروردگارش داشته باشد، رازداری و پنهان کردن اسرار خود می باشد، خداوند فرموده است: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ﴾.^۱ سنتی که باید از پیامبرش داشته باشد، مدارا کردن با مردم است، خداوند به پیامبرش دستور داده که با مردم مدارا کند، ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ﴾.^۲ و سنتی که باید از ولی و امامش دارا باشد، صبر کردن در سختی ها و ناملازمات است.^۳ خداوند سبوحان فرموده است: ﴿وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ﴾.^۴ مؤلف: مدارا به معنای رفتار از روی مهربانی و برخورد دوستانه با دیگران است. از پیامبر ﷺ نقل است که فرمود: «مدارا کردن با مردم به منزله صدقه دادن است»؛ «مُدَارَاةُ النَّاسِ صَدَقَةٌ».^۵

بنابراین، صدقه تنها کمک مالی نیست، گشاده رویی و رفتار دوستانه با مردم هم نوعی صدقه است، و گاهی ارزشش بیش از کمک مالی است.

۱۸. از امام جعفر صادق علیه السلام است که فرمود: «أَوَّلُ تَحْفَةِ الْغَنِيِّ فِي الْقَبْرِ أَنْ تُعْفَرَ لِمَنْ تَبَعَ جَنَازَتَهُ».^۶ داده می شود این است که گناهان کسانی که او را تشییع کرده اند بخشیده می شود؛ «أَوَّلُ مَا يُتَحَفُّ بِهِ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ أَنْ يُعْفَرَ لِمَنْ تَبَعَ جَنَازَتَهُ».^۶

پاسخ بدزبان سکوت است

۱۹. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شنید که مردی به قنبر دشنام داد، قنبر خواست دشنام او را پاسخ دهد، حضرت او را صدا زد و فرمود: «مَهْلًا يَا قَنْبَرُ»؛ ای قنبر آرام

۱. سوره جن، آیه ۲۶ - ۲۷.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۹۹.

۳. سوره بقره، آیه ۱۷۷.

۴. کافی، ج ۲، ص ۲۴۱، ح ۳۹؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۵۶.

۵. نهج الفصاحه، ص ۶۶، ح ۲۷۳۶.

۶. من لا يحضره الفقيه، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۹۲؛ کافی، ج ۳، ص ۱۷۳، ح ۳.

باش، بگذار این شخص دشنام‌دهنده خوار شود، همانا با سکوت خود، خشنود می‌کنی خداوند رحمان را و به خشم می‌آوری شیطان را، و ناراحت می‌کنی دشمن خود را، قسم به آن خدایی که دانه را شکافت و انسان‌ها را آفرید، مؤمن خشنود نمی‌کند خدا را به چیزی مثل حلم و خشمناک نمی‌کند شیطان را به چیزی مثل سکوت، و احمق را چیزی مثل پاسخ ندادن شکنجه نمی‌کند؛ «سَمِعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ رَجُلًا يَسْتَمُّ قَبْرًا وَقَدْ رَامَ قَبْرًا أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِ فَنَادَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ تَرْضَى الرَّحْمَنَ وَتُسَخِطُ الشَّيْطَانَ وَتُعَاقِبُ عَدُوَّكَ فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَرْضَى الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ بِمِثْلِ الْحِلْمِ وَلَا أَسَخَطَ الشَّيْطَانَ بِمِثْلِ الصَّمْتِ وَلَا عُوقِبَ الْأَحْمَقُ بِمِثْلِ السُّكُوتِ عَنْهُ»^۱.

تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر
بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر

مؤلف: و خداوند متعال فرموده است: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾^۲. «بندگان خالص خدای رحمان، آنها هستند که با آرامش و بدون تکبر، بر زمین راه می‌روند و هرگاه جاهلان [بندگان خالص شیطان] آنها را [با سخنان زشت] مخاطب سازند آنان [به جای پاسخ و زشت‌گویی] سخنان مسالمت‌آمیز می‌گویند و می‌گذرند».

۲۰. و پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «چهار چیز در هر کس باشد و از سرتا پا آلوده به خطا و گناه باشد خداوند سبحان خطاها و گناهانش را مبدل به حسنات می‌کند: ۱. صداقت و راستی؛ ۲. شرم و حیا؛ ۳. خوش اخلاقی؛ ۴. شکر». «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَكَانَ مِنْ قُرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ ذُنُوبًا بَدَّلَهَا اللَّهُ حَسَنَاتٍ الصِّدْقُ وَالْحَيَاءُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالشُّكْرُ»^۳.

مؤلف: شکر حقیقی، شکر عملی است به اینکه هر نعمتی را در جایی که خدا اجازه

۱. سفینه البحار، ج ۲، فی الحلم، ص ۳۲۳.

۲. سوره فرقان، آیه ۶۳.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۷؛ سفینه البحار، ج ۴، ص ۴۷۷.

داده و راضی است مصرف کند.

توصیه پیامبر اکرم ﷺ به زنان با ایمان

۲۱. از رسول خدا ﷺ است که فرمود: «النِّسَاءُ عَيٍّ وَ عَوْرَةٌ فَاسْتُرُوا أَلْعَيَّ بِالسَّكُوتِ وَالْعَوْرَةَ بِالْبَيُوتِ»^۱. «زنان، ناآگاه و ناتوانند و در امنیت نمی باشند، پس ناآگاهی و ناتوانی آنها را با سکوت و ناامنی آنها را با درخانه ماندن بپوشانید و حفظ کنید».

مؤلف: عی، از ماده (عَی) به معنای نادانی آمده است. «إِنَّ دَوَاءَ أَلْعَيِّ السُّؤَالُ»^۲ و به به معنای ناتوانی و خستگی نیز آمده است. «وَلَمْ يَعِيَ بِخَلْقِهِنَّ»^۳.

عَوْرَة: از ماده (عار) در موردی گفته می شود که چیزی ناامن و آسیب پذیر و در معرض دستبرد و دزدی بیگانگان قرار می گیرد. مثلاً افرادی که می خواستند در جنگ با کفار، همراه پیامبر ﷺ به جبهه نروند، بهانه و عذر می آوردند و می گفتند: «إِنَّ بَيْوتَنَا عَوْرَةٌ»^۴. «خانه های ما (عوره) است»، یعنی بدون حفاظ، و درودیوار درستی ندارند و از دستبرد دزدان در امان نیستند».

همچنین (عوره) به اسرار و عیوب و به چیزی گفته می شود که ظاهر ساختن آن موجب عار، و سرزنش و ناپسند است و انسان با غیرت، دوست ندارد آشکار و در معرض دید دیگران قرار بگیرد، مثلاً مردم پاکستان به زن «عوره» می گویند.

از پیامبر اکرم ﷺ است که فرمود: «مَنْ تَبَعَ عَوْرَةَ أَخِيهِ تَبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَمَنْ تَبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ وَلَوْ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ»^۵. «کسی که از عورت [یعنی از سر و عیب] برادر ایمانی اش، تجسس کند، خدا سر و عیب او را تجسس می کند و هر کس را که خدا از

۱. وسائل الشیعه، باب ۲۴، ابواب مقدمات النکاح، ح ۴، و باب ۱۳۱، ح ۱.

۲. اصول کافی، ج ۱، باب سؤال العالم، ح ۱.

۳. سوره احقاف، آیه ۳۳.

۴. سوره احزاب، آیه ۱۳.

سرش تجسس کرد، رسوایش کند هرچند در داخل خانه اش باشد.^۱
و روشن است که این ویژگی ها و صفات در آفرینش زن نهفته است و وی ذاتاً خالی از این خصوصیات نیست، یعنی از پیام افراد فاسد، آگاهی لازم را ندارد، و فریب می خورد و در بیرون خانه و هنگام رفت و آمد در جامعه، امنیت لازم را ندارد، از چشم چرانی خائنان و افراد فاسد در امان نیست از فریب فریبکاران و دزدان نوامیس در امان نیست. لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توصیه فرموده است که به خاطر حفظ آنها و به منظور جلوگیری از ناتوانی و فریب خوردن آنها، سکوت اختیار کنند و پاسخ ندهند و به وسیله خانه، ایشان را بپوشانند و محافظت نمایند.

و به همین جهات خداوند سبحان خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: ﴿وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ...﴾.^۲ [ای پیامبر] به زنان مؤمن بگو چشم های خود را (از نگاه هوس آلود) فرو بندند و دامن عفت خویش را حفظ کنند و زینت خود را ظاهر نسازند و روسری های خویش را بر سینه خود ببندازند (تا گردن و سینه نیز پوشیده شود).
این آیه مبارکه زن با ایمان را توصیه کرده است که زینت خود را بپوشاند، و معلوم است که موی سر از مصادیق بارز زینت است (که اگر نداشته باشند مصنوعی آن را تهیه می کنند) و (خُمُر جمع خمار) روسری بزرگ است که با آن تمام موی سر و گردن و سینه پوشیده می شود.

و در آیه دیگر به پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّلزَّوْجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾.^۳ [ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو پوشش خود را بر

۱. الحدائق الناضرة، ج ۱۸، ص ۱۴۷، و كشف الریبة، ص ۶.

۲. سورة نور، آیه ۳۱.

خویش نزدیک کنند (يُذْنِبْنَ عَلَيْهِنَّ) این کار برای این است که شناخته شوند (که زنان با ایمان و با تقوا هستند) و مورد آزار قرار نگیرند.^۱

این آیه مبارکه به زنان مؤمن دستور می دهد که با پوشش کامل - حجاب و پوششی که مهیج و زننده نباشد - خود را از نامحرم بپوشند، و هرگونه بهانه را از دست چشم چران های هوس باز و مفسدان فریبکار بگیرند.

این آیه به زنان مؤمن می گوید با پوشش سراسری رفت و آمد کنند، و حجاب خود را به بدن و اندام خویش نزدیک نمایند (يُذْنِبْنَ عَلَيْهِنَّ) و بر خود بیچند، نه اینکه آن را آزاد بگذارند به طوری که گاه و بیگاه کنار رود و چه بسا حجم بدنشان آشکار و دیده شود و موجب تهییج نامحرمان گردد.

این آیه به بانوان محترمه ای که از خدا و پیامبر ﷺ حرف شنوی دارند می گوید، با پوشش کامل رفت و آمد کنند تا خود را از زنان بد حجاب و بی اعتنای به قرآن، جدا سازند و در جامعه با حجابی رفت و آمد کنند که تهییج کننده و فریبنده و چشم گیر نباشد:

همچنین خداوند سبحان، از اوقاتی که انسان لباس معمولی خود را بیرون می آورد، و پوشش کامل ندارد، و وقت استراحت و خلوت او است، تعبیر به «عوره» کرده است. ﴿ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ﴾^۲ و به همه مؤمنان دستور داده است در آن اوقات که پوشش کامل ندارید، حتی کودکان تا هم که هنوز به حد بلوغ نرسیده اند، باید هنگام ورود، از شما اجازه بگیرند و سرزده وارد نشوند، زیرا عار و ننگ است که حتی فرزند نابالغ، پدر و مادر خود را با پوشش نامتناسب و غیر کامل ببیند، و معلوم است که این دستور نیست مگر به منظور حفظ عفت عمومی و جلوگیری از هرگونه فساد و آلودگی جنسی.

ناگفته نماند که خداوند متعال به پیامبر اکرم ﷺ دستور داده است که: «به مؤمنان

۱. سوره احزاب، آیه ۵۹.

۲. سوره نور، آیه ۵۸.

نیز بگو چشم‌های خود را (از نگاه به زنان نامحرم) فروگیرند و دامن خویش را حفظ کنند؛ ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يُغْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ...﴾.^۱

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: «به نامحرم نگاه کردن تیری است از تیرهای زهرآلود شیطان (که همه بدن را مسموم و آلوده می‌کند)». «الْأَنْظَرَةُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُومٌ».^۲

هرآنچه دیده بیند دل کند یاد

زدست دیده دل هردو فریاد

زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

بسازم خنجری نیشش ز فولاد

و همان حضرت فرمودند: «مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَهُوَ يُصِيبُ حَظًّا مِنَ الزِّنَا، فَرِنَا الْعَيْنَيْنِ الْأَنْظَرُ، وَزِنَا اللَّفْمِ الْقَبْلَةُ، وَزِنَا الْأَيْدِيَنِ اللَّفْمُ، صَدَقَ الْفَرْجُ ذَلِكَ أَوْ كَذَبَ». «هیچ عضوی از بدن، و هیچ فردی از افراد - اعم از پیرو جوان - نیست جز اینکه حظی از زنا را می‌برد، پس زنا چشم‌مان نگاه کردن است و زنا لب و دهان بوسیدن است و زنا دست‌ها، دست زدن و لمس کردن است، خواه شهوت تهییج شود یا نشود».^۳

و همان حضرت فرمودند: «مَنْ صَافَحَ امْرَأَةً تَحَرَّمَ عَلَيْهِ فَقَدْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ». «کسی که با زن نامحرم دست بدهد به طور حتم به غضب خداوند عزوجل مبتلا و گرفتار شده است».^۴

گواه آنچه نقل و ذکر شد روایاتی است که کیفیت بیعت گرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله از زنان را بیان کرده‌اند، مثل این روایت: «فَإِنَّهُ دَعَا بِإِنَاءٍ فَمَلَأَهُ ثُمَّ غَمَسَ يَدَهُ فِي الْأِنَاءِ ثُمَّ أَخْرَجَهَا ثُمَّ أَمَرَهُنَّ أَنْ يَدْخُلْنَ أَيْدِيَهُنَّ فَيَغْمِسْنَ فِيهِ». «همانا حضرت رسول صلی الله علیه و آله هنگام بیعت گرفتن از زنان دستور دادند ظرفی پر از آب آوردند و آن حضرت دست مبارک را در آب آن ظرف فروبردند، و

۱. سوره نور، آیه ۳۰.

۲. وسائل، باب ۱۰۴، ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۳. همان، ح ۲.

۴. همان، باب ۱۰۵، ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

بعد از آنکه دست خود را خارج ساختند به زن‌ها فرمودند: دستشان را داخل آب کنند، پس زن‌ها دست خود را در آب فروبردند و به این طریق از آنان بیعت گرفتند.^۱

معنا و مصادیق زینت

زینت چیزی و صفتی است که به انسان ارزش و شخصیت می‌دهد و سبب عزت و سربلندی و آبروی اومی شود و موجب توجه و افتخار می‌گردد.

خداوند سبحان چیزهایی را زینت به حساب آورده است. ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ (سوره کهف / ۴۶)؛ «مال و فرزندان زینت دنیا هستند».

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ﴾ (سوره حدید / ۲۰)؛ «بدانید زندگی دنیا بازی و سرگرمی و زینت است».

﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ﴾ (سوره قصص / ۷۹) «[قارون] با زینت و آرایش بر قومش ظاهر شد». و غیر اینها از آیات بسیاری که در آنها کلمه «زینت» آمده است.

و در روایات است که: «العلم زينة»، «الحلم زينة»، «فقر معه الصبر زينة»، و فرمودند: «كونوا لنا زينا»، و گفته شده «حضرت زینب علیها السلام زین الأب» است.

اکنون که معنای زینت و برخی از مصادیق آن معلوم گردید، روشن می‌شود که: «همه چیز زن زینت و ارزش است.» زیرا واضح است که زن - به ویژه زن جوان - در اصل آفرینش به طور یکپارچه و از سر تا قدمش زینت و فوق طلا و جواهر است، تمام وجودش مورد رغبت، محبت و علاقه است. موی سر، گردن، سینه، برجستگی‌های بدن، بشره، اندام و چهره و صحبت کردنش ارزش و زینت و مورد رغبت و علاقه است.

بر این اساس قرآن مجید فرموده است زن با ایمان، خود را از نامحرم بپوشاند، حتی در حال احرام که نباید صورتش را بپوشاند، اما اگر با نامحرم مواجه شد،

۱. وسائل الشیعه، باب ۱۱۵، ابواب مقدمات نکاح، ح ۲ تا ۵.

فرموده‌اند چادر و روسری خود را بر صورتش آویزان کند و چهره‌اش را از نامحرم بپوشاند. و این نیست جز این که صورت او زینت است و جلب توجه می‌کند که گفته‌اند: «جَمَالُ الْمَرْأَةِ وَ كَمَالُهَا فِي وَجْهِهَا إِنْ قُبِلَ قُبِلَ مَا سِوَاهَا وَإِنْ رُدَّ رُدَّ مَا سِوَاهَا».

خلاصه: زن با ایمان باید موی سر - حتی موی مصنوعی که زینت محسوب می‌شود - صورت، گردن، سینه، و برجستگی‌های بدن خود را از نامحرم بپوشاند، زیرا اینها همه زینت و ارزش او است. ﴿لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ﴾.

و از اینجا معلوم شد که پوشیدن لباس تنگ - که برجستگی‌های بدن را نشان می‌دهد و مهیج و فریبنده است - نیز جایز نمی‌باشد، حتی قرآن می‌گوید: اگر در پای زن خلخال و زیور آلات است، پایش را در برابر نامحرم به زمین نزند. ﴿وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ﴾ (سوره نور / ۳۱).

و همچنین در قرآن است که زن با مرد نامحرم طوری صحبت نکند که کیفیت حرف زدنش مهیج باشد. ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ (سوره احزاب / ۳۲)

و در هر حال از آنچه قبلاً گفته شد، اندام و قد و بالای زن حتی با پوشش کامل هم زینت و ارزش و موجب جلب توجه است، ولی چون این مقدار، خود به خود ظاهراست استثنا شده «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» و چون ظاهر شدنش اختیاری نیست، برای زن تکلیف آور نیست، هر چند بر مرد نامحرم جایز نیست با دید شهوت‌انگیز به آن نگاه کند. ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ (سوره اسرا / ۳۶).

و از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که فرمودند: «مَنْ تَأَمَّلَ خَلْفَ امْرَأَةٍ حَتَّى يَبَيِّنَ لَهُ حَجَمَ عِظَامِهَا مِنْ وَرَاءِ ثِيَابِهَا وَ هُوَ صَائِمٌ فَقَدْ أَفْطَرَ»؛ «کسی که پشت سرزنی نگاه کند تا اینکه برجستگی‌های بدن زن، از زیر لباسش برای او آشکار شود، پس به تحقیق آن مرد، اگر روزه‌دار باشد، روزه‌اش را افطار کرده است». [روزه‌اش بی‌ارزش می‌شود] (سفینه البحار، ج ۵، ص ۲۱۹) و در وسائل الشیعه، ابواب مقدمات نکاح، باب ۱۰۸، چهار روایت آمده است که حضرت از نگاه به پشت سرزنان نامحرم به شدت مذمت کرده‌اند.

براین اساس، زن زینت و ارزش و فوق طلا و جواهر است، و لازم است در حفظ

خود بکوشد هر چند با نشستن در خانه باشد. (فَاسْتُرُوهُنَّ بِالْبُيُوتِ).

بلی زن سالمند که مورد رغبت نیست و از زینت بودن و فریبندگی خارج شده و امید شوهر کردن ندارد، چنانچه بدون پوشش کامل ظاهر شود، مانعی ندارد. ﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ﴾ (سوره نور / ۶۰).

البته این هم به شرط اینکه در برابر نامحرم زینت و خودآرایی نکند ﴿غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ﴾ و در عین حال خداوند فرموده است: همین زن هم اگر عفت ورزد و خود را به طور کامل بپوشد برای او بهتر است ﴿وَأَنْ يَسْتَغْفِنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ﴾.^۲

احسان به پدر و مادر و فواید آن

۲۲. از پیامبر اکرم ﷺ است که فرمودند: «هر که دوست دارد عمرش زیاد شود و روزیش فراوان گردد، به پدر و مادر خود خدمت کند و خدمت به آنها اطاعت از خداوند متعال است». «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُمَدَّ لَهُ فِي عُمُرِهِ وَيُسَيِّطَ فِي رِزْقِهِ فَلْيَصِلْ أَبَوَيْهِ فَإِنَّ صَلَاتَهُمَا طَاعَةُ اللَّهِ».^۳

۲۳. و امام سجاد علیه السلام فرمود: «شخصی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: یا رسول الله! هیچ کار زشتی نمانده که انجام نداده باشم، آیا برای من توبه ای هست؟! پیامبر ﷺ فرمود: آیا پدر و مادرت زنده اند؟ عرض کرد پدرم زنده است، حضرت فرمود: برو به او نیکی کن، وقتی آن شخص رفت، پیامبر فرمود: ای کاش مادرش زنده بود؛ «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا مِنْ عَمَلٍ قَبِيحٍ إِلَّا قَدْ عَمِلْتُهُ فَهَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَهَلْ مِنْ وَلَدَيْكَ أَحَدٌ حَيٌّ قَالَ أَبِي قَالَ فَادْهَبْ فَبَرَّهُ قَالَ فَلَمَّا وَلَّى

۱. «تبرج»: اظهار المرأة زینتها و محاسنها للرجال.

۲. آنچه بیان شد خلاصه ای است در پاسخ مقاله یک نفر روحانی نما، که مدعی شده و نوشته است، دلیل

معتبری بروجوب ستر رأس زن وجود ندارد.

۳. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۵، ذیل حدیث ۹۹.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَوْ كَانَتْ أُمَّهُ^۱.

می خواهی عاقبت بخیر شوی؟

۲۴. امام جعفر صادق علیه السلام به شخصی نوشت: «اگر می خواهی عاقبت بخیر شوی حق خدا را عظیم شمار، نعمت های او را در گناه و نافرمانی او مصرف نکن و به حلم او مغرور مشو...»؛ «إِنْ أَرَدْتَ أَنْ يُخْتَمَ بِخَيْرٍ عَمَلُكَ حَتَّى تُقْبِضَ وَ أَنْتَ فِي أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ فَعَظِّمْ لِلَّهِ حَقَّهُ أَنْ تَبْدُلَ نِعْمَاءَهُ فِي مَعَاصِيهِ وَأَنْ تَغْتَرَّ بِحِلْمِهِ عَنْكَ...»^۲.

سه خانه در بهشت به ازای سه خصلت

۲۵. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من ضمانت می کنم خانه ای در اطراف بهشت و خانه ای در وسط بهشت و خانه ای بالای بهشت، برای کسی که جدال، لجاجت و نزاع را رها کند، هرچند حق با او باشد، و دروغ را رها کند، هرچند شوخی باشد و اخلاقش نیکو باشد». «أَنَا زَعِيمٌ بَيْتٍ فِي رَبْضِ الْجَنَّةِ وَ بَيْتٍ فِي وَسْطِ الْجَنَّةِ وَ بَيْتٍ فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كَانَ مُحِقًّا وَ لِمَنْ تَرَكَ الْكُذْبَ وَ إِنْ كَانَ هَازِلًا وَ لِمَنْ حَسَنَ خُلُقُهُ»^۳.

اگر اعتقاد نداریم اخلاق داشته باشیم

۲۶. امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به عموم انسان ها فرمودند: «اگر امیدی به بهشت و ترسی از جهنم نداریم، و ثواب و عقاب را باور نمی کنیم، در عین حال سزاوار است [برای دنیا هم که شده] اخلاق پسندیده و راه و رسم بزرگواری را طلب نماییم، زیرا، اخلاق نیک، از راه های رستگاری و کامیابی است، اخلاق

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۲، ح ۸۸؛ سفینه البحار، ج ۸، ص ۵۸۹.

۲. سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۵۵؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۵۱.

۳. خصال صدوق، باب سه گانه، حدیث ۱۶۹.

شایسته، راه رسیدن به حاجات، و وسیله پیروزی است». «لو كُنَّا لَا نَرْجُوا جَنَّةَ وَلَا نَخْشَى نَاراً وَلَا ثَوَاباً وَلَا عِقَاباً لَكَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَطَالِبَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّهَا مِمَّا تَدُلُّ عَلَى سَبِيلِ النِّجَاحِ»^۱.

سعی در برآوردن حاجت بیمار

۲۷. امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «هرکس کوشش کند در برآوردن حاجت شخص بیمار، چه موفق شود و حاجت او را برآورد، یا موفق نشود، از گناه پاک می شود، مانند روزی که از مادر متولد شده، و چنانچه بیمار از وابستگان او باشد اجرش بزرگتر است». «مَنْ سَعَى لِمَرِيضٍ فِي حَاجَةٍ، قَضَاهَا أَوْ لَمْ يَقْضِهَا، خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ، فَإِنْ كَانَ الْمَرِيضُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كَانَ أَجْرُهُ أَكْثَرَ»^۲.

دین به چهار گروه برپا و استوار است

۲۸. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «دین به چهار گروه برپا و استوار است، به عالم ناطق که علم خود را به کار گیرد (به مردم بگوید و خود هم عمل کند) و به ثروتمندی که به متدینین کمک و بخشش کند و بخل نرزد، و به فقیری که آخرت خود را به دنیا نفروشد، و به جاهلی که از یادگرفتن تکبر نکند، پس هرگاه عالم، علم و دانشش را بازگو نکند و به آن عمل ننماید و ثروتمند بخشش نکند و بخل بورزد و فقیر آخرت خود را به دنیا بفروشد، و جاهل از یادگیری تکبر کند و به مجالس علم و موعظه حاضر نشود، دنیا رو به دگرگونی گذارد و در این حالت، فراوانی مساجد و رفت و آمدها، شما را فریب ندهد، عرض کردند: زندگی در آن زمان چگونه است؟ فرمود: در ظاهر با مردم رفت و آمد و در باطن با آنها مخالفت

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۹۳، باب ۶، ح ۲۱.

۲. بحار، ج ۸۱، ص ۲۱۷.

کنید و هر کس گروه عمل خود می باشد و در این حال از خدای متعال انتظار فرج داشته باشید». «قَوْمُ الدِّينِ بِأَرْبَعَةٍ بَعَالِمٍ نَاطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لَهُ وَ بَغْنِيٍّ لَا يَبْخُلُ بِفَضْلِهِ عَلَى أَهْلِ دِينِ اللَّهِ وَ بِفَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ وَ بِجَاهِلٍ لَا يَتَكَبَّرُ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ فَإِذَا كَتَمَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ وَ بَخِلَ الْغَنِيُّ بِمَالِهِ وَ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ وَ اسْتَكْبَرَ الْجَاهِلُ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ رَجَعَتِ الدُّنْيَا إِلَى وَرَائِهَا الْفَقْرُ فَلَا تَغُرَّنَّكُمْ كَثْرَةُ الْمَسَاجِدِ وَ أَجْسَادُ قَوْمٍ مُخْتَلِفَةٍ قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ الْعَيْشُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فَقَالَ خَالِطُوهُمْ بِالْبَرَانِيَّةِ يَعْنِي فِي الظَّاهِرِ وَ خَالِفُوهُمْ فِي الْبَاطِنِ لِلْمَرْءِ مَا اكْتَسَبَ وَ هُوَ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَ انْتَظَرُوا مَعَ ذَلِكَ الْفَرَجَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^۱

خرما نتوان خورد ازین خار که کشتیم	دیبا نتوان بافت ازین پشم که رشتیم
بر لوح معاصی خط عذری نکشیدیم	پهلوی کبائر حسناتی ننوشتیم
ما کشته نسیم و بس آوخ که برآید	از ما به قیامت که چرا نفس نکشتیم
پیری و جوانی چو شب و روز گذشتند	ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم
شاید که عنایت بشود ورنه مپندار	با این عمل دوزخیان اهل بهشتیم

راهنمای کمالات بر درهای بهشت

۲۹. از پیامبر ﷺ نقل است که فرمود: «آنگاه که به معراج رفتیم، جبرئیل به امر خدا، بهشت و نعمت های آن را، و جهنم و عذاب های آن را به من نشان داد، بهشت هشت در دارد، و بر هر دری چهار کلمه نوشته است که هر کلمه آن برای کسی که بداند و عمل کند بهتراست از دنیا و آنچه در آن است، و جهنم هفت در دارد، بر هر دری سه کلمه است، هر کلمه برای کسی که بداند و عمل کند بهتراست از دنیا و آنچه در آن است.

جبرئیل گفت: ای محمد! آنچه بر درهای بهشت است بخوان، پس من نوشته ها

۱. خصال شیخ صدوق، باب چهارگانه، حدیث ۵؛ تحف العقول، سخنان آن حضرت، شماره ۱۴۳.

را خواندم، بر در اول نوشته بود: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ، برای هر چیزی راه و چاره‌ای است و چاره و راه زندگی راحت و آرام، در دنیا چهار چیز است: ۱. قناعت، ۲. ترک کینه‌ورزی و دشمنی با مردم، ۳. ترک حسد، ۴. رفاقت و همنشینی با انسان‌های خوب.

بر در دوم بهشت نوشته: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ، برای هر چیزی راه و چاره‌ای است، و راه شاد بودن در آخرت، چهار چیز است: ۱. دست محبت بر سر یتیم کشیدن، ۲. به بیوه‌زنان بی‌سرپرست رسیدگی و کمک کردن، ۳. در برآوردن نیازهای مسلمانان تلاش کردن، ۴. از فقرا و مساکین دلجویی و رفع گرفتاری نمودن. بر در سوم نوشته: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ، برای هر چیزی، چاره‌ای هست، و چاره صحت و سلامتی در دنیا، چهار چیز است: ۱. کم خوردن، ۲. کم حرف زدن، ۳. کم خوابیدن، ۴. کم شهوت رانی کردن.

بر در چهارم نوشته: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ، هر کس به خدا و قیامت معتقد است: ۱. باید به پدر و مادرش نیکی کند، ۲. هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید سخن خیر بگوید و الا ساکت باشد، ۳. هر کس خدا و قیامت را قبول دارد باید همسایه‌اش را محترم شمارد، ۴. هر کس خدا و قیامت را قبول دارد، مهمانش را گرمی بدارد.

بر در پنجم نوشته: ۱. کسی که می‌خواهد ستم نشود، ستم نکند، ۲. کسی که می‌خواهد دشنام نشنود، دشنام ندهد، ۳. کسی که می‌خواهد ذلیل و خوار نشود، کسی را خوار و ذلیل نکند، ۴. کسی که می‌خواهد به دست آویز محکم چنگ بزند، بگوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ.

بر در ششم نوشته: ۱. کسی که دوست دارد قبرش وسیع باشد، اهل مسجد باشد و به مساجد برود، ۲. کسی که دوست دارد در قبر، حشره‌ها او را نخورند و نپوسد، مساجد را تمیز کند، ۳. کسی که می‌خواهد قبرش تاریک نباشد، مساجد را روشن

- کند، ۴. کسی که دوست دارد جایگاهش را در بهشت ببیند، مساجد را فرش کند.
- بر در هفتم نوشته است: روشنی دل در چهار چیز است: ۱. عیادت از بیماران، ۲. تشییع جنازه، ۳. تهیه کفن، ۴. ادای بدهی.
- بر در هشتم بهشت نوشته: هر کس دوست دارد از هریک از درهای بهشت که خواست، وارد بهشت شود به چهار صفت چنگ بزند: ۱. سخاوت و بخشش، ۲. خوش خلقی، ۳. صدقه دادن، ۴. از اذیت به بندگان خدا خودداری کردن.
- [پیامبر ﷺ فرمود:] و دیدم آنچه بر درهای جهنم نوشته شده:
- بر در اول نوشته بود: ۱. کسی که امیدش به خدا باشد، سعادت مند است، ۲. کسی که امیدش به غیر خدا باشد بدبخت و هلاک شده است، ۳. کسی که از غیر خدا بترسد، فریب خورده است.
- بر در دوم جهنم نوشته: ۱. کسی که می خواهد روز قیامت برهنه نباشد، در دنیا برهنه ها را بپوشاند، ۲. کسی که می خواهد روز قیامت تشنه نباشد، در دنیا تشنگان را آب دهد، ۳. کسی که می خواهد روز قیامت گرسنه نباشد، گرسنه ها را غذا دهد.
- بر در سوم جهنم نوشته: ۱. خدا لعنت کرده است دروغ گوها را، ۲. خدا لعنت کرده است بخیل ها را، ۳. خدا لعنت کرده است ستمگران و ظالمین را.
- بر در چهار نوشته: ۱. خدا خوار و ذلیل کرده کسی را که دیگران را خوار و اهانت کند، ۲. خدا خوار کرده کسی را که به اهل بیت ﷺ اهانت کند، ۳. خدا خوار کرده کسی را که ظالمان و ستمگران را کمک کند.
- بر در پنجم نوشته: ۱. از هوای نفس پیروی نکنید، زیرا هوای نفس با ایمان مخالفت می کند، ۲. در مطالب بی فایده، کمتر حرف بزنید، و الا از رحمت خدا محروم می شوید، ۳. یاور و کمک کننده به ستمکار نباشید.
- بر در ششم نوشته: ۱. من (جهنم) بر نماز شب خوان ها حرامم، ۲. من بر صدقه دهنده ها حرامم، ۳. من بر افراد صالح و شایسته حرامم.

بر در هفتم سه کلمه نوشته: ۱. به حساب خود برسید پیش از آنکه به حسابتان رسیدگی شود، ۲. خود را سرزنش کنید، پیش از آنکه سرزنش شوید، ۳. خدای عزوجل را بخوانید و دعا کنید، پیش از آنکه بر او وارد شوید و دیگر قدرت بر دعا نداشته باشید.^۱

برای نجات خود از این صفات پرهیز کنیم

۳۰. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که در معنای ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾^۲ فرمود: «از امت من ده گروه به صورت‌های گوناگون (به تناسب صفات و اعمالشان) محشور خواهند شد.

۱. گروهی به صورت بوزینه وارد محشر شوند و آنها کسانی هستند که سخن چینی کرده و [مانند میمون، این سو و آن سو جهیده] فتنه انگیزی می‌کنند.

۲. گروهی به شکل خوک وارد محشر شوند، و آنها کسانی هستند که حرام خواری کرده و از هر طریقی مال به دست آورده و مانند خوک که کثافت خوار است، حرام‌ها را که همچون کثافت است می‌خورند.

۳. گروهی سرنگون، (سرها پایین و پاها بالا) وارد شوند و آنها رباخوارانند.

۴. گروهی نابینا وارد شوند و آنها قضاتی هستند که حق را نادیده گرفته، و به جور و ستم حکم می‌کنند.

۵. گروهی کرو گنگ وارد شوند، و آنها افراد از خود راضی و مغرورند که از اطاعت حق سرپیچی می‌کنند.

۶. گروهی وارد شوند که پیوسته زبان خود را می‌جوند و چرک و خون از دهانشان خارج شود، به طوری که اهل محشر آنها را کثافت پندارند و آنها عالمان و داستان

۱. بحار الانوار، ج ۸، باب الجنة ونعيمها، ص ۱۴۴، ح ۶۷.

۲. سوره نبا (۷۸)، آیه ۱۹.

سرایانی هستند که اعمالشان برخلاف علم و گفتارشان بوده.

۷. گروهی دست و پا بریده وارد شوند و آنها کسانی هستند که همسایه خود را اذیت و آزار نموده‌اند.

۸. گروهی وارد شوند در حالی که برشاخه‌هایی از آتش آویخته‌اند و آنها کسانی هستند که جاسوسی کرده و مردم را گرفتار کرده‌اند.

۹. گروهی وارد شوند در حالی که بوی گندشان بدتر از بوی مردار است و آنها افرادی هستند که از شهوت‌ها و لذت‌های حرام بهره برده و از هیچ حرامی پرهیز نکرده و حقوق مالی خود را پرداخت نکرده‌اند.

۱۰. گروهی وارد شوند درحالی که لباس‌های آتشین پوشیده‌اند و آنها متکبران و فخرکنندگانند.

«يُخْشَرُ عَشْرَةُ أَصْنَافٍ مِنْ أُمَّتِي أَشْتَاتًا قَدْ مَيَّرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ جَمَاعَاتِ الْمُسْلِمِينَ وَبَدَّلَ صُورَهُمْ، فَمِنْهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقِرْدَةِ وَبَعْضُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْخَنَازِيرِ وَبَعْضُهُمْ مُنْكَسُونَ أَرْجُلُهُمْ أَغْلَاهُمْ وَوُجُوهُهُمْ مِنْ تَحْتٍ ثُمَّ يُسْحَبُونَ عَلَيْهَا وَبَعْضُهُمْ عَمِي يَتَرَدَّدُونَ وَبَعْضُهُمْ صُمٌّ بُكْمٌ لَا يَعْقِلُونَ وَبَعْضُهُمْ يَمْضُغُونَ أَلْسِنَتَهُمْ فَهِيَ مُدْلَاةٌ عَلَى صُدُورِهِمْ يَسِيلُ الْقَيْحُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ لُعَابًا يَتَقَدَّرُهُمْ أَهْلُ الْجَمْعِ وَبَعْضُهُمْ مُقَطَّعَةُ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ وَبَعْضُهُمْ مُصَلَّبُونَ عَلَى جُدُوعٍ مِنَ النَّارِ وَبَعْضُهُمْ أَشَدُّ نَتْنًا مِنَ الْجِيفِ وَبَعْضُهُمْ مُلْبِسُونَ جَلَابِيبَ سَابِغَةٍ مِنَ الْقَطِرَانِ لِأَصْفَةٍ بِجُلُودِهِمْ فَأَمَّا الَّذِينَ عَلَى صُورَةِ الْقِرْدَةِ فَالْقَتَاتُ مِنَ النَّاسِ يَعْنِي التَّمَامَ وَإِنَّمَا الَّذِينَ عَلَى صُورَةِ الْخَنَازِيرِ فَأَهْلُ السُّحْتِ وَالْحَرَامِ وَإِنَّمَا الْمُنْكَسُونَ عَلَى رُؤُسِهِمْ وَوُجُوهِهِمْ فَآكِلَةُ الرِّبَا وَالْعُمِّيُّ مَنْ يَجُورُ فِي الْحُكْمِ وَالصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ يَعْجَبُونَ بِأَعْمَالِهِمْ وَالَّذِينَ يَمْضُغُونَ أَلْسِنَتَهُمْ فَالْعُلَمَاءُ وَالْقَصَاصُ الَّذِينَ يُخَالِفُ قَوْلَهُمْ فِعْلُهُمْ وَالْمُقَطَّعَةُ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ فَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْجِرَانَ وَالْمُصَلَّبُونَ عَلَى جُدُوعِ النَّارِ فَالْعَسَاةُ بِالنَّاسِ إِلَى السُّلْطَانِ وَالَّذِينَ هُمْ أَشَدُّ نَتْنًا مِنَ الْجِيفِ فَالَّذِينَ يَتَمَتَّعُونَ بِالشَّهَوَاتِ وَاللَّذَاتِ وَيَمْتَنِعُونَ

حَقَّ اللَّهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَالَّذِينَ يَلْبَسُونَ الْجَلَابِيبَ مِنَ النَّارِ فَأَهْلُ الْكِبَرِ وَالْفَخْرِ وَالْخِيَلِ»^۱.

در قیامت بنده را گوید خدا هین چه کردی آنچه من دادم تورا؟
چشم و گوش و هوش و گوهرهای عرش خرج کردی، چه خریدی توز فرش؟
نعمت دادم بگوشکرت چه بود؟ دادمت سرمایه، هین بنمای سود

در احسان به مؤمنین از یکدیگر سبقت بگیرید

۳۱. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «در احسان و کمک به برادران خود با یکدیگر مسابقه بگذارید و اهل خیر و نیکی باشید؛ زیرا برای بهشت دری است که به آن (معروف) گفته می‌شود (باب احسان و نیکی) و از این در داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که در دنیا خیر و اهل احسان و نیکی بوده است، آگاه باشید هرگاه بنده در راه بر آوردن حاجت برادر مؤمن خود گام بردارد، خدای عزوجل دو فرشته براو گمارد، یکی در طرف راست و دیگری در جانب چپ او که از پروردگار برایش طلب آمرزش کنند و برای روا شدن حاجاتش دعا کنند. [سپس فرمود:] به خدا سوگند آنگاه که مؤمن به حاجتش برسد (نیازش تأمین شود) پیامبر صلی الله علیه و آله از خود او خوشحال تر می‌شود»؛ «تَنَافَسُوا فِي الْمَعْرُوفِ لِإِخْوَانِكُمْ، وَ كُونُوا مِنْ أَهْلِهِ؛ فَإِنَّ لِلْجَنَّةِ بَاباً يُقَالُ لَهُ: الْمَعْرُوفُ، لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا مَنْ أَصْطَنَعَ الْمَعْرُوفَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؛ فَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَمْشِي فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ، فَيَوَكِّلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ مَلَكََيْنِ: وَاحِدًا عَنْ يَمِينِهِ، وَ آخَرَ عَنْ شِمَالِهِ يَسْتَعْفِرَانِ لَهُ رَبَّهُ، وَ يَدْعُوَانِ بِقَضَاءِ حَاجَتِهِ»^۲.

و حضرت رضا علیه السلام فرمود: «همانا خداوند روی زمین بندگان دارد که برای تأمین نیازهای مردم کوشش می‌کنند، این افراد روز قیامت درامانند، و هر کس مؤمنی را

۱. (تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۴۲۳)

۲. الکافی، ج ۲، باب قضاء حاجة المؤمن، ص ۱۹۵، ح ۱۰.

شاد کند، خداوند روز قیامت دلش را شاد سازد». «إِنَّ اللَّهَ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ يَسْعُونَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ، هُمْ الْأَمْنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ وَمَنْ أَدْخَلَ عَلَى مُؤْمِنٍ سُورًا، فَرَحَّ اللَّهُ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱.

تا توانی دلی به دست آور دل شکستن هنرنمی باشد

۳۲. و امام باقر علیه السلام فرمود: «یک حج به جا آورم محبوب تر است نزد من از آزاد کردن ده برده، بلکه از آزاد کردن هفتاد برده، و خانواده یک مسلمان را سیر کنم و آن‌ها را بپوشانم، و آبرویشان را در برابر مردم حفظ کنم، نزد من محبوب تر است از این که یک حج، دو حج، سه حج، تا ده و ده و ده و تا هفتاد حج به جا آورم». «وَاللَّهِ لَأَنْ أَحُجَّ حَجَّةً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ رَقَبَةً وَ رَقَبَةً وَ مِثْلَهَا حَتَّى بَلَغَ عَشْرًا وَ مِثْلَهَا وَ مِثْلَهَا حَتَّى بَلَغَ السَّبْعِينَ وَ لَأَنْ أُعُولَ أَهْلَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَسَدٌ جَوْعَتُهُمْ وَ أَكْسَوُ عَوْرَتَهُمْ فَأَكْفَ وَجُوهَهُمْ عَنِ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُحُجَّ حَجَّةً وَ حَجَّةً وَ حَجَّةً وَ مِثْلَهَا وَ مِثْلَهَا حَتَّى بَلَغَ عَشْرًا وَ مِثْلَهَا حَتَّى بَلَغَ السَّبْعِينَ»^۲.

۳۳. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر کس در راه برآوردن حاجت برادر مؤمنش گام بردارد تا آن را به نتیجه برساند و غرضش خدا باشد، خدای عزوجل مانند ثواب یک حج و یک عمره قبول شده و روزه دو ماه از ماه‌های حرام (رجب، ذی قعدة، ذی حجه و محرم) با اعتکاف آنها در مسجد الحرام، برایش بنویسد...»؛ «مَنْ مَشَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ يَطْلُبُ بِذَلِكَ مَا عِنْدَ اللَّهِ حَتَّى تُقْضَى لَهُ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بِذَلِكَ مِثْلَ أَجْرِ حَجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ مَبْرُورَتَيْنِ وَ صَوْمِ شَهْرَيْنِ مِنْ أَشْهُرِ الْحَرَمِ وَ اعْتِكَافِهِمَا فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...»^۳.

مؤلف: تفاوت ثواب‌ها به لحاظ تفاوت نیازها و تفاوت افراد و تفاوت نیت است، و چه بسا ثواب نجات جان یک مؤمن بیش از ثواب هفتاد حج مستحبی باشد.

۱. الکافی، ج ۲، باب السعی فی حاجة المؤمن، ص ۱۹۷، ح ۲.

۲. الکافی، ج ۲، باب قضاء حاجة المؤمن، ص ۱۹۵، ح ۱۱؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۸۵.

۳. الکافی، ج ۲، باب قضاء حاجة المؤمن، ص ۱۹۴، ح ۹.

انسان، نیازمند موعظه است

۳۴. از امام جعفر صادق علیه السلام است که پیامبر صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: مرا موعظه کن، جبرئیل گفت: ای محمد! هر چه می خواهی زنده باش، ولی سرانجام تو مرگ است،^۱ و آنچه را می خواهی دوست دار، ولی سرانجام، از آن جدا می شوی، و هر عملی که می خواهی انجام ده که به طور یقین آن را ملاقات می کنی. «قال رسول الله صلی الله علیه و آله لجبرئیل علیه السلام: «عِظْنِي، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ، وَأَحِبِّ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ»^۲.

۳۵. و همان حضرت فرمود: «هیچ گاه نبود که جبرئیل نزد من آید جز آن که مرا موعظه می کرد، و آخرین موعظه اش به من این بود که: از شرارت و ستیزه جویی و دشمنی با مردم پرهیز کن، زیرا که آن، عیب نهفته را آشکار کند و عزت را ببرد» «ما أتاني جبرئيل عليه السلام إلا وعظني فأخِرُ قوله لي: إياك ومُشارَةِ الناسِ فإنّها تكشفُ العُورةَ وَتذهبُ بِالْعِزِّ»^۳.

۳۶. و در همین راستا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا رحمت کند جانشینان مرا، گفته شد: ای رسول خدا! جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی هستند که سنّت مرا زنده می کنند و به بندگان خدا یاد می دهند، «رَحِمَ اللهُ خُلَفَائِي، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَحْيَوْنَ سُنَّتِي، وَيَعْلَمُونَهَا عِبَادَ اللهِ»^۴.

همچنین روایت است که: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از دو مرد پرسیدند که یکی بعد از نماز می نشیند و مردم را موعظه می کند، و آن دیگری روزها، روزه است و شب ها

۱. عاقبت زین سرای باید رفت سال عمرت چه ده، چه صد، چه هزار

۲. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۱ ح ۵.

۳. اصول کافی، ج ۲، باب مرء و خصومت ح ۱۰.

۴. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۵، ح ۸۳.

به عبادت مشغول، کدام یک افضل و برترند؟ پیامبر ﷺ فرمود: فضل و برتری اول بر دوم، مانند فضل و برتری من بر مردم است. «فَضْلُ الْأَوَّلِ عَلَى الثَّانِي كَفَضْلِي عَلَى الْإِنَامِ»^۱.

۳۷. و فرمود: هر کس صبح گاه به مسجد نرود مگر به قصد اینکه خیری یاد گیرد، یا به دیگری یاد دهد، برای او ثواب یک عمره کامل باشد، و هر کس شامگاه به مسجد نرود مگر به قصد این که خیری یاد بگیرد، یا یاد بدهد، برای او ثواب یک حج تام و کامل باشد؛ «مَنْ غَدَا إِلَى الْمَسْجِدِ لَا يُرِيدُ إِلَّا لِيَتَعَلَّمَ خَيْرًا أَوْ لِيُعَلِّمَهُ كَانَ لَهُ أَجْرُ مُعْتَمِرٍ تَامَ الْعُمْرَةِ وَمَنْ رَاحَ إِلَى الْمَسْجِدِ لَا يُرِيدُ إِلَّا لِيَتَعَلَّمَ خَيْرًا أَوْ لِيُعَلِّمَهُ فَلَهُ أَجْرُ حَاجٍ تَامَ الْحِجَّةِ»^۲.

۳۸. و از پیامبر ﷺ است که: «مؤمن هیچ صدقه‌ای نداده که در پیشگاه خدا محبوب‌تر باشد از موعظه نمودن انسان‌هایی که پراکنده هستند، و خدا به سبب آن موعظه، آنها را بهره‌مند سازد، و چنین موعظه‌ای، برتر از عبادت یک سال است». «مَا تَصَدَّقَ مُؤْمِنٌ بِصَدَقَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ مَوْعِظَةٍ يَعْطُ بِهَا قَوْمًا يَتَفَرَّقُونَ وَقَدْ نَفَعَهُمُ اللَّهُ بِهَا وَ هِيَ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ»^۳.

۳۹. و ابوذر رضی الله عنه نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «ای ابوذر! نشستن یک ساعت در مجلس مذاکره علم [و گفتگو درباره حلال و حرام]، نزد خدا محبوب‌تر است از هزار شب بپا ایستادن و هزار رکعت نافله خواندن، و... و تمام قرآن را خواندن، ابوذر گفت: یا رسول الله ﷺ نشستن در چنین مجلسی بهتر از ختم قرآن است؟ فرمود: ای ابوذر! نشستن در مجلسی که در آن مطالب علمی [حلال و حرام] گفتگو شود، نزد خدا محبوب‌تر است از دوازده هزار ختم قرآن، [سپس فرمود: بر شما باد به مجالس علم، زیرا بسبب علم حلال و حرام شناخته می‌شود...]. «يَا أَبَا ذَرٍّ الْجُلُوسُ سَاعَةً

۱. ارشاد القلوب دیلمی رحمه الله، باب اول، و بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۵.

۳. ارشاد القلوب، باب فضل و ثواب موعظه، ح ۵.

عِنْدَ مُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ قِيَامِ أَلْفِ لَيْلَةٍ يُصَلِّي فِي كُلِّ لَيْلَةٍ أَلْفَ رُكْعَةٍ وَ الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ كُلِّهِ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُذَاكَرَةُ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ كُلِّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا أَبَا ذَرٍّ الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ كُلِّهِ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ مَرَّةٍ عَلَيْكُمْ بِمُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ فَإِنَّ بِالْعِلْمِ تَعْرِفُونَ الْحَلَالَ مِنَ الْحَرَامِ...»^۱

۴۰. در روایت دیگر است که: «پیامبر ﷺ وارد مسجد شد در حالی که دو مجلس برقرار بود، یک مجلس به دعا و مناجات مشغول بودند، و مجلس دیگر به فقه و یاد گرفتن و یاد دادن احکام، رسول خدا ﷺ فرمود: هر دو مجلس به سوی خیرند، یکی دعا و مناجات با خدا و دیگری فقه و یاد گرفتن و یاد دادن جاهلان، و افضل این دو مجلس این گروه‌اند که مشغول یادگرفتن و یاد دادن هستند، من برای یاد دادن فرستاده شدم و در جمع آنها نشست»؛ «وَ خَرَجَ ﷺ فَإِذَا فِي الْمَسْجِدِ مَجْلِسَانِ مَجْلِسٌ يَتَفَقَّهُونَ وَ مَجْلِسٌ يَدْعُونَ اللَّهَ وَ يَسْأَلُونَهُ فَقَالَ كِلَا الْمَجْلِسَيْنِ إِلَى خَيْرٍ أَمَّا هَؤُلَاءِ فَيَدْعُونَ اللَّهَ وَ أَمَّا هَؤُلَاءِ فَيَتَعَلَّمُونَ وَ يُفَقِّهُونَ الْجَاهِلَ هَؤُلَاءِ أَفْضَلُ بِالْتَّعْلِيمِ أُرْسِلْتُ ثُمَّ قَعَدَ مَعَهُمْ»^۲.

﴿خَتَامُهُ مِنْكَ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾ (مطففین / ۲۶).

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ اغْفِرْ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذربه درگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جا آورد
وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۳، ح ۲۱.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۶، ح ۳۵.

فهرست کتاب‌های منتشر شده مؤلف

۱. سخنان نخبه در شرح دعای ندبه.
۲. اسرار حج، شامل زیارات و ادعیه.
۳. ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع.
۴. بلوغ دختران.
۵. قربانی در کشتارگاه‌های فعلی منی.
۶. تحقیقی دقیق درباره جمرات ورمی آنها. (این کتاب به عربی و آذری نیز ترجمه و منتشر شد).
۷. نامه‌ای که نوشته نشد، یا: حدیث قلم و دوات.
۸. جامع المسائل، در دو جلد.
۹. استفتائات حج و عمره.
۱۰. اعتکاف و احکام آن و داستان ام‌داود.
۱۱. چرا چرا؟ (چهار جلد)، شامل مناظرات در مکه و مدینه. (جلد اول به آذری ترجمه و چاپ شد و به زبان هندی نیز ترجمه و در شرف چاپ است).
۱۲. بهترین انسان بعد از پیامبر ﷺ به ضمیمه مناظرات و توسل.
۱۳. پیدایش و عقاید شیعه دوازده امامی.
۱۴. پاسخ‌های ما.
۱۵. گریه بر امام حسین (علیه السلام).
۱۶. حدیث ثقلین و سجده بر تربت و حصیر.
۱۷. خمس و پاسخ برخی شبهات.
۱۸. کیفیت نماز از دیدگاه شیعه و اهل سنت.
۱۹. شش معصوم مدینه منوره.

۲۰. مشعل زائر (زیارات و آثار مکه و مدینه)
۲۱. پرتوی از زندگی امیرالمؤمنین علی علیه السلام.
۲۲. مسائلی از عمره مفرده
۲۳. زندگانی و سیره چهارده معصوم علیهم السلام.
۲۴. صلوات و برکات، در آیات و روایات.
۲۵. آداب الأعمال.
۲۶. روزهای مدینه (شامل مناظرات، چراچراها، توسل و معنای آن، و بهترین انسان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، از کتاب‌های معتبر اهل تسنن، و پاسخ برخی شبهات وهابی‌ها در باره خمس و سجده و غیر اینها).
۲۷. غصه نخورید، در آیات و روایات.
۲۸. امام علی علیه السلام امیرالمؤمنین حقاً.
۲۹. حلیة الأعمال.
۳۰. قصص الانبیاء در آیات و روایات.
۳۱. داستان پیامبران در قرآن.
۳۲. بیان الحق در دو جلد.
۳۳. ده رساله.

آثار منتشر نشده مؤلف

۱. محاضرات فی المسائل المستحدثه، تقرير ابحاث سيدنا الاستاذ الامام خمينی رحمته الله (که در تابستان ۴۲ در بيت شريفشان بحث فرمودند).
۲. تأديب الصبيان.
۳. جامع المسائل (جلد سوم)
۴. محاضرات فی الفقه، تقرير ابحاث سيدنا الاستاذ آية الله الكلپايگانی رحمته الله و ديگران....
۵. محاضرات فی اصول الفقه، تقرير ابحاث سيدنا الاستاذ آية الله المحقق الدّاماد، و استاذنا شيخ الفقهاء آية الله الاراکی رحمته الله.
۶. فروع فقهي مورد بحث و اختلاف.
۷. مباحث استدلالی در اصول عقائد و مسأله جبر و اختيار.
۸. محاضرات فی علم الرجال، تقرير ابحاث سيدنا الاستاذ آية الله علامه فانی اصفهانی رحمته الله.
۹. آداب دعا و تلبیه.
۱۰. استفتائات حج و عمره (مشروحاً)
۱۱. مناسك الحج مراجع.
۱۲. مسائل كثير الابتلا در عمره مفرده.

نگاهی گذرا بر زندگی مؤلف

علی عطائی اصفهانی، متولد ۱۳۱۷، فرزند حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ عطاءالله عطائی نجفی رحمته الله، فرزند آیت الله حاج ملامحمود دهنوی رحمته الله.

تحصیلات ابتدایی و سطح را در مدارس اصفهان گذراندم، و سال ۱۳۲۹، در تهران، در امتحان تصدیق مدرسی موفق شده و گواهی نامه علوم معقول و منقول دریافت کردم، و حدود دو سال در دانشکده علوم معقول و منقول شرکت کرده، سپس به قم منتقل و به دروس حوزوی پرداختم.

در سال ۱۳۶۱ از طرف شورای محترم مدیریت حوزه علمیه قم، مسئولیت اداره مدرسه علمیه امام خمینی و صدوق بزرگ و امام صادق علیه السلام بر عهده حقیر گذاشته شد و دوازده سال، در این مدارس، سالانه حدود ۵۰۰ طلبه را اداره نمودم، و در خلال این مدت، در فرصت های مناسب و ایام تعطیلی، از طرف شورای مدیریت، به منظور بررسی مدارس و آزمون طلاب حوزه های علمیه، به شهرستان ها سفر کردم و تا پایان سال ۱۳۷۲ در همه زمینه ها با شورای محترم مدیریت همکاری کرده و سرانجام به خاطر ضعف مفرط، استعفا نمودم.

پس از آن در محضر مراجع عظام (کثر الله امثالهم) به تحقیق در مسائل فقهی و نوشتن کتاب های مورد نیاز پرداختم، و در موسم حج و عمره مفرده، در مدینه منوره و مکه معظمه، مستقرو پاسخگوی مسائل روحانیون محترم و زائران گرامی بودم.

ضمناً از ابتدا که مشغول تحصیل سطح شدم تا هم اکنون، در ایام تبلیغی، مسافرت نموده، و حتی سال هایی را که مسئول مدارس بودم، با همکاری معاون و برخی اساتید مدرسه، سفر تبلیغی را ترک نکردم، و هیچ گاه سخن از بازنشستگی و عذرهای غیرموجه به میان نیاوردم، زیرا در اسلام بازنشستگی جایی ندارد و عذر غیرموجه پذیرفته نمی شود.

بنای حقیر نبود که این سطور را یادآور شوم، ولی برخی از آقایان اهل علم خواستند، لذا به طور خلاصه یادآور شدم. «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

فهرست مطالب



حدیث ثقلین

حدیث ثقلین در «تحفة الإخوان» ۱۵	وجوب تبعیت و پیروی از اهل بیت علیهم السلام در
حدیث ثقلین به نقل از «نسائی» ۱۵	بیان آیت الله بروجردی رحمته الله علیه ۶
حدیث ثقلین به نقل از تفسیر «آلاء الرحمن» ۱۶	حدیث ثقلین و فقه عترت در کتب معروف
ارتباط «حدیث قلم و دوات» با «حدیث ثقلین» ۱۸	اهل تسنن ۸
نقل حدیث به کلمه «و سنة نبیه» ۲۱	چند نکته ۱۱
حدیث سفینه ۲۲	حدیث ثقلین در «صحیح مسلم» ۱۲
شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۳	حدیث ثقلین در «سنن ترمذی» ۱۴



پیدایش و عقاید شیعه در اسلام

سخت ترین روزگار برای شیعه ۴۱	اسلام و شیعه ۲۶
سلطنت بنی امیه ۴۲	پیدایش شیعه در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۷
شیعه در قرن دوم هجری ۴۵	اموری که منشأ پیدایش شیعه شد ۲۷
شیعه در قرن سوم هجری ۴۶	سبب جدا شدن شیعه از اهل تسنن ۲۹
شیعه در قرن چهارم هجری ۴۷	جانشینی و مرجعیت ۳۱
شیعه در قرن پنجم تا نهم هجری ۴۷	خلافت انتخابی و سیاسی ۳۲
شیعه در قرن دهم و یازدهم هجری ۴۸	خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و روش آن
خلاصه تاریخچه شیعه ۴۹	حضرت ۳۵
انشعابات شیعه ۵۰	بهره برداری شیعه از ۳۸
زیدیه ۵۱	خلافت معاویه ۳۹

اسماعیلیه	۵۲
شیعه دوازده امامی و فرق آن با زیدیه و	
اسماعیلیه	۵۳
عقیده شیعه در شناخت اصول دین	۵۴
اصول دین تقلیدی نیست	۵۵
اعتقاد به وجود خداوند فطریست	۵۷
توحید	۶۱
دفع تهمت	۶۶
زیارت قبور ائمه علیهم السلام و اقامه مجالس برای آنها ...	۶۶
عدل	۶۷
نبوت	۷۰
شرایط نبوت	۷۱
شمار پیامبران صلوات الله و سلامه علیهم	۷۲
پیامبران اولوالعزم	۷۲
همه انبیاء مخلوق و بنده خدایند	۷۳
عصمت پیامبران	۷۳
خلاصه‌ای از زندگی پیغمبر صلی الله علیه و آله	۷۴
حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اجد تمام شرایط نبوت بود	۷۵
معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله	۷۶
معجزه اخلاقی آن حضرت	۷۶
معجزه علمی پیامبر صلی الله علیه و آله	۷۸
معجزه عملی پیامبر صلی الله علیه و آله	۷۹
معجزه معنوی آن حضرت	۸۱
معجزه وجودی پیامبر صلی الله علیه و آله	۸۱
حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم انبیاء است	۸۲
پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله افضل همه پیامبران	۸۲
شریعت محمد صلی الله علیه و آله حاوی فضائل همه شرایع	
است	۸۳
«قرآن» از هرگونه تحریفی مصون است	۸۴
حلال محمد صلی الله علیه و آله تا قیامت	۸۵
وحدت مسلمانان و پرهیز از اختلاف	۸۶
امر به معروف و نهی از منکر	۸۷
سنت رسول الله صلی الله علیه و آله	۸۸
امامت	۸۸
امام اول	۹۰
غدیر خم	۹۲
اسامی مبارک امامان معصوم علیهم السلام	۹۵
حضرت زهرا علیها السلام محور امامت و ولایت	۹۶
آل عبا علیهم السلام	۹۸
وضعیت عمومی ائمه اطهار علیهم السلام	۹۸
امیرالمؤمنین علی علیه السلام	۹۹
امام حسن و امام حسین علیهم السلام	۱۰۰
امام سجاد علیه السلام	۱۰۱
گوشه‌ای از آثار و خصوصیات امام سجاد علیه السلام .	۱۰۲
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام ...	۱۰۳
امام کاظم علیه السلام	۱۰۴
امام رضا علیه السلام	۱۰۴
امام جواد علیه السلام	۱۰۵
امام هادی و امام عسکری علیهم السلام	۱۰۵
امام زمان حجة بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف	۱۰۶
مجموع روایات مربوط به حضرت	
حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف	۱۰۶
شهادت به ولایت امام علی علیه السلام	۱۰۸
دراذان و غیره و بطلان عبادات بدون ولایت	۱۰۸
وجود امام علیه السلام لطف خداوند است	۱۱۴
طول عمر حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف	۱۱۶

فهرست مطالب ۷۹۳

مرتد شدن گروهی از صحابه به نقل بخاری و	۱۱۸.....	رهنمودهای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
مسلم.....	۱۲۱.....	معاد
وجوب تبری در اعتقادات شیخ صدوق رحمته الله ..	۱۲۳.....	شناخت فروع دین
پیدایش چهار مذهب اهل تسنن	۱۲۳.....	اجتهاد
شناسنامه ائمه چهارگانه اهل تسنن	۱۲۴.....	تقلید
صاحبان صحاح شش گانه اهل تسنن ایرانی	۱۲۵.....	عمل به احتیاط
بوده اند	۱۲۵.....	شیعه واقعی
پیدایش و عقاید وهابیون	۱۲۸.....	تبری شیعه از ظلم و ظالم

۳

کیفیت نماز طبق فقه شیعه و اهل تسنن

ترتیب	۱۶۷.....	اهمیت و ارزش نماز.....	۱۴۹.....
موالات	۱۶۷.....	کیفیت نماز طبق فقه شیعه	۱۵۲.....
قنوت	۱۶۷.....	وضو	۱۵۲.....
تعقیب نماز	۱۶۸.....	نمازهای واجب روزانه	۱۵۳.....
سجده سهو	۱۶۸.....	وقت نمازهای روزانه	۱۵۳.....
سجده واجب قرآن	۱۶۹.....	وقت فضیلت نمازها	۱۵۴.....
نافله های شبانه روزی	۱۷۰.....	برخی مستحبات نماز.....	۱۵۵.....
نماز غفيله	۱۷۲.....	اذان و اقامه	۱۵۵.....
نافله شب های ماه رمضان	۱۷۲.....	واجبات نماز	۱۵۷.....
نماز نافله را نباید به جماعت خواند	۱۷۳.....	نیت	۱۵۷.....
شرکت در نماز تراویح جایز نیست	۱۷۴.....	تکبیره الاحرام	۱۵۷.....
نماز میت	۱۷۶.....	قیام [ایستادن]	۱۵۸.....
دستور نماز میت	۱۷۷.....	قرائت	۱۵۸.....
کیفیت نماز طبق فقه اهل تسنن	۱۷۸.....	برخی مستحبات قرائت	۱۵۹.....
وضو	۱۷۸.....	رکوع	۱۶۰.....
نمازهای واجب روزانه و وقت آنها	۱۷۹.....	سجود	۱۶۲.....
اذان و اقامه	۱۸۰.....	تشهد	۱۶۴.....
کیفیت اذان	۱۸۰.....	سلام نماز.....	۱۶۵.....

کیفیت اقامه ۱۸۰	نماز تراویح ۱۸۸
چگونگی نماز ۱۸۳	نماز میت ۱۸۹
گفتن «آمین» بعد از حمد ۱۸۶	نماز براموات آنها طبق فقه شیعه ۱۹۱
دست بسته نماز می خوانند؟ ۱۸۶	محل سجده طبق فقه شیعه ۱۹۲
مستحبات بعد از نماز ۱۸۷	سجده پیامبر ﷺ بر زمین و حصیر ۱۹۴
نمازهای نافله ۱۸۸	مناظره ۲۰۱

۴

پاسخ های ما

مرقومه آیت الله اشتهاوردی ۲۰۳	چرا در تشهد نماز انگشت را حرکت می دهند ... ۲۵۱
لزوم تبعیت از اهل بیت (علیهم السلام) ۲۰۷	سه تکبیر بعد از سلام نماز ۲۵۳
لزوم تبعیت از اهل بیت (علیهم السلام) در بیان مرحوم	چرا در مسجد النبی کمتر قرآن می خوانیم؟ ... ۲۵۶
آیت الله العظمی بروجردی (رحمه الله) ۲۰۹	ارزش نماز در مسجد النبی ۲۵۶
کمال نهایی در پرتو وحدت است ۲۱۲	نماز خواندن پشت بقیع ۲۵۹
اختلاف ما با آنها در وضو ۲۱۶	دو تذکر ۲۶۰
اختلاف ما با آنها در اوقات نمازها ۲۲۲	چرا شیعه به برخی صحابه بی اعتنا است؟ ... ۲۶۱
شهادت به ولایت ۲۲۴	مناظره ۲۶۳
یک مناظره ۲۲۵	منع زنان از زیارت اهل قبور ۲۶۵
اختلاف ما با آنها در اذان و اقامه ۲۲۷	سرچشمه اختلافات ۲۷۱
چرا ما در اول سوره بسم الله می گوییم؟ ... ۲۳۲	به این مناظره توجه فرمایید ۲۷۴
چرا ما با دست باز نماز می خوانیم؟ ۲۳۴	مناظره ای دیگر ۲۷۶
چرا ما بعد از سوره حمد «آمین» نمی گوییم؟ ۲۳۵	گفتن یا رسول الله و یا علی ۲۷۹
چرا ما در نماز جماعت سوره حمد را	مناظره کوتاه ۲۸۲
نمی خوانیم؟ ۲۳۶	مناظره ای مفصل ۲۸۳
چرا ما بر فرش سجده نمی کنیم؟ ۲۳۸	زیارت و نماز در حرم ائمه (علیهم السلام) را شرک
مناظره ۲۴۰	می دانند ۲۹۰
چرا ما در نماز «قنوت» می خوانیم؟ ۲۴۲	منشأ و دلیل تهمت ها ۲۹۱
پرسش و پاسخ درباره «صلوات» ۲۴۳	چرا این نسبت ها تهمت است؟ ۲۹۲
مناظره ای مفصل ۲۴۷	مدفونین در مسجد الحرام ۲۹۴

فهرست مطالب ۷۹۵

بنیان گذار گروه تندرو..... ۳۳۹	پاسخ تهمت های دیگر آنها ۲۹۶
مناظره مرحوم آیت الله خویی با عالم حجازی ۳۴۱	بدعت های آنها ۳۰۳
یک گفتگو ۳۴۳	بدعت های آنان در مورد مساجد طبق گفته
نماز تراویح و پیدایش آن ۳۴۴	خودشان ۳۰۹
شیعه اهل بیت (علیهم السلام) را معصوم می داند... ۳۴۶	یک مناظره ۳۱۲
مناظره ۳۴۹	بدعت های دیگر آنها ۳۱۴
چرا ما به اسم شیعه شناخته شده ایم؟ ... ۳۵۳	مشروعیت عقد موقت ۳۱۷
یک مناظره ۳۵۸	نهی عمر از حج تمتع ۳۲۲
گریه و عزاداری بر مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) ۳۶۰	تشریع حج تمتع و مبارزه با افکار جاهلیت ۳۲۳
اذان بلال و گریه شدید مردم ۳۶۷	تحریم حج تمتع توسط خلیفه ۳۲۴
مناظره ۳۶۸	نهی عثمان از حج تمتع و مخالفت
دو یادآوری ۳۷۱	امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۳۲۶
مناظره ای درباره تقیه و معنای آن ۳۷۱	حج تمتع در دوران معاویه ۳۲۷
وجه شرکت ما در جماعت آنها ۳۷۵	سرانجام، دستور خلیفه دوم به فراموشی سپرده
نوشته ها روی تابلو در قبرستان بقیع ۳۷۶	شد ۳۲۸
سفرز یارتی را بدعت می دانند ۳۸۳	اسلام دین کامل است ۳۲۸
سجاده حصیری و پاسخ ما ۳۸۴	بیان آیت الله خویی (رحمته الله علیه) ۳۳۰
اشکال آنها به گرفتن خمس و پاسخ ما.. ۳۸۷	مناظره ۳۳۱
کیفیت پوشیدن لباس احرام و طواف ۳۹۰	خوش خلقی شیعیان ۳۳۳
آهسته گفتن تلبیه و دعاها ۳۹۱	کارهایی را که بدعت و حرام می دانند ۳۳۵
توصیه امام حسن عسکری (علیه السلام) به شیعیان ۳۹۵	گریه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و رفتار عمر به نقل از صحیح
خلق نیک مالک اشتر..... ۳۹۶	بخاری ۳۳۸



بلوغ دختران

بلوغ موضوع شرعی است نه عرفی ۴۰۲	به ضمیمه بخشی از تأدیب الصبیان ۳۹۷
دختر نُه ساله درک و فهم دارد ۴۰۵	بلوغ و نشانه های آن ۳۹۸
راه مستقیم و بی خطر..... ۴۰۸	معنا و مفهوم بلوغ ۴۰۰

۴۳۲	فتاوی چند نفر از فقها درباره زدن فرزند ..	۴۰۹	دلسوزی بی مورد
۴۳۳	مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله	۴۱۰	چند روایت از روایات بلوغ
۴۳۳	مرحوم آیت الله العظمی خویی رحمته الله	۴۱۵	فقط یک روایت
۴۳۳	مرحوم آیت الله العظمی اراکی رحمته الله	۴۱۹	نتیجه
۴۳۳	مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی رحمته الله	۴۱۹	دلیل اصلی مسأله
۴۳۴	چند سؤال و جواب	۴۲۱	آخِرُ الْكَلَامِ وَمَخْلَصُهُ
۴۳۶	لزوم پرورش و تصحیح عقاید کودکان	۴۲۶	بلوغ سنی در عروة الوثقی و غیره
۴۳۷	استحباب تأدیب کودکان در امور عادی	۴۲۶	زدن فرزند جایز نیست و دیه دارد
۴۴۱	تأدیب کودکان در امور اخلاقی، عبادی ...	۴۲۷	وظایف والدین در آگاه کردن فرزندان نسبت به بلوغ و تکلیف
۴۴۱	تأدیب واجب	۴۲۸	بلوغ و رشد و محاکم قضایی
۴۴۳	وجوب جلوگیری کودکان از آنچه برای آنها زیان بار است	۴۳۰	تأدیب الصبیان
۴۴۸	اشاره به برخی از شیوه‌های تأدیب و تربیت ..	۴۳۰	تأدیب و تربیت کودکان)

۶ توسل

۴۵۹	حیات پس از مرگ در صحیح بخاری	۴۵۴	توسل عمر به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله
۴۶۳	شبهه و پاسخ	۴۵۵	پیراهن حضرت یوسف علیه السلام
۴۶۵	نماز امام زمان عجل الله تعالی فرجه و دعای توسل	۴۵۵	آب وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله
۴۶۹	استجاب دعا با توسل به خمسه طیبه ..	۴۵۶	وجه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
		۴۵۷	توسل به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله

۷ اعتکاف

۴۷۷	آداب اعتکاف	۴۷۴	شرایط صحت اعتکاف
۴۷۷	کیفیت دعا کردن	۴۷۵	محرمات حال اعتکاف
۴۷۸	بدون سرو صدا و در خفا دعا کنید	۴۷۵	مبطلات اعتکاف
۴۸۰	ادب، برترین سرمایه حضور و دعا است ..	۴۷۶	کفاره باطل کردن اعتکاف
۴۸۱	دعا مستحب، تضييع حقوق حرام	۴۷۶	فواید و اثرات اعتکاف

فهرست مطالب ۷۹۷

مسائل اعتکاف ۴۸۳	کیفیت عمل امّ داوود ۴۸۸
داستان امّ داود ۴۸۵	روزه ماه رجب و بدل آن ۴۸۹

۸

خمس و پاسخ برخی شبهات

شبهه و پاسخ ۴۹۳	مصرف سهم امام عَلَيْهِ السَّلَام ۵۰۸
شبهه درباره معنای «غنیمت» و پاسخ آن ۴۹۶	ممتاز بودن حوزه‌های علمیه شیعه ۵۰۸
شبهه دیگر و پاسخ ما ۴۹۷	مصرف خمس زیر نظر مراجع ۵۰۹
مناظره‌ای کوتاه ۴۹۸	شرایط مستحق سهم السادة ۵۱۱
برخی روایات خمس ۴۹۹	بخشیدن خمس جایز نیست ۵۱۱
غاصبان خمس ۵۰۲	خمس، دین و بدهی مالی است ۵۱۶
نظر برخی از فقها و مراجع عظام ۵۰۳	روایات اهل تسنن در مسأله خمس ۵۱۷
مرحوم آیت الله العظمی خوئی رحمته الله ۵۰۳	اقوال اهل تسنن در وجوب خمس معادن و گنج ۵۱۸
مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی رحمته الله ۵۰۴	اهل تسنن به جای خمس، زکات می‌گیرند ۵۱۹
حضرت امام خمینی رحمته الله ۵۰۴	مصرف زکات به نظر اهل سنت ۵۲۲
حکمت تشریع خمس ۵۰۴	
مصرف خمس ۵۰۵	

۹

گریه بر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام

گریه بر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام در نماز ۵۲۴	گذشت و بزرگواری آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام ۵۳۷
اشکال تراشی‌ها و پاسخ ما ۵۲۵	زهد و عبادت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام ۵۳۹
حوادث مربوط به ولادت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام ۵۲۹	فلسفه قیام و شهادت سید الشهداء عَلَيْهِ السَّلَام ۵۴۰
علاقه و محبت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حسین عَلَيْهِ السَّلَام ۵۳۱	بذل مال و جان در راه سید الشهداء عَلَيْهِ السَّلَام ۵۴۲
لطف امام عَلَيْهِ السَّلَام و بخشش به قدر معرفت ۵۳۳	روزی مثل روز امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام نیست ۵۴۳
امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام چراغ پرفروغ هدایت ۵۳۴	گریه بر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام عبادت است ۵۴۴
اخلاق امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام ۵۳۶	عزاداری و گریه بر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام ۵۴۵
تواضع آن بزرگوار ۵۳۶	شرایط قبولی گریه و عزاداری رارعايت كنيم ۵۵۱
سखाوت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام ۵۳۶	لباس سیاه در عزای سید الشهداء عَلَيْهِ السَّلَام ۵۵۲

گره فرشتگان، جنیان، پزندگان و آسمان‌ها. ۵۷۷	ثواب گریه بر امام حسین (ع) در کلمات
پاداش گریه بر حسین (ع) ۵۷۸	معصومین (ع) ۵۵۳
گریه و روضه هنگام بازگشت به مدینه ... ۵۷۸	روز اول ماه محرم ۵۵۶
امام سجاد (ع) تا زنده بود گریه کرد ۵۸۰	ایام محرم و مجلس عزاء نزد امام رضا (ع) . ۵۵۸
خداوند عوض کشته شدن حسین (ع) به او	پیامبر (ص) از شهادت حسین (ع) خبر داد ۵۵۹
چه داد؟ ۵۸۰	اندوه پیامبر (ص) پس از ولادت حسین (ع) ۵۶۱
گریه و عزاء در روز عاشورا ۵۸۱	گریه پیامبر (ص) بر سیدالشهدا (ع) ۵۶۱
مجلس عزاء در خانه امام صادق (ع) ۵۸۱	پیامبر (ص) فرزندش ابراهیم را فدای حسین (ع)
گریه امام صادق (ع) ۵۸۲	کرد ۵۶۳
مرثیه خوانی و گریه امام صادق (ع) ۵۸۲	آزمایش پیامبر (ص) در باره سه چیز ۵۶۴
هیچ زنی از بنی هاشم خضاب نکرد تا ... ۵۸۳	گریه رسول خدا (ص) بر مصائب اهل بیت (ع) ۵۶۵
دعای امام صادق (ع) برای زائران و گریه	پیامبر (ص) خاک کربلا را به ام سلمه داد .. ۵۶۶
کنندگان ۵۸۴	امیرالمؤمنین (ع) در کربلا نماز خواند و گریه
گریه فرشتگان بر امام حسین (ع) ۵۸۶	کرد ۵۶۷
حضور فرشتگان در مجلس عزاء ۵۸۷	روز قیامت، هرچشمی گریان است مگر ۵۶۸
مجلس عزاء و بیان احادیث ائمه (ع) ۵۸۷	گریه پیامبر (ص) در حال احتضار ۵۶۸
اگر از رفتن به کربلا معذورید ۵۸۸	حرارتی که، هرگز سرد نمی شود ۵۶۹
در خانه خود برای حسین (ع) عزاداری کنید ۵۸۸	خواب هند و گریه رسول خدا (ص) ۵۶۹
امام صادق (ع) و مرثیه خوانی ۵۸۹	گریه رسول خدا (ص) بر مسلم بن عقیل ۵۷۰
امام صادق (ع) و روزه روز عاشورا ۵۹۰	صیحه حضرت زهرا (ع) در صحرای محشر. ۵۷۱
حسین (ع) ثار الله است ۵۹۱	فاطمه زهرا (ع) و پیراهن و سر حسین (ع) ۵۷۲
هرگاه آب نوشیدید حسین (ع) را یاد کنید ۵۹۲	شفاعت حضرت زهرا (ع) ۵۷۲
فضیلت و ثواب گریه بر سیدالشهدا (ع) . ۵۹۲	گریه امیرالمؤمنین (ع) بر سیدالشهدا (ع) ۵۷۳
حضرت امام رضا (ع) و مصیبت روز عاشورا ۵۹۴	روز قیامت هرچشمی گریان است جز ... ۵۷۴
ترک کار در روز عاشورا ۵۹۵	گریه امیرالمؤمنین (ع) بر عطش
صلوات خدا بر گریه کننده بر حسین (ع) ۵۹۵	سیدالشهدا (ع) ۵۷۵
امام زمان و عزاداری و گریه بر حسین (ع) ۵۹۶	امام حسین (ع) برای گریه کنندگانش طلب
روضه خوانی جبرئیل و گریه حضرت آدم (ع) ۵۹۷	آمرزش می کند ۵۷۵
گریه ابراهیم خلیل (ع) بر امام حسین (ع) ۵۹۸	گریه امام سجاد (ع) ۵۷۶

فهرست مطالب ۷۹۹

در طی راه چه گذشت؟ ۶۴۳	گریه حضرت زکریا علیه السلام بر امام حسین علیه السلام ۵۹۹
مجلس ابن زیاد ۶۴۹	عزاداری و گریه بر امام حسین علیه السلام در روایات ۶۰۱
در برابر زینب کبری علیه السلام ۶۵۳	اهل سنت ۶۱۳
نطق شیرزن کربلا ۶۵۵	شبهه ۶۱۳
نطق شیرزن کربلا در مجلس یزید ۶۵۶	پاسخ ۶۱۳
نتیجه اسارت و خطبه‌های پس از واقعه کربلا ۶۵۹	تأکید بر عزاداری و گریه برای چیست؟ ۶۲۰
اسارت اهل بیت علیه السلام به قیام امام علیه السلام شکوه و ۶۲۳	پرسش و پاسخ درباره عزاداری ۶۲۶
جلال بخشید ۶۶۱	آداب عزاداری ۶۲۶
مرقد حضرت رقیه علیه السلام در شام ۶۶۲	پرهیز از گناه و دروغ ۶۲۶
مداح و مرثیه خوان لایق ۶۶۴	پرهیز از ریا ۶۳۲
داستان سُدیف و سَفّاح و کشته شدن بنی امیه ۶۶۶	چرا خدا یزید را آفرید؟ ۶۳۳
حاجی نوری و مرثیه خوان‌های نالایق ... ۶۷۱	چرا شیطان آفریده شد؟ ۶۳۴
برخی اشعار و مرثیاتی ۶۷۲	پاسخ اینکه چرا یزید آفریده شد؟ ۶۳۶
برخی اصحاب امام علیه السلام ۶۹۸	سیاست حسینی ۶۳۷
	چرا سیدالشهدا علیه السلام خانواده‌اش را همراه برد؟ ۶۳۷



صلوات و برکات

در میزان اعمال چیزی سنگین‌تر از صلوات ۷۱۳	صلوات فرستادن، مانند حج واجب است ۷۰۵
صلوات در نماز بر اموات ۷۱۳	صلوات بر انبیاء و ائمه علیهم السلام ۷۰۶
نماز لیلۃ الدفن و صلوات ۷۱۴	خدا و فرشتگان بر مؤمنین صلوات می‌فرستند ۷۰۷
با صلوات از شفاعت همه انبیاء بهره‌مند شویم ۷۱۴	صلوات بر پرداخت کننده بدهی و انفاق کننده ۷۰۷
صلوات بر یکایک چهارده معصوم علیه السلام .. ۷۱۵	خدا بر صابران صلوات می‌فرستد ۷۰۸
صلوات بر پیامبران و بر ملائکه بعد از صلوات ۷۱۶	یک صلوات در برابر هزار صلوات ۷۰۹
بر محمد ﷺ ۷۱۶	ثواب صلوات دسته جمعی ۷۱۰
در شب و روز جمعه بسیار صلوات بفرستید ۷۱۶	صلوات خدا و فرشتگان ۷۱۱
صلوات در موارد متفرقه ۷۱۸	اول و آخر دعا صلوات بفرستید ۷۱۲
صلوات برای استجابت دعا و برآمدن حاجات ۷۱۸	نماز بدون صلوات، نماز نیست ۷۱۲

۷۱۹	سلام و صلوات به پیامبر ﷺ می‌رسد
۷۲۰	صلوات همراه مصافحه ۷۲۰
۷۲۰	مؤذن و شنونده اذان صلوات بفرستند ۷۲۰
۷۲۱	صلوات در اثنای نماز ۷۲۱
۷۲۲	صلوات در رکوع و سجود نماز ۷۲۲
۷۲۳	صلوات در قنوت نماز ۷۲۳
۷۲۴	صلوات بعد از هر نماز کامل کننده نماز است . ۷۲۴
۷۲۴	صلوات و سلام بر پیامبر ﷺ بعد از نماز .. ۷۲۴
۷۲۵	صلوات عذلی تسبیح و تکبیر است ۷۲۵
۷۲۵	اشرف اعمال مؤمنان صلوات است ۷۲۵
۷۲۶	صلوات در حال طواف و سعی ۷۲۶
۷۲۷	در مجالستان صلوات را فراموش نکنید .. ۷۲۷
۷۲۸	سه گروه نفرین شده‌اند ۷۲۸
۷۲۹	با صلوات گناهان را جبران کنیم ۷۲۹
۷۳۰	فضائل صلوات در روایات گوناگون ۷۳۰
۷۳۴	برکات صلوات متفاوت است ۷۳۴
۷۳۵	ختم صلوات ۷۳۵
۷۳۶	بهره بری از صلوات بدون شرط نیست .. ۷۳۶
۷۳۸	در دعای ندبه می‌گوییم ۷۳۸
۷۳۹	دیدن عالم نیز، شرط دارد ۷۳۹
۷۴۰	شرایط بهره بردن از صلوات ۷۴۰
۷۴۶	موانع بهره‌مند شدن از صلوات ۷۴۶
۷۴۶	بد اخلاقی در خانه و فشار قبر ۷۴۶
۷۴۷	گناهان، مبطل عبادات است ۷۴۷
۷۵۱	امر به معروف و نهی از منکر کنیم ۷۵۱
۷۵۲	متفرقات ۷۵۲
۷۵۲	وظیفه پیشوا ۷۵۲
	سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از دفن حضرت
۷۵۸	زهره (علیه السلام) ۷۵۸
۷۶۰	متفرقات دیگر، چهل روایت ۷۶۰
۷۶۱	صفات مؤمن برخلاف کافراست ۷۶۱
	با وجود اعلم، نصب غیر اعلم خیانت است
۷۶۲	۷۶۲
۷۶۲	سخن چین بدبخت هیزم کش است ۷۶۲
۷۶۳	وصیئی خود باشیم ۷۶۳
۷۶۳	در خوش گفتاری پنج فایده است ۷۶۳
۷۶۴	با چه کسی همنشین باشیم ۷۶۴
۷۶۴	بارفتار خوب دشمن را دوست صمیمی کنید ۷۶۴
۷۶۵	عاقبت عاشق دروغگو ۷۶۵
۷۶۵	کمال ایمان به سه خصلت است ۷۶۵
۷۶۶	پاسخ بدزبان سکوت است ۷۶۶
۷۶۸	توصیه پیامبر اکرم ﷺ به زنان با ایمان .. ۷۶۸
۷۷۲	معنا و مصادیق زینت ۷۷۲
۷۷۴	احسان به پدر و مادر و فواید آن ۷۷۴
۷۷۵	می‌خواهی عاقبت بخیر شوی؟ ۷۷۵
۷۷۵	سه خانه در بهشت به ازای سه خصلت ۷۷۵
۷۷۵	اگر اعتقاد نداریم اخلاق داشته باشیم ... ۷۷۵
۷۷۶	سعی در برآوردن حاجت بیمار ۷۷۶
۷۷۶	دین به چهار گروه برپا و استوار است ۷۷۶
۷۷۷	راهنمای کمالات بر درهای بهشت ۷۷۷
۷۸۰	برای نجات خود از این صفات پرهیز کنیم . ۷۸۰
۷۸۲	در احسان به مؤمنین از یکدیگر سبقت بگیرید ۷۸۲
۷۸۴	انسان، نیازمند موعظه است ۷۸۴
۷۸۷	فهرست کتاب‌های منتشر شده مؤلف .. ۷۸۷
۷۸۹	آثار منتشر نشده مؤلف ۷۸۹
۷۹۰	نگاهی گذرا بر زندگی مؤلف ۷۹۰



عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ:
«رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا فَقُلْتُ لَهُ: وَكَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ؟ قَالَ يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيُعَلِّمُهَا
النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَا تَبْعُونَا»

(عيون الاخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٣٠٧، ح ٦٩)



این مجموعه برای عموم، خصوصاً برای مبلغین محترم، در مناسبت‌های گوناگون
قابل استفاده است.

والتوفيق من الله تعالى

